+۱ ۱۵۸ ع

مواهب علیه.

B.L. No. 147

Muhaib Alaih
by
Husain Waiz

V. 1.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد حامد الهی و تاسیس مبانی ثنا خوانی حضرت رسالة پناهی علیه
وعلی آله واصحابه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت مشتمل بر بشارت
که از عالی جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرت السلطانیه
موتمن الملا ئکه الخاقانیه عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الزاهرة موید الاسلام و
المسلمین نظام الدولة والدین گوهر درج کرامت اختر برج کمال آفتاب اوج حشمت
سایه لطف الله شهسوار عرصه عزت میر علیشیر انکه هست والی عالی جناب و داور دوران پناه
مستفیض از نفحه گلزار فضلش جان و دل مستنیر از لمعه رای منیرش مهر و ماه دولت
او تا جهان و رفعت او تا سپهر فاش میگویند مردم از سر تمکین و جاه کای جهان از دولت
ماهرچه میجویی بجوی وی سپهر از رفعت ماهرچه میخواهی بخواه اعزه الله العزیز
بعزة الدارین ووفقه بتکمیل اسباب سعادات الدارین شرف صدور یافته بود که عنان توجه بتالیف
کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و اتمام
مجلد اول بترتیبی کامل و توصیفی شامل دست داده و بنظر عالی امارت پناه رسیده عز قبول یافت
اما بواسطه وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقده
تاخیر بماند تا در غره محرم المکرم سنه سبع وتسعین وثمانمائة ملهم غیبی از عالم
لاریبی بخاطر فاتر بنده مبانی حسین [illegible] کاشفی رسید که بحالة الوقت تواتر جعفر بر از تکلف
سخن آرایی و معرا از اظهار فضیلت غایی رقم زده کلک بیان گردد تا حضرت مشار الیه بمطالعه
آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معانی کلمات قرآنی را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر
عاطر را بشارت رسید که ان ثمرات ریاض قرآنی بدین نو باوه حدایق معانی که منسوب باسم سامی
آن حضرت بمواهب علیه اتسام یافته محظوظ گردانند امید واری بعنایت حضرت باری
جل شانه وعز سلطانه چنانست که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد مقصود بر گشاید
و عرایس مجلدات ثلثه بر منصه ظهور بجلوه در آید شعر وَأَرْجُو مِنَ اللهِ نَيْلَ الْمَوَاهِبِ
ورجلا یتمنی العبد واهب و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم
و حقیقت و مجاز و صریح و کنایه و صحیح و اصح ایه بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد
مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا آنچه واضح و اشهر است بطریق خیر

الکلام

الکلام سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در محل صورت تلفیق خواهد
پذیرفت از قراءات معتبر روایة ابو بکر از امام عاصم رحمهما الله که در بین دیار ضعف اشتهار و تیسیر
اعتبار دارد مثبت میگردد و بعضی از کلمات که حفص را او مخالفت است و معنی سخن بسبب
آن خلاف تغیر کلی می یابد اشارت میرود و الله الهادی و علی کرمه اعتمادی اعوذ پناه میگیرم
و التجا مینمایم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان از متمرد و بسوسه دیو فریبنده سرکش
و یا دور مانده از رحمت بخشنده الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته از طبقات آسمان
و بلفظ این کلمات از شر آن دیو ملعون محفوظ باشد سورة فاتحة بسم الله
بنام خدای سزای پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیات همه الرحیم نیک بخشاینده
بر ایشان بینا و محافظت از آفات الحمد هر ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بوده است
و خواهد بود جمله آن بتمام و کمال لله مر خدای را که مسمی و موصوفست بهمه اسما و صفات
کمالیه و جلالیه و جمالیه رب العالمین آفریننده و پرورنده و تربیت کننده و سازنده کار همه
از ملائکه و جن و انس و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرحمن بخشنده وجود با زندگی
در آخرت بعد از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده مر نیکوکار را برافت و رحمت بر مومنان
و در آوردن ایشان به بهشت جاودان مالک یوم الدین خداوند روز جزا و شمار یعنی روز قیامت یا متصرف
در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در آن روز و سندها نامها غلط نشود یا قاضی
روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهنده در آن روز یاداش ایاک نعبد
ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم
در پرستش تو و انجاح سایر حوایج و مهمات اهدنا ما را راه نمای الصراط المستقیم بر راهی راست
که انبیا و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو
و تقصیر یا ثابت دار ما را بر راه مستقیم که دین اسلام و سنت سید انام است علیه الصلوة و السلام
و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبید الله قدس الله تعالی
سره العزیز درین معنی نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده اند و آن اینست که بنمای ما را
راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار ما را از التفات بخود و بغیر تو آزاد گشته بتمامی گرفتار
تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی
که حضرت تراست به نسبت هر موجودی که آن موجود بی آن پیدایی ندارد و بغایت کمال خود
بی آن نهایتی نمیرسد تا در همه احوال جز تو نه بینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صراط الذین
بنمای ما را راه آنانکه بفضل خود انعمت علیهم انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوة و رسالة و ولایة و صدیقیة
و شهادت و صالحیت یا راه آنها که اهل قربند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بجمال
نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است ایشان را معزز و مکرم ساخته غیر المغضوب علیهم
نه راه آن کسان که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بعرض غضب تو در آمده اند و بدان سبب بر کفر
اقدام نموده اند یا راه یهود یا راه جهودان که بسبب تمرد در معاملات و مکابره و محل انبیا

وتحریف کتب برایشان خشم کرفته‌ ولا الضالین و نه راه کمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود صراط مختلف وسهل شده افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلوات الله وسلامه علیهما کمراه کشته اند آمین چنین باد سورة البقرة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم حروف مقطعه از اسرار قرآنست و هرکس برآن اطلاع ندارد و کفته اند معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای داناتر ذلک این کتابی که خدای تعالی در کتب متقدمه نزول آن وعده داده بود و در لوح محفوظ بنشته الکتاب این کتابیست کامل یعنی قرآن لاریب هیچ شکی و شبهه نیست فیه درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وادی تامل کند از ریب باز ایستد و داند که شبهه را در وی مجال نیست هدی دلالت کننده است و راه نماینده للمتقین مر پرهیزکاران را که ایشان بدو منتفع شده اند الذین آنانکه از صدق عقیده یؤمنون میکروند بالغیب بنادیده یعنی بنا دیده بدیده ظاهر میکروند که حق تعالی است و ملائکه و قیامت با متعلقات آن یا بنا دیده که وحی است و کفته اند غیب قضا و قدر است که مومنان بدان ایمان می آرند ویقیمون و بپای می دارند و ادا میکنند الصلوة نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن ومما رزقناهم و از آنچه بر ایشان عطا کرده ایم ینفقون نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایکان و ارباب استحقاق والذین یؤمنون و آنانکه ایمان می آورند بما انزل بدان چیز که فرستاده شده است الیک بسوی تو از قرآن وما انزل و آنچه منزل کشته من قبلک پیش از تو بر پیغمبران دیکر چون صحف و تورات و زبور و انجیل و جز آن وبالآخرة و بسرای دیکر دار الجزا است هم ایشان که یاد کرده شده اند یوقنون بیکمان میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند اولئک آن کروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که رقم ذکر یافت علی هدی بر راه راست و نشان درست اند من ربهم از پروردکار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند واولئک و همان کروه هم المفلحون ایشانند رستکاران از عقبات عقاب و پیوستکان بدرجات ثواب ایراد کلمهٔ هم دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم بیت جو ایشانرا طریق راستکاریست سزای راستکاری رستکاریست این آیتها که کذشت در شان مومنانست از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان در ذم کافران میفرماید ان الذین بدرستی که آنانکه از روی عناد کفروا بپوشیدند ایمان بظلمت شرک سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم آنکه بیم کنی ایشانرا و بترسانی از عذاب ام لم تنذرهم یا تخویف نکنی و تهدید ننمایی اگر بیم کنی و اگر نکنی لا یؤمنون ایمان نمی آرند ختم الله مهر نهاده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمیکنند وعلی سمعهم و بر کوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وعلی ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة پوششیست تا راه حق نمی بینند ولهم و مر

ایشانرا

ومر ایشانراست از روی استحقاق عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی
بزجر و قهر این دو آیت در شان کفار و مشرکانی است که حق سبحانه دانسته بود بعلم قدیم که خود
که بر کفر میرند چون ابوجهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان
اهل نفاق فرستاد که قباحت ایشان بواسطهٔ تلبیس و خداع از کافر اصلی زیادت است وَمِنَ
النَّاسِ بعضی از آدمیان مَنْ يَقُولُ کسانند که میگویند آمَنَّا بگروییدیم ما بِاللَّهِ بخدای
وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز بازپسین یعنی قیامت وَمَا هُمْ وحال آنکه نیستند ایشان
بِمُؤْمِنِينَ بگروندگان و راست گویان از دل يُخَادِعُونَ اللَّهَ فریب می دهند بزعم
خود خدایرا وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانرا نیز که گرویده اند و ایمان آورده اند یعنی صحابه
چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وَمَا يَخْدَعُونَ ونمی فریبند
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب و مکر بدیشان باز می گردد
وَمَا يَشْعُرُونَ ونمی دانند که چنین است فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ
بیماری است و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مومنان و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ
پس زیادت کرد خدای مر ایشانرا مَرَضًا بیماری یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک و شبهه
ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان روی بازدیاد می نهد وَلَهُمْ و مر ایشانراست
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که آنرا انقطاع نباشد بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند
که بمومنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَإِذَا
قِيلَ وچون گفته شود یعنی گویند مومنان لَهُمْ مر منافقانرا لَا تُفْسِدُوا فساد مکنید
و تباهی مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر و معصیت و فریب مومنان قَالُوا گویند
إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُصْلِحُونَ بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر
أَلَا بدانید ای شنوندگان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشانند تباهکاران
و فتنه انگیزان وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ولیکن نمی دانند که ایشان مفسدانند وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ وچون گویند مر این منافقانرا که آمِنُوا بگروید بدلها كَمَا همچنانکه آمَنَ
النَّاسُ گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار قَالُوا گویند باخود یا در میان قوم خود
أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ همچنانکه ایمان آورده اند
جاهلان و بیخردان اهل نفاق با آنکه می دانستند که مومنان عقلاء زمانند ایشانرا
سفیه گفتند بجهت آنکه خودرا عالم و محق اعتقاد کرده بوده اند پس حق سبحانه سفاهت ایشان
با ایشان رد کرد و گفت أَلَا بدانید ای مومنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ
السُّفَهَاءُ ایشانند بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت فرو میگذارند
وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَإِذَا لَقُوا وچون ببینند اهل نفاق
و بروی بروی ملاقات کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی را که ایمان آورده اند از صحابه قَالُوا
آمَنَّا گویند ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبداللّه ابی و متابعان

او روزی صدیق و فاروق و مرتضی را رضی الله عنهم دیدند و از روی خوشامد هر یک را
مدحها گفتند مرتضی گفت یا ابن ابی از خدا بترس و نفاق مکن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را
بما نسبت مفرمای که ما همچو شما مومن و مصدقیم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مومنان را
بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید وَإِذَا خَلَوْا و چون باز گردند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ
بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یاران کردار زشت و بد سیرت ایشان که شیاطین الانس اند به
مغرور میشوند قَالُوا گویند از روی صدق که إِنَّا مَعَكُمْ ما با شماییم در دین و آیین شماییم
إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِئُونَ فسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان مومنان را
اللَّهُ خداوند جزا دهنده يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزای سخریه و استهزاء ایشان بدیشان رساند
تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجه است و اگر نه حق را استهزاء نتوان گفت پس معنی آنست که خدای
مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ و مهلت دهد و فرو گذارد زمان دم از دم ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ
در گذشتن از حد و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالتها يَعْمَهُونَ متحیر باشند
أُولَٰئِكَ آنها که اهل این صفت اند الَّذِينَ آنکسانند که از روی نادانی اشْتَرَوُا بخریدند و بدل
کردند و اختیار نمودند الضَّلَالَةَ گمراهی را بِالْهُدَىٰ براه یافتگی و کفر را با ایمان و شک را بیقین
و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجاة و دوزخ را ببهشت و بدعت را بسنت فَمَا رَبِحَتْ
پس سود نکرد و نفع نرسانید تِجَارَتُهُمْ بازرگانی ایشان ایشان را وَمَا كَانُوا و این
گروه نیستند مُهْتَدِينَ راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در آن
مَثَلُهُمْ مانند ایشان یا صفت ایشان كَمَثَلِ الَّذِي مانند و صفت آنکسی است که شب
تاریک ابرناک در بیابان اسْتَوْقَدَ برافروزد نَارًا آتشی بجهت آنکه راه ببیند یا جای
قرار خود مقرر کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آنگاه
که روشن گردانید آن آتش مَا حَوْلَهُ گرداگرد آتش افروزنده را ذَهَبَ اللَّهُ ببرد خدای
بِنُورِهِمْ نور آتش ایشان را وَتَرَكَهُمْ و فرو گذارد ایشان را فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیها
یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لَا يُبْصِرُونَ نه بینند گرداگرد خود را صُمٌّ ایشان کرانند
از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند بُكْمٌ گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان
در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن نمی کنند عُمْيٌ کورانند بدیده بصیرت
از دیدن حق فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ پس ایشان باز نگردند از این صفتها و بر همین وجه محشور
شوند و نحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا و بکما و صما مثل منافقانست که در شب تیره ضلالة
از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادة برافروختند و بدان متعلق شدند از ترس قتل
ایمن شده میکنند بینند تا بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت
و سخط و عقوبت در مانند أَوْ یا مثل ایشان كَصَيِّبٍ مانند اصحاب باران بزرگ
ست که نصیب... بزرگ بریزد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر فِيهِ در آمدن باران
یعنی در ابتدا و نازل شدن ابر ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر یا تیرگی شب وَرَعْدٌ و آواز

که از آن ابر شنوده شود و برق و از روشنیی از و که لامع گردد يَجْعَلُونَ در می آرند
اهل این باران از بیم آن أَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای
خود مِنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان رسد و صاعقه آوازیست
هایل که با او آتشی باشد که بهر چه رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان خود
در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ برای پرهیز و نگاهداشت خود از خوف
هلاک و بیم مرگ وَاللَّهُ مُحِيطٌ و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بِالْكَافِرِينَ
بناگرویدگان و افعال و اقوال ایشان برو پوشیده نیست و مجازات و مکافات
ایشان بر وجهی که باید و شاید بدیشان خواهد رسانید يَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک
باشد که روشنایی برق يَخْطَفُ برباید أَبْصَارَهُمْ بینایی‌های ایشان را كُلَّمَا أَضَاءَ
هرگاه که بدرخشد برق و آید درخشیدن او روشن کند او مر لَهُمْ برای ایشان مَشَوْا
بروند ایشان فِيهِ در آن روشنایی وَإِذَا أَظْلَمَ و چون باز تاریک کرد راه عَلَيْهِمْ
بر ایشان بواسطه خفای نور برق قَامُوا همانجا بایستند و متحیر گردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
و اگر خواستی خدای زهاب سمع و بصر ایشان را لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی
شنوایی ایشان را بآواز رعد وَأَبْصَارِهِمْ و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست حق تعالی
درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان سهمناک باشند
و باران سخت و ابر متراکم ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را
سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در آن ظلمتها جاده بر ایشان
پوشیده شود هر گاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد قدمی چند بروند و باز که نور
برق در گذشت تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه
فرموده که سبب حیوة قلوبست و ظلمات آن چیزهاییست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون
تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را برغم ایشان
ظلمات گفته و رعد مخاوف و شدایدی که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق
تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند
چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل می‌شد خوف بر ایشان استیلا می‌یافت
که نباید که حکم الهی بقتل و جلای ایشان صدور یابد می‌خواستند که گوش از استماع قرآن به
بندند و هر گاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشیدی دین اسلام را
پسندیدی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین
متوقف شدندی حاصل آنکه بلمعه نعمت دوست و مدح گوی بودند و از بیم محنت دشمن
و عیب جوی و احوال منافقان در هر زمان بهمین منوال است بیت هنگام راحت متبع
شوند ٭ وقت مشقت منازع شوند ٭ چو دولت در آید همه جا کنند ٭ بنکبت ز هر دشمنی بد

یا أیها الناس ای مردمان اعبدوا بپرستید و بندگی کنید ربکم پروردگار خود را
که مستحق پرستش اوست الذی آن آفریدگاری که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شما را و از نیست
هست گردانید والذین و بیافرید آنکسان را نیز که بودند من قبلکم پیش از شما و نتیجه این امر
آنست که شما را بعبادة فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید از خشم
و عذاب او الذی آن خداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخته لکم برای نفع و فایده شما
الارض زمین را فراشا بساط باز گسترده جهت آرام در و حرکت بر و والسماء و گردانید
آسمان را بناء سقفی بر افراشته و انزل و فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر
ماء آبی بر فایده یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب و فیضی که با خاک آمیخته
من الثمرات از انواع میوها و نباتها رزقا لکم روزی ساخته و پرداخته برای شما فلا تجعلوا
پس مگیرید لله مر خدای را اندادا همتایان و انبازان در عبادت او وانتم و حال آنکه
تعلمون میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد چه هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات
و بظهور آوردن موجودات قادر نیست وان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و گمان
مما نزلنا از آن چیزی که فرو فرستادیم ما آنرا بتدریج علی عبدنا بر بنده که ما محمد است
صلی الله علیه و سلم و میگوئید که آن ساخته و بافته اوست فأتوا پس بیارید شما که اهل
براعت و بلاغتید بسورة بمقدار یک سخن یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت
و اخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن وادعوا و بخوانید اگر بخود توانایی
معارضه ندارید شهداءکم حاضران یا کافلان خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را که مدد
کاری یا [illegible] بمعاونة ایشان میخواهید بخوانید من دون الله جز خدای ان کنتم اگر هستید شما
صادقین راستگویان در آنکه این کلام بشریست فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید در زمان
گذشته و مثل آن سوره نیاوردید ولن تفعلوا و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن
فاتقوا پس بپرهیزید النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها باینکه
وقودها آتش انگیز او الناس مردمانند یعنی کافران انس والحجارة و سنگ گوگرد
که حرارت آن صعب تر است و بوی آن ناخوشتر اعدت آماده کرده شده است
آتشی للکافرین برای ناگرویدگان و بشر الذین و بشارت ده آنکسانی را که
بتوفیق حق آمنوا گرویده اند بخدای و رسول و قرآن وعملوا الصالحات و بجای آوردند
کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن مضمون بشارت چیست ان لهم آنکه مر ایشانراست
در آخرت جنات بوستانها که در وی همه نوع میوها باشد تجری میرود من تحتها از زیر
درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن الانهار جویهای آب و شیر و خمر و عسل کلما
رزقوا هر گاه که روزی داده شوند بهشتیان منها از آن درختان من ثمرة از میوه رزقا
روزی ساخته و طعام پرداخته قالوا گویند بهشتیان هذا الذی این آن میوه ایست که
رزقنا داده و خورانیده بودند ما را من قبل پیش از این در دنیا و گفته اند هم در بهشت

وقول اول اشهرست وَأُتُوا بِهِ و داده شوند و بیارند پیش مومنان در دنیا و گفته اند از میوه
بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوهای دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشند چه هر
همه میوها در یک میوه بهشت هست وَلَهُمْ و مر اهل بهشت راست فِيهَا در بوستانهای
بهشت أَزْوَاجٌ زنان از حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر پاک
از حیضها و آفتها که زنان دنیا را باشد وَهُمْ فِيهَا و بهشتیان در آن بوستانها خَالِدُونَ
جاوید باشندگانند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَسْتَحْيِي ترک نکند و باک ندارد أَنْ
يَضْرِبَ آنکه بیان کند مَثَلًا مَا مثلی هر چه باشد و برای هر که باشد آورده اند که یهود در قرآن
ذکر مگس و عنکبوت شنوده استهزا می کردند که این سخن بسخن خدای چه ماند سبحانه این آیه
فرستاد که خدای از ضرب المثل شرم ندارد و اگر چه باشد مثل به بَعُوضَةً پشه خورد فَمَا فَوْقَهَا
پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آنکسان که گرویده
اند و دانسته که قرآن کلام حق است فَيَعْلَمُونَ پس بیقین میدانند أَنَّهُ الْحَقُّ که این مثل
یا ضرب المثل درست و راستست مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا و اما آنها که بپوشیده اند حق را فَيَقُولُونَ پس میگویند از روی جدال و عناد طریق
طنز و افسوس مَاذَا چه چیز أَرَادَ اللَّهُ خواست خدای بِهَذَا بدین که گفت مَثَلًا از روی
مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش يُضِلُّ گمراه کرداند بِهِ بدان مثل
كَثِيرًا بسیاری را از کفار و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند وَيَهْدِي
بِهِ و بفضل خود راه نماید بدان مثل كَثِيرًا بسیاری را از مومنان که در آن تفکر فرمایند
وَمَا يُضِلُّ و گمراه نکند خدای بِهِ بدان مثل که زده إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر بیرون رفتگان
از مقام فرمان برداری الَّذِينَ این فاسقان آنانند که يَنْقُضُونَ می شکنند [illegible]
عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدای را که ایشان گرفته است مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس استواری آن پیمان
مراد عهدیست که در توریت با بنی اسرائیل بسته بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان
جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاقست و بدین قول فسقه کفار و منافقان همه اند
وَيَقْطَعُونَ و می برند این بی وفایان و عهد شکنان مَا أَمَرَ اللَّهُ آنچه خدا فرمود که
بِهِ بدان چیز أَنْ يُوصَلَ که آنرا به پیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را نیز
می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرابتی نداشت
و یهود نیز قطع رحم کردند چه میان آن حضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل
و اسحق خویشی بود وَيُفْسِدُونَ و همین گروه فساد میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین
بمخالفت حق و متابعت نفس أُولَئِكَ آن قوم هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان
در دنیا و عقبی كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر میشوید بِاللَّهِ بخدای وَكُنْتُمْ و حال
آنکه شما بودید أَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسامی که از حیات بنود چون نطفه و علقه فَأَحْيَاكُمْ
پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند

شما را در وقت انقضاي آجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس ديگر بار زنده كرداند در قبور يا بنفخ
صور اجسام شما را زنده سازد براي نشور ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوي او تُرْجَعُونَ باز گردانيده
شويد براي مجازات روز قيامت هُوَ الَّذِي وآن خدايست بقدرة بي علت خَلَقَ بيافريد
لَكُمْ براي انتفاع شما مَا فِي الْأَرْضِ آن چيزها را كه در زمين است جَمِيعًا همه آن از حيوان
و معادن و عيون و انهار و نبات و حبوب ثُمَّ پس از آفريدن زمين اسْتَوَىٰ قصد كرد إِلَى
السَّمَاءِ بسوي آفرينش آسمان فَسَوَّاهُنَّ پس راست كرد بي فطور و اعوجاج و خلل آنها را
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و اوست بهمه چيزها عَلِيمٌ بنيك دان
يعني داند كه چيزي چرا ساخت و براي چه آفريد وَإِذْ قَالَ و ياد كن اي محمد صلى الله عليه
وسلم چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر تمام فرشتگان را يا جمعي كه ساكن
زمين بودند بعد از قتل و اجلاي بني الجان إِنِّي جَاعِلٌ بدرستي كه من آفريننده ام فِي
الْأَرْضِ در زمين مكه و اصح آنست كه مطلق زمين باشد خَلِيفَةً بدلي از قوم بني
الجان يا كسي كه در عمارت زمين و عبادت رب العالمين خليفه شما باشد و در اعانة يا طل خليفه
من بود و در بحر الحقايق خليفه را باين معني گفته كه مخلوقيست از جميع موجودات و همه مكونات
با جمعهم خلو او نميتواند بود زيرا كه او مجمع غرايب و منبع رغايب غيب و شهادت است
خلاصه عالم جسماني و روحاني اوست و جامع حقايق علوي و سفلي همي نظم آدمي چيست
برزخي جامع • صورت خلق و حق در وي واقع • متصل با دقايق جبروت • مشتمل بر حقايق ملكوت
قَالُوا گفتند آن ملائكه كه مخاطب بودند أَتَجْعَلُ آيا مي آفريني فِيهَا در اين زمين مَنْ
يُفْسِدُ كسي را كه فساد كند و نافرماني از وي صادر گردد فِيهَا در آن زمين وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ
و بريزد خونها مثل جنود بني الجان و وقوف ايشان بر اين حال يا باخبار الهي بود يا از لوح خوانده بودند
يا در عقول ايشان مركوز بود كه عصمت خاصه ايشانست و بجهت اين معني گفتند كه چنين كس را
خليفه مي سازي وَنَحْنُ و حال آنكه ما نُسَبِّحُ بپاكي ياد ميكنيم ترا بِحَمْدِكَ بامر تو يا بتوفيق
تو كه موجب حمد است وَنُقَدِّسُ لَكَ و ذكر ميكنيم ترا بپاكي از هر ناشايستگي قَالَ گفت خداي
با اين ملائكه إِنِّي أَعْلَمُ بدرستي كه من مي دانم در آفرينش اين خليفه از حكمتها مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه شما نميدانيد وَعَلَّمَ و بياموخت حق سبحانه آدَمَ مر آدم را كه خليفه عبارت از وبود الْأَسْمَاءَ
نامهاي مخلوقات كُلَّهَا همه آن از علويات و سفليات ثُمَّ عَرَضَهُمْ پس عرض كرد اشخاص
آن مسميات را عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان كه قائل اتجعل فيها بودند فَقَالَ پس گفت و امر كرد
نه از روي تكليف بلكه بطريق تنبيه بر عجز ايشان أَنْبِئُونِي خبر دهيد مرا بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ بنامهاي
اينها كه معروض شده اند بر شما إِنْ كُنْتُمْ اگر هستيد صَادِقِينَ راست
گويان در طعن و سوال استحقاق خلافت آدم و حال آنكه خليفه را علم بايد و شما را نيست قَالُوا گفتند
فرشتگان بعد از عجز خود بدان اسماء بطريق اعتذار سُبْحَانَكَ تنزيه مي كنيم ترا از همه
نقصها تنزيه كردني لَا عِلْمَ لَنَا هيچ دانش نيست ما را إِلَّا مَا مگر آنچه عَلَّمْتَنَا تو در آموختي ما را

انك

٩

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ بدرستی که تویی دانا بامور کار الْحَكِيمُ محکم کار و صایب
کردار قَالَ گفت خدای بی واسطه يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ ای آدم خبر ده این ملایکه را
بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای ایشان که حاضر اند فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس آدم خبر داد ملایکه را بأسمائهم
بنامهای مسمیات قَالَ گفت حق تعالی بر ملایکه بر سبیل عتاب أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ
آیا نگفتم مر شمارا که إِنِّي أَعْلَمُ بتحقیق من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است
از احوال آسمانها وَالْأَرْضِ وآنچه مخفی است از امور زمین وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ ومیدانم
آنچه شما اظهار میکنید از گفتار أتجعل فيها وَمَا كُنْتُمْ وآنچه بودید شما که در عزم خود
تَكْتُمُونَ می پوشیده از کراهیت معزول شدن از حکومت زمین وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای
آنکه تویی گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگان را که یکبار اسْجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را
سجده تحیت و تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند تمام ملایکه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر عزازیل
و وی بقول اصح از قوم بنی الجان بود حضرت سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی ناامید
از رحمت خدای أَبَىٰ سر باز زد از سجده آدم وَاسْتَكْبَرَ و تکبر و گردن کشی کرد وَكَانَ
و بود در علم خدای مِنَ الْكَافِرِينَ از جمله ناگرویدگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ و گفتیم
از محض کرم که ای آدم اسْكُنْ أَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ و جفت تو یعنی حوا
الْجَنَّةَ در بهشت وَكُلَا و بخورید مِنْهَا از بهشت یعنی میوها او رَغَدًا خوردنی بسیار
حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مگردید هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را
یعنی شجره انگور یا انجیر و اشهر گندم است فَتَكُونَا پس باشید شما اگر بدین شجره
نزدیک شوید مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفسها خود بارتکاب نافرمانی فَأَزَلَّهُمَا
پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را الشَّيْطَانُ آن سرکش نافرمان عَنْهَا از بهشت
بعد از آنکه بدستیاری طاوس و مار به بهشت در آمد و حوا و آدم را وسوسه کرد فَأَخْرَجَهُمَا پس
بیرون کرد ایشان را از بهشت اسناد اخراج بشیطان بمجازست چه حق سبحانه بیرون کرد
آدم و حوا را مِمَّا كَانَا از آنچه بودند فِيهِ در آن چیز از کرامت و نعمت وَقُلْنَا اهْبِطُوا و گفتیم
مر طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرود آیید از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ
مر برخی را عَدُوٌّ دشمن باشند چون ابلیس و مار که دشمن آدم و اولاد آدم اند وَلَكُمْ و مر شما
راست و ذریه شما را فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ موضع قرار وَمَتَاعٌ و برخورداری و منفعت
إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فَتَلَقَّىٰ آدَمُ پس فرا گرفت آدم
مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خویش كَلِمَاتٍ سخنی چند که آن بقول اشهر اینست ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين واین تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام
بعد از هبوط بر کوه سرندیب دویست سال میگریست حق تعالی این کلمات و غیرها
تلقین کرد فَتَابَ عَلَيْهِ پس خدای قبول کرد و پذیرفت توبه او را إِنَّهُ بدرستی
که حق تعالی هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه دهنده بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر تائبان

قُلْنَا گفتیم ما دیگر بار اهْبِطُوا فرو روید مِنْهَا از بهشت یا از سماوات جَمِيعًا
همه شما فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما مِنِّي از من دیات من هُدًى دلالتی
و بیانی بارسال و انزال کتب فَمَنْ تَبِعَ پس هر که متابعت کند و از پی رود هُدَايَ دلالة
و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ پس هیچ ترسی نیست از تخیل حلول مکاره عَلَيْهِمْ بر ایشان که متابعت
کردند نتیجه ایشان از آفات ایمن باشند وَلَا هُمْ و نیستند ایشان که از تحقق فوت
مقاصد از ایشان يَحْزَنُونَ اندوهناک شوند زیرا که بسبیل نیل مراد اند
فایض کردند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانی که بپوشیدند حق را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را یا علوم ذکر ند قرآن را أُولَٰئِكَ آن گروه
أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ اند هُمْ فِيهَا و ایشان در آن آتش خَالِدُونَ جاویدمانندگان اند
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای
مرا لفظا نعمت واحداست و معنی او جمع الَّتِي آن نعمتها که از فضل خود أَنْعَمْتُ انعام کردم
عَلَيْكُمْ بر پدران و گذشتگان شما و نیکویی بجای آبا نیکویی است بجای اولاد که فخر و مباهات
پدران ایشان او اینبرها حاصلست وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِي بپیمان من که در شان پیغمبر آخر
با شما بسته ام در توریة حق سبحانه و تعالی در توریة آنحضرت را بهم پیغمبرای تعریف کرده کما قال
الله تعالی النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة أُوفِ تا وفا کنم بِعَهْدِكُمْ
بعهد شما یعنی جزای وفاداری پشیمان رسانم وَإِيَّايَ و از من فَارْهَبُونِ بترسید
در نقض عهد و شکستن پیمان وَآمِنُوا و بگروید بِمَا أَنْزَلْتُ بآنچه فرو فرستادم از قرآن
مُصَدِّقًا در حالتی که آن فرو فرستاده موافق است در توحید و وعد و وعید لِمَا مَعَكُمْ
مر آن چیزی را که با شماست یعنی توریة وَلَا تَكُونُوا و مباشید أَوَّلَ كَافِرٍ اول گروهی
ناگرویده از اهل کتاب بِهِ بقرآن وَلَا تَشْتَرُوا و بدل مکنید بِآيَاتِي بآیتهای
کتاب من که توریة است ثَمَنًا قَلِيلًا بهاء اندک مخاطب علما یهودند که بهند ایما
و ضلالات بدل میکردند چون کعب بن اشرف و امثال آن آیات توریة را تحریف
میکردند و امر محمد را صلی الله علیه و آله و سلم می پوشیدند وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ
و از من بترسید در فروختن کتاب و آیات ربانی بحطام دنیای فانی وَلَا تَلْبِسُوا
و میامیزید الْحَقَّ سخن راست و درست را که در توریة است از صفات محمد صلی الله علیه
و آله و سلم بِالْبَاطِلِ بنا حق که شما بدست خود می نویسید یعنی دروغ وَتَكْتُمُوا
و میپوشید الْحَقَّ حق را که صفت مصطفی است وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید
که این آن پیغمبر ست که نعت او را می پوشید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مسلمانان را بر ادا
و جه ایشان میکنند وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال را بطریقت اهل اسلام وَارْكَعُوا
و نماز کنید مَعَ الرَّاكِعِينَ با رکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ
آیا می فرمایید مردمان را بِالْبِرِّ به نیکویی وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای

خود را وَأَنْتُمْ وحال آنکه شما تَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانید توریة را أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝
آیا چرا خود را کار نمیفرمائید این در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را
که در دین اسلام آمده بوده اند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند
و خود از سبیل سلوک مسلمانان تحاشی مینمودند وَاسْتَعِينُوا و یاری خواهید بِالصَّبْرِ
بشکیبایی کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن وَالصَّلَاةِ و بگزاردن فرائض
وَإِنَّهَا و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان لَكَبِيرَةٌ بزرگ و دشوار و گرانست
إِلَّا مگر عَلَى الْخَاشِعِينَ ۝ بر ترسکاران و آرام گرفتگان با طاعت
که مومنان اند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بپرستش مرتاض شده
و در مقابله ریاضت نفس عطاها از افاضه حق بدیشان رسیده بیت جهد کن تا نور
تو رخشان شود تا سلوک و خدمت آسان شود پس در صفات خاشعان میفرماید
الَّذِينَ آنانکه يَظُنُّونَ یقین میدانند أَنَّهُمْ آنکه ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ
رسندگان اند بجزای پروردگار خویش وَأَنَّهُمْ و بدرستی که این نیز هم میدانند
که ایشان إِلَيْهِ بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن رَاجِعُونَ ۝ باز گردندگانند
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا ای بنی اسرائیل یاد کنید نِعْمَتِيَ نیکوییهای مرا الَّتِي
آن نیکوییها که من أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وَأَنِّي و آنرا یاد کنید که من
فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کردم اجداد شما را و فضل نهادم عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ بر عالمیان
که در روزگار ایشان بودند وَاتَّقُوا و بترسید يَوْمًا از عذاب روزی که
در آن روز لَا تَجْزِي حق گزاری نکند و نتواند نَفْسٌ هیچ نفسی مومن عَنْ نَفْسٍ
از نفس کافر شَيْئًا اندک چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس
چیزی از عذاب وَلَا يُقْبَلُ و پذیرفته نشود مِنْهَا ازان نفس کافر یعنی برای او شَفَاعَةٌ
وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا درخواستی بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند و فرا گرفته نشود
ازان نفس عَدْلٌ فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب وَلَا هُمْ و نباشند کافران
که در آن روز يُنْصَرُونَ ۝ یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند و نتواند
یاری کرد در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم
شما را مراد اجداد ایشانست منت بر فرزندان نهاد که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد باشد
و رهانیدن ایشان آن که بود مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ
که عذاب میکردند یا میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سختترین و بدترین عذابی يُذَبِّحُونَ
أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان
بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبط و خرابی ملک بر دست او بود وَيَسْتَحْيُونَ
و باقی میگذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را برای خدمت وَفِي ذَلِكُمْ و درین
ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران بَلَاءٌ محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ

از نزد پروردگار شما عَظِيمٌ بی منزلت و بی نهایت وَإِذْ فَرَقْنَا و یاد کنید آن را نیز
که بشکافتیم بِكُمُ بشما یعنی بسبب نجات شما الْبَحْرَ دریای قلزم را وقتی که از فرعون
میگریختید و دریا در پیش بود و لشکر دشمن از عقب شما فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس
برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَأَغْرَقْنَا و در آب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان
فرعون را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَنْظُرُونَ می نگریستید در دریا که بچگونه
شکافته شد یا بنوعی بیان نگاه می کردید که چه سان غرق میگشتند وَإِذْ وَاعَدْنَا
مُوسَى و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد موسی
ما را با مدت بجانب طور أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانه روز یعنی بعد انقضای آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ
پس فرا گرفتید شما الْعِجْلَ گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ بعد از رفتن موسی بطور
وَأَنْتُمْ و شما ظَالِمُونَ ستمکارانید بوضع حق عبادت در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا پس عفو
کردیم و در گذرانیدیم عَنْكُمْ از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شد و این عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ مگر شما
تَشْكُرُونَ شکر گویید خدا را بر نعمت عفو وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید آن نیز که دادیم
موسی را الْكِتَابَ توریة وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ
تا مگر شما تَهْتَدُونَ راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَإِذْ قَالَ مُوسَى
و یاد آورید آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند يَا قَوْمِ
ای گروه من إِنَّكُمْ بدرستی که شما ظَلَمْتُمْ ستم کردید أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خویش
بِاتِّخَاذِكُمُ بفرا گرفتن شما الْعِجْلَ گوساله را بخدایی فَتُوبُوا پس بازگردید بتضرع و زاری
إِلَى بَارِئِكُمْ بسوی آفریدگار خود فَاقْتُلُوا پس بکشید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی ای کسانی که
گوساله نپرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذَلِكُمْ این کشته شدن خَيْرٌ لَكُمْ
بهتر است شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزدیک آفریننده شما و بعد از این حکم
عبده عجل بصحرا رفتند و بر زانو در آمده سرها در پیش افکندند و هارون علیه السلام با دوازده
هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان را
بکشتند پس رب العزة میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس توبه
شما پذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستی که او است توبه پذیرنده غیر او التَّوَّابُ پذیرنده توبه از عاصیان الرَّحِيمُ
مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیریه فرموده که توبه بقتل نفس منسوخ است بذات
اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس خود کنند باشکار (?) و توبه خواص این امت قتل نفس
است در نهانخانه ریاضات صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر هم مومن را تواند بود
هم کافر را اما در باطن جز مومن خالص را میسر نشود و آن آرزو و هوا و مرادها باشد نظم
نفس خود را کشتن جهانی زنده کن ٭ خواجه را کشتست او را بنده کن ٭ تو طمع داری که او را بی جفا
بسته داری در وقار و در وفا ٭ هر خسی را این تمنا کی رسد ٭ موسیی باید که اژدرها کشد ٭

وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور
رفته بودند تا کلام حق سبحانه بشنوند بعد از شنودن آن گفتند یَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ
ای موسی ما تصدیق نکنیم لَكَ مر ترا درین که این سخن از ورای حجاب شنیدیم که حق است
حَتَّى تا وقتی که پدید آید سر نَرَى اللَّهَ به بینیم خدا را جَهْرَةً آشکارا روی
بروی فَأَخَذَتْكُمُ پس فرا گرفت شما را بدین گستاخی که کردند الصَّاعِقَةُ
آتشی که از آسمان فرود آمده وَأَنْتُمْ و شما یعنی آن مردم شما تَنْظُرُونَ ۝
مینگرستید بدان آتش و گویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد و چون آن
قوم شنودند بیکبار مردند موسی متحیر در ایشان نگریست و میگفت خداوندا من
بنی اسرائیل را چه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشان را زنده کرد
چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس برانگیختیم و زنده کردانیدیم اخیار شما را مِنْ بَعْدِ
مَوْتِكُمْ پس از مرگ شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم بصاعقه لَعَلَّكُمْ تا باشد
که شما تَشْكُرُونَ ۝ سپاس داری کنید مر حق را که زنده کردن شما که حیات از اصول
نعمات است وَظَلَّلْنَا و یاد کنید که چون سایبان ساختیم عَلَيْكُمُ بر سر شما الْغَمَامَ
ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند
و با ایشان خیمه و سایه بان نبود وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ بر شما در تیه
الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوَى و مرغی بر شکل سمانی و آن طایریست در طرف یمن از
گنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر در تفسیر منیر گوید آن مرغان بر شاخهای گیاه بودندی نشستندی
و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بوزیدی پرهای
ایشان بریختی مرغ بودی پاکیزه و بریان بی رگ و بی خون و استخوان بنی اسرائیل برمیداشتند
و با ترنجبین می آمیختند كُلُوا و گفتیم که بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
از پاکیزهای آن چیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه هر روز میرسد بخورید
و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر
می شد وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلَٰكِنْ كَانُوا
و لیکن بودند که از روی نادانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ۝ ستم میکردند
که بر رزق بی حق اعتماد ننموده بادخار میکوشیدند وَإِذْ قُلْنَا و یاد آورید چون گفتیم
شما را که ادْخُلُوا در آیید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران است
فَكُلُوا پس بخورید مِنْهَا ازین دیه یعنی میوها و طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ هرجا خواهید
و هرچه خواهید رَغَدًا خوردنی گوارنده وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این دیه
سُجَّدًا سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن از تیه وَقُولُوا و بگویید حِطَّةٌ
درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را
نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم مر شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما بسبب دعا وَسَنَزِيدُ

ونزود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنِينَ نیکوکارانرا در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ
پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ظَلَمُوا ستم کردند بر خود قَوْلًا آن سخن را
که مامور بودند بگفتن آن غَيْرَ الَّذِي بجز آنچه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشانرا حق سبحانه فرموده بود
که بگویید حطة ایشان گفتند حنطة سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بطلب
خود از خوردنی فَأَنْزَلْنَا پس ما فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنان که ستم کردند به تغیر
قول رِجْزًا عذابی و عقوبتی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا بدان چیزی که كَانُوا بودند که بدان خبر
يَفْسُقُونَ بیرون رفتندی از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که فرود آمد و همه را بسوخت
یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیکساعت بیست و چهار کس بمردند و بقولی هفتاد هزار وَإِذِ اسْتَسْقَى
مُوسَى و یاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما لِقَوْمِهِ برای قوم خود
که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شده بودند فَقُلْنَا پس گفتیم ما مر او را که موسی اضْرِبْ
بزن بِعَصَاكَ بعصای خود که از شعیب عم بتو رسیده الْحَجَرَ سنگی معین را و آن سنگی بود مربع
به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی علیه السلام و گویند که سنگ معین نبود
پس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد مِنْهُ از آن سنگ
اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ
أُنَاسٍ هر یک از میان یعنی اسباط مَشْرَبَهُمْ آبخور خود را كُلُوا بخورید
از من و سلوی وَاشْرَبُوا و بیاشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از روزی که خدای بی رنج و تعب
بشما داده وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ در حالتی
که شما تباهکارانید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى و یاد آورید آنرا که گفتید که ای موسی لَنْ نَصْبِرَ
ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام
دو بود اما هر روز در هر سر یکی می ساختند فَادْعُ لَنَا پس بخوان از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را
و از وی درخواه تا بقدرت خود يُخْرِجْ لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا از آن چیزی که او را تُنْبِتُ
الْأَرْضُ میرویاند زمین نسبت انبات بزمین بمجاز است چه بحقیقت حق سبحانه میرویاند مِنْ بَقْلِهَا
از سبزهای و ترههای زمین وَقِثَّائِهَا و از خیار و بادرنگ او وَفُومِهَا و از گندم یا سیر او وَعَدَسِهَا
مرجو الخیه او وَبَصَلِهَا و پیاز او قَالَ گفت خدای تعالی یا موسی فرموده که أَتَسْتَبْدِلُونَ آیا بدل
میکنید الَّذِي آن چیز را که بحسب واقع هُوَ أَدْنَى او فروتر و خوارتر است چون سیر و پیاز
بِالَّذِي بآن چیز که فی نفس الامر هُوَ خَيْرٌ او بهتر و نیکوتر است چون ترنجبین و گوشت مرغ
و اکنون این سخن میگویید فرو روید اهْبِطُوا در شهری از شهرهای ارض مقدسه مِصْرًا فَإِنَّ
پس بدرستیکه در آن شهر مر شما راست لَكُمْ آنچه خواستید ~~آنچه خواستید~~ مَا سَأَلْتُمْ زده شد
یعنی لازم گردانیده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت
خواری و زبونی یا جزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی
و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را در زی محتاج و بی نوایی خلق نمایند وَبَاءُوا

وباز گشتند بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذَٰلِكَ آن خواری
و بیچارگی و خشم خدای مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ بآن بود که ایشان كَانُوا يَكْفُرُونَ بودند کافر
می شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای توریة وَيَقْتُلُونَ و می کشتند النَّبِيِّينَ پیغمبرانرا چون
زکریا و یحیی و شعیا و شعیب علیهم السلام بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و ناواجب یعنی بزعم
ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذَٰلِكَ آن کفر و قتل انبیا آن
بِمَا عَصَوْا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند
از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکردند بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت
بیشتر کنند زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند نظم هر که زنگیست بر مرات دل
دل شود زین زنگ پر خوار و خجل چون زیاده گشت در دل تیرگی نفس دون را بیش گردد خیرگی
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق آمَنُوا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند
وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه بیهودیت درآمدند وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالصَّابِئِينَ و آنهاکه از دینی
بدینی گرایند کاشند یعنی بر دینی چیزی اخذ کردند ملایکه را می پرستیدند و زبور میخوانند
و روی بکعبه نماز میگزارند صابیان زیاده اند یا ستاره پرستان مَنْ آمَنَ هر که ایمان
آرد باخلاص تمام از این طوایف بِاللَّهِ بخدای و صفات سلبی و ثبوتیهاش وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
قیامت و متعلقات آن وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست
مزد کار ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و ترسی نباشد عَلَيْهِمْ بر ایشان
روز محشر وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات
وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را بمتابعت موسی علیه
السلام و عمل باحکام توریة وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ بر زبر سر شما الطُّورَ کوه را
تا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد از نزول توریة تمرد آغاز نهادند و گفتند احکام این کلام
بغایت دشوار است ما کردن نمی توانیم حق سبحانه کوهی را از کوههای فلسطین که از طور گفته اند و در
تفسیر قرطبی آمد که آن کوه منسوب بود بطور این اسمعیل فرمان داد تا بر سر ایشان بایستاد و در پیش
روی ایشان آتش افروخته و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون گریزگاه ندیدند بروی
درافتاد متحیر شدند و حق تعالی گفت خُذُوا فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُم آنچه عطا دادیم
شما را از احکام شرع بِقُوَّةٍ بجدی تمام و جهدی قوی وَاذْكُرُوا و یاد گیرید یا پیوسته
یاد کنید مَا فِيهِ آنچه در وست از ثواب و عقاب لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ باشد که شما بپرهیزید
از ناشایستها ثُمَّ تَوَلَّيْتُم پس روی بگردانیدید از فرمان من مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس
عهدی که کردید فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ پس اگر نه فضل و بخشایش خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ
و بخشش او نیست شما لَكُنتُم هر آینه می بودید شما مِّنَ الْخَاسِرِينَ از جمله زیانکاران
وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ و هر آینه نیکو دانسته اید شما آنرا که در زمان داود علیه
السلام اعْتَدَوْا از حد فرمان در گذشتند مِنكُمْ از قوم شما در شهر ایله فِي السَّبْتِ

در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان مخالفت نمودند و در آن روز بحیله
ماهی را میگرفتند فَقُلْنَا لَهُمْ پس ما گفتیم مر ایشان را که چون خلاف امر کردید كُونُوا
باشید قِرَدَةً بوزینگان خَاسِئِينَ خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور
خواهد شد فَجَعَلْنَاهَا پس ما کردانیدیم آن عقوبت را نَكَالًا عذابی و عبرتی که پند کننده
و بیننده باشد لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر کسانی را که پیش از ایشان حاضر بودند و میدیدند
وَمَا خَلْفَهَا و آنها را که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند وَمَوْعِظَةً و کردانیدیم آنرا
پندی لِلْمُتَّقِينَ از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر کروه خود را
بوقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و میخواستند که قاتل او معلوم کردد إِنَّ
اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای میفرماید شما را أَنْ تَذْبَحُوا آنکه بسمل کنید بَقَرَةً ماده کاو را
تا بعضی از او بر مرده زنید و زنده شده بگوید که قاتل او کیست قَالُوا گفتند قوم موسی أَتَتَّخِذُنَا
آیا فرا میگیری ما را هُزُوًا جای افسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را که
کشته است و تو میگویی که کاو بکشید قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ موسی گفت پناه میگیرم بخدای
أَنْ أَكُونَ از آنکه باشم مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان و افسوس کنندگان قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند
بخوان و سوال کن برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما مَا هِيَ که آن
کاو را صفت چیست و سال و چند است سوال بما هی جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده
و نشنیده بودند که از نوع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جاری مجری عجیبی داشتند
که گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال
او پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قَالَ گفت موسی علیه السلام إِنَّهُ يَقُولُ بدرستی
که میگوید خدای إِنَّهَا بَقَرَةٌ آن کاو ماده کاویست لَا فَارِضٌ نه پیر از کار افتاده وَلَا بِكْرٌ
و نه جوان نرسیده عَوَانٌ میانه ایست بَيْنَ ذَٰلِكَ میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فَافْعَلُوا
پس بکنید مَا تُؤْمَرُونَ آنچه شما را فرموده اند قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان
از برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا پیدا و هویدا سازد برای ما مَا لَوْنُهَا که چیست رنگ آن بقره قَالَ
إِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی که خدای میگوید إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ آن کاویست زرد فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت
زردی رنگ او تَسُرُّ النَّاظِرِينَ و آن کاو شاد میکرداند و مسرور میسازد از رنگ خود
نظر کنندگان را قَالُوا ادْعُ لَنَا دیگر باره گفتند بخوان از بهر ما رَبَّكَ خداوند خود را يُبَيِّنْ لَنَا
تا آشکارا کرداند برای ما مَا هِيَ که آن چه کاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده إِنَّ الْبَقَرَ
بدرستی که کاوان تَشَابَهَ عَلَيْنَا متشابه شده اند بر ما چه میانه سال و زرد رنگ بسیارند
وَإِنَّا بدرستی که ما إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای لَمُهْتَدُونَ از جمله راه یافتگانیم
بدین کاو و از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی
هرگز آن کاو را نیافتندی قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی که میگوید خدای إِنَّهَا بَقَرَةٌ

گاوي بيست لا ذلول كه رام كرده ونه نرم كه بكشيدن زمين زراعت تثير الارض بشوراند زمين را ولا تسقي الحرث ونه گاوي كه اب دهد كشت را يعني اب كشد براي زراعت مسلمة دست باز داشته شده است از همه كارها و بر رنج خود چرا ميكند يا بي عيب است و تمام خلقت لا شية فيها نيست هيچ رنگي كه مخالف رنگ زردي باشد فيها در وجود بني اسرائيل اين نشانها شنيدند قالوا الآن گفتند اكنون كه اين صفتها پيدا كردي جئت بالحق اوردي راستي را و صفت تمام روشن بيان كردي و ان گاو صد هيبه تمام داشت و بكت جوان بود و هيچ كار كه خدمت مادر كردي القصه بني اسرائيل بخريدند انرا بانكه پوست او را پر زر كردند فذبحوها پس بكشتند او را و نكته در كشتن گاو سرزنش گوساله پرستان را بود بديشان نمود كه اين نوع انچه شما پرستيده ايد قابل ذبح است نه لايق مدح القصه او را ذبح كردند وما كادوا يفعلون و نميخواستند كه بكشند اين گاو را بسبب گراني بهاي او واذ قتلتم اول قصه است ميفرمايد كه ياد كنيد اين را كه بكشتيد نفسا يكي را كه ان عاميل بود فادارأتم پس اختلاف كرديد فيها در ان نفس مقتول يعني در كشتن او والله مخرج وخداي بيرون آرنده است و ظاهر كننده ما كنتم تكتمون ان چيز را كه هستيد شما كه او را بپوشيد از قتل بناحق فقلنا اضربوه پس گفتيم ما كه بزنيد شما ان كشته شده را ببعضها بپاره از ان گاو كه بيخ دم بود يا زبان يا گوش برهم نهند پس چون بروي زدند زنده شد و خون از كردن او مي ريخت و نام قاتلان خود را بگفت و ان دو برادر زاده او بودند كه بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانيده بودند و بعد از تسميه ايشان در حال بيفتاد و بمرد كذلك همچنانكه ان مرده را زنده كرد ايند يحيي الله زنده ميگرداند خداي الموتى همه مردگان را ويريكم و مينمايد بشما خطاب با ان جماعت است كه در مجلس احياء عاميل حاضر بودند و بي شايد كه متوجه كه منكران زمان حضرت رسالت را صلوات وسلامه عليه كه انكار حشر ميكنيد اخر خداي بشما نمايد اياته دلايل قدرت خود را در احيا لعلكم مگر باشد كه شما تعقلون فكر كنيد و دريابيد كه كسي كه قدرت دارد بر زنده كردن نفسي هر اينه بر احياء همه نفوس قادر خواهد بود ثم قست پس سخت گشت قلوبكم دلهاي شما اي يهود من بعد ذلك از پس زنده شدن عاميل فهي پس ان دلهاي كه شما راست كالحجارة همچو سنگست در سختي و درشتي او اشد قسوة بلكه سخترست در قساوت و غلظت از سنگ وان من الحجارة و بدرستي كه بعضي از سنگهاست لما يتفجر انچه را ينه روان مي گردد منه الانهار از و جويها بزرگ وان منها و بعضي ديگر هست از و لما يشقق انچه هر اينه بشكافد فيخرج پس بيرون ايد منه الماء از و ابجوي چون چشمها وان منها و بتحقيق كه هست از سنگها لما يهبط انچه فرود ايد يعني از بلندي به پستي كه ايد من خشية الله از ترس خداي وما الله و نيست خداي بغافل عما تعملون غافل از انچه شما اي يهود ميكنيد افتطمعون آيا طمع در بسته ايد مومنان ان يؤمنوا لكم انكه تصديق كنند و استوار دارند جهودان لكم

را شما را در اینجا میگوی بیدا از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وَقَدْ كَانَ و حال آنکه بودند
فَرِيقٌ مِّنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه يَسْمَعُونَ می شنیدند كَلَامَ اللَّهِ
سخن خدای را بر کوه طور ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس بگردانیدند آن سخن را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ
پس از آنکه دانسته بودند و دریافته چون بمیان قوم در آمدند گفتند ما سخن حق و امر
و نهی او شنیدیم و لیکن در آخر گفت که اگر اینها که فرمودم توانید بکنید و اگر قادر ب
نباشید بر ادای آن مکنید و باک مدارید وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که افترا
می نمایند پیغ آورده که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فرمود که جهود بعد
از این در مدینه نیایند که از در آمدن ایشان بمدینه فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود
اول روز در مدینه در می آمدند که مسلمانیم همچو شما و آخر روز باز گشتیم بیاران خود می
پیوستند کما قال الله تعالی وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند یهود الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا
که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلی الله علیه واله وسلم قَالُوا آمَنَّا گویند ما نیز
گرویده ایم وَإِذَا خَلَا و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ برخی از اصاغر ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ
ببرخی از اکابر چون کعب و حیی قَالُوا گویند آن اکابر ایشان را که أَتُحَدِّثُونَهُمْ
آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را صلی الله علیه واله وسلم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ
بدانچه گشاده است خدای ابواب دانش آنرا عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما قولی آنست
که گفتند بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصحاب را از نعت و صفت وی
که در توریة مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان از آن آگاهی یافته مر ایشانرا سرزنش
نمودند که شما ایشانرا از صفات محمد صلی الله علیه واله وسلم خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُمْ تا مخاصمه
کنند و حجت گیرند بِهِ بآنچه دانسته باشند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک پروردگار شما روز قیامت
و گویند حق را دانستید و متابعت نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا در نمی یابید این
مقدار که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمی دانند جهودان که أَنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ بتحقیق خدای تعالی میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول
صلی الله علیه واله وسلم و اصحاب او وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه
بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه دانای آشکار و نهان است باید که ظاهر خود را بفرمان برداری
آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی بپردازد بیت بکن سر و علن را باکسی راست
که دانای نهان و آشکار است وَمِنْهُمْ و از جهودان أُمِّيُّونَ جماعتی اند نانویسنده و نا
خواننده که لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریة را و نمی شناسند که در وجه
چیزیست إِلَّا أَمَانِيَّ مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدها
دروغ که از علمای خود میشنوند که بهشت خاص ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان شفاعت
خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان می برند فَوَيْلٌ پس عذاب
یا اندوه لِلَّذِينَ مر آنانراست که ایشان يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ می نویسند نوشته محرف ... را

بِأَيْدِيهِمْ بدستها یعنی خود مباشر کتاب اند وبه دیگری نمی فرمایند کتابت از دل ثُمَّ
يَقُولُونَ پس میگویند هَذَا این نوشته مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدایست وچرا چنین
می کنند لِيَشْتَرُوا تا بخرند یعنی استبدال کنند بِهِ بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا
قَلِيلًا بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفت صلوات الله وسلامه
علیه که در توریت برین وجه بود که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم
میانه بالا تغییر کردند ونوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید
پوست فرو هشته موی و یک چشم باشد واین صفت دجال است وبا عوام گفتند این آن پیغمبر
موعود نیست فَوَيْلٌ لَهُمْ پس وای مر ایشانرا است یعنی سختی عذاب مِمَّا كَتَبَتْ از آنچه نوشته وتغیر کرده
أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَوَيْلٌ لَهُمْ ودیگر باره وای بر ایشان مِمَّا يَكْسِبُونَ
از آنچه کسب میکنند از رشوت ومآکل حرام وَقَالُوا وگفتند یهود بزعم خود لَنْ تَمَسَّنَا
النَّارُ مارا مس نکند آتش دوزخ ونرسد إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً مگر بعدد روز
چند شمرده شده که آن هفت روز است روزی در مقابله هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز
که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده اند قُلْ بگوی محمد صلی الله واله وسلم مر ایشانرا
أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللَّهِ از نزدیک خدای عَهْدًا عهدی و پیمانی که شمارا
زیاده از آنچه میگویید عذاب نخواهند کرد واگر چنین وعده هست فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ
پس خلاف نکند خدای عَهْدَهُ وعده خودرا أَمْ تَقُولُونَ یا آنکه میگویید وافترا میکنید
عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید بَلَى نه چنانست که ایشان میگویند بلکه
مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آرد وباحکام الهی راضی نشود وبغیر آن عمل وَأَحَاطَتْ
بِهِ وفرا گیرد گرداگرد او را خَطِيئَتُهُ گناهان وی یعنی کفر و مستولی شود تا بر کفر بمیرد فَأُولَئِكَ
پس آن گروه مشرکان أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان آتشند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
ایشان در آتش جاوید مانندگانند وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه بگرویدند بخدای
وآنچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعمل کردند نیکو پاکیزه أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
آن گروه اهل بهشت ومستحقانند هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت
جاوید باشندگانند وَإِذْ أَخَذْنَا ویاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریت مِيثَاقَ بَنِي
إِسْرَائِيلَ عهد و میثاق فرزندان یعقوب را وگفتیم لَا تَعْبُدُونَ نپرستید شما
إِلَّا اللَّهَ مگر خدای که سزاوار پرستش اوست وَبِالْوَالِدَيْنِ ونیکویی کنید به پدر و مادر
إِحْسَانًا نیکویی کردن وَذِي الْقُرْبَى وبر نسبت خویشان وَالْيَتَامَى وبیتیمان یعنی بی پدران
وَالْمَسَاكِينِ وبیچارگان وَقُولُوا وبگویید لِلنَّاسِ مر عامه مردمان را حُسْنًا سخنی که مشتمل
بر نیکویی باشد یا مردم چنان سخن گویید که دوست دارید که با شما گویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
ونماز را بپای دارید با شرایط آن وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید زکات را بر وجهی که حکم کرده ام
ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانیدید بعد از این پیمان وبرگشتید از عهد و میثاق إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ

مگر اندکی از شما و بعضی اسلاف ایشان که بر شریعت توریة استقامت داشتند وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ
وحال آنکه شما اعراض کننده‌اید از حکم توریت که در متابعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم
صادر شده وَإِذْ أَخَذْنَا و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمانرا از اسلاف شما و از ایشان
عهد بستیم که لَا تَسْفِكُونَ نریزید دِمَاءَكُمْ خونهای اقربای وهم دینان خودرا وَلَا تُخْرِجُونَ
أَنفُسَكُم و بیرون نکنید کسان خودرا بستم مِّن دِيَارِكُمْ از خانمان خویش و عهد
دیگر آن بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی قبول
نمودید وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد
نموده اند ثُمَّ أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که پیمانرا شکستید تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ
میکشید کسان خودرا وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا و بیرون می کنید گروهی را مِّنكُم
از قوم خود مِّن دِيَارِهِمْ از سرایهای و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ هم پشت شدید
عَلَيْهِم بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ به بزه کاری وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی در مدینه
دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگر نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت
دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگر خزرج بنی قریظه با اوس یکی شده ند
و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال
کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب
بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه خدا تعالی میفرماید
وَإِن يَأْتُوكُمْ و اگر بشما آیند أُسَارَىٰ اسیران بنی اسرائیل تُفَادُوهُمْ ایشانرا فدیه میدهید
یعنی باسیری دیگر بدل میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خودرا از دیار
ایشان بیرون کردید وحال آنست که حرام شده است عَلَيْكُمْ بر شما بحکم میثاق إِخْرَاجُهُمْ
بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا میگروید شما بِبَعْضِ الْكِتَابِ بپاره از احکام توریة
که فدیه اسیر آنست وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است فَمَا جَزَاءُ
مَن يَفْعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند ذَٰلِكَ اینچنین عهد شکنی و نافرمانی مِنكُمْ از شما
که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی سرای که آن قتل بنی قریظه
است و اجلای بنی النضیر وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يُرَدُّونَ باز کرده شوند
از حشرگاه إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت ترین عذاب که عذاب دوزخ است و یکی از علامات
شدت دوام اوست وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه عهد
شکنان می کنند و حفص بکاف خطاب میخوانند و مخاطب همه یهودند یا خطاب عام است
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ این گروه آنانند که از بیخردی اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
خریده اند و بدل کرده زندگانی محقر دنیارا بِالْآخِرَةِ بنعمت جاویدی آن
سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب
نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و نباشند

ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الْكِتَابَ تورية وَقَفَّيْنَا
واز پی در آوردیم مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی فرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان
والیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و عطا کردیم عیسی را
که پسر مریم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای
موتی و غیر آن وَأَيَّدْنَاهُ و نیرومند کردانیدیم اورا و قوت دادیم بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان
پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی علیه السلام بودی یا باسم اعظم که ببرکت او مرده
زنده کردی یا بانجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی بیت دل تازگی از حسن کلامت
دارد ⁂ جان زندگی از سماع نامت دارد ⁂ هرجا که دلی واقف اسرار بود ⁂ آن نور و صفای ز پیامت دارد
أَفَكُلَّمَا آیا هرگاه که از نزد ما جَاءَكُمْ رَسُولٌ آمد بشما فرستاده شده بِمَا لَا تَهْوَى
بانچه دوست ندارد أَنْفُسُكُمُ نفسهای از شما و سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد
اسْتَكْبَرْتُمْ تعظیم کردید و گردن ننهادید فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان
بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما الصلوة والسلام وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ۞ و گروهی را
بکشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وَقَالُوا و گفتند یهود قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در
غلافست یعنی از فهم پوشیده و باز داشته شده از قبول و بدین سخن نا امید میکردانیدند
حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم از ایمان خودشان و متابعت آن حضرت حق سبحانه
رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بلکه خدای
ایشان را رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بِكُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن ایشان و تصدیق
فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ ۞ پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او
وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزد خدای که آن
قرآنست مُصَدِّقٌ گواه موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت
و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند و بدان نگرویدند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ
و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب در وقت فرومانده‌گی يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت
میکردند بدین کتاب و بکسی که این کتاب برو فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد
یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستهای بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت
میخواهم از تو و از محمد که رسول آخر الزمانست عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا برآنانکه نگرویده
اند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد بدیشان مَا عَرَفُوا ما بمعنی
من است آنکس که او را شناخته بودند كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بدو وجه ایشان گمان
بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فَلَعْنَةُ اللَّهِ
پس لعنت خدای عَلَى الْكَافِرِينَ ۞ بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نکردند و عناد
ورزیدند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بد چیزیست که ایشان فروختند

بده بآن چیز أَنْفُسَهُمْ بهره نفسهای خود را وآن چیز کدامست أَنْ يَكْفُرُوا آنکه کافر میشوند
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بدانچه فرو فرستاد خدای که آن قرآنست بَغْيًا از جهت حسد
یعنی رشک بردند أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ بر آنکه فرو فرستد خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که کتاب
و وحی است عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر آنکس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که سزاوار آن باشد
فَبَاءُوا پس باز گشتند جهودان بِغَضَبٍ بخشمی از خدای یا مستحق گشتند خشمی را عَلَىٰ غَضَبٍ
بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی وانجیل و خشمی بانکار محمد و قرآن وَلِلْكَافِرِينَ ومر کافرانراست
عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون گویند مر جهودانرا آمِنُوا بگروید
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه خدای فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوا نُؤْمِنُ گویند ما میگرویم بِمَا أُنْزِلَ
عَلَيْنَا بانچه فرو فرستاده اند بما یعنی توریة وَيَكْفُرُونَ وکافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ بدانچه جز کتاب
ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ وآن ماورا یعنی انجیل و قرآن درست وراست است مُصَدِّقًا در حالتی
که آن خوبا ور دارنده است لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتابرا که با ایشانست واز پنجا که ایشان بتوریة
نیز لازم می آید که کفر بانچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز قُلْ بگوی ای محمد صلی الله
علیه وآله وسلم در جواب آنکه میگویند بتوریة ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا کشتید
أَنْبِيَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدایرا مِنْ قَبْلُ پیش ازین إِنْ كُنْتُمْ اگر بودید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان
بتوریت وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ وبه راستی که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ بنشانهای درست وبینها
راست که احکام الواح است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ
از پس رفتن موسی علیه السلام بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ وشما بیدادگرانید بر نفس خود
وَإِذْ أَخَذْنَا ویاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شمارا وَرَفَعْنَا وبداشتیم فَوْقَكُمُ
الطُّورَ بر زبر سر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسماعیل از کوهها فلسطین و آن شهریست
از بلاد شام خُذُوا وگفتیم که فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه بشما داده ایم یعنی توریترا بِقُوَّةٍ
بعزم درست وجدی تمام وَاسْمَعُوا وبشنوید یعنی فرمان برید قَالُوا گفتند باشکارا
سَمِعْنَا شنیدیم و بذیرفتیم وبنهانی با خود گفتند وَعَصَيْنَا ونافرمانی کردیم
یا شنیدیم بگوش وعاصی شدیم بدل وَأُشْرِبُوا وخورانیده ند یعنی در آورده ند فِي قُلُوبِهِمُ
الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله بِكُفْرِهِمْ بسبب جحود و انکار ایشان قُلْ بگوای رسول
برگزیده بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بد چیزیست آنچه میفرماید شمارا بِهِ بآن چیز إِيمَانُكُمْ ایمان شما
ولی کفرست بقرآن وبمحمد صلی الله علیه وسلم إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان
بخدای چه اگر کسی مومن باشد ایمان او اورا بکفر نفرماید وجهودان با این رسوایی میگفتند
بهشت جز جای ما نخواهد بود وخداوند تعالی فرمود قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وآله وسلم
در جواب این دعوی ایشان که إِنْ كَانَتْ اگر هست بزعم شما لَكُمُ مر شمارا الدَّارُ الْآخِرَةُ
سرای آخرت ونعمت بهشت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای خَالِصَةً پاکیزه وخاصه مِنْ دُونِ
النَّاسِ نه دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

اگر هستید راست گویان که بهشت خاصه از آن شماست چه پی مرگ بدان سرای توان رسیدن
و آرزوی مرگ علامت اشتیاق لقاست پس هر که آرزومند تر بود بمرگ مشتاق تر باشد بلقا بیت
مرگیست که دوست را بدوست رساند آن کیست که او بمرگ شادان نبود وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ و آرزو نکنند
جهودان مرگ را أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ بانچه پیش فرستاده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان از قتل انبیا
و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ به ستمکاران
و دروغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه که یابی تو ای نبی برگزیده جهودان را أَحْرَصَ النَّاسِ
حریص ترین مردمان عَلَى حَيَاةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آن کسانی نیز که شرک
آورده اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که اینجا مشرکان مجوس را دانند که هیچکس را زندگانی دوستتر
از ایشان نیست يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لَوْ يُعَمَّرُ
که کاش عمر داده شود أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال و از سنت تحیت مجوس چون بهم رسند
گویند که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه هست وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ
و نیست که رهاننده او باشد مِنَ الْعَذَابِ از عذاب دوزخ أَنْ يُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی
طول عمر دافع عذاب الهی نیست وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ ۞ بانچه میکنند جهود
و مجوس و غیر ایشان. بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل
است و او وحی فرود می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بجلا و عذاب
بر آبای ما نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما با بی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که
قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم مَنْ كَانَ هر که باشد عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ دشمن مر جبرئیل
و این نامیست از عبرانی یا سریانی و معنی او عبد الله است و او امین خزاین وحی خدای باشد
پس هر که دشمن او بود گو از خشم بمیر فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستی که او فرو می آرد قرآن را عَلَى قَلْبِكَ
بر دل تو بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای مُصَدِّقًا در حالتی که آن تصدیق کننده است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مر آن چیزها که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشانست از کتب منزل بطریق چون توریت
و زبور وَهُدًى و قرآن راه نماینده است بحق وَبُشْرَى و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ ۞ مر مومنان را
بنجات و درجات مَنْ كَانَ هر که باشد عَدُوًّا لِلَّهِ دشمن مر خدای را وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان
او را وَرُسُلِهِ و فرستادگان او را وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و این دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللَّهَ پس
تحقیق که خدای تعالی عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ۞ دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل
اند وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم إِلَيْكَ بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانهای روشن یا آیتهای
درست و راست یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نشوند بدان آیتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ ۞ مگر بیرون
رفتگان از فرمان خدای أَوَكُلَّمَا آیا هرگاه که یهود عَاهَدُوا عهد کردند عَهْدًا عهد کردنی
نَبَذَهُ بشکستند آنرا فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بسیاری از ایشان
لَا يُؤْمِنُونَ ۞ نمیگروند بتوریت وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
فرستاده از نزدیک خدای یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم مُصَدِّقٌ باور دارنده لِمَا مَعَهُمْ

مر نور بیز را که با ایشان است نَبَذَ فَرِيقٌ بیفکندند گروهی مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنانکه عطا داده شده اند بتوریة یعنی علمای ایشان بینداختند كِتَابَ اللهِ
توریت را یا قرآن را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ بر پشت خود كَأَنَّهُمْ گوییا که آن علما لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
که آن کلام راست است و محمد رسول الله وَاتَّبَعُوا و پی روی کردند این یهودان
مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ آن چیز را که میخواندند دیوان عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ در ملک پادشاهی
سلیمان علیه السلام و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبده های صد رنگ را با نیرنگهای
کهانت بر صحیفه نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بران اطلاع
یافته بود تا آن سحرها و [illegible] را بیاوردند و در صندوق نهاده و مقفل ساخته و در زیر
تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از زیر تخت بیرون آورده چنان
فرا نمودند که سلیمان بآن سحرها و شعبده ها پادشاهی میکرده ازان یهود سلیمان را بسحر نسبت میدا
دند حق تعالی او را ازان مبرا فرمود که وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی
جادویی نکرد وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ ولیکن دیوان زمان او كَفَرُوا کافر شدند
يُعَلِّمُونَ النَّاسَ در می آموختند مردمانرا السِّحْرَ جادویی وَمَا أُنْزِلَ و دیگر یهود متابعت
کردند آن چیز را که فرو فرستاده شده بود از سحر عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر
بابل هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته است و ایشان بر آدمیان گناهکار طعن میزدند حق تعالی فرمود
که آدمیان بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همین حالتی که ایشانرا هست بودی صدور عملهای
بد از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند حق سبحانه نفس بشری بدیشان
داد و برای حکومت خلق بر زمین فرستاد چون آمدند بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب
آن زن بشرب خمر و قتل بناحق و سجده صنم اقدام نمودند حق تعالی ایشانرا از صعود
بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان درین جهان مقرر شد و حالا در چاه بابل بموی سر
آویخته معذب اند و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که دران زمان سحره دعوی نبوت
میکردند حق سبحانه در زمان حکومت ایشان قبل از معصیت این علم سحر بدیشان
فرستاد و گویند بوجه الهام ایشانرا کیفیت این علم در آموخت تا جمیع زیرکان تعلیم دهند
و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند وَمَا يُعَلِّمَانِ
و نیاموزند آن دو فرشته درین وقت که در چاه اند مِنْ أَحَدٍ هیچکس را جادویی حَتَّىٰ يَقُولَا
تا گویند پیشتر از آموزانیدن آنکس را که إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز این نیست که ما آزمایش خلقیم
از خدای فَلَا تَكْفُرْ پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مترتب نیست فَيَتَعَلَّمُونَ
پس می آموزند مِنْهُمَا از آن دو ملک مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ آن چیزی را که جدایی افکنند
بدان بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان مرد و زن او وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ و نیستند جادوان ضرر رسانند
به بِهِ سحر مِنْ أَحَدٍ هیچکس را إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ مگر بقضای و قدر خدای وَيَتَعَلَّمُونَ و می آموزند
مَا يَضُرُّهُمْ آنچه ایشانرا زیان رساند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نکند وَلَقَدْ عَلِمُوا و هر آینه

نیک دانستندی یهود لمن اشتراه هر که بخرید سحر را یعنی بیاموزد و کار بندد ما له بهشت او را فی
الآخرة در آن سرای من خلاق بهره از نیکوئی ولبئس ما شروا و بد چیزیست آنکه فروختند
بدان چیز انفسهم نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لو کانوا یعلمون ۞ اگر هستندی
ایشان که دانند زیان این سودا را ولو انهم واگر این جهودان آمنوا گرویدندی بمحمد صلی الله
علیه وآله وسلم واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی
و پوشیده نیست لمثوبة هر آینه پاداش من عند الله از نزدیک خدای خیر بهترست
از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه میستانند لو کانوا یعلمون ۞
اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید لا تقولوا راعنا
مگوئید این لفظ راعنا در وقت مکالمه محمد صلی الله علیه وآله وسلم که یهود گفتار شما را
دست آویز ساخته با آنحضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است
و مومنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که
این کلمه مگوئید و قولوا انظرنا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما واسمعوا و بشنوید
حکم خدا را بسمع قبول وللکافرین و مر کافران راست یعنی آنها را که بر سبیل مذمت
این کلمه میگویند عذاب الیم ۞ عذاب دردناک هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارند
الذین کفروا آنانکه حق را پوشیده اند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین
و نه مشرکان ان ینزل آنکه فرو فرستاده شود علیکم بر شما من خیر هیچ نیکوئی من ربکم
از پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه چیزهاست یعنی یهود نمیخواستند
که نبوت بآل اسماعیل انتقال کند و مشرکان را عار آن بود که پیغمبر بولید مغیره و نعیم ثقفی نرسد
والله یختص و خدای اختصاص میدهد برحمته به نبوت و وحی خود من یشاء هر کرا میخواهد
والله و خدای ذو الفضل العظیم ۞ خداوند فضل بزرگست بر هر که خواست او را نبوة داده و در صفت
فضل بعظمت اشعاریست بآنکه بیت فضل او فضیلیست افزون از عدد لطف او لطفیست
بیرون از شمار ما ننسخ هر چه منسوخ میگردانیم من آیة از آیة قرآن بر وفق مصالح
خلق و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میگردانیم آنرا از دلها بمحو نأت بخیر
بیاریم بهتر یعنی آسان تر منها از آن آیة منسوخ چنانچه مصابره یک غازی را با ده تن منسوخ کرد
با دو تن مقرر ساخت او مثلها یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت
با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه معظمه الم تعلم
آیا نمیدانی خطاب با منکران نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که
از پشیمانی است و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل بودند
و از اهل حق تعالی میفرماید که ای منکر مجادله آیا معلوم نداری یعنی نمیدانی ان الله آنکه
حق تعالی علی کل شیء بر همه چیزهای از محو و اثبات و نسخ و انشا قدیر ۞ تواناست جز کمال
الم تعلم آیا ندانستی ان الله بآنکه بتحقیق خدایست له مر او راست ملک

نسخ

السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین پس هر چه خواهد کند وما لکم و نیست مر شما را
من دون الله جز خدای من ولی دوستی که از و بشما نفع رسد ولا نصیر و نه یاری
که از شما دفع ضرر کند ام تریدون آیا میخواهید ان تسئلوا آنکه سوال کنید رسولکم
پیغمبر خود را کما سئل موسی همچنانکه سوال کرده شده بود موسی من قبل پیش ازین جهودان
میگفتند محمد صلی الله علیه وآله وسلم باید که کتاب جمله بیکبار چنانکه موسی علیه
السلام آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد صلی الله علیه وآله وسلم همان میطلبید
از سوالهای متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلام میطلبیدند ومن یتبدل الکفر
و هر که بدل کند کفر را بالایمان بایمان یعنی کفر را بر ایمان بر گزیند فقد ضل پس هر
آینه گم راه شده است سواء السبیل از میان راه راست ود کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل
الکتاب از اهل توریة چون فنحاص بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او از احبار
لو یردونکم آنکه باز گردانند شما را و مراد حذیفه یمانی و عمار یاسر است که فنحاص و یاران
او مر ایشان را دعوة بر یهودیه میکردند حق سبحانه فرمود که یهودیه میخواهند که گردانند
شما را من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفارا تا کافر بیگان حسدا از روی حسد من عند انفسهم
از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست نه بزهد. کیشی من بعد
ما تبین لهم از پس آنکه روشن گشت لهم الحق مر ایشانرا الحق راست و درست است یعنی رسالة
محمد صلی الله علیه وآله وسلم و حقیقة قرآن و صحت دین اسلام فاعفوا پس در گذرانید
ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان واصفحوا و روی بگردانید از ایشان حتی یأتی الله
تا بیارد خدای بامره فرمان خود را که حکم است بقتال یا جزیه ان الله بدرستی که خدای
علی کل شیء بر همه چیزی از تعذیب و انتقام قدیر تواناست واقیموا الصلوة و بپای دارید
نماز را واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را وما تقدموا و آنچه از پیش بفرستید لانفسکم از برای
خود من خیر از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات تجدوه بیابید آنرا
عند الله نزدیک خدای یا ثواب آن را بیابید از نزدیک وی ان الله بدرستی که خداوند تعالی
بما تعملون بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بصیر بیناست وقالوا و گفته اند
جهودان و ترسایان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید در بهشت الا من کان مگر آنکه باشد
هودا یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند به بهشت نروند الا جهودان و نصاری
گفتند که بهشت نروند الا ترسایان تلک این دعوی از هر طایفه امانیهم آرزوهای
باطل ایشانست قل بگو ای محمد هاتوا بیارید برهانکم حجت خود را برین دعوی ان کنتم صادقین
اگر هستید شما راست گویان در قول خود بلی نه چنین است که ایشان میگویند بلکه من اسلم
هر که تسلیم کرد وجهه همه خود را لله برای طاعت خدای وهو محسن و او نیکوکار است در کردار
و گفتار فله اجره پس مر آنکس راست مزد او عند ربه نزد آفریدگار او ولا خوف علیهم
و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان ولا هم یحزنون و نه اندوهناک شوند
بانک ... از تقصیر زوال آن مزد جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده بودند و با رؤسای یهود مناظره نمودند

هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند حق سبحانه این آیه
فرستاد وَقَالَتِ الْيَهُودُ گفتند یهودان لَيْسَتِ النَّصَارَى نیستند نصاری یعنی گروه
ترسایان عَلَى شَيْءٍ بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان لَيْسَتِ
الْيَهُودُ نیستند جهودان عَلَى شَيْءٍ بر چیزی که معتد به باشد از دین حق وحال آنکه وهم
همه ایشان يَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب خدای را یهود از توریت میدانند
که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند
که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر اند و بی حاصل اند كَذَلِكَ همچنین که اینها میگویند
قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون
مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار همه
درباره همچنین که جهودان و ترسایان بر حق نیستند فَاللَّهُ يَحْكُمُ پس خدای داوری کند
بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستاخیز فِيمَا كَانُوا در آن چیز که هستند ایشان
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ که در آن چیز اختلاف میکنند از حق و باطل وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست
ستمکارتر مِمَّنْ مَنَعَ از آن کس که باز داشت مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای را أَنْ يُذْكَرَ از آنکه
یاد کرده شود فِيهَا اسْمُهُ در آنجا نام خدای یعنی نگذاشت که در مساجد خدای را یاد کنند و پرستش
نمایند وَسَعَى و سعی نمود فِي خَرَابِهَا در ویرانی آن مساجد و این بخت نصر بابلی بوده
یا ططوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده و احبار را بقتل رسانیده یک مسجد را بلفظ جمع
ذکر کرد بجهت تعظیم یا هر موضعی از و مسجدی است یعنی محل سجده أُولَئِكَ آن گروه که در
منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند مَا كَانَ لَهُمْ نیست مر ایشان را و نسزد أَنْ يَدْخُلُوهَا آنکه
در آیند در آن مساجد إِلَّا خَائِفِينَ مگر ترسان و این صورت در زمان دولت اسلامست
که ترسایان قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان راست
فِي الدُّنْيَا درین جهان خِزْيٌ رسوایی و خواری و جزیه دادن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست
در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ وَلِلَّهِ و مر خدای راست الْمَشْرِقُ جای برآمدن آفتاب
وَالْمَغْرِبُ و جای فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند هر کس تحری نموده برای خود محرابی ساختند
و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود و چون بمدینه رسیدند
باعاده قضای آن نماز از حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه اجازت خواستند و این آیه نازل شد
که بعد از آنکه تحری کرده اید اعاده نماز حاجت نیست چه همه جهات از آن اوست فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا پس هر کجا
که روی آرید فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ پس آنجا وجه خدایست یعنی خدایست یعنی جهت طاعت اوست محققان را
در تحقیق این آیه نکته ایست که زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت خلدت
ظلاله هدایته درین ابیات اشارتی بدان میفرماید نظم از نبی اینما تولوا خوان ثم وجه
الله هست مقصود آن یعنی آنسو که روی قصد آری تا حقیقت بند کیش بگذاری وجه آن بود حقیقت او

باشد ای جا بسوی او کن متوجه رو ۞ هیچ جا را نکرده است تنها ۞ پس بود عین حق عیان همه جا
عارف حق شناس را باید ۞ که بهر سو که دیده بگشاید ۞ بیند آنجا جمال حق پیدا ۞ نگسلد از جمال
حق قطعا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای وَاسِعٌ بزرگ مغفرتست و بسیار عطا عَلِيمٌ ۞ دانا بمصالح
و احوال مسلمانان وَقَالُوا و گفتند بی باکان از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللَّهُ فرا گرفت خدای
وَلَدًا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحَانَهُ پاکیست وی عیبی او را بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند
لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان
و زمین همه مملوک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد نمی باشد
الا از جنس والد و این مملوک عن للالات كُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمان باشد لَهُ قَانِتُونَ ۞
مر او را فرمان بردارانند بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ او نو پدید آرنده آسمانها و زمینهاست
وَإِذَا قَضَىٰ و چون خواهد یا تقدیر کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست
که گوید مر او را چیزی را که كُنْ بباش فَيَكُونُ ۞ پس بباشد وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند خدا را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن نمیگوید
خدای با ما أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا بر یکی از ما پیغامی نمی آید كَذَٰلِكَ همچنانکه این مشرکان میگویند
قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از یهود و نصاری مِثْلَ قَوْلِهِمْ
مانند گفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ بیکدیگر
متشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سؤالات از روی
عناد و کدورت قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ هر آینه کرده ایم پیدا نشانها بر توحید و نبوت لِقَوْمٍ
يُوقِنُونَ ۞ برای گروهی که طالب یقین اند تا بیع تردد و تخمین إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم
ترا ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بِالْحَقِّ براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین
اسلام بَشِيرًا مژده دهنده مومنان وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران وَلَا تُسْأَلُ و پرسیده نخواهی
روز قیامت عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ۞ از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد
روزی بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری
از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم
باز آیند حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان
نیاوردند بر تو اداء رسالتست و بر ما حساب اهل ضلالت وَلَنْ تَرْضَىٰ و هرگز خشنود نشوند
عَنْكَ از تو الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ نه جهودان و نه ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی
کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگوی ای محمد که وقتی هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند
إِنَّ هُدَى اللَّهِ بدرستی که راه نمودن خدای هُوَ الْهُدَىٰ آنست راه نمودن بحق شما را بیهودیت
و نصرانیت میخوانید و او ما را باسلام راه می نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمائی ای محمد صلی
الله علیه و آله و سلم أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب دین بَعْدَ الَّذِي بعد از آن
چیزی که براستی جَاءَكَ آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی است در حقیقت اسلام

وبطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ دوستی رهاننده
وَلَا نَصِيرٍ ونه کسی یاری دهنده صورت خطاب با حضرتست و معنی راجع با امت
الَّذِينَ آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی توریت بقولی کما
اینه در شان ابن سلام واصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان
نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند وایمان آوردند
بقولی که آیت در شان مسلمانان فرو آمده باشد و بر هر تقدیر يَتْلُونَهُ میخوانند آن کتاب
یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است برآن أُولَٰئِكَ
آن گروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کرده اند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ
وهر که کافر گردد بکتاب واحکام آنرا تغییر دهد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا
یاد کنید نِعْمَتِيَ شکر نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتها که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم
بر شما و بر اسلاف شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ وبدرستی که پدران شما را تفضیل کردم عَلَى الْعَالَمِينَ
بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیة بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است وَاتَّقُوا
وبترسید يَوْمًا از عذاب روزی که از هیبت آن لَا تَجْزِي کفایت نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ
کسی از کسی شَيْئًا چیزی از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا وقبول کرده نشود از هیچ نفسی
عَدْلٌ فدای او را یعنی بدلی که بعوض او معذب نگردد وَلَا تَنْفَعُهَا وسود نکند هیچ نفسی
شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ونه ایشان
کافرانرا که ممنوع کرده نه از عذاب یعنی ایشانرا مضرای سودی نکند یاری هر یاری کرد
وَإِذِ ابْتَلَىٰ ویاد کن ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که بیازمود یعنی کار کرد إِبْرَاهِيمَ
رَبُّهُ مر ابراهیم را پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه
از فطرت اسلام شمرند آن ده قسمت یعنی شکافتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که موی دارد و مضمضه
واستنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و بر کندن موی بغل و حلق عانه
و ختنه و استنجا بآب فَأَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم با تمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قَالَ [illegible]
که چون متابعت فرمان کردی إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی که من کردانیده ام ترا لِلنَّاسِ
برای مردمان إِمَامًا پیشوائی در دین که همه پیغمبران بعد از تو بتو اقتدا کنند وانکه حق
سبحانه فرمود پیغمبر ما را که واتبع ملة ابراهیم حنیفا وامت را نیز امر کرد که ملة ابیکم
ابراهیم برای انجاز این وعده است وچون خدای ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ
گفت با حق تعالی وَمِنْ ذُرِّيَّتِي واز فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن قَالَ
گفت خدای در جواب او لَا يَنَالُ نرسد عَهْدِي عهد من یعنی رحمت من وقبول
او برسالت یا امامت مسلمانان الظَّالِمِينَ ستمکارانرا یعنی کافرانرا از ذریه تو
وَإِذْ جَعَلْنَا ویاد کن ای محمد آنکه گردانیدیم الْبَيْتَ خانه کعبه را مَثَابَةً جای بازگشت
یا موضع ثواب لِلنَّاسِ مراد مردمانرا یعنی حاجیانرا که هر سال بوی باز گردند وانجا بثواب

بی حساب رسند وَأَمْنًا و کردانیدیم انرا موضع ایمنی که در وی کسی را نکشند وَاتَّخِذُوا
و فرا کیرید ای مومنان بعد از انکه شرف حرم دانستید مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ از جایی که منسوبست
با براهیم مُصَلًّى نمازکاه و ان موضعیست که در وی حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک
ان حضرت بروی است حفص و اتخذوا بصیغه ماضی خواند یعنی فرا کرفتند مردمان انرا
پیش از شما نمازکاه وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
بسوی ابراهیم و اسمعیل أَنْ طَهِّرَا انکه پاک سازید بَيْتِيَ خانه مرا از اوثان و انجاس و جنابت
و طواف جنب و حایض لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندکان وَالْعَاكِفِينَ و برای مقیمان
و معتکفان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کنندکان و سجود ارندکان یعنی نمازکزارندکان
اهل اشارت بر انند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوستست از ادناس تعلقات کونین و کفته اند
تطهیر بیت از ادناس و اوثانست و تطهیر دل از ملاحظه اغیار بیت اکرچه بیدل
از غیر دوست سازی پاک ... صفات وحدت صرف اندرو کنی ادراک وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن
انرا که کفت ابراهیم یعنی دعا کرد رَبِّ اجْعَلْ ای پروردکار من بکردان هَٰذَا این مکانرا که برای تو دران
خانه ساختم بَلَدًا آمِنًا شهر ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را از جور متغلبان در امان خود دار وَارْزُقْ
أَهْلَهُ و روزی ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوهای حق تعالی این دعا را مستجاب کردانید
حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیههای فلسطین را که مشتمل بر ثمرات بسیار بود از زمین منقلع ساخته بمکه
اورد و هفت بار بکرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سر مرحله از مکه وضع کرد و ان دیه را
بجهت طواف خانه طایف کویند و میوه اهل مکه از انجاست پس ابراهیم تخصیص کرده رزق مومنان
و کفت مَنْ آمَنَ روزی ده هر که ایمان دارد مِنْهُمْ از انان که ساکنان این شهر باشند بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ و بروز بازپسین قَالَ کفت خدای وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شود فَأُمَتِّعُهُ پس او را برخور
داری دهم قَلِيلًا برخورداری اندک یعنی همین در دنیا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس اورا به بیچارکی
برانم إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ بعذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد مرجعیست دوزخ
وَإِذْ يَرْفَعُ و یاد کن ای محمد انرا که برداشت إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ ابراهیم اصلها و اساسها را مِنَ الْبَيْتِ
از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ عطف است چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک بودند هر یک در طرفی
از خانه کار می کرده اند یا بنوبت دیوار می بر اوردند و اصح انست که اسمعیل سنگ جمع میکرد
و بدست ابراهیم میداده تا بکار می برد القصه بعد از تمام خانه پدر و پسر دست تضرع بر داشته
کفتند رَبَّنَا ای پروردکار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار خیر را إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی
که تویی شنوا مر دعای ما را الْعَلِيمُ و تویی دانا بر نیتهای ما رَبَّنَا ای خداوند ما وَاجْعَلْنَا و بکردان
ما هر دو را مُسْلِمَيْنِ ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص لَكَ مر ترا وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و کردان
از فرزندان ما أُمَّةً کروهی مُسْلِمَةً لَكَ کردن نهاده و منقاد شده ترا وَأَرِنَا و بنمای ما را
مَنَاسِكَنَا مواضعی که در ان افعال حج بجای باید اورد چون میقات برای احرام و عرفات برای
وقوف و منا برای قربان وَتُبْ عَلَيْنَا و از ما در کذران اکر در عمل قصوری و تقصیری واقع
شده إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق تویی پذیرنده توبه معترفان الرَّحِيمُ بخشنده بر کناهکاران

ربنا اي پروردگار ما وابعث فيهم وبرانگيز در ميان ذريت ما يا امة مسلمة
ومبعوث گردان رسولا منهم فرستاده‌ای از ايشان ومن يان ايشان تا ذريت مرا عزي وشرف
باشد بدان رسول يتلوا عليهم بخواند بر ايشان آياتك كتاب ترا يا بيان كند نشانها
وحدانيت ترا با ايشان ويعلمهم الكتاب وبياموزد ايشان را قرآن والحكمة ومعاني
آن يا بيان آنچه بهروست از امر ونهي وحلال وحرام ويزكيهم وپاك گرداند ايشان را از گناه
بسبب شرايع واحكام انك انت العزيز بدرستي كه تويي تو غالب وقادر بر اجابت
دعاي ما الحكيم تويي دانا محكم كار حق سبحانه اين دعا را نيز بعز اجابت مقرون
ساخت حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله را از اولاد اسمعيل مبعوث كرد اينه و نكته انا دعوة
ابي ابراهيم اشارت بدينست ومن يرغب وكيست كه باز گردد استبعاد وانكار هست
يعني هيچكس باز نگردد عن ملة ابراهيم از كيش ابراهيم الا من سفه مگر كسي كه خوار كرد اخذ
نفسه نفس خود را يا هلاك سازد يا سفيه وبيخرد باشد در نفس خود ولقد اصطفيناه وهر آينه
ما برگزيديم ابراهيم را في الدنيا در اين سراي بكرم وفتوت يا بشرف نبوة يا بعبادت
وخلت يا بعمارت خانه كعبه وانه في الآخرة بدرستي كه او در آن سراي لمن الصالحين
از جمله فيروزي يافتگانست بصلاح وفلاح اذ قال له ياد كن اي محمد آن وقت كه گفت
مر ابراهيم را ربه پروردگار او اسلم گردن نه فرمان مرا يا تسليم شو در هرچه از مجاري
قضا بر تو جاري گردد قال اسلمت گفت ابراهيم كه تسليم كردم خود را لرب العالمين
به پروردگار عالميان تا هرچه خواهد كند فان شاء احياني وان شاء اماتني بهت بگذاشته ام
مصلحت خويش را بدوست [illegible] گذاشت بمن هرچه رسد نيكوست ووصى ووصيت كرد بها
بملة خود يا بكلمه اسلمت ابراهيم بنيه ابراهيم پسران خود را ويعقوب ووصيت كرد يعقوب
نيز اولاد خود را بموافقت جد خود ومضمون وصيت هر دو اين بود كه يا بني كه اي پسران من ان
الله اصطفى بدرستي كه خداي برگزيد لكم الدين براي شما دين موصى بها
[illegible] مشروع مامور به كه اسلامست فلا تموتن پس ميريد البته الا وانتم مسلمون
مگر كه شما مسلمانان باشيد يعني بر اسلام مداومت كنيد تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام
يابد پس نهي از ترك اسلامست نه از مرگ ام كنتم شهداء آيا شما حاضر بوديد اذ حضر
آن هنگام كه آمد يعقوب الموت بر يعقوب مرگ او يعني اسباب وعلامات آن ويا داريد
اذ قال آن وقت را كه گفت يعقوب لبنيه مر پسران خود را ما تعبدون چه چيز خواهيد
پرستيد من بعدي از پس وفات من قالوا گفتند نعبد الهك خواهيم پرستيد خداي ترا
واله آبائك وخداي پدران تو ابراهيم واسمعيل واسحق ابراهيم را كه جد بود جمله
گفتند جهت آنكه جد حكم پدر دارد واسمعيل را كه عم بود هم پدر خواندند زيرا كه عرب عم
اب گويند وحرمت او را برابر پدر بجا آرند واين نظر بر اتحاد اصلست الها واحدا عبادت
ميكنيم خداي را يگانه [illegible] و يكتا است ونحن له وحالآنكه ما مر اين خداي را مسلمون منقاديم

بطاعت تلك این جماعت یعنی ابراهیم ویعقوب واولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت
که درگذشتند لها ما کسبت مرایشانراست انچه کسب کردندی ولکم ما کسبتم ومر شمارا
باشد انچه کردید ایشانرا وشمارا بر عملها پاداش خواهند داد ولا تسئلون وشما پرسیده
نشوید عما کانوا یعملون ازانچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهودان بود کابنا
بطاعت اباء ثواب دهند وبر کفر ایشان معاقب بسازند درین ایه فرمود که نه شمارا باعمال
ایشان مثاب خواهند ساخت ونه ایشانرا بافعال شما مواخذه خواهند کرد وقالوا
وگفتند یهودان مراهل اسلام را کونوا هودا بباشید از جمع یهود او نصاری وگفتند
نصاری بلکه متابعت میکنیم ولازم میگیریم ملة ابراهیم کیش ابراهیم را حنیفا درحالتی که ان ملت
مایلست از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دینها بدین اسلام وما کان ونبود ابراهیم
من المشرکین از شرک ارندگان قولوا بگویید ای متابعان ملة ابراهیم یعنی اعراض کنید
از قول یهود ونصاری در جواب انکه شمارا بیهودی وترسایی دعوتی میکنند بگویید امنا بالله
گرویدیم بخدای وما انزل الینا وبانچه فرو امده است بما یعنی قران وما انزل
وبانچه فرو فرستاده شده است الی ابراهیم بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است واسمعیل
واسحاق وبفرزندان او اسمعیل واسحاق ویعقوب وبه نبیره او یعقوب والاسباط
وبفرزندان یعقوب اگرچه باولاد ابراهیم ویعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد
باحکام صحف بودند گاه که آن نیز بایشان منزلست چنانکه قران منزلست برما وما اوتی موسی وعیسی
وایمان داریم بانچه داده اند موسی وعیسی را یعنی توریت وانجیل وسایر دلایل نبوت وما اوتی النبیون
وبانچه داده شدند پیغمبران از کتب ومعجزات من ربهم از نزد خداوند خود لا نفرق وفرق
جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم ونحن له وما مر خدایرا
مسلمون گردن نهادگانیم فان امنوا پس اگر ایمان اورند یهود ونصاری به
بمثل ما امنتم به مانند انچه شما ایمان اوردید بدان یعنی بهمه کتب ورسل فقد اهتدوا پس هر اینه راه
یافتند وان تولوا واگر بر گردند واعراض کنند فانما هم پس جز این نیست که ایشان
فی شقاق در مقام خلاف وعداوتند وای محمد صلی الله علیه واله وسلم تو از دشمنی ایشان
اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای کفایت کند واز تو باز دارد شر یهود
ونصاری وهو السمیع واوست شنوا مقاله موحدان وکافران را باقرار وانکار العلیم
دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این ایت یهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند
وترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت اغاز کردند که مارا صبغه هست
وشمارا نی وصبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد
انکه آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیح وانرا قایم مقام ختان دانستندی وگفتندی صبغناه
بالنصرانیه حق تعالی فرمود که صبغة الله بگویید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که ان
دین خدایست وگویند مراد ختانست وان تطهیر مسلمانان باشد ومن احسن وکیست نیکوتر

مِنَ اللهِ از خداي صِبْغَةً از جهت دين و تلقين و تطهير مومنان از ادناس تلوين وَنَحْنُ
لَهُ و ما خدا را بابتانو وصبغة الله عَابِدُونَ ۞ پرستش كرانيم گفته اند صبغة الله
ولايت و مرحمت محبت است هر گاه ازنيات دوستي بر آورده اند از همه عالمش برسرآورده اند و نزد محققان
صبغة الله رنگ بي رنگيست و تاكسي از رنگ آميزي پاک نشود رنگ صبغة الله نگيرد در خلاصه
رسايل درويشان و نقاوه عبارات و اشارات ايشان بيان معني اين صبغة الله است بيانه و حقيقت
آن از بن رباعي كه صاحب لوايح خلعت ظلال حقايقه بعلم كرم بر الواح افهام مستفيدان
ثبت فهود في ميتوان برد نظم بس بي رنگست يار دلخواه اي دل ۞ قانع نشوي برنگ ناگاه اي دل
اصل همه رنگها از آن بي رنگيست ۞ من احسن صبغة الله اي دل ۞ يهود و نصاري از ترا و قضات
قرآني ديگر باره در ورطه تعصب افتاده كفتند نحن ابناء الله و احباؤه ما را كه شرف دوستي
و عز فرزندي حق سبحانه ذايت باشد بوي سزاوارتريم مسلمانان خدايتعالي بپيغمبر خود را فرمود
قُلْ بگو در جواب ايشان أَتُحَاجُّونَنَا آيا مخاصمت ميكنيد با ما فِي اللهِ در دين
خدا و دعوي اولويت در انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنكه او پروردگار ماست
وَرَبُّكُمْ و آفريدگار شما وجود در بوبيت او همه را لازم است پس عبوديت او بر همه واجب باشد
وَلَنَا أَعْمَالُنَا و ما راست جزاي كردارهاي ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و شما را شما مكافات عملهاي
وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ۞ و ما مر او را مخلصانيم در اعتقاد و عمل أَمْ تَقُولُونَ يا ميگوييد يهود و نصا
ري خطاب خواهد يعني شما ميگوييد اي جهودان و ترسايان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كه اين پيغمبران و پيغمبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند بر دين يهودي و اين
قول جهودان است أَوْ نَصَارَىٰ يا بر كيش نصرانيه و اين سخن ترسايانست قُلْ تو بگو اي محمد
أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آيا شما دانا تريد باديان انبيا أَمِ اللهُ يا خدايي كه ايشان را بدان دين مبعوث
گردانيده وَمَنْ أَظْلَمُ و كيست ستمكارتر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ از آن كس كه بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهُ
گواهي كه نزد يك او ثابت شده مِنَ اللهِ از خداي يعني بواسطه كتاب الهي دانسته بودند درين
تعريض اهل كتابست بكتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلي الله عليه و آله و سلم
وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ و نيست خداي بي خبر عَمَّا تَعْمَلُونَ ۞ از آنچه شما ميكنيد از كتمان
حق و تكذيب قرآن و انكار محمد صلوات الله و سلامه عليه تِلْكَ أُمَّةٌ آن قوم مذكور
گروهي بودند كه قَدْ خَلَتْ رفتند و در گذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ايشان را همان رسيده
كه خود كسب كرده اند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما را نيز همان رسد كه كرده ايد وَلَا تُسْأَلُونَ
و مسئول نميشويد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ از آن چيزي كه ديگران كرده اند تكرار اين آيه تاكيد
و تقرير راست يا جهت تنبيه و تحذير است الجزو الثاني من اجزاء الثلثين حضرت رسالت صلي
الله عليه و آله و سلم در مكه بوقت نماز توجه بكعبه فرمودي بعد از هجرت بمدينه فرمان رسيد
كه روي بجانب بيت المقدس نماز كند يهود از اين معني شاد مي گشتند اگر محمد صلي
الله عليه و آله و سلم دين ما ندارد باري بقبله ما نماز ميكند و ميگفتند اين مرد و اصحاب

اوراه بقبله نمی برند و با نماز ما را ندیدند جهت قبله را نیافتند خاطر خطیر آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که روی بقبله از بیت المقدس در کعبه
آر جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشادند حق تعالی از آن حال برین منوال
خبر میدهد سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران مِنَ النَّاسِ
از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه مَا وَلَّاهُمْ چه چیز باز گردانید مسلمانان را عَنْ قِبْلَتِهِمُ
از قبله ایشان الَّتِي كَانُوا آن قبله که بودند عَلَيْهَا بر آن یعنی بیت المقدس قُلْ بگو
لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدای راست همه جهات هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم
مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده يَهْدِي راه می نماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم است علیه السلام وَكَذَٰلِكَ
و هم چنانکه قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلْنَاكُمْ شما را هم گردانیدیم
أُمَّةً وَسَطًا گروهی عدل و برگزیده لِتَكُونُوا تا باشید شُهَدَاءَ گواهان برای انبیا عَلَى النَّاسِ
بر منکران نبوت روز قیامت وَيَكُونَ الرَّسُولُ و باشد فرستاده من یعنی محمد صلی
الله علیه واله وسلم عَلَيْكُمْ بر راستی شما شَهِيدًا گواهی معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم قبله
عبادت تو الْقِبْلَةَ الَّتِي آن قبله را که كُنْتَ عَلَيْهَا تو هستی بر آن یعنی کعبه إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر
برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس را که پی روی رسول کند
در امر قبله مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آنکس که باز گردد عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود مثلست در باب
کسی که باز گردد از راه و عدول کند بغیر آن وَإِنْ كَانَتْ و بدرستی که هست قبله
یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً یعنی هر آینه کار بزرگ و گران إِلَّا عَلَى الَّذِينَ مگر بر آنانکه هَدَى اللَّهُ
خدای راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه
انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب
بیت المقدس نماز گزارده اند از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته چون اسعد
بن زراره و براء بن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که
وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست خدای با فضل و کرم لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ آنکه ضایع کرداند
نماز شما را بهر طرف که گزارده اید یا تباه کند ایمان شما را که روی به بیت المقدس داشته اید
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِالنَّاسِ بمردمان لَرَءُوفٌ هر آینه مهربانست صلاح ایشان را
فرو نگذارد رَحِيمٌ بخشاینده است زیرا ایشان ضایع نکرده اند قَدْ نَرَىٰ بدرستی که ما می
بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردانیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان برای انتظار وحی این
آیه در امر تحویل است سید عالم صلی الله علیه واله وسلم از قول یهود که میگفتند محمد صلی الله علیه
واله وسلم روی بقبله ما نماز میگزارد ملول شده و آرزو کرد که کعبه باشد که قبله ابراهیم است
و اقدم القبلتین و درین باب با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود گشت سید کائنات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات هر ساعت از پی او بآسمان مینگریست و منتظر وحی بود تا جبرئیل

امد واین ایة آورد که ما توجه ترا باسمان میدیدیم فلنولینک پس متوجه ساختیم ترا
قبلة ترضیها بان قبله که تو میخواهی ومی پسندی فول وجهک پس بگردان روی خودرا
مراد همه بدن است شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام که محیط است بخانه کعبه
روز دوشنبه نصف رجب درسال دوم از هجرت حضرت خواجه عالم در مسجد بنی سلمه
دو رکعت از ظهر گزارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی ان از صخره گردانید بمیزاب
توجه فرمود وان مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح
بعموم حکم امتثال را میگوید وحیث ما کنتم وهرجا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل
و شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای
خودرا شطره بسوی مسجد مذکور وان الذین وبتحقیق انانکه اوتوا الکتاب داده اند
ایشان را توریت لیعلمون هر اینه میدانند انه الحق که این تحویل سوی کعبه
یا توجه بطرف او درست و راست است و حکم اوست من ربهم از پیش پروردگار ایشان نعت چه در توریت
خوانده که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز کند و اخر قبله که بر آن بماند کعبه است
وما الله بغافل وخدای غافل نیست عما یعملون از انچه یهود میکنند از انکار
قبله ولئن اتیت وبخدای که اگر بیاری تو ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم الذین
اوتوا الکتاب برای انانکه داده شده اند کتاب را یعنی یهود و ترسا بکل ایة بهمه معجزی
یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک
پیروی نکنند ایشان قبله ترا وما انت بتابع و تو نیز نیستی متابع قبلتهم
مر قبله ایشان را وما بعضهم ونیستند بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض پی رونده ومتا
کننده قبله بعضی را چه جهت آنکه قبله نصاری که شرقیست و از آن یهود که غربی و جمع میان
این هر دو قبله متعسر است ولئن اتبعت واگر پیروی کنی بر سبیل فرض اهواءهم آرزوهای
ایشان را در باب قبله من بعد ما جاءک از پس انکه امد بتو من العلم از دانستن انکه قبله
ابراهیم حق است انک بدرستی که تو باشی اذا انهنگام که متابعت ایشان نمایی لمن
الظالمین از جمله ستمکاران ظاهر خطاب راجعست با پیغمبر اما معنی ان راجعست با امت
الذین انانکه اتیناهم الکتاب داده ایم ایشان را توریت یعرفونه میشناسند قرآن را
و اصح انست که پیغمبر را کما یعرفون همچنانکه می شناسند ابناءهم پسران خودرا در میان
کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر وان فریقا منهم وبدرستی که گروهی
از ایشان یعنی اهل کتاب لیکتمون الحق هر اینه می پوشند حق را از عوام و سفله
وهم یعلمون وایشان میدانند که می پوشند الحق انچه حق و راست باشد من
ربک از پروردگار تست فلا تکونن پس مباش خطاب بان حضرتست و مراد امة
یعنی مباشید من الممترین از شک کنندگان در ان که امر قبله من عند الله است ولکل
وهر کسی وهی را از خدای پرستان یا ان انبیاء که ارباب شرایع اند یا هر متوجهی را وجهة

جهتی و قبله‌ایست هُوَ مُوَلِّیهَا که او روی بدان دارد یا خدای روی او را بدان سوی گردانیده
فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوییها که یکی از آن
توجه بکعبه است محققان بر آنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و از هر سویدایی سودایی
ظهور کرده که قبله او است و هر یک روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز
میمانند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبله فاینما تولوا فثم وجه الله روی نمی گردانند
نظم قبله شاهان بود تاج و کمر ** قبله ارباب دنیا سیم و زر ** قبله صورت
پرستان آب و گل ** قبله معنی شناسان جان و دل ** قبله زهاد محراب قبول ** قبله بد سیرتان
کار فضول ** قبله تن پروران خواب و خورش ** قبله انسان بدانش پرورش ** قبله عاشق وصال
بی زوال ** قبله عارف جمال ذو الجلال ** أَیْنَمَا تَکُونُوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید
شما و اهل کتاب یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعًا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت
برای امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از احضار
و تمییز قَدِیرٌ ◉ تواناست وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از هر جا که بیرون روی از برای سفر
فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را بهنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد
حرام وَإِنَّهُ و بتحقیق تحویل قبله بکعبه لَلْحَقُّ راست و ثابت شده است فرو آمده مِنْ رَبِّکَ
از نزد پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای بی خبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ ◉ از آنچه
شما میکنید وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ
پس روی خود را بگردان در وقت ادای نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد محترم وَحَیْثُ
مَا کُنْتُمْ و هر جا که شما باشید ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ پس بگردانید رویهای خود را
یعنی همه بدن خود شَطْرَهُ بسوی آن مسجد لِئَلَّا یَکُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یهود را یا مشرکان را
عَلَیْکُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ خصومتی و جدالی یهود میگفتند محمد دین
ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد حیران شد که روی از قبله
پدران خود بگردانید پس تحویل قبله بکعبه کس را بر شما حجتی نماند إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا
مگر آنها را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره مِنْهُمْ از یهود مدینه
و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل با قربای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعن میکردند
که محمد صلی الله علیه و آله و سلم دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ
پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِی و بترسید از من بمخالفت فرمان من
وَلِأُتِمَّ معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آورید تا کسی را بر شما حجتی نباشد
و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نِعْمَتِی نعمت خود را که اختصاص است بملة حنیفه
عَلَیْکُمْ بر شما وَلَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ ◉ و تا مگر شما راه یابید بشرایع و احکام دین و گفته‌اند
نعمت بر شما تمام کنم در آخرت کَمَا أَرْسَلْنَا چنانچه در دنیا بارسال رسول کرم کردیم
و فرستادیم فِیکُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْکُمْ فرستاده از شما که یَتْلُو عَلَیْکُمْ میخواند

بر شما آیاتنا آیتهاء ما قرآن دنست ویزکیکم وپاک میکرداند شما را از شرك یا برای شما
استغفار میکنند تا آن کنند که پاک شوید بدل وملوث نشوید ویعلمکم ومی آموزد شما را
الکتاب قرآن والحکمة وحلال وحرام آن ویعلمکم ومی آموزد شما را مالم
تکونوا آنچه نبستید شما که بخود تعلمون ۞ بدانید آنرا فاذکرونی پس مرا یاد
کنید بطاعت اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینة رحمه الله میگوید
که در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه فرمود که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل ومیکائیل
دادمی هر آینه نعمتی بزرگ بدیشان تمام کردمی وآن اینست که گفته ام فاذکرونی
اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیة مذکور شده وچون درین ترجمه
ببسط اطناب مطوبیست بیان دو نکته از سخن محققان اختصار میکند در کشف الاسرار آورده
که رب العالمین گفته لا یزال العبد یذکرنی واذکره حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال
محبتست که آنرا عشق خوانند ومراد ازین ذکر نه ذکر زبان است بلکه ذکر دل وحاجتست درین
حال از سلطان العارفین قدس سره بر سیدند که چرا شما ذکر زبان کمتر میشنویم فرمود
که زبان بیکار است در میان نکنجد واسطی رحمه الله فرمود که حقیقت ذکر نسیان ذکرست وقیام
بمذکور و درین باب فرزند آمد صفی الدین علی را رباعی است نظم جز یاد توام از دل یاد استاد برفت
وز سینه هوای گل شمشاد برفت مستغرق ذکر تو چنانم که ز ذکر در ذکر تو ذکر توام از یاد برفت
واشکروا لی وسپاس داری کنید نعمتهای مرا ولا تکفرون ۞ وناسپاسی مکنید یا ایها
الذین آمنوا ای گرویدگان استعینوا یاری جویید بر قیام بحقوق الهی بالصبر به شکیبایی
که کلید در نجاتست والصلوة وبنماز که مجمع العباداتست ان الله بدرستی که خدای مع
الصابرین ۞ با صابرانست بحفظ وحمایة ونصرت ورعایت ولا تقولوا ومگویید لمن یقتل مر آنکس را
که کشته شود فی سبیل الله در راه خدای یعنی در جهاد اموات که ایشان مردگانند صحابه
بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که [illegible]
جان شیرین بداد واز نعمت حیوة ولذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را
مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زنده کانند در حضرت ما ولکن لا تشعرون ۞ شما نمیدانید
کیفیت آن حیوة را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم وهر آینه ما بیازماییم شما را یعنی
با شما معامله آزمایندگان میکنیم واگرنه بر علم ما هیچ پوشیده نیست وآن آزمایش به چیزیست
بشیء بچیزی اندک من الخوف از بیم دشمن در غزا والجوع وگرسنگی بقحط و تنگی
ونقص من الاموال ونقصان بعض مالها که بتاراج حادثات رود والانفس ونقصان
در نفسها به بیماری وضعف وشیب والثمرات ونقصان میوها با آفات سماوی وارضی یا مرگ فرزندان
که ثمره باغ دل اند وبشر الصابرین ۞ وبشارت ده صبر کنندگان را بهر کرامت که ممکن است
الذین آنانکه اذا اصابتهم چون برسد ایشان را مصیبة دشواری ورنجی وگفته
اند هر حادثه مکروهی که به بنده رسد مصیبت است وآن صابران در وقت وقوع مصیبة قالوا

گویند إِنَّا لِلَّهِ ما از آن خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتفاق بتسلیم و رضا وَإِنَّا
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و بسوی حق بازگردندگانیم اعترافست ببعث و نشور أُولَٰئِكَ آن گروه که در مصایب
رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند عَلَيْهِمْ بر ایشانست صَلَوَاتٌ رحمتها مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار
ایشان وَرَحْمَةٌ و نعمت و گفته‌اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته است (فأما الذين ابيضت وجوههم
ففي رحمة الله) وَأُولَٰئِكَ و آنکسان هُمُ ایشانند نه غیر ایشان الْمُهْتَدُونَ راه یافتگان
برضا و تسلیم یا بکلمهٔ استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که کلمهٔ
استرجاع را از جمیع امم بدین امت مرحومه عطا فرموده‌اند و پیش از ما اگر ایشان را بایستی که یعقوب علیه السلام
بوقت فقدان یوسف علیه السلام بجای یا اسفی انا لله گفتی و فاروق رضی الله عنه چون این آیه خواندی
گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت نیک هر دو همتا اند و نعم العلاوة یعنی اهتدا
خوش گیاریست إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه
که طواف بدیشان میکنند مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای حج خانهٔ کعبه خدای تعالی است فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ پس هر که
قصد خانهٔ کعبه کند باعمال مخصوص یعنی حج در حالت احرام أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود
بعملهای مخصوصه یعنی عمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ گناهی نیست أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا در آنکه
طواف کند با ایشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه
میکردند اهل اسلام را از آن شعار ها ریب آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج
و عمره بجای باید آورد چه در عمره که از شعایرست وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که بطوع و رغبت
خویش عملی نیکو بجای آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس بدرستی
خدای جزای دهنده شکر گویندگانست عَلِيمٌ دانا باعمال بندگان إِنَّ الَّذِينَ
بدرستی که آنان از علمای یهود علمای یهود بحقد و حسد يَكْتُمُونَ می پوشند مَا أَنْزَلْنَا
آنچه فرو فرستادیم ما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از سخنان روشن در توریة چون حکم رجم وَالْهُدَىٰ
و راه نمونی بنعت و صفت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ از پس آنکه
بیان کردیم آن هدی را لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریة
یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند أُولَٰئِكَ آن گروه که پوشندگان حق اند
يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ میرانند ایشان را خدای و از رحمت خود دور میکند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملایکه یا همه افرید گان از جن و انس یا تمام مسلمانان
و لعن لاعنان سوال لعنت است از حق برین وجه که اللهم العنهم و همه این طایفه سزاوار لعن
اند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه بازگردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعمت
نبوی علیه السلام وَأَصْلَحُوا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده را وَبَيَّنُوا و بیان کردند
از صفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آنچه پنهان میداشتند فَأُولَٰئِكَ پس ایشانند
بسبب توبه و اصلاح أَتُوبُ عَلَيْهِمْ بازگردم بدیشان برحمت وَأَنَا التَّوَّابُ و منم قبول
کننده توبه تایبان بیک بدل الرَّحِيمُ مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِينَ

كَفَرُوا بدرستي كه كافر شدند از يهود با انكار نبوت محمد صلوات الله وسلامه عليه وَمَاتُوا
وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند و حال آنكه ايشان كافرانند و كاتمان حق أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ آن گروه آنها اند
كه بر ايشانست لَعْنَةُ اللَّهِ لعنت خداي بعد از مرگ ايشان وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ ۝ و لعنت مردمان مراد ازين مومنان اند كه انتفاع ايشان بانسانيت ثابتست خَالِدِينَ
فِيهَا واين ملاعين جاويدانند در لعنت يا در آتش دوزخ لَا يُخَفَّفُ سبك كرده نشود
عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ايشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝ و نباشند ايشان كه مهلت داده
شوند يا منظور نظر رحمت الهي كردند وَإِلَٰهُكُمْ و خداي شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودي
است يكتا لَا إِلَٰهَ نيست هيچ معبودي مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مگر او كه احديست در ذات و واحد
است در صفات الرَّحْمَٰنُ او بخشنده است در تربيت اشباح الرَّحِيمُ ۝ مهربانست بر تقويت ارواح
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستي كه در آفريدن آسمانها كه خيمه ايست بي ستون بر افراشته و بي علاقه
در هوا معلق بداشته وَالْأَرْضِ و در آفرينش زمين كه بساطيست مبسوط و مهادي مضبوط
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و از پي در آمدن شب و روز مر يكديگر را بر سبيل تعاقب يا
اختلاف ايشان در طول و قصر و سواد و بياض وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي و ديگر در كشتيي آنكه مي رود
فِي الْبَحْرِ در دريا بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ بانچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مكاسب وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
و در آنچه فرو فرستاد خداي مِنَ السَّمَاءِ از آسمان يا از ابر مِنْ مَاءٍ از آب باران فَأَحْيَا بِهِ
الْأَرْضَ پس زنده ساخت و تازه كرد بدان زمين را با آب بَعْدَ مَوْتِهَا پس از پژمردگي
و پژمردگي او وَبَثَّ فِيهَا و پراكنده كرد در زمين مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون
بهايم و سباع و وحوش و غيرها وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانيدن بادها از هر جهتي
وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ و در ابر فرو داشته و رام شده مر امر خداي را بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ميان
آسمان و زمين تا بهر طرف كه حكم شود برود لَآيَاتٍ هر آينه علامتهاست يعني درين
همه كه گفتيم نشانهاست از صنايع حكمت و بدايع فطرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ مر هر گروهي را كه خرد دارند
و نظر تامل بر موجودات گمارند كفار قريش ميگفتند ما سيصد و شصت بت داريم و مي
پرستيم واين همه معبودان كار يك شهر ما راست نميتوانند كرد و محمد صلى الله عليه وآله وسلم ميگويد
كه من يك خدا دارم و كار همه عالم مي سازد اگر درين سخن حجتي بيارد و آيتي و علامتي
بنمايد ما براستي او اقرار كنيم اين آيت نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آيات قدرت الهي و در خبر
آمده كه واي بر كسي كه اين آيه بخواند و در وي تفكر نكند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ و از مردمان كسي هست
كه فرا ميگيرد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خداي أَنْدَادًا همتايان و شريكان يعني بتان يُحِبُّونَهُمْ دوست
ميدارند ايشان را كَحُبِّ اللَّهِ چنانچه خداي را دوست مي بايد داشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانكه
ايمان آورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ايشان قويتر و ثابت ترند در محبت مر خداي را بجهت آنكه مشرك
مي بيند و دوست مي دارد و مومن ناديده دوست گرفته و باميد ديدن عمر ميگذارد و ديگر محبت كفار
محبتيست فاني نفساني و دوستي مومنان محبت باقي رباني و حقيقت در معني اشد حبا لله آنست

که او را خدای ایشان را دوست داشت که يُحِبُّهُمْ تا ایشان او را دوست گرفتند که بیچون نه
بسر دو بیتی ایشان مر خدا را بدو بیتی خدای است مر ایشان را پیر طریقت فرموده که اگر تخم
يُحِبُّهُمْ نکشتی نهال يُحِبُّونَهُ امیر تاسم میفرمایند پیش يُحِبُّهُمْ ويُحِبُّونَهُ چنین فرموده که ابتدا
محبت از جانب ما بوده مصراع میل از طرف یار بدید آمد ز آغاز وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا وجون
به بینند و بدانند آنها که ظلم کردند با تخاذ انداد إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ بوقتی که معاینه
عذاب دوزخ را بینند أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آنکه همه قدرت و غلبه مر خدا ایراست
وَأَنَّ اللَّهَ و آن نیز بدانند که خدای شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت کننده عذابست بر ایشان هر آینه
بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیاده انحراف از عبادت رب العالمین إِذْ تَبَرَّأَ آنهنگام را
یاد کن که بیزاری کننده الَّذِينَ اتُّبِعُوا آنانکه جمعی که فی دوزخ ایشان کرده اند مِنَ الَّذِينَ
اتَّبَعُوا از آن جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان مردم شرک از ضعفا و سفله
که امروز تابع ایشانند بیزار شوند وَرَأَوُا الْعَذَابَ و به بینند عذاب را هم تابعان و هم
متبوعان وَتَقَطَّعَتْ و بریده شود بِهِمُ الْأَسْبَابُ از ایشان سببها و رابطها که در دنیا داشتند
از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنانکه متابعت
کرده بودند مر گمراه کنندگان خود را یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده
کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی مار او ایشان را باز گشتی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ
تا ما بیزاری کنیم از ایشان در قیامت كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانچه ایشان بیزار گشتند اما اینجا
كَذَٰلِكَ همچنانچه در آن روز نمود عذاب را بدیشان يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدای کافران را
أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی
که بزعم ایشان حسن بوده چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبط سازند
و سبب حسرت ایشان کردد و یا اعمال سیه که مبارزات میشدند از قتل و غارت و دفن
بنات موجب مزید حسرت کردد وَمَا هُمْ و نیستند تابعان و متبوعان بِخَارِجِينَ
بیرون آینده کان مِنَ النَّارِ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
كُلُوا بخورید مِمَّا فِي الْأَرْضِ از آنچه در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه یعنی
روا بی شبهه را وَلَا تَتَّبِعُوا و پی روی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس را یعنی برپی
او مروید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره
و سائبه و اقسام بحیره حق سبحانه فرموده که در تحریم حلال و تحلیل حرام کام بر گام شیطان
منهید و روی او را بکردانید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی
است آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریب
و غرور بدوزخ برد إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بجز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند
بِالسُّوءِ ببدی وَالْفَحْشَاءِ و کار زشت و گفته اند سوء گناهان تنها نیست و فحشا جرایم را یا سوء میلست
بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقة آنست که سوء و فحشا متناول اند جمیع معاصی را

از صغاير وكباير كه شيطان آدميان را بدان امر ميكند وان تقولوا وديگر ميفرمايد
آنكه بگوييد بدروغ وافترا على الله بر خداي در تحليل خبايث وتحريم طيبات
ما لا تعلمون آنچه نمي دانيد حقيقة آنرا واذا قيل لهم وچون گويند مر اين طايفه كه در باب
حلال وحرام اتبعوا ما انزل الله پي روي كنيد آنچه خداي فرستاده يعني
قرآن و بحلال وحرام آن بگرويد قالوا گويند مشركان بقرآن نمي گرويم بل نتبع
بلكه پي روي ميكنيم ما الفينا آنچه يافته ايم عليه بر آن چيزي اباءنا پدران خود را
اين سخن بني عبد الدار گفتند اولو كان اباؤهم آيا متابعت پدران مي كنند
واگر چه بودند پدران ايشان لا يعقلون كه فهم نميكردند شيئا چيزي از امور
دين ولا يهتدون ونه راه يافته بودند ومثل الذين كفروا وصفت پند دهنده
كافران كمثل الذي ينعق چون صفت كسي است كه بانگ ميزند بما لا يسمع وجانوري كه نمي شنود
الا دعاء ونداء مگر خواندن وآوازي وهيچ از آن فهم نمي كنند يعني كافران نيز از بيم كننده
وپند گوينده خود جز آوازي نمي شنوند وحقيقت سخن او را در نمي يابند صم كرانند از شنودن
كلام حق بكم گنگانند از گفتن سخن درست عمي كورانند از ديدن راه راست فهم لا يعقلون پس
پس ايشان نيابند آنچه پيغمبر بايشان دهد گويد يا ايها الذين آمنوا اي گروه گرويدگان كلوا
بخوريد من طيبات ما رزقناكم از پاكيزها يعني حلالات آنچه شما را روزي حلال داده ايم و
اشكروا لله وسپاس گوييد خداي را بر روزي حلال ان كنتم اگر هستيد شما كه از روي
صدق اياه تعبدون خاص مر او را مي پرستيد و بعد از امر به تناول حلال بيان آنها
ميكند كه حرام است ميگويد انما حرم جز اين نيست كه حرام كرد خداي عليكم الميتة
بر شما مردار را وآن چيزيست كه ذبح نيافته باشد بشرط آنكه از انعام ماكول اللحم بود والدم وخون
روان را ولحم الخنزير وگوشت خوك را و همه اجزاي او را نيز حكم حرمت شامل است وما اهل به
وحرام كرد آنچه آواز بر دارند بآن در وقت ذبح لغير الله براي غير خداي يعني بنام بتان
يا باسم پيغمبران بكشند تسميه فمن اضطر پس هر كه در ماند وبيچاره گردد باكراه يا گرسنگي
بر وجهي كه خوف تلف نفس باشد غير باغ در حالتي كه ستمكار نبود بقطع طريق يا خروج
بر امام يا طالب معصيت نباشد ولا عاد ونه تجاوز كننده از حد شرع يا شمشير كشنده
بر امت فلا اثم عليه بر وي هيچ گناهي نيست در تناول آن ان الله غفور بدرستي كه خداي
آمرزگاريست مر كسي را كه عند الضرورة محرمات بخورد رحيم مهربانست بر بندگان برخصت
دادن ايشان در خوردن محرمات عند الضرورة ان الذين يكتمون بدرستي كه آنانكه از علماء
يهود مي پوشند بجهت اخذ رشوت ما انزل الله آنچه فرو فرستاد خداي من الكتاب
از توريت واحكام آن ويشترون به وميخرند يعني بدل ميكنند به بدان كتمان ثمنا قليلا
بهاي اندك را اولئك آن گروه ما ياكلون نميخورند روز قيامت في بطونهم
در شكمهاي خود الا النار مگر آتش ذكر شكم تاكيد ست در خوردن زيرا كه اكل در غير تناول

مستعمل می باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده است وقتی که تلف کرده باشد اینجا مراد
آنست که گویا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایتست از آنکه درون ایشان
آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی یابند وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نگرداند
ایشان را از خبایث اعمال یا گناه ایشان با آتش سوخته نشود وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ و مر ایشان راست
عذابی باشد دردناک أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ
بخریدند یهودیت که محض گمراهیست بِالْهُدَىٰ بایمان و معرفت و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ
بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاویدانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرتست فَمَا أَصْبَرَهُمْ
پس چه چیز ایشان را شکیبا کرده ایشان عَلَى النَّارِ ۝ بر آتش و چنان نشستن که ابد الابدین
در آن باید بود ذَٰلِكَ این عذاب مر ایشانرا بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْكِتَابَ
فرو فرستاد توریت را براستی و ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمد صلوات
الله و سلامه علیه کوشیدند یا قرآن فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند
وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی که آنانکه اخْتَلَفُوا اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در توریت یا قرآن
و اکثر علما لام جنس گیرند در همه کتابها منزله و اختلاف آن باشد که ببعضی ایمان آورده اند
و ببعضی کافر شده اند پس این اهل اختلاف لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝ در خلاف و عناد از وفاق
اند و یا در ضلالتی دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفتند که ما در شقاق
و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگذاریم و این نیکوییست تمام آنرا حق سبحانه رد
فرموده که لَيْسَ الْبِرَّ نیست نیکویی عظیم که از سایر ابواب خیر بدان اقتصار باید کرد أَنْ تُوَلُّوا
وُجُوهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری
وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب چون یهود وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی
مَنْ آمَنَ آنکس راست که بگرود بِاللَّهِ بخدای بیگانگی و یکتایی او نه چون یهود و نصاری که عزیر
و عیسی را در الوهیت شرکت دهند وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بگرود بروز قیامت و متعلقات
او و این تعریضاتست بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص می دهند
وَالْمَلَائِكَةِ و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود و نصاری که با جبرئیل دشمنی میورزند
وَالْكِتَابِ و ایمان آرد بهمه کتابها او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِيِّينَ
و به پیغمبران بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که ببعضی ایمان میارند وَآتَى الْمَالَ و بدهد
مال خود را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست میدارد مال را
از سر آن میگذرد و در راه خدا میدهد ذَوِي الْقُرْبَىٰ خویشان درویش را وَالْيَتَامَىٰ
و بی پدران را که خورد سال باشند وَالْمَسَاكِينَ و محتاجانرا که سوال نکنند وَابْنَ السَّبِيلِ
و راه گذریان را که هیچ در دست ندارند یا مهمانانرا وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده را وَفِي
الرِّقَابِ و در بهای بندگان مکاتب که بر تخفیف کتابت معونت طلبند یا بندگان بخرد و آزاد کند

وَأَقَامَ الصَّلَوٰةَ و بگذارد نماز مفروضه را وَآتَى الزَّكَوٰةَ و بدهد زکوة مقدره را بجهة قبول
از وی در امثال مالی مذکور شده در بیان نوافل صدقات وَالْمُوفُونَ و صاحب برّ آنها اند
که وفا کنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهد خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و این عهد هم
با حق می شاید و هم با خلق وَالصَّابِرِينَ نصب او بر مدحست جهت اظهار فضیلت صبر بر
سایر صفات یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبا اند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ
و در رنج و سختی وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر
و عناد أُولَٰئِكَ آن گروه موصوف بدین صفت الَّذِينَ آن کسانند که بتحقیق صَدَقُوا راست
گفتند در دین یا عهد یا اتباع حق وَأُولَٰئِكَ و آن طایفه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیز
کاران از همه ناشایستها و اعتقاد کنند این کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیزست صحت
اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سایر
مومنٌ به است و حسن معاشرت مواساة کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة
و زکوة و وفا و صبر و مجموع در این آیة مذکورست پس این آیة جامع کمالات انسانی
است و در موجز از ابو میسره رحمه الله نقل میکند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مومنان و گرویدگان كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ
بر شما مماثلت و مساواة بتعدی و ستم فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی
که قتل بعمد بود و قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی
نسب بودندی از قبیله ارزل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت
وصیت بعرض حضرت صلعم رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساواة الْحُرُّ بِالْحُرِّ
آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده امام شافعی و امام مالک رحمهما الله آزاد را بای
بنده نکشند نظر بمفهوم آیة و نزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیة بآیة النفس بالنفس منسوخ است
پس تفصیل را در نفس اعتبار نکنند وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ و زنی بزنی امام مالک رحمهما الله بنابر
اجماع قتل ذکر بانثی روا انداند و امام اعظم بحدیث المسلمین تتکافو دماءهم تمسک
نموده حکم بقتل کنند فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که عفو کنند و برای قاتل است مِنْ أَخِيهِ از قصاص
برادر او که مقتولست شَيْءٌ چیزی اشارتست بآنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن
خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس با قاتل است بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ
به نیکویی و از طوع و رغبت است در دادن دیة وَأَدَاءٌ و ادا کردن وجه دیت إِلَيْهِ بوارث
مقتول بِإِحْسَانٍ بزودی و نیکوئی نه بمطل و بدخوئی ذَٰلِكَ این عفو از قصاص و طلب دیه
تَخْفِيفٌ سبکساری است شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایش
از وی در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد درگذرد بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنکه
عفو کرده باشد و دیة ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند ستم
کند و بعد از آنکه یکی را کشته و دیة داده دیگری را بکشد فَلَهُ پس مر او راست در آخرت

عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابي دردناك وَلَكُمْ و مر شمارات فِي الْقِصَاصِ در حكم قصاص حَيٰوةٌ
بقاي زندگاني يعني چون كسي قصد قتل كسي كند وبخوف قصاص ازان باز ايستد ان شخص از كشتن
سالم ماند و او از قصاص ايمن شود پس حكم قصاص سبب بقاي شماست يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
اي خداوندان عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد كه بپرهيزيد از قتل بنا حق كُتِبَ عَلَيْكُمْ
نوشته شده يعني فرض كرده شد إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ يكي را از شما الْمَوْتُ
اسباب وعلامات مرگ از مرض وغير ان إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مالي را مراد
مال بسيار است الْوَصِيَّةُ وصيت كردن لِلْوَالِدَيْنِ براي پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و براي
خويشاوندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده اين وصيت نوشتني بحق و راستي
عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهيزكنندگان از حرمان والدين واقربا در جاهليت بريا و سمعت
وصيت ميكردند و والدين و خويشان را محروم ساختند حق سبحانه ايشان را ازان منع
كرد و وصيت براي اين جمع فرض ساخت و باز حكم اين اية باية مواريث منسوخ شده
وهم بر ميراث قرار يافت و حالا وصيت فضيلت ندفريضة واين نيز درباره درويشان بايد
ونشايد كه بر ثلث مال بيفزايد فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر كه تبديل كند امر وصيت را يا قول
موصي را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ بعد از انكه شنوده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز اين نيست كه گناه
تبديل باشد عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر انانكه تبديل اينها ميكنند و ذمه موصي ازان
بري باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستي كه خداي شنواست هم كلام موصي و هم قول مبدل را عَلِيمٌ
داناست به نيت موصي و تبديل موصي فَمَنْ خَافَ پس هر كه بداند و در يابد خواه وارث و خواه
وصي يا امام و قاضي مِنْ مُوصٍ از وصيت كننده جَنَفًا ميلي از حق بسهو يا عدول از ذوي القربي
أَوْ إِثْمًا يا بزهكاري بعمد يا وصيت بزيادت از ثلث فَأَصْلَحَ پس اصلاح كند بَيْنَهُمْ
ميان موصي لهم و وارثه يا در حال حيوة موصي كسي دانست كه در وصيت مخالفت شرع ميكند
نگذارد و ميان موصي و موصي له اصلاح نمايد فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وهيچ و بالي و بزه نيست إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ بدرستي كه خداي امرزگار است مر موصي را چون بحق باز گردد رَحِيمٌ مهربان است
بر وصي كه از مضمون وصيت درنگذرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي آن گروه كه گرويده ايد
كُتِبَ فرض كرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانكه نوشته
شده بود عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر انانكه پيش از شما بودند چون صوم عباد يست شاقه
پس بجهة تانيس خاطرها بيان ميكويد اين عبادة خاص بشما نيست بلكه هيچ رقبة امت از ربقه
اين طاعت آزاد نبودند و در امثال امده است كه البلية اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض كرده بر
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شايد كه شما بپرهيزيد از معاصي و متقي شويد بشروع در صوم كه شكننده
آرزوهاست . در تفسير مراسيل اورده كه اين نداي اصحاب قلوبست يعني از حضرت رب الارباب
خطاب مستطاب ميرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غيوب ايي گروه مفرح
قلوب و مفرج كروب است ميگويد كه فرض شد بر شما اي اهل يقين امساك از جميع مكونات

چرا که شما را که در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را صوم واجبست از مألوفات
طبیعت و هم‌چنانچه نوشته شده بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند از رجس بشریت و واصل
شدند بمقام امن و قربت و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت
عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب اما
طعام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و شراب و سقیهم ربهم شرابا طهورا و مشربست که این
صوم جز عارفانرا دست ندهد نظم مرد عارف چو یافت لذت قرب ** نه بکلش
کشش بود نه بشرب ** اکل و شربش چه باشد ای لشن جعب(?) ** دایما در حقیقت مستغرق ** لقمه
از خوان یطعمش بینی ** شربت از چشمه سار یسقینی ** ایاما روزه دارید روزهای چند
معدودات شمرده مراد روزه ماه رمضانست که بیست و نه یا سی و گویند این روزها ایام
البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه ماه رمضان فرض بوده فمن کان پس هر که باشد
منکم از شما که مکلفید بروزه مریضا بیماری که جهت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده
میشود او علی سفر یا راکب سفری بود که در آن قصر باید کرد و چون افطار کند فعدة پس بر وست
بشمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن من ایام اخر از روزهای دیگر و علی
الذین و بر آنکه ایشان یطیقونه توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند فدیة
فدا دادنست و آن طعام مسکین خوردن درویش است هر درویشی را باندازه
روزه نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم که مذهب دو وجه باشد این حکم در ابتدای اسلام بود
و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند اینجا لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه کسی که نتواند روزه داشتن
چون پیر از کار افتاده فدیه دهد بدین وجه حکم این آیه منسوخ نباشد فمن تطوع پس
هر که زیاده کند بر طوع خود خیرا نیکویی را و زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک
مسکین را طعام کند میان صوم و اطعام فهو پس آن تطوع خیر له بهترست
مر او را بسبب زیادتی اجر و ان تصوموا و آنکه روزه دارید مطلقا از میگوید یا رخصت دارید کا(?) در
در افطار خیر لکم بهترست مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید فضیلت
صوم را شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضانست الذی انزل آن ماهی که فرو
فرستاده شده فیه القرآن در وی قرآن یعنی ابتداء نزول در وی بود یا تمام قرآن در ماه رمضان
از لوح محفوظ باسمان دنیا فرو آمده و از آنجا آیة آیة یا سورة سورة بر وفق مصالح بندگان نازل شد
و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات که غذای
ارواح است بشما فرستادیم پیش از غذای اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم هدی للناس
در حالتی که راه نماینده است مردمانرا و بینات و دلائل روشن است من الهدی از حلال
و حرام و الفرقان و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فمن
شهد پس هر که باشد منکم الشهر از شماهای مکلفان یعنی مقیم بلد بوده در ماه رمضان

یا هر که دریابد از شما هلال شهر رمضان را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد آن شهر را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا
و هر که بیمار باشد أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر بود و افطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بروی است قضای آن
روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر و تخییر مقیم که در ابتدا وی مدتی بود بحکم این آیة منسوخ شد
يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ و نمیخواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری
لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای
رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا بزرگی
یاد کنید خدای را یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز و از اول روز
تا اداء نماز عید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنکه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و مگر که شما شکر گویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص رمز او که الصوم لی
و انا اجزی به از فضایل روزه یکی اینست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند
و بجود شرف اضافت می بخشد که الصوم لی و مجازات آن بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد
که انا اجزی به هرچه بدان شرع بشارت داده است از همه حرف انا اجزی به است قال علیه
السلام للصایم فرحتان [illegible] یقین روزه دار فرحت افطار و لقا جوئی دارد وَإِذَا سَأَلَكَ
و چون پرسند ترا ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من
یا معامله من با ایشان در وقت دعا فَإِنِّي قَرِيبٌ پس بدرستی نزدیکم بعلم و اجابت صحابه پرسیدند
که خدای را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله خدای ما نزدیکست تا با وی از
آهسته گوییم یا دور است که آواز بلند برداریم این آیة نازل شد که من به بندگان نزدیکم بهر نوع که مرا
خوانند بر من پوشیده نیست أُجِيبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را
إِذَا دَعَانِ چون مرا بخواند و حاجت او روا میسازم اگر خواهم یا سوال او مخالف قضا نبود یا خیر
بنده در اجابت آن بود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس می باید که بندگان مرا اجابت کنند وَلْيُؤْمِنُوا بِي
و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند تا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ
تا شاید که بره راست بمانند بعضی بر آنند که مراد ازین عباد و داعی روزه داران اند که دعای ایشان قرین
باجابتست و آنکه قبل ازین آیة حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرموده موید
این قولست و در بدایة حال مسلمانان را در شبهای رمضان تا اداء نماز خفتن یا خواب کردن زیادت مجامعت
مفطرات بنود جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوة صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود
مرتکب گشتند روزی دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسید آیة
آمد که أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ شب روزه الرَّفَثُ کنایت
از مباشرت است إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود هُنَّ ایشان لِبَاسٌ لَكُمْ پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ
لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایتست از التصاق و اختلاط چنانچه لباس را با بدن می باشد
عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ آنکه شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ باشید که خیانت کنید

انفسکم

أَنْفُسَكُمْ با نفسهاي خود ستم روا داريد بمر خود بمباشرت در غير وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ
پس رجوع كرد بشما برحمت ورخصت داد بارتكاب مفطرات در شبهاي روزه وَعَفَا عَنْكُمْ
وعفو كرد از شما آن خيانت را فَالْآنَ پس اكنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت كنيد با ايشان در ليالي
صيام وَابْتَغُوا وجوييد مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خداي براي شما
در لوح محفوظ يعني فرزند واين است كه غرض اصلي از مباشرت بايد كه طلب بقاي نسل باشد
نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوا وبخوريد وَاشْرَبُوا وبياشاميد در شبهاي صوم حَتَّى يَتَبَيَّنَ
تا وقتي كه روشن شود لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مر شما را رشته سفيد كه كنايت از روشنايي روز است مِنَ
الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سياه كه اشارت بتاريكي شب است در صحيحين آمده كه بعض صحابه رشته
سفيد ورشته سياه بر پاي بسته بمفطرات اشتغال نمودندي تا وقتي كه ميان بياض وسواد فرق پديد
آمدي تا آنگاه كه مِنَ الْفَجْرِ كه بيان خيط ابيض است نازل شده دانستند كه مراد ظهور نور صبح است
ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس باتمام رسانيد روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ ومباشرت
مكنيد زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ وحال آنكه شما مقيمان باشيد فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها
اهل اعتكاف اند كه از صورت مباشرت ممنوع گشته اند وامام مالك رحمة الله فرموده كه همه
تلذذات بر معتكف حرام است ونزد محققان اعتكاف نگاهداشتن نفس است در دايره اوامر ونواهي
شيخ ابو بكر واسطي رحمة الله فرموده كه اعتكاف حبس نفس است وحفظ جوارح ومراعات وقت
چون اين سه شرط بجا آري هر جا خواهي معتكف تواني بود عزيزي بديري در آمد وخادم را گفت
مرا بقعه پاك نشان ده تا نماز گزارم گفت دل خود را از ماسوي پاك كن وهر جا كه ميخواهي
نماز گزار بيت اي زده محراب ابرو مكرمات ٭ اگر در مسجدي ور در خرابات ٭ دلي فارغ
ببايد پاك از اغيار ٭ تو دل در بند مال وجاه داري ٭ كجا يابي صفا هيهات هيهات ٭ تِلْكَ
آنچه گفته شد در باب روزه ومتعلقات آن حُدُودُ اللَّهِ اندازه هاييست كه خداي تعالي در دين
مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بدان نزديك مشويد مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتي
كه قرب بدان واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد كَذَلِكَ همچنانچه تبيين اين
احكام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بيان ميكند خداي آيَاتِهِ نشانهاي خود را از اوامر ونواهي
ووعد ووعيد لِلنَّاسِ براي عامه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شايد كه بپرهيزند
از حدود در گذشتن وَلَا تَأْكُلُوا ومخوريد أَمْوَالَكُمْ مالهاي كه واقع است بَيْنَكُمْ در ميان
شما يعني مخوريد مال يكديگر را بِالْبَاطِلِ بناشايست چون دزدي وقمار وربا
وخيانت وغصب وعقود فاسده يا مالهاي خود را بنامشروع صرف مكنيد چون شراب وزنا و
انواع فسق وَتُدْلُوا عطف بر فعل منهي است يعني فرو مگذاريد والقا مكنيد بِهَا بدان مالها
إِلَى الْحُكَّامِ بسوي حكم كنندگان ستمكار تا بحكم ايشان مال مردم بخوريد زيرا چه بحكم
حاكم مال غير مباح نميشود يا بعضي از آن مالها بر شوت بحكام مدهيد لِتَأْكُلُوا تا بخوريد
بحمايت ايشان فَرِيقًا مقداري مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهاي مردمان بِالْإِثْمِ

بظلم وستم یا جسی کند دروغ یا بگواه زور وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۸﴾ وشما میدانید که ظلم میکنید
يَسْأَلُونَكَ سوال میکنند ترا ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای
نو معاذ بن جبل وثعلبه از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت را پرسیدند
سبب چیست که جرم ماه کالخیط باریک مینماید وبمرور ایام نور او تمام میکردد ودیگر باره روی
بتناقص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی دانست که ایشان از حکمت نقصان وکمال ماه دانستن مهم نیست جواب
در معرفت فایده آن فرستاد که قُلْ هِيَ بکو که آن هلالها مَوَاقِيتُ نشانه هنکامها ووقتهاست
لِلنَّاسِ برای مردمان در مزد مزدوران وعدت زنان ومدت حمل وزمان رضاع وفصال
واجال دینها وتحقیق شرطها وَالْحَجِّ وعلامات اوقات نشانه برای حج که موسم را بدو بدانند
وَلَيْسَ الْبِرُّ ونیست نیکویی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بآنکه در آیید بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهاء
آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا بعمره احرام کرفتی بروی حرام بودی از در خانه در آمدن
اکر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی واهل وبر از پس خیمها در آمدندی
وقریش وخزاعه باعتقاد خود این عمل را تمام دانستندی وتارک آنرا فاجر خواندندی واین حکم
همه عرب را شامل بود مکر حمس را وایشان چند قبیله بودند قریش وخزاعه وبنو عامر وثقیف ویزان
وایشانرا بسبب صلابت در دین وآیین خود حمس میکفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام از دری بیرون آمد ومتعاقب او رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون
نهاد مهاجر وانصار بیکبار اورا فاجر کفتند چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پرسید
که این جرأت چرا کردی کفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم کفت
مرا روا بود از در بیرون آمدن که من احمسم یعنی از قریشم وتو نیستی کفت ای سید عالمیان
اکر تو احمسی من هم احمسم دین من دین تست وآیین من آیین تو فی الحال این آمد که شما این قاعده
بی تمام نهاده اید این نه برست وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى ولیکن بر کسیست یا خداوند
بر کیست که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ
ودر آیید بخانها در حالت احرام وغیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا
وپاس اوامر ونواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۸۹﴾ مکر شما رستکار شوید وَقَاتِلُوا وبکشید
وکارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنانرا که با شما کارزار میکنند
وَلَا تَعْتَدُوا واز حد در مکذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان آغاز مکنید این حکم بآیه
سیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۱۹۰﴾ دوست نمیدارد ستمکارانرا در آن
سال که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم با جمعی از اصحاب رضی الله عنهم بنیت عمره بمکه میرفتند
سفهای عرب ومشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع کشتند ودر حدیبیه صلح واقع شد
بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند ومشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت
بمراسم طاعت قیام توانند نمود سالی دیکر بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی
دست داد که مبادا که قریش با نقض عهد کذشته طرح جنک افکنند وما را قتال در شهر حرام چکونه

بود آیة سابق فرو آمده اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که وَاقْتُلُوهُمْ وبکشید

مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا یابید ایشانرا در حلال و حرام وَأَخْرِجُوهُمْ وبیرون

کنید ایشانرا مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از انجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه وَالْفِتْنَةُ

وشرک آوردن ایشان أَشَدُّ سخت ترست از زیان رسیدن بدیشان مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما ایشانرا در حرم

وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ ومقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام

را همه حرمت حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ

در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا و قتال

شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم را بر طرف

نهاده اند و ابواب مقاتله کشاده كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش

کافران ستمکاره فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای

آمرزنده است کناهانی را که در زمان کفر مرتکب شده اند رَحِيمٌ مهربانست که ببرکت

اسلام ایشانرا بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ

تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک نمانند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت

لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری

یعنی جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذو القعده

این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی که شما را منع کردند

معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز

داشتند شما در این ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دمار از ایشان برآرید وَالْحُرُمَاتُ

قِصَاصٌ و حرمتها را مساواتست یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدلست از ترک حرمت

ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند با بتدا مقاتله فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ

پس شما نیز برو ستم کنید این لفظ بر سبیل مشاکلة است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید

بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ بمانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای

و پرهیزکاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست

است بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عزم عمره و قضا کرد جمعی

گفتند ما توشه راه نداریم و آنها را که دست هست بما چیزی نمیدهند حکم شد وَأَنْفِقُوا

و نفقه کنید ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که جهادست وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ

و میفکنید بدستهای خود إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مودی

بهلاکت دلاست که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار بیت بخل خست

مرد را رسوا کند بلکه در چاه هلاکت افکند وَأَحْسِنُوا و نیکویی کنید با غازیان إِنَّ اللَّهَ

بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکارانرا وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید

حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجا آرید لِلَّهِ برای

خدا نه چون کفار که طواف وتلبیه بنام بتان می کنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته
شوید به بیماری وخوف و کم شدن راحله و موت فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه
میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و آن را اعنا باید فرستاد بقول امام اعظم رحمه الله وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ
و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتی که برسد
قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که منا است فَمَن كَانَ مِنكُم پس هر که باشد از شما مَّرِيضًا بیمار در وقت
احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِّن رَّأْسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه
جنبندگان در و بدین سبب ضرورت شود که سر بتراشد فَفِدْيَةٌ پس بر وی است بروایت کعب بن عجره را
وقتی که محرم بود جنبندگان روی بوی آورده بودند و چون مردم قحط دیده در کاسه سرش افتاده حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بران اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسفند بکش و درویشان مجوزان
مِّن صِيَامٍ از روزه
گفت یا رسول الله بران دست رس نداریم حکم صادر شد که فدیه دهد و حدیث متواتر شد که سه
روز روزه داریا أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یکی را دو من از گندم
أَوْ نُسُكٍ یا قربانی کند و ادنای آن گوسفندی است فَإِذَا أَمِنتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف عدو
یا از مرض فَمَن تَمَتَّعَ پس هر که بهره گیرد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد
بطریق تمتع باید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرایط
آن بجا آرد و چون حج تمام شود از حرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد و اعمال او بجا آرد و نزد امام شافعی
و امام مالک رحمهما الله این افراد افضل است یا بطریق قران که در احرام گوید لبیک بحج و عمره
معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در و مندرج است چون وضو در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم
فاضل تر است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ
شود و از احرام بیرون آید و بمحظورات متمتع گردد و آنگاه از درون مکه احرام گیرد بحج و
ممنوعات
امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار فرموده و درین آیه میگوید که هر که متمتع باشد فَمَا اسْتَيْسَرَ
پس بر وی است آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی شکرانه آن که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت
فَمَن لَّمْ يَجِدْ پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس حکم روزه
داشتن سه روز است پیوسته یا گسسته فِي الْحَجِّ در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه هفت
روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه و هفت
عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام آن ذَٰلِكَ
این حکم هدی یا صیام یا تمتع و قران لِمَن مر کسی راست که لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ نباشد اهل او
حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهر دو
عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم در غیر ازمنه حج بعمره احرام میتوانند گرفت پس
ایشان را تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم است رحمه الله وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
و بر آنچه در باب حج صادر شد محافظت نمایید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت کننده عقوبت است بر کسی که حفظ اوامر و نواهی نکند الْحَجُّ زمان حج أَشْهُرٌ

مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف و مشهورست یعنی شوال و ذوالقعده و ده روز از ذوالحجه
و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله اما امام اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورده
فَمَنْ فَرَضَ پس هر که فرض کرده باشد بر خود فِيهِنَّ الْحَجَّ درین ماهها حج را به
تلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی و بنیت احرام بقول شافعی فَلَا رَفَثَ نفی است بمعنی
نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه با نسوان پرهیز کنند یا کلام بیهوده نگویند وَلَا فُسُوقَ
و از حد شرع در نگذرند و ارتکاب محظورات نکنند وَلَا جِدَالَ و باید که جدال
و جنگ نکنند با خادمان و رفیقان و خصومت ننه ورزند فِي الْحَجِّ در ایام حج قریش با یکدیگر
مجادله می نمودند در منا و هر یک میگفتند که حج من تمام است این حکم فرود آمده که جدال
مکنید وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکویی يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند
آنرا خدای وَتَزَوَّدُوا و توشه برگیرید قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصد حج کرده ندی
و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه
بردارید تا بر دل مردم گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ پس بهترین توشها
پرهیزگاریست از طمع و ترک تشنیع و آزار دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نوعی عرفا
درین آیه اشارتی بتزود سفر آخرت و بهترین زادی درآن راه پرهیزگاریست امام قشیری رحمه
الله فرموده که تقوی عوام دور شدن است بتن از لوث گناه و تقوی خواص اجتنابیست به
سر از مشاهده ما سوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق جز نتوان برد و بی زاد شوق
مرحله محبت طی نتوان کرد بیت زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه مراد زین گونه است
بسم الله که دارد عزم راه وَاتَّقُونِ و بترسید از من يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل
لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَبْتَغُوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا
روزی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطه تجارات جمعی از عرب تاجران که بحج آمده ندی
میگفتند لاحاج لاحاج این آینه ایست بی حاصل حق سبحانه فرموده که سودا و معامله ایشان مر ترا
از فیض حج بی بهره نسازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فَإِذَا أَفَضْتُمْ
پس چون باز گردید مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا
بحال همدیگر عارفان شده اند فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس خدای را یاد کنید بتهلیل و تلبیه
عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین وَاذْكُرُوهُ و یاد
کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک
وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما مِنْ قَبْلِهِ پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت
هادی مطلق که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم لَمِنَ الضَّالِّينَ از جمله راه نایافتگان
ثُمَّ أَفِيضُوا پس باز گردید خطاب با قریش و حلفای ایشانست که هر عرب را وقوف
بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شده ندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق
و تنگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضه نیز براهی دیگر باز گشتندی حق سبحانه

حج

فرموده که باز گردید مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از انجا که باز میگردند همه مومنان یعنی از عرفات
نه از مزدلفه وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وطلب امرزش کنید از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق که خدای
امرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رَحِيمٌ مهربان است بر انکه حج گزارد فَإِذَا قَضَيْتُمْ
وچون بگذارید وبجا آورید مَنَاسِكَكُمْ کارهای حج ولوازم انرا فَاذْكُرُوا اللَّهَ
بس یاد کنید وثناگویید خدا را كَذِكْرِكُمْ همچون یاد کردن شما آبَاءَكُمْ
پدران خود را رسم جاهلیة آن بود اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در پیش حرم ما بین مسجد
منا وجبل الرحمة بایستادندی وبرفعت نسب وشهرت حسب ابا واجداد مفاخرت کردندی
ومیستودندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدا را ذکر کنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا
بلکه فراوان تر وبزرگتر از ان زیرا که او پدران شما را مناقب ومراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ
بس از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی هست که میگوید رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِنَا بده مارا
در دنیا فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا میطلبد وَمَا لَهُ ونیست خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ
در ان سرای مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی وبهره اکه وای که فرقت از نعمت ان سرای بی نصیب افتاده
واکر او مومن جون دیگر مومنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ واز مردمان کسی باشد
که گوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نکویی
یعنی توفیق طاعت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً ودر ان سرای نیکویی یعنی تحقیق امنیت این جهان
قناعت است واز ان سرای شفاعت وَقِنَا ونگاهدار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب
اتش دوزخ مرتضی علی رضی الله عنه فرموده است که حسنه این جهان زنی صالحه است وحسنه ان
عالم حوری پسندیده وعذاب النار زوجه ناشایسته درشت خوی وسخت گوی سبب زن بد در
سرای مرد نیکو همدرین ملکست دوزخ او زنهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار
أُولَئِكَ ان گروه که خیر دنیا واخرة طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشان را بهره ایست مِمَّا كَسَبُوا
از انچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند وَاللَّهُ وخدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است
بمقدار لحظه شمار همه خلایق کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ ویاد کنید خدا را یعنی تکبیر گویید
فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده که ایام تشریق است وان سه روز بعد از عید اضحی نزد امام
اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید وبقول صاحبین از ایام معدودات
ابتدا از روز عرفه تا اخر عصر ایام تشریق عقیب بیست وسه نماز تکبیرات باید گفت وامام
شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند واز منا
برود فِي يَوْمَيْنِ در دو روز یازدهم ودوازدهم ذی الحجة فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ بروی هیچ گناهی
نیست بعضی از اعراب در جاهلیة متعجل را آثم میگفتند وجمعی متاخر را حق سبحانه فرموده
که در تعجیل رخصت است وهیچ گناه نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ وهر که تاخیر کند وسه شب در منا باشد
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ بروی نیز هیچ نیست بتاخیر ومطلقا ونه بزه ووبال نباشد لِمَنِ اتَّقَى مر کسی را که
بپرهیزد بعد از ادای حج از معصیت از انچه باز داشته شده از محظورات احرام وتا اخر عمر تقوی را

شعار خود سازید وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در بقیه عمر وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدا حشر خواهید شد و بجزاءات و مکافات خود خواهید
رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يُعْجِبُكَ آنکس که خوش آید ترا و در شگفت
اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
آمد و مرد شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را طراوت گفت و گوی او خوش آمد و مضمون
کلمات او این بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید
انام بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنان را بسوگند موکد ساخته خدا را بگواهی آورد و چون
بازگشت و از عمرانات مدینه در گذشت زراعت قومی را باتش بسوخت و چهارپایان بشمشیر
پی کرد سبحانه آیت فرستاد که کس هست از مردمان که ترا در عجب آید آنکه سخنی که او میگوید فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ و بگواهی می آرد خدا را عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ
بر آن چیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دل او با زبان من یکیست وَهُوَ و حال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ
ستیزنده ترین دشمنان است وَإِذَا تَوَلَّىٰ و چون پشت کرد از حضرت تو سَعَىٰ برود و بشتابد
فِي الْأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود کند
کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک کند چهارپایان را وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ نمی
پسندد معصیت و تباهکاری را وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللَّهَ بترس
از خدای أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه فَحَسْبُهُ بس بسنده
است مر او را جَهَنَّمُ و آن نام آتشی است که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است
در دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و هر آینه بد فراشیست آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست
مَنْ يَشْرِي کسی هست که بفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان بذل میکند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
جهت طلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما از مدینه بمکه رفتند
و خبیب را رضی الله عنه که در جنگ گرفتار شده بود و بدست مکیان افتاده بر دار کشیده بودند
از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار بایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان
خبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب شد
و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب ظفر ندیده باز گشتند
و گویند در شان صهیب رومی است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت
بمدینه یافت و رضای خدای و خشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرید بیت بزر وصلش ار می توانی خرید
که وصلش عزیز است و زر هیچ نیست و گفته اند در حق امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه که در شب
غار بر فراش سید مختار تکیه کرد و جان خود را فدای آنحضرت کرد وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای
مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که ایمان آورده اید بظاهر ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آیید در اسلام كَافَّةً همه
یکبار یا مومنان را میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول

احکام اسلام شرایع توریة را نیز نگاه داشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول
نمیکردند حق سبحانه فرمود بیکبارگی با سلام درآیید ولا تتبعوا و پی روی مکنید
خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه
قیام منمایید انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنیست هویدا که بوساوس
خود خاطر شما متزلزل میسازد فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قران
من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات آمد بشما احکام حلال و حرام فاعلموا ان
الله پس بدانید که خدای عزیز غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین حکیم
محکمکارست انتقام نکشد الا بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند اینان که بکلی در دایره
اسلام داخل نمیشوند الا ان مگر آنکه یاتیهم الله بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او
فی ظلل در سایه بانها من الغمام از ابر سفید رقیقه چنانچه قوم شعیب را علیه السلام
در یوم الظلة بود والملائکة و بیایند فرشتگان که موکل اند بر عذاب وقضی الامر
و گزارده شود کار یعنی جزای هر کس بدو رسد والی الله و بسوی خدای یعنی بجزای او
ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که
امروز دعوی بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود و امر و فرمان جز حق را نبود والامر یومئذ لله
سل این خطاب با نحضرت است یا هر کس صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس بنی اسرائیل
یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل کم آتیناهم که چند داده ایم پدران ایشان را من
آیة بینة از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو در شان محمد صلی الله علیه و اله و سلم یا معجزات
هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن ومن یبدل و هر که تبدیل دهد
از یهود و بگرداند نعمة الله نعمت خدای را که صفت پیغمبر است من بعد ما جاءته
از پس آنکه آمده است بدو در توریة فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت
بود در دنیا بقتل و اجلا و در آخرت بعذابی بی منتها زین آراسته کرده اند للذین کفروا
برای ناسپاسان و پوشندگان حق الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا بدان فریفته
میشوند و مغرور میگردند ویسخرون و سخریه میکنند و افسوس میکردند من الذین آمنوا
از آنانکه ایمان آورده اند اغنیاء قریش بر فقراء صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم
میخندیدند و میگفتند محمد صلی الله علیه و اله و سلم را نگرید که میگوید با این گدایان کار جهان
راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بناء رسوم و عادات ایشان درهم میشکنم اگر
کار وی حق بودی بایستی که سادات اعراب و اماثل و قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود و
الذین اتقوا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی آن درویشان و گدایان فوقهم زبر ایشان
اند یعنی بالای افسوس کنندگان یوم القیمة در روز قیامت یعنی مومنان در درجات اعلی علیین
باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل و سجن سجین والله یرزق و خدای روزی دهد
من یشاء هر کرا خواهد بغیر حساب بی اندازه کان الناس بودند آدمیان یعنی آدم

علیه السلام و اولاد او اُمَّةً وَاحِدَةً گروه یکانه بر یک ملة بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ
اللّٰهُ پس بر انگیخت خدای النَّبِیِّینَ پیغمبران را یعنی شیث و ادریس را علیهما السلام و غیر
ایشان مُبَشِّرِینَ مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِینَ و بیم کنندگان ارباب
معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالمیان بر ملت واحد بودند
و در وقت رسالت ابراهیم نیز صلوات الله علیهم همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران فرستاد وَأَنْزَلَ
و منزل کردانید مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها احکام شرایع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ
براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغمبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در آن چیز
که اختلاف کردند در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین
إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف
و تبدیل کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَاتُ معجزهای روشن
و حجتهای پیدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ از جهت حسدی که میان
ایشان هست یا از روی ستمکاری فَهَدَى اللّٰهُ پس راه نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان
آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بدان چیزی که اختلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه
سبحانه مومنانرا مختلف فیه راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف در امر
قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راهنمونی کرد مومنانرا بکعبه
که وسط است یا مخالفت در افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند
حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود وَاللّٰهُ يَهْدِي و خدای راه می
نماید مَنْ يَشَاءُ هرکرا خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست
چون روز خندق الکفار یک دل شدند منافقان نفاق خود اظهار کردند و ضعیفان
مسلمانان مترددا شدند خطر عظیم پیدا شد برای تقویت دل مومنان این آیة نازل شد أَمْ حَسِبْتُمْ
آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خانمان گرفته اید و در محنت فقر و غربت گرفتار بید
أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه ببهشت در آیید وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا
مانند محنت آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان
محصل آیة آنست که می پندارید که رایگان ببهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدای
پیش از این کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ بدیشان رسید سختی و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّاءُ
و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقل است که میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب
موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و نکته مَا أُوذِيَ
نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيتُ موید این قولست نظم زان بلاها که انبیا برداشتند ... سر بچرخ هفتمین
افراشتند ... هرکه در راه محبت پیشتر ... بر دل او بار محنت بیشتر ... پس انبیا علیهم السلام و مومنان
محنت گذرانیدند وَزُلْزِلُوا و از جای بر انگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید
حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند مَعَهُ

با آن پیغمبر یعنی کنند با تفاق او مَتَیٰ نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر یافتن
ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه بر رسول
ایشان پیغام داد که أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ بدانید آنکه یاری دادن خدای مومنان را قَرِيبٌ
نزدیکست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود
رضی الله عنه مردی بزرگ و توانگر از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسید که مالی چند
دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قُلْ بگو مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید
مِنْ خَيْرٍ از مال بهتر پس فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای پدر و مادر باید داد سوال از چه نفقه بود و جواب
در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشترست زیرا که نفقه و فیئه معتد به باشد که بمحل خود واقع
شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک که وارث
نباشند چه این صله رحم است و الصلة متعلقة بالعرش تقول من وصلني وصله الله ومن
قطعني قطعه الله وَالْيَتَامَىٰ و بی پدران خورد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات
وَالْمَسَاكِينِ و درویشان که چاره معیشت خود ندانند وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان
و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه بکنید از نیکویی با هر کس که باشد فَإِنَّ اللّٰهَ
پس بدرستی که خدای بِهِ عَلِيمٌ بدان چیز داناست و بران جزا خواهد داد كُتِبَ نوشته شد
عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وَهُوَ و آن قتال كُرْهٌ لَكُمْ
مکروه است مر طبع شما را و شاقست بر نفس شما و این کراهت نه فرمان خدا بوده بلکه
مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا و نشاید
که شما مکروه دارید شَيْئًا چیزی را بنفرت طبیعت خود وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و حال
آنکه آن نکویی باشد شما را چون غزو که مکروه می شمارید و نکویی شما در آنست هم
بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت از رتبه شهادت و نعیم
مخلد و درجات علیین وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا و شاید آنکه دوست دارید شَيْئًا چیزی را از روی
کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و آن بدی باشد مر شما را هم در
دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بحرمان از ثواب غزو بعد از درجه شهدا
وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای می داند مصلحت شما را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما از عبد آیند يَسْأَلُونَكَ
می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ یعنی از قتال در او حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم در ماه دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با جمعی از صحابه
ببطن نخله فرستاد در میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد
و عمرو ابن حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد نشناختند
که آن روز سلخ جمادی الآخر بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کفار آغاز طعن
کردند که محمد صلی الله علیه و آله وسلم ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را خون ریختن
و فتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند

جواب امد که قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بكو كه جنك كردن در ماه حرام كَبِيرٌ كار بزركست هنوز در ان
وقت قتال در ماه حرام حرام بود و حرمت او باية السيف منسوخ كشته وكرچه اين قتال بزرك بود ليكن
كافران مي كنند از براي وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وباز داشتن مردمان از ايمان وَكُفْرٌ بِهِ
وناكرويدن بخداي وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وكفر بمسجد حرام يا منع مردم از طواف ان ونماز در ان
وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ وبيرون كردن اهل مسجد يعني پيغمبر صلي الله عليه واله وسلم واصحاب او رضي الله
عنهم مِنْهُ از مسجد بلكه از مكه كه بر مسجد مشتملست أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بزركترست نزديك
خداي از قتال در رجب و عقوبت ان بيشتر وَالْفِتْنَةُ وشرك بخداي أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزركترست
از قتال حضرمي وَلَا يَزَالُونَ وهميشه باشند مشركان كه بتعصب وعناد يُقَاتِلُونَكُمْ با شما
اي مومنان جنك كنند حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز كردانند عَنْ دِينِكُمْ از دين شما كه
اسلامست إِنِ اسْتَطَاعُوا اكر توانند وقادر شوند وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ وهركه بركردد از شما
عَنْ دِينِهِ از دين خود ومرتد شود فَيَمُتْ پس بميرد وَهُوَ كَافِرٌ وحال انكه او كافر باشد
يعني بر ردت باقي مانده مرده فَأُولَٰئِكَ پس ان كروه مرتدان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد
عملهاي ايشان فِي الدُّنْيَا درين سراي كه ايشانرا امان نماند و استحقاق مال وزوجه وميراث از ايشان
مسلوب كردد وَالْآخِرَةِ ودران سراي كه مستحق ثواب نمانند وَأُولَٰئِكَ وان كروه أَصْحَابُ
النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا ايشان دران اتش خَالِدُونَ جاويد باشند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستي انانكه كرويده اند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وانانكه بدرود كرده اند اوطان
خود را وَجَاهَدُوا وجهاد كرده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خداي يعني عبد الله بن جحش و ياران
او أُولَٰئِكَ ان كروه يَرْجُونَ اميد مي دارند رَحْمَتَ اللَّهِ رحمت خداي وَاللَّهُ غَفُورٌ وخداي
امرزنده مومنان ومجاهدانست رَحِيمٌ بر ايشان مهربانست يَسْأَلُونَكَ مي پرسند ترا
اي محمد صلي الله عليه واله وسلم عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر ومباشرت قمار
جمعي از اكابر صحابه چون عمر بن الخطاب ومعاذ بن جبل رضي الله عنهما بانحضرت كفتند
كه فتوي ده ما را در خمر كه زايل كننده عقل است ودر قمار كه سبب سلب مالست ودران محل خمر
حلال بود حق سبحانه فرمود كه قُلْ فِيهِمَا بكو در ين هردو إِثْمٌ كَبِيرٌ كناهي بزركست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
ومنفعتهاست مردمانرا ومنافع خمر يا بازرگاني بوده باشد چون اشتعال حرارت غريزي وهضم طعام يا
خلقي چون تواضع متكبران وسخاوت ممسكان وجرات بددلان يا مالي چون سود فراوان
در بيع وشراء ان وفوايد ميسر توسعه بوده است بر درويشان چه رسم جاهليت ان بود كه ذر قمار بر
مساكين قسمت ميكردند در حقايق سلمي اورده كه اثم كبيرست در اشتغال بدانها ومنافع للناس
در ترك انها وَإِثْمُهُمَا كناه خمر وقمار أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزركترست از نفع انها وَيَسْأَلُونَكَ
ومي پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ چه چيز نفقه كنند عمرو بن جموح رضي الله عنه نوبت اول
كه سوال كرد وجواب در تعيين مصارف نازل شد ديكر بار كفت يا رسول الله
دانستم كه صدقه بكه مي بايد داد اما نميدانم كه چه دهم جواب امد كه قُلِ الْعَفْوَ بكو انچه

فاضل آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی علما این حکم بآیه زکوة منسوخ است كَذَٰلِكَ
همچنانکه احکام انفاق پیدا کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ
برای شما نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا باشد که شما تفکر کنید فِي الدُّنْيَا در کار این
سرای وَالْآخِرَةِ و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ روی از دست مدهید
سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بداند که ایشان قاطعان راه اند و هما
حرامان علی اهل الله بیت دنیا و عقبی حجاب عاشقیست ؛ میل ایشان کی ز عاشق لایقست [?]
وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْيَتَامَىٰ از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده
که چون نهی از خوردن مال یتیم بآیه ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد ایشان که قیم اموال ایشان
بودند و در آن معاملات تصرف مینمودند بجهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات
ایشان بر طرف روند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم رسانیدند حق سبحانه
فرمود که قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهترست
از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا پختندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز
نمودندی و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نکشودندی حق تعالی فرمود وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ و اگر با
ایشان در آمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران
شمااند در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای می داند تباه کننده مال ایشان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح
دهنده کار ایشان وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی
و کار بر شما تنگ کردی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست
و قادر بر اعنات حَكِيمٌ دانا در آنچه کرد از ترک اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و بزنی مخواهید
زنان مشرکات را حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه
مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان
از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت
با هم رازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد اباء نموده گفت اسلام
میان ما حایل شده و مواصلت بوجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این
نیز موقوفست باجازت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض
رسانید حکم شد که مشرکان را تا ایمان نیاورند در دایره ازدواج داخل نسازند و همدرین اوقات
عبد الله رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بجهت عصیان طپانچه بر روی زده بود و او را خواهان [?]
بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رفته آنحضرت بطریق تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک
فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد و روزه میدارد و خدا و رسول را تصدیق میکند اما بیشتر فتنه [?]
و فرمان نابردار است حضرت فرمود که پس او مومنه باشد با وی نیکویی کن عبد الله ورا آزاد کرده
بزنی بخواست جمعی زبان طعن کشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه
مشرکه با مال و جمال بوده بدو میدادند آیه آمد که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک مومنه

خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ بهتر از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و اگرچه شما را در شگفت آرد
آن زن بجهت مال و جمال وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و نمی دهید زنان مومنه بمردان
مشرک حَتَّى يُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بنده مومن
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهتر است از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگرچه شما را بشگفت آرد آن مشرک
بواسطه صورت یا ثروت أُولَئِكَ آن مشرکین و مشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند
بسوی آتش یعنی بچیزی که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخست وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند
برا کسنه رسل یا اولیا خدا میخوانند إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و مغفرة یعنی عملها
که بدان آمرزیده شوند و به بهشت رسند بِإِذْنِهِ بقضا و ارادت او وَيُبَيِّنُ و هویدا میکند
آيَاتِهِ احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا شاید
که ایشان پند پذیرند وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان
مسلمانان یهود در حال حیض زنان خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم و روی ایشان همه
انداختندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این
در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه در مباشرت و ملاعبه می افزودند ثابت ابن
الدحداح رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما با زنان خود در حال حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب
آمد که قُلْ هُوَ أَذًى بگو که حیض مکروهی است که نفس را دیده از آن نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دور
باشید و یکسو روید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حال حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعة و پس
نه آنکه ترک مخالطه و مکالمه نمایید پس بجهت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک
مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتَّى يَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع
دم و این مذهب شافعیست رحمه الله و حفص يطهرن خوانده بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی
که پاک شوند یعنی دم انقطاع شود و این قول امام اعظم رحمه الله که چون انقطاع دم بعد از گذشتن
اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا پاک
گردند فَأْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای امر کرده است یعنی مأتی
مقرر یعنی موضع ولادت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را
از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست دارد پاکیزگان را نِسَاؤُكُمْ زنان شما حَرْثٌ لَكُمْ
موضع کشت شما اند یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزند
احول آید مسلمانانی که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بجناب نبوت عرض کردند جواب
آمد که بجا نرسید که زنان محل زرع و منبت اولادند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت زار خود
أَنَّى شِئْتُمْ هر چون که میخواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا و غیر آن بشرط که مأتی واحد باشد
یعنی مأتی موضع حرث بود نه محل فرث وَقَدِّمُوا و فرا پیش دارید لِأَنْفُسِكُمْ برای خود یعنی طلب
ولد کنید یا از پیش فرستید نیت خالص را و قصد صیانة نفس کنید از حرام وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای در مخالفت امر و مباشرت نهی وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما مُلَاقُوهُ رسندگانید

بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کننده کانید او را که بجز موستیگاه او را زعقبی پدید سر خواهید
دید یا ابراز ملاقات عرض بنا کاشت بر حذ الماقال وعرضوا على ربك صفا وبشر المؤمنين
ومژدگانی ده مومنانرا ببهشت و رویت ولا تجعلوا الله ومگردانید نام خدا را عرضة بهانه
وپرت او برای ايمانكم مرسوگندان خود را عبدالله رواحه رضي الله عنه از شوهر خواهر خود
بشير بن نعمان برنجیده وباسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند
واو را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیة فرستاد که مگردانید ذکر خدا را مانع ان تبروا
از آنکه نیکویی کنید با اقربا و احبا وتتقوا واز آنکه پرهیز نمایید از مروة و با یاران مکالمه
نکنید وتصلحوا واز آنکه اصلاح کنید بين الناس میان مردمان والله سميع وخدای
شنوای است سوگندهای شما عليم دانا بما في الضمير سوگند خورنده عبدالله رواحه رضي الله عنه
بعد از استماع آیة از سر آنچه گفته بود درگذشت و با بشیر در مقام رحمت و شفقت آمد لا يؤاخذكم
الله نگیرد شما را خدای یعنی عقاب نکند باللغو به بیهوده که واقع شود في أيمانكم در سوگند
های شما لغو بقول امام اعظم رحمه الله آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظن آنکه راست
میگوید وخلاف آن ظاهر شود وامام شافعی رحمه الله لغو آنرا داند که بی اختیار بر زبان کسی رود
بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله وبلی والله وبی اراده قصد سوگند نباشد وبر هر تقدیر
در یمین لغو کفارت نیست وخدای بدان مواخذه نکند ولكن يؤاخذكم ولیکن مواخذه
میکند شما را بما كسبت قلوبكم بآنچه عزم کند دلهای شما و بعمل سوگند خورده وحانث
شوید از آن کفارت باید داد وبیان داد وبیان کفارت در سورة مایده بیاید والله غفور
وخدای آمرزنده است بیمین لغو نگیرد حليم بردبار است در مکافات عمل بز بعقوبت تعجیل
ننماید للذين يؤلون آنانرا که سوگند خورند من نسائهم از زنان خود دور شده اند و باز
ایستاده اند در جاهلیت چون مردی را بزنی میل نبودی وغیرة داشتی که چون بگذارد دیگری بخواهد
سوگند خوردی که چند سال با وی نزدیکی نکند واو را در آن مدت پای بسته وسرگشته
بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی ببوده بودی و نه از آن خدای بیاسودی از این خبر ایشان شدید وحکم بود
برای ملاحظه احوال آنان که چنین سوگند خورند تربص أربعة أشهر انتظار بودن
چهار ماه است فان فاءوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زنان
ومباشرت کنند فان الله غفور پس خدای آمرزنده است مر شکستن سوگندها در این
صورت رحيم مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را کفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست
که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی واگر عاجز بود بوعده
نکاح ثابتست و بر وی جز کفارت سوگند نیست واگر مدت بسر آید وبی عذری مقاربه
نکند نزد امام اعظم رحمه الله طلاق باین واقع شود وبقول امام شافعی رحمه الله آنست
که زن را رسد مطالبه کردن که باز آی یا طلاق ده وبر حاکم شرع بود که مولی را بر رجوع یا طلاق
فرماید واگر امتناع کند حاکم زن را از وطلاق دهد وان عزموا الطلاق واگر قصد
حاکم خود طلاق دهد

كنند طلاق را فان الله سميع بس خداي شنواست قول مولي را عليم داناست
بعزم مولي والمطلقات وزنان رها كرده بالغه مدخول بها كه حامله نباشند يتربصن
انتظار برند بانفسهن بنفسهاي خود تاكيد است در انتظار ثلثة قروء سه قرو و آن
بمذهب امام شافعي و امام مالك رحمهما الله طهرست و نزد امام اعظم رحمه الله حيض و فايده
خلاف در معتده ظاهر ميشود كه چون در حيض ثالثه شروع كرد عدت منقضي شد
بقول آنكه قرء طهر را كويند و بقول آنكه حيض را قرء كويند انقضاي عدت بعد از
انقطاع حيضة ثالثه است ولا يحل لهن وحلال نباشد زنان را ان يكتمن آنكه بوشند
ما خلق الله آنچه آفريده است خداي في ارحامهن در رحمهاي ايشان از فرزند و چون
كتمان ولد سبب ابطال حق الرجعة است بس از زنان درست نبود ان كن يؤمن اكر هستند كه
ايمان دارند بالله واليوم الاخر بخداي و بروز قيامت وبعولتهن وشوهران ايشان
احق سزاوارتر مند اند بردهن برجوع كردن با ايشان في ذلك در زمان تربص
ان ارادوا اكر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاحا بصلاح آوردن كار زنان
نه ضرر و آزار رسانيدن بديشان در ابتداي اسلام زني را طلاق رجعي ميدادند و چون نزديك
مي شد كه عدت بسر آيد رجعت ميكردند و زن را باخود كرفته باز طلاق ميدادند
و غرض ايشان افساد بود نه اصلاح ولهن و مر زنان راست بر مردان از حقوق مثل الذي
مثل آن حقوق كه مردانرا بر ايشان هست بالمعروف بخوبي معيشت وحسن معاشرت وحق مرد
بزن آنست كه فرمان او برد وناموس شوهر نكاه داشته قدم از دايره عفت و صيانت بيرون ننهد وحق
زن بر مرد آنست كه با او بر وجه كافي بوجه احسن كند و اجزا علم دين بكار آيد بوي
بياموزاند و مر مردانراست عليهن درجة بر زنان افزوني و بلندي با آنكه مهر با ايشان و نفقه
از ايشان يا بميراث كه ضعف زنان بر بود يا بطلاق و رجعت كه سررشته اختيار آن بدست رجال
است و در حقايق سلمي مذكور است كه فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و كمال ولايت
است و در حديث آمده كه بسيار از مردان بكمال رسيده اند و از زنان كذشته دو تن كامل
شده اند آسيه بنت مزاحم و مريم بنت عمران رضي الله عنهما والله عزيز وخداي غالبست عزيز
ميكرداند مردانرا وفضل ميدهد بر زنان حكيم داناست وبحكمت حكم ميكند بر بندكان
الطلاق طلاق شرعي كه دران رجعت باشد مرتان دو بارست عدد طلاق در
جاهليت مقرر نبود. اكر فرضا ده طلاق واقع شده مرد را حق رجعت بودي و بسيار بودي
كه زن را طلاق ميدادند ونزديك بانقضاي عدت رجوع نموده ديكر باره رها ميكرد مشد
روزي زني بحجره عايشه رضي الله عنها آمد و از جور شوهر كه بيوسته او را طلاق ميداد و براي
اضرار رجعة ميكرد بناليد وحكايت آن شكايت بسامع عليه نبوي رسيد آية نازل شد كه طلاق رجعي
دوبارست و بعد از دو طلاق فامساك بمعروف بس باخود كرفتنست برجعت
او تسريح يا رها كردن باحسان به نيكويي يعني بكذاشتن تا عدت بكذرد بعد از ان

حيض

اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید و تا آن زن
بنکاح شوهری دیگر نرسد برای مرد حلال نشود و لا یحل لکم و حلال نیست شما را ای مردان
ان تأخذوا آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن از آنچه داده اید زنان خود را شیئا
چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بحساب مهر بزن خود را داده بود زن از وی جدایی طلبید
بهمان کابین خود را باز خرید و آیة نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان
طلاق الا ان یخافا مگر آنکه دانند مرد و زن الا یقیما آنکه بپای نتوانند داشت حدود
الله احکام الهی را در صحبت معاشرت فان خفتم پس اگر دانسته اید ای حکام که امر
اخذ و عطا بدست شماست الا یقیما آنکه مرد و زن اقامت نمی توانند کرد حدود الله
حکمهای خدا را فلا جناح علیهما پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن فیما افتدت به
در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بدان خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام
که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حدود الله اندازهای خداست که برای
مصالح بندگان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از آن در مگذرید و من یتعد
و هر که در گذرد حدود الله از اندازهای خدای فاولئک پس آن گروه متعدیان
هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر طلاق دهد
مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد من بعد
بعد از طلاق ثلثه ثالثه بدل حتی تنکح تا وقتی که بنکاح در آید زوجا غیره شوهر دیگر را
و زوج ثانی از مباشرت او برخورد و دختر عبد الرحمن قرظی مطلقه ثلثه بود و بعقد شوهر
دیگر در آمده بود خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم منع فرمود و گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک
فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع و رغبت بعد از مباشرت فلا جناح علیهما
پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه ان یتراجعا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند
بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر میدانند یا گمان می برند ان یقیما
آنکه بپای دارند حدود الله احکام خدا را و حق یکدیگر را بشناسند و تلک و این که گفته
از تحریم و تحلیل حدود الله اندازهای احکام است که خدای تعالی یبینها بیان
میکند لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از بیش حکمت و بدان کار کنند و اذا طلقتم النساء
و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن پس برسند بنزدیک مدت یعنی با نقضای عدت
فامسکوهن بمعروف پس رجعت کنید بدیشان و نگاه دارید ایشان را بطریق اصلاح نه
بروجه اضرار او سرحوهن یا رها کنید ایشان را بمعروف بنیکویی تا عدت ایشان
منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خود را طلاق داد و سه روز مانده
بود تا عدت بسر آید باو رجعت کرد و باز طلاق داد هم چنین در نه ماه سه بار طلاق داد و سه بار رجعت
نمود حق تعالی درین آیة از آن نهی کرد و فرمود که و لا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را

و رجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِّتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی
مدت عدت وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که چنین کند و ضرر بمسلمانی رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدی
کرده است بر نفس خود و ویرا در معرض غضب الهی آورده و ازار رسانیده بزبان صاحب
شریعت ملعونست در اخلاق ربیع الابرار آورده که در امت موسی علیه السلام هر که را خواستندی که دعای
بد کنند گفتندی که بد کردار و دل آزار باد چه کسی که آزار بیشتر کند زود بورطه هلاکت در افتد
نظم نکوخواه مردم نباشد بدش نورزد کسی بد که بیناست اندیشش شر انگیز مردم سوی
شر شود چو کژدم که تا خانه کمتر رود وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید آيَاتِ اللَّهِ کلمهای خدای را
هُزُوًا بافسوس یعنی اعراض مکنید ازان و تهاون منمایید در عمل بدان در شان جماعتیست که امر
نکاح و طلاق را سست میگرفتند و میگفتند بازی میکردیم وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ
نعمتهای خدای را که فایض میگردانند عَلَيْكُمْ بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم
سالفه هیچکس را زیاده از یک زن در رشته نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و اینجا تا چهار حرم
در عقدی واحد جایزست و آنانرا بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا رواست و مادام که زن
مطلقه زنده بودی بر مرد حلال نبودی تزوج بزنی دیگر جز وی و درین شریعت حلال است وَمَا
أَنزَلَ عَلَيْكُم و دیگر ذکر کنید آن چیزی را که بر شما فرستاده است مِّنَ الْكِتَابِ از قرآن
وَالْحِكْمَةِ و احکام حدود آن يَعِظُكُم پند میدهد خدای شما را به بقرآن و منع میکند
از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
و بدانید آنکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزگار شما داناست وَإِذَا
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ و برسند بانتهای مدت عدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ
پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید أَن يَنكِحْنَ آنکه بنکاح در آیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران
پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید این عضل مطلقا در میان شما موجود
نگردد معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبد الله عاصم رضی الله عنه داده بود عبد
الله ویرا طلاق داد هنوز عدة نا تمام شده بنهاد شده و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت
و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدایی که هرگز بتو بنایید
و تویید و ثر سبب حق سبحانه آیة فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع با ازواج خود إِذَا تَرَاضَوْا
چون رضا دهند بَيْنَهُم میان یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ بنکاحی حلال و مهر جایز
و قبول حسن معاشرت ذَٰلِكَ این نهی عضل که کرده ایم يُوعَظُ بِهِ پند داده شود
بدو مَن كَانَ مِنكُمْ هر که باشد از شما که بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بگرود
بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز که واپسین همه روزهاست ذَٰلِكُمْ این پند که فتن
شما یا ترک منع و اضرار أَزْكَىٰ لَكُمْ پاکیزه ترست مر شما را وی معاش جهت زوجیت
ریکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان باهم انسب است از نکاح با کسی که نه
دیده و ندانسته باشند وَأَطْهَرُ و پاکتر ازانکه حرام اندیشند و فکر فجور کنند

والله يعلم وخداي ميداند كه رزق ومرد خواهان يكديگرند وانتم لا تعلمون وشما نميدانيد
والوالدات ومادران يعني زناني كه مفارقت افتاده باشد ميان ايشان وشوهران وطفلي
شيرخواره درميان بود خواه از قبل طلاق متولد شده باشد خواه بعد از آن حكم آنست
كه ايشان يرضعن شير دهند اولادهن فرزندان خودرا حولين كاملين دو سال
تمام لمن اراد مرانكس را كه خواهد ان يتم الرضاعة آنكه تمام كند شير دادن فرزند را وعلى
المولود له . وبر آنكس است كه فرزند براي او زاده اند رزقهن روزي اين شيردهند
گان يعني خوردنيهاي ايشان وكسوتهن و پوشش ايشان بالمعروف بطريق انصاف واعتدال
لا تكلف نفس و تكليف كرده ورنج يافته نشود هيچ نفسي الا وسعها مگر آنرا كه گنجايش وتوانايي
آن دارد لا تضار والدة نبايد كه رنج برساند هيچ مادري بولدها بفرزند شيرخواره خود كه اورا
از خود جدا كند و بپدر دهد يا نبايد كه رنج رسانيده نشود مادر بسبب فرزند يعني اورا
بر رضاع اكراه نكنند واگر قبول كند نفقه وكسوه ازو باز نگيرند ولا مولود له وبايد كه
ضرر نرساند مولود له يعني پدر بولده بفرزند خود كه اورا در وقت شيرخوارگي از مادر
باز ستاند يا نبايد كه ضرر رسانيده نشود پدر بواسطه فرزند يعني از وي زياده از خورش و پوشش
مطلبند وبر وارث مولود له چون مولود له متوفي شود يا بر وارث صبي كه اگر فرضا صبي
بميرد وي وارث شود لازمست مثل ذلك مانند آنكه بر مولود له بود در نفقه وكسوه وعدم اضرار
فان ارادا پس اگر خواهند پدر ومادر فصالا جدا كردن فرزند از پستان يعني
باز كردن از شير قبل از اتمام حولين عن تراض منهما از روي خشنودي هر دو يعني
والدين وتشاور ومشاورت كردن با يكديگر در باب رضاع وفطام فلا جناح عليهما پس هيچ
وبالي نيست بر ايشان از اين جهة وان اردتم واگر خواهيد اي پدران وكساني كه باسترضاع محتاجند
ان تسترضعوا آنكه دايه گيريد بجهت شيردادن اولادكم براي اولاد خود خواه مادر را مانعي
باشد از شير دادن وخواه ني فلا جناح عليكم پس بر شما هيچ گناهي نيست در دايه گرفتن اذا سلمتم
چون تسليم كنيد بدايگان ما آتيتم آنچه اراده كرده ايد دادن آن بايد ايشان بالمعروف
به نيكويي وخوشخويي بي مضايقه ومبالغه واتقوا الله وبترسيد از خداي در باز گرفتن مزد
مزدوران واعلموا ان الله وبدانيد آنكه خداي بما تعملون بدانچه ميكنيد از رضاع وفصال
واسترضاع بصير بيناست والذين يتوفون وآنانكه بميرند منكم از شما ويذرون ازواجا
وبگذارند زنانرا بايد كه زنان ايشان يتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود اربعة
اشهر چهار ماه وعشرا وده روز مگر حامله باشند كه عدت ايشان بوضع حمل منقضي
شود يا كنيزك كه عدت او دو ماه وپنج روز بود فاذا بلغن چون برسند زنان
شوهر مرده اجلهن بپايان عدت خويش فلا جناح عليكم پس هيچ وزر ووبالي نيست بر شما
اي ائمه ومسلمانان اي ورثه واولياي ازواج فيما فعلن در آنچه زنان كنند في انفسهن
در تنهاي خويش از شوهر كردن بالمعروف به نيكويي يعني بموافقت شرع مراد صيغه

ایجاب و قبولست و حضور شهود عدول وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه شما میکنید ای
مردان و زنان خَبِيرٌ داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداند غم مخور که جزای از بتو رساند
وای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذاب برهاند قطعه
هر که دانست آنکه در همه وقت حق تعالی بحال او داناست همه کردارهاش باشد خیر همه گفتار
هاش گردد راست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناه نیست بر شما ای راغبان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ
در آنچه تعریض کنید بان یعنی بکنایت خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستگاری
زنان معتده یعنی کلام گویید با ایشان که موهم باشد بر رغبت شما در نکاح ایشان
مثلا برین وجه که تو از شوهر در نه خواهی ماند یا مرا مثال تو زنی باید یا چون عدت بسر آید
مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست که سخن بتعریض
گویند أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا آنکه بپوشید فِي أَنْفُسِكُمْ در دلهای خود عَلِمَ اللّٰهُ خدای داناست
بعلم قدیم خود أَنَّكُمْ آنکه شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود باشد یاد کنید آن زنان را بر نیکویی
بعد از تزویج وَلٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ ولیکن وعده مدهید ایشان را سِرًّا بچیزی که آنرا
پنهان می کنند یعنی مباشرت مراد است که بکنایت مجامعت وعده مدهید إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مگر
آنکه بگویید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن نیکو برسم اشارت نه بتصریح و عبارت وَلَا تَعْزِمُوا
و قصد مکنید عُقْدَةَ النِّكَاحِ عقد نکاح ایشان را حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه
خدا نوشته و فرض کرده از عدت أَجَلَهُ بغایت خود و مدت او منقضی گردد وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شماست از عزم
بر کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عقاب او وَ
اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او حَلِيمٌ
بردبار است و بعذاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناهی و وبالی نیست بر شما إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
اگر طلاق دهید زنان خود را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس
واقع نشده باشد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مهر میداند بشرط عدم مانع و امام
شافعی رحمه الله مس را کنایت از جماع داشته و هذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ
و باک نیست طلاق دادن زنان را مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فَرِيضَةً
مهر مقدر پس طلاق دهید وَمَتِّعُوهُنَّ و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مردی
انصاری زنی خواست و در صلب عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این آیت نازل شد و سید
عالم فرمود که مَتِّعْهَا وَلَوْ بِقَلَنْسُوَتِكَ غرض آنست که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده
باید عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازه توانایی وی وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر درویش
و تنگدست بمقدار دسترس وی ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اکثر متعه چادریست و اقلش مقنعه
و نزد امام اعظم رحمه الله کرته ایست و چادری و معجری مگر بنصف مهر مثل و از ین کمتر باشد
و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برأی حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را مَتَاعًا باندازه توانایی

زنان را

متعه دادني بالمعروف بروجه شرعا وعرفا شايد حقا صفت متاع است يعني متعه واجب يا مصدر فعل محذوف است يعني خداي واجب كرد انيد في على المحسنين بر نيكوكاران وان طلقتموهن واكر طلاق دهيد ايشانرا من قبل ان تمسوهن بيش از انكه مس كنيد بشهوت وقد فرضتم لهن فريضة وبدرستي كه مقرر كرده باشيد براي ايشان مهري فنصف ما فرضتم بس بر شماست اداي نيمه ازانچه فرض كرده ايد قبل از فرض ولاين ايه كسي كه زنرا بيش از دخول طلاق دادي از مهري مسمي چيزي بروي لازم نبودي بلكه متعه بايستي دادن چنانچه در سوره احزاب حكم شده كه فمتعوهن وسرحوهن بس بدين ايه حكم ان ايه منسوخ شد ونصف مهر لازم كشت الا ان يعفون مكر انكه عفو كنند زنان كه اهلية عفو داشته باشند از بلوغ ورشد وعقل او يعفو الذي يا انكه عفو كند انكسي كه بيده عقدة النكاح بدست اوست عقده نكاح يعني ولي بقول قديم امام شافعي رحمه الله واين وقتيست كه زن بكر و نارسيده باشد واو را ولي بود وامام اعظم رحمه الله فرموده از من شوهرست كه در كذارد يعني تفضل كند وتمام مهر بدهد واين مذهب قولست انكه مي كويد وان تعفوا وانكه در كذاريد شما كه شوهرانيد وتمام مهر بدهيد اقرب نزديكترست للتقوى به پرهيزكاري ازين بيداد ولا تنسوا الفضل وفراموش مكنيد يا ترك مكيريد تفضل را بينكم در ميان يكديكر يعني مرد انديشه كند كه اين زن بعقد من محبوس بوده واز وصول من محروم ومايوس شده او را بمهر تمام مسمي دل شاد كردانم وزن نيز تفكر كند كه اين مرد بمن نرسيده واز مواصلة من بهره نكشته اولي انكه از وهيچ نكيرم ان الله بدرستي كه خداي بما تعملون بدانچه مي كنيد از جور وفضل بصير بيناست حافظوا محافظت كنيد واستادكي نماييد على الصلوات برنمازهاي فريضه بمواقيت وحدود وحقوق اداء وشرايط محافظت بخصوصيت بنسبت صلوة وسطي رعايت كنيد ونماز ميانه بقول انس مالك ومعاذ بن جبل وجابر وابو امامه رضي الله عنهم نماز بامداد است كه ميان سواد ليل وبياض نهار كذارند يا ميان دو نماز ليلي ودو نماز نهاري است يا انكه وسط فرا ونماز نيست كه در ان قصر ميكنند وبقول ابن عمر وزيد بن اسامة وبعضي ديكر از صحابه رضي الله عنهم نماز بيشين است وجه وسطيت انكه او را در وسطه نهار ميكذارند يا اوسط صلوة نهاريست وبروايت فاروق ومرتضي وعايشه وام سلمه وحفصه وابن عباس وابن مسعود وجميع ديكر از بزركان صحابه رضوان الله عليهم اجمعين نماز ديكرست ودرين باب حديث صحيح وارد شده در حرب احزاب كه شغلونا عن الصلوة الوسطى صلوة العصر ملا الله بيوتهم واو را وسطي بواسطه ان كفت كه دو نماز روز بيكي جانب دارد كه در يكي قصر هست ودر ديكري ودو نماز شب از طرف ديكر بهمين وجه دارد وبروايتي از ابن عباس وقبيصة بن ذويب رضي الله عنهما نماز شام است واو ميانه نمازهاست در مقدار رجه اكثر ركعات در فرايض چهارست واقل دو واو ما بين اقل واكثر واقع شده يا در ميان دو نماز اخفاييه ودو صلوة جهريه واقع است وطايفه ديكر نماز خفتن را صلوة وسطي دانند كه ميان دو صلوة واقع شده كه افتتاح واختتام عبادات ليليه بدينان است يا ما بين دو نمازست كه قصر را در بنست وتخصيص هر يك ازين نمازها ونكاتي كه براي

متفرع باشد در جواهر التفسير بشرحي مستوفي مذكورست وَقُومُوا وديگر امر ميكند كه بپاي ايستيد
لِلّهِ براي خدا قَانِتِينَ در حالتي كه فرمان بردار باشيد يعني نماز گزارندگان و گفته اند قنوت سكوت
است در نماز زيد بن ارقم رضي الله عنه گفت هر يك از ما در عهد رسول صلي الله عليه وآله وسلم در نماز با صاحب
خود سخن ميگفت چون حكم قوموا لله قانتين نازل شد ساكت شدند فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر
ترسيد از دشمن مجاهد يا از سبع ضاري يا حشرات موذيه فَرِجَالًا پس پياده نماز گذاريد در حال
رفتن اگر وقوف ممكن نباشد بقول امام اعظم رحمه الله و بقول امام شافعي رحمه الله در وقت
مشي با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امكان وقوف باشد وخواه نباشد أَوْ رُكْبَانًا يا سواره
نماز گزاريد در جنگ بهر نوع كه ميسر شود روي بقبله يا پشت بدان فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون
ايمن شويد فَاذْكُرُوا اللَّهَ نماز گذاريد باتفاق اكثر علما اينجا مراد از ذكر نمازست و گويند شكرا
يعني چون ايمن شديد شكر گوييد خدايرا كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانكه در اموزانيد شما را از اداب نماز يا
شرايط شكر مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبوديد شما كه از ان دانيد وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ وآنانكه
وفات يافتند مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وبگذارند زنانرا از رسم عرب چنان بود كه
زنان شوهر مرده يكسال عدت ميداشتندي وجامهاي كهنه پوشيدندي قاعده تزيين وتجمل فرو ميگذا
شتندي اگر از اهل منزل بودندي در همان خانه با اوليا شوهر بسر بردندي يا اوليا زن در همان منزل
جهت او خانه بنا كردندي واهل و براز مكس خانه براي ايشان مرتب ساختندي و يكسال
از ان خانه بيرون نيامدندي و نفقه از اوليا ~~يعني ميراث~~ شوهر گرفتندي و وقتي كه از خانه
مقرره بيرون امدندي نفقه ساقط شدي چون حضرت رسالت صلي الله عليه وآله وسلم بمدينه
امد مردي طايفي در گذشت و از وي زني و پسري و مادري و پدري بماند انحضرت صلي الله عليه وآله
وسلم تركه را بوالدين قسمت كرد و زن را نصيبي تعيين نفرمود اما حكم كرد كه يكسال از تركه
نفقه بدو رسانند در ان محل اين آيه نازل شد كه حكم فرو آمد كه چون جمعي از شما بميرند
و زنان از ايشان باز مانند وَصِيَّةً فرض شد وصيتي وحفص بنصب خواند معني انست كه وصيت
كرد خداي وصيت كردني لِأَزْوَاجِهِمْ براي زنان ايشان مَتَاعًا متعه دادن بنفقه
وكسوه ومسكن از تركه شوهر إِلَى الْحَوْلِ تا يكسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ بي بيرون كردن او از مسكن
مقرر اما اگر خود بيرون روند قبل از انقضاي سال ايشانرا نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بيرون
آيند بعد از گذشتن يكسال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهي نيست بر شما اي اوليا شوهر فِيمَا فَعَلْنَ
در انچه ايشان كنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهاي خود از زينت وطلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از انچه
كه بر وفق شرع باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخداي غالبست انتقام كشنده از هر كه مخالفت امر وي كند حَكِيمٌ
صواب كار است در انچه حكم فرمايد واين حكم بميراث زن كه ربع يا ثمن باشد از تركه منسوخ است وعدت
يكساله تا چهار ماه و ده روز امد چنانچه گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ وزنان طلاق داده شده را كه مس
كرده باشيد مَتَاعٌ متعه ايست كه بدان برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطريق نيكويي
و توسط در نه غلو بدل و نه تقصير حَقًّا سزاوار كردانيده است خداي اين سزاوار كردانيدني

عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران مراد متقیانند از شرک یعنی همه مسلمانان كَذَٰلِكَ هم چنانکه
این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میکرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما احکام خود را
در انچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در قبول ان و تفکر در ان کار
فرمائید أَلَمْ تَرَ ایا ندیدی ای بیننده یعنی ندانسته و نظر تعجب نگاه نکرده إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا
بسوی انانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها و سرایهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ و ایشان هزاران
بودند امام ماسوری رحمه الله گوید در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید امد بعضی
بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب مردند سالی دیگر طاعون معاودت
کرد همه اهل دیه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار یکبار از دیه بیرون رفتند
حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت احتراز کردن از مرگ و هم چنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرو
آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشان را خدای مُوتُوا بمیرید در معالم اورده که حق سبحانه دو
فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید بیکبار بمردند با چهار
پایان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند و اخر الامر دیواری در گرد ایشان
کشیدند و از اجساد گذشتند مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ
پس زنده کرد ایشان را و این صورت بران وجه بوده که روزی حزقیل بن بوری را که ثالث خلفاء موسی
علیه السلام بود بران موضع گذر افتاد و ان استخوانها مشاهده نمود گفت الهی چنانچه اثر هیبت بر ایشان
نمودی نظر رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگو تا من ایشان را زنده کردانم
حزقیل ان کلمه بر زبان راند و حق سبحانه ایشان را زنده ساخت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ
هر اینه خداوند فضل و رحمتست عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بسیاری از مردمان
لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزه دیدند و فرمان حق ادا کردن
تهاونا شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوا و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای برای اشکارا
کردن دین خدای وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای سَمِيعٌ شنواست قول متخلفان را از جهاد که با عذر
ناپسندیده تمسک می نمایند عَلِيمٌ داناست بضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست انکه بخلوص
نیت يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدای را یعنی بندگان درمانده او که وام خواهند قَرْضًا حَسَنًا وام دادن نیکو یعنی
در وام دادن تعجیل کنند یا منت ننهند یا طالب عوض نباشند و حدیث صحیح ثابت شده که ثواب
قرض دادن از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض عباد الله و اصح انست
که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقاتست تشبیه کرده شده مر را فی سبیل الله در لزوم جزا
بوام که بی شبهه اعطاء عوض در ان لازمست و قرض حسن تقید برانست که خالص برای خدا دهد یا از مال
حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله استفهام را حمل بر معنی می کند یعنی ایا کس هست که قرض دهد
فَيُضَاعِفَهُ لَهُ پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده کرداند اجر این قرض را از برای او
أَضْعَافًا كَثِيرَةً ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند چون
این ایة نازل شد یهود بطعنه گفتند که خدای مگر چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد چون مسلمانان بوعده

حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد
وگفت یا رسول الله خدای این قرض چه میطلبد حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم فرمود
که میخواهد تا شما را بواسطهٔ آن بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستان است و بهترین
آن ما جنینه نام دارد اگر آنرا بقرض دهم شما پاینید آن بهشت میشوید سید عالم صلی الله علیه واله وسلم
فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه دو چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای سید
بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه فرمود که آری چنین باشد پس دست
مبارک رسول صلی الله علیه واله وسلم گرفت و جنینه را در راه حق سبحانه صدقه داد و فی الحال به
خرماستان آمد مادر فرزندان را گفت یا ام اولاد الدحداح این حویقه را صدقه کردم بشرط آنکه در
بهشت دو چندین بستانم و تو و کودکان با شما باشید ام اولاد الدحداح گفت خویش شود ایست بارک الله
لک فیما اشتریت و حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم در باب او فرمود که کم من عذق رداح ورزق
فیاح فی الجنة لابی الدحداح وَاللّٰهُ يَقْبِضُ و فرا میگیرد و تنگ میکند روزی را در دنیا بر بعضی بعلم و حکمت
خود و صلاح حال ایشان آنست وَيَبْسُطُ و گشاده میکند روزی را بر بعضی بندگان و قسمت
خود و مصلحت منفعت ایشان در آنست وَإِلَيْهِ و بسوی حق یعنی بپاداش او تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید
در معنی قابض و باسط محققان سخنانست در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که
بستانندهٔ اوست و منت بر فقیر ننهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند
قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جز وی نه بیند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند عارفی
چنین فرموده که یکی را بقبض خود در زندان خودی گرفتار کرده اند و یکی را ببسط از خودی رهانیده
بخود متوجه ساخته و پیر طریقت قدس سره گفته الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و هرگاه بتو نگرم
گویم از من بزرگوارتر کیست بیت کاهی بخود در نگرم پست شوم کاهی که بتو نگاه کنم مست شوم
أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشده إِلَى الْمَلَإِ بجمعی از اشراف و ارباب رای
مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ بعد از وفات موسی ع إِذْ قَالُوا
چون گفتند این بزرگان لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبری را که بود ایشانرا و آن بقول اصح ... که حق
سبحانه او را بعد از یسع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند از بنی یوشع بن نون بود یا شمعون بن صفیه
و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابْعَثْ لَنَا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما مَلِكًا
پادشاهی تا باعانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه
بودند از بقیه قوم عاد هواره بت پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتند و بنی
اسرائیل بکشتن ایشان در مانده بودند و در میان ایشان ملکی و کار فرمای نمانده بود بسبب آن از پیغمبر خود
استدعای ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید
از شما إِنْ كُتِبَ چون فرض کرده شود عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین أَلَّا
تُقَاتِلُوا که شما مقاتله نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا گفتند چیست ما را و چه برهان دارد أَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال
نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا و بدرستی که بیرون کردند ما را مِنْ دِيَارِنَا از مواضع و مساکن

وَأَبْنَائِنَا و پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته‌اند از ایشان در خبر هست که جالوت از ابنا ملوک
بعضی ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب
ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ
بر ایشان کارزار با اعادی تَوَلَّوْا برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی
از ایشان و ایشان سیصد و سیزده بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران که از جهاد
تخلف ورزیدند و چون اشمویل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان تاکید جواب دادند از
حق سبحانه استدعای ملکی نمودند از برای قوم و حق سبحانه عصای و ظرف پر از روغن بوی فرستاد
و فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی
این قوم را سزاوار است اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه وی تردد و آمد
شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات ننمود تا روزی
مرد سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل در آمد
فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی
اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان یعنی اشمویل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق برانگیخت
برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاه فرمان فرمای قَالُوا گفتند از روی استبعاد أَنَّى يَكُونُ
چگونه باشد و از کجاست لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و ما سزاوار
تریم بِالْمُلْكِ بپادشاهی که از سبط یهودا ایم مِنْهُ از و که از سبط بنیامین است و در آن سبط نبوت
است و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی سقاست وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا نکرده‌اند
سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر از نسب شرف عاری است باری بایست
که صاحب خزاین و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قَالَ گفت اشمویل
پیغمبر در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ
و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش یعنی علم حرب و گونه دانا بود با جوهر
سیاستی و تدبیر ممالک وَالْجِسْمِ و دیگر چیز و جاه او را در جسم آورده‌اند که طالوت مردی نماینده و با جمال
بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر مینمود وَاللَّهُ يُؤْتِي و خدای که مالک الملک علی الاطلاق
است میدهد مُلْكَهُ ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک
داری هست بیت ملک ده و ملک ستان اوست بس راه بحکمش نبرد هیچکس وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار
فضلست در دادن زمام اختیار بقبضه اختیار هر کرا خواهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسی
که او را بر میگزیند باز دیگر بنی اسرائیل چنانچه دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده
گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما بفرمان برداری وی ارادتی و رغبتی
پدید آید اشمویل از خدای درخواست و حق تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ
و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ
آنکه بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوق بود از چوب شمشاد طول او سی گز و بعضی گفته‌اند

علیهم السلام

چهل گز و عرض او دو گز که صورت همه انبیا در آنجا منقوش بود فیه سکینة در آنجا سکینه ایست
من ربکم از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گویند سکینه جانوری
بود بصفت گربه و دو چشمش چون دو مشعله افروخته که کس را قوت دیدن او نبود از مرتضی علی کرم الله وجهه
منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی
و مانند بادی که سخت جهد بر دشمنان وزیدی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل
این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وبقیة و دیگر در آن تابوت باقی چیزیست مما ترک
از آنچه بگذاشته آل موسی وآل هارون یعنی موسی و هارون علیهما السلام آل شخصی در لغت نفس
او میتواند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم وآل عمران ای نفسه و در حدیث آمده که من
مزامیر آل داود مراد نفس داود است عم و آنچه از موسی و هارون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود
و عصا و عمامه هرون و پاره تر نجبین که در تیه بر ایشان می بارید و ریزه الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل
گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر
در حوالی مزبله دفن کردند حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آن را برداشته نزد اشمویل آوردند چنانچه حق
تعالی فرمود تحمله الملائکة بر دارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند ان فی ذلک بدرستی
که در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم هر آینه حجتیست مر شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی
طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم
او را منقاد گشتند و تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روانه شدند
و هوا بغایت گرم بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بزمان اشمویل
از شهر ایلیا یا بالهام بالجنود با لشکرهای ساخته قال گفت طالوت باشمویل یا بالهام
ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای آزماینده شماست در حین هوای گرم بنهر
بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی بشما بنماید فمن شرب منه
پس هر که بیاشامد از این جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی بر مذهب من ومن لم یطعمه
و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قول حجاج فما طعموا ای
شربوا فانه منی پس او از منست یعنی پی رو من باشد هر که آب نخورد الا من اغترف مگر آنکس
که برگیرد غرفة بیده کف آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آب در راه
ایشان پدید آورد چون لشکر در آن هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه
پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیزده و سیصد
تن بودند و به یک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان
از بقیه غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بر ایشان
غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی ماندند با لشکر دشمن ملاقات
نکردند سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و اهل آن فهم کرده اند
برین وجه که قوم طالوت سالکانند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن جوی آب

مال ومتاع دنیاست هر که بآن بیارامد بزیادة از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استیفای حرص که قناعت
هر چند بیشتر یابد آرزو رغبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد بیت کاسهٔ چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر در نشد که بریزی بحر را در کوزه چند گنجد قسمت یک روزه وچنین گفت نهر دنیا
مانده از دولت غرا بالشکرها محروم بی بهره است وهر که از جوی دنیا بغرفه قانع شد بمقدار از خوردن و نوشیدن
کاران چاره نیست خرسند گشته حق سبحانه او را بقرب خود موید گرداند آن آرزوی معنی مستغنی سازد
بیت قناعت توانگر کند مرد را خبر ده حریص جهان گرد را فلما جاوزه بس آن هنگام که از جوی
عبره کرد و بگذشت هو یعنی طالوت والذین آمنوا وانکسانی که ایمان آورده بودند وقول او را تصدیق
نموده معه بگذشتند با او قالوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عرم نموده بودند لا طاقة لنا الیوم
نیست ما را طاقت امروز بجالوت وجنوده بجالوت ولشکرهای او وقولی آنست که از لشکر او هشت
و شش هزار از جوی نگذشتند و از آن چهار هزار که عبره کرده بودند چون چشم ایشان بلشکر جالوت افتاد
سه هزار و ششصد و هفتاد و هفت تن ترسان و بی دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم
قال الذین یظنون گفتند آنانکه بیقین میدانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان ملاقات
کننده اند یعنی بیننده اند جزا دادن خدا را وایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند کم من
فئة قلیلة بس بسیار از گروه اندک مومنان غلبت غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه
بسیار از اهل کفر و عدوان باذن الله بعون ونصرت ومددکاری خدای والله مع الصابرین و خدای
یاری کننده کان است بتایید و قوت و چون خایفان ابا نموده و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت
با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف بر کشید و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد
هزار سوار خنجر گذار تیغ و نیزه دار بودند بیت چو شیران آهن دل الماس چنگ چو گرگان بد گوهر آشفته رنگ
و جالوت آهن پوش بود و از جمله خودی که بر سر می نهاد سیصد رطل بود ولما برزوا آن هنگام که مومنان
ظاهر شدند و صف قتال آراست کردند لجالوت وجنوده از برای جالوت و لشکرهای او قالوا
گفتند مومنان ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبایی استعاره است
از کثرت و اکمال یعنی صبر بر ما بسیار افاضه کن وثبت ونگاه دار بتایید خود اقدامنا قدمهای ما را در
میدان حرب وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان
فهزموهم بس بشکستند و هزیمت کردند مومنان کافران را باذن الله باعانت و توفیق خدای
که بر خود وی زد و خود در هر شی بشکست و مغز بریشان شد ولشکر او تار و مار گشتند وطالوت شرط
کرده بود که دختر خود بکشنده جالوت بدهد و او را در پادشاهی شریک گرداند بس دختر خود را بداود
علیه السلام داد و نصفی از مملکت پادشاهی با وی گذاشت تا آخر تمام مملکت بداود رسید وآتیه الله
الملک وعطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة و او را حکمت داد یعنی نبوة یا زبور
وعلمه و بیاموزانید او را مما یشاء از آنچه خواست و آن علمیست که بیغمبر آن را بکار آید و گویند صنعت
زره گری بود یا زبان مرغان ولولا دفع الله الناس و اگر نه باز داشتی خدای باشد مردمان
بعضهم ببعض برخی از ایشان برخی را یعنی اگر دفع نکردی خدای شر کافران بسبب مومنان جهاد کننده

لفسدت

لفسدت الارض هر اینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل کشتی ولکن الله و لیکن خدای ذو
فضل خداوند فضل و رحمت است علی العالمین بر عالمیان تلک این قصها که در وی معجزات
واضحات بود آیات الله نشانهای قدرت خداوندست نتلوها علیک میخوانیم آن بر تو یعنی میخوانند
بر تو جبرائیل امین بالحق براستی بر وجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب مسلم میدارند وانک وبدرستی
که تو لمن المرسلین هر اینه از فرستادگانی. تمام شد بحمد الله الجزو الثالث من اجزاء الثلاثین
تلک الرسل آن پیغمبران و فرستادگان که در این صورت مذکور شده اند فضلنا افزونی دادیم
بعضهم برخی از ایشان را بخصایص و فضایل علی بعض بر بعضی دیگر منهم من از این پیغمبران
من کلم الله کسی بود که خدای با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم علیه السلام که گفت اسکن انت وزوجک
الجنة و چون موسی علیه السلام را فرمود انی انا ربک و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم که گفت فاوحی
الی عبده ما اوحی ورفع بعضهم و برداشت برخی از ایشان را درجات بپایهای بلند و تفاوت انبیا از آن
جهت که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی با کثر ایشان یا بتمام زمره انسان یا بجمیع
جن و انس چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم که حق تعالی و دیگر انکه گروهی را در خواب پیغمبری داد و بعضی
و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع حضرت ادریس است که او را رتبه عالیه کرامت
فرمود کما قال ورفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست صلوات
الله علیه که مفضل است بر انبیا بفضایل بیکران و خصایص بی پایان هر چند که از مطاوی آیات و احادیث
مفهوم و معلوم میگردد نظم همه انبیا در پناه تواند مقیم در بارگاه تواند تو مهر منیری همه اختران
تو سلطان ملکی همه لشکرند. مو بیان افضلیت انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نقلا و عقلا به بیان مبسوط
در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته واتینا و دادیم ما عیسی ابن مریم البینات عیسی بن مریم را
معجزهای هویدا و روشن چون ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی وایدناه و قوت دادیم او را بروح القدس
بجان پاک که جبرئیل است که ملازم او بود در روی دمید یا نیرومند کردانیدیم او را بموافقت جبرئیل
علیه السلام ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آنانکه من بعدهم
از پس انبیا بودند من بعد ما از پس آنکه جاءتهم البینات آمد بدیشان نشانهای روشن بر
نبوت پیغمبر ایشان ولکن اختلفوا و لیکن اختلاف کردند فمنهم پس از این امتان من امن
کس بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد ومنهم من کفر و از ایشان
کس بود که کافر شد و از دین اعراض نمود طریق حق را بگذاشت تعریض یهود و نصاری است که بعد
از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای
ما اقتتلوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است و اراده سبب چه
وقوع قتال بسبب خلافست و تکرار از برای تاکید ولکن الله و لیکن خدای یفعل میکند ما یرید
آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایة یا ایها الذین
امنوا ای کسانیکه گرویده اید انفقوا نفقه دهید مما رزقناکم از آن چیزی که بشما
عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید من قبل ان یاتی یوم پیش از آنکه بیاید یوم روزی

که از هول وهیبت آن لا بیع فیه خرید وفروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد ولا خلة
ونه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند ولا شفاعة ونه درخواستی بوقت حلول عذاب والکافرون
وناگرویدگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالمند بوضع عبادة
در غیر موضعش در خبر است هر که از خانه بمهم وحاجتی بیرون آید وبنیت برآمدن مهمات حاجات آیة الکرسی
بخواند البته مطلوب او حاصل گردد باذن الله تعالی الله خدای سزای پرستش اوست لا اله هیچ معبودی نیست
در وجود مر خلق را الا هو مگر او که استحقاق عبادت او را ثابت است الحی زنده پیش از همه زندگان وزنده بعد
از فنای ایشان القیوم پاینده در ذات وصفات یا قائم بتدبیر وحفظ مخلوقات لا تأخذه فرا نگیرد او را
سنة مقدمه خواب از فتور وغیر آن که نعاس گویند ولا نوم ونه خوابی که رکود حواس ظاهر است
له مر او را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وما فی الارض وآنچه در
زمین است از کاینات سفلیه من ذا الذی کیست آنکس که او یشفع درخواست کند از انبیا
وملایکه وغیر ایشان عنده نزدیک او در روز قیامت کسی را الا باذنه مگر بدستوری
او که اجازت شفاعت دهد یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه در پیش اهل آسمانها و زمینها
از امور این جهان وما خلفهم وآنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان ولا یحیطون
وفرا نرسند آفریدگان بشیء من علمه بچیزی از معلومات او الا بما شاء مگر بدانچه
او خواهد که بدان محیط شوند وسع فرا رسیده است وگنجایش یافته کرسیه کرسی او که زیر
عرش بر آسمانهاست یا علم او السموات همه آسمانها را وآنچه در آنست والارض وتمام زمین را
وآنچه بر آنست ولا یؤده واو را در رنج نیفکند وبر وی گران نیاید حفظهما نگاه داشتن آسمان
وزمین وهو العلی واو برتر از حد اوهام العظیم وبزرگتر از حد افهام ای آیة شریفتر من آیات است از آیتهای
قرآن ودر حدیث آمده که این آیة را زبانیست که تقدیس میکنند خدا را نزدیک ساق عرش وخواص وفضایل
قراءت او در اخبار بسیار است لا اکراه هیچ اکراهی نیست فی الدین در قبول کردن دین اسلام بعد
از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود ونصاری ومجوس وصابیان بر آوردن اسلام بشرط
قبول جزیه وگفته اند حکم این آیة بآیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود
اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمانان شوند یا جزیه قبول کنند ابوالحصین انصاری رضی الله عنه
دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد وایشان با او مصاحبت نموده بافسون وافسانه وی
مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند وهمراه او متوجه شام شدند ابوالحصین از حضرت رسالت
صلی الله علیه واله وسلم درخواست که تا برود وایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیة نازل شد
که اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است قد تبین بدرستی که روشن شد الرشد
راه راست من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز گشت فمن یکفر پس هر که کافر گردد
یعنی نگرود بالطاغوت بآنچه می پرستند جز خدای خواه شیطان وخواه بتان وخواه کهنه وساحران
ویؤمن بالله وبگرود بخدای فقد استمسک پس بدرستی که چنگ در زده بالعروة الوثقی بدستاویزی
محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک امر ونهی که سلوک طریقه پیغمبر ماست صلی الله علیه

واله وسلم سلمي گويد قدس سره عروه وثقى توفيق است در بداية وسعادت در نهاية ودر حقايق تجليه
واردات كه در عوام را توفيق طاعتست ودر خواص ارباب عناية محبت ودر اخص خواص را جذبات ربوبيه
كه ايشانرا از ظلمات وجود فاني گرداند بانوار خلاق واجب الوجود باقي سازد در مقامات حضرت قطب
الاقطاب خواجه بهاء الحق والدين المشتهر بنقشبند قدس الله بحقايق كلامه منقولست كه در اين طريق
طاغوت ما سوى حضرات كبريايي وايمان بحق در قدم شرط اسلام لازم سالك است وپيغمبر صلى الله
عليه واله وسلم فرموده كه الهوى عند الله ابغض من جميع الالهة يعني بدترين خدايان كه در زمين مى پرستند
هواى ايشانست افرايت من اتخذ الهه هواه نمى بينى اى محمد صلى الله عليه واله وسلم انرا
كه هواى خود را بخدايى گرفته ايست از بيچاره ى پندارد كه بنده خداست بيت خواجه پندارد كه دارد
حاصلى حاصل خواجه بجز پندار نيست ودر حديث صحيح امده است كه تعس عبد الدينار تعس عبد الدرهم
وتعس عبد الزوجة در هلاكست بنده زر وسيم وبنده زن وفرزند هر اينه هر كه بنده باشد از ان پرستنده
بيت هر چه كاندر دو جهان بنده آنى تا نشد ترا ز دو جهان موطن ومعبود بس بالضروره از همه
چيزى مى بايد مبريد وبحق سبحانه مى بايد پيوست اينست معنى فقد استمسك بالعروة الوثقى واين
عروه ايست كه لا انفصام لها هيچ انقطاع وانفصالى نيست مر انرا والله سميع وخداى شنواست
قول كسى را كه متمسك بعروه وثقى بود عليم داناست بنيت خالص متمسك بدان عروة الله
ولي الذين امنوا خداى دوست انكسانى است كه بوى گرويدند يا متولى كار ايشانست در راه
نمودن بصراط مستقيم يخرجهم بيرون مى آرد ايشانرا من الظلمات از تاريكيهاى كفر وضلالة
الى النور بروشنايى ايمان وهداية يا از نكرت بمعرفت يا از گمان بيقين يا از ظلمت نفس بنور دل
يا از صفات بشريت باخلاق ربوبيت والذين كفروا وانانكه حق را بپوشيدند يعنى يهود يا مرتدان
واصح انست كه عام گيرند جميع كفار را اولياؤهم دوستان ايشان الطاغوت طاغوت اند يهود را
كعب بن الاشرف وحيى ابن اخطب وامثال ايشان وبت پرستانرا اصنام والهه باطله واهل ارتداد را يخرجونهم
اين معاندان وبتان وديوان كه طاغوت عبارت از ايشانست بيرون مى آرند يعنى ميخواهند كافرانرا
من النور از ايمان ميثاقى الى الظلمات بسوى كفر يا يهود را از ايمان كه بتوريت داشتند بتكذيب
اولئك ان كافران باطول غيبت خود اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فيها
ايشان در ان اتش خالدون جاودان مانندگان اند الم تر آيا نديدى اى محمد وببصر
بصيرت نظر نكردى الى الذى بسوى انكسى كه از روى عناد حاج ابراهيم حجت جست
ومخاصمه كرد با ابراهيم عليه السلام فى ربه در دين خداى او يا در اثبات ربوبيت ووحدانيت
پروردگار او واين مجادله كى كرد ان اتيه الله الملك بوقت آنكه داده بود خداى او را پادشاهى
يا اين جرات ومجادله جهت بود بسوى آنكه خداى ملك بوى ارزانى داشت واو دست بغى از استين
طغيان بيرون اورد وسر تكبر از گريبان عصيان بر كرد واين مجادل نمرود بن كنعان بود كه همه زمين
در تصرف داشت در ان وقت كه ابراهيم بتانرا شكست وبراى اركان دولت نمرودى بر سوختن او قرار گرفت
نمرود فرمود كه او را پيش آريد چون حاضر كردند نمرود گفت تو خدايان ما را باطل كردى خداى تو كيست

و بنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم آن وقت که گفت ابراهیم در جواب سخن او که ربی الذی
پروردگار من آنکسی است که از روی قدرت یحیی زنده می‌گرداند و از عدم بوجود می‌آرد
و یمیت و می‌میراند و از منزل بقا بوادی فنا می‌برد قال گفت نمرود انا احیی من هم
زنده کنم و امیت و میمیرانم پس زندانی واجب القتل را که رشته امید از زندگانی قطع کرده بود
طلبید و آزاد کرد و گفت اینکس را زنده کردم و دیگری بیگناه را طلب نمود بقتل رسانید
و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که مگر احیا بعفو است و اماته بقتل
و نمیدانست که احیا و اماتت خلق حیات و موت است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد
یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم علیه السلام بحجتی روشن تر انتقال نمود
قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یأتی بالشمس می‌آرد آفتاب
هر روز من المشرق از افق که محل طلوع اوست فأت بها پس تو بیار آنرا من المغرب
از جائی که محل غروب اوست فبهت پس مبهوت گردانیده شد الذی کفر آنکس که کافر بود
یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت والله لا یهدی و خدای راه ننماید بطریق احتجاج القوم الظالمین
گروه ستمکاران را او کالذی این سخن مترتب بر آیت اولی است آیا ندیدی ای محمد قصه محاجه
ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس که او مر علی قریة بگذشت بر دیهی و هی خاویة حال آنکه
آن دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول دیه خراب عزیر بود علیه السلام
که توریة حفظ داشت او از کتابی اخیار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر
گرفته ببابل برد و خداوند تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه به بیت
المقدس نمود بر حماری سوار و با سبدی عنب که بدو فرسخی از ایلیا بود رسید موضعی دید ویران
دیدا اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور باز کرد و در سایه دیواری
قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بیفشرده پاره بیاشامید و بقیه
در خیکی ریخت و دراز گوش که داشت در پیش خود ببست و تکیه بر دیواری کرده در آن دیه ویران می‌نگریست
چون آن دیه را بغایت خراب دید قال گفت انی یحیی چگونه و بچه وجه زنده گرداند
هذه الله این دیه را خدای بعد موتها بعد از خرابی او یا اهل او را بچه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن
ایشان و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیة احیا مینمود فاماته الله پس بمیرانید خدای
او را در وقت این تامل و تفکر مائة عام صد سال و خر او نیز بمرد ثم بعثه پس زنده کرد او را
بهمان شکل و صورت که بود آورده اند که حق سبحانه او را و طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید
چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت نصر هلاک شد حق تعالی توشک فارسی را بر انگیخت تا ولایت
بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت اول باز آورد و این دیه عنبا از آنجمله بشمار بود آبادان ترشد
پس عزیر را زنده کرد اینه گفته اند او را هنگام چاشتگاه بمیرانید و در آخر روز که زنده شد بعد از صد
سال هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی که عزیر زنده شد و چشم
میمالید قال گفت مر او را کم لبثت چند وقت درنگ کردی قال گفت عزیر

لَبِثْتُ يَوْمًا درنك كردم ام اينجا روزي وچون نكريست هنوز آفتاب بود كفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ يا پاره
از روز قَالَ كفت آن فرشته بَلْ نه چنانست كه تو كمان بردي بلكه لَبِثْتَ درنك كردي مِائَةَ
عَامٍ صد سال ودرين صد سال مرده بودي عزير با خود آمد ودر نكريست اوضاع آن موضع بر نهج
ديكر يافت تعجب او بيفزود وديكر بار باوي كفتند فَانْظُرْ نكاه كن إِلَى طَعَامِكَ بسوي طعام
خود يعني آن چيزي كه در سله نهاده بودي وَشَرَابِكَ وبنكر بشراب خويش يعني شيره انكور
كه در چنيك ريخته بودي لَمْ يَتَسَنَّهْ هيچ تغير نكرده آن عصير وَانْظُرْ ودر نكر إِلَى حِمَارِكَ بسوي
دراز كوش خود كه استخوانها مانده وباقي اجزا متفرق شده آنكه خطاب رسيد كه ترا بعد از مرك زنده كرديم
تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر كرده شود وَلِنَجْعَلَكَ وديكر تا كردانيم ترا آيَةً نشانه وعبرتي
لِلنَّاسِ از براي مردمان كه در حشر اجساد شك دارند وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ ونكاه كن بسوي استخوانهاي
حمار خود تا به بيني كمال قدرت الهي را كَيْفَ نُنْشِزُهَا چكونه آنرا حركت دهيم وبعضيرا بالاي
بعضي مركب ميسازيم ثُمَّ نَكْسُوهَا پس مي پوشيم مر استخوانها را لَحْمًا كوشت عزير عليه السلام
در آن استخوانها مي نكريست ندا شنيد كه اي كوشت وپوست واجزاي متفرقه جمع شويد بقدرت كامله
رباني همه اجزا مجتمع شده صورت بدن او بهمت دستور يافت وجان بجسد در آمد في الحال
برجست ونعره زدن كرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنكام كه روشن شد بر عزير آثار قدرت الهي در احياء موتى
بطريق معاينه قَالَ أَعْلَمُ كفت من ميدانم حالا بعيان چنانچه دانسته بودم قبل ازين باستدلال وبيان
أَنَّ اللَّهَ آنكه خداي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيز از احياي واماتة قَدِيرٌ تواناست پس عزير
ميان قوم شد ونبيره آن قبيله او را بشناختند وكويند كسي او را نشناخت وامتحان كردند تا تورية
از ظهر القلب املا كرد ونوشتند كه بخت نصر كتب ايشان را سوخته بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ وياد كن
اي محمد آنرا كه كفت ابرهيم رَبِّ أَرِنِي اي پروردكار من بنماي بمن كه بقدرت كامله كَيْفَ تُحْيِي
الْمَوْتَى چكونه زنده ميكرداني مردكان را سوال براي كيفيت شهود احيا فرمود نه آنكه در اصل احيا او را
شبهه بود قَالَ كفت خداي أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آيا تو ايمان نياورده كه من مرده زنده كنيم استفهام
بمعني ايجاب است يعني تو ايمان داري بقدرت من بر احيا واماتت وبا نمرود كفته رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي
وَيُمِيتُ قَالَ بَلَى كفت ابرهيم بلي ايمان آورده ام وبكمال قدرت تو كرويده ام وَلَكِنْ
لِيَطْمَئِنَّ وليكن سوال كردم تا بيارامد وساكن شود قَلْبِي دل من يعني بمعاينه چكونكي آن در
فتوحات مكي مذكورست كه احياء متنوع مي باشد چنانچه وجود خلق كه بعضي بكلمه كن موجود شدند
وبرخي را بيد وبرخي را بيدين ايجاد كرد وجمعي را ابتداء بوجود آورد وطايفه را بسبب مخلوقات
ديكر موجود ساخت ابراهيم تنوع وجود خلق ديده بود ودانسته كه احيا خلق بعد از موت وجودي
ديكرست وآن نيز متنوع ميتواند بود درخواست نمود كه بمن بنماي كه احيا بكدام نوع ميكني تا چون علم بدان
حاصل آيد دل من از آن دانش آرامش يابد آورده اند كه ابليس بر لب دريا ميكذشت نظرش بر مرداري
افتاد كه مرغان هوا وجانوران دريا ودد آن صحرا هر يك از وي پاره مي ربودند ابليس با خود كفت خوش دام
حيله يافتم جمعي كوته نظران وسبكساران كه آن طبع را فريب ميتوان داد كه آخر اين اجزاي متفرقه

از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق سبحانه وحی فرستاد
بخلیل که بکنار دریا شو که دشمن من دام مکر گسترده و سررشته ذرق بدست آورده خلیل پیامد و ابلیس
متحیر وار شبهه خود القا کرد ابراهیم عزم فرمود که جمع محل تحیرات همان کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای
وجود آورده قادر است که دیگر باره از راه تفرقه بساحت جمعیت رساند بیت کوزه گر گر کوزه را بشکند
چون بخواهد باز قادر میکند ** آنکه داند کوزه کردن از نخست ** نه عجب گر سازد اشکسته درست **
پس ابراهیم علیه السلام زبان سؤال بگشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طایفه یاغی ملزم گردد و دل
من بالزام او اطمینان تمام یابد قال گفت خدای که اگر مشاهده این حال آرزو داری فخذ پس فرا گیر
اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غراب نیز گفته اند فصرهن پس جمع
کن ایشان را الیک بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و هیات ایشان نیکو تامل نمای و دقایق بنیه
هر یک را بنظر دقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردند یا مجتمع ساز اجزای ایشان را
با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاه داری ثم اجعل پس وضع کن علی
کل جبل بر کوهی که ممکن باشد که جزوی از ایشان بر وی توانی نهاد چه قسمت این اجزای بر جمیع جبال
متعذر است و این از قبیله ایراد عام است و اراده خاص ملخص سخن آنست که بر هر کوهی که نزدیک تو باشد
و توانی نهاد منهن از این مرغان متفرق شده یکی یکرا بیخته جزءا پاره ثم ادعهن پس بخوان
این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده یاتینک بیایند بسوی تو سعیا شتافتنی واعلم
و بدان از روی یقین ان الله بدرستیکه خدای عزیز غالبست و عاجز نیست از انچه تو طلبیدی حکیم
محکم کارست در هرچه میسازد القصه ابراهیم علیه السلام مرغان را ذبح کرده و اجزای و ابعاض و لحوم و دماء و عروق
و عظام و اعصاب و قوایم و اجنحه ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخته و گفته اند در هاون بکوفت تا
اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته
آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید بجانب سرهای خود پس بفرمان خدای اجزای
هر یک از یکدیگر منفصل شد و با یکدیگر متصل شد و با یکدیگر ملتیم شده ابدان ایشان درست شده و بسوی
سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ است در حجت و دورتر
از شبهت چه توهم آن می باشد که مرغان پرنده آن مرغان نیند یا بخیال آن میرسید که شاید پاهای ایشان
درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره کیفیت مرغی را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن
در حال پریدن پس آن بدنها تا پیش پای حضرت ابراهیم علیه السلام میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای
خود که در دست وی بود متصل میشدند و در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که
قوای بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را ببعضی بیامیزد تا سورت ایشان شکسته شود و منقاد فرمان
شوند و ایشان را بداعیه شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان گفته اند
که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشته الفت از خلق
ببر و خروس را که همواره مایل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل
آر و صفت حرص و آز را بگذار و طاوس را که مجمع زینت است سر ببر و دیده همت از آرایش دنیا

فوق بند کرهر که بتیغ مجاهده این چهار صفت را بکشد از حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند
چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت
کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوة که ثمره هواست سیوم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم ترک
امساک که صفت خاک است و حکیم سنایی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده. بیت
چار مرغست چار طبع بدن * جمله را بهر دین بزن گردن * پس بایمان و عشق و عقل و دلیل * زنده کن
هر چهار را چو خلیل * مَثَلُ الَّذِينَ صفت نفقه کردن آنکسانی که بنیت رضای پروردگار بی غرض و داعیه
عوض يُنْفِقُونَ بیرون میکنند و صرف می‌نمایند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمیع همه ابواب البر راه خداست و برهر تقدیر مثل
نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچون مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه
أَنْبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد
و بر هر شعبه خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفتصد حاصل
آمده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده کند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که
خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشاینده است که یکی را هفتصد و زیاده می
دهد عَلِيمٌ داناست بنفقه کنندگان و بضمایر و نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعافست
و ترغیب متصدقان که چون نظر با جر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند نظم
آنکه اشارت بخود میدهد * دانه یکی هفتصدت میدهد * دانه با نبازی شیطان مکار * تا ز یکی
هفت صد آید بکار * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنکسانیکه نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در جهاد و سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا أَنْفَقُوا آن چیز را که نفقه کرده اند
مَنًّا منتی یعنی منت بر کسی نه نهند در صدقه که داده وَلَا أَذًى و دیگر از پی در نیاورند صدقه
خود را ازاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا لَهُمْ مر ایشانراست أَجْرُهُمْ مزد صدقه
ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترس نیست مر ایشانرا از کم شدن
مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخنی نیکو و رد
جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او
خَيْرٌ بهترست مر مسئول را در نفع مِنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که بنسبت سایل يَتْبَعُهَا أَذًى از پی
در آید آنرا رنج و آزاری از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدا تعالی بی نیازست از صدقه که مشرب
نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حَلِيمٌ بردبارست تعجیل نکند در عقوبت
منان و موذی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید
صَدَقَاتِكُمْ مزد صدقهای خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن حقست و نفا
حمال آن بشر نیست و منت صاحب مال راست نه حمال را و حضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی
در سبحة الابرار میفرماید نظم بار فقرا ار فکنی از یک تن * بار منت منهش بر گردن *
چون عطابخش خدا آمد و بس * به که دانا ننهد منت کس * در کرم حیله گری پیش نه * جود را ره گذری

پس متصدق باید که بشکرانه آنکه مظهر از خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده وَالْأَذَى
و دیگر نیست مکنید صدقه‌های خود را با ایذا یعنی رنج رسانیده بد رویشان نه بزبان که او را بگدایی سرزنش
کنید و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم
نتواند شد بیت ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا که گدا پیش وی آینهٔ زرداری تست حق
سبحانه درین آیه جهت تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و از ار باطل مسازید كَالَّذِي
همچو ابطال آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بسمت نفاق متسم گشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه
میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمود و آنکه بمردمان وَلَا يُؤْمِنُ و بحقیقت نمیگرود بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و روز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران
و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مرایات فَمَثَلُهُ پس نمودار صدقه
این منافق مرائی كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچو نمودار سنگ خاره هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ که بر آن
سنگ خاک خشک است فَأَصَابَهُ پس برسد به وی وَابِلٌ باران بزرگ قطره که سیل از وی زود و روییا
خیزد فَتَرَكَهُ پس بشست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صَلْدًا سنگی تهی و پاک از گرد و غبار
صفوان مثل منافق است و خاک بر آن سنگ نمودار نفقه‌ای که بریا کرد و چون قطرات باران عدل از سحاب
حسامیه ربانی ریزان گردد آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل ماند و تمام اعمال اهل ریا همین
حال دارد بیت تا ز آتش فشان برقی چه آید که وا فروختن شمعی نشاید لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند
این نفقه کنندگان مرائی عَلَى شَيْءٍ بر ثواب چیزی مِمَّا كَسَبُوا از آنچه تصدق کرده باشند
بریا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید یعنی عزیمت هدایت در دل بیفکند الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه نا
گرویدگان را وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقه آنانکه با خلاص و اعتقاد يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ بیرون
میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی
خدای وَتَثْبِيتًا و از برای ثبات و یقین صادر شده مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان بیافتن
ثواب صدقه كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه بستانیست که واقع باشد بِرَبْوَةٍ بر موضعی بلندی که تابش آفتاب زود
تر بوی رسد و ریاح لواقح تر و بیشتر وزد و با بر نزدیکتر و از آفت منغمر شدن در آب دورتر بود و این
باغ در چنین زمینی أَصَابَهَا برسید بوی وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَتْ پس بداد و بر آورد أُكُلَهَا
میوه خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی یکسال چندان بر دهد که درختان دیگر به دو سال دهند فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا
پس اگر نرسید بدان باغ وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس بد و رسد باران ضعیف و آن نیز
او را کافی است یعنی اثر باران آنرا ضایع نمیکند و بکم و بیش محصول میدهد و مقصود از مثل
حصول جزای مخلصانست که آن چنین برای رضا خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه
اندک باشد و خواه بسیار وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما می کنید از روی اخلاص و ریا بَصِيرٌ بیناست و مثاب
هر یک جزا خواهد داد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ تمثیلی دیگرست برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد
یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست ندارد أَنْ تَكُونَ لَهُ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ از درختان
خرما وَأَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان

او جويهاي آب لَهُ مر صاحب باغ راست فِيهَا دران بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه ميوها چون
خرما و انگور و تخصيص انها جهت تفضيل ايشانست وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وحال آنكه فرا رسيد خداوند
خداوند اين باغ را پيري و بزرگ سالي وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ومر او راست درين پيري فرزندان ضُعَفَاءُ خردان
و ناتوانان و معيشت پدر و فرزندان همه ازين بوستانست فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس بدين بوستان
رسيد باد گرم و گويند گرد بادي فِيهِ نَارٌ دران باد آتشي و اينچنين باد آتشين را سموم گويند
فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحير و مهموم فرو ماند اين مثل عمل
منافق و مرائي است كه سموم عدل الهي باغ اعمال ايشان را كه بدان اميد واري داشتند بسوزد و ايشان مهجور
و محروم مانند خطم منكاري كه بايد خرمي بران نه در حالي كه ببينند نفع دران شرار بر باد برقي
افروخته همه كشت اعمال ايشان سوخت كَذَلِكَ همچو بيان كه در باب صدقه و جهاد كرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ
بيان ميكند خداي لَكُمُ الْآيَاتِ براي شما نشانهاي الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ
شايد كه شما دران تفكر نماييد و در عبادت ديگر را بوي مشاركت ننماييد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اي گروه مومنان أَنْفِقُوا نفقه كنيد در راه خداي مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاكيزه ها و بس گزيدها
آنچه كسب ميكنيد بتجارت و صناعت وَمِمَّا أَخْرَجْنَا و از آنچه بيرون آورديم لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ
براي شما از زمين چون حبوبات و اشجار مثمره اغنياء انصار بوقت رسيدن خرما آنچه رسيده تر و
گزيده تر بودي بنهادندي يك بار بمسجد حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم در گوشه نهادندي تا فقراي
مهاجرين تناول نمودندي روزي يكي از مالداران دينار و بيست صاع خرما ازان متاع كهنه نيز زديكي
با شكار ابلو رد و در ميان خرماهاي نيكو ريخت و كالاي چست خود را بان متاعهاي پاكيزه آميخت
حق تعالي ازين معامله نهي كرد و فرمود كه از اطيب اموال صدقه دهيد وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ و قصد مكنيد
بچيزهاء تباه و ناخوش كه از فقراء همت مِنْهُ تُنْفِقُونَ ازان چيز نفقه كنيد وَلَسْتُمْ و حال
آنكه نيستيد شما بِآخِذِيهِ فرا گيرنده چنان چيزي اگر بشما دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا
مگر آنكه چشم فرو خوابانيد فِيهِ در اخذ آن و مساهله و مسامحه كنيد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانيد
آنكه خداي غَنِيٌّ بي نيازست از كسي كه تصدق بمال خبيث كند حَمِيدٌ ستاينده است ابن را
كه صدقه از مال پاكيزه دهد الشَّيْطَانُ ديو سركش يعني ابليس و در تفسير كبير گويد يكي از شياطين
انس يا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده ميكند شما را فقر و احتياج يعني مي ترساند در وقت انفاق
از درويشي و محتاجي وَيَأْمُرُكُمْ و ميفرمايد شما را بِالْفَحْشَاءِ ببخل و امساك و منع صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ
و خداي وعده ميدهد شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً آمرزشي مِنْهُ از خود بر گناهان شما در عقبي
وَفَضْلًا و افزوني روزي و مكافات بخير در دنيا وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خداي بسيار فضلست بر منفقان
عَلِيمٌ دانا باستحقاق ايشان مر تضعيف فضل و مغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ ميدهد خداي حكمت
انفاق مَنْ يَشَاءُ هر كرا ميخواهد تا داند كه چه مي بايد داد و بكه مي بايد داد تا بداند كه ميان القاء رحماني
و ميان وسوسه شيطاني تميز نمايد تا از وعيد شيطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد وَمَنْ
يُؤْتَ الْحِكْمَةَ و هر كرا حكمت دادند فَقَدْ أُوتِيَ پس بدرستي كه دادند او را خَيْرًا كَثِيرًا نيكويي بسيار

امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع الدنیا قلیل و دانش را
بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم را باید که اهل دنیا را ملازمت نکنند
و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و از متاع قلیل و در کلام
مرتضی علی رضی الله عنه وارد است شعر رضینا قسمة الجبار فینا ٭ لنا علم و للجهال مال ٭ فان المال
یفنی عن قریب ٭ و ان العلم باق لا یزال ٭ بیت علم دادند بادریس و بقارون زر و سیم ٭ شد یکی
فوق سماوات و دگر تحت سمک ٭ و ما یذکر و در نیابند و پند نگیرند بدین مواعظ الا اولوا الالباب
مگر خداوندان عقول صافیه و ما انفقتم و آنچه بیرون کردید ای مومنان من نفقة از نفقه
اندک یا بسیار بسر یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدای یا غیر آن او نذرتم
یا بر خود واجب کردید من نذر از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا در معصیت فان الله پس
بدرستی که خدای یعلمه میداند آنرا و فراموش نمیکند و ما للظالمین و نیست مر ستمکاران را که نفقه
بر ما یکنند یا نذر برکه در طاعت کرده اند بوفا نرسانند من انصار از یاری دهندگان در آخرت
که عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا
کردن فنعما هی پس نیکو چیزیست آن یعنی دیگران بدان رغبت افتند و بر بخیلان حجت
بخل لازم شود و قلوب بیکانگان بآشنایی اهل حق میل کند و ان تخفوها و اگر پنهان دارید
صدقات را و تؤتوها الفقراء و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فهو پس آن اخفا خیر لکم
بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور میماند و درویش نیز از مذلة اخذ
و بی ناموسی محفوظ میماند بعضی علما حکم اخفا را عام داشته اند در فرایض و نوافل چه صحابه
در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در اخفاء مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه
فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی
است تا مظنه ترک زکوة بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت با مر حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت
مردم
توانگران دیگر میشود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی است و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست
که صدقه سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب
الرب و از کمال کرم الهی که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد و یکفر عنکم
و محو گرداند از شما و حفص یکفر میخواند یعنی خدای درگذراند من سیئاتکم بعضی از گناهان شما
یعنی آنکه مظالم نبود و الله بما تعملون و خدای بدانچه شما میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن خبیر
داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاع که میان ایشان و یهود ثابت بود
برایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة
والسلام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهود ان کاره شدند و چون صورت حال
بحضرت رسالت پناه عرض کردند آیت آمد که لیس علیک نیست بر تو ای محمد هدیهم راه نمودن
یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو همان دعوتست و بس و لکن الله و لیکن خدای بعنایة
خود یهدی من یشاء راه نماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت صلی الله علیه

و آله و سلم فرمود بقصد تو اعلی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایز است
وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِأَنْفُسِكُمْ پس از برای نفسهای خود می کنید و ثواب
آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان نظم گر او می برد پیش آتش سجود
تو وا پس چرا می بری دست جود خورش ده بگنجشک و کبک و حمام که روزی همایی فتد در دام
چو هر گوشه تیر نیاز افکنی بناگاه بینی که صیدی زنی وَمَا تُنْفِقُونَ و نفقه نمی کنید شما که مومنانید
إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای و وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله
تعالی وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه می کنید از مال خود يُوَفَّ إِلَيْكُمْ
توفیه مزد آن میکنند برای شما خدای یعنی جزاء آن بتمامی بشما میرساند وَأَنْتُمْ و شما لَا تُظْلَمُونَ
ستم دیده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما هیچ چیزی کم نمیکنند لِلْفُقَرَاءِ این صدقه شما برای درویشان
است الَّذِينَ أُحْصِرُوا آنانکه باز داشته شده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدا یا در جهاد لَا يَسْتَطِيعُونَ
نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردن فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت
و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود و
امثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه مسکنی و منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان
بشب صفه مسجد پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم و بروز ملازم آن حضرت بودند نه بسایه التفات
بکسب انداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ
می پندارند ایشان را مردمان نادان و بیخبر از حال ایشان أَغْنِيَاءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب
باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ تو می شناسی ایشان را ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بِسِيمَاهُمْ بنشان و علامت ایشان که صفرة لونست و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک
لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ سوال نکنند مردمان و چیزی نخواهند از ایشان إِلْحَافًا از روی الحاح و ابرام
و بغیر الحاح نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوالست و ترک سوال بجهت شفقت و مرحمت
می کردند تا ناگاه مردم در سوال بکنند و از رستگاری باز مانند ما افلح من رد السائل وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه
نفقه کنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود با صحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
بِهِ عَلِيمٌ بدان داناست میداند که بکه میدهید و از برای چه می دهید الَّذِينَ آنانکه يُنْفِقُونَ
نفقه میکنند در راه حق برای مستحق أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِاللَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ و بروز
سِرًّا در نهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا عرض استغراق اوقاتست باعطای صدقات و در اسباب
نزول آورده که علی مرتضی رضی الله عنه چهار درم داشت یکی بظاهر صدقه کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی
و یکی بروز نورانی حق سبحانه این آیة فرستاد و مصطفی صلوات الله علیه از مرتضی پرسید که ترا چه
برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طرق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمع
آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی از آنها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که ابوبکر
صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب
و همان منوال در روز حق سبحانه درین آیة صدقات صدیق را بستود فَلَهُمْ پس مر ایشان که بدین چهار

نوع صدقه دهند أَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان که بهشت
باقی و نعیم جاودانیست و گفته اند که مراد نیست که ایشانرا در مقام عِنْدِیَّتْ فرود آورد فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وخوفی نباشد ایشانرا وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونه ایشان اندوهگین
شوند اَلَّذِينَ آنانکه يَأْكُلُونَ الرِّبَوا میخورند مال ربوا را یعنی معامله میکنند و زیاده می ستانند
بخلاف شریعت لَا يَقُومُونَ برنخیزند از قبرها خود برای بعث و نشر إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر آنچنانچه
بر میخیزد اَلَّذِي آنکس که يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ بزند و بیفکند او را دیو یا برساند بد و مِنَ الْمَسِّ
از سودن مراد صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی مینماید عقل او را مختلط و دماغ
او را مختبط می سازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف بود اجرا میکند و مخلص کلام آنست
خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بدین نشانه بشناسند ذَلِكَ
آن عذاب ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان گفتند إِنَّمَا الْبَيْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ
الرِّبَوا مانند ربوا است کفار یک درم بدو درم بیع می کردند و می گفتند که این ربوا نیست بیع است میان
ربوا و بیع فرق نکنند وَأَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وحال آنکه حق سبحانه و تعالی حلال کرده است بیع را وَحَرَّمَ
الرِّبَوا وحرام ساخته ربوا را فَمَنْ جَاءَهُ پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّهِ
از نزد پروردگار او که نهی است از ربوا فَانْتَهَى پس باز ایستد از آن فَلَهُ پس مر او راست مَا سَلَفَ
آنچه گرفته است قبل التحریم و آنرا از وی نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته
او مغفور گشت وَأَمْرُهُ وکار او مفوض است إِلَى اللّٰهِ بخدای یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ
و عظمت حق است که توفیق رفیق او بسازد تا مرتکب آن بکره نگردد وَمَنْ عَادَ وهر که باز گردد
باستحلال ربوا پس از آنکه خدای او را حرام کرده باشد فَأُولَئِكَ پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر
و نهی أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وایشان در آنجا وید خواهند بود زیرا که حلال
داشتن ربوا کفرست و کفر موجب خلود ست در دوزخ يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبَوا کم و کاست میکرداند خدای مال
ربوا یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بخسران و نقصان میکشد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است
که هر چه از آن مال بصدقه دهند یا در راه غزو نفقه کنند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست وَيُرْبِي
الصَّدَقَاتِ و افزون کرداند خدای صدقها را یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار خواهد بود وَاللّٰهُ
لَا يُحِبُّ وخدای دوست نمیدارد كُلَّ كَفَّارٍ هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود أَثِيمٍ بزهکاری که بر
ارتکاب ربوا مصر باشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه بگروید اند بامر و نهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و در عمل آورده اند اوامر را بموجب فرمان وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ و بپای داشتند نماز را وَآتَوُا الزَّكَوٰةَ و بدادند
زکوة را لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد کردار ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وایشانرا ترس نیست بر آنچه پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ایشان اندوهگین نشوند بر دادی آنکه از عقب گذاشته اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّٰهَ
بترسید از عذاب خدای وَذَرُوا ودست بدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَوا آنچه مانده است از ربوا إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان حرمت ربوا را یعنی عمرو ثقیف و بنی مغیره مخزومی

بر بوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی
داد بنی عمرو بشرط انکه ربوا ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربوا دیگران از ایشان موضوع صلح کردند
و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر اوردند گفتند ما چه
بدبخت کسانیم که ربوا از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قصه خود را بعرض
عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت ماجرای ایشان بجناب نبوت عرض کرد این
ایة نازل شد از ربوا بدارید فان لم تفعلوا پس اگر نکنید و بقیه ربوا ترک ننمایید فاذنوا پس اگاه
کنید یکدیگر را و اماده باشید بحرب بجنگ کردنی من الله ورسوله از خدای و رسول
او و بعض فأذنوا خوانند از اذن که بمعنی علمست یعنی اگر ترک ربوا نکنید اگاه باشید و بدانید
که لایق اید بحرب خدای که اتش است و بحرب رسول که شمشیر است وان تبتم و اگر توبه کنید از گرفتن
ربوا فلکم پس شماراست رءوس اموالکم سرمایهای مال شما لا تظلمون نه شما ظلم کنید بر
مدیون و زیاده از راس المال طلب کنید ولا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند
بعد از نزول این ایة بنی و گفتند ما را طاقت جنگ بخدای و رسول نیست و از سود گذشتند
بسرمایه راضی شدند و بنی مغیره از غایت تنگ دستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنو
عمرو در تحصیل ان تعجیل نمودند از امهال و تاجیل اباء میکردند این ایه امد وان کان و اگر واقع
باشد غریم ذو عسرة خداوند دشواری و مفلسی فنظرة پس حکم ان مهلت دادنست
الی میسرة بوقت توانگری و اسانی وان تصدقوا خیر لکم و اگر صدقه دهید دار مفلس
بهتراست شما را ان کنتم تعلمون اگر دانید شما که انچه خدا میفرماید متضمن صلاح دو جهانی
و متکفل بفلاح جاویدانیست واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزیکه همه شما ترجعون
بازگردانیده شوید فیه دران روز الی الله بحساب خدای یا جزای مقدر کرده از ثواب
و عقاب ثم توفی پس تمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما کسبت جزای انچه عمل کرده
باشد از نیک و بد وهم و ایشان یعنی بازگردیدگان بوی لا یظلمون ستم کرده نشوند
یا ایها الذین امنوا ای جماعت گرویدگان اذا تداینتم چون معامله کنید با یکدیگر
بدین بوامی یعنی عقد بندید از عقود شرعیه که بدل در ان دین باشد الی اجل مسمی تا وقتی
که نام برده و مفهوم معلوم بتوقیت سنین و شهور یعنی عقد سلم فاکتبوه پس بنویسید
انرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنند
ولیکتب و باید که بنویسد انرا و نخیقه را بینکم در میان شما کاتب نویسنده اهل عمل
و فضل بالعدل بداد و راستی یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال ولا یأب و باید که سرباز نزند کاتب
هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقولی فرض کفایتست و بروایتی
فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی انست که فرض بوده منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب
است یعنی اولی ان باشد که اباء نکند کاتب چون التماس کند ان یکتب انکه بنویسد وثیقه معامله را
کما علمه الله همچنانکه بیاموزانیده او را خدای یعنی بدان نوع امر شرع واقع شده فلیکتب پس باید

که بنویسد وَلْيُمْلِلِ وباید که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ انکه بر ویست دین
وبزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ وباید که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست
وَلَا يَبْخَسْ وکم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا ازان حق که بر ویست چیزیرا فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد
الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ انکس که بر ویست حق یعنی درذمه اوست سَفِيهًا جاهلی بی وقوف یعنی
بالغ غیر رشید أَوْ ضَعِيفًا یا عاجز ناتوان چون کودک خورد یا پیر نیک رسیده أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا انکه
مطلقا توانایی ندارد ونمیتواند أَنْ يُمِلَّ آنکه املا کند هُوَ او که مدیونست بجهت انکه
اخرس باشد یا بواسطه مرضی لکنت در زبانش پدید آید یا انکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود
فَلْيُمْلِلْ پس باید که املا آن حق کند وَلِيُّهُ ولی یکی ازینها که گذشت یعنی متولی امر وحوائج
قیمات طفل ومجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را بابد ولی اقرار کند بِالْعَدْلِ براستی وانصاف
یعنی زیاده وکم املا نکند وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه مِنْ رِجَالِكُمْ
از مردان شما یعنی مسلمان بالغ ازاد فَإِنْ لَمْ يَكُونَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ
دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس یکمرد وَامْرَأَتَانِ ودو زن گواه شوند
وشهادت زنان بی مردان در بکارت وولادت وعیوب نساء در مواضع مستوره مسموعست ونجه
باتجه وبا مردان در حد ودر وقصاص مطلقا مسموع نیست ودر غیر این از حقوق مالی وغیر مالی چون نکاح
وطلاق وعتاق و وکالت و وصیت وامثال ان مقبولست و گواه باید گرفت مِمَّنْ تَرْضَوْنَ [با مردان] از انکسان
که بسندید ورضی شوید مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امرأتین
یعنی دو زن برای ان باید أَنْ تَضِلَّ تا چون فراموش کند إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن معامله را که بران گواه
بوده فَتُذَكِّرَ پس تا یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى یکی از ایشان ان دیگری را چون
بجهت غلبه رطوبت صفت نسیان بر امزجه نسوان غالبست پس دو زن باید تا بتذکیر نسیان دیگری
زایل کردد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ وباید که سر باز نزنند گواهان از شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده
شوند برای ادای ان وَلَا تَسْأَمُوا وملول مشوید أَنْ تَكْتُبُوهُ ازانکه بنویسید حق را صَغِيرًا
در حالتی که خرد باشد ان حق أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندک وبسیار آنرا بنویسید إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدت
او که مقرر شده باقرار مدیون ذَٰلِكُمْ این کتابت دین شما أَقْسَطُ راست تر عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای
وَأَقْوَمُ وصوابتر لِلشَّهَادَةِ مر گواهی دادن را چه کتابت مانع شهود است وَأَدْنَىٰ ونزدیکتر است
کتابت أَلَّا تَرْتَابُوا ازانکه بشک نشوید در مقدار حق ومدت ان و تعیین شهود چون رجوع نمایند
بکتابت إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر انکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی حاضر تُدِيرُونَهَا که میگردانید
انرا بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست ونقد بنقد فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ پس نیست بر شما جُنَاحٌ
گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا انکه ننویسید انرا وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید و فروخت
کنید بنقد وحکم این ایة منسوخست بقوله تعالی فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا الایة وَلَا يُضَارَّ و باید که ضرر رسانیده [نشود] کاتب
یعنی اورا باکراه واجبار بکتابت نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ ونه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی
داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کننده

منطوقش انست نزنجانند كتيبرا و و ثيقه درست نويسد و از خيانت كتابت احتراز كند وكواه نيز تحمل
شهادة كند واز راستي در نكذرد وكواهي بنوشد بوقت طلب و باز نكيرد وَاِنْ تَفْعَلُوا وكر بكنيد
اين اي معاملان معاملات اينها كه نهي كرديم از اضرار كاتب و شهود فَاِنَّهُ پس ان فعل منهي فُسُوقٌ بِكُمْ
نافرماني باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللّٰهَ وهمه شما بترسيد و فرمان خدا برا خلاف مكنيد وَيُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ
وي اموزد خداي شما را مصالح دين و دنيا شما وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وخداي بهمه چيزها عَلِيمٌ وَاِنْ كُنْتُمْ
وَاِنْ كُنْتُمْ واكر باشيد شما عَلٰى سَفَرٍ درسفري على اينجا بمعني في است وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا ونيابيد
كاتبي كه ثبت حقوق كند يا نويسنده باشد و ادوات كتابت يافته نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس
وثيقه باشد كروهاي قبض كرده شده يعني فراستده فَاِنْ اَمِنَ پس اكر ايمن دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا
برشما برخي برا و دل از خيانت او جمع دارد فَلْيُؤَدِّ پس بايد كه ادا كند الَّذِي اؤْتُمِنَ انكس كه ايمن
داشته شده است يعني مديون اَمَانَتَهُ وام او را وانكار حق نكند وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ وبايد كه بترسد
از خداي رَبَّهُ اعني پروردكار او در امانت خيانت نكند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ ومپوشيد
كواهي را پوشيدن ان از كناهان كباير است وَمَنْ يَكْتُمْهَا وهركه بپوشد كواهي را فَاِنَّهُ اٰثِمٌ قَلْبُهُ پس
بدرستي كه بزه مند و كنكار است دل او ودر اضافت اثم بقلب تنبيهي تمام است بر و عيد و رباني كاتم شهادت را
چه جرايم قلبيه سخت ترست و غليظ ترست از جرايم متعلقه باعضاي ظاهر وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخداي
بدانچه شما مي كنيد از اظهار شهادت و كتمان ان عَلِيمٌ داناست لِلّٰهِ مر خدا يراست مَا فِي السَّمٰوَاتِ
انچه در اسمانهاست از ستارها و فرشته يا اوراست عوالم روحانيت كه استيار غيوب و بواطن صفاتست
وَمَا فِي الْاَرْضِ وانچه در زمين است از اركان و مواليد يا او راست عوالم جسمانيه كه ظواهر اسما و مظاهر
افعالند وَاِنْ تُبْدُوا واكر اشكارا كنيد مَا فِي اَنْفُسِكُمْ انچه در نفسهاي شماست از عزايم
و نيات اَوْ تُخْفُوهُ يا پنهان سازيد انرا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ شمار ميكند خداي شمارا بدان
چيز يا خبر ميدهد شمارا ازان تا دانيد كه داناي ضماير و سراير است او درده اند كه حق سبحانه روز قيامت
اعمال بنده را بروي احصا كند از كفتار زبان و كردار اعضا و انديشه دل فَيَغْفِرُ پس بيامرزد بعد
از احصا لِمَنْ يَشَاءُ مرانكس را كه خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب كند هركرا خواهد
بعدل وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وخداي بر همه چيز از غفران و تعذيب قَدِيرٌ تواناست بعضي برانند
كه اين ايت باية لا يكلف الله نفسا الا وسعها منسوخ است و جمعي برانند كه محكم است زيراكه قول اصح نزد اصوليان
انست كه نسخ بر احكام معترض شود نه بر اخبار و اين اية خبرست پس منسوخ نشود و نزول اية لا يكلف الله
بعد از ين اية براي انست تا دانند كه مواخذه در خطره نخواهد بود زيراكه در وسع نيست او رده اند كه چون
اين ايت نازل شد صحابه كرام از تامل در مضمون اين متامل كشتند بي طاقت شدند از صديق و فاروق و معاذ
بن جبل و بعضي از اعيان انصار رضي الله عليهم اجمعين التماس نمودند كه بملازمت حضرة رسالة صلى الله
عليه واله وسلم رفته صورت حال بموقف عرض بايد رسانيد ايشان بجانب نبوت امده كفتند يا رسول
الله كلفنا من العمل ما لا نطيق به ما را تكليف كاري كردند كه طاقت نداريم بلكه چيزي بما فرستادند
كه طاقة استماع ان نداريم حضرت استفسار نمود كه ان چه چيز و كدام عمل است كفتند يا رسول الله

عنان دلها در قبضهٔ اقتدار و زمام اندیشها در پنجهٔ اختیار ما نیست اگر اندیشهٔ معاصی در دل ما آید
و فکر مناهی در خاطر ما خطور می نماید و ما آنرا مکروه میداریم و از قوه بفعل نمی آریم حق سبحانه
میفرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهدهٔ آن بیرون نیاید سید
عالم صلوات الله وسلامه علیه فرمود که مگر شما همان می گوید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا وعصینا لاجرم
جدین بلیه برکات ایشان متفرع نشد بگوئید سمعنا واطعنا لهای اصحاب انعام سید احباب اطمینان
تمام یافته گفتند سمعنا قوله واطعنا امره ببرکت این گفتار کار دشوار ایشان روی باسانی نهاد و حضرت
حق در ثنای این امت و سپکباری ایشان این آیة فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گرویده و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد
صلی الله علیه وآله وسلم بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدان چیز که فرستاده شده است بدو مِنْ رَبِّهِ از نزدیک پروردگار
او که آن آیات قرانست و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان نیز از امت او بدان منزل
گرویدند اما ایمان رسول صلوات الله وسلامه علیه بتحمیل و تبلیغ بود و ایمان ایشان با قرار
و تصدیق پس بجهت تکریم مومنانرا جمع کرد میان پیغمبر و ایشان فرمود کُلٌّ همه ایشان از نبی
و متابعان آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسماء حسنی و صفات جلال و جمال
و افعال متیقنه و احکام کامله او وَمَلَائِكَتِهِ او که مقربان حضرت کبریا اند نزبیات وحی
و رسل را نه از حق سبحانه با نبیا سبب و صول وحی اند برسل وَكُتُبِهِ و بکتابهای منزل وی که همه
حق است و سخن اوست غیر مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم اند و برکه هیچ
وحی رسانت و خوانند و بر امت حق لَا نُفَرِّقُ میکویند نبی و مومنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ
میان هیچ یک مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد
بعضی را منکرند وَقَالُوا و گفتند مومنان سَمِعْنَا شنیدیم قول خدا را وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم
امر او را پس بطریقهٔ التفات از حضیض غیبت بذروهٔ خطاب برآمده گفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا میطلبیم
امرزش ترا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی تست بازگشت همه و اکثر این قول که در سبب
نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر انکه این آیة وقالی
او مکیست و بی واسطه در شب معراج بر حضرت نازل شد چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی
الله عنه وارد است آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نمازهای پنجگانه و خواتیم سورهٔ بقرة
و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزد مر کسی را از امت که شرک نیارد بخدای در دنیا بیع اورده که
چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب نظم
سوی عالمی شد که عالم نماند شود و در میان سایهٔ هم نماند بیرون آمد از پردهٔ بود خویش نگه کرد بی پردهٔ
مقصود خویش بوقتی که در مقام او ادنی سلام کلام الهی در مقابلهٔ تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد
حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلوات الله وسلامه
علیه مناجاتی کرده محتوی بر آنکه مراتب این کرامت پی مومنان امت کوار نه چیست حق تعالی
فرمود والمؤمنون کل آمن بالله حق سبحانه پرسید کرامت تو در قبول احکام چه میکویند خواجه فرمود قالوا
سمعنا الآیة خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ در رنج نیفکند خدای نَفْسًا

هیچ نفسی را یا خدا مانند بکاری اِلَّا وُسْعَهَا . مگر بقدر طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس را باشد
آنچه کند از نیکوییها وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بروی باشد آنچه بجا آرد از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز
دعا کرد رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تُؤَاخِذْنَا مگیر ما را بعقوبت إِنْ نَسِينَا اگر فراموش کردیم
وعمل نیکو از ما فوت شد أَوْ أَخْطَأْنَا یا خطا کردیم وبی قصد مرتکب مناهی شدیم رَبَّنَا ای آفریدگار ما
وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا و بار مکن برما إِصْرًا بار گران كَمَا حَمَلْتَهُ هم چنانچه بار کردی آن چیز را
عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بر آنکسانکه پیش از ما بوده اند یعنی یهود ونصاری که تکالیف شاقه بر ایشان
واقع بوده رَبَّنَا ای خدا وند ما وَلَا تُحَمِّلْنَا و تحمیل مکن برما مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ چیزی
که طاقت نیست لَنَا بِهِ ما را بآن چیز که حدیث نفس است و وسوسه او بقول مفسرانی که آیه را مدنی دانند
و ناسخ آیه ما سبق شناسند و گفته اند مالا طاقت لنا به لغزیدن قدمست از صراط مستقیم وَاعْفُ عَنَّا
و عفو کن و درگذر از ما خطاها و فراموشیهای ما را وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز گناهان ما را وَارْحَمْنَا
و ببخشای برما بقبول طاعتهای ما أَنْتَ مَوْلَانَا تو کارساز و یاری دهنده مایی فَانْصُرْنَا پس
یاری ده ما را و مظفر گردان عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه کافران آورده اند چون معاذ بن جبل
رضی الله عنه این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبرست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
این دعا را در شب معراج میگفت و ملائکه آمین میکردند وحق سبحانه اجابت می فرمود سورة آل عمران

بسم الله الرحمن الرحیم

الم بمفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارت بآلاء عمیم حقست ولام اشارت بلقاء کریم او و میم
بمحبت قدیم او برکت آلاء او در دنیا همه را علی العموم شاملست ونعمت لقاء او در سرای عقبی بارباب خصوص
و اصلست وفیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل اللَّهُ خدای سزای پرستش اوست
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الْحَيُّ زنده که حیات هر زنده از وست
الْقَيُّومُ پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت بعد از ملاقات
ایشان را باسلام دعوت کرد و ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بر دوش وحلقه قبول دین الهی در گوش داریم
حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند
که ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقیم پدر او کیست پس بدر او کیست رسول خدا صلوات الله وسلامه
علیه فرمود که در مذهب ما وشما فنا بر خدا روا نیست وخود می دانید که شربت اجل عیسی خواهد چشید
و دیگر شما اعتراف دارید که تصویر صورت آدمی در رحم مریم بتقدیر او بود وهم بعقیده شما پروردگار عالم مصور
و دیگر خود میگویید که عیسی هم اکل وشرب داشت و رفتن وآمدن و خواب وبیداری بدو نسبت
میکنید وحق سبحانه ازین همه مقدس ومنزه است ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند و هشتاد و دو
آیه از اول نازل شد وچون نزاع ترسایان تارة در الوهیت عیسی بود وتارة در نبوت حضرت محمد صلی
الله علیه وآله وسلم وجمیع الانبیاء لاجرم باول ذکر الوهیت حق وحیات وقیومیت او نازل شد بعد
از آن در بیان نبوة فرمود که نَزَّلَ فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را بِالْحَقِّ

بدرستی در اخبار و راستی در دلالات مُصَدِّقًا درحالتیکه موافقست این کتاب لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن
کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ
وَالْإِنْجِيلَ و فرو فرستاد توریة و انجیل را مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِلنَّاسِ راه نماینده
مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در این دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکورست و بدین نفی بطلان
قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی می کنند ثابت میشود وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو
فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست
که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی
که آنکسان که نگرویده اند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای قدرت الهی یا بآیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی
اند در طریق اهتدا لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت یعنی پیوسته وَاللَّهُ عَزِيزٌ
و خدای غالبست و قادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ پوشیده نماند بر وی چیزی از کائنات فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ
نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیطست بجمیع معلومات و علم عیسی علیه السلام ببعضی از مغیبات
حاصل بود و آن نیز بتعلیم حق بس بجناب علم ناقص مستدل نتوان شد بر الوهیت او هُوَ آنکه علم او محیطست
بهمه موجودات الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ آنکسست که تصویر میکند شمارا فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران
شما كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زیبا و زشت
و نیکو و قدرت عیسی علیه السلام برین وجه نبوده بلکه در رحم مادر خود مریم تصویر یافته و مصوّر و مصوِّر خود
چون تواند که مُصَوَّر مخلوقست و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تکرير جهت
تشدید وحدانیت است علی رغم انف نصاری که ثالث ثلثه قایل اند الْعَزِيزُ بی همتای بی مانند الْحَكِيمُ
دانا و محکم کار هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را مِنْهُ بعضی
ازین کتاب آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ نشانهای روشن است و آیتها مفصل مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال
نباشد هُنَّ آن آیات محکمه أُمُّ الْكِتَابِ اصل و معظم قرآن است وَأُخَرُ و آیتهای دیگر مُتَشَابِهَاتٌ
مانند بیکدیگر نه در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی برآنند که محکم آنست که محتمل
یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که عقل
بیان محکم میداند و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمیتواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند یا نصاری
از دو حساب جمل بر آن بمدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرر
در حساب تفاوت بسیار میکرد چنانچه الم هفتاد و یکست و المص صد و شصت و یک و الر دویست
و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یکست الخ طلب میکردند بر ایشان مشتبه میشد و گفتند ما بدین
ایمان نداریم حق سبحانه فرموده که فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنکسان که از جهت تقلید و تعصب فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای
ایشان زَيْغٌ کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی می نمایند مَا تَشَابَهَ
آن چیزی را که لفظ او متشابه و مشکل است مِنْهُ از کتاب ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ برای طلب کردن فتنه که شکست یا
تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند ما این حسابهای مختلف را مشتبه است و غرض آن بود که

جاهلان قوم خود را در شبهات اندازند وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و دیگر اتباع متشابهات می‌کنند بجهت طلب
تاویلات بر وفق مدعا و متمنای خود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ و نمی‌داند تاویل آنچه متشابه است إِلَّا اللَّهُ
مگر خدای که انزال و فرستاد امام سجاوندی رحمه الله فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم
است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد از این مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل
نکرده چه بحقیقت جز حق سبحانه بتاویلات عالم نیست وَالرَّاسِخُونَ و ثابت قدمان فِي الْعِلْمِ
در دانش که مومنان اهل کتاب‌اند یا هر کرا ویرا در علم رسوخی بود يَقُولُونَ می‌گویند آمَنَّا بِهِ ما گرویدیم
بمتشابه كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه محکمات و متشابهات از نزد پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و یاد نکنند
یا پند پذیر نشوند إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه رَبَّنَا قول راسخان علمست
و ایشان قومی‌اند که دانش خود را بزیور عمل بیاراسته می‌گویند ای آفریدگار ما لَا تُزِغْ میل مده و منحرف
مساز قُلُوبَنَا دلهای ما را از دین حق بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه ما را راه نمودی وَهَبْ لَنَا و ببخش
ما را مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً از نزدیک خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمتست
یا ایمان زوالی دار و عصمتی از شبهات و شبهه إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستی که تویی بخشنده هر عطیه را
رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از رحلت ایشان لِيَوْمٍ
لَا رَيْبَ فِيهِ برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ
خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شده‌اند
یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکنند که درویش است و پسران ندارد و خود
باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت می‌نمایند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند و باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ
مالهای ایشان که بدان می‌نازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها عز مباهات می‌افرازند
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای شَيْئًا هیچ چیز در دنیا از محنت در ماندن و نه در آخرت که ایشان را بسوی
مضیق جهنم رانند وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش انگیز دوزخ و ما
این مشرکان یا یهود و نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ مانند
عادت متابعان بجهد فرعون است در تکذیب موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و عادت آنکسانی
که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات
انبیا خود را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشان را خدای بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان از تکذیب و انکار
و غیر آن وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبتست بر کافران قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگوی
محمد مر آنکسانرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب
شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهی است دوزخ پس خطاب با کفار قریش می‌فرماید قَدْ كَانَ لَكُمْ
بدرستی که بود مر شما را آيَةٌ علامتی و نشانی در ثبوت نبوة محمد صلی الله علیه وآله وسلم فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا
در دو گروه که هم روی دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی کارزار می‌کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای که لشکر پیغمبر بود صلی الله علیه وآله وسلم سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجر و دویست

وسی و شش انصار وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروهی ناگرویده بخدای لشکر ابوجهل بودند نهصد
و پنجاه تن يَرَوْنَهُمْ می دیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مِثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ
دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی وعده کرده که یکی از مومنان را بر دو تن کافران
غالب کند انما قال فان يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده الهی مستظهر
شده دلیری بحرب آرند و بدشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بوده که اندک بسیار غالب آمدند
در اخبار آمده است که مسلمانان قتال مومنان را اندک بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای
حرب مومنان ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از رعب خوف مغلوب و منکوب شدند و برین
تقدیر فاعل یرون کافران باشند و علامت صحت نبوت این بود وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت دهد
بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً
هر آینه اعتباریست لِأُولِي الْأَبْصَارِ ۞ مر خداوندان بینا بیهای را مراد بینایی دل است که بصیرت گویند زُيِّنَ
زینت داده یعنی آراسته شده است لِلنَّاسِ برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیا
ت و زینت دهنده حق تعالی است که خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند
مزین شیطان است که می آراید در چشم حسن اینها از مشتهیات مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بدترین
دام شیطان اینها اند وَالْبَنِينَ و پسران که محبوب طباع و الدین اند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارها
گرد کرده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زرست یا هشتاد هزار درهم
نقره یا پری پوست گاوی دینار و درم وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت داده مراد آن نشانه
اسپ است که عیب و جز او ظاهر بکرده اند چون مطلق الیمین و غره و محجل و امثال آن و گفته اند مسوّ
اسب از اشراست با تمام خلقت یا راهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود وَالْأَنْعَامِ و دیگر
چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و کشت زار یا زمینها برای زرع ذَٰلِكَ این که یاد
کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری یابند
از آن زندگانی در دنیا وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ۞ نزدیک اوست نیکویی
بازگشت حسن مآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست بیت ای دل از دیدار جانان رخ متاب
زانکه خواهی بجانان اقتراب ۞ چند گردی گرد صحرا در هوس ۞ پیش هو آنه حسن المآب ۞ قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ
بگو آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ به بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا
برای آنها که پرهیز کرده اند از شرک که عامه مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش باز داشتند یا متاع دنیا
دست باز داشتند چون اهل صفه مر ایشان را عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ
بوستانهاست که اندک از آن بهترست از دنیا و آنچه در وست در حدیث آمده که الموضع سوط من الجنة
خیر من الدنیا و ما فیها پس صفت آن بوستانها میکند تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر
قصور یا اشجار آن بوستانهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر
خلود جهت آنست که نعمت دخول بخوف انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و ایشان را جفتها اند حوری
وانسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذوراتی که نسا دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ

ودیگر ایشان را خشنودی است از خدای و این از بهشت و نعیم او بهترست وَاللّٰهُ بَصِیرٌ و خدای بیناست
بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال ایشان اَلَّذِینَ متقیان نازل منازل جنات خواهند بود آنانند
که از روی نیاز یَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما اِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم بانچه
تو فرمودی فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را مرو زخط کرم بر دفتر عصیان
ما کش وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وما را فرما از عذاب دوزخ نگاهدار اَلصَّابِرِینَ دیگر صفت ایشا
میکند که صبر کنندگان اند بر ادای فرض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات
و بلیات وَالصَّادِقِینَ و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِینَ و فرمان بردارانند
مر امر خدا را در نهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِینَ و نفقه کنندگان اند از مال حلال بر اهل استحقاق
وَالْمُسْتَغْفِرِینَ و آمرزش خواهندگانند بِالْأَسْحَارِ در همه حال اوقات اجابت دعوات است یا آنان
که از نکان در ثلث آخر شب یاد کنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند در کشیدن بار
ریاضت و صادقانند در انتهاج منهاج ارادت و قانتان اند در سلوک الی الله بی قصور و فتور
و منفقون صفات وجود و اتنند از روی محبت و مستغفرند از ذنوب قلوب که توجهات بغیر حق
پیت گناه اهل شهود ما سوی الله ، از این نوع گناه استغفر الله ، و از این صفات که مذکور شد
صبر مبدا توکل است و صدق ابتدا تخلق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقض نفس بو الفضول
و انفاق سبب تکمیل او و در مرتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحید است ، تا ستاره هستی
سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقاء ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر
سحر بعد در کلمات والمستغفرین بالاسحار که نزدیک است زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است
این فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملات و ملکوت متجلی شد شب وجود ما عدا
نمود لی بودست زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و بتر کلام تمام اطفاء السراج
فقد طلع الصبح انجا چهره گشاید قطعه لمعه نور قدیم تافت ز کون ، جمله ارادات محدثات برامد
صبح وصالش دمید در همه آفاق ، هر طرفی بانگ الصلوة برامد ، در اسباب نزول اورده اند که دو حبر
از احبار شام بمدینه آمدند و از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و اله وسلم سوال کردند که بزرگترین کلمه و شریفترین
شهادتی در کلام خدای کدام است این نازل شد شَهِدَ اللّٰهُ گواهی داد خدای یا حکم کرد یا
اعلام نمود یا بیان فرمود اَنَّهُ انکه اوست خدای بحق از روی تحقیق لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی
سزاوار پرستش نیست مگر او وَالْمَلَائِکَةُ و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند وَاُولُوا الْعِلْمِ
و خداوندان علم که مومنان اهل کتاب اند یا جمیع مهاجران و انصار و علماء این امت همین گواهی دادند
قَائِمًا درحالتی که هر یک از علماء قایمند بِالْقِسْطِ بعدل در اداء شهادة یا خدای گواهی داد بوحدانیت
خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادة حق نصب دلائلست بر توحید و شهادة ملائکه
اقرار بوحدانیت و گواهی علماء ایمان بدان و احتجاج بدان و فضیلت علماء و شرف ایشان از اقتران
شهادة ایشان بشهادة حق معلوم میتوان کرد لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ تکرار بجهت تاکید است و مزید
اهتمام بمعرفة ادلهٔ توحید اَلْعَزِیزُ قوی است و غالب یعنی ممتنعات از انکه لاحق شود بدو

توحید و موحدی و وصوف و اصفی مرا بر وجه امر چه ملموزند باظهار کلمه توحید الْحَكِيمُ ۝ واما ست
در شهادت بوحدت خود إِنَّ الدِّينَ بدرستیکه دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزدیک خدای
اسلامست نه یهودیت و نه نصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد
صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر بحق است آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند بدیشان کتاب توریة
إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان آمد
موافق و مصدق کتاب ایشان آنگه ایشان آغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد یا جوری که در
میان ایشان است یا میل بریاست و بزرگی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ و هر که منکر وید بقرآن یا معجزاتی
که خدای حضرت محمد را صلوات الله وسلامه علیه ارزانی داشته فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ
زود حساب کننده است یعنی زود باشد که از ین عالم بروند و خدای ایشان را جزا دهد بر کفرها و کارهای ایشان
فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصارای
نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم
وَجْهِيَ خود را یعنی خودی خود و کردار و گفتار و نیت و دل خود را بسپردم لِلَّهِ مر خدای را وَمَنِ اتَّبَعَنِ
و آنها که پی روی کردند مرا همچنین کردند که من کردم وَقُلْ و بگوی لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنکسان را که کتاب
بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگوی مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند أَأَسْلَمْتُمْ
آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام
آورند و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس بحقیقت راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت
بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کردند و از اسلام برگشتند ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ ۝
به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی که آن گروه که کافرانند بِآيَاتِ اللَّهِ
بقرآن و محمد صلوات الله وسلامه علیه با حجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است در کتابهای وی
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و می کشند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن براستی باشد درین سخن تاکید است
چه قتل نبی حق نمیباشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت اقبح است از آنکه تصور نمایند
که بحق میکشند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل
وسه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان امر معروف کنند
و نهی منکر ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانچه میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و می کشند آنان را که نیز
از روی حمایت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمایند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی ما سوی انبیا
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ پس خبر ده ایشان را بر عذاب دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه قاتلان با اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه شبهت حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
تباه گشت و نیست شد علمای ایشان که می گفتند که ما بر بنیاد احکام توریة ایم و بر شریعت موسی علیه السلام
عمل میکنیم و بیتات اعمال ایشان حبطه است فِي الدُّنْيَا درین سرای که کس از ایشان نمی ستاید وَالْآخِرَةِ
و در آخرت که ثواب بر آن مترتب نمیشود وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ و نیست مر ایشان را در قیامت

یاران که عذاب از ایشان دفع کنند اَلَمْ تَرَ آیا نمی‌نگری اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه اُوْتُوْا نَصِیْبًا داده شدند
بهره را مِّنَ الْکِتٰبِ از توریة یعنی اندک چیزی دانسته‌اند از آن یُدْعَوْنَ اِلٰی کِتٰبِ اللّٰهِ خوانده می
شوند بسوی توریة خدای لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ تا توریة حکم کند میان ایشان در قصهٔ یهود خیبر
که حکم رجم را انکار شده‌اند و در سورهٔ مائده مذکور خواهد شد و گویند روزی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
جمعی را از یهود باسلام دعوت کرد نعمان بن اوفی گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم من با تو در حضور علماء
دین خود مناظره میکنم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آن صحیفه را از توریة که مشتمل بر نعت و صفت
منست بیارید و در میان محکمه از آنرا حکم سازید ایشان از این قول ابا نمودند آیات توریة را حاضر نکردند حق تعالی
فرمود که ایشان را بتوریة میخوانند ثُمَّ یَتَوَلّٰی پس روی میگردانند فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ گروهی از ایشان
که رؤسای یهود اند وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذٰلِکَ این اعراض از حکم توریة ایشان را
بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بانست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نه خواهد رسید بما آتش دوزخ اِلَّا اَیَّامًا
مَّعْدُوْدٰتٍ مگر روزی چند که شمرده آن هفت است یا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داده مر ایشان را فِیْ دِیْنِهِمْ
در کیش ایشان مَا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ آن چیز که هستند که بر میبافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آباء ایشان
مر ایشان را فَکَیْفَ پس چگونه حال ایشان اِذَا جَمَعْنٰهُمْ آن هنگام که جمع کنیم ایشان را لِیَوْمٍ
از برای حساب روزی که لَا رَیْبَ فِیْهِ هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ و داده
شود هر نفسی را بتمام مَا کَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ و ایشان ستم دیده
نشوند بنقصان حسنات و زیادة سیئات عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرده که در غزوهٔ احزاب که خندق
خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت پیغمبر نمودند
و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بدان موضع آمده میتین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی جبل
تتابیله بانی جان ضربتی فرمود و ره که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست
که بار دیگر آن آتش کوههای مدینه روشن شد بمداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران درآمد
و نوبت دیگر ضربت آن حضرت متلالی ازان برجست و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارت صنعا
یمن ظاهر گشت و نوبت سیم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم بنظر درآمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که زود باشد که امت من برین مداین ظفر یافته گوشهای حیرو بتصرف
درآرند و آوازه صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و نشانهٔ رایت شریف من سایهٔ یمن
و دولت بر مفارق اهل یمن افکند مومنان مبتهج و مسرور شده انعم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان
طرح استهزا و سخریت افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاریکه این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق
میکند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی‌نهد و یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن
وعده میدهد حق سبحانه این آیه فرستاد که قُلِ اللّٰهُمَّ بگوای محمد بار خدایا مٰلِکَ الْمُلْکِ خداوند
پادشاهی و متصرف در آن تُؤْتِی الْمُلْکَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَآءُ هر کرا میخواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ و می
ستانی ملک را مِمَّنْ تَشَآءُ از هر که میخواهی بعضی مفسران برانند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق
سبحانه زمام جهانداری بقبضهٔ اقتدار هر که خواهد می‌سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد

بیرون می‌آرد بیت مفتاح اختیار بدست قضاء اوست ، نه از هر که خواست بربتد و بان که خواست داد ، و گفته‌اند
ملک نبوت و رسالت است از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسماعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم
ساخت یا آنچه عتبه علیه بنوت خواست فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نمود و بدین
امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیقست که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول
هر دو سرای گشت لحمد حرب رحمه الله فرمود که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه قدرت خدای یکتاست
هر کرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایات صاحبدلان بنوازد و هر کرا از دلهای درویشان بیسته الله
بشعلات نیران نکبت بیمه له بگدازد وَتُعِزُّ و اگر خواهی می‌سازی مَنْ تَشَاءُ هر که خواهی بایمان و معرفت چون
بغیبر و متابعان او وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و خوار میکردانی هر کرا خواهی بکفر و نکرت چون ابوجهل و پی روان او یا مراد
عزت این امت است باستیلا بودن یا در عرب و عجم و مذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار ام
یا عزت مومنان بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته‌اند عزت بشرف
قناعت است و ذلت بخست حرص چه استغنا قناعت فقر از بصدر تمکین رساند و تکاپوی حرص فقر انکر از
بحضیض نعال افکنده در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت
امام مقری غزنوی که در زمان خود قطب اولیا بود رفته استدعا فاتحه نمود و هم چنان در صف نعال
ایستاده از تفسیر تعز من تشاء وتذل من تشاء نکته در خواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن
ترین وجهی در معنی این ایت اینست که ترا با هزار و هفصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد
هزار سوار مکمل بجهت طلب تیغ پیش طلب بخانه چو من گدای آورد و در صف نعال باز داشت و مرا با این
گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشید و در صدر آزادی جای داد رباعی انکو بقناعت اشنا شد
از فیض تعز من تشاء شد ، وانکو بحرص و آز بپیمود مقصود ذل من تشاء شد ، و نزد محققان عزت
بشهود لقا و کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و بازداشت عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تست نیکی یعنی
بقدرت تو تحصیل همه نیکوییها از اعطای ملک و اعزاز مومنان و اگر چه شر نیز چون نزع و اذلال
بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شده که کلام مبتنی
بر بشارت اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم و اکتفا کرد باحد الضدین چه از وصف
دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا رعایت ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم علیه
السلام فرموده و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه امر نسبی است چنانچه
در مثنوی معنوی می‌فرماید نظم بد بنسبت باشد این را هم بدان ، پس بد مطلق نباشد در جهان ،
زهر مار آن مار را باشد حیات ، نسبتش با دیگران باشد ممات ، یا آنکه خیر وجودیست و شر عدمی
و عدم را با وجود امر نسبی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه صلوات در بعض ادعیه فرموده که الخیر
کله بیدیک والشر لیس الیک و صاحب نقد الفصوص خلاصه قوله علی مفارق اهل الخصوص بسته
این سخن ایماء می‌نماید انچه در نعت حضرت خاتم النبیین میفرماید نظم بلبل شاخسار باغ بلاغ
شاه باز نشیمن ما زاغ ، ذات چشم سر که چو دیده سر ، دو ثنایی ز کل بی بشر ، چون بنظاره جهان
برداخت ، هر بد و نیک را که دید نشناخت ، کاین بدیها از خصایص قدمست ، و لهذا نقایص عدمست

كفت الخير كله بيديك لكن الشر لا يعود اليك إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستي كه تو بر همه چيز
از عطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانائي تُولِجُ اللَّيْلَ در مي آري شب را فِي النَّهَارِ در روز
يعني از وقت نزول آفتاب بنقطهٔ انقلاب شتوي تا زمان حلول او بنقطهٔ انقلاب صيفي اجزاي شب
ميكاهي و در اجزاي روز مي افزايي تا روزي كه در اول جدي اقصر ايام سنه بود در اول سرطان اطول
ايام سال مي شود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در مي آري روز را فِي اللَّيْلِ در شب يعني در باقي سنه اجزاي روز كم
ميكني و اجزاء شب را بدان زياده مي سازي تا شبي كه در اخر جوزا اقصر ليالي بود در اخر قوس اطول
ليالي ميشود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بيرون مي آري زنده را چون حيوانات مثلا مِنَ الْمَيِّتِ از مرده كه
آن نطفه است يا اخراج مي كني مرغ را از بيضه و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بيرون مي آري
مرده را چون نطفه و بيضه و دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده كه آن حيوان و مرغ و درخت است و گفته اند خبيث را
از طيب بيرون مي آري و طيب را از خبيث يا كافر را چون كنعان از مومن چون نوح عليه السلام و مومن
چون ابراهيم صلوات الرحمن عليه والسلام از كافر چون آذر وَتَرْزُقُ و روزي مي دهي از خزانهٔ
رحمت واسعه مَنْ تَشَاءُ هر كرا ميخواهي بِغَيْرِ حِسَابٍ بي شمار يعني بمرتبه كه خلق عدد و مقدار
آن ندانند لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ بايد كه فرا نگيرند مومنان كه دوستانند الْكَافِرِينَ كافرو بيكان
كه دشمنانند أَوْلِيَاءَ دوستان و متوليان امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بيرون از مومنان يعني دوست
مومن جز مومن نبايد پس مومنان بايد كه كافران را بدوستي نگيرند جمعي از انصار با دوستان يهود
طريق دوستي اختيار كرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در ميان آورده حق سبحانه ازان نهي
فرموده و از روي تهديد كفت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر كه بكند اين دوستي با دشمنان فَلَيْسَ مِنَ
اللَّهِ پس نيست آنكس از دين خداي فِي شَيْءٍ بر چيزي يعني از دين حق هيچ بهره ندارد إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا
مگر آنكه بترسيد و حذر كنيد مِنْهُمْ از ضررهاي كافران تُقَاةً ترسيدني و حذر كردني حكم
تقيه در ابتداء اسلام و قبل از استحكام امور دين بوده اما امروز رخصت تقيه جز در دار الحرب نيست
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و مي ترسانند خداي شما را در ارتكاب مناهي نَفْسَهُ از عذاب نفس خود يعني عذابي
كه صادر باشد از محض قهاريت حق سبحانه بي واسطه غيري نفس عبارتست از ذات چيزي و حقيقت
و هويت او پس هر كجا لفظ نفس در شان حق سبحانه ايراد كنند مراد ذات او باشد وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ
و بسوي جزاي خداوندست بازگشت همه قُلْ إِنْ تُخْفُوا بگو اگر پنهان داريد مَا فِي صُدُورِكُمْ
آنچه در سينهاء شماست يعني در دلها از موالات كفار أَوْ تُبْدُوهُ يا آشكارا كنيد ما في الضمير خود را
يَعْلَمْهُ اللَّهُ خداي آنرا مي داند وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مي داند آنچه در آسمانهاست از اصناف
علويات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمين است از انواع سفليات وَاللَّهُ و خدائي كه علم ذاتي او بدين همه
محيطست عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چيزها تواناست و قدرت او بهمه مقدورات احاطه كرده پس
هر چه ميكنيد مي داند و مكافات او ميتواند پس نافرماني مكنيد و بترسيد يَوْمَ تَجِدُ از روزي كه بيابد
كُلُّ نَفْسٍ هر كسي از عمل كنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچه كرده باشد از نيكويي مُحْضَرًا حاضر كرده آيند نزديك
خود يعني ببيند صحايف حسنات را وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ و آنچه كرده باشد از بدي تَوَدُّ دوست

دارد آن نفس لو أن بینها اگر باشد میان او وبینه و میان آن عمل بد أمدا بعیدا اندازه دوری یعنی نخواهد
که مطلع عمل خود را ببیند ویحذرکم الله وحذر می فرماید خدای شما را نفسه از خود در فتوحات
اوره خدای شما را می ترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات
وذات خلق ما للتراب ورب الارباب بیت چه نسبت ذره را با عین خورشید چه دعوی خاک را
با عالم پاک والله رؤف وخدای مهربانست بالعباد به بندگان که مبالغت میکند در تحذیر ایشان
قل ان کنتم بگو اگر هستید شما ای یهود ونصاری که لاف نحن ابناء الله واحباؤه در عالم افکنده اید و دعوی
می کنید که تحبون الله دوست میدارید خدای را فاتبعونی پس پی روی کنید مرا یحببکم الله تا خدای
شما را دوست دارد ویغفر لکم ذنوبکم وبیامرزد گناهان شما را والله غفور وخدای آمرزنده است کسانی را
که بر متابعت من راسخ باشند رحیم مهربان است بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که میگفتند
ما بتان را برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امیدواریم ایشان را گفتند
اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو مگذارید قل اطیعوا الله بگو فرمان برید خدای را
در اوامر ونواهی والرسول وپیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض
کنند از طاعت خدای ورسول فان الله لا یحب الکافرین پس بدرستی که خدای دوست
نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدای ورسول کفر است
ان الله اصطفی پس بدرستی که خدای برگزید آدم آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملائکه
وابوة انبیا واصفیا ونوحا ونوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وآل ابراهیم
ونفس ابراهیم را بخلت ونجات از آتش نمرود وامامت عالمیان وبنا خانه کعبه وآل عمران وآل
عمران که موسی وهارون بودند برسالت وتکلیم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان وگفته اند
که آل عمران پدر مریم است وآل او مریم وعیسی بودند که خدای ایشان را برگزید مریم را بتقدس وطهارت
وعیسی را بکتاب ورسالت ذریة وهمچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بعضها برخی از ایشان
من بعض از برخی زاده شده اند از اولاد پیوسته اند از آبای برگزیده والله سمیع وخدای شنوای است
مر اقوال باطل یهود را که گفتند نحن ابناء الله واحباؤه یا زخرفات نصاری که نیز گفتند ابن الله
علیم دانا است با غراض فاسده ایشان از این مقالات اذ قالت امرأت عمران یاد کن ای محمد چون
گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذا بود در وقتی که حامله شد رب انی نذرت ای پروردگار
بدرستی که نذر کردم لک برای تو ما فی بطنی آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید
تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد وخدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد مقدس را بزرگ میداشتند
و فرزندان را برای خدمت آن کار نذر میکردند ودر شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین
نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت ویحک این چیست که کردی شاید که در شکم
تو دختر باشد وخدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا
از من آنچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستی که تو شنوایی سخن را که در باب نذر گفتم العلیم
دانایی بقصد من در این نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آن هنگام که بنهاد بار خود را

ضمیر عاید بجنس مریمات یا بنیتی گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أی پروردگار من
بدرستی که بنهادم آن بار را أُنْثَىٰ فرزند ماده وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا وَضَعَتْ بانچه
بار نهادم و حفص وَضَعَتْ خواند یعنی خدای داناتر بود بانچه حنّه وضع کرد وَلَيْسَ الذَّكَرُ
و گفت حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت کنیسه كَالْأُنْثَىٰ همچو فرزند ماده
که بمن داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا و بدرستی که من نام نهادم او را مَرْيَمَ و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله
است یعنی کنیزک خدای وَإِنِّي أُعِيذُهَا و بدرستی که من در پناه میدارم او را بِكَ بحضرت تو
وَذُرِّيَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از وسوسه شیطان دیو سرکش رانده شده
یا از مس او برکت دعاء حنه پروردگار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ ماندند و در حدیث
آمده که هیچ مولدی نیا نشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکند از مس
شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس و محفوظ بودند فَتَقَبَّلَهَا پس فرا پذیرفت مریم را
رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ بپذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی
نشو و نما داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو و نمایی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت
که چون بنه سالگی رسید بانواع عبادات بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق
ربانی القصه مادر او بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده سپرده و احبار را گفت دونکم هذه النذیرة
فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خدا است بزرگان بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف
افتاد تا وقتی که قرعه زدند بدان وجه که قلمها خود که بدان کتابت توریت کردندی بکنار نهر
اردن بردند در جوی افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب برود مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا
بر روی آب آمد و کفالت مریم علیها السلام مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و فرا پذیرد حق تعالی مریم را بزکریا
و زکریا او را بخانه برد و ارضاع دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در گذشت او را بمسجد آورد و
غرفه که جز بنردبان صعود بدان میسر نشدی برای او ترتیب داد هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ
در غرفه بقفل محکم بستی کلید با خود داشتی و در حفظ و حراست او باقصی الغایت کوشش نمودی
تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت كُلَّمَا دَخَلَ هرگاه که در آمد عَلَيْهَا
بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که آنجای بود وَجَدَ می یافت عِنْدَهَا رِزْقًا نزدیک او روزی و آن
میوهای تابستانی بود در میان زمستان و آن محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت
این صورت معاینه دید قَالَ يَا مَرْيَمُ گفت ای مریم أَنَّىٰ لَكِ از کجا است مر ترا هَٰذَا این میوه در غیر
وقت قَالَتْ گفت مریم هُوَ این رزق که می بینی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای است إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار از جهت کثرت
یا بغیر استحقاق مر زوق هُنَالِكَ در آن وقت که زکریا ثمر تازه نه در هنگام آن مشاهده
کرد طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی در همان محراب دَعَا زَكَرِيَّا بخواند
زکریا رَبَّهُ پروردگار خود را قَالَ رَبِّ گفت ای آفریدگار من هَبْ لِي ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ
از نزدیک خود ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزند پاک از آلایش گناه إِنَّكَ بدرستی که تو از کرم سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده

یعنی اجابت کرده شد فنادته الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده و بجهة تعظیم
او را بطریق جمع یاد کرده وهو قائم وحال آنکه بود زکریا ایستاده یصلی فی المحراب نماز میگزارد در محراب
مریم یا در محراب که داشت و گفته اند در محرابی که داشت بنماز مشغول بود که جبرئیل ندا کرد مر او را ان الله بدرستی
که خدای یبشرک مژده میدهد مر ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر به و
زنده باشد یا دین بدو زندگی یافت مصدقا در حالتی که این فرزند باور کننده است و ایمان آرنده بکلمة بعیسی
که او کلمه ایست من الله از نزدیک خداوند او مرده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیهما السلام
و دیگر صفت یحیی اینست وسیدا و مهتری بحلم و علم و تقوی که شرایط سیادتست آراسته وحصورا و باز
ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب ونبیا من الصالحین و پیغمبری نائبی شده از شایستگان
حالان یعنی از کبر دای اباء او صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید و چون
زکریا را باچنین فرزندی بشارت دادند قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی از کجا باشد
مرا غلام پسری وقد بلغنی الکبر و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وامرأتی و زن من
یعنی ایشاع و او خواهر مادر مریم بوده عاقر نازاینده است ایام جوانی میسازی یا در همین پیری فرزندی دهی
قال گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای کذلک همچنین بر همین حال که هستید از پیری
الله یفعل ما یشاء خدا میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قال رب اجعل لی
گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای ما آیة نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند
قال گفت جبرئیل که خدا میگوید آیتک نشانه تو ان لا تکلم الناس آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی
بر سخن گفتن با مردمان ثلثة ایام سه شبانه روز الا رمزا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا کرده یا بر زمین
نویسی واذکر ربک و یاد کن پروردگار خود را کثیرا بسیار وسبح و تسبیح گوی او را بالعشی در شبانگاه
والابکار و بامداد و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد واذ قالت الملائکة و یاد کن
از نشانی آن را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافهه گفتند یا مریم ای پرستار خدای ان الله اصطفیک
بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا بر کردن دلها بعصمت وطهرک و پاک
ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذوراتی که نسا را باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات
قبیحه واصطفیک تکرار برای تاکید است یعنی پیشه ترا برگزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان
بآنکه ترا بی شوهر فرزند دهد و بنفخه جبرئیل مخصوص گرداند یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک
مر رب و رنده و آفریننده خود را واسجدی و سجده کن خدای را وارکعی مع الراکعین و رکوع آر با رکوع کنندگان
مریم را حکم بود که نماز بجماعت بگزارد با احبار بیت المقدس ذلک اینها که ذکر کرده شد در من آیتها از حدیث
مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که ما بجهة اظهار اعجاز تو نوحیه الیک وحی میکنیم
و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وما کنت و تو نبودی ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم لدیهم نزدیک احبار
بیت المقدس اذ یلقون آن هنگام که می انداختند از قرعه اقلامهم قلمها کتابت خود را در جوی
اردن تا بدانند ایهم که کدام از ایشان یکفل مریم پایندان شود بتعهد مریم وما کنت لدیهم و تو نبودی
نزد ایشان اذ یختصمون آن وقت یا بندان بمعنی ضامن که مخاصمه میکردند برای کفالة مریم اذ قالت الملائکة

دیگر یاد کن انرا که گفتند فرشتگان و اصح انست که جبرئیل گفت یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای
یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة منه بکلمه ازو مراد حضرت عیسی علیه السلام و او را کلمه ازان گفت
که بکلمه کن حاصل شده بی پدر واگرچه همه مخلوقی از بنی ادم بواسطه این کلمه افریده شده اما آن سبب متعارف که والد باشد
مفقودست در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه کن اکمل واتم توانند بود اسمه نام ان کلمه المسیح عیسی ابن مریم
مسیح لقب انست وعیسی علم و تقدیم لقب بر اسم ازوجه تعظیم باشد چنانچه گوییم نام پیغمبر ما مصطفی صلی الله علیه
واله وسلم وعلی جمیع الانبیا والمرسلین مسیح مجرای مسیحا باشد یعنی مبارک وجیها روی شناس وتمام قدر
فی الدنیا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع بر اسمان یا بنصرت دین محمد در
اخر الزمان یا بقتل دجال والاخرة ودر اخرة بشفاعت یا بعلو درجه ومن المقربین. و از نزدیک
کردانیده شدگانست بکرامت خدای ویکلم الناس وسخن گوید این فرزند با مردمان فی المهد
در کنار تو یا جای مهد باشد او را در زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره بود وکهلا وسخن گوید
در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی وکلام او در مهد معجزه بود ودر کهوله دعوت ومن الصالحین. و از انبیا
شایستگانست قالت گفت مریم از روی استفهام بطریق استعظام رب ای بزرگ من انی یکون از کجا
وبر چه وجه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی وحال انکه مرا مس نکرده است بشر هیچ بشری این خارج است
از عادت که بی شوهر از زنی فرزند اید قال کذلک الله گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس
بشری یخلق ما یشاء خدای می افریند انچه میخواهد اذا قضی جون خدای حکم کند امرا کاری را
فانما یقول پس جز این نیست که گوید له مر ان چیزی را که معلوم اوست کن بباش فیکون پس میباشد
وگفته اند لفظ کن اخبار از سرعت تکون اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق برو دشوار نیست چنانچه
قادرست بر خلق اشیا باسباب ومواد همچنان قدرت دارد بر افریدن ایشان دفعة بی سببی وماده انکه از وی
پدید گشت سبب بی سبب افریدنش چه عجب :. قدرتی را که عجز نیست در ان :. هست مرین نوع زین نوع کارها اسان
ویعلمه الکتاب وبیاموزد خدای او را کتابها فرو فرستاده پیش ازو چون صحف شیث وابراهیم وجز ان
والحکمة وعلم حلال وحرام که حکمت شریعت است والتوریة والانجیل وتعلیم دهد او را توریة
وانجیل تخصیص ان از کتب مر او را جهت تفضیل است ورسولا کردانیم او را فرستاده بحق الی بنی اسرائیل
بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان انی بانکه من قد جئتکم بتحقیق امدم بشما بایة
بعلامتی من ربکم از پروردگار شما وان علامت رسالت منست ومراد از ایة جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت
ذکر میکند اول انی اخلق بدرستی که من می سازم وتصویر میکنم لکم برای شما من الطین از گل
کهیئة الطیر مانند شکل مرغ فانفخ پس میدهم نفس خود را فیه در ان مرغ از گل ساخته فیکون پس
میگردد ان گل مصور طیرا مرغی زنده پرواز کننده باذن الله باذن خدای یا بمشیت او گویند بشکل
خفاش مرغی از گل می ساخت وبر دست گرفته نفس دروی دمید بقدرت ربانی طیران اغاز میکرد ومیان
زمین واسمان بپرواز می امد وگفته اند که در نظر مردم می پرید وچون از نظر خلق غایب میشد مرده
بر زمین می افتاد علامت دوم وابرئ الاکمه وبری میکردانم نابینا مادرزاد را از علت او سیم
والابرص وپاک می سازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او چهارم واحیی الموتی

و زنده می کرد انبر مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تمکن این کلمه برای دفع توهم الوهیت
است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و مفسران بر آنند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده
کرد یکی از ایشان سام بن نوح علیه السلام که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم
وَأُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ
در خانها خویش مشهور است در مکتب با کودکان گفتی ابا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای
شما فلان چیزها نهاده ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که درین پنج معجزه لَآيَةً لَكُمْ هر اینه علامتیست مر شمارا و دلالتی بر صدق مدعای من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما باور دارندگان این معجزات یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمدم شما
باور دارنده لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آن چیزی را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که آن کتاب موسی علیه
السلام است و من تقریر کننده تبیانات آنم وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم
بر شما بَعْضَ الَّذِي برخی از آنها که در شریعت موسی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون
شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه برداشته وَجِئْتُكُمْ و آمدم بشما بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلایل است و ایراد آیه بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه آیات
در دلالت حکم یک آیت دارد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت از من وَأَطِيعُونِ
و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بتحقیق که خدای پروردگار من وَرَبُّكُمْ و آفرید
کار شما است فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود
فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آن هنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمه کفر که دلالت کند بر آنکه
ایشان را آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد جهودان بقصد
وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفته و بر لب دریای نیل جماعت
صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام با ایشان گفت بیایید تا بهتر ازین صیادی بیشی
کنیم گفتند آن کدام است فرمود که بیایید تا دام توجه در لجه توحید افکنیم اگر اینجا شکار ماهی میکنید
آنجا شکار أَرِنَا الْأَشْيَاءَ میکنیم و در معالم آورده که عیسی گفت بیایید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی
گفت من عیسی بن مریم عبد الله و رسوله صیادان بوی ایمان آوردند بعد از آن قَالَ گفت عیسی مَنْ أَنْصَارِي
کیانند از شما یاران من إِلَى اللَّهِ در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان
یعنی این جماعت صیادان و گفته اند حواریان گازران بودند و معنی حواری خاص برگزیده باشد این خاصگان
در جواب عیسی فرمودند که نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاران خدائیم یعنی نصرت کننده دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ
بگرویده ام بخدای وَاشْهَدْ و تو ای عیسی گواه باش بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما گردن نهادگانیم
دین خدای را تبرک کرده رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بِمَا أَنْزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی
یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پی روی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا پس بنویس
ما را بقلم کرم عمیم در جریده احسان قدیم مَعَ الشَّاهِدِينَ با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیاء
ترا بتصدیق و گفته اند کنایت بمعنی جمعست و مراد از شاهدین امت پیغمبر بزرگوار سید مختار و معنی حواریان

این که خدای جمع کن میان ما و امت محمد صلی الله علیه واله وسلم که امت آنحضرت از همه امتان کامل‌اند و افضل
وبحکم نحن الاخرون السابقون حلوای آخرت ونمک اول بست هست از پیغمبران او خوبتر
امتش از امتان محبوبتر ومکروا ومکر کردند آنکسانی که عیسی علیه السلام از ایشان احساس
کفر کرده بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی را ببینند بغتة بکشند واصح آنست که بانواع
حیله عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند وعلی الصباح مجتمع گشتند
مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند که عیسی را بیرون آرد حق سبحانه در آن شب عیسی را
باسمان برده بود همین که یهودا بخانه درآمد عیسی را ندید وحق تعالی شبه عیسی بر او افکند بیرون
آمد وخواست که گوید عیسی در اینجا نیست مردم در روی او ریختند وهر چند استغاثه کرد که فلان کسم بجای نرسید
واز هر طرفی در او ریختند تیرباران کردند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند ومکر الله وخدای
جزاء مکر ایشان بدیشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند والله خیر الماکرین ۞ وخدای
بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را اذ قال الله یاد کن ای محمد آنرا که گفت خدای یا عیسی انی متوفیک
ای عیسی من فراگیرنده توام از دنیا ورافعک الی وبردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملایکه خود ومطهرک
وپاک کننده وبنجات دهنده توام من الذین کفروا از قصه ومکر آنکسان که کافر شدند بتو وجاعل
الذین اتبعوک وگردانیده آنکسانم که متابعت کردند یعنی مومنان از امت تو فوق الذین کفروا
بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود واین فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت وبرهان
در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره وپیوسته ترسایان
بر جهودان غالب خواهند بود الی یوم القیمة تا روز رستخیز ثم الی مرجعکم پس بسوی
منست بازگشت همه شما یعنی متابعان ومنکران او فاحکم بینکم پس حکم کنیم براستی
میان شما فیما کنتم فیه تختلفون ۞ در آن چیزی که شما هستید که در وی اختلاف میکنید یهود موسی
علیه السلام را معتقداند وعیسی ومحمد را صلوات الله علیهما منکرند ونصاری موسی وعیسی را تصدیق
میکنند وبمحمد صلوات وسلامه علیه وعلی جمیع الانبیا والمرسلین منکرند وبثالث ثلثة قایل میشوند
ومومنان میگویند الله تعالی یکیست وموسی وعیسی ومحمد علیهم السلام فرستادگان اویند
بحق پس حق تعالی فرمود بنسبت این طوایف حکم کنیم فاما الذین کفروا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود ونصاری
فاعذبهم پس عذاب کنیم ایشانرا عذابا شدیدا عذاب سخت فی الدنیا در این سرای بقتل
وسبی ولزوم جزیه وخواری والاخرة در آن سرای بانواع عقوبات وخلود در دوزخ وما لهم
یعنی لیس لهم ونیست مر این کافرانرا من ناصرین ۞ یاران ونصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان واما
الذین آمنوا وآنکسان که ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه واله وسلم وعملوا الصالحات
وعمل صالح کردند فیوفیهم پس ما بتمام بدهیم ایشانرا حفص یوفیهم خواند یعنی خدا بدهد اجورهم
مزدهای ایشانرا در دنیا بنیکنامی ودر عقبی بدولت کامی والله لا یحب الظالمین ۞ وخدای دوست
نمیدارد ستمکارانرا ذلک این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نتلوه علیک میخوانیم آنرا بر تو من الآیات
از علامات نبوت ورسالتست والذکر الحکیم ۞ واز یاد کرد بیست محکم از تطرق خلل وتعرض ذلل

یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را
دشنام میدهی ونام نیکوی بهر روی نمی خواجه فرمود که عیاذ بالله که نام عبد الله بر عیسی دشنام باشد
او بنده ایست فرستاده خدای و کلمه ایست القا کرده به بتول عذرا ایشان را آتش غضب برافروخت
گفتند هیچ افریده دیدی باشد که انسانی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی ایة فرستاد ان مثل عیسی
بدرستی که صفت عیسی وشان عجیب او عند الله نزدیک خدای یعنی در علم وقدرت او که انسان بی
پدر بیافریند کمثل آدم همچو صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر ومادر مخلوق شد
وحال آنکه او را ابن الله نمیگویید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید
وگفته اند که مماثل مغایرت در بعض اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم آبست
یا در آنکه موجودات خارج از عادة مستمره امام قشیری رحمه الله فرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر
روح ایشان از مرور بر مراصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبرست بمحض قدرت
بروجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خلقه بیافرید خدای قالب او را من تراب
از خاک ثم قال له پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من کن یعنی باش زنده بروح فیکون
پس بود. تنبیه میفرماید که هر چنانچه خاک را گفتم آدم باش بی پدر را گفتم عیسی باش الحق این خبر از عیسی
گفته شده درست وراست و پیغامیست رسیده من ربک از پروردگار تو پس تو فلا تکن من الممترین
پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات بر آن و اصح آنست که ظاهر خطاب
متوجه به پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم اما مقصد خطاب امة الخضر است یعنی ای مومنان شما
مباشید از آن جماعت که شک دارند که مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتند چون نصاری که
در ظلمت ظن و تخمین مانده ملعون را این تمثیل را مشاهده نکردند نظم زاسرار یقین حرفی نخوانده اند
بزندان گمان محبوس مانده اند بدین سان گشته ظاهر آفتابی به پیش دیده ایشان حجابی چه بینند چشم
نابینا خورشید چه دانند دیو سیرت کور جام جمشید فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید
فیه در باب عیسی من بعد ما جاءک پس از آنکه بتو آمده من العلم از دانستن عیسی که بنده و رسولست
فقل تعالوا پس بگوی ایشان را که بیایید تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا وابناءکم پسران ما و پسران شما را
ونساءنا ونساءکم وزنان ما و زنان شما را وانفسنا وانفسکم و نزدیکان خود و نزدیکان شما را ثم
نبتهل پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت بر یکدیگر فنجعل لعنة الله پس بکنیم لعنت
خدا را علی الکاذبین. بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت
رسالت صلوات الرحمن وسلامه وفد نجران را طلبید گفت هر چه در حجت می افزایم شما در عناد و منازعت
می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد نصاری
بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روزی دیگر رسالت صلی الله علیه وآله وسلم حسین
رضی الله عنه بر داشته و دست حسن را رضی الله عنه گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها از عقب وعلی مرتضی رضی الله عنه
بعد از وی روان شدند و خواجه با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید از آن جانب ترسایان
بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده بیت صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر

پیغمبر

پیغمبر صف برکشیدند چون مهتر ایشان سید عالم را با اهل بیت دید فریاد کشید که ای یاران از مباهله
این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من رویهایی بینم که اگر از خدای درخواهند کوهها را از مواضع ان زایل
کردانند یقین میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر انکه
هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره ببندیده تسلیم مسلمانان نمایند بدین منوال صلح
نامه نوشته بمنازل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر وفد نجران با من
مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ کردی و اینه آتش بدیشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر
در بستها و منازل ایشان هلاک شدندی إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این قصها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ
هر اینه خبر راست است و درست وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ مگر الله
که استحقاق عبودیت او را ثابت است وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ اوست غالب
و قوی و محکم کار فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ۝ دانا است بفساد تباهکاران وضع مظهر بجای مضمر متنبه است بر انکه حقیقة
فساد اعراض است از طریق توحید بیت هر که بدین ره نرفت راه بجایی نبرد هر که ازین رخ بتافت روی
رهایی ندید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای محمد باهل کتاب خطاب با ترسایان است قتاده میفرماید
که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی
سخنی راست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما یعنی کلمه که ما و شما در ان یکسان باشیم و مراد بان کلمه سه
چیز است أَلَّا نَعْبُدَ یکی انکه نه پرستیم إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را تعریض بیهود و نصاریست در عبادة عزیر
و عیسی وَلَا نُشْرِكَ و دوم انکه شرک نیاریم بِهِ شَيْئًا بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهرست
وَلَا يَتَّخِذَ سیم انکه فرا نگیرد بَعْضُنَا بَعْضًا بعضی از ما بعضی دیگر را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای
تعالی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند از کمال ریاضت از حلول لاهوت در ذات
ایشان ظاهرست و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند
اهل کتاب ازین کلمه عدل فَقُولُوا اشْهَدُوا پس بگویید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشانرا که گواه باشید
بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۝ بانکه ما مسلمانانیم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّونَ چرا شما هر دو
گروه مخاصمه میکنید فِي إِبْرَاهِيمَ در دین ابراهیم مدعای یهود ان بود که ابراهیم یهودی بوده است
و ترسایان میگفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله میکنید و او را جهود و ترسا میخوانید
وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ و حال انکه فرستاده نشد توریة که یهود بر شریعت او عمل میکنند وَالْإِنْجِيلُ
و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم و مقررست که ابراهیم
پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال وجود او برین دو پیغمبر و شریعت و امة ایشان
مقدم بوده باشد اسناد یهودیة و نصرانیة چگونه توان کرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ ایا در نمی یابید و تعقل
سخن نمیکنید هَا أَنْتُمْ تنبیه میکند که گوش دارید شمایید هَٰؤُلَاءِ ان گروه که حَاجَجْتُمْ خصومت
کردید و حجت آوردید فِيمَا لَكُمْ در ان چیز که مر شما را بِهِ عِلْمٌ بان چیز دانشی هست یعنی نعت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در توریة و انجیل خوانده بودید و انرا تغییر دادید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا

حجت مي آريد فيما ليس لكم به در ان چيزي كه نيست شما را بدان علم بان چيز دانشي يعني قصه
ابراهيم كه در كتاب شما نيست كه او يهودي بوده يا نصراني والله يعلم و خداي مي داند كه ابراهيم بر دين
هيچ يكي از شما نبوده وانتم لا تعلمون و شما نميدانيد حقيقت حال او ما كان ابراهيم نبود ابراهيم
عليه السلام يهوديا جهود ولا نصرانيا و نه ترسا ولكن كان وليكن بود حنيفا پاك
و موحد و منحرف از عقايد رديه مسلما مخلص و تسليم كننده وما كان من المشركين . و نبود
از شركت آرندگان تعريض بعض اهل كتابست كه مشرك شده بودند باعتقاد الوهيت عيسي و عزير ان اولى الناس
بدرستي كه سزاوارترين مردمان بابراهيم بدين ابراهيم للذين اتبعوه هر اينه آنكسانند كه پي
روي كردند او را در زمان او وهذا النبي و ديگر اين پيغمبر كه بر ملت اوست والذين آمنوا و آنانكه
ايمان آورده اند بدين پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم جمعي از معارف اهل كتاب با مسلمانان در مقام مجادله
در آمده بودند كه بتعظيم ملت ابراهيم سزاوارتر ما اويم يهودي و نصراني بوده و محمد صلى الله عليه وآله وسلم
حسد برين داشت كه خود را بملت ابراهيم منسوب سازد اين آيه در رد ايشان نازل شده واضح است كه بر وفق
قول نجاشي رحمه الله فرود آمده در وقتي جعفر بن ابي طالب رضي الله عنه با جمعي از مسلمانان از مكه بحبشه هجرت
كرده بودند قريش عمرو عاص و عبدالله ابي ربيعه را با هدايا پيش نجاشي فرستاده تا مسلمانانرا بدست
ايشان بازدهد القصه مجلس ساخته و جعفر با عمرو عاص و عبدالله مناظره كرد و ايشانرا ملزم ساخت
و نجاشي جعفر را بتلاوت قرآن امر كرد و نجاشي و اساقفه ايشان در استماع قرآن رقت و رزيدند
جعفر قوم او را گفت مترسيد كه هيچ تفرقه نخواهد رسيد بحزب ابراهيم عمرو عاص گفت حزب ابراهيم كيانند
نجاشي گفت اين گروه كه مي بيني و پيغمبري كه ايشان از نزد وي آمده اند عمرو را اين سخن خوش نيامد و آغاز دعوي
كرد كه ابراهيم از ما بوده و ما بوي سزاوارتريم حق تعالى موافق سخن نجاشي كه در حبش ميگفت اين
آيه در مدينه فرو فرستاد كه سزاوارتر با ابراهيم حضرت پيغمبرست و اصحاب او والله و خداي ولي المؤمنين
دوست مومنان و سازنده كار ايشانست ودت وآرزو مي بردند طائفة من اهل الكتاب گروهي از يهود
لو يضلونكم اگر شما را گمراه كردانند خطاب با حذيفه و عمار است كه يهود ايشانرا بدين خود دعوت ميكردند
چنانچه در سوره بقره گذشت و ميخواستند كه از راه راست بيفكنند وما يضلون و گمراه نمي سازند الا انفسهم
مگر نفسهاي خود را چه وبال ضلال بديشان عايدست وما يشعرون و نميدانند كه آن زيان بخود مي رسانند
يا اهل الكتاب اي گروه يهود و نصارى لم تكفرون چرا كافر ميشويد بايات الله بقرآن يا بنعت
محمد صلى الله عليه وآله وسلم وانتم تشهدون و حال آنكه شما گواهي ميدهيد كه توريت و انجيل
حقست و نعت او در هر دو كتاب هست يا اهل الكتاب اي گروه يهود لم تلبسون الحق چرا بر
مي آميزيد راستي را بالباطل بكجي و ناراستي يا خلط ميكنيد توريه را بمحرفات خود يا مي پوشيد اقراري را
كه قبل از بعث پيغمبر آخر الزمان داشتيد با انكاري كه بعد از آن داريد وتكتمون الحق و چرا مي پوشيد
سخن راست را كه وصف حضرت رسالت مصطفويست صلوات الله وسلامه عليه وانتم تعلمون و حال آنكه
شما ميدانيد كه آن حقست يا ميدانيد كه انرا از حسد مي پوشيد و بعناد در اخفاء آن ميكوشيد و گفته اند مي پوشيد
و ميدانيد كه پوشيده نخواهد ماند چه چراغ كه افروخته عنايت الهيست بدم سرد نفسي منطفي نگردد و الله

مُتِمُّ نُورِهِ بيت: لشكر باد كر جهان بگيرد ، شمع خورشيد ازان نمي ميرد . وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و گفت گروهي مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ از يهود و ايشان دوازده تن بودند از خيبر و عرينه اتفاق كردند كه اول روز بدين محمد صلي الله عليه
وآله وسلم درآيند از روي مكر و حيله و باخر روز چنانكه فراغ يابند كه در كتاب خويش تامل كرديم و با احبار
خود مجادله بسيار نموديم بر بطلان دين و فساد آيين شما بر ما روشن شد نشانهاي نبي موعود در پيغمبر شما موجود نيست
يمكن كه بدين حيله بعض از صحابه در تردد افتند و گويند اينها اهل كتابند سخني چنين از روي گزاف نخواهند
گفت با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شايد كه از طريق صدق محمد منحرف شده بدين
ما درآيند حق سبحانه مومنان از اين مكر آگاهي داد و آية فرستاد كه ميان دلها يكر گروهي از اهل كتاب يعني
از دوازده تن كه گفته شد آمِنُوا ايمان آريد يعني اقرار كنيد بِالَّذِي بدان چيزي كه أُنْزِلَ عَلَى
الَّذِينَ آمَنُوا كه فرو فرستاده شده است بر مومنان يعني قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ
و كافر شويد و انكار كنيد در آخر روز بدان چيز كه در اول روز اقرار كرده ايد لَعَلَّهُمْ شايد كه مومنان
بسبب انكار شما بعد از اقرار در شك افتاده يَرْجِعُونَ باز گردند از دين خود و چون حبريان
ديدند كه زور ايشان ظاهر شد يهود مدينه را وصيت كردند وَلَا تُؤْمِنُوا و تصديق مكنيد إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ
مگر آنكسرا كه پي روي كند دِينَكُمْ دين شما را كه يهوديت است قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ بگو ايشانرا كه بدرستي كه دين
حق هُدَى اللَّهِ دين خداست يعني اسلام اين جمله معترضه بود در ميان سخن يهود در قول ايشان را
پس باز تتمه كلام ايشانرا بيان ميكند كه تصديق مكنيد جز هم دينان خود را و باور مداريد أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ
آنكه داده شود هيچ يكرا مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حكمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ و اين را نيز
باور مكنيد كه مسلمانان با شما مخاصمه كنند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزديك پروردگار شما زيرا كه دين شما درست
و حجت شما قوي تر و روشن تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستي كه برتري و بهتري يا افزوني در علم و حكمت پيغمبري
و اسلام بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خداوند است يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ميدهد آنرا بهر كه ميخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ
و خداي فراخ رحمتست عَلِيمٌ دانا باهل استحقاق در اعطاء فضل يَخْتَصُّ خاص ميگرداند بِرَحْمَتِهِ با سلام
يا بقرآن يا بنبوت مَنْ يَشَاءُ هر كرا ميخواهد و ميداند كه استحقاق دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خداي
خداوند فضل بزرگست بر مومنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل كتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ كسي كه اگر
كه اگر ورا امين سازي بِقِنْطَارٍ بهزار و دويست اوقيه از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا كند آن مال را بتو وآن
عبدالله سلام بود رضي الله عنه كه يكي از قريش هزار و دويست اوقيه زر بامانت بوي داده ابن سلام
آنرا ادا كرد وَمِنْهُمْ و از ايشان باشد مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ كسي كه اگر ورا امين گرداني بِدِينَارٍ بيك دينار زر
لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نكند و باز ندهد إِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنكه مادام كه باشي تو عَلَيْهِ قَائِمًا بر سر وي ايستاده
بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار يهود كه يك دينار باو امانت داده بودند و هر آن
خيانت كرد ذَٰلِكَ اين خيانت مر يهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست كه گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نيست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ
در باب خيانت با عرب كه خواننده و نويسنده نيستند سَبِيلٌ گناهي و خيانتي در آخرت معتقد
يهود آن بود كه هر كه توريت نداند امي باشد و مال امي را بر خود حلال ميدانستند و ديگر ميگفتند توريت روا داشته
كه با مخالف دين خود خيانت كنيم وَيَقُولُونَ و ميگويند درين سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خداي

دروغ جه در عهد ملك و شرایع باداء امانت حکم رفته است وهم یعلمون و حال آنست که ایشان
میدانند که خیانت حرامست بلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب
و حکم اینست که من اوفی بعهده هر که وفا کند بعهدی که خدای باو بسته در توریت باداء امانت و ترک
خیانت واتقی و بپرهیزد در باب حلال و حرام فان الله پس بدرستی که خدای یحب المتقین دوست
میدارد پرهیزکارانرا ان الذین بدرستی که آنانکه یشترون میفروشند و بدل میکنند بعهد الله عهدی
که با خدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وایمانهم و سوگند ان دروغ خودرا که در باب
صفت مصطفی و تغییر آن میخورند ثمنا قلیلا بهای اندک و آن صایع جنانه جو و کره یجنه که ماس بوده
که از کعب بن الاشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده و برین افترا در پیش عوام سوگند خورده
اولئک آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خورندگان لا خلاق لهم هیچ نصیبی ایشانرا
فی الآخرة در آن سرای از ثواب خدای ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوش
دل گردند ولا ینظر الیهم و بنظر رحمت بدیشان ننگرد یوم القیمة روز رستخیز ولا یزکیهم و پاک نسازد
ایشانرا از لوث گناه ولهم عذاب الیم و مر ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد وان
منهم و بدرستی که بعضی از جهودان لفریقا گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حیی بن اخطب
که از روی ناراستی یلوون السنتهم می پیچانند زبانهای خودرا بالکتاب بخواندن کتابی که نوشته و بربافته
اخبار ایشانست و آن مفتریاتست بلغت عبری بدل میخوانند لتحسبوه تا شما پندارید که آنچه ایشان
میخوانند من الکتاب از توریة است وما هو من الکتاب و حال آنکه نیست آن از توریت ویقولون
و می گویند هو من عند الله آن محرف و مفتری از نزد خدایست وما هو من عند الله و نیست
آن از نزدیک خدای ویقولون علی الله الکذب و می گویند بر خدای دروغ که غیر سخن او میگذارند وهم یعلمون
و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترا نصاری میکند که در حق عیسی علیه
السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرده امت را بعبادت خود فرموده پس در قول ایشان میفرماید
ما کان لبشر هر گز نبود و نباشد و نیست و نشد مر او بشری را یعنی عیسی ان یؤتیه الله الکتاب
بانکه بدهد خدای او را انجیل والحکم وفهم آن یا فصل امور و قضیه والنبوة و پیغمبری ثم یقول
پس آنگه بگوید للناس مر امة خود را که کونوا عبادا لی باشید شما بندگان یا پرستندگان من
من دون الله جز از خدای ولکن کونوا ولیکن گوید باشید ربانیین راستان در دین و استواران
در دانش بما کنتم بسبب آنکه باشید شما از روی اخلاص تعلمون الکتاب بیاموزید مر دیگرانرا
کتابی که از حق فرو آمده امده وبما کنتم بانکه باشید شما که پیوسته تدرسون بخوانید و درات کنید کتاب
از معنی این جنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و آن محمد بن الحنیفة
در روز دفن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة موید این قولست و بزبان
اهل معرفت ربانیان مجردانند قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده و جهار تکبیر بر
صفات نفس فرو خوانده کرده و روی توجه از خود برتافته بدوکت او رده بیت ریخته باران عرفان از سحاب
مکرمت ها شسته نقش حرف غیر از صحیفه پندارشان ها ودر لطایف قیشری آورده که ربانیان آنانند که بالکشف

بخدای

بخدای و بود باران در راه خدای قایم بالله و وفای ایمان سوی الله شنیدند ایشان از حق آیات ایشان با حق
مضرم باو گویند لیکن از و میشوند ولا یأمرکم و نمی‌سزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را أن
تتخذوا الملائکة آنکه فرا گیرید فرشتگان را والنبیین و پیغمبران را أربابا خدایان تخصیص
ملائکه و نبی بجهت آنست که بعض مشرکان ملایکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر شد
أیأمرکم آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بالکفر بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد إذ أنتم بعد از آنکه
هستید شما مسلمون گردن نهادگان مر دین اسلام را وإذ أخذ الله و یاد کن چون فرا گرفت خدای
میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبران و امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است
که حق سبحانه از همه پیغمبران فراستده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه و سلم و مضمون میثاق چنین
است لما آتیتکم هر چه بدهم شما را من کتاب وحکمة از کتابی منزل و فهم آن ثم جاءکم پس
بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که آن محمد است صلوات الله و سلامه علیه مصدق لما معکم
باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت لتؤمنن به هر آینه ایمان آورید بوی ولتنصرنه
و یاری کنید او را بر تن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرما
قال گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان أأقررتم آیا اقرار کردید وأخذتم
و فرا گرفتید علی ذلکم بر این که گفتم إصری عهد مرا بر وجهی که بدان وفا کنید قالوا أقررنا گفتند
اقرار کردیم و میثاق را بپذیرفتیم قال فاشهدوا گفت خدای گواه باشید بعض بر اقرار بعض یا ملایکه را
فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وأنا معکم و من که خدایم با شما من الشاهدین از گواهانم بر این
اقرار فمن تولی پس هر که بر گردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بعد ذلک بعد از این
عهد و پیمان فأولئک پس آن گروه معرضان هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره
ایمان یا از مقام عهد و پیمان أفغیر دین الله آیا بجز دین خدای یبغون میطلبید دینی دیگر را
حفص بغیبت خواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وله و مر خدای را
أسلم گردن نهاده است من فی السموات هر که در آسمانهاست والأرض و هر که در زمین است طوعا
برغبت وکرها و بنفرت یعنی اگر خواهند و اگر نی بر سر خط حکم او باید نهاد و گفته‌اند اهل آسمان فرمان
بردارانند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهیت بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ما عدا
ثقلین بطوع است و از آن ایشان بکره وإلیه یرجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد
و ای کارهان و حفص بغیبت خواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قل آمنا بگوی
ایمان آوردیم ما بالله بخدایی که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات وما أنزل علینا و بگرویدیم
بآنچه فرو فرستاده‌اند بر ما یعنی قرآن وما أنزل و بآنچه فرو کرده آمده اند علی إبراهیم وإسمعیل
وإسحاق ویعقوب والأسباط بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم
بود چه ایشان در تحت شریعت او بوده‌اند وما أوتی موسی و آنچه داده‌اند بموسی که توریة است
وعیسی و بعیسی که انجیل است والنبیون و بآنچه داده‌اند پیغمبران دیگر چون شیث و ادریس و داود
و حیقوق و شمعون و شعیا که کتب بر ایشان نازل شده بود من ربهم از پروردگار ایشان لا نفرق

جدائی نمی افکنیم بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان آریم نه ببعض چون یهود
ونصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خدای را گردن نهاده‌ایم در امر و نهی او وَمَنْ یَبْتَغِ و هر که طلبد
غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِینًا جز دین مسلمانی دینی دیگر را فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ پس هرگز پذیرفته
نشود آن دین از او وَهُوَ و او بواسطه ترک اسلام فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ در آن
سرای از زیان زدگان باشد این تهدیدیست جمعی را که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد
از وصول بشرف اسلام دست از دایره دامن دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید کَیْفَ یَهْدِی اللّٰهُ
چگونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قَوْمًا کَفَرُوا گروهی را که کافر
شدند بَعْدَ اِیمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان ده و از ده تن بودند که از مسلمانی روی بر
تافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمه بن ابرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که
اول گرویده بودند بخدای وَشَهِدُوا و گواهی داده بودند اَنَّ الرَّسُولَ آنکه فرستاده خدای یعنی محمد صلوات
الله و سلامه علیه حَقٌّ حقست و قول او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ و آمده بود بدیشان ایتهای
روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ راه ننماید گروه ستمکاران را
که وضع کفر کردند در موضع ایمان اُولٰئِکَ آن گروه مرتدان جَزَاؤُهُمْ پاداش و جزای ایشان اَنَّ عَلَیْهِمْ
آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللّٰهِ لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او وَالْمَلَائِکَةِ و لعنت
فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان وَالنَّاسِ اَجْمَعِینَ و لعنت همه مومنان و آن مذمت کردن است مر ایشان را
جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبتست لَا یُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ
از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در
تاخیر عذاب از وقتی بوقتی اِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت ربوبیت مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ
از پس آنکه برگشته اند از حق وَاَصْلَحُوا و بصلاح آرند آن چیز را که در آن فساد کرده اند فَاِنَّ اللّٰهَ پس
بتحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده توبه کارانست رَحِیمٌ مهربانست بر ایشان برادر حارث
بن سوید این آیه را بکتابت نوشته برای برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیه فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغی
نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدای افترا نمیکند و رسول نیز دروغ بر خدای نمی بندد و خدای از همه راست
گوی ترست پس من چرا ناامید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت را با ده یا یازده
تن دیگر خواندند و ایشان از توبه ابا نمودند جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت دایم و انتظار
مغلوبیت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و انصار و اعوان او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شد فهو المراد و الا
چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان فرستاد
اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر شدند بخدای و رسول بَعْدَ اِیمَانِهِمْ پس از گرویدن ایشان
ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْرًا پس زیاده کردند بر کفر یعنی ثابت و مصر بودند بر آن یا با آیه توبه نیز کافر شدند
لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَاُولٰئِکَ هُمُ الضَّالُّونَ و آن گروه که بر
کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه ضلالت اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا
آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ کُفَّارٌ و بمردند ایشان حال آنکه کافر بودند یعنی بر کفر مردند فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ

احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان ملء الارض ذهبا پری زمین زر ولو افتدی به
و اگر چه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه
دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از و مقبول نخواهد بود اولئک و آنها که کافر میرند لهم عذاب الیم
مر ایشان راست عذابی مشتمل بر الم بی حساب وما لهم من ناصرین ۝ و نباشد مر ایشان را هیچکس از یاری
دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان الجزء الرابع من اجزاء الثلاثین لن تنالوا البر هرگز نیابید
نیکویی و بدانچه طلب دارید نرسید یا نیابید بهشت حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید یا صدقه
دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال که پس فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونة درمانده
کاره کنید یا بدن که قوت آن را بطاعت مبذول سازید یا دل که آن را وقف محبت الهی گردانید یا جان که در راه
رضای حق در بازید یا سر که آن را از دنس تعلق ما سوی الله تبرا سازید و گفته اند هر که محبوب خود را نفقه
کند در دنیا بمطلوب رسد در عقبی و هر که از دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت
می صرف وحدت کسی نوش کرد ٭ که دنیا و عقبی فراموش کرد ٭ بعد از نزول این آیة ابو طلحه انصاری بجناب
رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحاست هرجا خدای
حکیم کند از او وضع کن و آن باغی بود در غایت خوبی و نهایت مرغوبی که حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم گاه گاه در آمدی و از آب و میوه آن تناول کردی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ این مالیست
با سود بسیار حضرت آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء
از چیزی خواه اندک و خواه بسیار خواه از محبوبات اموال خواه از غیر آن فان الله به علیم ۝ پس خدای
بدان چیز داناست و برحسب نیات شما شما را جزا خواهد داد کل الطعام همه انواع خوردنیها کان
حلا بوده است حلال لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون آیت فرود آمد که فبظلم
من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بجهت ظلم و معصیت جهودان بعض طعامهای پاک
حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود از این سخن آشفته شده
گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد و فرموده که خوردن همه طعامها بر یعقوب
و اولاد او حلال بود الا ما حرم مگر آنچه حرام کرده اسرائیل علی نفسه یعقوب بر تن خویش و
آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شده نذر فرموده که اگر خدا تعالی وی را شفا دهد هر طعام و شراب که دوستر
دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت و شیر شتر که از همه مطعومات و مشروبات
دوستر داشتی تقربا الی الله و وفا بنذره بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول آنها اجتناب
نمودند گفتند توریة بحرمت اینها حکم کرده حق سبحانه فرموده که چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب
اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوریة پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة
و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قل فأتوا بالتوریة بگو بیارید توریة صحیح را فاتلوها پس
بخوانید آن را یعنی آیة تحریم از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقین ۝ اگر هستید شما راست گویان چون
یهود از آوردن آن افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فمن افتری پس هر که افترا کند و بر بندد
علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم

از اسرائیل بوده نه اهمال جلیل فاولئک بس اند معترباند هم الظالمون ایشان ستمکاران اند وهیچ
ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قل صدق الله بگو راست گفت خدای در تحلیل وتحریم سخن یهود دروغ
بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم ودین او را حنیفا یاد حال ابراهیم است که مستقیم بود
بر دین اسلام ومایل از غیر او وما کان من المشرکین ونبود از شرک آرندگان ان اول بیت بدرستی
که اول خانه بر روی زمین وضع عمارة کرده وساخته شده للناس برای مردمان تا آنرا زیارة کنند للذی ببکة
آن خانه ایست که در بکه واقع شده وبکه اسم بلد است همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه دوست مومنان از مرتضی
علی رضی الله عنه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نی پیش از آن
نیز بیوت عبادات بود واما اول خانه ایست که حق تعالی مبارک کرد اینه بر مردمان وزیادت او را سبب
رحمت وهدایة کما قال مبارکا برکت داده شد یعنی بسیار نفع وکثیر الخیر وبرکت او تا حدی که نظر کردن در وی
طواف ونماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وهدی واین خانه خداوند هدایتست للعلمین
مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را مهتدی می سازد یا داه غاینده است مسلمانانرا بهشت فیه درین خانه
یا در حرم آیات بینات نشانهای روشن است یکی از اینها مقام ابرهیم وآن سنگیست که اثر قدم خلیل
الرحمن بران بوده وآن نه یک آیه بلکه چهار آیه است سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص کردن قدم آنحضرت
دروی تا کعبین سیم بقا آن اثر مدت متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر
ومن دخله وهر که درآید بدین خانه کان امنا باشد ایمن از قتل وغارت دشمنان یعنی گناه
کاری که پناه بدین خانه آرد دست تعرض از وی کوتاه هست مادام که در خانه باشد وگفته اند داخل حرم بجهت ادای
حج وعمره ایمن است از عقوبت ومکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفورست ابو
الحسن صوفی گوید شبی طواف کعبه میکردم وبغایت وقتی صافی داشتم گفتم خدایا حق فرموده که ومن دخله کان امنا
داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که امنا من النار یعنی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند وامن داخل
حرم را آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد وباقی را مطوی کرد تا دلالت کند
بر اکثر آیات بسیارست وذکر آن متجاوز از حد شمار ومفسران بعض آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب بدان
واختصاص آن بقبله مومنان وآنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد وهیچ پرنده بر بام خانه ننشیند وهرگز
بی طواف کننده نباشد وهر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار گردد واولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند
وجنیان بطواف آن مایل باشند وامثال این اینها آیات بینات واضحه بسیارست هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال
هر چند هیچ نگفتیم که صد چندان است محققان گویند نخستین خانه که در ملک صدر انسان جهت منظوریة
که ولکن ینظر الی قلوبکم موضوع شد خانه دلست وجمیع اجزاء وجود ببرکت دل بحق راه یابند چه هر گاه
اشعه لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفساح وانوار انشراح از صحیفه وجه او لایح گردد وبصفت سعت
ولکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع وبی یبصر شود ودرین خانه علامات روشن است که طالب
بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند ومقام ابراهیم که مقام تسلیم است یکی از اینهاست شیخ شبلی قدس سره
فرمود که مقام ابراهیم مقام خلتست وهر که بدین مقام درآید از همه فتنها ایمن گردد ودر املاء بحرم صورت سبب
امانست از تیغ دشمن ودخول در حریم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست وعاشقانرا هیچ

هیچ دوست

البر از المرء فراق بتر نیست بیت بتیغ غم کرد نی پاکی نلالهم ** بهجرانم کشی طاقت ندارم ** ولله و مر خدای راست
علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانایی دارد الیه بسوی بیت
سبیلا از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی زاد و راحلات و بسخن امام مالک صحت بدن و قدرت
و کسبی که زاد از آن حاصل شود و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت گوید و امن طریق
نیز شرطست ومن کفر و هر که بکرود بر فریضه فان الله پس بدرستی که خدای غنی عن العالمین ۞
بی نیازست از همه عالمیان قل یا اهل الکتاب بگوای محمد اهل کتاب را لم تکفرون چرا می پوشید
یا منکر میشوید بآیات الله بآیاتی که خدای در وجوب حج فرستاده والله شهید و خدای مطلعست و گواه علی
ما تعملون بر آنچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قل یا اهل الکتاب بگوای محمد اهل توریت را
لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلامست و منع میکنید من آمن
کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست و رفقاء او که یهود ایشان را بکیش خود میخواندند
تبغونها میطلبید برای آن راه و آن عوجا کجی و انحراف یهود مسلمانان را میگفتند در دین شما
کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او را بر وجهی تحریف
داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وانتم شهداء
و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلامست و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما
السلام دانسته اید وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون ۞ از آنچه شما میکنید یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصارست رضی الله عنهم میگوید ان تطیعوا
اگر شما فرمان برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب
اویند یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس ایمان شما کافرین ۞ کافران یعنی اگر متابعت
شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این شاس یهودی حقود و حسود بود پیوسته عیب جویی و بد
گویی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یک جهتان انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند
اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بود چون مسلمان شدند آن خصومت
که بود باتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیر انگیخت که همان طریق عداوت میان آن دو فریق تازه
کرد و شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حرب عظیم بوده بین القبیلتین
سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه
در میان آمد و ابیات قصیده بسامع خزرجیان رسید از غایت اشتعال ایشان ضبط زبان بیجا را و سیاق
تحمل نکردند آغاز سب خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید دلیران طرفین مضمار مقاتله
و میدان محاربه بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کردند و غبار از معرکه بسحاب بر انگیختند نظم
ز یک جانب گروهی رزم پرداز ** ز دیگر سوی جمعی ترک و تاز ** در افتادند همچو شیر غران ** بکف نیزه
و شمشیر بران ** فی الحال جبرئیل بدین آیه نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم بمعرکه ایشان در آمد
در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شمایم دعوی رسوم جاهلیت دارید و پس از آنکه خدای
شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو میگذارید بشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیه بر ایشان

خواندند في الحال استغفار کناه سلاحها بریختند واشان دیزاری یکدیکر را کنار کرفتند ودانستند که آن کر
یهودی بود ندا ایمان بکفر باز میکردند وحق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند که وکیف تکفرون
وچکونه کافر میشوید وانتم تتلی وحال آنکه شمایید که خوانده میشود علیکم برشما آیات الله قران وفیکم رسوله ومیان
شما رسول ومن یعتصم بالله وهرکه چنک درزند بدین خدای یا کتاب او فقد هدی پس بدرستی
که راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان
از اوس وخزرج اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزای ترسیدن است کفته
علما این آیت منسوخ است چه تقوی بدان وجه که حق آن باشد هیچکس را نمیتوانسته بود پس عنایت الهی بار این
مشقت از این امت رفع فرموده ناسخ این آیة فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری کنید بدان مقدور
که شما راست ولا تموتن ونمیرید الا وانتم مسلمون مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت
واقع شده اما في الحقیقة امرست باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرید واعتصموا وچنک درزنید ای انصار بحبل
الله بدین خدای که حبل المتین جمیعا همه شما وبقول بعضی حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت
صلی الله علیه وسلام میکنید که همه مجتمع باشید در اعتصام بوی یا متابعت سید انام چه بی آنکه بظاهر
وباطن چنک در دامن اتباع آنحضرت زنند نزدیک بمقصد اصلی توان برد ونه بمطلوب حقیقی توان رسید

بیت
حقا که بی متابعت سید رسل ** هرکز کسی بمنزل مقصود ره نیافت ** از هیچ رو بهیچ دری ره نیافت هر که
از آستانه او روی دل بتافت

ولا تفرقوا وپراکنده مشوید از خلاف سوی واذکروا ویاد کنید
نعمت الله علیکم نعمتهای خدای که برشما افاضه کرده از آن اسلام وقرآن وهجرت پیغمبر مکه به ایشان
اذ کنتم آنزمان که بودید شما بایکدیکر در جاهلیت اعداء دشمنان که پیوسته حرب میکردید فالف پس
خدای پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما برکه اسلام وبیمنت خدمت خواجه انام فاصبحتم پس
کشتید شما بنعمته اخوانا برحمت خدای برادران یکدیکر وکنتم وبودید شما بواسطه ضلالت وجهالت
علی شفا حفرة بر کناره مغاکی من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن واکر
مرک شما را بران حال دریافتی هر آینه بدوزخ میرفتید فانقذکم پس شما را باز رهانید خدای منها
از آن حفره یا از آن آتش کذلک همچنین که بیان کرد احوال شما از عزوة قدیمی والفت مجدد یبین الله بیان
میکند خدای وروشن میکرداند لکم آیاته برای شما دلایل وحدانیت خود را لعلکم تهتدون تا باشد که شما
ثابت مانید بر طریق هدایت ولتکن منکم وهر آینه باید که باشد از شما امة کروهی که ایشان یدعون الی الخیر
بخوانند مردم را به نیکویی یعنی دین اسلام یا با یتلاف مومنان بایکدیکر وجمع برآنند که این داعیان
موذنانند که خلق را بعبادة خدای میخوانند ویامرون بالمعروف وبفرمایند به نیکی وینهون عن المنکر وباز دارند
از منکر معروف آنست که موافق کتاب وسنت باشد ومنکر آنکه مخالف قرآن وحدیث بود ونزد محققان
معروف خدمت حقست ومنکر صحبت نفس واولئک وآن کروه که داعی خیر وآمر معروف وناهی منکرند وهم
[illegible] هم المفلحون ایشان رستکارانند ولا تکونوا ومباشید ای مسلمانان کالذین تفرقوا
مانند آنانکه متفرق شدند بعداوة بحوده یهود ونصاری که درمیان هریک فرقها پیدا شد چون عنانیه وسامریه
وموشکائیه از یهود وملکائیه ونسطوریه ویعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیکر واختلفوا

واختلفوا

واختلاف کردند در دین خود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد
سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود من بعد ما جاءهم البینات از پس آنکه آمده بود
بدیشان حجتها روشن در کتب ایشان واولئک وآن گروه پراکندگان و مخالفان لهم عذاب عظیم مر ایشان
راست عذابی بزرگ یوم تبیض وجوه در آن روز که سفید گردد رویها وتسود وجوه وسیاه گردد رویها
فاما الذین اسودت پس اما آنانکه سیاه شود وجوههم رویهای ایشان حق تعالی فرماید تا از روی
توبیخ با ایشان گویند اکفرتم بعد ایمانکم آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که بعد از ایمان
به پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران روز
میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد اسعاد بسعادت ایمان گرفتار دام
شقاوت و خذلان گشتند یا خوارج که بعد از تمسک بسنت در ورطه بدعت افتادند فذوقوا العذاب پس بچشید
عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید که بعد از ایمان کافر شدید واما الذین ابیضت وجوههم
و اما آنانکه سفید شود رویها ایشان یعنی مومنان واهل سنت ففی رحمة الله پس باشند در رحمت خدای یعنی
بهشت از قبیل تسمیه محل باسم حال و عرفا گویند رحمت روح وصالست و شهود جمال هم این سفید رویان
فیها خالدون در رحمت یا جنت جاوید مانندگانند تلک آیات الله آنچه گذشت درین سوره از اخبار و
احکام آیتهای خداوندست در ذکر و اجر و بشایر و وعد و وعید نتلوها علیک میخوانیم آنرا بواسطه
وحی بر تو بالحق بدرستی و راستی وما الله یرید ظلما ونیست خدای که خواهد ظلما چیزی از زدخول
للعالمین بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و بجرم عقوبت نفرماید ولله مر خدایراست ما فی
السموات آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه وما فی الارض وآنچه در زمین است از کان و معادن
والی الله وبسوی خدا ترجع الامور باز گردانیده شود کارها کنتم هستید شما خیر امة بهترین
گروهی که از خلوة خانه غیب اخرجت بیرون آورده شده است للناس از برای مردمان قولی آنست که بودید
شما بهترین امتی در سابقه علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعت
نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت منقبت صلوات الله وسلامه علیه
منتظم اند شعر لما دعا الله داعینا لطاعته ٭ باکرم الرسل کنا اکرم الامم ٭ چون خدا
پیغمبر ما را برحمت خوانده است ٭ افضل پیغمبران او گشت ما خیر الامم ٭ و گفته اند خیریت امت درین سه صفت
است که یاد میکند تامرون بالمعروف میفرمایند بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد وتنهون
عن المنکر و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شرع آنرا مستقبح شمارد وتؤمنون و میگروید از روی
تحقیق بالله بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشید بهرچه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی محقق
شود که بهرچه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشید ولو آمن و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند اهل الکتاب
علمای بنی اسرائیل آنکه به پیغمبر آخر الزمان فرو آمده یعنی قرآن لکان هر اینه باشد آن ایمان و تصدیق
خیرا لهم بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار منهم المؤمنون بعضی از ایشان گروندگانند یعنی ابن
سلام و اصحاب او واکثرهم الفاسقون و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره دین لن یضروکم
هرگز شما را ضرر نتوانند رسانید الا اذی مگر آنکه رنجی شما را بگوش رسانند یا بهتانی بر مسلمانی

بندند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کافران کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ بگردانند پشتها
بر شما کردانند و بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند
و نه از خداوند کاری ضُرِبَتْ وضع کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان
بحیثیتی که هرگز منفک نگردد و واضح آنست که ذلت جزیه است أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هر کجا یافته شوند دلان ذل
با ایشان باشد إِلَّا استثنا منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لکن ایشان از نهار رسیدند
بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ بعهدی از خدای که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ و عهد از مومنان باذن خدای
بعد از قبض جزیه وَبَاءُوا و باز گشتند یهود بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب
الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی موضوع کشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج
یعنی احاطه کرده شده این نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذَٰلِكَ این خواری
مسکنت و رجوع بغضب حق بِأَنَّهُمْ كَانُوا بآنست که ایشان هستند که از روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
منکر روند بقرآن یا احکام توریة یا معجزات محمد صلی الله علیه وآله وسلم وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ و می‌کشتند
پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بنا سزا و ناواجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است لا بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق
بوده و این اقبح است از آنکه اعتقاد قبح داشته کشند در قتل ایشان و گفته اند که چه قتل از آبا یهود مدینه واقع شده
اما رضای ایشان بدان ایشان را در عداد قاتلان میدارد ذَٰلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوا بسبب آن بود که
نافرمانی کردند وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که تجاوز میکردند از حد و خدای آورده اند که چون عبد الله سلام
و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعنه کشاده می‌گفتند که ایشان
از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که لَيْسُوا نیستند
مومنان اهل کتاب سَوَاءً برابر با کافران ایشان مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی است
قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام یا قایم اند بحدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین
درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم
که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم نیز ایمان آوردند و احکام شریعة و قرآن تعلیم
گرفتند يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند قرآن آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعت شب و گفته اند میان مغرب و عشا وَهُمْ
يَسْجُدُونَ و ایشان سجده تلاوت میکنند یا نماز میگزارند در آن ساعات و اشهر آن عشاست که مخصوص
بدین امت شده و حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه تاخیر عشا فرموده بود و مردمان منتظر نماز بودند
بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه در این وقت خدای را یاد نمیکنند غیر شما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ صفت
امت قایمه میکنند و میگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا بهمه مامورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ و نهی میکنند
از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات وَيُسَارِعُونَ و می‌شتابند فِي الْخَيْرَاتِ در ارتکاب خیرات و اشتغال
بمبرات وَأُولَٰئِكَ و آن گروه یعنی امت قایمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان
و پسندیدگان اند وَمَا يَفْعَلُوا و آنچه میکنند مِنْ خَيْرٍ از نیکی فَلَن يُكْفَرُوهُ پس هرگز ناسپاس داشته نخواهید شد
یعنی نقصان بثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگویند

ففی قوله

در قوله وكان سعيكم مشكورا حفص بدر هود وكلمه بيا خوانده يعني آنچه ميكنند امة قايمة از خيراتي كه در ان مسارع
اند عمل ايشان ضايع نخواهد شد وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خداي داناست بِالْمُتَّقِينَ باحوال پرهيزكاران إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانكه كافر شدند از قرآن و محمد صلى الله عليه واله وسلم و آن كعب بن الاشرف و اصحاب او بودند
لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ باز ندارد از ايشان أَمْوَالُهُمْ مالهاي ايشان كه برشوت ميدهند مر علماء خود را
يا آنچه رشوت ميگيرند از اراذل قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ايشان كه با عانت و امداد ايشان
مستظهرند مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از عذاب خداي چيزيرا وَأُولَئِكَ و آن گروه كفار أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان
آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ايشان در ان آتش جاويد مانندگان مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه
صرف ميكنند جهودان بر علماء خود يا ابو سفيان و اصحاب او در حرب احد خرج لشكر كفار مينما
يا اخراجات مشركان در عيدها بر تبادر خود يا نفقه منافقان بريا و سمعه فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درين زندگاني
دنيا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند باديست كه باشد فِيهَا صِرٌّ در ان باد سرما و سختي أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد
بكشت زار قومي كه بشرك و معاصي ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم كرده اند بر نفسهاي خود يا حق خدا نداده اند
فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاك و نابود آن باد سرد كشت ايشانرا وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ و ستم نكرد خداي بر ايشان
بنابود شدن مزروعات ايشان وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ و ليكن ايشان هستند بر نفسهاي خود يَظْلِمُونَ
ستم ميكنند بارتكاب عملي كه بدان مستحق عقوبت ميشوند صاحب كشاف گفته كه حق سبحانه تشبيه كرد آن
مالها را كه نفقه كردند نه بموقع آن در عدم انتفاع بدان كشت زار سرما زده كه منفعت از ان بكس نرسد و گفته
اند مثل انفاق ناپسنديده ايشان در اهلاك ايشان چون مثل ريح مهلكه در اهلاك حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اي گروه گرويدگان لَا تَتَّخِذُوا فرا مگيريد بِطَانَةً دوستي نهاني مِنْ دُونِكُمْ از دون مومنان
كه ابناء جنس شما اند جمعي از صحابه با منافقان دوستي داشتند يا با يهود عقد موالات بسته بسبب نسبت
قرابت يا حق رضاع يا قرب جوار يا رسم فروغ صداقت داشتند حق تعالى نهي كرد مومنانرا از همنشيني ايشان كه بيگانه
هرگز آشنا نشود لَا يَأْلُونَكُمْ ايشان تقصير نكنند درباره شما خَبَالًا از روي تباهي وَدُّوا
دوست دارند مَا عَنِتُّمْ آنكه شما در ان بليه از رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ تحقيق آشكارا شده
است دشمني يعني علامت عداوت مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهاء ايشان يعني از سخنان كه بر دهان ايشان
ميگذرد يهود پيوسته در تجسس عيوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نيز نسبت با حضرت رسالت صلى
الله عليه وسلم سخنان فتنه انگيز ميگفتند وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ و آنچه پنهان ميدارد دلهاي ايشان
از عداوت و بغض أَكْبَرُ بزرگترست و بيشتر از آنچه بر زبان ميرانند قَدْ بَيَّنَّا هر آينه ما بيان كرديم لَكُمُ
الْآيَاتِ براي شما آيتها در لزوم موالات آشنايان و معادات بيگانگان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستيد شما
كه از روي انصاف تَعْقِلُونَ تعقل كنيد و دريابيد مواقع نفع را كه دوستان جاني اند و مكامن ضرر را كه دشمنان
نهاني اند هَا تنبيه است بر خطاء ياران كه با اغيار دم در دوستي ميزدند أَنْتُمْ تعبير است أُولَاءِ تحقير
و معني آنكه آگاه باشيد شما ايد آن خطاكاران كه بر جفاكاران طرح دوستي افكنده ايد پس بيان خطا ميكند برين وجه كه
تُحِبُّونَهُمْ شما دوست ميداريد ايشانرا و ميخواهيد كه به بهترين چيزي برسند كه اسلام است وَلَا يُحِبُّونَكُمْ
و ايشان دوست نميدارند شما را و ميخواهند كه به بدترين چيزي كه كفرست برسيد وَتُؤْمِنُونَ و شما ايمان داريد

بالكتاب كله بهمه كتابهاء الهي وايشان بعضي را منكرند واذا لقوكم وهرگاه كه بشما رسيدند
قالوا آمنا گفتند ما نيز ايمان آورده ايم واذا خلوا وچون بايكديگر خلوت كنند عضوا عليكم الانامل
ميخايند وميگزند بر شما سر انگشتان را من الغيظ از غايت خشم وكينه قل بگو اي محمد صلى
الله عليه واله وسلم موتوا بغيظكم بميريد بخشم خود از توبيخ است وحاصل المعنى آنكه بخشم ودردي كه از
مومنان در دل داريد ميكشند اينها تا بوقت مرگ ان الله عليم بدرستي كه خداي داناست بذات
الصدور بدان علمها كه در دلها ست ومطلع بر آن كينها كه در سينهاي شماست بعضي برانند كه اين كلام
دعاء عليهم است حق سبحانه بپيغمبر خود صلوات الله عليه فرمود كه بهلاكت ايشان دعا كند پس معني انست كه خداي
بميراند شما را در همان خشم وكينه وحسد وشماتت كه داريد بيت . بمير اي حسد پيوسته غمگين كه جز مرگت
نخواهد داد تسكين ان تمسسكم حسنة اگر برسد بشما نصرتي وغنيمتي چنانچه در حرب بدر بود تسؤهم
دل تنگ گرداند ايشانرا وبدحال شوند وان تصبكم سيئة واگر بشما رسد غمي والمي چنانچه در حرب احد
واقع شد يفرحوا بها خوشدل وفرحناك شوند بدان واين علامت كمال عداوت است كه بغم كسي شادمان
وبشادي كسي غمناك شوند وان تصبروا واگر شما اي مومنان صبر كنيد بر جفاي يهود يا كيد منافقان
يا آزار كافران وتتقوا وبپرهيزيد از مخالطت اعداء لا يضركم شما را زيان نكند كيدهم شيئا مكر وحيله
ايشان هيچ چيز ان الله بدرستي كه خداي بما يعملون بر آنچه شما ميكنيد از صبر وتقوي محيط داننده
است واحاطه كننده بعلم واذ غدوت وياد كن اي محمد چون بامداد بيرون شدي من اهلك از منزل
عايشه رضي الله عنها كه اهل تست بقول بعضي آن روز احزاب يا بدر بود واصح واشهر انست كه آن روز احد است وآن
هفتم شوال سنه ثلث من الهجرة بود آورده اند كه ابو سفيان لشكر از احياء عرب فراهم آورده متوجه
مدينه گشت وبا سه هزار سوار كه هفتصد زره پوش ودويست اسب با ايشان بود بحوالي احد فرود آمد وحضرت
رسالت صلى الله عليه واله وسلم ميخواست كه در مدينه توقف كند ودر شهر با ايشان مقاتله نمايد جميع دليران اصحاب
كه در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه كردند وحضرت صلى الله عليه واله وسلم با هزار كس از مهاجر
وانصار بقتال ايشان توجه فرمود ودر اثناء طريق عبد الله ابي با سيصد منافق بر لشكر اسلام پشت آورده
مراجعت نمود وسيد عالم صلى الله عليه وسلم با هفتصد كس در برابر دشمن صف بر كشيده كوه احد را بر قفا وعينين را
بر يسار گذاشته وروي بجانب مدينه آورد وعبد الله ابن جبير رضي الله عنه با پنجاه مرد تير انداز بر رخنه كه بر طرف
كوه احد بود مقرر فرمود وآنحضرت بتوقف در آن مركز ومحافظت آن مبالغه بسيار نمود وبنفس نفيس خود بتسويه
صف عسكر همايون اقدام كرد واين آن بامداد است كه حق تعالى فرمود كه از منزل خود بيرون آمدي تبوئ المؤمنين
مي ساختي ومهيا ميكردي بجهت مومنان مقاعد جاهاي ايشان للقتال براي كارزار والجنان بود
كه ميمنه لشكر بزبير عوام نامزد كرد وميسره بمقداد اسود وقلب را بحمزه سپرد وعلي را بملازمت خود تعيين
فرمود والله سميع وخداي شنواست قولهاي شما را كه در باب خروج از مدينه ووقوف در آن ميگفتيد
عليم داناست بنيتهاي شما وبعلم قديم دانسته بود اذ همت چون قصد كردند طائفتان منكم
دو گروه از شما كه مسلمانانند بنو حارثه از اوس وبنو سلمه از خزرج ان تفشلا آنكه بددلي كنند
وباز گردند بوقتي كه ابن ابي باز گشت والله وليهما يعني چگونه گريزند وباز گردند وحال آنكه خداي

وليهما

وَلِيُّهُمَا یاری دهنده ایشان از این دو گروه بود وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای و نه بغیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
باید توکل کنند مومنان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ و بدرستی که خدای نصرت داد
شما را بِبَدْرٍ بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست منسوب ببدر بن کلدة وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال آنکه
شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید و ایشان از حرب شما حسابی نداشتند فَاتَّقُوا اللّٰهَ
پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که توفیق
یابید و شکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر میدهد
و میگوید یاد کن إِذْ تَقُولُ چون میگفتی تو لِلْمُؤْمِنِينَ مر آن گروهیکان را وقتیکه درمانده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ
آیا کفایت نمیکند و بسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مدد کاری کند پروردگار شما شما را بِثَلَاثَةِ آلَافٍ
بسه هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُنْزَلِينَ فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی برآنند
که این وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بَلَىٰ آری بجاست
بعد از نفی یعنی کاری نماید إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید
از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صحابه بسیل در روز بدر از حق سبحانه
مدد طلبیده و خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید و آخر به پنج هزار
چنانچه فرمود وَيَأْتُوكُمْ و بیایند بشما دشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ از خشمناکی که ایشانرا
یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ اینست که مدد کند شما را رَبُّكُمْ آفریدگار
شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ نشان کنندگان مر اسبان
خود را و این عادتی مشتهرست میان مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا مرکب خود بندند ملائکه
در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند
بعمامها سفید طرهای آن میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ و نکرد اینرا خدای آن
امداد یا انزال ملایکه یا آن عدد إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مگر مژدگانی مر شما را بزودی فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای
آن تا بیارامد قُلُوبُكُمْ بِهِ دلهای شما بوعده نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ
اللّٰهِ مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيمِ که نصرت و خذلان
بر مقتضای حکمت او باشد لِيَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد
و نیست گرداند طَرَفًا گروهی بزرگ را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی
از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستگی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد تن
اسیر شدند أَوْ يَكْبِتَهُمْ یا آنکه خوار و نگونسار گرداند ایشانرا فَيَنْقَلِبُوا پس بازگردند
و بهزیمت شوند خَائِبِينَ در حالتی که بی بهرگان و نا امیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد
برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمت و بر آن
شکر باید و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصه حرب احد اجمالا بر آن وجه بود که
بعد از تسویه صفوف بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند و لشکر مکه روی بهزیمت
نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند جماعت تیراندازان که محافظت

رخنهٔ کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب
شویم شما ازین موضع بجانب دیگر مروید بر امید تاراج غنایم روی بلشکر آورده اند و چندانکه
عبدالله جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت پناهی ایشان را آگاهی داد بجایی نرسید و جمعی اندک
که عدد ایشان بده نمی‌رسید با وی توقف کردند و باقی بسخن او هیچ التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت شدند
شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد ولید و عکرمة ابی جهل که عزیمت هزیمت
داشتند چون رخنه کوه را از جانبازان و محافظان خالی دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبدالله جبیر تاختند
و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار
بگریختگان ایشان رسیده بازگشته و اهل ایمان که مرکز محیط عرفان بودند دایره‌سان در میان
گرفتند و سید الشهدا حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیده بر خط دیگر روی بگریز
نهادند و جمعی در ملازمت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه مصراع جان کمروار بر میان بسته
القصه مهم بدان انجامید که بسنگ بدگوهران دُرّ شاهوار در درج لعل بدار رسید مختار آزرده شد
نظم بود لعلش سهیل رخشنده ۞ سنگ از آن لعل بخشنده ۞ چون سهیلش رفیق سنگ آمد ۞
سنگها در یمن عقیق رنگ آمد ۞ و حضرت در میان کشتگان افتاد و تمام جمعی از صحابه بجانب شعب
احد رفت و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود حمزه و مثله کردن او با بعض
دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف اهل ضلالت افکند
از بارگاه کبریا و جلال این آیه نزول اجلال یافت لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ نیست ترا ازین کار که نفرین
کفار است شَيْءٌ چیزی یعنی تمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ
گفته اند او بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدا تعالی توبه دهد ایشان را و قولی آنست
که او برای عطف است و یتوب معطوف است بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را تا یکی از چهار
چیز یابد یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه
دهد ایشان را چون مسلمان شوند أَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر مقر باشند
فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ۞ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست
يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ بیامرزد هر کرا خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است دوستان خود را رَحِيمٌ ۞ مهربانست بر بندگان خود
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربوا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً
افزوده تو بر تو و گفته اند اضعاف در درهم است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بر ربوا
میداد تا وقتی معین آنکه در اجل و ربوا می افزود تا بآنکه تمامی مال مدیون مستغرق میشد وَ
اتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۞ تا مگر شما رستگار
گردید وَاتَّقُوا النَّارَ و بترسید از آتش یعنی بپرهیزید از عملی که برساند شما را باتش الَّتِي آن آتشی که أُعِدَّتْ
آماده کرده شده است لِلْكَافِرِينَ ۞ مر کافران و غیر ایشان را بالذات از برای کفار است و بالعرض برای

عاصیان بناه كاه یا كافر از نار تعذیب بیست و مومن را نار تادیب وَأَطِيعُوا اللَّهَ وفرمان بر ید خدای را
در انچه حكم كند وَالرَّسُولَ واطاعت كنید رسول را در انچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ باشد
كه شما رحمت كرده شوید واز عذاب ینغتیه وَسَارِعُوا وبشتابید إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بانچیزیكه سبب
امرزش باشد شما را مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندكانست
بموجبات مغفرة وان كلمه شهادتست یا اداي فرایض یا تكبیر اول كه بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت
یا اخلاص در طاعت یا هجرت قبل از فتح مكه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد ومقتضای مقام خود اینست
چه ایة در خلال قصه احد نازل شده محققان كویند این مسارعت بقدم كل نیست بلكه بقدم دلست بیت
این راه بپای تن بپایان نرسد ۞ تا جان نزند قدم بجانان نرسد ۞ در بحر الحقایق آورده كه بشتابید درین راه
بقدم تقوي كه تزكیه نفس است از اخلاق حیواني كه جز بدین قدم بمقام قرب وجنت وصال رسیدن
محالست بیت بكذار ره هوا پرستی ۞ دوار بسوي خدا پرستی ۞ وَجَنَّةٍ وبشتابید بعملی
كه برساند شما را ببهشتی كه از روي عظمت عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ پهنهاي ان اسمانهاست یعنی
مانند اسمانها وَالْأَرْضُ وزمینها صفت عرض بهشت كرد جهت انكه وصف طول او در فهم بشر نگنجد
در تفسیر كبیر فرموده كه اگر اسمانها وزمینها را طبق طبق سازد بحیثیتي كه هر یك ازین طبقات سطحي باشد
مؤلف از اجزاي لایتجزي وموصل كرده اند این طبقات را بایكدیگر تا همه طبقي واحد شود عرض بهشت
این مقدار تواند بود أُعِدَّتْ اماده شده است چنین بهشتی لِلْمُتَّقِينَ براي پرهیزكاران از شرك
الَّذِينَ يُنفِقُونَ انانكه نفقه میكنند فِي السَّرَّاءِ در اساني وَالضَّرَّاءِ ودر سختي مراد همه احوالست
چه انسان بهیچ وجه خالي از مسرتي یا مضرتي نیست یعني بهر حال نفقه میكنند وگفته اند منفق الله در
توانگري ودرویشي یا صحت ومرض یا كراهي وازلي وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وفروخورندگان خشم
با وجود قدرت آورده اند كه كسي امام اعظم رحمه الله را طبانچه زد امام فرمود كه من هم میتوانم كه ترا
طبانچه زنم لیكن نزنم وقادرم بر انكه با خلیفه از تو شكایت كنم اما نكنم ومیتوانم كه سحرگاه از جفاي تو بحضرت
الله بنالم ولي ننالم ومیسرم میشود كه بقیامت مرخصومت برپا نكنم وداد خود را از تو بستانم واین
نیز نكنم واگر فردا از رستگاران باشم وشفاعت من در پذیرند بي تو قدم در بهشت ننهم بیت
مردي كمان مبر كه بزورست وپردلي ۞ با خشم كر برائي دانم كه كاملي ۞ وَالْعَافِينَ وعفو كنندگان عَنِ النَّاسِ
از بندگان ودرم خریدگان یا از كسي كه بر ایشان ستم كرده باشد وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وخدا دوست دارد
نیكوكاران را وبهترین اقسام احسان آنست كه نیكویي كنند بجاي جمعي كه با ایشان بدي كرده باشند
ودر تیسیر آورده كه روزي امام حسین بن علي رضي الله عنهما با جمعي مهمانان بر سر خوان نشسته بود خادمش
با كاسه آش گرم بمجلس در آمد واز غایة دهشت پایش بلغزید وبحاشیه بساط بر آمد كاسه بر سر شاهزاده
افتاد وبشكست وآش از بیخودي عقل بر رخسار مبارك فرو ریخت امام حسین از روي تادیب نه از راه تعذیب در وي نگریست
بر زبان خادم جاري شد والكاظمین الغیظ امام حسین فرمود كه خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین
عن الناس امام حسین گفت عفو كردم خادم تتمه ایة برخواند كه والله یحب المحسنین جواب داد كه از مال خود ازادكردم
بیت بدي را مكافات كردن بپاي ۞ برِ اهل صورت بود بخردي ۞ همین كسانیكه پي برده اند ۞ بدي دیده
و
دادن

نيكوئي كرده‌اند والذين معطوفست بر الذين ينفقون و مضمون كلام آنكه متقيان دو طايفه
اند يكي آنها كه بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف‌اند دوم تايب غير مصر ايشان آنانند كه از روي متابعت
هواي نفس اذا فعلوا فاحشة چون بكنند كاري ناشايسته او ظلموا انفسهم يا ستم كنند بر نفسهاي خود بمبا
شرت معاصي و نزد بعضي فاحشه كردار ناپسنديده است و ظلم گفتار ناستوده يا اول كباير و ثاني صغاير و بقول
جمعي فاحشه و ظلم خطا و عمدست يا زنا و آنچه مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبيل
و بر هر تقديري بعد از آن فاحشه و ظلم ذكروا الله ياد كنند عقوبت خداي را يا عتاب او را يا بنده كه او را
چنين كردي يا متذكر شوند وعده مغفرت را كه با استغفار بازبسته است فاستغفروا پس آمرزش خواهند
لذنوبهم براي گناهان خود ومن يغفر الذنوب و كيست كه بيامرزد گناهان را استفهامست بمعني
نفي يعني هيچكس نيامرزد جرايم بندگان را الا الله مگر خداي ولم يصروا و اصرار نكرده‌اند بعد از استغفار
على ما فعلوا بر آنچه از ايشان صادر شده از معاصي يعني ديگر باز بر سر آن فعل نرفته‌اند وهم و ايشان
كه اصرار نكنند يعلمون ميدانند كه عقوبت اصرار از عذاب هيچ گناه عظيم‌تر است نزول آيه در شان بهان
تمار بوده كه زني صاحب جمال بخرما خريدن نزد وي آمد و بهان را دل برو گشش كرد و ببهانه خرماء خوب
در گوشه كاشانه خود در كنار خويش كشيد و بعد از وقوع قبله زن زبان نصيحت بگشاد كه اتق الله از خداي بترس
و دامن پاك مرا بلوث حرام آلوده مگردان بهان را خوف الهي دريافت و پشيمان شده في الحال بحضرت رسالت
پناه شتافت و صورت حال بعرض سيد عالم صلي الله عليه و آله و سلم رسانيد حضرت همه فهود كه من در ميان شما
و شما چنين كارها ميكنيد حق سبحانه براي تاكيد اميدواري تايبان اين آيه فرستاد و بقول بعضي در شان
ابو اليسر فرود آمد يا بهلول نباش يا ثعلبه انصاري كه قصد گناه كردند يا مرتكب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار
آورده‌اند اولئك آن گروه متقيان كه منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ايشان مغفرة
من ربهم آمرزشيست از پروردگار ايشان وجنات تجري و بوستانها كه ميرود من تحتها الانهار
از زير اشجار آنها جويها خالدين فيها جاويد باشندگان در آن ونعم و نيكو مزديست اجر
العاملين مزد عمل كنندگان يعني مغفرت و جنت قد خلت بدرستي كه گذشته بود من قبلكم پيش از شما
سنن واقعها ميان جهانيان از غم و شادي و راحت و محنت و دولت و نكبت كه حق تعالي سنت نهاده بجهت
اين وقايع يا اهل سنن مراد است و سنن شرايع باشد يعني امتان بوده‌اند با انواع دينها و بجهت تكذيب پيغمبران
هلاك شدند فسيروا في الارض پس برويد و سير كنيد در زمين و به بينيد بلاد عاد و ديار ثمود و بيابان
لوط فانظروا پس بنگريد بنظر عبرت كه بسبب نافرماني كيف كان چگونه بوده است
عاقبة المكذبين آخر كار تكذيب كنندگان هذا اين كلام كه در قصه احد و بدر بگذشت
يا اين شرح كه از امم گذشته و وقايع روزگار داديم بيان سبب هويدا بيي سخن حقست للناس
براي عامه مردمان وهدى و زيادتي بصيرت وموعظة و پندي مشتمل بر رهبت و رغبت للمتقين
خاصه پرهيزكاران را ولا تهنوا و سست مشويد و ضعف مورزيد چون در حرب احد خواجه عالم صلي
الله عليه و آله و سلم بشعب كوه درآمد ابوسفيان عزم حمله نمود تيغ كوه برده خواست كه بر اهل شعب مطلع گردد
اصحاب را دغدغه بخاطر رسيد حضرت عزت تسليه ايشان را آيه فرستاد كه سستي مكنيد ولا تحزنوا

وانتم

واند وهناك مشويد از جراحات و مصيبات يا فوت غنايم وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ
وحال آنكه شما برترانيد از ايشان بحسب مكان يا از روي محاربه بر ايشان بيشي واز ايشان
بيشي داريد يعني در جنگ بدر يا برتري شما بانست كه كشتگان شما در روضه نعيم
اند وازان ايشان در قعر جحيم يا مقام شما درجات عاليه خواهد بود وازان ايشان
درك الاسفل وحقيقت آنست كه اين بشارت بوده مومنانرا بعلو وغلبه يعني شما منصور
وغالب خواهيد شد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستيد گرويدگان بوعده حق كه فرموده
وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر بشما رسيد جراحتي و زخمي فَقَدْ مَسَّ
الْقَوْمَ پس بدرستي كه رسيده است گروه كفار را در روز بدر قَرْحٌ زخمي
والمي مِثْلُهُ مثل قرح وجرح شما وَتِلْكَ الْأَيَّامُ واين روزها كه مدار زندگاني
برانست نُدَاوِلُهَا ميگردانيم انرا بَيْنَ النَّاسِ ميان مردمان روزي بدولت
وعشرت گذرد روزي بنكبت وعسرت بيت فيوما علينا ويوما لنا واين مداوله
براي انست تا پند گيرند وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ وبراي آنكه ببيند خداي يا و بنمايد او بدانند
الَّذِينَ آمَنُوا صرآنانرا كه بدو گرويده اند وَيَتَّخِذَ وبراي آنكه فراگيرد مِنْكُمْ
شُهَدَاءَ از شما گواهان يعني گواه يكديگر باشيد كه در معركه جهاد كدام جان
فدا كرده وكه روي بگريز آورده وَاللَّهُ وخداي لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نميدارد
خطي ستمكارانرا كه مشركانند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ وفايده ديگر در مداوله انست كه پاك گرداند
خداي الَّذِينَ آمَنُوا مومنانرا از گناه چه بلاها كه با اهل ايمان ميرسد مكفر ذنوب
ايشانست وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ وديگر آنكه در نقصان افكند وهلاك سازد كافرانرا
أَمْ حَسِبْتُمْ آيا مي پنداريد أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنكه درآييد در بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ
اللَّهُ ونديده خداي الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ آنهارا كه جهاد كرده اند از شما وَيَعْلَمَ
الصَّابِرِينَ ونديده شكيبايانرا بر فرمان رسول يا صابرانرا بر هجوم مصايب
ووقوع نوايب ملخص سخن انست كه بي محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسيد
بيت بلبلي كو ستم خار تحمل نكند بهتر آنست كه ديگر سخن گل نكند وَلَقَدْ كُنْتُمْ
وبدرستي كه شما بوديد كه از روي تحمل اشتياق لقاي الهي تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو مي
برديد مرگ را يعني شهادة را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ پيش از آنكه مشاهده كنيد اسباب آنرا كه
حربست فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقيق بديديد آنچه ميطلبيديد از مقاتله كفار وَأَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ وحال آنكه شما مي نگريستيد ياران وبرادران شما كه مقتول مي شدند
يا نظر ميكرديد در پيغمبر صلي الله عليه وسلم واو را تنها گذاشته در خلاص خود ميكوشيديد
آورده اند كه چون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه عليه زخم خورده درميان
كشتگان پنهان شد ابليس لعين صداي الا ان محمدا قد قتل درميان خاص وعام افكند قومي
از ضعفاي اهل اسلام خواستند كه رجوع بعبدالله ابي نموده التماس كنند كه ابو سفيان

برای ایشان خط امان بستانند وقومی دیگر بگریختند وبعد از آنکه آنحضرت منهزمان را ملامت میکرد که چرا قرار بر فرار اختیار کردید وپشت بر میدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد واز غایت ترس بگریختیم حضرت عزت شأنه دفع عذر ایشان را این فرستاد که وَمَا مُحَمَّدٌ ونیست بنده ستوده من إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش من قَدْ خَلَتْ بدرستی که بگذشتند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان أَفَإِنْ مَاتَ آیا اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ یا کشته گردد انْقَلَبْتُمْ باز میگردید شما عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وهر که بر گردد وبه پس باز رود بارتداد یا ترک جهاد کرد فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدایرا شَيْئًا چیزی را که وی بود مضار ومنافع بروی روا نیست وَسَيَجْزِي اللَّهُ وزود باشد که جزا دهد خدای الشَّاكِرِينَ مر سپاس دارنده کانرا وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ ونباشد ونسزد هیچ نفسی را أَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمشیت خدای وفرمان او ونوشته است خدای حکم در لوح محفوظ كِتَابًا نوشتنی مُؤَجَّلًا زمانی او پیدا کرده شد کس پیش از آن نمیرد وازان نیز در نگذرد درین آیه تحریض مسلمانانست بر جهاد ودلیر ساختن ایشان در معرکه با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقدرست واجل مقدر هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک وشروع در مهالک ومرتضی علی را رضی الله عنه درین معنی دو بیت است بیت أي يومين من الموت أفر يوم لم يقدر أم يوم قدر يوم لم يقدر لا أرهبه يوم قد قدر لا يغني الحذر ودرین ترجمه گفته اند نظم دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست روزی که قضا باشد وروزی که قضا نیست روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود روزیکه قضا نیست درو مرگ روا نیست وَمَنْ يُرِدْ وهر که خواهد بجهادی که میکند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم اورا از دنیا آنچه مقدر کرده ایم وَمَنْ يُرِدْ وهر که خواهد باعمال خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ جزای آن جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم اورا آنچه خواهد وآرزو برد در بهشت وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ وزود باشد که پاداش دهیم شکر کنندگانرا بر نعمت جهاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ وچند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر آنکه در راه حق قَاتَلَ کارزار کردند مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ با او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهیست که کم از ده هزار نباشد ودر عین المعانی گوید ده هزار ربی بمعنی ربانیست یعنی فقها وعلما وحکما واتقیا با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند این پیغمبران واصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ بآنچه بدیشان رسید از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا وضعیف نگشتند از بسیاری حرب وَمَا اسْتَكَانُوا وفروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست. وآنها که التجا با بن ابی نموده از ابی سفیان

خطا مان میطلبیدند، وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ وخداي دوست میدارد صبر کنندکان برمها
وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ ونبود قول وبیان ربّیان بعد از قتل نبي ایشان اکر واقع شدی
إِلَّا أَنْ قَالُوا مکر انکه کفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردکار ما بیامرز ذُنُوبَنَا کناهان
ما را که سبب منع نصرت وقتل صاحب دعوت ما بود وَإِسْرَافَنَا ودرکذار از حد
درکذشتن ما را فِي أَمْرِنَا درکار ما وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا واستوار دار قدمهای ما را در
وقت مقاتله با اعدای دین وَانْصُرْنَا ویاري ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
بر کروه ناکرویدکان فَآتَاهُمُ اللّٰهُ پس بداد خداي ایشان را ببرکت دعا واستغفار بسبب
صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمن ویا فتن
غنایم وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ ودیکر عطا کرد ایشان را نیکویي پاداش ان عالم یعنی نعیم
بهشت با رضا ولقا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وخداي دوست میدارد نیکوکاران را یعني
مومنان صابران را ونزد محققان ثواب دنیي وآخرت اعراضست از هردو وتوجه
با فریدکار هردو ومصراع من قارغم از هردو ومراوصل تو بس يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کروه کرویدکان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اکر فرمان برید مر کافرانرا در شان بعضی
است که از ابو سفیان طلب امان میکردند ودر کشاف اورده که منافقان مومنانرا میکفتند
این زمان پیغمبر کشته شده ورایت دولت کفار استیلا یافت شما را دیکر باره بدین خود
رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اکر بفرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوكُمْ باز
کردانند شما را عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهاي شما یعنی بکفر باز برند فَتَنْقَلِبُوا
پس انکاه کردید شما خَاسِرِينَ زیان زدکان هردو سرای پس فرمان دشمنان
مبرید بَلِ اللّٰهُ بلک بدانید ای مومنان که خداي مَوْلَاكُمْ یاور ودوست ومتولی
کار شماست پس با کفار دوستی مکنید ونصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ
النَّاصِرِينَ وخداي بهترین یاري کنندکانست سَنُلْقِي زود باشد که در
افکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای کافران الرُّعْبَ ترس وبیم را خدا یتعالی
هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر وغلبه بی جهتی ترک قتال
کرفته باز کشتند والقاء رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بِمَا أَشْرَكُوا بانکه
ایشان شرک اوردند بِاللّٰهِ بخداي وانباز کرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ آن چیزیرا که نفرستاده
است خداي بِهِ باشراک آن سُلْطَانًا حجتي وبرهانی تا ایشانرا عذر بودي غرض
نفي حجتست چه اکر حجتی بودی فرو فرستادي وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وجاي ایشان
اتش دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ وبد آرامکاه است ستمکارانرا
دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وهر اینه راست کرد خداي وَعْدَهُ وعده خود را در

باب ظفر جران ظفر بشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند جون ترک صبر کردند
مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضي الله عنهما نقل میکنند که خدای
در هیچ موطني پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب اُحد جمعي برین سخن
انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای گویم که فرمود که وعده
نصرت من با شما راست شد اِذْ تَحُسُّونَهُمْ ان هنگام که میکشتید کافران را
از روی شتاب بِاِذْنِهٖ بخواست خدای یا حکم او یا معونت او در اول
روز ظفر شما را بود حَتّٰٓي اِذَا فَشِلْتُمْ تا انگاه که شما بددل شدید وَتَنَازَعْتُمْ
فِي الْاَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب وَعَصَيْتُمْ و عاصي شدید امر
امیر خود عبد الله جبیر و ترک مرکز گرفتید بس مبتلا شدید بمغلوبیت
مِّنْۢ بَعْدِ مَآ اَرٰىكُمْ بس از انکه نمود شما را مَّا تُحِبُّوْنَ انجه شما دوست میداشتید
از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ از شما مَّنْ يُّرِيْدُ الدُّنْيَا کسي باشد که دنیا
طلبید یعني غنیمت و نام بلند و این طایفه بود مند که پاي از حَيِّز
امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت
اقبال نمودند وَمِنْكُمْ و از شما هست مَّنْ يُّرِيْدُ الْاٰخِرَةَ انکس
که خواهنده رستگاري اخرت و سعادت شهادت و این گروهي بودند
که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتي که شربت شهادت چشیدند
ثُمَّ صَرَفَكُمْ بس شما را باز داشت خداي و روي شما بگردانید
عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ
تا بیازماید شما را یعني معامله آزمایندگان کند تا عیار نقد صبر
شما بر محک یقین اشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستي که عفو کرد و در
گذرانید از شما فضل و رحمتست عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ بر گرویدگان از جمله
فضل او انکه شما را بتمامي هلاک نکرد اِذْ تُصْعِدُوْنَ ان هنگام
که دور میرفتید در هزیمت یا ببالاي کوه میگریختید وَلَا تَلْوٗنَ
و نمي ایستادید و التفات نمیکردید عَلٰٓي اَحَدٍ بر هیچ از مردمان
یا نمي نگریستید بیکي که ان رسولست صلی الله علیه وسلم
وَّالرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ و پیغمبر شما را میخوانند فِيْٓ اُخْرٰىكُمْ در عقب
شما و میگفت اِلَيَّ عباد الله فاني رسول الله و شما اجابت
نمیکردید فَاَثَابَكُمْ بس مکافات کرد شما را خداي غَمًّاۢ بِغَمٍّ
غمي بعد از غمي یک غم خبر قتل پیغمبرست و غمي دیگر شهادت
و جراحت بعضي از صحابه یا یکي هزیمت و یکي فوت غنیمت

که بتوبه مخالفت همه شما را بشکستند و مستاصل کردانیدند والله ذو فضل عظیم خدا تعالی

خداوند

واین باداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید و دیگر لِکَیْلَا تَحْزَنُوا تا اندوهگین
نگردید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه اندوه خورید
بر آنچه بشما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید
ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرستاد خدای بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ از پس ملال و اندوه أَمَنَةً امنی و آسایشی
و آنچه بود نُعَاسًا خوابی سبک يَغْشَىٰ می‌پوشید یعنی در می‌پیچید آن خواب طَائِفَةً مِنْكُمْ
گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند در تبیان میگوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق
و مرتضی و طلحه و سعد ابی وقاص را از مهاجران و حارث بن صمت و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی
زبیر را نیز داخل کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین و فایده نعاس عود قوت ایشان بوده و دفع
ملال از ایشان وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ
بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می‌بردند
بخدای غَيْرَ الْحَقِّ ظنی ناحق و او ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمانی که اهل جاهلیة را بود که مهم محمد صلی
الله علیه و آله و سلم باتمام نخواهد رسید يَقُولُونَ می‌گویند هَلْ لَنَا آیا هست ما را بر سبیل انکار
یعنی ما را نیست مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز طمع غلبه داشتیم بر لشکر
ابوسفیان و میسر نشد قولی آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا من الامر
من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ
إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لِلَّهِ مر خدای راست و بفرمان اوست
يُخْفُونَ نهان می‌سازند منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسها خویش از شکوک و شبهات
مَا لَا يُبْدُونَ آنچه آشکارا نمیتوانند کرد لَكَ برای تو جهة خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع
حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان يَقُولُونَ میگویند در خلوت با یکدیگر لَوْ كَانَ لَنَا
اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خیر خود یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا
اینجا کشته نمیشدیم یعنی اصحاب ما در احد مقتول نمیشدند و هزیمت بما راه نمی‌یافت قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر
می‌بودید ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خود و نمیخواستید که با ما بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه
بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ
مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتن‌گاه خود یعنی آن موضعی که قتل ایشان آنجا تقدیر بود یا اگر شما تخلف میکردید
هر آینه مومنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می‌آمدند بمعارک حرب و مصارع اهل
شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از چنان غمی و المی که کشیدید امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او مؤانست
یابید وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و برای آنکه [illegible] ظاهر کرداند خدای مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شماست
از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ و تا یکسره پاک کرداند و خالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهاست از ریا و زینها و عزیمتها
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینها باشد از سرایر و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا
هر آینه آنکسانی که روی بگردانیدند مِنْكُمْ از شما و بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روزی
که روی بر روی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست

که ملتزم اینند ایشان را شیطان یا از ایشان طلب زلت کرد و فرمان وی بردند ببعض ما کسبوا بشامت
بعض از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلوات الله وسلامه علیه ولقد عفا الله و بدرستی که خدای
درگذرانید عنهم از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان ان الله غفور بدرستی که خدای
آمرزگارست حلیم بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان
لا تکونوا مباشید کالذین کفروا مانند آنکسانی که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم و گفتند
برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی اذا ضربوا فی الارض چون برفتندی در زمین برای تجارت
و بمردندی او کانوا غزی یا بودندی غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی
نزدیک ما و به سفر و غزوه نرفتندی ما ماتوا نمردندی در آن سفر وما قتلوا و کشته نگشتندی
در آن حرب پس شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید در این قول لیجعل الله تا گرداند
خدای ذلک آن مخالفت شما را یا گمان ایشان را که با ما بودندی تلف نشدندی حسرة فی قلوبهم
دریغی و اندوهی در دلهای ایشان والله یحیی و خدای زنده میدارد نه خوردن و تدبیر ویمیت و او
میراند نه سفر و حرب والله بما تعملون وخدای میداند بآنچه شما میکنید ای گروندگان از صبر
و ثبات بصیر بیناست ولئن قتلتم و بخدای که اگر شما کشته شوید فی سبیل الله در جهاد
او متم یا بمیرید در خشنودی خدای بر فراش لمغفرة من الله هر آینه آمرزشی از خدای ورحمة
و بخشش ازو خیر مما یجمعون بهترست از آنچه جمع میکنید از مال دنیا و حطام بغیبت میخوانند
یعنی آمرزش و بخشایش حق تعالی شما را خوبترست از آنچه کافران و اهل هوی اندوخته اند از متاع غرور ولئن متم و اگر بمیرید
ای مومنان با خشنودی حق او قتلتم یا کشته شوید در کارزار کفار لالی الله هر آینه بسوی خدای معبود شماست
تحشرون حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا
یا شهید گردید در طریق طلب لقا پس شما را حشر با کسی خواهد بود که دل و جان در راه او بذل
کرده اید بغیر او و اینجا گفته اند اذا کان للصبر الی الله طاب المصیر الی الله بیت که هرکه رسد جراحتم
کان راه بتست شناسم بیت مرگان بره تو یابمالست شایسته افسر وصالست فبما رحمة
پس بخشایشی که ترا رسید من الله از حضرت حق سبحانه لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان
احد نزول آیه در آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از مراجعت اهل هزیمت
با ایشان تغلیظ و تشدید نه فرموده بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوشخویی بنسبت آن جماعت رعایة
نمود حق سبحانه میفرماید که نرم سخنی و نیکوخویی تو برحمت من بود ولو کنت فظا و اگر بودی
تو درشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل و نامهربان لانفضوا هر آینه اصحاب
تو پراکنده شدندی من حولک از نزدیک تو و با تو نیارمیدندی فاعف عنهم پس درگذار از ایشان
تقصیری که در خدمت تو کردند واستغفر لهم و آمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی که در اداء
حقوق می ورزیدند وشاورهم فی الامر و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکم
جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده بامور محاربه و مقاتله با کفار فاذا عزمت پس
چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فتوکل علی الله پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت

إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ دوست میدارد توکل کنندگان را توکل حقیقی کسی است که از
غیر حق نترسد و جز بدو امیدوار نباشد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر
واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس نباشد غلبه کننده بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانچه در جنگ احد وقوع
یافت فَمَنْ ذَا الَّذِي پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ
و بر کرم خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند یا وبیچارگان و بنا شد و سزاوار نبود لِنَبِيٍّ مر پیغمبری را
أَنْ يَغُلَّ آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی اقویا اصحابه از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم در خواست میضودند
که مال الزهر غنیمت که می افتد زیادت از حصه ضعفا چیزی بدهد آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم پیغمبر
در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ کم شد و جمعی سیه گلیمان
از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق و صلوات الله و سلامه علیه کردند و حق تعالی تهمه
حبیب خود را خصوصا و ذمه جمیع انبیا عموما از این خیانت بری گردانید و فرمود هیچ پیغمبری در غنیمت
خیانت نکند در غنایم وَمَنْ يَغْلُلْ و هر که خیانت کند يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بآنچه در آن خیانت کرده است یا بیاورد آن چیز را برگردن
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد اگرچه مستوجب آن باشد یا شتر در
اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت تهمتی کرد که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلی
الله علیه واله وسلم آورد آنحضرت قبول نکرد و فرمود نگاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام
داده شود در آن روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در آن و تنت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هر که پی روی کند رِضْوَانَ اللَّهِ
خشنودی خدای برادر ترك غلول باشد یعنی نباشد كَمَنْ بَاءَ همچون کسی که باز گردد بِسَخَطٍ
مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرام جای او باشد دوزخ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ هُمْ انبیا و اهل امانت که تابع رضوان خدااند دَرَجَاتٌ
خداوندان جایهای بلنداند یا مراتب ایشان است درجها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای
بینات بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند مردمان از امانت و خیانت گذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ از اینه بتحقیق
منت نهاد خدای عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون فرستاد در میان ایشان
رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی از آن میان يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای
قرآنی یا نشانهای وحدت وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میکرداند ایشان را از ادناس مقتضیات طبیعت بر شحات
ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگرد یا کار ایشان بصلاح میآرد یا بر پاکی ایشان
گواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و میاموزد ایشان را قرآن یا معارف شرعیه وَالْحِكْمَةَ و حکمت
یا معارف عقلیه وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند همه مردمان مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسول لَفِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ در گمراهی هویدا و ظاهر نه حق را میدانستند و نه از باطل دوری میتوانستند بیت
تاریک بحر ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق گرفت أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ آیا هرگاه
بشما رسید مُصِيبَةٌ نابایستی از هزیمت و قتل و جراحت از عادی و حال آنکه قَدْ أَصَبْتُمْ رسیده بودید
از ایشان مِثْلَيْهَا دو چندان را یعنی یافته بودید از کافران در بدر چه ایشان در احد هفتاد تن از شما

کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفته و با وجود این قُلْتُمْ گفتید از روی جزع که
أَنَّىٰ هَٰذَا این از کجا بما رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قُلْ هُوَ بگو که این شما را پیش آمد
مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ هم از نزدیک شماست که نا فرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نمودید و طلب
غنیمت او کردید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت قَدِيرٌ تواناست
وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه بشما رسید از مکروهات طبع شما يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن روز که لشکر ابو سفیان با سپاه
مؤمنان روی بروی آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ بس بامر خدای و بقضای و تقدیر او بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ و تا به بیند
خدای ثبات مؤمنان را و ظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و تا اظهار کند خصومت آنان را که نفاق ورزیدند وَقِيلَ لَهُمْ
و گفته شد مر ابن أُبَيّ و اصحاب او را در وقت بازگشتن و رجوع ایشان از راه بمدینه که تَعَالَوْا بیایید و از حرب
بازمگردید و بجهت تمام قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید شر
بیکانکان که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا گفتندی اگر ما رسم حرب میدانستیم
لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر اینه متابعت میکردیم شما را اما گمان بریم که اینجا جنگ خواهد بود یا ایام صلح جنگ واقع نخواهد
و محمد صلی الله علیه و سلم با اقربای خود صلح خواهد کرد هُمْ این منافقان لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ بسوی کفر آن
روز که این سخن گفتند أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ نزدیکتر بودند که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقربند در یاری دادن
که با اهل ایمان يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بزبانهای خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان
یا آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان بود که جنگ واقع شود وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر
است بِمَا يَكْتُمُونَ بآنچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الَّذِينَ این منافقان
آنانند که از روی جهل قرابت جهال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند برای امثال خود یا اقربا و هم نسبان
خود که در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوا و حال آنکه این گوینده گان نشسته بودند در خانهای خود و باز
ایستاده از قتال لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان برداری کردندی این برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن
خود مَا قُتِلُوا کشته نمیشدند چنانچه ما نشدیم قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که اگر اختیار مرگ
بدست شماست فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده است که در آن روز که منافقان این سخن گفتند
هفتاد تن از ایشان را مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندار آنها را که بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
کشته شده اند در راه خدای أَمْوَاتًا که ایشان مردگان اند ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه صحابه را گفت که چون برادران شما روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای
ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند
و از جوی بار فردوس آب خورند و بوقت استراحت جایگاه ایشان قنادیل زرین باشد بسلسله عرش آویخته و ایشان
گویند کاشکی خداوند اگر خبر دهد یاران و برادران ما را از زینت روزی که ما یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیاده
گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریفا این آیه ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری که از شهدا بود از حق
تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر بار شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته
که آمدگان از رجوع بدنیا ممنوع باشند گفت پس خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن

این آیت نازل شد که شهیدان را مرده مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار
کار خود بدان معنی که اعمال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمیخورد یا نمیشوند ایشان را چون
سایر مردگان یا رد سلام زایران میکنند یا بدستور زندگانی یُرْزَقُونَ روزی داده میشوند از میوهای
بهشت فَرِحِينَ درحالتی که شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدان چیز که عطا کرده است خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهِ
از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است و عطاء که ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر آورده
که چون جواهر قدسیه ارواح را بانوار الوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مشرق گردانند
پیر قوت اشارت بآنست پس از آن منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند بجمال فرحین عبارت از آنست
بحسب واقع ابتهاج زیاده از وصول بمقام وصال و رتبه فزونتر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود بیت
ما بخوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست میکوشم بجهد که خود را مگر آنجا فکنم وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور
میشوند ببشارت یا شادی میکنند بِالَّذِينَ بآنانکه هنوز لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ در نرسیده اند بایشان
مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادی
ایشان بآنست که بر احوال اخرویه اخلاف صاحب وقوف شده یقین میدانند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ آنکه هیچ ترس
نیست بر ایشان از آنچه در پیش خواهد آمد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشد که اندوهناک گردند بر مفارقت
دنیا و آنچه در و بگذارند يَسْتَبْشِرُونَ شادمانی میکنند بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ برحمتی که فایض شده
است از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد
و فضل آنچه زاید بود بر آن بنده ارزانی دارد وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لَا يُضِيعُ
أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد الَّذِينَ آنانکه از روی صدق
اسْتَجَابُوا اجابت کردند لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مر فرمان خدای را و رسول را وقتی که بخروج امر کرد و آن چنان
بود که چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم آخر همان روز که شنبه بود هفتم
شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد
حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه
شده اند و در حمراء الاسد معسکر ساخته بودند مقرر شد که شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت
ابهت لشکر اسلام باحیاء و قبایل عرب رسد و دانند که ایشان را عجز و انکساری نیست حق سبحانه بدین
آیه میستاید آنهارا که اجابت خدا و رسول کردند مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ رسیده بود
ایشان را جراحتها لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنکسانی را که نیکویی کردند مِنْهُمْ از ایشان بوفاء عهد
وَاتَّقَوْا و بترسیدند از غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگیست یعنی بهشت
آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت
تصمیم داد ناگاه خبر رسید که آنحضرت بحمراء الاسد باز آمده و کنند هراسی در دل ایشان افتاد از رو
روی هزیمت بمکه آوردند و در راه قافله تجار یا طایفه از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند مبالغه
بیان نموده اند که محمد و یاران را هرجا که ببینید از ما بترسانید و چنان بازنمایید که ایشان با لشکری آراسته
بازگشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بر بسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل

اسلام ملاقات نمودند یعنی چون ابو سفیان طرح تخویف افکندند و عنایت ازلی مسلمانان را در یافته بهیچ حال
اثر تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه موادّ تصدیق افزود. جواب ایشان بکلمات حسبنا الله
ونعم الوکیل باز دادند وحق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت
تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب إِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابو سفیان
واصحاب او قَدْ جَمَعُوا جمع شده اند و متفق الکلمه گشته لَكُمْ برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید
از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ پس زیاده کرد این سخن مومنان را
إِيمَانًا تصدیقی و یقینی در کار خود تا نترسیدند وَقَالُوا و گفتند حَسْبُنَا اللَّهُ بسنده است ما را خدای
یاری دهنده و کفایت کننده وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ۝ و نیکو کار گذاریست حضرت پروردگار و نزد بعضی محققان
این آیه گذشت و لجنه بعد از رفت در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابو سفیان در پایان
شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر فرمود که در جواب او بگوئید که چنین باشد
دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر
اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم بیثرب آمد و هر چند
مقدمات تخویف اضرار آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیار اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبنا الله
ونعم الوکیل نشنود و حضرت با یاران احد جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند به بدر رفت
و هشت روز آنجا توقف نمودند و بازارها قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار
از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و برین تقدیر که از ناس در آیه سابقه
عبارت از قافله بود اینجا نعیم باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابو سفیان و اتباع او باشد و تتمه حال مومنان
اینست که فَانْقَلَبُوا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ با عافیتی
تمام یا ثواب کامل مِنَ اللَّهِ از خدای وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا افزونی مال به تجارت
لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ و پی روی کردند خشنودی خدای را بفرمان برداری رسول وَاللَّهُ و خدای ذُو فَضْلٍ
عَظِيمٍ ۝ خداوند فضل بزرگیست بدفع مشرکان از مومنان إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که آن تخویف
تخویف شیطان بود يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنجا اعراب یا اهل قافله یا نعیم
میگفتند از شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر روی گردان شوند
و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فَلَا تَخَافُوهُمْ پس شما ای مومنان مترسید از اولیاء
شیطان وَخَافُونِ و بترسید از من در مخالفت امر من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ اگر هستید شما تصدیق
کنندگان مر وعد و وعید مرا وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ و باید که اندوهناک نکردانند ترا آنانکه
يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که از جنگ احد تخلف ورزیدند
و ترا فرو گذاشتند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز زیان نرسانند خدای را
یعنی دوستان خدای را شَيْئًا چیزی بسبب مسارعت در کفر يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ
انکه نگرداند مر ایشان را یعنی ندهد حَظًّا فِي الْآخِرَةِ بهره در ثواب آن جهان وَلَهُمْ و مر این مسارعان را
عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ عذاب بزرگست یعنی جاویدان و همیشه إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی

که آنانکه

که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بالایمان بایمان لن یضروا الله هرگز زیان نرسانند خدای را
شیئا چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان بایشان عاید گردد ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی
دردناک که المرید لمهای ایشان برسد ولا یحسبن الذین کفروا و نپندارند آنکسانیکه کافر شدند از یهود
و نصاری و مشرکان و منافقان انما نملی لهم که آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا خیر لانفسهم بهترست
مر نفسهای ایشانرا انما نملی لهم بدرستی که ما درنگ میدهیم ایشانرا لیزدادوا اثما تا زیاده کنند
گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند ولهم عذاب مهین و مر ایشانراست عذابی خوار کننده
و در دین [illegible] سازنده ما کان الله خدای بر آن نیست لیذر المؤمنین که بگذارد مومنانرا
علی ما انتم علیه بر آن چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و باستهزا با ایشان
در آشکارا بلکه بر وفق حکمت الهی نقد حال شما را بمحک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا
کند پلیدرا که آلوده بنفاق است من الطیب از پاک یعنی مومن مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تا مخالفان
تخلف نمودن یا عدو دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق
وحی سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم معلوم کرد و صحابه بر آن اطلاع یافتند و از جمله مکنونات ضمایر اهل
نفاق این بود که در وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که امت مرا بصورت و حلیه بمن نمودند
بهمان شبابه که ذرات ذریات را بآدم علیه السلام نموده بوده اند مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان
اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد صلی
الله علیه و آله و سلم چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل متزلزل ما غافلست الکرامات میگوید که علی
التعیین با ما یکی کدام مخلص است و کدام منافق آیة آمد که وما کان الله لیطلعکم و چنان نیست که خدای
مطلع گرداند شما را ای منافقان علی الغیب بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند ولکن الله
یجتبی و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بر آن من رسله من یشاء از فرستادگان خود هر کرا خواهد
فامنوا پس بگروید ای مومنان بالله بخدای بر آن وجه که او متفرد است بعلم غیب ورسله و باور دارید
رسولان او را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب با کفار و منافقان باشد وان تؤمنوا و اگر ایمان
آرید بدین وجه وتتقوا و پرهیز نمایید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فلکم اجر عظیم پس شما راست
مزد بزرگ ولا یحسبن الذین و نپندارند آنانکه از زکات همت یبخلون بخیلی میکنند بما آتاهم الله
بآنچه خدای از مال دنیا بدیشان داده است من فضله از فضل و کرم خود هو خیرا لهم که آن بخل بهترست
مر ایشانرا بل نه چنین است هو شر لهم آن بخل بدترست مر ایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت از اموال
و هم در آخرت باستحقاق [illegible] و اموال سیطوقون زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود
ما بخلوا به آنچه بخل کردند بآن از مالها و زکوة نداده و این فضیحت ایشانرا واقع باشد یوم
القیامة روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه مالی عطا فرموده و آنکس از روی
بخل زکوة ادا ننموده متمثل و متصور کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری
و تندی زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر زبر چشمهای وی آشکارا بود و چنین
حیه خبیث ترین حیاتست پس آن مار بیاید و طوق گردن او شود هر دو کناره روی و دهن

اورا بکیرد و زبان تقریع و توبیخ کشاده کوید اَنَا مَالُكَ وَاَنَا كَنْزُكَ من آن مال توام که بدان در دنیا
لاف مباهات میزدی و کنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت با اقران میفکندی پس کنج را ازدل برون کن
مال را بفکن ز چشم ٭ مال تو مارست در معنی و کنج اژدهاست ٭ وَلِلّٰهِ و مر خدا راست مِيرَاثُ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمین و ما فیها یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان
و نزاع منازعان او را مسلم ماند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گفته اند که میراث در حقیقت
چیزی را گویند که بملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس لفظ اهل آسمانها و زمین را
میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتیست در دست ایشان و فی الحقیقة از آن خداوند است ولله ملک
السموات والارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی
هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن
غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد قطعه ای آنکه بخل کیسه را بند کنی ٭ خود را بوجود مال خرسند کنی ٭
این مال خداست صرف کن در ره او ٭ امساک بمال دیگری چند کنی ٭ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه میکنید
از انفاق و امساک خَبِيْرٌ داناست لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بدرستی که خدای میشنود قَوْلَ الَّذِيْنَ قَالُوْا سخن آنان را
که گفتند اِنَّ اللّٰهَ فَقِيْرٌ بدرستی که خدای درویش است وَنَحْنُ اَغْنِيَاءُ و ما توانگرانیم چون آیه و اقرضوا الله قرضا
حسنا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما قرض میطلبد حق تعالی
این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را فرماییم تا بنویسند
مَا قَالُوْا آنچه ایشان گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ و دیگر بنویسیم
نوشتن کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُوْلُ و ما گوییم ایشان را نزدیک مرگ یا بوقت
قیام از قبور ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِيْقِ بچشید عذاب آتش سوزنده ذٰلِكَ این چنین عذابی شما را بِمَا قَدَّمَتْ
اَيْدِيْكُمْ بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تخصیص فعل است ولکنه فعل
اصحب و اکثر نه فاعل ایشان اند و افعال ایشان قتل انبیا بود و عبادت عجل و امثال آن وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر این
عقوبت بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيْدِ نیست ستمکار بر بندگان خود چون شما مستحق عذا
از روی عدل شما را معذب میسازد اَلَّذِيْنَ قَالُوْا مر یکی شنید قول آنانکه گفتند اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ
اِلَيْنَا بدرستی که خدا عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی امر کرده اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُوْلٍ بآنکه ایمان
نیاریم و تصدیق نکنیم فرستاده را حَتّٰى يَاْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تَاْكُلُهُ النَّارُ
بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربان حلال نبود آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی
و پیغمبر آن زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی و عظماء بنی اسرائیل در خارج بیت سرهای در پیش
انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بودی که آتشی سفید بی دود با آوازی
مهیب از آسمان فرود آمده در قربان پیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریة مذکورست
که جز بدان پیغمبر مگروید که قربان برین وجه بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند که قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ
بگو بتحقیق آمدند بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِيْ فرستادگان پیش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای
روشن چون عیسی علیه السلام وَبِالَّذِيْ قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی

بن وکه مدعا، شماست چون زکریا و یحیی علیهما السلام فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشانرا
یعنی زکریا که صاحب ذبح بود و پسر او یحیی را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان
که متابعت پیغمبر صاحب قربان بجا باید آورد فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مباش فَقَدْ كُذِّبَ
پس بدرستی که تکذیب کرده شده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگانی که ایشان
جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر وَالزُّبُرِ و مواعظ زاجره یا احکام
شرعیه وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب روشن کننده حلال و حرام كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ
و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ
و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز برخواستن از قبور فَمَنْ زُحْزِحَ
عَنِ النَّارِ پس هر که او را دور کرده شد از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شد به بهشت فَقَدْ
فَازَ پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست این زندگانی جهان الَّا
مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری ناپاینده از حیات دنیا را بمتاعی تشبیه کرد که خریده در آن غرور
یا بدو مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن را تأمل کرده نه معلوم شود که هیچ
نمی ارزد نظم در دیده اعتبار خواب است ٭ بر بهره کز اجل سرابیست ٭ ایمن منشین که مرگ در پیش
مشغول مشو بسرخ و زرد خویش ٭ لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِي أَمْوَالِكُمْ
در مالها خویش اهل بعد از هجرت مهاجران مدینه دست تعدی عمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند
دراز کرده میفروختند و هر که از ایشان در راه بدست می آمدند از آتش تعذیب و تهدید ش میسوختند حق
سبحانه آیة فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود بنقصان و تلف وَأَنْفُسِكُمْ و در نفسهای
خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه خواهید شنید مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنانکه بدیشان داده اند کتاب مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و دیگر می
شنوید از آن کسان نیز که شرک آورده اند أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار یعنی سخنان که موجب رنجش خاطر
باشد هم بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و هم بنسبت خود وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه
وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و از منتقم حقیقی کار باز گذارید فَإِنَّ ذَلِكَ پس بدرستی که
این صبر و اتقاء مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از استوارکارهای دینیست و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمانست
وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن از آنکه فرا گرفت خدای مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد و پیمان آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ
عطا کرده اند ایشانرا کتاب توریة و انجیل یعنی علماء یهود بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لَتُبَيِّنُنَّهُ
لِلنَّاسِ هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شان محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نپوشند از پیغمبر را حضرت هر دو کلمه بلفظ خطاب میخوانند یعنی میثاق گرفت از اهل
کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند ایشان کتاب را یا پیمان
وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود این کلمه مثلیست در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند
یعنی عوض گرفتند بانچه اخذ میثاق بران بود ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را و آن ماکول و مشروبها و احیان و اساقفه
بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ . پس بد چیزیست که میخرند یعنی

بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد صلی الله
علیه وآله وسلم آنانرا که شادی باشند بما أتوا بآنچه آمده‌اند یعنی کرده‌اند از پوشیدن نعت تو ویحبون
أن یحمدوا و اینها دوست میدارند آنکه ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکرده‌اند حضرت پیغمبر از
یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان نمودند که براستی
خبر داده‌اند و با وجود آن دروغ ایشان را داعیه استحسان نیز بود این آیت نازل شد یا در شأن منافقان
که از غزوه تخلف کرده و چون پیغمبر باز آمد زبان اعتذار گشاده توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم پس
مپندار ایشان را ای مؤمنان ایشان را بمفازة من العذاب که اهل رستگاری اند از عذاب قیامت
یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذاب
دردناک در دوزخ نه نجات ولله ملک السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمانها
و زمینها والله على كل شىء قدير و خدای بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قدیر تواناست
آورده‌اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید
بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی علیه السلام سوال کردند ایشان احیاء موتی
و ابرای مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت مآب آمده گفتند ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم ما از معجزات
موسی و عیسی خبر یافته‌ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافتیم اگر کوه صفا را زر سازی از آن علامت
یگانگی معبود تو بدانیم حق سبحانه این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت اید إن فی خلق
السموات والارض بدرستی که در آفرینش آسمانها و زمینها و انجم در میان ایشان است واختلاف اللیل والنهار
و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لآیات هر آینه نشانهاست
بر وجود صانع و وحدت و کمال علم و قدرت او لأولی الالباب مر خداوندان خرد را که عقول ایشان
از شوایب حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الذین و این اولوا الالباب
آنانند که از خلوص دل یذکرون الله یاد میکنند خدایرا قیاما در حالت ایستادن وقعودا و در وقت
نشستن وعلى جنوبهم و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم با ذکر
حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره بیت شب و روزم بجمیع
از یاد تو در خاطر نیست بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست یا مراد از ذکر نماز است که برین هیأت
میگذارند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام
معیشت بدانست و بر نعمت قعود که پایداری صحت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام
بسبب آنست محققان گفته‌اند که مراد ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری
نباشد پس مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جانند قیاما در حالتی که قایم اند
یعنی متوجه با مر الهی و قعودا و قاعد اند یعنی باز ایستاده از ملاهی و علی جنوبهم بر پهلوها نیفتاده اند از ارتکاب
مناهی یا قایم اند بر آستانه خدمت و قاعدند بر بساط قربت و علی جنوبهم آسوده گانند در بارگاه وجد
و حال و بر کنارند از پندار وهم و غرور و خیال حجاب کثرت از همه دریده بیت بخلوتگاه وحدت آرمیده
ز وهم و خرد بر خویش بسته بحق پیوسته و از خویش رسته ویتفکرون و اندیشه

میکنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا
آن اندیشه ایشان را مراه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و چون بعد و هجران از نظر ایشان
برخواسته از غیبت بحضور رسانند و از روی شهود بزبان نیاز گویند ربنا ای پروردگار ما
ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا آفریدنی باطل یا خلق
نکرده آنرا بعبث و هزل سبحانک پاکی است ترا از آنکه چیزی باطل بیافرینی فقنا پس نگاه دار
ما را بحمایت لطف خود عذاب النار از عذاب آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار ما بدرستی
که تو از روی عدل من تدخل النار هر کرا در آری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد فقد اخزیته
پس بدرستی که او را خوار کردانیدی بفضیحت وما للظالمین و نیست ستمکاران را از شرک و یهود و نصاری
و امثال ایشان من انصار یاران که عذاب از ایشان منع سازند ربنا ای پروردگار ما اننا بتحقیق
که ما سمعنا منادیا شنیدیم ندا کننده را که باشکارا ینادی للایمان میخواند خلق را
بسوی ایمان و این منادی محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یا قرآن و این عام تر است چه بسیار کس دعوت
رسول را صلوات الله و سلامه علیه در نیافته اند و همه کس از قرآن می شنود که زبان بیان
ندا میزند ان آمنوا بربکم برین وجه که بگروید بپروردگار خود فآمنا پس اجابت کردیم منادی را
و ایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز گناهان ما را مراد کبایر
یا مطلق گناهان گذشته و کفر عنا و در گذران و بپوش از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد صغایر است یا گناهان
آینده و توفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکان و نیکوکاران ربنا ای تدبیر کننده و مصلح
آرنده کار ما و آتنا ما وعدتنا بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود
که نعیم جاوید است یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان یا آمرزش میطلبیم که انبیا را
گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام گفت ولمن دخل بیتی مومنا و للمومنین والمومنات
و چنانچه ابراهیم علیه السلام فرموده رب اغفر لی و لوالدی و للمومنین و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله
امر کردی و استغفر لذنبک و للمومنین والمومنات ولا تخزنا یوم القیمة و رسوا مکردان ما را
روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر آورده که
دعوات خمس که درین آیتهاست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و چهار خلیفه بزرگوار
بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت از مرتبه شهود خود دعا کرده که ربنا ما خلقت هذا باطلا صدیق
در مقام خوف خود فرموده ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق صدق خود
خبر داده که ربنا اننا سمعنا منادیا ذو النورین از مرتبه رجا طلب غفران کرده ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی
از سر همت روی بطلب موعودات آورده که ربنا و آتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف
اجابت رسیده و پروانه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که فاستجاب لهم پس اجابت
کرد مر دعاهای ایشانرا ربهم پروردگار ایشان بآنکه گفت انی لا اضیع من ضایع نکردانم
عمل عامل منکم عمل هیچ کننده را از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من از سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردم که هر عاملی را اجر هست این چگونه باشد که مردان مهاجر را

بمناقب بیان یاد کرد و مهاجرات ازان نصیبی ارزانی نفرمود این آیة آمد من عمل هیچ عاملی را از شما
ضایع نکنم مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى از مرد و زن بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از شما از برخی دیگراند
یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را در ثواب یک حکم
است هر که عملی کند مرد بود یا زن ذکورة و انوثت را در آن مدخلی نیست فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس آنان که
هجرت کردند از شرک یا اوطان خویش وَاُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سرایهای
و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر و انانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند وَاُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیده
شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال که او را بضرب و شتم و صهیب که او را
بنهب اموال میرنجانیدند وَقَاتَلُوا و کارزار کردند با کفار وَقُتِلُوا و کشته شدند
در جهاد مراد ازین عامه مهاجرانند لَاُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هر اینه در گذارم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ
بدیهای ایشان را وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ در زیر درختان یا در تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشان را ثَوَابًا پاداش
دادنی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت
ثواب بعندیة و تقیید باسم الله که دالست بر ذات مجموع صفات نشانه تتمیم ثواب است وَاللّٰهُ عِنْدَهُ
حُسْنُ الثَّوَابِ و خدایست که نیکویی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست در تفاسیر آمده که مشرکان
مکه در عشرت بودند و فقرا مومنان بحسرت میگذرانیدند در خاطر ایشان میگذشت که چرا
باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه
ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد درویشان امت اند لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ
كَفَرُوا رفتن و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ برخورداری
اندکست و زود زایل شود ثُمَّ مَاْوٰهُمْ جَهَنَّمُ پس آنکه با آخرت روند بازگشت ایشان دوزخ باشد
وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنها که بترسیدند
رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشان را بوستانهاست
بران وجه که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر قصور ان یا در پای درختان آن جویها
از آب و شیر و می و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا جاودان باشند در آن بوستانها نُزُلًا در حالتی که این بهشتها
پیشکشی باشد مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در پیش مهمان نهاده حاضر نماید
و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد و هر گاه که بهشت نزل مهمانان دار السلام خواهد
بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد بیت تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت
نمیخواهم بهشت و دعوتت دیدار میخواهم وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ و آنچه نزدیک خداست از الطاف خفیه
خَيْرٌ لِلْاَبْرَارِ بهترست مر نیکوکاران را از متاع فانی وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ و هر اینه از اهل کتاب
لَمَنْ يُؤْمِنُ کسی هست که می گرود بِاللّٰهِ بخدای وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ و بانچه بر شما منزل شده که قرآنست
وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریت است و انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب
او یا نجاشی و اتباع او خَاشِعِينَ لِلّٰهِ در حالتی که ترس کارانند یا متواضعان مر خدای را لَا يَشْتَرُونَ

بدل نمی کنند بآیات الله باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانچه احبار رشوت
خوار اولئک آن گروه مؤمن خاشع متدین لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره
نهاده عند ربهم نزد پروردگار ایشان ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حسابست یا
بزودی حساب مؤمنان خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اصبروا صبر کنید بر ادای
فرایض یا بر جهاد یا بر اعدا و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه تا همه طاعات را شامل باشد
وصابروا و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه
ورابطوا وساخته و آماده باشید مقاتله اعداء الله را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام
اسپان و اسلحه آماده دارند تا آدمی کفار از مؤمنان باز توانند داشت ونزد بعضی رابطه انتظار نمازیست بعد
از نمازی واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار
شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس [illegible] از هوا و امر بطاعت مولی ومصابره
فرمایید بر مراقبه قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطه
ارواح بوصول بحق و انقطاع از ماسوی الله و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات با غیار تا
باز رسته شوید از حجب و بود بفنا فی الله و فایز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله بیت
گر بقا خواهی فنا شو کز فنا * کمترین چیزی که میزاید بقاست * سورة النساء

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید و پرهیزید ربکم از خشم و عذاب پروردگار خویش
الذی آن آفریدگاری که بمحض قدرت خلقکم بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال
والسنه من نفس واحدة از یک تن که آن آدم است علیه السلام وخلق منها و بیافرید از آن تن تنها زوجها
جفت وی را که حواست و اصح آنست که حوا را از استخوانهای پهلوی چپ آدم آفرید وبث و پراکنده
کرد و ظاهر گردانید منهما از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار ونساء
و زنان و زوان نساء جمع کثرتست لاجرم بعد از ذکر کثیرا نکرد واتقوا الله و بترسید از مخالفة
از خدای الذی آن خداوندی که شما در وقت استعطاف واستعانة از یکدیگر تساءلون حاجت
می طلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید به بان خدای والارحام و بپرهیزید از قطع
رحم و با یکدیگر بمهربانی پیوند کنید ان الله کان بدرستی که خدای هست و بود و باشد علیکم
رقیبا بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان اوست
باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بناپاکی و بی باکی از وی شرم دارد
بیت هر که موقن بود بانکه خدای * حاضر و ناظرست در همه جای * در درون و برون حاجب و بواب
نیست در دیده خدا نی حجابست * در پس پردها و تو بر تو * کی تواند مخالفت با او * وآتوا الیتامی
و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان اموالهم مالهای ایشانرا که بحکم وصایت و ولایت
تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثلا آنکه گوسفند
لاغر خود در رمه ایشان سر دادند بعوض آن گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة

حق سبحانه فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بِالطَّيِّبِ بمال پاک خود
یعنی فرا مگیرید جیده از مال یتیم که در حق شما خبیث است بجای آن منهید مال ردی را که بنسبت
شما طیب است وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ آمیخته بمالهای خود إِنَّهُ
بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدل آن یا خیانت در آن كَانَ هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا گناهی
بزرگ این آیه در شان یکی از غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسر مانده و او بولایة
عمومت اموال او را متصرف شده و چون پسر بحد بلوغ رسید و مال خود را از عم طلب نمود در اداء آن
تعللی میکرد مرافعه ایشان بمحکمه علیه نبوی افتاد و این آیه فرود آمد و غطفانی کلمه نعوذ بالله من
الحوب الکبیر بزبان راند و تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر می ترسید یا می
دانید أَلَّا تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَىٰ در اموال یتیمان در صحیح بخاری
از عایشه رضی الله عنها نقل میکند که این آیه در شان کسی فرود آمده که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت
تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعیین کابین جنانچه
باید فرو گذارد و بانواع مشقت او را مزاحمی شد و هر چه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیة
فرود آمد که اگر می ترسید که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش عدالت دور روید فَانْكِحُوا
پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُمْ آنکه خوش آید شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَىٰ دوگانه وَثُلَاثَ
و سه گانه وَرُبَاعَ و چهارگانه ناکح مخیر است که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فَإِنْ خِفْتُمْ
پس اگر ترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان بنفقه و قسمت
فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را أَوْ مَا مَلَكَتْ یا سریه گیرید آن چیزی را که مالک آنست
أَيْمَانُكُمْ دستهای شما یعنی شما را بملکیت در آن تصرف هست ذَٰلِكَ این اختیار واحد یا تسری أَدْنَىٰ
أَدْنَىٰ نزدیکترست أَلَّا تَعُولُوا بآنکه میل منمایید و انحراف نورزید یا جور نکنید وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید
مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کاوینهای ایشان را که در حالتی هست آنها نِحْلَةً
هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده بدیشان فَإِنْ طِبْنَ پس اگر این زنان خوشنودی باشند
و ببخشند لَكُمْ مر شما را و بگذرند عَنْ شَيْءٍ از سر چیزی مِنْهُ از کاوین نَفْسًا از جهت نفس
یعنی بطیب نفس و خوشدلی فَكُلُوهُ پس بخورید آن چیز را و بکار برید هَنِيئًا سازگار مَرِيئًا
خوشگوار در مدارک آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم برین وجه تفسیر فرمود که هنی
آن باشد که در وی گناهی نبود و مری آنکه با وی دردی و رنجی نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید بسفیهان
و کم خردان أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را خطاب با اولیاء نسوان و ایتام است و اضافت مال بدیشان جهت
تصرف ایشانست در آن بحق ولایة الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ آن مالها که گردانیده است خدای لَكُمْ قِيَامًا
برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه
و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ و بدهید سفها را یعنی وظیفه
مقرر کنید فِيهَا در آن مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال
وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید بدیشان بعد از منع مال مر ایشان را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم

باشد کو یتیم این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و تنها را نیز
وعده کنید که دل ایشان خوش سازد وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ و بیازمایید یتیمان را اگر مردانند بعقل
و تمیز و صیانت اموال و دقایق بیع و شرا و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا
النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیدید و یافتید
بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ
پس بدهید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان که در دست شما بود وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اوصیا مالهای
یتیمان را و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی از آنکه قاضی فرض کرده باشد
وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن أَنْ يَكْبَرُوا از ترس
آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز
ستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیا توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال
یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجا آرد وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از آن جماعت که مال
یتیم در دست ایشان است فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ
به نیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس و بمقدار که اجره سعی او است فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید
و باز گذارید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ به یتیمان مالهای ایشان فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید به اقرار ایشان
بقبض مال تا در میانه جدال و خصومت پدید نیاید وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای [illegible] گواه بندگان
یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده هم در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت
چنان بوده که زنان را مطلقا و مردمان خورد سال را میراث نمیدادند و میگفتند مال کسی برد که با دشمن
قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در خور تصرف تواند آورد چون حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه بمدینه هجرت فرمود طریقه [illegible] میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی
ام کحه بجناب نبوة آمد و فرمود که اوس بن صامت رضی الله عنه دعوت حق را لبیک اجابت گفت
مرا از وی سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابناء عم او بحیطه تصرف آوردند و مرا و صغیران را محروم
و بی نوا گذاشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان
باز راند ایشان همان قانون جاهلیة را پیش آوردند خواستند که طریق بیداد آبا و اجداد را رونق
دهند آیة آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی
که بگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز حصه
هست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب بگذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه
کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِيبًا بهره مَفْرُوضًا
باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشان
که میراث نمی برند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمانی که بیگانه باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ
پس بدهید ایشان را چیزی پیش از قسمت مِنْهُ از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد
آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب

بود، و بآیهٔ مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید مر این جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا
سخن پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا
اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان عاجز و ضعیف خَافُوا عَلَيْهِمْ
بترسند بر ایشان از بینوایی و ضایع شدن یعنی ورثه را باید که با ضعفاء اقارب و یتیمان و مسکینان
که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان
فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی در آیند حرمان ایشان جایز هست
یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد فرمود پس آنچه بخود روا ندارند بنسبت دیگران
نیز جایز نشمارند مصراع مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که از عذاب
خدای بترسند وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست
یعنی عذر جمیل و وعدهٔ نیکو إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه از روی جراءت يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ
الْيَتَامَى میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظُلْمًا از جهت بیداد و ستم إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش آتشی و مجاهد در انوار از
ابو برده نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق سبحانه برانگیزد روز قیامت
قومی را از گورهای و بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که نمی
بینید که خدای میگوید إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا و در تفسیر کبیر هست که روز قیامت خورندهٔ مال
یتیم بعرصات در آید و آتشی که در بطن او از آن مملو است زبانه میزند و دود از دهن و گوش
و بینی و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس بشناسند که این آکل مال یتیمانست پس بدین
معنی حمل اکل بر ظاهر انسبست وَسَيَصْلَوْنَ و زود باشد که در انداخته شوند خورندگان
مال یتیم و حفص معلوم میخواند معنی اینست که بدوزخ در آیند سَعِيرًا در آتشی
افروخته يُوصِيكُمُ اللَّهُ امر میکند خدای شما را فِي أَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما
و مقادیر میراث ایشان یا فریضه میگرداند بحکم خویش در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث
بر این وجه که لِلذَّكَرِ مر مرد را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهرهٔ دو زن فَإِنْ كُنَّ
پس اگر باشند اولاد میت نِسَاءً زنان خالص که با ایشان مردی نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای
دو و یا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشان را باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی گذاشته
است وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد وارث یک دختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصف
از متروکهٔ متوفی وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر متوفی را لِكُلِّ وَاحِدٍ هر یکی را مِنْهُمَا السُّدُسُ از ایشان
حصه شش یکی است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزند إِنْ كَانَ اگر باشد لَهُ مر آن
فرزند متوفی را وَلَدٌ فرزندی خواه مرد و خواه زن فَإِنْ لَمْ يَكُنْ پس اگر نباشد لَهُ وَلَدٌ مر آن
فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند از وی همین پدر و مادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ
پس مادر او راست سه یک باشد از مال چون حصهٔ وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد
که باقی نصیب اب است فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشد مر این متوفی را برادران پدر مادری یا پدری یا مادری

یا بعض پدری و بعض مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از ترکه
و این نصیبها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ از پس وصیتی
یُوصِی بِهَا وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند و معنا آنکه موصی میت است أَوْ دَیْنٍ
یا بعد از ادای دینی که در ذمه مورث باشد آبَاؤُکُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُکُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ
نمیدانید شما أَیُّهُمْ که کدام از ایشان أَقْرَبُ نزدیکترست و بکار آینده تر لَکُمْ مر شما را نَفْعًا
از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت
و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث
و فرض کردانید فَرِیضَةً فرض کردانیدنی مِنَ اللَّهِ ثابت کشته از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ کَانَ بدرستی
که خدای هست عَلِیمًا دانا بمراتب قرابات از ورثه حَکِیمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان
وَلَکُمْ و مر شما راست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَکَ أَزْوَاجُکُمْ نیمه آنکه ترکه گذارند زنان
شما إِنْ لَمْ یَکُنْ اگر نباشد لَهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنانرا فرزندی خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما
و خواه از غیر شما خواه مونث و خواه مذکر خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند
پایان رود فَإِنْ کَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر آن زنانرا فرزند بهر وجه که بود فَلَکُمُ الرُّبُعُ پس شما را
حصه چهار یک باشد مِمَّا تَرَکْنَ از انچه بگذارند زوجات شما این نصف یا ربع که حصه شماست
بتوانید گرفت مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ از پس وصیتی که زوجات شما یُوصِینَ بِهَا وصیت کرده باشند
بدان أَوْ دَیْنٍ یا پس از قضای وامی که در ذمه ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنانرا باشد
چهار یکی مِمَّا تَرَکْتُمْ از انچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد خواه زیاده همه در ربع شریک اند
إِنْ لَمْ یَکُنْ اگر نباشد لَکُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده و خواه مذکر و خواه مونث
خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فَإِنْ کَانَ پس اگر باشد لَکُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند
بهر وجه که بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس مر زنانراست هشت یکی مِمَّا تَرَکْتُمْ از انچه شما گذاشته اید از اموال
مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان أَوْ دَیْنٍ یا بعد
از ادای دینی که در ذمه شما باشد وَإِنْ کَانَ و اگر باشد رَجُلٌ یُورَثُ مردی که او را میراث میگیرند
کَلَالَةً کسی که والدین و اولاد ندارد أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بهمه کلاله وَلَهُ و مر این مرد را و زن نیز درین حکم
داخلست أَخٌ برادری مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهری مادری فَلِکُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی را مِنْهُمَا
ازین برادر و خواهر السُّدُسُ شش یکی حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مونث
یکسانست فَإِنْ کَانُوا پس اگر باشند اولاد ام أَکْثَرَ مِنْ ذَلِکَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ
پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَکَاءُ فِی الثُّلُثِ انباز اند
در سه یک مال بی مزیتی ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ از پس انفاذ
وصیتی که بوقت وفات یُوصَی بِهَا وصیت کرده شده است بدان أَوْ دَیْنٍ یا پس ادای دین غَیْرَ مُضَارٍّ
در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت انست که از ثلث
مال متجاوز باشد و زیان در دین انکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد

وَصِيَّةً مِنَ اللهِ نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای وَاللهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بنیات
شما در نفع وضر حَلِيمٌ ۞ بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند تا بتوبه گناه ایشان عفو فرماید
تِلْكَ آن احکام که تقدیم یافت در امور یتامی ونکاح وقسمت مواریث حُدُودُ اللهِ اندازهای
حکم خدای است که از آن در نشاید گذشت وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ وهرکه فرمان برد خدای را
ورسول او را در این حکمها يُدْخِلْهُ درآرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که پیوسته میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا درحالتی که داخلان در این جنان جاودان
باشند وَذَلِكَ واین ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۞ رستگاری بزرگست
وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ وهرکه نافرمانی کند خدای ورسول او را چون عیینة بن حصین
فزاری که بمیراث زنان وکودکان راضی نشد وگفت من میراث نمیدهم الا کسی را که بر پشت مرکب مقاتله
تواند کرد حق تعالی آیت فرستاد که هرکه فرمان خدای ورسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ ودرگذرد از آن
اندازها که در حلال وحرام ومیراث وسایر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا خدای درآرد او را در آتشی
خَالِدًا فِيهَا درحالتی که جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات
بود وَلَهُ ومر آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُهِينٌ ۞ عذابی خوارکننده وَاللَّاتِي وآن زنانی
که از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ
از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب گواه
کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل بالغ مِنْكُمْ از شما که مؤمنان اید
تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار تن بر زنای ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ
فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را وبند کنید در خانها اصح اقوال آنست که در اسلام اول حکم
عقوبت زنان زناکار زوجه بود که ایشان را در خانها محبوس دارند حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی
که متوفی سازد ایشان را ملك الموت یا مستوفا ارواح ایشان کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللهُ یا گرداند
خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا ۞ برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاصی
یابند وبعد از آن وحی فرود آمد وسید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل
الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند که آن راه کدامست خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر
بالبکر مائة جلدة وتغریب عام پس بحکم این حدیث امساك بیوت منسوخ شد واشهاد واستشهاد
باقی ماند وَاللَّذَانِ وآن دو کس یعنی مرد وزن که غیر محصن باشند يَأْتِيَانِهَا بیایند بفاحشه
یعنی زنا کنند مِنْكُمْ از شما که مسلمانان آزادید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بزبان بسرزنش
وملامت کنید وابن عباس رضی الله عنه فرموده که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه
کنند از آن فاحشه وکار خود را بصلاح آرند یعنی نیکوکار شوند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس شما روی بگردانید
یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم جلد ونفی منسوخ شد إِنَّ اللهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی
که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا ۞ مهربان بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این
نیست که قبول توبه عَلَى اللهِ بر خدایست نه بر طریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف در آن متصور نیست

و وعده قبول توبه للذین برای کسانیست یعملون السوء که بدی میکنند بجهالة بنادانی
دمیاطی فرموده که گناه مومن بجهالتست یعنی نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار وی
شاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثم یتوبون پس باز گشت
مینمایند بحق سبحانه من قریب از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت
یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل ایشان متمکن گردد اقوال آنست که زمان قریب پیش از
مرگست واگرچه بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که پیش از مرگ بیک نفس
توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و موید
این قولست آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که ان الله یقبل التوبة عن عباده ما لم یغرغر
بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر
تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ز معاصی با درد و ندم باش
هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فاولئک پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند
یتوب الله توبه دهد خدای و بازگردد بمغفرت علیهم بر ایشان وکان الله علیما و هست خدای
دانا بتوبه تائبان حکیما حکم کننده بآنچه تائب را عقوبت نباشد ولیست التوبة و نیست قبول توبه
للذین مر آنکسانرا که بطریق اصرار یعملون السیئات بدیها میکنند حتی اذا حضر تا چون حاضر
شود یعنی در رسد احدهم الموت یکی از ایشانرا مرگ قال انی بگوید بدرستی که من تبت الآن
توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافقانست و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این
صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان قبول نیست ولا الذین یموتون و نه توبه مقبول
است مر آنهارا که میرند وهم کفار وحال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافری
و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان بأس است و آن سود نمیدارد فلم یک ینفعهم ایمانهم
لما راوا بأسنا اولئک آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر میرند اعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای ایشان
در آخرت عذابا الیما عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم
جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از وی باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی
از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف
خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی والا بشوهر دادی
و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی
بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس بردی و اگر آن زن قبل از القاء ثوب بر وی
با هل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر وی دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی
که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام از وی باز ماند پسر ابو قیس که از زنی دیگر داشت کبیشه را بتحت
تصرف آورده با او معیشت بطریق مضارت آغاز نهاد و غرضش آن که هرچه دارد بدو دهد کبیشه صورت
حال در حضرت رسالت بموقف عرض رسانید خواجه علا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بخانه باز گرد و پای
اضطرار در دامن استبصار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه

که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آوردند گفتند یا رسول الله کلنا بگشته جام زهر آلوده
این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رأفت این آیه فرستاد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث
گیرید زنان را كَرْهًا از روی ناخواست و کراهیت ایشان تقییده بمیراث گرفتن بکره دلالة بران نمی
کند که بطوع و رغبت ایشان ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالة بر نفی ما عدا
نمیکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق هم قتل در وقت عدم خشیة هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ
و منع مکنید این زنان را از تزویج و گفته اند خطاب با مردان ست که از زنان خود بتنگ آمده برای آنکه
از سر مهر خود درگذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسازید
و باز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر
إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بخصلتی زشت روشن شده بشهود عدول حفص بکسر یا
خوانده یعنی فاحشه روشن کنند حال ایشان را و فاحشه درین آیه نشوز است یعنی چون زن سر باز زند
از صحبت مرد مرد را روا بود که از روی خلع طلبد و گفته اند که فاحشه زنا ست و حد آن در جاهلیة یا در بدایة
اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخ است وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید
با زنان که مرتکب فواحش نشده اند بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید
ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکویی به از آن نیست فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشان را نخواهید
صبر کنید بر آن فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند
خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ در آن چیز مکروه خَيْرًا كَثِيرًا نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم
بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه
از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ بجای زن دیگر وَآتَيْتُمْ و داده باشید
إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهة کابین فَلَا تَأْخُذُوا پس
فرا مگیرید مِنْهُ از آنچه بدو داده اید شَيْئًا چیزی نه اندک و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید
چیزی از آن زن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا و جرمی ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول
باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان آیه آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته
پس چون استرداد آن میکند گویا مدعی آنست که آن مهر را فرض نکرده و این بهتان صریح است وَكَيْفَ
و چگونه و کدام وجه جهت تَأْخُذُونَهُ فرا می ستانید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَى و حال آنکه رسیده است
بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ برخی از شما برخی دیگر را افضای کنایه از مباشرت است وَأَخَذْنَ و فرا گرفته
اند آن زنان مِنْكُمْ از شما و در وقت عقد مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان محکم و عهد استوار آن کلمه
نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان
بزمان جاهلیة ازواج آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه از آن عمل نهی فرمود و گفت وَلَا تَنْكِحُوا و بزنی
مخواهید و بنکاح در میارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که بخواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان و بنکاح
در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است از قبل تحریم که آن معفو عنه است إِنَّهُ بدرستی که نکاح زن پدر

كَانَ بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً فاحشه عملی زشت و ناپسندیده وَمَقْتًا
و مبغوض خدای و مؤمنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض می بوده و فرزندی که ازین سبب
متولد شدی مقیت میگفتند یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی این راه است گفته اند
مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه بدان اشارتست دوم قبح شرعی و مقت عبارت از آنست
سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بر شما أُمَّهَاتُكُمْ نکاح مادران
شما و این امومیت عمومی دارد هر زنی که نسبت مرد بدو مرجع شود بولادت خواه از جهت ذکور
چون مادر پدر و پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر
او هر چند که بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و این نیز عامست
هر زنی که نسبت او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیاده در بنات
داخل است وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با مردی در صلبی بوده باشد یا در رحمی گذشته
او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدری و مادری و یا پدری و یا مادری وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران
پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده یا در رحمی مرو بوده عمه
آنکس است و اینجا نیز طرق ثلثه یعنی پدری یا مادری یا مادری و پدری منصور است وَخَالَاتُكُمْ و خواهران
مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا در رحمی گذشته
خاله آنکس است و وقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر بر هر وجه که اخوت
ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند همان حکم دارد
وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر از هر وجه که اختیت تحقق یابد و این نیز متناول بنات اولاد اخت
و بنات اولاد اولاد ایشانست هر چند بپایان رود بر همان حکم داخل بنات اختند وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي
و حرام کرده شده اند بر شما مادران شما اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنهایی که شما را شیر داده اند مرضعه را
مادر میگویند از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد او را شیر دهنده را
و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بر شیر او از زوجه یا ام ولد او رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند
وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما از شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهم الله بر آنند که حکم
رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله
بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی شود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران
زنان شما و جدات ایشان که از قبل مادر و پدر بنسب و رضاع همین حکم دارند وَرَبَائِبُكُمُ و دختران
زنان شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که در کنار تربیت شما بوده اند و شرط در حرمت ایشان نیست
که متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از آن زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ شما با ایشان
دخول کرده باشید فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید که بخلوت دَخَلْتُمْ بِهِنَّ در آمده باشید
با ایشان این دخول کنایه از مباشرت است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح
ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران
که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم زینب را بعد از آن که زید بن حارثه که پسر

خوانده آنحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح درآوردن مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را
خواسته این آیه فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرامست نه زن کسی که او را پسر خوانده باشند وَأَنْ تَجْمَعُوا
و دیگر حرامست بر شما آنکه جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهران در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و بعضی از مفسران بر آنند
که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر
یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین او حلال بود إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای
هست غَفُورًا آمرزگار آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رَحِيمًا
مهربان بر کسانیکه در اسلام این عمل بجا آورده اند بعد از آن توبه کرده اند تامل در معنی این دو اسم
مفلسان بی بضاعت را سرمایه تمام است بیت سرمایه عاصیان بیازار امید غفران تو و رحمت
بی غایت تست الجزء الخامس من اجزاء الثلثین وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شده است بر شما شوهر
داران مِنَ النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک آن شده است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما
ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین اغتنام نمودیم اوطاس مال بی قیاس با اهل جهاد
رسید و از جمله زنان که شوهران ایشان را بحسب و نسب می شناختیم بقید اسیری ما در آمدند چون
حرمت زنان شوهردار بر ما معلوم شده بود در حل و حرمت ایشان متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک
یمین بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این آیه
نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شده اند تصرف در ایشان
حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان و این قول امام اعظم است و باقی ائمه مجتهدین
سبی ایشان را حلال میدانند كِتَابَ اللَّهِ ملازم باشید فرض خدای را در باب مناکحات یا مصدر
موکدست معنی آنکه نبشت خدای نبشتنی عَلَيْكُمْ بر شما در محرمات و حلال گردانید خدا تعالی مر شما را
حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شده بر شما مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ آنچه غیر ازین محرمات مذکوره است
و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مرأة بر عمه او و بر خاله او و بر خواهرزاده او و برادرزاده او و نکاح مطلقه
ثلاث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امت بر آزاده و تزویج خامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل آنها در کتب
فقه مذکورست و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را أَنْ تَبْتَغُوا آنکه بطلبید
زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود مُحْصِنِينَ در حالتی که بان
تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بان نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ و نباشید زنا کنندگان فَمَا
اسْتَمْتَعْتُمْ پس هر چه برخورداری یافته اید بِهِ بدو مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَآتُوهُنَّ پس بدهید
ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان فَرِيضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته که مهر در مقابله استمتاع است
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی و وبالی نیست بر شما که ازواج و زوجانید فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ در آنچه از یکدیگر
راضی شوید بِهِ بآن چیز مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض کرده شده باشد در زمان
عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر چیزی کم کند و مرد زیاده سازد
و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح

عباد حکیم بمحکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ و هر کرا استطاعت نیست
از شما طَوْلًا از روی توانایی و توانگری اَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه بنکاح در آرد زنان
آزاد گرویده فَمِنْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ پس باید که بخواهد تزویج لحنه مالک آنست دستهای شما مِنْ
فَتَیَاتِکُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما گرویده کا بنده وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وخدای داناترست بِاِیْمَانِکُمْ بگرویدن شما
و بتفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعْضُکُمْ برخی از شما که عبید و اماء اند مِنْ بَعْضٍ از برخی
دیگر یعنی مشترک اید در ایمان یا شما از یکدیگر پدید در نسب و بیه همه شما آدم است علیه السلام
فَانْکِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان
مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزکان نکاح کرده اُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ
به نیکویی یعنی بی مکاس و مضایقه و دادن مهر با ایشان هم باذن مالکانست مُحْصَنَاتٍ در حالتی
که این کنیزکان نکاهدارنده فروج خود باشند غَیْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ
اَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان بنهانی فَاِذَا اُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نکاهدارند
فروج خود را از حرام بتزویج و حفص بصیغه مجهول خواند و معنی انست که آن هنگام که جواری شوهر
کرده شوند فَاِنْ اَتَیْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیارند بزنا فَعَلَیْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ
مَا عَلَی الْمُحْصَنَاتِ نیمه از آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر
کرده حد زن بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عام
است امام شافعی رحمه الله میگوید تغریب کنیزکان نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله فرموده که میان
جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و بهمه مذاهب در زنای عبید و اماء رجم نیست ذٰلِکَ این
...ان نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ برای کسی است که بترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد
از شما عزبان یعنی مجرد وَاَنْ تَصْبِرُوا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خَیْرٌ لَکُمْ بهترست مر شما را
و باحتیاط نزدیکتر در صیانت ولد که خود آزاد بند کی وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است هر کسی را که صبر
نتواند کرد از نکاح اماء رَحِیمٌ مهربانست برخصت دادن بنکاح در آن یُرِیدُ اللّٰهُ میخواهد
خدای لِیُبَیِّنَ لَکُمْ آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَیَهْدِیَکُمْ و راه نماید
شما را سُنَنَ الَّذِینَ راههای آنکسان که بوده اند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما مراد دین ابراهیم
و اسماعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق و باطل وَیَتُوبَ عَلَیْکُمْ و باز گردد
بر شما بتسهیل اثقال و رفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام وَاللّٰهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بمصلحت
شما در آنچه فرماید حَکِیمٌ راستکار و راست گفتار است در هر چه حکم کند وَاللّٰهُ یُرِیدُ و خدای
میخواهد اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَیُرِیدُ
الَّذِینَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پی روی میکنند آرزوهای
نفس را اَنْ تَمِیلُوا آنکه میل کنید بشما از راه راست مَیْلًا عَظِیمًا میل کردن بزرگ چون آیت
تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال
است با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرامست خواهرزاده نیز حرام باشد بدین شبهه خواستند

که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدا میخواهد شما را توبه دهد و گمرهان میخواهند
که شما را منحرف سازند یُرِیْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای اَنْ یُّخَفِّفَ عَنْکُمْ آنکه سبک گرداند از شما در احکام
نکاح بروجهی که سبک بار شوید یعنی ما تریکالله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه
از جنایات و ترک استیصال بعقوبات و بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و اصار بسیار بوده
وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِیْفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف
لاجرم بروی سبک کردم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از نطفه مهین آفریده شد قال الله تبارک
و تعالی خلقکم من ضُعف یا ضعیف است در مقابل زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان باز دارد
یا در سرای و ضراء و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گفته اند که حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده
دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی
نفس نقص در حال او پدید آید بسمت ضعیفی که بر صفحه حال آن کشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیه او بظلوم
وجهول هم ازین مقوله است بیت من آن ظلوم و جهولم که اول گفتی چه آید از ضعفا ای کریم و از جهال
یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تَاْکُلُوْا اَمْوَالَکُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَیْنَکُمْ
در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعة چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه
و رشوة و یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بیعه باطل و گواهی زور و القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف
مکنید اِلَّا اَنْ تَکُوْنَ مگر آنکه باشد جهت تصرف تِجَارَةً بازرگانی و بیع صادر عَنْ تَرَاضٍ مِّنْکُمْ
از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقد باشند وَلَا تَقْتُلُوْا اَنْفُسَکُمْ و مکشید بناحق و نادانی
نفسهای خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند المومنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید
و هلاک مسازید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را میکشند و بیا خود را در مهالک و مخاطرات
میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب
ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعة هوای او یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای کَانَ بِکُمْ هست بشما ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم رَحِیْمًا مهربان و امر
و نهی که میفرماید از غایت رحمت است وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره
عُدْوَانًا از روی تعدی تجاوز از حد وَّظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِیْهِ پس زود باشد
که در آریم او را نَارًا در آتشی و آن آتش دوزخ است وَکَانَ ذٰلِکَ و هست این در آوردن با آتش عَلَی اللّٰهِ
یَسِیْرًا بر خدا سهل و آسان اِنْ تَجْتَنِبُوْا اگر یکطرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید
کَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ از کناهان بزرگ که نهی کرده شده اید ازان نُکَفِّرْ در گذرانیم و عفو کنیم
عَنْکُمْ سَیِّاٰتِکُمْ از گناهان خورد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی
وَنُدْخِلْکُمْ و در آریم شما را مُّدْخَلًا کَرِیْمًا در موضع بزرگ و شریف که آن بهشتست ملخص آیة آنست
که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او معفو شوند نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه شاید که حق
سبحانه از کبایر عفو کند و بصغایر مواخذه نماید یا بعکس علما را در کبایر اختلافات بعضی برانند که هر گناهی
که خدای ازان نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا و بالغضب

ولعن

و لعنت مانند غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال جنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر
انرا از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت رسیده انست که کبیره گناهیست که شارع
برای عامل او حدی مرتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته است یا حرمت او بدلیل قطعی
ثابت شده در تاویلات کاشفی گوید هست که اگر بپرهیزید از کبایر که اثبات غیر است در وجود و اقرار بوجود غیر
سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو کردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات
ایشان را ثباتی نباشد و در آریم شما را مدخلی کریم که حضرت جمع است بیت تا یکی در تفرقه سوزی
جون شمع غرقه شو در جلهٔ دریای جمع در لوایح فرموده عبادت از انست که دل را بواسطه تعلق بامور
متعدده بر اکنده سازی و جمعیت انکه از همه بمشاهده واحد بردازی بیت ای در دل تو هزار مشکل ز همه
مشکل بود اسوده ترا دل ز همه جون تفرقهٔ دلست حاصل ز همه دل را بیکی سپار و بکسل ز همه در اسباب
نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم رسانید که مردان شرف
جهاد دارند و زنان ازان مثوبه محروم اند و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل وجوه مکاسبه دو برابر نسا
از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان کرفته راه حسرت می
سپرند کاشکی ما در دایره رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند
شدیمی آیة آمد ولا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله آن چیزی را که خدای تعالی افزونی
داد به بدان چیز از امور مالی و جاهی بعضکم برخی را از شما که مردانند علی بعض بر برخی
دیکر که زنانند للرجال نصیب مردانرا بهره ایست مقدر مما اکتسبوا از ثواب
آنچه کسب کرده اند جون جهاد و سایر اعمال خیر وللنساء نصیب و مر زنانرا نیز بهره ایست
مقدر مما اکتسبن از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد جون عفت و اطاعت ازواج پس جون
هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهره دیکری مبرید واسألوا الله
و بخواهید از خدای و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد ان الله کان
بدرستی که خدای تعالی هست بکل شیء علیما بهمه چیز دانا و جون معلوم شد که وی داناست بس
هر جه دهد جنانکه باید و جز آن نشاید بیت کر مفلس و کر توانکرت کردانید
او مصلحت تو از تو بهتر داند در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را بسر خود میخواندند و در میراث
داخل سایر ورثه می شد حق سبحانه ازان نهی کرد و فرموده ولکل و برای هر یک از شما
جعلنا آفریدیم موالی عصبه و میراث خواران تا آخر از نصیب خود کنند مما ترک
الوالدان از آنچه باز کذارند پدر و مادر والاقربون و خویشان نزدیک و دیکر
رسم بود که با یکدیکر معاقده میکردند و رسم مخالفه و معاهده در میان می آوردند و هر یک
از متعاقدین میکفت حربک حربی و سلمک سلمی دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من تو از من
میراث بری و من از تو و تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخنانرا بسوکند موکد می ساختند و حلیف
را سدس میراث حلیف مقرر بود جون آیة مواریث امد یکی از صحابه کفت یا رسول الله جمیع اماحلفا
دارند با چند میراث از یکدیکر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن

معاقده مذکوره شد این آیة نازل شد والذین عقدت وآنکسانیکه در محالفة بسته اند ایمانکم
دستهای شما اسناد معاقده مذکوره بایمان بطریق مجازست و سبب درین اسناد آنکه محالفان در وقت
تحالف دستهای یکدیگر گرفتندی فآتوهم پس بدهید مر ایشانرا نصیبهم بهره ایشان
که سدس میراث است وحکم این آیة بآیة اولی الارحام منسوخ گشت ان الله کان بدرستی که خدای هست
علی کل شیء بر همه چیزها از عهود و مواثیق و محالفات شهیدا گواه آورده اند که حبیبة
زوجه سعد بن الربیع رضی الله عنه یا جمیلة زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر
پرخاش بسیار کرد و شوهر از غایة اضطراب طپانچه بر روی او زد او شکایة پیش پدر برد و باتفاق
پدر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانیده و آن حضرت
رسانیدند و آن حضرت بقصاص شوهر وی حکم کرد پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی
بمسجد نهادند که جبرئیل این آیة آورد الرجال قوامون مردان کارکنانند بتسلط یافته علی النساء
بر زنان و مهایم با مور معیشت ایشان حضرت رسالت صلوات الله علیه پدر و دختر را آواز داد که باز
گردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست والذی اراد الله خیر و مفهوم آیة تفضیل مرد
آنست بر زنان جهة آن ادب کنند و کار فرمایند و زنان شد بما فضل الله بسبب آنچه که تفضیل کرد
خدای و افزونی داد بعضهم بعضی از ایشان را که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند
و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعة
و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی در ارث و امثال
و آنکه انبیا و ائمه از مردانند از همه فضایل اکمل و انسب است وبما انفقوا و دیگر فضیلة دادن
مردانرا بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر ایشان من اموالهم از مالهای خویش چه در مهر
و چه در نفقه فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات فرمان برندگان اند مر خدا را یا قیام
کنندگان بحقوق ازواج حافظات للغیب نگاهدارندگان در غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایة
کنند در عفت و عصمت بما حفظ الله بانکه نگاهداشت خدای مر ایشانرا واللاتی و آن زنانی که
تخافون میدانید نشوزهن نافرمانی و تسلط ایشانرا بر شوهران خود فعظوهن پس پند گویید
ایشانرا بکلماتی که دلهای ایشانرا نرم کرده اند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج
واهجروهن و ببرید از ایشان فی المضاجع در خوابگاهها یعنی با ایشان در یک جامه خواب
مباشید یا پشت بر ایشان کنید واضربوهن و بزنید ایشان را زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو را
نرهت نکرداند و گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوزست و هجر بهنگام ظهور نشوز او ضرب وقت تکرار
نشوز فان اطعنکم پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فلا تبغوا
پس مطلبید علیهن سبیلا بر ایشان راه بیدادی ان الله کان بدرستی که هست خدای علیا
برتر از آنکه بظلم بر ایشان راضی شود کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وان خفتم و اگر دانید
شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شقاق بینهما ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فابعثوا
پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حکما داوری که حکم کند من اهله از کسان شوهر یا ما فی الضمیر مرد را

از رغبت بزن و نفرت از و معلوم کند وَحَكَمًا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِّنْ
أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقة بداند إِن يُرِيدَا
اگر خواهند حکمین إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ سازگاری افکند خدای بَيْنَهُمَا
میان زن و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح زوجین خَبِيرًا
آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ و بپرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا و انباز مکنید بوی شَيْئًا
بوی چیزی را از صنم وغیره وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید به پدر و مادر إِحْسَانًا نیکویی کردن بقول
و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و با خویشان نزدیک بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی
وَالْمَسَاكِينِ و بدرویشان بصدقات و زکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و با همسایه خویشاوند بشفقت
و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا همسایه کافر و حد جوار تا چهل
سرای مقرر کرده اند و مطلقا حق همسایگان آن است که خیر باشد برایشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح
مسلم بروایت انس رضی الله عنه وارد شده لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوایقه قشیری قدس سره فرموده که هرگاه
که جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس را که دلست بطریق اولی فرو نگذاری
و خواطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایه دل که روحست نیکویی نمایی و او را از
مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمایی و همسایه روح را که سریست از غیبت مواطن
شهودات و حجاب مکاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی
و یقین دانی که بیت همسایه و همنشین و همره همه اوست ، در دلق گدا و اطلس شاها همه اوست ،
در انجمن فرق و نهانخانه جمع ، بالله همه اوست ثم بالله همه اوست ، وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ و دیگر نیکویی
کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحب است و این میتواند بود که رفیق
سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکویی با او رعایت
حق صحبت است و بناء آن بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ و با رهگذریان و مهمانان وَمَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست
نمیدارد مَن كَانَ هر که باشد مُخْتَالًا خرامنده به تکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب
و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند فَخُورًا نازنده خود ستاینده که نه حقوق الهی
مؤدی سازد و نه باحسان با خلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ و دوست ندارد خدای آنان را که بخل می
ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را نصیحت میگفتند مال خود بر مردم یعنی حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و سلم و یاران و مهاجران او نفقه مکنید که ناگاه تمام چیز را فرومانده و محتاج گردید
و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیة نازل شد که خدای آنان را دوست نمیدارد که خود
بخیل اند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و امر میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخیلی وَيَكْتُمُونَ و می پوشند از خلق
مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدای ایشان را داده است مِن فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت
و صفت حضرت رسالتست صلوات الله و سلامه علیه که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریة
و آنرا می پوشیدند وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت

رسالت پناهي را مي پوشند عَذَابًا مُّهِينًا عذابي خوار كننده كه عذاب دوزخست وَالَّذِينَ وبراي
آنان نيز كه بر عداوت حضرت رسالت صلي الله عليه واله وسلم يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه ميكنند
مالهاي خود را رِئَاءَ النَّاسِ براي ديدن مردمان وملاحظه ناموس وايشان مشركان مكه بودند كه بدشمني
آنحضرت لشكرها جمع ميكردند ومالهاي خود خرج ايشان مينمودند يا منافقان كه انفاق ايشان مبني
بر ريا وسمعه بود يا در صفت يهود ميگويد كه بر قوم خود از جهت اغراض واعواض نفقه ميكنند وَلَا
يُؤْمِنُونَ ونميگروند از روي حقيقت بِاللَّهِ بخداي وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ونه بروز بازپسين كه قيامت
است وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ وهر كه باشد ديو رانده يعني ابليس لَهُ قَرِينًا مر او را يار وهمسان
فَسَاءَ قَرِينًا پس بد مقارن اوست در دنيا و هر آينه در آخرت نيز با او خواهد بود قال الله تعالى
فَبِئْسَ الْقَرِينُ بيت هر كه اينجا يك قرين تو است اي سراينده همنشين تو است دوستي جو كه جان
بيفزايد در دو عالم ترا بكار آيد ديو را همنشين خويشتن مسكن نفس بد را قرين خويش مكن وَمَاذَا
عَلَيْهِمْ وچه چيز بودي بر كافران وچه زيان داشتي مر ايشان را لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ايمان آوردندي بخداي
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز قيامت وجزاي اعمال را تصديق كردندي وَأَنفَقُوا وبيرون كردندي حق
خداي را بي غرض وريا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خداي بديشان وَكَانَ اللَّهُ وهست خداي
بِهِمْ بديشان وباقوال وافعال واحوال ايشان عَلِيمًا دانا وجزاي فراخور آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ
لَا يَظْلِمُ بدرستي كه خداي ستم نكند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره در وزن وذره مورچه سرخ را
گويند كه از غايت صغر بي تعمق نظر بر نگرند ظاهر نشود واشهر آنست كه ذره چيزيست كه بشعاع
آفتاب از روزنه در افتد ودر هوا ظاهر شود وامر لجنداان وزن نبود حقيقة اين سخن مبالغه
است در نفي ظلم يعني نه از ثواب معين همسنگ ذره كم خواهد بود ونه بر عقاب مقدر بوزن ذره خواهد
افزود واصح آنست كه در عمل كافر ومنافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَإِن تَكُ واگر باشد مثقال
ذره حَسَنَةً نيكي در ديوان بنده مومن يُضَاعِفْهَا ثواب آنرا افزون گرداند توبرتو وَيُؤْتِ وبدهد
او را وا پديد بر ثواب عمل مِن لَّدُنْهُ از نزديك خود بفضل ورحمت بي استحقاق آنكس أَجْرًا عَظِيمًا
عطاي بزرگ وبي اندازه عطا را اجر گفت بجهت آنكه تابع آنست ومزيد بر آن فَكَيْفَ بس چگونه
خواهد بود حال كفره وظلمه إِذَا جِئْنَا وقتي كه بياريم مِن كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهي از امم
گذشته بِشَهِيدٍ گواهي كه آن پيغمبر ايشان خواهد بود وبر اقوال وافعال امت خود گواهي خواهد داد
وَجِئْنَا بِكَ وبياريم ترا اي محمد عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ برين گروه از امت تو شَهِيدًا گواه، تا اقامت
شهادة كني بر ايمان مومنان در لطايف قشيري مذكورست كه چون پيغمبر را صلي الله عليه واله وسلم
شفيع امت ساخته اند شهيد امت نيز ميسازند وتقريرست كه شهادة بنوعي ادا خواهد كرد كه مجال
شفاعت باقي ماند يَوْمَئِذٍ آن روز كه واقع شود گواهي انبيا در روز قيامت است يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
دوست دارند آنانكه كافر شدند بخداي وَعَصَوُا الرَّسُولَ ونافرماني كردند رسول ويرا لَوْ تُسَوَّىٰ
اگر راست كرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بديشان زمين يعني دفن كنند ايشانرا چون مردگان ومبعوث
نكنند يا كنايتست از آنكه ايشان آرزومند آنند كه خاك شوند چه زمين بخاك راست شود وَلَا يَكْتُمُونَ

كقوله تعالي ويقول الكافر يا ليتني كنت ترابا

الله ونبوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حدیثا سخنی را یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه
گرویده اید بخدای و رسول لا تقربوا الصلوة گرد نماز مگردید وانتم سکاری وحال آنکه شما مستان
باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مامور بها بلکه نهی است از کثرت
سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمع از صحابه رضی الله عنهم در خانه عبد الرحمن عوف رضی الله عنه
بشرب خمر که دران وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سرانداری و بیهوشی صدای اذان
نماز شام باستماع صحابه کرام رسید بنماز برخاستند و امام ایشان از غلبهٔ سکر در سورهٔ کافرون حرف
لا را که در چهار موضع مثبت است حذف نمود این آیة نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز مشغول
مشوید حتی تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آن چیز را که در نماز میخوانید محققان میگویند
خطاب میکند بسوی قومی و قولی روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صحیفه جان دارند که نزدیک مشوید
بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا وقتی که از مستی
هوا هشیار شده دانید که چه میگویید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی یناجی ربه نظم ای که در مستی
هستی مانده ٭ دایما در خود پرستی مانده ٭ بر سر ایوان وحدت کی رسی ٭ چون تو در زندان پستی مانده ٭
ولا جنبا یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل الا عابری سبیل مگر آنکه
روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و بشما آب نبود دران محل به تیمم نماز توانید گزارد دیگر
بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گزاردن حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید و گروهی اند مراد از
صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیائید مگر آنکه راه بدان باشد وان کنتم واگر باشید
در وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیماریست که دران از استعمال آب ترسند او علی سفر یا باشید
در سفر او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از جای حاجت یعنی جای ضرور و محدث شده باشید بخروج
خارجی از احدی السبیلین او لامستم النساء یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رحمه الله بر آنست که چون
بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه صغیره وضو لامس وملموس هر دو
منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که لمس بشهوت وضو میشکند و بغیر
شهوت ناقض نیست و امام اعظم رحمه الله مباشرة فاحشه را که تماس فرجین است بی حایلی و انتشار
الت ناقض وضو میداند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس وغیره
فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را فتیمموا پس قصد کنید صعیدا طیبا خاک پاک را حکم
تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر غزوه بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزل بی آب
فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را باب رسانند قضا را عقد
عایشه رضی الله عنها گم شده و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی
محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت نزدیک صدیق رضی الله عنه بردند واو بخیمه
عایشه رضی الله عنها در آمد دید که حضرت رسالت صلعم سر در کنار وی نهاده در خوابست صدیق زبان
بطعن صدیقه بگشاد و بسر انگشتان نیز طعن بر تهیگاه وی میزد ناگاه سید عالم صلی الله علیه واله
وسلم بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و متارن

توجه آنحضرت جبرئیل در رسید و حکم آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید چیزی را
از اجزای ارض که پاک باشد و دست بران زنید فامسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم بتمام رویهای
خود وایدیکم و بسیار دستهای خود را بدان تا مرافق ان الله کان بدرستی که خدای هست
عفوا درگذرنده از شما و تخفیف کننده غفورا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند الم تر ایا نمی
بینی و نمی نگری الی الذین اوتوا نصیبا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نصیبا من الکتاب بهره از علم توریة
یشترون الضلالة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایة را بضلالة و هدایة ایشان آن بود که بنعت
و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عارف بودند و ضلالة آنکه بعد از بعثت حضرت صلعم انکار نمودند
ویریدون و میخواهند این گمراهان از روی عداوت و حسد ان تضلوا السبیل که گم کنید شما ای مومنان نیز راه
کم کنید والله اعلم و خدای داناتر است باعدائکم بدشمنان شما که یهودند وکفی بالله ولیا و بسنده
است خدای دوست شما و متولی امور شما وکفی بالله نصیرا و بس است خدای یاری دهنده شما از دشمنان
من الذین هادوا بعضی از آن کسان که بدین یهودیه متدین شده اند یحرفون الکلم میگردانند کلمها را و تغییر
میدهند عن مواضعه از جایگاهایش آن را بتحریف نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یا تاویل کلمات
توریة بر وفق رای و طبع خود یا تغییر کلام پیغمبر یا کتمان آیه رجم آورده اند که زمره از یهود بملازمت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بیامدند و جواب آنحضرت در امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی می
نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه را محرف میساختند لاجرم پرده از روی کار
ایشان برداشته فرمود که دشمنان تو که یهودند سخنان ترا که جیب مینمایند از موضع آن تحریف میکنند ویقولون
و میگویند سمعنا شنیدیم قول ترا وعصینا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ عصینا را آشکارا میگفتند
از روی عناد و در تیسیر میگوید اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان
سمعنا میگفت و زبان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند واسمع غیر مسمع بشنو در حالتی که غیر
شنونده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روییه در مدح دارد و روییه در ذم وجه مدح آنست که اسماع
دشنام داده باشد پس معنی کلمه این است که دشنام داده و شنونده مکروهی نباشی و بر این تقدیر دعا له
باشد و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیده نشده بود یعنی صم و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق
ساخته اند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند وراعنا این کلمه نیز محتمل الوجهین است
وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود
و مراد یهود نسبت رعونت بوده بآنحضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای
شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر هر تقدیری این کلمه میگفتند لیا بالسنتهم در حالتی که گردانیده
و بپیچانیدند سخن بزبانهای خود یعنی فعلی از مراعات است بلغت عرب ایشان برعونت در میگفتند بزبان
خود یا لسان عرب را از فصاحت لوی بپیچانند و بطریق لحن راعنا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند
وطعنا فی الدین و قدح و طعن در دین که پیغمبر او بشبانی منسوب بود تا چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان
بشبانی موسی علیه السلام معترف بودند ولو انهم قالوا و اگر ایشان گفتندی سمعنا شنیدیم سخن ترا واطعنا
و فرمان بردیم امر ترا واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا و در ما نگاه کن لکان خیرا لهم هر آینه این گفتار بودی

بهرم اینشا من از استهزا سید انام وطعن در دین اسلام واقوم وراست تر بودی سخن ایشان بصواب
ولکن لعنهم الله ولیکن براند است خدای تعالی ایشانرا وا ز رحمت خود دور کرد مر کفرهم
بسبب کفر ایشان و مجازات برآن فلا یؤمنون پس نمیگروند ایشان الا قلیلا ۝ مگر گرویدنی
اندکی یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانیست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان
نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبید و گفت یا معشر
الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید
که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حقست و شما را در توریة از حال من خبر داده اند
و بر ایمان بمن میثاق فرا گرفته اند ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت و صفت قران
خبر داریم آیه آمد یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة آمنوا
تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بانچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود و آن قرانست مصدقا
در حالتی که باورداشته است و تصدیق کننده لما معکم مر آن چیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب
توریة است در اصول دین پس بدو بگروید من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها روهای را
یعنی صورتهاست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر و نماند فنردها پس باز گردانیم
آن رویها را علی ادبارها بر هیات قفاهای آن یعنی شکل و را بصورت پس مبدل سازیم یا اشیاء مصوره را
بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر
آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود
و این حیا یتست در غایت زشتی و رسوایی او نلعنهم یا مرانیم ایشانرا که اصحاب وجوه اند از رحمت
خود یا مسخ سازیم کما لعنا همچنانچه براندیم اصحاب السبت یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان
خدای سر بپیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وکان امر الله و هست فرمان خدای
یا وعید او مفعولا ۝ بودنی و هر آینه خواهد بود ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نمی آمرزد ان
یشرک به آنرا که شرک آرد بدو و شریک کند در عبادت او و یغفر ما دون ذلک و بیامرزد آن گناهی را
که غیر از شرک بود لمن یشاء مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان اما م
زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید
ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد باو فقد افتری پس بدرستی که افترا
کرده باشد و بر بافته اثما عظیما ۝ دروغ بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون بمضمون
این آیه شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعید و تهدید عظیم حاصل شده
از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت میدانیم
پدران ما مالکان ممالک نبوة و سالکان مسالک فتوة بوده اند و ما بر منوال ایشان
معزز و مکرم میم حق سبحانه ستایشها ایشانرا نه پسندید و فرمود الم تر الی الذین ای نمی دانی
و نمی نگری بدیده بصیرة بسوی آنانکه از روی مفاخرت یزکون انفسهم میستانید و ثنای گویند

نفسهای خودرا باین ابناء الله و احباؤه یا بپاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که نعمان
بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خودرا بحضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم آوردند و گفتند این کودکان را
هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی اینها بیگناهانند ایشان سوگند یاد کردند بخدایی موسی که ما نیز
در بیگناهی مثل اینهاییم زیرا که گناهان شب ما را بروز در میگذرانند و خطیات روز ما را بشب محو میکنند
حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بل الله بلکه خدای تعالی یزکی من یشاء بپاکی یاد کند
یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند ولا یظلمون و آن گروه که خودرا بناحق تزکیه میکنند
ستم رسیده نخواهند شد فتیلا بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بمقدار
فتیله از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصان
بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید انظر بنگر درین جهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا
میکنند و می‌بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ یعنی گناه روز و شب ما را می‌آمرزد و کفی به و بسنده است
آن افترا و دروغ ایشان اثما مبینا گناه بزرگ ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم
الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن
ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع
او را بمحاربه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم تحریض کردند و با جماعه
کسی از بطون قریش به بیت الحرام درآمدند و در پس استار حرم سینها بر دیوار خانه باز چسبانیدند بایمان غلاظ
بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از مهم فارغ ساخته بمعاشرت نشسته در میان
مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریق ما که زایران حرم را مهمانی میکنیم
و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای آریم و بعبادت اصنام آباء بطریق کرام خود مشغول
می‌باشیم بهدایت اقربست یا دین محمد که در دین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین
پدران ما را بد میداند و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما
حقتر است و آیین شما بانسق ترا بو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان
ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معامله
و مکابره و کفر و تزندق ایشان خبر میدهد و میفرماید الم تر آیا نمی‌نگری
الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب بهره از توریة که بواسطه
عداوة مسلمانان یؤمنون میگروند بالجبت والطاغوت بدین دو بت که قریش راهست و گفته
اند جبت سحرست و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی میکردند
و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او و یقولون و می‌گویند این جهودان
للذین کفروا در حق کافران و برای ایشان که از روی لجاج هؤلاء این گروه کافران
قریش اهدی هادی‌ترند من الذین آمنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر صلی الله علیه
واله وسلم و اصحاب او سبیلا از جهت راه یعنی راه یافته‌ترند اولئک آن گروه متعنت و متعصب
الذین آنکسانند که بجواری لعنهم الله دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و من یلعن

نَصِيرًا ۝ پس نیابی تو مر او را فَلَنْ تَجِدَ لَهُ دور سازد و هر کس را خدای ببعید از رحمت اللّٰهُ
یاری که دفع کند عذاب از وی ۝ أَمْ یا مر ایشان راست یعنی جهودان را لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی
استفهامی است بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوة از غیر خود سزاوارترند و بدین سبب
از متابعت عرب ننگ می داشتند و می گفتند که نصیب منصب ملک داری و حکم گذاری ما خواهد رسید
حق تعالی فرمود که ایشان را از ملک بهره نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند فَإِذًا پس آن هنگام لَا يُؤْتُونَ
النَّاسَ ندهند مردمان را یا پیغمبر و اصحاب او را نَقِيرًا ۝ باندازه مقدار گویی که بر پشت دانه خرماست
و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری به نقیری مضایقه دارند چه هنگام تنگدستی سبکدست
که چه چیزی بکسی دهند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد می برند یعنی بر قبایل عرب عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
بر آن چه خدای بر ایشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن بعثت حضرت رسالت است صلی الله
اطلاق
علیه و آله و سلم از ایشان و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه است جمع آورد بر واحدی
میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امة
و مراد از فضل نبوة باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنست که حق سبحانه مباح کردانید او را بیشتر
از چهار زن و یهود بر این حال حسد می بردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار انبیا
بپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر برای سبط نبوة و کتابست پس باید که بر پیغمبران
صاحب کتاب حسد بردندی چه این صورت مختص بدین حضرت نیست فَقَدْ آتَيْنَا پس بدرستی که ما عطا
کردیم آلَ إِبْرَاهِيمَ اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام الْكِتَابَ یعنی توریت
و انجیل و زبور وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشان را با وجود نبوة مُلْكًا عَظِيمًا ۝
پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک عظیم کثرت
ازواج است چنانچه بصحت رسید که داود علیه السلام صد زن داشته و سلیمان هزار و درین سخن تعریض یهود است
که اگر حسد شما بر محمد برای سبط کثرت ازواج است پس داود و سلیمان علیهما السلام بحسد سزاوارترند
و در تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و از کتاب قرآن و حکمت شرایع و از ملک
عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تایید بملائکه فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ پس از یهود کسی بود که ایمان آورد بحدیث
آل ابراهیم یا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ و از ایشان کسی هست که اعراض کرد از
خبر انبیا در باب نسا و تصدیق نکرد او را یا روی از متابعت پیغمبر بگردانید وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ و بسنده است
دوزخ سَعِيرًا ۝ آتشی افروخته برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنکسانی که
حق را بپوشیدند و نگرویدند بِآيَاتِنَا بدلایل وحدت ما یا بآیات قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا
زود باشد که در آریم ایشان را در آتشی عظیم آتشی که كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه که پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ
پوستهای ایشان بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم پوستهای غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعت صد بار و از حسن
بصری رحمه الله منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق
از آن ببرند و بحالت اول باز آرند پس این تبدیل وصف است نه تبدیل عین و تجدید این حالت بجهت احساس
عذابست یعنی همه زمان پوست ایشان را تازه می سازند لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را و آن چشیدن

عذاب دایم باشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَزِيزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع
نتواند کرد حَكِيمًا دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدای
و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را
جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا در تحت ایشان
جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند این مؤمنان در آن أَبَدًا همیشه یعنی زمانی که آن را آخر نباشد
لَهُمْ فِيهَا مر این بهشتیان را باشد در آن بوستانها أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس
بلکه از جمیع اقذار و ادناس وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشان را ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه پاینده که آفتاب
آن را زایل نکند چون در بلاد اهل عرب حرارت بسیار می باشد و سایه را اعظم اسباب راحات
میدانند پس ظل ظلیل کنایتیست از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع می شود سخن کسی که میگوید
که چون در بهشت آفتاب نیست که حرارت او متأذی شوند پس ظل چرا باشد و فایده او چیست و نزد محققان
ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن
سایه از زوال بری و از نقص و انتقال معکس و معرات بیت این سایهٔ زوال پذیر نیست عاقبت در سایه کرم
که او را زوال نیست إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای میفرماید شما را أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ آنکه ادا
کنید امانتها را إِلَىٰ أَهْلِهَا اهل آن را حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه
فرمود تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان پیش مادر رفت
و مادر کلید بوی نمی داد و میگفت اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عبد
الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان مبالغه میکرد و سلافه مضایقه می نمود و حضرت در مسجد
الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رضی الله عنهما بر در سرای سلافه آمدند و فاروق باواز
بلند گفت ای عثمان بیا که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستان به که بنی تیم
و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آورد و آن
سرور دست مبارک دراز کرد تا از وی بستاند عباس رضی الله عنه برخواست که یا رسول الله چنانچه سقایه
زمزم بمن تفویض فرمودهٔ حجابت خانهٔ کعبه نیز ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید
و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن آغاز کرد عثمان خواست
که دست باز کشد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح
خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانت الله القصه حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح کعبه بدست
وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش رفت و گفت یا رسول الله منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای
چنانچه سقایه زمزم بدیشان دادی فی الحال جبرئیل علیه السلام بدین آیت نازل شد و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا علی من شما را کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه از آن
برید که از مردم نفعی بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و فرمود که خذها یا بنی طلحة خالدة تالدة
لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید را به برادر خود شیبه داد
و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه حکم باداء امانت درین قضیه مخصوص نازل شده

اما تمام امانت درین حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از مراد ظل ظلیل که وجود حقیقی
است دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال بنسبت آفتاب پس
همچنانچه وجود ظل امانت آفتابست در وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نمود و با اشعه عالم افروز
از افق طالع شده بزبان حال میگوید أَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا چگونه ظلال متلاشی میگردد و آثار
ایشان بکلی محو میشود برهمین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق غنای
ذاتی که والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه باهل باز میگردد و سر لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید بیت جمله سرها را به پیش او نهید ملک ملک اوست ملک
او را دهید خصم هر شیر هر رو به او کل شیء هالک الا وجهه وَإِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر میکند
چون خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ آنکه حکم کنید براستی إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ نیکو چیزیست شما را باو پند میدهد یعنی ادای امانت و عدل
در حکومات إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست شنوا بقول عثمان که گفت بگیر امانت بَصِيرًا بینا
بر دادن مفتاح بوی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در فریضها
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کنید در سنتها وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و طاعت کنید خداوندان
امر را از شما مراد امرا سلطانان اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در عهد خود تعیین
نمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد بن ولید را بر سریه امیر کرد و عمار یاسر
را باوی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود
پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نمودند و من با استظهار ایمان خود در منزل مانده ام اگر
اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم و الا بایی گریزم همراه نهاده سر خود که مر عمار او را امان داد و او
بنا بر فرموده وی در خانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد
و غیر از آن مستامن کسی را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند عمار فرمود
که او مسلمانست و بفرموده من در امانست خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی بوجود امیر لشکر بی
مشورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوة
مآب صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم امان عمار را برقرار گذاشت
و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی امان دهد و این آیه نازل شد که فرمان برید اولو الامر را یعنی امراء سرایا
ثعلبی فرموده که اولی الامر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اند که وزیرین صدیق بودند و اشارت اقتدوا بالذین
من بعدی ابوبکر و عمر در شان ایشان نافذ شده و ابوبکر وراق رحمه الله گفته که خلفاء اربعه
اند و مجموع صحابه نیز گفته اند رضی الله عنهم یا فقها و علما یا ارباب عقود و رای و نزد عرفا اولی
الامر مشایخ اند و پیران طریقت که بتربیت اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالکان را فرمان
برداری ایشان لازم است بیت هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد کی میسر شودش روی براه آوردن
هر که خواهد که بمنزل مقصود رسد باید کش پی رویرا نمایان کردن فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر
خلاف کنید فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ پس باز گردانید آنرا بکتاب

خدای و الرسول و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او ان کنتم
اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون بالله میگروید بخدای و الیوم الآخر و بروز رستخیز
چه ایمان بخدا و قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمایند ذلک خیر این رجوع
بهترست شما را و احسن تأویلا و نیکوترست از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت
افتاده بجایی که منشی او را قمع مهم خود کند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحکمه نبوت میکشید و منافق
بحکومت کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند حکم
بر وفق مدعی یهودی صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد
که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رضی الله عنه رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق
رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق
استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری برین منوالست
اما من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رضی الله عنه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من
از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر رضی الله عنه از خانه با شمشیر
کشیده بیرون آمد و سر منافقان رابطحا افکند و فرمود که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای
او برین وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عمر را رضی الله عنه فاروق لقب نهاد
و حق سبحانه این آیه فرستاد که الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین بسوی آنانکه یزعمون
گمان می برند انهم آمنوا آنکه ایشان گرویده اند بما انزل الیک بآنچه فرستاده شده است بر تو یعنی قرآن
و ما انزل من قبلک و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون میخواهند با وجود
دعوی ایمان ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن اشرف که بغایت طاغی و باغی است
و قد امروا و حال آنکه مامور بودند مدعیان بایمان و همه مکلفان نیز مامورند ان یکفروا به بآنکه نگروند
بحکم طاغوت و یرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سرکشیده از خدمت یعنی
ابلیس علیه اللعنة ان یضلهم آنکه گمراه کرداند ایشانرا که مایل طاغوت اند ضلالا بعیدا گمراهی دور
که هرگز از آن باز راه راست رجوع نتوانند نمود و اذا قیل لهم و چون گویند این منافقانرا که در وقت تحاکم
تعالوا بیایید الی ما انزل الله بحکمی که خدا فرستاده در کتاب خود و الی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند
بفرمان او رأیت المنافقین می بینی منافقانرا که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند از تو صدودا
اعراض کردنی از روی عداوة فکیف پس چون باشد و چه خواهند کرد اذا اصابتهم چون
برسد بدیشان مصیبة عقوبتی صعب و درد و اعراض بما قدمت ایدیهم بآنچه ایشان کرده اند یعنی
تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبة قتل فاروق بود مر آن منافق را ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و زبان
اعتذار بگشایند بادیه قتیل خود طلبند یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند
ایشان آنکه ان اردنا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما با مترافع بدرخانه عمر رضی الله عنه الا احسانا
مگر نیکویی که بما لاحق شود و توفیقا و تألیف و موافقت بین الخصمین پدید آید اولئک آن
گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آنکسانند که خدای میداند

ما فی قلوبهم

مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشانست از نفاق فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان
وَعِظْهُمْ و پند ده ایشانرا بر ملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ و بگو مر ایشانرا
در خلا در باب نفسهای ناپاک ایشان قَوْلًا بَلِيغًا سخن بلیغ کار کننده باشد در دلهای ایشان یعنی
کار ازان غمناک کردند و آن تهدیدهاست بقتل یا بجلای مکارم بدیشان اگر توبه نکنند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ
و نفرستادیم ما هیچ فرستاده به بندگان خود إِلَّا لِيُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان وی برند بِإِذْنِ اللَّهِ
بامر خدای وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان إِذْ ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود بانکار
حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جَاءُوكَ بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ پس طلب آمرزش
کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ و آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی
ایشانرا لَوَجَدُوا اللَّهَ هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا تَوَّابًا قبول کننده
توبه گناهکاران رَحِيمًا مهربان بآمرزش طلبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن
ابی بلتعه مخاصمه واقع شد در باب آب راهی که هر دو ازان مهم زروعات خود را آب دادندی چون
محاکمه ایشان بمجلس سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس
بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخنی گفت که مضمون مشتمل بود بر میل آنحضرت
بجانب زبیر حق سبحانه آیة فرستاد که فَلَا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند وَرَبِّكَ
بحق پروردگار تو که ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتَّى يُحَكِّمُوكَ
تا وقتی که ترا حکم سازند فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم
کنی ثُمَّ لَا يَجِدُوا پس باز نیابند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجًا شکی در دلهای
خود یا تنگی و گرانی مِمَّا قَضَيْتَ از آنچه تو حکم کردی هرچند مخالف طبع ایشان باشد وَيُسَلِّمُوا
و گردن نهند و منقاد کردند فرمان ترا تَسْلِيمًا فرمان برداری کردنی بظاهر و باطن بی اعتراض
و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد رضی الله عنه بدیشان
رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عم او و درین سخن کردن
تاب میداد و روی درهم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتلهم الله هؤلاء این چه گروه اند
که گواهی میدهند برسالت پیغمبر و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل که در زمان
موسی گناهی کرده بودند و موسی علیه السلام حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال
انقیاد نمودند بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شد و پیغمبر خود را متهم
نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلوات الله و سلامه
علیه فرماید که خود را بکش بکشیم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که
وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و اگر چنانچه ما فرض میگردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند أَنِ
اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ یا بیرون
روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند مَا فَعَلُوهُ نمیکردند آنچه فرض
کرده بودیم إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم

لَهُمْ وکرایشان که منافق اند فَعَلُوا بکردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشانرا پند میدهند
و تعلیق مینمایند بان لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هرآینه بهتر بودی مرایشانرا در عاجل و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا
و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان وَإِذًا و آن وقت که تثبیت حاصل
می شدی مرایشانرا در دین ایشان لَآتَيْنَاهُمْ هرآینه ما دادیم ایشانرا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک
خویش أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنات است وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هر اینه راه
می نمودیم ایشانرا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که از آن بمقصد رسند یا ببهشت رونده
آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدا بود صلی الله علیه وآله وسلم روزی بجناب
مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و زار و نحیف گشته حضرت رسالت
پناه صلوات الله علیه وسلامه فرمود که ای ثوبان ما غیّر لونک رنگ تو چرا تغیر کرده و رنگ
سرخ تو بکدام محنت زرد گشته گفت یا رسول الله صلعم زمانی که در جمالت نگرم آن زمانرا
از حساب زندگانی می شمرم بیت بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکلست بی تماشای جمالت شادمانی
مشکلست حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم
و چه حیله پردازم بیت از مرگ غمی نیست از آن می ترسم کز پرتو دیدار تو من مانم دور وی سخت
تر محنتی اینکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم تراکی بینم و اگر ببهشت روم بدانجه که درجه رفیع تست
چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبد الله انصاری رضی الله عنه که صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود آورده
اند که نزدیک حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد گریان و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول
الله تو شکیبایی ندارم می ترسم از آنکه تو فردا در بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال یا مثال
خویش نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را مرهم وصال
شادمان ساخته آیت فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هرکه فرمان خدای برد در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ
و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فَأُولَئِكَ پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت
مَعَ الَّذِينَ با آن کسانکه أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران
و رسل و اولو العزم نیز داخلند وَالصِّدِّيقِينَ و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند
وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدای مراد کشتگان احد اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدانرا
وَالصَّالِحِينَ و ستودگان در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا و چه نیکو اند
این جماعت هم نشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکو رفیق اند
در هر عالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم و صدیقین اشارت بابی بکر
صدیق است و شهدا عمر و عثمان و علی اند رضی الله عنهم و صالحین سایر صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز
کسی را دوست میدارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب نظم هر چو بلبل دوستی با گل گزین تا شوی
با خرمن گل همنشین زاغ چون مردار را شد همنفس یار او مردار خواهد بود و بس ذَلِكَ آن بودن
با جماعت مذکوره الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ افزونی کرامتیست از خدای وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است
خدای عَلِيمًا دانا بمقاصد و نیات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانکه ایمان آورده اید خُذُوا

۲ ورزد یک مرز نفس و مال و ولد و سیری و من مروزا مشاهده جمال ع

حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال
دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلفه أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا باسیرکینه برای جهاد مجتمع شده با
یکدیگر در جهت واحده وَإِنَّ مِنْكُمْ و بدرستی که از شما لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ کسی هست که درنگ می
نماید در بیرون رفتن یعنی تأخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی و اصحاب اوست که در روز احد تخلف
ورزیدند فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر برسد شما را ای مومنان مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ
گوید آن مبطی منافق قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بدرستی که خدای انعام کرد بر من إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا
چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر برسد بشما فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ نیکویی
زیادت از خدای چون فتح و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از عزیمت كَأَنْ لَمْ تَكُنْ چنانکه
گوییا نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان وی مَوَدَّةٌ دوستی یعنی عهد را دور انداز و سخن
بر وجهی ادا کند که گوییا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او این که يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ کاشکی
من بودمی درین غزوه با مسلمانان فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت
نصیبی وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با دشمنان
دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بفروخته اند زندگانی دنیا را که دروی در فنا
دارد بِالْآخِرَةِ بسرای جاودانی و نعیم غیرفانی وَمَنْ يُقَاتِلْ و هرکه کارزار کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه دین خدا فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجه شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید و بر دشمن
مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ
که در صفت نیاید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را ای اهل اسلام که بجهاد کامل و جهد تمام لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمیکنید
و بکارزار اشتغال نمی نمایید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و برای آن بیچارگان گرفتار
در دست کفار و ایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شده و کسان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند
مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمة بن هشام و ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابوجندل بن سهیل و امثال
ایشان وَالنِّسَاءِ و از زنان چون ام شریک وغیرها وَالْوِلْدَانِ و از کودکان چون ابن عباس رضی
الله عنهما که میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از نسل و ولدان الَّذِينَ و این مستضعفان
آنکسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگویند یعنی دعا میکنند که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون
آر ما را مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ازین ده یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا ده که ستمکارند اهل او بسبب شرک و شرک
ظلمی بغایت عظیم است إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَاجْعَلْ لَنَا و دیگر بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزد خود
وَلِيًّا کسی را که دوستدار و متولی کارها باشد وَاجْعَلْ لَنَا و دیگر بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا
از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق تعالی دعای ایشان را مستجاب گردانید و بعضی را
خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بدیشان فرستاد تا روز فتح مکه همراه دلنوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام فرمود و نصیری و حامی برای
ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم حکومت مکه بوی
داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانیکه گرویدند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ

کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای والذین کفروا وانکسانیکه کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی
یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان
او فقاتلوا پس بکشید ای دوستان حق اولیاء الشیطان دوستان و فرمان برداران شیطان را
و از مکاید و مصاید او مترسید ان کید الشیطان بدرستی که حیله و وسوسه شیطان کان ضعیفا هست
سست و بی قوة زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان الم تر آیا نظر نکردی الی الذین بسوی آنانکه
در مکه مبالغه میکردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود رضی الله عنهم
و امثال ایشان که مارا دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که از آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الهی
قیل لهم گفته شد مر ایشانرا که از کارزار کفار کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را تا وقتی
که فرمان الهی در رسد و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را و آتوا الزکوة و بدهید بمستحقان زکوة را
فلما کتب پس آن هنگام بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت علیهم القتال بر ایشان
کارزار کردن با کافران اذا فریق منهم آن وقت گروهی از ایشان یخشون الناس می ترسند از جنگ مشرکان
کخشیة الله چنان ترسیدنی که از خدا باید ترسید و این را حمل بضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت از حکم خدا
یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند و قالوا ربنا و گفتند ای پروردگار ما لم کتبت برای چه چیز
واجب گردانیدی علینا القتال بر ما مقاتله کفار را لولا اخرتنا چرا ما را باز نگذاشتی ایمن و فارغ الی
اجل قریب تا اجلی که نزدیکست بهمه کس اگر این سوال از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مومنان
وقوع یافته از روی خوف و بددلی سخنی گفته باشند و باز توبه کرده قولی آنست که قومی مومنان بعد
از نزول آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بود و اصح آنست که سوال محمول
بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قل بگوای محمد مر این ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که
متاع الدنیا آنچه بدان تمتع میگیرند از دنیا قلیل اندکست در جنب آخرت و الآخرة والجنان
خیر لمن اتقی بهترست از دنیا و فاضلتر مر آنکس را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات ولا تظلمون و ستم
رسیده نخواهید شما ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد شما کم نخواهند کرد فتیلا بمقدار رشته
که بر دانه خرماست پس بوعده استیفای ثواب مستظهر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد
پذیرفت میندیشید که هیچ کس را گریزی از مرگ رهایی نیست و در هیچ پناهی از حدوث این
واقعه خلاصی متصور نی اینما تکونوا هر کجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه یدرککم الموت
در یابد شما را مرگ ولو کنتم و اگر چه باشید فی بروج مشیدة در حصارهای محکم یا در کوشکها
آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست بیت
گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند و کار تو چون سلسله درهم سازند هم عاقبت این حجره فانی تن را
ترکان اجل سرای ماتم سازند حکیم سنایی دارد قدس سره العزیز نظم چه کنی خانه گل آبادان دل من
اینما تکونوا خوان چون در آید اجل چه بنده چه شاه وقت چون در رسد چه بام و چه چاه و ان تصبهم
و اگر برسد منافقانرا حسنة نعمت چنانچه ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود و اگر برسد
منافقانرا نیکویی یقولوا هذه من عند الله میگویند این نیکویی از نزد خدایست و ان تصبهم سیئة

واگر برسد بدیشان دست تنگی و قحط یا هزیمت جنانچه در واقعهٔ احد روی نمود
يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ گویند این محنت و سختی بما از نزدیک تست که محمدی صلی الله علیه واله
وسلم بسبب تدبیرات تو که صایب نبوده. در انوار فرموده که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
وسلم از مکه بمدینه هجرت فرموده و میوه‌ها در آن سال بنوال سابقه نبود و نرخها روی بگرانی نهاد و منافقان
و جهودان آن حال را نسبت بقدم سرور عالم صلی الله علیه واله و سلم کردند حق سبحانه تکذیب قول
ایشان را میگوید قُلْ كُلٌّ بگو که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و هزیمت و غنیمت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
از نزدیک خدایست و بارادهٔ او فَمَا پس چیست و چه حالست لِهَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه جهودان
و منافقان را لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است
بر موعظ ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند چون بهایم که میشنوند و فهم نمیکنند واز پی نفی فهم ایشانست
که میگوید مَا أَصَابَكَ بانچه بتو رسد مِنْ حَسَنَةٍ از غنیمت و فتح فَمِنَ اللَّهِ از فضل خدا
و نعمت وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ و آنچه بتو رسد از قتل و هزیمت اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ از نفس تست
و بعضی معنی این را برین وجه فرموده که ای انسان آنچه بنیکویی بتو رسید از فضل و کرم
خدا و نعمت و هر بلایی که ترا پیش آید بسبب گناهان تست وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا لِلنَّاسِ
برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ و هر که فرمان برد رسول را
فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستی که فرمان برده باشد خدایرا زیرا که رسول بطاعت خدا میخواند یا هر که
پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه
واله وسلم بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسیکه قایم بالله باشد هر اینه خلیفة الله بود پس
خلافت حق مر آنحضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق می نمود کما قال الله تعالی وما رمیت اذ رمیت
و بیشک خلیفه بود در معامله که خلق با او میکرده اند کما قال الله تعالی ان الذین یبایعونك انما یبایعون
الله و طاعت چنین خلیفه‌ی شایبهٔ شبهت طاعت مستخلفست نظم چون تهی گشت از خودی
بر نشد زد و حق ؛ بیشکی فرمان این فرمان اوست ؛ ما رمیت کاشف آمد بس ملا ؛ که بیفکندی تو افکندیم
تو در افکندن نه جزء الهی ؛ فعل فاعل را بود بی علتی ؛ عقل ایجاره ندارد و هم نیز ؛ چشم بگشا لب
فرو بند ای عزیز ؛ وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستاده ایم ترا
عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگاهبانی که ایشانرا از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این
حکم را بایة السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ از فرمان
برداریم و از تو حکم فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ
بشب باید یک میگویند گروهی از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگویند
غیر آنکه تو با ایشان میگویی بلفظ تقول غایب مونث است و فاعلش ضمیر عاید بطایفه یا مخاطب مذکر
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وَاللَّهُ يَكْتُبُ و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین
بامر خدای می نویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ

پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
و توکل کن بر خدا و کار خود با وی گذار وَكَفَى بِاللَّهِ و بس است خدای وَكِيلًا ۝ قایم بامور بندگان
و متصرف در احوال ایشان و کفایت کنندهٔ مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ۝ آیا جز تامل
نمی نمایند منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد باثار اعجاز که این کلام حق است
وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق
بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لَوَجَدُوا هر اینه یافتندی اهل عقل و فهم فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا
در وی اختلافی بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خللی نیست خواه بحسب
لفظ و خواه از روی معنی وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید بمنافقان أَمْرٌ کاری یعنی خبر مهمی بزرگ
مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر مصالحه و یا ظفر
لشکر اسلام أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریهٔ از سرایای مسلما
نان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند آن چیز را قبل از تحقق آن و در آن افشا ضرر و افساد است زیرا که خبر
نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و اهانت ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف
مسلمانان است و پریشانی ایشان وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر باز گذارند آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای
صایب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود اشکارا کند وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ یا بتدبیر خداوندان
امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر اینه بدانندی آن را آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ
استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولو الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را
اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای بودی بر شما یا ارسال رسل وَرَحْمَتُهُ
و بخشایش او یا انزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق که اگر نه
برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هر اینه پی روی میکردید شیطان را إِلَّا قَلِيلًا ۝ مگر اندکی
از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن میماندید گفته اند قلیل جماعتی اندک اند
که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافته بودند ورقة بن نوفل و قیس بن
ساعده و بحیرای راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس کارزار کن
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه طاعت و رضای خدای نزول آیه در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و سلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان می ترسانید و بعضی
از صحابه رفتن را کاره بودند حضرت رسالت فرمود که اگر همه تنها باشم میروم این آیه فرود آمد که اگر
دیگران تخلف ورزند تو کارزار کفار تو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ تکلیف کرده نشده
تو در جهاد مگر بر نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و ترغیب کن
مومنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان
بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا شدت کافران را یعنی آنها که کافر شده اند یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان انداز و همین
حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و در موضع بدر نیامد چنانچه در سورهٔ آل
عمران مذکور شد وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا

ر سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان مَنْ يَشْفَعْ هر که درخوات کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواستی ۸۹

نیکو که حقی بدان ثابت نمود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع کردد يَكُنْ لَهُ باشد مر آن

شفیع را نَصِيبٌ مِنْهَا بهره از ثواب آن وَمَنْ يَشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواستی

بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد

مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیزها توانا

صاحب قدرت یا نگهبان همه چیزها یا کواه بر همه چیزها وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده

شوید بسلام فَحَيُّوا بر شما نیز تحیت کننده خود را تحیت کویید بِأَحْسَنَ مِنْهَا بنیکوتر از آن تحیت

که او کوید السلام علیک شما در جواب کویید و علیک السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند

شما در جواب او و برکاته زیادت کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز کرد انید یعنی در جواب

السلام علیک بکویید و علیک السلام این مقدار فرض است و اجناول کفته شد سبب فضل و شرایط

سلام و جواب و آداب آن در جواهر الزروی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد

جواب باحسن باید کفت و اگر غیر مسلم بود بر ورد باید کرد بلفظ و علیک إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا

بدرستی که خدای هست بر همه چیز حساب کننده پس شما را بر تحیة و جواب آن حساب خواهد کرد

اللَّهُ خداست که بی شبهه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مکر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ

بخدای سوکند که جمع خواهد کرد شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که بر انگیزد لَا رَيْبَ فِيهِ

هیچ شکی نیست در آن روز باید جمع وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا از خدا

یعنی از وی راست کوی تر از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعدهٔ حق راه نیست زیرا که

آن نقص است و خدای از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان

شده باز کشتند و به پیغمبر از اسلام خویش بمدینه خبر فرستادند مسلمانان در باب ایشان در

اختلاف افتاد و جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیة آمد فَمَا لَكُمْ

پس چیست شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده اید فِئَتَيْنِ یعنی دو فرقه

و جمعی بر آنند که بعضی جهاد ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالة صلی الله

علیه و آله و سلم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه

در اسلام ایشان تردد پایید آمد این آیة نازل شد که شما چرا دو کروه شدید و بر کفر ایشان

اتفاق نمی کنید وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ و حال آنست که خدای رد کرد ایشان را بحکم کفر از قتل و سبی

بِمَا كَسَبُوا بانچه عمل کردند و روی از مؤمنان بر تافته رجوع بکافران نمودند أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا

آیا میخواهید که راه نمایید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که کمراه ساخته است خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا

خدای کمراه کند فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی تو مر او را هیچ جهت وَدُّوا دوست میدارند

این برکشتکان از دین لَوْ تَكْفُرُونَ آنکه کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوا همچنانکه ایشان

کافر شده اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیکر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا مکیرید مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ

از ایشان دوستان حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که ایمان ارند و تحقیق شود ایمان ایشان بانکه هجرت

کنند فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خداي هجرتي خالي از غرض وريا فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان
و هجرت فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشانرا و اسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ وبکشید شان حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر کجا یابید
در حل و حرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ ومگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستی را وَلَا نَصِيرًا ونه یاری و مدد
کاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل ارید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر آنانرا که پیوند گیرند و پناه کنند إِلَىٰ قَوْمٍ
بکروهی که واقع شده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان پیمانی وان قبیله خزاعه بود بسته
با بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم با ایشان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشان
در اید در جوار انحضرت باشد أَوْ جَاءُوكُمْ یا نه پیوندند بقومی که امده نزد بشما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ
وحال انکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشته أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ ازانکه با شما جنگ کنند
أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند
بر انکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همین کونه عهد کردند وَلَوْ شَاءَ اللهُ واگر خواستی خدای
لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر اینه مسلط ساختی ایشانرا بانکه ترس شما از دل ایشان بیرون کردی فَلَقَاتَلُوكُمْ
پس هر اینه با شما قتال کردندی فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفاء
معاهد از شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وکارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ والقا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را
یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللهُ لَكُمْ پس نساخت ونداد خدای مر شمارا عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان
راهی در قتال نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه بایه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است سَتَجِدُونَ
زود باشد که مییابید آخَرِينَ قوم دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه امدند اظهار اسلام
کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند
وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و اراده ایشان انکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هرگاه که بخوانند ایشانرا
إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردند بدان فتنه فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ
پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را
وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشانرا وَاقْتُلُوهُمْ
و بکشید شان حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر کجا بر ایشان دست یابید وَأُولَٰئِكُمْ وان گروه جَعَلْنَا لَكُمْ
دادیم ما شمارا عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا حجت روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان وان
حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست وَمَا كَانَ و نیست درو روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را
أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا انکه بکشد مومنی را بغیر حق إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً
و هر که مومنی بخطا بکشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس برویست ازاد کردن بنده مُؤْمِنَةٍ گرونده
وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و برویست دیه تمام ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند میان
~~یکدیگر چون سایر مواریث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر انکه ورثه تصدق کنند میان یکدیگر چون~~
سایر مواریث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر انکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت را ازو عفو نمایند و قول آیه در شان
عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میکشت شبی که بجهت
و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابوجهل و برادر او حارث که برادر

مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نمود، از عقب عیاش رفته و از نزدیک
مدینه او را بافسانها و افسونها باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بربسته بآفتاب می انداختند
تا از مسلمانی باز گردد و حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی
مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو الغصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمهٔ که ازوی
میطلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از دین برگشتنی اگر حق بود پس ترک دین
حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از او در غضب شد و سوگند خورد که اگر
روزی بر تو دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده بتجدید اسلام کرد و حارث
نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی عیاش
حارث را در محلهٔ قبا تنها باز یافت و بنابر آن سوگند وی را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند
که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا
امری واقع شده منتظر جزا ام این آیه فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد فَإِن كَانَ پس اگر باشد
مقتول مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر قاتل او است آزاد کردن بنده مُّؤْمِنَةٍ مومن و ادای دیت باهل او نشاید
کرد زیرا که میان کافر و مومن وراثت نیست وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل ذمه بود حکم او در دیت و کفارت
حکم مسلمانست فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ پس بر قاتل است دیت ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ باهل او وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ
و آزاد کردن بنده مومن فَمَن لَّمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن او
فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بروست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ و این حکم کرد خدای
تا توبه دهد شما را توبه دادنی از خدا یست و بتوفیق او وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا
بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب دیه و کفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه
برادر خود هشام را در محلهٔ بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت آمد و صورت حال بموقف عرض
رسانید و آنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر بدانید که کشندهٔ هشام
کیست او را بمقیس سپارید و الا دیه او بموجب شریعت ادا کنید بنو النجار چون از آن پیغام آگاه شدند
صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زهیر روی بمدینه نهاد چون بنزدیک شهر آمدند وسوسه شیطان
مقیس را بر آن داشت که زهیر فهری را بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم و مرا دیت سود
ماند پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیه نازل شد وَمَن يَقْتُلْ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا
مومنی را بقصد و عمد و حلال داند کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است
خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای برو وَلَعَنَهُ
و براند او را و دور ساخت از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است برای او عَذَابًا عَظِيمًا
عذاب بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله سره

بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی
متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنیده او نیز تکبیر گفت و بر مومنان
سلام کرده زبان بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال
بر وی تاخت و بضرب شمشیرش بینداخت و هر چه داشت غارت کرد گوسفندان او را براندند این خبر بحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم رسید بغایت متالم شد گفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی شرکت
تبرا نموده بیگانگی حق معترف بود اسامه بر این عمل نادم شد گفت یا رسول الله برای من طلب آمرزش
کن حضرت سه نوبت فرمود فکیف قتلت من قال لا اله الا الله و در روایتی است گفت یا رسول الله کلمه گفتن
مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت عن قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که او راست
می گوید یا دروغ و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید
فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک بررسید و باهستگی تفحص کنید و لا
تقولوا و مگویید لمن القی الیکم السلام مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام
گوید لست مؤمنا تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی تبتغون میطلبید ای مجاهدان
عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمت اید فعند الله
پس نزد دولت خدای مغانم کثیرة غنیمتها بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید
از قتل مسلمانان برای مال کذلک کنتم همچنین بودید شما من قبل پیش از این یعنی اول
که در اسلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادتی نمودید فمن الله
پس منت نهاد خدای بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین فتبینوا پس نیک روشن و مبین سازید
مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزدیک خدای
کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که خدای هست بما تعملون خبیرا بآنچه
شما میکنید دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود من المؤمنین
از مومنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری و عجز والمجاهدون و جهاد کنندگان
فی سبیل الله در راه خدای باموالهم بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند
وانفسهم و بنفسهای خود که در معرض قتل می آرند و چگونه برابر تواند بود کسی که در مرتبه راحت
تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جانبازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید
که این آیت فرود آمد در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم رضی الله گفت یا رسول الله حال من چون
باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا در زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف
آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فضل الله و تفضیل داد خدای المجاهدین
جهاد کنندگان را باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود علی القاعدین درجة بر نشینندگان بعذر
پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وکلا و هر یک از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند
و نیت آن کنند و مجاهدان که بخود مباشران اند وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش
نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادت عمل خواهد بود و فضل الله

المجاهدین

المجاهدين وتفضيل كرده خداي مجاهدانرا على القاعدين بر نشستگان بعذر اجرا عظيما
مزدي بزرگ كه آن درجات منه پايهاي بلندست از خداي در آخرت وگفته اند هفتاد درجه
است ميان هر دو درجه مقدار دويدن اسبي تيز رو هفتاد سال ومغفرة ورحمة وآمرزش
وبخشايش وكان الله غفورا وهست خداي آمرزنده گناهان گذشته ايشان رحيما مهربان
بر ايشان در ازدياد اجر ايشان در اخبار آمده است كه جماعتي مسلمانان چون قيس بن وليد
وامثال ايشان با وجود قدرت از مكه بمدينه هجرت نكردند وچون روساي قريش بجانب
بدر مي شتافتند ايشان همراه كافران بجنگ حاضر گشتند وبشمشير مسلمانان كشته شدند
حق سبحانه در شان ايشان فرستاد كه ان الذين بدرستي كه آنانكه توفيهم الملائكة
جان مي ستانند از ايشان ملائكه كه اعوان ملك الموت اند ظالمي انفسهم درحالتي كه ايشان
ستمكار بودند بر نفس خود بترك هجرت كه در آن وقت فرض بوده وبموافقت با كافران ممنوع
بوده قالوا گفتند ملائكه از روي سرزنش ايشانرا كه فيم كنتم در چه چيز بوديد از كار
دين وباكدام طايفه بوديد از مشركان وموحدان قالوا كنا گفتند بوديم ما مستضعفين
في الارض ضعيفان وعاجزان در زمين مكه وكفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان
تكذيب ايشانرا كه الم تكن ارض الله واسعة آيا نبود زمين خداي گشاده وبسيار فتهاجروا فيها
كه شما هجرت كنيد در طرق ديگران از آن چنانچه مهاجران حبشه ومدينه كردند فاولئك
پس آن گروه تاركان هجرت ماويهم جهنم جاي ايشان دوزخ است وساءت مصيرا
و بد بازگشتي است ايشانرا دوزخ واين عقوبت همه تاركان هجرت را مقررست الا المستضعفين
مگر كساني را كه بحسب واقع ضعيف وعاجز اند من الرجال از مردان والنساء واز زنان والولدان
وكودكان لا يستطيعون حيلة توانائي وچاره سازي ندارند ولا يهتدون سبيلا ونمي شناسند راه
مدينه را يا طريق بيرون آمدن را فاولئك پس آن گروه بيچارگان عسى الله شايد خداي ان يعفو عنهم
آنكه عفو كند از ايشان لفظ عفو ايمائي ميكند بآنكه ترك هجرت امري خطير بوده حتي كه مضطر
ايمن نمي تواند بود وكان الله عفوا وهست خداي عفو كننده از معذوران غفورا آمرزنده گناهان
ايشان ومن يهاجر في سبيل الله وهر كه هجرت كند در راه طاعت خداي يجد في
الارض يابد در زمين مراغما كثيرا موضع بسيار يعني آرامگاهها وسعة وفراخي در روزي
يا گشادگي در اظهار دين واعلاء كلمه متين عمرو بن دينار از عكرمه روايت ميكند كه در مكه بسيار
كسي ايمان آورده بود ناسوا استطاعت هجرت نداشتند چون آيه تهديد ترك هجرت نازل
شد ونوشته اين بدست مستضعفان مكه رسيد جندع بن ضمره پسران گفت هر چند كه من پير وبيمارم
اما از جمله مستضعفان نيستم چاره رفتن ميتوانم وراه مدينه را ميدانم ومي ترسم كه اگر بدين علت
درمانم وبسبب ترك هجرت ايمان من خلل پذيرد ومرا بر همين سرير كه خفته ام بيرون بريد
پسران اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهيا كردند وبمرحل تنعيم نزول نمودند اثر موت بر جندع
ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد وگفت خدايا اين دست از آن تو واين ديگر از آن

رسول تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده اند رسول ترا تو این کفت و در کذشت و خبر او بمدینه رسید
بعضی از اصحاب کفتند اکر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر و مزد او شامل تر بودی حق تعالی آیة فرستاد که
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ و هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ درحالتی
هجرت کننده باشد بخدای و رسول او یعنی برای ایشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرک
در اثنای طریق و بهجرتکاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بدرستی که ثابت باشد مزد او عَلَى اللَّهِ
نزدیک خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده کناه تاخیری که در هجرت کرده رَحِيمًا
مهربان در وعده مثوبة او بحسن نیت او وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما کناهی أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی
رباعی را دو رکعت کزارید إِنْ خِفْتُمْ اکر بترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه شمارا بکشند کافران
این شرط باعتبار غالبست چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانانرا دشمنان بوده اند و حالا بی
ترس نیز قصر باید کرد إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستی که کافران كَانُوا لَكُمْ هستند مر شمارا عَدُوًّا مُبِينًا
دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون تو باشی در میان ایشان مومنان خوف اعادی فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ
پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ
پس باید که بایستند کروهی از ایشان با تو و نماز کزارند و کروه دیکر روی بروی دشمن
بایستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا کیرند آنانکه نماز میکزارند سلاحهای خود را از روی
حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نماز کزارندکان فَلْيَكُونُوا پس باید که
بعضی که باشند آنها که نماز نمیکزارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس شما در برابر دشمن چون این کروه یک رکعت
بکزارند بصوب لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى و بیایند آن طایفه دیکر که لَمْ يُصَلُّوا نماز نکزارده
و پاس میداشته اند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بکزارند با تو رکعت دیکر وَلْيَأْخُذُوا و باید که بر
دارند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر خود و زره
وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنک میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ اکر غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای
حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خویش چون البسه و سایر رخوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله
آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و هجوم یکباره ببرند نقلست که حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست کرده و قتال
و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف بر کشیدند و وقت نماز پیشین
در آمده و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مومنان حایل بودند حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم
با اصحابه باقامت صلوة اشتغال فرمودند کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده مینمودند بعد
از فراغت اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بدیشان هجومی نکردیم و بیکبارکی شوکت
دمار از ایشان بر نیاوردیم دیکری از کفره آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز نمازی دیکر هست که در اعزاز
و اکرام آن غایت مبالغه بتعظیم میرسانند فرصت نکاه داشته در آن وقت ناکاه بر سر ایشان

رانیم

رانیم و بکام دل از این دشمنان انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد
و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت پناه صلوات الله علیه تعلیم داد و فقها را چگونگی این نماز
اختلاف است بسیار و در کتب فقهی مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى
اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کرده اند سلاحها شما را اَوْ كُنْتُمْ مَرْضٰى یا باشید بیماران
و ناتوانان در حمل سلاح اَنْ تَضَعُوْا اَسْلِحَتَكُمْ آنکه بنهید سلاح های خود را وَخُذُوْا حِذْرَكُمْ
و بهر حال فرا گیرید آلات نگاهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب بر حذر
باشید اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای اَعَدَّ لِلْكٰفِرِيْنَ آماده کرده است برای کافران عَذَابًا مُّهِيْنًا عذاب
خوار کننده فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا اللّٰهَ
پس یاد کنید خدای را قِيَامًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَقُعُوْدًا و در حال نشستن
که تیر می اندازید وَعَلٰى جُنُوْبِكُمْ و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده اید و افتاده و گفته
اند مراد یاد کردن خدا و ذکرست در همه احوال در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی بترسید
از خدای قِيَامًا در وقت قصور در ایمن وَقُعُوْدًا و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق
وَعَلٰى جُنُوْبِكُمْ و در زمان توجه بمنام و فرموده لَا تَخَافُوْا نیست چنین خوف تواند بود نظم
هر که نه در خوف که شاه هوش او نشنود لا تخافوا گوش او خایفان را لا تخافوا گشت درس هر که خائف
نیست چون گویی مترس فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ پس چون بیارامیدید و از خوف ایمن شدید
فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگزارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستی
که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ هست بر مومنان كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا فرضی موقت یعنی محدود
باوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست وَلَا تَهِنُوْا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِى ابْتِغَآءِ
الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات
متألم بودند حق سبحانه میفرماید اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ اگر هستید شما ای مومنان که در رنج
شدید از جراحتها فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُوْنَ پس بدرستی که کافران نیز در رنج اند و زخم خورده كَمَا تَاْلَمُوْنَ
همچنانکه شما هستید وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شما یا وجود الم امید میدارید از خدای مَا لَا يَرْجُوْنَ آنچه ایشان
امید نمیدارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيْمًا دانا بمصالح شما
حَكِيْمًا محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خانه قتاده بن نعمان
نقب زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشت همه راه
آرد میریخت تا بخانه طعمه و طعمه آنرا بخانه یهودی که زید بن السمین میگفتند برد و بطریق ودیعه
بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار
نکرده و خبر ندارد بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهودرا بخیانت گرفت
زید گفت درع طعمه بمن داده و جمعی برین گواهی دادند قتاده صورت حال
بمحکمه علیه نبوی رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی او نخواستند که طعمه تهمت زده

شوند و جهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای حضرت علیه
الصلوة والسلام نیز بران بود که خیانت بر جهود ثابت کرده و مسلمان ازان خیانت مبرا شده همین
که حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب
رسید که إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که فرو فرستاده ایم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی
و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بانچه خدای ترا شناسا کرد انیده
و وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ ومباش برای خیانت کنندگان خَصِيمًا دشمن آنکس که بی
گناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خاین وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی
که بیهودی کردی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد
رَحِيمًا مهربان برو وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ از قبل آنانکه يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ
خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی
خدای دوست ندارد مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر کرا هست بسیار خیانت کننده یعنی مُصر بران أَثِيمًا گناهکار
مستغرق در گناه خود يَسْتَخْفُونَ شرم میدارند مِنَ النَّاسِ از مردمان و پنهان میکنند خیانت
وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشان است و اسرار
ضمایر ایشان ازو پنهان نیست پس او سزاوارتر است که ازو شرم دارند و نمیدارند إِذْ يُبَيِّتُونَ آن هنگام که بشب
تدبیر و تزویر میساختند مَا لَا يَرْضَى آنچیزی را که نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر
در شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند دروغ بخورد چه پیغمبر سوگند او را که مسلمان است باور خواهد
کرد و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد فرمود وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا يَعْمَلُونَ
بانچه کنند از تدبیر مُحِيطًا گیرنده بعلم چیزی از حیطه علم او خارج نیست هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ شما اید
ای گروه بنی ظفر که از جهت حمیت جاهلیت جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع میکنید از خاینان خیانت را بجدال
و خصومت فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در وقت زندگانی دنیا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ پس کیست که خصومت کند
با خدای و دفع خیانت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از ایشان روز قیامت أَمْ مَنْ يَكُونُ یا کیست آنکه باشد عَلَيْهِمْ
وَكِيلًا بر ایشان نگهبان با نگذارد ایشانرا که عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان باز دارد
وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا و هر که کند بدی را که از آن ضرر بغیر رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ
يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت يَجِدِ اللَّهَ یابد خدای را غَفُورًا
آمرزنده گناهان او رَحِيمًا مهربان بفضل خود برو و درین آیه ترغیب فرمود طعمه و قوم او را
بتوبه و استغفار وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ
همین جزا این نیست که میکند آن عمل را عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود چه ضرر آن بنفس او بدیگری تعدی
نمیکند وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بسارق درع حَكِيمًا حکم کننده در مجازات
او بقطع ید وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود أَوْ إِثْمًا یا گناه کبیره
یا آنچه بعمد ازو صادر گردد ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس تهمت کند بآن گناه بَرِيئًا بیگناهی را چنانچه طعمه
بنسبت زید کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی که برداشت دروغی را که ازان متحیر و مبهوت

میشوند بیگناهان ودیگر حامل شد گناه ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ واگر نه فضل خدای بودی
عَلَيْكَ بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم اعلام داد وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او که
ترا از قصد عذاب زید وتصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ هر اینه قصد کرده بودند
گروهی مِنْهُمْ از بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ بانکه ترا بگردانند از حکم راست وَمَا يُضِلُّونَ ودر خطا
وضلالت نمی اندازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشان نست
وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وترا زیان نمیتوانند رسانید هیچ وچیزی چه تو در پناه عصمت
خدایی وَأَنْزَلَ اللّٰهُ وفرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ وپیام احکام
آنرا وَعَلَّمَكَ ودر آموزانیده است ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات
امور ومکنونات ضمایر وجمهور گفته اند که آن علم است بر بوبیت حق او وشناختن عبودیت
نفس وقدر حال او ودر بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان وما سیکون نست که حق سبحانه در شب
اسرای بدان حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره
در حلق من ریختند فعلمت ما کان وما سیکون وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ وهست فضل خدای عَلَيْكَ
عَظِيمًا بر تو بنبوت بزرگ هیچ فضیلتی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست لَا خَيْرَ
نیست نیکویی فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که در کتب مشورتها
کردند در خلاص طعمه وگفته اند نجوی اسم متناجیا نست یعنی هیچ نکویی در آن راز گویان
نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف
وآن چیزیست که بشرع مستحسن باشد وگفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان
کردن أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان ودفع کدورت از دلهای ایشان وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَٰلِكَ وهر که بکند اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خشنودی خدای فَسَوْفَ
نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم اورا أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ وهر که
مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَىٰ مر اورا راه راست بوقوف
بر معجزات وظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ وپیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه که
مؤمنان برانند از اعتقاد وعمل این آیة هم در شان طعمه است که از بیم قطع ید بگریخت بجانب
مکه رفت ومرتد شد واز آنجا نقب در خانه کسی بزد ودیوار فرود آمد ودر زیر آن بماند روز دیگر اورا
از میان دیوار بیرون آوردند وخواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که از مدینه
گریخته وپناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس اورا از مکه اخراج کردند وبا تجار قضاعه
بسوی شام عزیمت نموده در منزلی کالای ایشان مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید وبگریخت
آخر الامر بگرفتند وسنگسار کردند وقولی آنست که از جده بدریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی
بدزدید وبعد از وقوف بران اورا در دریا انداختند این عذاب دنیا بود وعقاب آخرت را میگوید
نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ واگذاریم اورا با آنچه دوست میدارد در دوران سرای که کفر وردت است یعنی اورا
در دایره کفر ومرتدان داخل گردانیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ودر آریم اورا بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا وعید

بازگشتی است دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنکه شرک آرد
بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد آنچه جز شرکست لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد نزول
در شان پیری بود که از اعراب که بجناب نبوة مآب آمد و بعرض رسانید که یا رسول الله پیری
ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را شناخته ام بوی شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست
نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی
خدای را بگریختن عاجز گردانم و حالا آمده ام پشیمان شده از گناه توبه کننده بدرگاه حق حال من چگونه
می بینی خدای بدین آیت مژده داد که همه گناهانرا بغیر از شرک امید آمرزش هست وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که
شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی بنهایت ضلالة
پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ نمی پرستند بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر
مادگانرا بتانرا ماده میگویند بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و بجهة آن هر قبیله
را بتی بود که آنرا انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر منیر آورده که بتانرا بر صورت زنان ساختندی و گفته اند
مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدااند وَإِن يَدْعُونَ و نمی
پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه او امر
میکند مشرکانرا بعبادت آنها لَّعَنَهُ اللَّهُ رانده است خدای او را دور کرده از رحمت خود وَقَالَ
و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَّفْرُوضًا بهره مقرر
کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود چنانچه
در حدیث آمده وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشانرا گمراه میکنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در آرزوی افکنم
ایشانرا و می آرایم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر
یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و میفرمایم ایشانرا فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ
پس می شکافند گوشهای چهارپایانرا و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکنند اشارتست بآنچه
عرب دانسته اند از بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید انشاء الله العزیز وَلَآمُرَنَّهُمْ
و هر آینه میفرمایم ایشانرا فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر میدهند خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدایرا بصورت
یا صفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطة و سحق و رقم کبود زدن بر روی
و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطرتست یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله وَمَن
يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا و هر که فرا گیرد دوستی مِّن دُونِ اللَّهِ بدون خدای یعنی شیطان فرمان
او کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی که زیان کند خُسْرَانًا مُّبِينًا زیان روشن چه سرمایه
عمر و قوت از دست بدهد بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ يَعِدُهُمْ
وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشانرا بچیزی
که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و خداع
یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر مضرت أُولَٰئِكَ آن گروه که پرستنده بتان و تابع شیطان اند
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از دوزخ مَحِيصًا

کرین کاهی که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا وانانکه کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای پسندیده
کردند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که درآریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا درحالتی که این داخلان جاوید باشند
در آن أَبَدًا تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی و راست
کرد سخن خود را حَقًّا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ وکیست راستکوی تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا
از خدای در سخن خود ابوصالح روایت میکند که کروهی از مسلمانان و اهل کتاب با یکدیکر مجتمع
شدند یهود و نصاری اغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب
ما قبل از کتاب شما منزل کشته و در بهشت در نرود مکر یهود یا نصرانی مسلمانان جواب دادند
که پیغمبر ما خاتم انبیا است و کتاب ما ناسخ کتاب شما پس ما ببهشت سزاوارتریم آیة آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّ
كُمْ الخ وعده کرده خدای از ثواب یا عقاب نشود بآرزوها شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ
أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که کویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
یعنی هیچ کار بآرزوها بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید تا نام ریاض بهشت باید بیت باآرزو
و هوس بر نیاید این معنی :: باب دیده و خون جکر توان بود مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که بعمل آرد کار بدی
يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا و این حکم عام است مر همه عاملان را آورده اند که چون
این آیة فرود آمد صحابه متالم کشتند و ابو بکر صدیق رضی الله عنه کفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد
هذه الآیة بعد از نزول این آیة چکونه رستکاری باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل
جزای آن کردار چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که نه بیمار می شوی و نه اندوهناک
میکردی و نه بلاها بتو میرسد کفت بلی یا رسول الله فرمود که هو ذلك آن جزا اینست و در
تیسیر فرموده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این سخن فرمود که یا ابو بکر تو و اصحاب
تو و مومنان را جزای کناه در دنیا خواهند داد تا بخدای رسید و شما را هیچ کناه نباشد و دیکران
جزاهای ایشان جمع کنند و روز قیامت بدیشان رسانند امام حسن بصری رحمة الله میکوید
عمل سوء شرکست بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید وَلَا يَجِدْ لَهُ و نیابد عامل عمل سوء برای خود مِنْ دُونِ
اللَّهِ جز خدای وَلِيًّا دوستداری که مدد بدو رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذا[ب] بشر برهاند
وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب
تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ درحالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمان
اعتبار ندارد فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه عملکنندکان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت
[illegible] معلوم خواند یعنی در آیند بجنت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسانیده نشود در
ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ
دِينًا وکیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ از آنکه خالص کردانید وَجْهَهُ نفس خود را یا بذل
کرد روی خود را در سجود حق تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او آینده است به نیکویها و ترک
کننده بدیها وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا و پیروی کرد دین ابراهیم را در حالتی که ابراهیم یا این پیروی

مایلست از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللّٰهُ وکرفت خدای اِبْرٰهِیْمَ خَلِیْلًا ابراهیم را دوست
یعنی او را بر کزید واختصاص داد بکرامتی که شایسته است بکرامة دوست آورده اند که در عهد ابراهیم
صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه قحط بدید آمد وچون مردم همواره از موائد خلیلی فواید یافته
بودند درین سال بیشتر رجوع بخانه ابراهیم علیه السلام داشت بر ایشان ایثار کرد و هستی که انبار
تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر
یعنی بملازمان ابراهیم علیه السلام
بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط وغلا ظاهر شده
واگر فی الواقع ابراهیم عم این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوعی که بودی چاره میتوانستم نمود اما
شنیده ام که بسی فاقه زدکان بدو التجا کرده اند واو بکرم غریزی وسماحت جبلی میخواهد
که این طعام برایشان صرف نماید القصه گندم بملازمان ابراهیم علیه الصلوة والسلام نداد و درمیانه نیز نیافتند
بضرورت باز کشتند وایشان را شرم آمد که اشتران خالی بشهر در آرند چه مجمعی کدایان و بینوایان
چشم بدان داشتند که شتران خلیل از مصر باطعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر
جوالها را پر از ریگ کرده بخانه آورده اند ابراهیم ازین حال تنک دل شده روی بمسجد نهاد ودران
حال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید خرم وخوشدل شد سر یکی بکشاد
آردی دید بغایت سپیدی وبازکی بیرون کرد پاره از ان خمیر کرده ونان پخته بعیال واطفال
ودرویشان داد چون ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمد بوی نان بمشام او رسید پرسید که این
از کجاست کفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام کفت این از نزدیک دوست من که الله
یعنی از نفی وجود
است خدای بدین جهت ویرا دوست کرفت بزرکان کفته اند که از شرط خلت استسلام بنده است در
عموم احوال بحضرت ذو الجلال واین مقام ابراهیم بود لاجرم بخلیل موسوم شده وشرط محبت فنای
حبیب است در محبوب وبقای او بدو واین مقام محمدیست صلی الله علیه واله وسلم لاجرم بحبیب
مسمی کشت واز ینجاست که ذکر خلت بنظام فرمود که واتخذ الله ابراهیم خلیلا وذکر محبت بلفظ آیت باز نمود
که فاتبعونی یحببکم الله ودرین معنی کفته اند بیت عجب آنیست که محبوب جهانی تو بلطف
عجب آنست محبان تو محبوبانند خلیل سالک بود وحبیب مجذوب سلوک نشانه هستی
وتفرقه است وجذبه علامت نیستی وجمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی
ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کرد که اسری بعبده لیلا لاجرم انجا نظر کامل خلیل
بود که نری ابراهیم ملکوت السموات والارض قد مکانه حبیب کردانید که دنی فتدلی بیت
خلیل از خیل تاشان سپاهش مسیح از چار و شاه با کاهش وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وهرچه در آیت انجم
در آسمانها بود وَمَا فِی الْاَرْضِ وانچه در زمینها باشد پس هرکرا خواهد از اهل آسمان وزمین
بدوستی بر کزیند وَکَانَ اللّٰهُ وهست خدای بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیْطًا بهمه چیزها احاطه کننده
از روی علم وقدرت وَیَسْتَفْتُوْنَکَ وطلب فتوی میکنند از تو فِی النِّسَاءِ در باب میراث زنان
یعنی دختران ام کحه چنانچه کذشت واعتراض عیینة بن حصین که دختر وخواهر را نصف مال
میدهیم وما عیدهیم مکر کسی را که کارزار کند وغنیمت بکت آرد قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیْکُمْ بکو که خدای فتوی
مرد

میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فیهن در باب ایشان وما یتلی علیکم ودیگر فتوی میدهد
آنچه خوانده میشود بر شما فی الکتاب در قرآن فی یتامی النساء در شان یتیمان زنان است
اللاتی آن زنانی که لا تؤتونهن نمیدهید ایشانرا ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده است برای
ایشان از میراث وترغبون ورغبت میکنید ان تنکحوهن آنکه بخواهید ایشانرا اگر جمیله باشند
ومالهای ایشانرا بخورید والمستضعفین ودیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان وبیچارگان
من الولدان از فرزندان خورد که ایشانرا میراث نمیدهید وان تقوموا ودیگر حکم میکند قرآن
بآنکه قیام نمایید للیتامی برای مهم یتیمان در مهر ومیراث ایشان بالقسط بعدل وراستی وما
تفعلوا من خیر وآنچه میکنید از نیکویی درباره یتیمان وکودکان وغیر ایشان فان الله کان
پس بدرستی که خدای هست به علیما بآن دانا وبرآن جزا خواهد داد در اسباب نزول
آورده که مردی بزن خوبهاده جوی بود تا طلاق دهد وزن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق
او رضا نمیداد ومیگفت مرا طلاق مده وهر جا میخواهی رو که من ترا بحل کردم وگویند دختر محمد بن
سلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست او را طلاق دهد همین میگفت که مرا رها مکن
ومن نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد که وان امرأة خافت واگر زنی بداند
ودریابد من بعلها از شوهر خود نشوزا سرباز زدنی از صحبت او او اعراضا یا روی گردانیدنی از
مجالست ومکالمت او فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ان یصلحا بینهما در آنکه بصلاح
آرند میان یکدیگر صلحا بصلحی یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر خود ببخشد یا نوبت خود بزن
دیگر گذارد ومرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد واو را از خود جدا نکند والصلح خیر وآشتی
بهترست از خصومت ومفارقت از ارباب سیر آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم سوده بنت
زمعه را رضی الله عنها طلاق داد واو بر سر راه آنحضرت نشست تا وقتی که سید عالم صلی الله علیه
وآله وسلم برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بمن بخدای سوگند
که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم نوبت
خود را بعایشه رضی الله عنها بخشیدم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوی مراجعت فرمود وروز نوبت
او در خانه عایشه رضی الله عنها می بود این آیه در قصه وی نازل شده واحضرت الانفس الشح
و فرود آورده شد نفسها را بخل یعنی مجبول الله نفسها بر بخلی و از بنیست که هر یک زوجین
در مسامحت ومروت بخل میورزند وان تحسنوا واگر نیکویی ورزید در زندگانی وتتقوا
وبپرهیزید از نشوز واعراض فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون خبیرا بآنچه
میکنید از احسان وخصومت دانا ولن تستطیعوا ونتوانید ای کسانیکه زیاده از یک
دارید ان تعدلوا آنکه عدل ورزید وراستی نگاهدارید بین النساء میان زنان برای آنکه
عدل آنست که البته میل از طرفی بیکی از دیگری زیاده واقع نشود وآن متعذرست ولهذا حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود ومیگفت خدایا
این قسمت در آن چیزیست که من مالک آنم از صحبت ونفقه ومرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی

و من پیشتر یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه را رضی الله عنها از همه ازواج دوست تر میداشت وَلَوْ
حَرَصْتُمْ واگر حریص باشید در ارتکاب عدل و قادر نباشید بران فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل
مکنید تمام میل بانکه مرغوبه است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر
چنین باشد فَتَذَرُوهَا پس میگذارید آن دیگری را كَالْمُعَلَّقَةِ مانند کسی که محبوس باشد یعنی
چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهردار وَإِنْ تُصْلِحُوا واگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید
از امور زنان گذشته وَتَتَّقُوا و پرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بتحقیق
هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان ماضی رَحِيمًا مهربان بر توفیق طاعت در زمان
مستقبل وَإِنْ يَتَفَرَّقَا واگر جدا شوند هریک از ایشان از صاحب او بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا
بی نیاز کرداند خدای هر یکی را مِنْ سَعَتِهِ از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد
هریکی را بدلی پدید آرد وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا وهست خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود حَكِيمًا
محکم کار در افعال و احکام وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانها است از جواهر علوی
وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینهاست از کواین سفلی وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت کرده ام وفرموده ام
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانرا که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها
نیز که قبل از ایشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت میکنم و میفرمایم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ بانکه
بپرهیزید از شرک بخدای وَإِنْ تَكْفُرُوا واگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ پس بدرستی که
مر خدایراست آنچه در آسمانها وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک وی
اند پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگردد چنانچه بایمان و طاعت شما منتفع نمیشود وَكَانَ
اللَّهُ غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حَمِيدًا ستوده
در ذات خود اگر حمد او گویند و اگر نگویند وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانها است
از ملائکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و جز آن
وَكَفَى بِاللَّهِ وبسنده است خدای وَكِيلًا کافی مهمات بندگان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ
اگر خواهد ببرد خدای شما را و فانی کرداند أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و بیارد
یعنی ایجاد کند دیگران را که فرمان بردار تر باشند چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه
واله وسلم دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت انها این اند پارسیان وَكَانَ اللَّهُ و هست
خدای عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا بر ایجاد و اعدام توانا مَنْ كَانَ يُرِيدُ و هرکه باشد که خواهد بعمل خود
ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای چون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللَّهِ
پس نزدیک خدای ثَوَابُ الدُّنْيَا پاداش دنیا و آن خسیس است وَالْآخِرَةِ و پاداش آخرت
و آن شریفست پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریفترین چیزی باز ماند و اگر
با شرف مایل کردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان
نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه
با صل باید کرد که فرع خود در پی انست وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنونده همه قولها بَصِيرًا

بيننده همه فعلهايا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي كروه مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشيد ايستادكان
بِالْقِسْطِ بعدل يعني جهد كنندكان در اقامت مراسم عدالة شُهَدَاءَ لِلَّهِ باشيد كواهان
براي خداي يعني اداي شهادة كينند براستي وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ و اكرچه بر نفس شما باشد و كواهي
بر نفس خود انست كه اقرار كنند بحقي كه در ذمه اوست و در تيسير ابو العاليه نقل ميكند كه مردي
از انصار كفت يا رسول الله كسي را بر بدر من حقي است و من برادر كواهم و مرا باز نميدارد از اداء
شهادة الا درويشي و افلاس پدر من اين اية نازل شد كه كواهي بان مكروهي و اكرچه بر نفسها ي
شما باشد أَوِ الْوَالِدَيْنِ يا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خويشان نزديك إِنْ يَكُنْ اكر باشد
مشهود عليه يا هر يك از مشهود له و عليه غَنِيًّا توانكر أَوْ فَقِيرًا يا درويش يعني غني را براي
غنا احترام مكنيد و بر فقير بجهت افلاس او ترحم منماييد فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خداي سزاوار
ترست بتوانكر و درويش و اكر دانستي كه شهادة بر ايشان يا براي ايشان مصلحة نيست بدان حكم
نفرمودي فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس شما متابعت هواي نفس مكنيد أَنْ تَعْدِلُوا براي انكه
ميل كنيد از حق وَإِنْ تَلْوُوا و اكر بپيچانيد زبانهاي خود را از كواهي راست أَوْ تُعْرِضُوا يا اعراض
كنيد از اداي ان و بپوشيد فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستي كه خداي هست بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه
شما ميكنيد از عدل و ميل خَبِيرًا دانا و شما را بدان مكافات خواهد كرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اي كسانيكه ايمان اورده ايد خطاب با مسلمانانست يا منافقان يا مومنان اهل كتاب
كه ميكفتند يا رسول الله ايمان داريم بتو و بقران و بموسي و عزير و توريه و ديكر هيچ كتاب
و پيغمبر ايمان نداريم و كويند خطاب باكافران نيز شايد مسلمانانرا ميكويد كه اي كسانيكه ايمان
اورده ايد بدل و زبان آمِنُوا ثابت باشيد بر ايمان خود و منافقانرا ميكويند كه ايمان اورده ايد بزبان
ايمان اريد بدل مومنان اهل كتاب را ميكويد ايمان اورده ايد ببعضي از كتب و رسل ايمان اريد بتمامي
كافرانرا ميكويد كه ايمان اورده ايد بلات و عزي ايمان اريد بِاللَّهِ بخداي وَرَسُولِهِ و بفرستاده او كه محمد
است صلي الله عليه واله وسلم وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بان كتابي كه خدا فرستاده عَلَىٰ رَسُولِهِ
بر پيغمبر خود يعني قران وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ ان كتابها نيز كه فرستاده مِنْ قَبْلُ پيش از
قران محققان ميكويند اي كسانيكه ايمان اورده ايد از جهت حيثيت بدلائل برهان ايمان اريد
بر سبيل كشف و عيان يا ايمان اورده ايد از روي تصديق ايمان اريد بطريق تحقيق و از حضرت
ولايت ماب خواجه بهاء الدين نقشبند قدس سره منقولست كه فرموده اند كه يا ايها الذين آمنوا
آمنوا اشارتست بانكه در هر طرفة العيني نفي اين وجود بشري مي بايد كرد و اثبات واجب الوجود جل
ذكره مي بايد نمود شعر وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ از حضرت سيد الطايفه جنيد
قدس سره منقولست كه فرموده اند كه پنجاه سالست كه ايمان اورده ام و در ايمان تازه كردنم و هنوز در
انم نظم دم بي حق زدن محض كناهست خود مشغول كشتن كژ راهست تا مردم كشد
بندار هستي سوي ظلمت سراي خود پرستي خودي كر نيست نفي خويش كن زود كه جز حق در حقيقت
نيست موجود وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ و هر كه كافر شود بخداي وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتكان او

وَكُتُبِهِ وبكتابهاء او وَرُسُلِهِ وبفرستگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز رستخيز
فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدني بس بدرستي كه گمراه شد در غايت دوري از مقصد و در نهايت بعد از مقصود إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستي كه آنانكه ايمان آورده اند بموسى عليه السلام يعني يهود ثُمَّ كَفَرُوا بس كافر شدند
بپرستيدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا بس باز ايمان آوردند و توبه كردند ثُمَّ كَفَرُوا بس كافر شدند
بعيسى عليه السلام ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا بس بيفزودند و زيادة كردند كفر را بانكار محمد صلى
الله عليه و آله و سلم لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نيست خداي كه بيامرزد ايشان را چه اعتبار هر كار بخاتمه
انست و خداي دانسته كه خواتيم امور ايشان بكفر باشد و طغيان وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا و نيست
كه راه نمايد ايشان را راهي كه بحق باشد بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقان بس سبيل تهكم است
يا خبر كن بجاي بشارت بِأَنَّ لَهُمْ بانكه ايشان راست عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناك الَّذِينَ
منافقان آنانند كه يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ ميگيرند كافران را أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
دوستان بدون مومنان أَيَبْتَغُونَ آيا ميطلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزديك كافران و از دوستي
ايشان ارجمندي و قوت فَإِنَّ الْعِزَّةَ بس بدرستي كه عزت لِلَّهِ جَمِيعًا مر خدايراست همه و هر كرا
عزتي رسد از وي رسد و او دوستان را منشور عزت داده كه ولله العزة ولرسوله وللمومنين وَقَدْ نَزَّلَ
عَلَيْكُمْ و بدرستي كه خداي فرستاد بر شما اي مومنان فِي الْكِتَابِ در قران حق سبحانه در مكه
آيتي فرستاد كه با خوض كنندگان و مستهزيان بقرآن منشست و مجالست نكنيد و اين آية انست كه واذا
رأيت الذين يخوضون في آياتنا الاية اينجا در مدينه ذكر آن مي نمايد و ميگويد كه خداي در قران فرستاده بود كه
أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستي كه چون بشنويد آيَاتِ اللَّهِ آيتهاي خدا را از قران كه يُكْفَرُ بِهَا كافر شوند
بدان وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و استهزا كرده شود بان فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ بس منشينيد با كافران
و مستهزيان حَتَّى يَخُوضُوا تا وقتي كه خوض كنند و شروع نمايند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخن غير
استهزا إِنَّكُمْ إِذًا بدرستي كه با شما ان هنگام كه نشست و مجالست كنيد با ايشان مِثْلُهُمْ
مانند ايشان در گناه زيرا كه قادريد بر اعراض از ايشان و انكار بر ايشان و با وجود اين راضي ايد
بصحبت ايشان إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدرستي كه خدا جمع كننده منافقانست وَالْكَافِرِينَ
و كافران و بيدينان فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا در دوزخ همه ايشان را الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ آنانكه انتظار
ميبرند بشما وقوع نكبتي را فَإِنْ كَانَ لَكُمْ بس اگر واقع شود شما را فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ فتحي و نصرتي از نزديك
خداي قَالُوا گفتند منافقان مر شما را أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آيا نبوديم با شما و مددكاري نكرديم بس سهم
ما از غنيمت بدهيد وَإِنْ كَانَ و اگر بود لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ مر كافران را بهره از حرب يعني غلبه
كردي بر مومنان قَالُوا أَلَمْ گفتند مر كافران را نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ نه غالب و مستولي بوديم بر شما و ميتوانستيم
كه شما را بكشيم اما دست باز كشيديم وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باز داشتيم شما يعني ممنوع ساختيم از مومنان
بانكه سستي كرديم در مددكاري ايشان و سخنان گفتيم كه شكسته دل شدند تا شما غالب شديد بس
ما را در غنايم خود شريك سازيد فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ بس خداي حكم كند اي مومنان و منافقان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخيز كه غرا و كسي را دعوي حكومت نباشد وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ و نكرداند خداي

و ندهد لِلْكَافِرِينَ مر کافرانرا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مومنان در روز قیامت سَبِيلًا حجتی
که بدان ایشان ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشانرا بر مومنان دستی إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی
که منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وَهُوَ
خَادِعُهُمْ و خدا جزا دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آن جزا آنست که روز قیامت
ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مومنانرا داده اند و چون قدم بر صراط نهند نور مومنان
باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بلغزند و در دوزخ
افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز قَامُوا كُسَالَىٰ برخیزند
کاهلان و گران جانان چون کسی از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم ایشانرا دید نماز میگزارند و اگر نه ترک میکنند میکنند بدان يُرَاءُونَ النَّاسَ مینمایند
خود را بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مومنان اند وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ و یاد
نمیکنند خدایرا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند
و بس و آن بنسبت یاد کردن بدل اندک است و در قوت القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک است باعتبار
آن گفته که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و خفیا و هر چه درو دوست بغایة اندک و محتقر است
و ذکر خدا از همه بزرگتر است کما و لذکر الله اکبر و منافقان ریا میکنند مُذَبْذَبِينَ در حالتی که متحیر
و مترددند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان کفر و ایمان لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ نه با گروه مومنان اند تا ایشان
باشند هر چه آنان راست وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ و نه با گروه کافران اند تا با ایشان باشند هر چه برآنها ست
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا خدای گمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی تو او را راهی بحق و صواب
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ مگیرید کافرانرا أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان
بدون مومنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدا دوستی کنند أَتُرِيدُونَ آیا میخواهید
أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ آنکه بدهید خدایرا عَلَيْكُمْ بر عذاب خود سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن
و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خذلان است إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان
فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه زیرین ترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار
بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بد کافرند و کفر را با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در
کشف الاسرار آورده که چون منافقانرا بدوزخ حکم شود و بدرکه اسفل در آرند مالک گوید یا نار
خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بکلمه جاری بوده هر چند بمجاز می گفت
انند ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم و بهمین منوال در هر درکه در آرند آتش از احراق ایشان ابا کند
تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید که حکم ما بر دلست نه بر زبان بیارید تا از دل چه
نشان در آید و چون در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش ایشانرا بجد و ابد الاباد در
عذاب بماند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ و تو نیابی مر ایشانرا نَصِيرًا یاری که حمایت نموده از آن درکه
ایشانرا بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه
توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا و با صلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا

وچنگ زنند بدین خدای و سنت پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ وخالص و پاکیزه کردانند
دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بتوبه
واصلاح واعتصام واخلاص موصوفند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان باشند وآن شمار ایشان در هر دو
سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدای مومنان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ
وایشان با ایشان شریک باشند مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا
عذاب کند مر شما را إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گوئید مر او را بر نعمای او بر داری وَآمَنْتُمْ و تصدیق
کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید یا انکه نجات شما بفضل او ست نه بشکر وَكَانَ اللَّهُ
شَاكِرًا وهست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا دانا بحقیقت شکر و ایمان الجزء
السادس من اجزاء الثلاثین لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بِالسُّوءِ مِنَ
الْقَوْلِ بسخن بد إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسی که بروی ستم کرده اند یعنی او را رواست که فاحش
ظالم کنند تا از وی تظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی مسافر ضیافت خواست واو را طعام ندادند آنکس بعد
شکایت کشوده هر جای برسید بی مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بدان شکایت عتاب کردند
این آیة در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا وهست خدای
شنوا مر سخن مظلوم را عَلِيمًا دانا بستمکاری ظالم إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا کنید نیکوئی
وطاعت را أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان بجا آرید او را أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ یا عفو کنید از بدی که شما را شکایت
از آن روا باشد بدان مواخذه رسد فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست عَفُوًّا عفو کننده
از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام ایشان قَدِيرًا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب
عفو کنندگان درین آیة تحریص مظلوم است بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت
تظلم دارند از سر آن در گذرند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ بتحقیق و یقین آنها که کافر میشوند
بخدای وَرُسُلِهِ و به پیغمبران او وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا و میخواهند انکه جدائی افکنند
بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ میان خدا و رسولان او یعنی انکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران
وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر می شویم
ببعض دیگر مراد یهود اند که میگفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلوات
الله وسلامه علیهم اجمعین وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا و میخواهند انکه فرا گیرند بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا
میان ایمان و کفر راهی وحال انکه ایمان بخدای تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی أُولَٰئِكَ آن گروه
که میان کفر و ایمان طریق میطلبند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشان کافرانند حَقًّا بکفری
متحقق شده کاملانند در کفر خود و ایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان را معینه
ومعتد به نیست وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده ایم برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذاب
خوار کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده اند بِاللَّهِ بخدای وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او وَلَمْ
يُفَرِّقُوا وجدا نکردند بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند
أُولَٰئِكَ آن گروه که گرویدند أُولَٰئِكَ آن گروه که مومنان حقیقی اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ زود

باشند که بنعیم ما ایشان را چنین بصیغه مغایبه خوانند یعنی خدا خواهد داد أُجُورَهُمْ مزدهای
ایشان را که وعده داده است وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا وهست خدای آمرزنده سیئات ایشان رَحِيمًا
مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده‌اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن
عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگویی که پیغمبری کتابی یکبار بیار
چنانچه موسی علیه السلام آورده آیت آمد که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ سوال میکنند از تو اهل کتاب
یعنی درمیخواهند أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ آنکه فرود آری بدیشان كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ کتابی از آسمان
یکبار چون توریة یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود
آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیاری که نوشته باشد که تو رسول خدایی و چون این درخواست از روی
تعنت بود مستوجب اجابت نیافت پس حق سبحانه تسلیه میفرماید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که ازین
سوال ایشان ملول مباش فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه
از ایشان اند درخواسته اند از موسی علیه السلام أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ بزرگتر ازین درخواستی در آن وقت
که کلام حق تعالی شنیدند فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً پس گفتند بنمای خدای را بعیان فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بِظُلْمِهِمْ
بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند
گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی
علیه السلام فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَآتَيْنَا
مُوسَى و بدادیم موسی علیه السلام سُلْطَانًا مُبِينًا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشتن
گوساله پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و برداشتیم
بر زبر ایشان طور را بِمِيثَاقِهِمْ بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد
از قبول بشکستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را بزبان یوشع علیه السلام
که در آیید بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید و ایشان ازین حکم
اباء کردند وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را بزبان داود علیه السلام لَا تَعْدُوا ستم مکنید و از حد در
مگذرید فِي السَّبْتِ در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر نیز
تجاوز نمودند وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها مِيثَاقًا غَلِيظًا
پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس بشکستن ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان
آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریة
یا قرآن وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَقَوْلِهِمْ
قُلُوبُنَا غُلْفٌ و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم
کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی و فهم آنچه محمد میگوید ندارد و نه چنانست که میگویند بَلْ طَبَعَ اللَّهُ
عَلَيْهَا بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب
گردانیده و مدد توفیقات تدبر آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا

بس بگرایند مگر اندکی چون عبد الله بن سلام و یاران او رضی الله عنهم بایمان آنکه غیر معتبر وَبِكُفْرِهِمْ
و دیگر بکفر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ و بگفتن ایشان نسبت
بر مریم بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بوده وَقَوْلِهِمْ و دیگر بگفتن ایشان که
إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ما کشتیم مسیح عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم را رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای
این وصف بتهکمست عیسی را از قول یهود وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند اورا وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند
اورا وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و لیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد
و این قصه در سوره آل عمران گذشت وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند در شان
عیسی علیه السلام لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمان و تردد اند در قتل او چه در وقتی که مهتر جهود را بر
دار آویختند گمان عیسی است بعد بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خبری نیافتند آغاز
اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست و بعضی گفتند شبه عیسی همین بر روی یهود
بیشتر نبود چون روی پیکر که بپای دار آمدند و مقتول را نظر کردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن
بدن صاحبنا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ نیست مر جهودانرا بعیسی و قتل او دانشی إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مگر آنکه
پی روی گمان می کنند وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و نکشتند ایشان عیسی را بیقین بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بلکه خدای برداشته
اورا بمحل کرامت برده وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام
از یهود حَكِيمًا حکم کننده بلکن یهود یا تدبیر کننده در رفع عیسی علیه السلام وَإِنْ مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ و نیست از اهل کتاب یکی إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی علیه السلام
قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از مرگ خود ولی در وقت معاینه بود که ایمان یاس گوینده و هیچ سود ندارد و گفته
اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه السلام پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را
بکشد و همه اهل کتاب با او ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و ابشانرا دلالة کند و ملل مختلفه از میان
مردم بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضی کتاب کند و چهل سال در زمین
بماند آنگه متوفی شود و مومنان بروی نماز بگذارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
باشد عیسی علیه السلام بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری بانکه او را ابن
الله گفتند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین یهودیه اند
حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بدیشان از طیور
و سایر حیوانات و تفصیل در سوره انعام بیاید انشاء الله العزیز وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و بسبب
باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای كَثِيرًا بسیاری از مردمان یعنی بتحریف داوند حکم
توریة و نعت پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست
وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند
از اخذ ربوا در توریة وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمانرا
بِالْبَاطِلِ برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ
برای کافران از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم جسمانی لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن

راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل
چون عبدالله سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و ایمان می آرنده
بگزارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و دهندگان زکوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز آخر که قیامت است أُولَئِكَ آن گروه که متصف و مصدق انبیا سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد
که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد
إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ
همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی مشرکان را بیم کرد و بدعا او امت هلاک
شدند او بود این سخن جواب اهل کتاب است که میگفتند کتابی یکبار بیار حق تعالی فرمود که کار تو
در وحی همچون نوح است وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب
علیه السلام وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
بسوی ابراهیم و دو پسر و نبیره او وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ و عیسی
و ایوب و یونس و هارون و سلیمان علیهم السلام و تخصیص این پیغمبران بذکر آنکه در وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ
داخل اند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم اول اولوا العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی
اشراف انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و عطا کرده ایم داود را کتابی که نام او زبور بود
مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت
توریة بوده وَرُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولان را که در قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ نام برده ایم
و قصه ایشان خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع
و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولان که خبر ایشان بتو نفرستادیم و نام
ایشان ظاهر نکردیم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيمًا سخن
گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این مراتب تکلیم با موسی بزرگ ده طور بود مبتدا
با حضرت پیغمبر ما در شب معراج بود فاوحی الی عبده ما اوحی از این کلام تمام بینا سرا ئیل خبر یافته
و برین وحی هیچ عارف کامل جز بتعلیم محمدی صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع نیافت بیت موسی بطور
گرچه سخن گفت با خدای بالای عرش پایه طور محمد است و فرستادیم رُسُلًا مُبَشِّرِينَ پیغمبرانرا
مژده دهندگان مر اهل ایمان را وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان کافران و منافقان را لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ
تا نباشد مر مردمان را عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ بر خدای حجتی بعد از فرستادن رسولان
یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که با یمان دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست
خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيمًا محکم کار در آنچه تدبیر کرده از امر نبوت
و رعایت حکمت فرموده در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای کفار

كفار جمعی بنزدیک سید مختار علیه الصلوة والسلام آمده گفتند ای محمد ما احبار یهودیم از دین و آیین
تو سوال کرده ایم و از نبوت و کتاب تو استفسار نموده ایشان میگویند ما هیچ را نمی شناسیم و ذکر
او در کتاب ما نیست مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس شریف آنحضرت در آمدند سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدا ام ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم
آیت آمد که اگر ایشان گواهی نمیدهند لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین نبوت
تو میکند بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ با آنچه فرو فرستاده بسوی تو که آن قرآنست و معجزیست روشن و دلالت کننده
بر نبوت تو أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ فرو فرستاده قرآن را ملتبس بعلم خاص بدو و آن علم است با نزال
قرآن بر نمطی که عاجز آیند از ایتان بمثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ ط و فرشتگان
نیز گواهی میدهند بر نبوت تو وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ۝ و بسنده است خدای گواه بر آن إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بدرستی که آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمان را
از راه خدای بکتمان نعت محمد صلوات الله و سلامه علیه و بتغییر آن قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ۝ هر آینه
گمراه شدند گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع
ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا
و نه راه نماید ایشان را راهی إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ و چون بدوزخ روند باشند
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ط جاودان در آن و همیشه ساکن آن وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم دخول و خلود
ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝ بر خدای آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی
که آمد بشما فرستاده بِالْحَقِّ بسخنی درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن مِنْ رَبِّكُمْ از نزدیک
پروردگار شما فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ ط پس بگروید گرویدنی که آن خیر باشد شما را وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر
شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست پس
بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝
و هست خدای دانا باحوال شما حکم کننده در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب با یهود و نصاری است
میفرماید که لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود جهودان را میگوید در طرف نکوهش عیسی غلو
مینمایید تا حدی او را ابن الفاعلة گویید و ترسایان را میفرماید که در جانب ستایش عیسی غالی مشوید
بدان مثابه که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و هیچ کدام شما مگویید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ ط
مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسران او نیستند إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این
نیست که مسیح عیسی پسر مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خداست وَكَلِمَتُهُ و کلمه او گفتند مراد از کلمه
بشارتی است بوقوع ولد بی مساس احدی أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ برسانید آن کلمه را خدای بسوی مریم
یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ مِنْهُ و دیگر عیسی خداوند روح است صادر شده از حق سبحانه
بی توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او و خطاب با ترسایانست
خاص وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ط و مگویید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که الهه سه

اند الله و عیسی و مریم و بعضی بر آنند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم
الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه میگویند حق سبحانه میفرماید
انتهوا خیرا لکم باز ایستید از تثلیث باز ایستادنی که آن بهتر باشد شما را انما الله اله واحد
جز این نیست که الله خداوندیست یگانه بذات خود نه بهیچ وجه از وجوه دروی راه نیست سبحانه
بپاکی یاد میکنیم او را ان یکون له ولد از آنکه او را فرزند باشد له ما فی السموات وما فی
الارض مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست و همه مخلوق و بنده و مخلوق مانند خالق
نباشد و فرزند مماثل پدر باشد پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وکفی بالله وکیلا و بسنده
است خدای کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت
مهمات والد باید و خدای خود قائم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در خبر است
که نصارای نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود چه چیز میگویم در شأن او
که شما آن را عیب برمیدارید گفتند تو میگویی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که
بندگی خدا عار نباشد و هیچ کس آن را عیب نشمرد موافق قول آنحضرت آیه آمد که لن یستنکف المسیح
ننگ ندارد عیسی و تعظم ننماید ان یکون عبدا لله از آنکه بنده باشد مر خدای را و چون عیسی ملائکه
نیز ایشان را فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند که ولا الملائکة المقربون
و نه از بندگی عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده که اینها حملهٔ عرش اند
که ایشان را فرزندان میدانستند و در انوار گفته که کروبیان اند حوالی عرش ومن یستنکف و هر که
ننگ دارد عن عبادته از پرستش او ویستکبر و سرکشی کند از آن فسیحشرهم الیه پس زود
باشد که حشر کند ایشان را یعنی مکلفان را مستنکفان باید بسوی خود جمیعا همه ایشان را تا جزا
و مکافات بدیشان رساند فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح
کرده اند فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشان را ویزیدهم و بیفزاید نیز
جزای ایشان من فضله از افزونی کرم خود واما الذین استنکفوا واستکبروا واما آنها
یکه از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فیعذبهم عذابا الیما پس عذاب کند ایشان را
بعذابی دردناک ولا یجدون لهم من دون الله و نیابند مر ایشان را بجز خدای ولیا ولا نصیرا
دوستداری و نه یاری و مددکاری یا ایها الناس ای آدمیان قد جاءکم برهان من ربکم بدرستیکه
آمد بشما حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد است صلی الله علیه وآله وسلم یا معجزات او یا دین
اسلام وانزلنا الیکم نورا مبینا و فرستادیم بسوی شما نوری ظاهر که قرآنست فاما الذین آمنوا
بالله پس آنها که ایمان آورده اند بخدای واعتصموا به و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه
بدو بردند از وسوسه شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که درآرد ایشان را فی رحمة منه
در ثوابی که از وی بازای ایمان ایشان مقرر شده وفضل ویهدیهم الیه و زیادتی بر آن از محض انعام
و احسان و راه بنماید ایشان را بخود یا بآنچه وعده کرده در عقبی صراطا مستقیما راه راست
که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه

منقولست که من بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه و اله و سلم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست
و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم مرا خواهری چند است و بس مال خود را چگونه برایشان قسمت
کنم این آیه نازل شد که یَسْتَفْتُونَكَ طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي
الْكَلَالَةِ بگو که خدای حکم میکند در میراث کلاله إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنان مردی که
لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی نرینه چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نمیکند از درجه وراثت
وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را خواهری باشد فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه یکذارد از مال
وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ و آن مرد میراث میگیرد از خواهر اگر نباشد خواهر او را فرزندی
اگر مراد میراث همه مالست آن فرزند خواه مذکر و خواه مؤنث باشد و اگر مراد ملکیتست چه مؤنث حجب
برادر نمیکند فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ
پس ایشان راست دو ثلث از آنچه گذاشته است مرده وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً و اگر باشند
وارثان او برادران و خواهران مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ پس مذکر را باشد
از میراث مانند بهره دو مؤنث يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا بیان میکند خدای احکام میراث را
أي كراهة أن تضلوا أو لئلا تضلوا والمراد لتحترزوا عن الضلالة
برای شما تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راستست برای کراهت آنکه گمراه گردید وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات داناست سورة المائدة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسان که ایمان آورده اید أَوْفُوا بِالْعُقُودِ وفا کنید با عهدهای که
با یکدیگر بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن أُحِلَّتْ لَكُمْ حلال
کرده شده بر شما بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ چهار پایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو
و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و نخجیر و گاو کوهی و گورخر یا اجنه که از بطون انعام
بیرون آید إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما هم درین سوره و هو قوله
حرمت علیکم المیتة الآیة غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ بیجان حلال دارنده باشید صید را وَأَنْتُمْ حُرُمٌ
و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشد و آنرا صید
کنید که در حال احرام بر شما حرامست إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بدرستی که خدای حکم
میکند در حلال و حرام آنچه خواهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید لَا تُحِلُّوا
ای گروه مؤمنان حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج را یا نشانهای
دین حق را نقلست که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت
و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم آمد و گفت ای محمد امت را بچه
دعوت میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود بآنکه خدای را یگانه دانند و مرا برسالت تصدیق
کنند و بر اقامت صلوة و اداء زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکست اما مرا
امنا و امرا باشند که کارها بمشاورت ایشان بقطع رسانم و روم و این سخنان با ایشان در میان نهم
اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان

سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت
از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیة که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه بعمرهٔ قضا توجه
فرموده بودند چون بتنعیم رسیدند آواز تلبیهٔ حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند شتران
بغارت برده را قلادها آراسته برسم هدی بکعبه می‌برد صحابه خواستند تا شتران از باز ستانند
حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیة آمد حرمت شعایر را
مشکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در و وَلَا الْهَدْيَ و نه هدیها که قاصد
کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان
میکردند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند وَلَا آمِّينَ
الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانهٔ محترم را بعازم زیارت او باشند يَبْتَغُونَ میطلبند قاصدان
حرم فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ اگر مؤمنان اند زیادتی فضل ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت و کافران
نمیطلبند مگر روزی وَرِضْوَانًا و میطلبند خوشنودی خدا و کافران اصلاح معیشت دنیا
در تبیان آورده که رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فَاصْطَادُوا
پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی
از کفار قریش أَنْ صَدُّوكُمْ برای آنکه باز داشتند شما را حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد
حرام أَنْ تَعْتَدُوا آنکه از حد در گذرید و بانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم
کنید حکم این آیة تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافران را
بهدی و قلاده امان نیست وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکویی که متابعت
امر است یا پی روی سنت وَالتَّقْوَىٰ و پرهیزکاری و مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ و یاری
مکنید بر بدی که ترک فرمان است یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از نافرمانی خدای إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبتست بر نا
فرمانان حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن
او رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم
و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته شده باشد یعنی یاد کرده باشد مر غیر خدای را
نزدیک ذبح آن مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشند وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام
کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را خناق میکردند تا بمیرد پس می
خوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشند وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی
افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را مرده
وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید
شما از اینها که ذبح کنید او را و در او زندگی باشد بدان مقدار که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود
بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب است
بر حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بود پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم او

بجاي مي آوردند و بران قرباني ميكردند وگفته اند مراد از نصب اصنام اند و برين تقدير
على بمعني لام باشد يعني حرام است انچه براي بت بكشند وَأَن تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ وان نيز حرام
است كه طلب قسمت كنند بتيرها اقداح بايد دانست كه عرب را سه تير بوده بي پر و بيكان كه ازلام
و اقداح مي گفتند چون ايشان را مهمي افتادي رجوع بدانها كردندي واين سه تير در خريطه كرده بكسي
كه مجاور هبل مي بوده مي سپرده اند بر يكي نوشته كه امرني ربي و بر يكديگري نهاني ربي و سيوم كه
انرا منيح گفتندي از كتابت خالي بودي پس چون كسي عزم بكاري كردي نزد مجاور هبل و هديه اوردي
و او دست دران خريطه كردي و بيرون آوردي اگر نوشته بودي كه امرني ربي في الحال بدان امر
اشتغال نمودي واگر نهاني ربي بودي يكسال ترك ان عمل كردي واگر منيح بيرون آمدي باز رجوع بدان
خريطه كردي وگفته اند مراد استقسام جزور است بر انصباي معلوم تيرها ان گفتندي و بازلام قسمت كردندي
ازلام بسيار بوده براي هر كاري از نكاح و ختان و اختلاف در نسب و غير ان ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ اين استقسام
بيرون رفتن است از دايره اسلام زيرا كه افترا است بر خداي اگر مراد امر او را ميخواهند يا شرك اگر غير
او را ميگويند الْيَوْمَ امروز كه روز جمعه است يا عرفه يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا نا اميد شده اند
كافران مِن دِينِكُمْ از ابطال دين شما يا از رجوع شما بدين ايشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسيد از فتنه
ايشان وَاخْشَوْنِ و از من بترسيد اين ايه نماز ديگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد وانحضرت
بر ناقه عضبا سوار بود و بعد از نزول اين ايه هشتاد و يك روز زيست الْيَوْمَ امروز أَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِينَكُمْ كامل گردانيدم براي شما دين شما را كه بعد ديگر احكام او را رقم نسخ نخواهد بود وَأَتْمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و تمام كردم بر شما نعمت خود را كه حج گذارديد ايمن و مطمين و هيچ مشركي با شما حج نگزارد
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا و اختيار كردم براي شما اسلام را ديني پاكيزه تر از همه دينها فَمَنِ اضْطُرَّ
فِي مَخْمَصَةٍ پس هر كه بيچاره ماند در گرسنگي و نايافت طعام و ازين محرمات كه مذكور شد بخورد
غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ در حالتي كه مايل نباشد بسوي گناهي يعني بتلذذ نخورد يا زياده از سد رمق
تناول نكند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ پس بدرستي كه خداي امرزگار است مر او را درين گناه
مهربان بر وي كه باكل اين مقدار رخصت داده آورده اند كه عدي بن حاتم و زيد الخيل طايي پيغمبر صلي
الله عليه و اله وسلم او را زيد الخير نام نهاد بخدمت ان حضرت امده گفتند يا رسول الله ما در جايي مي باشيم
كه با استظهار سگان و مرغان شكاري مهمان داري مي كنيم و سگان ال ذريح و ال جوريه جانوران دشتي ميگيرند
بعضي ازان جمله اگر مادريم پاييم و پيش از انكه سگ هلاك كند ذبح ميكنيم و برخي انست كه تا رسيدن
ما سگ تلف كرده است وحق سبحانه فرموده كه مردار حرام است حكم اين چگونه باشد اين ايه امد يَسْأَلُونَكَ
از تو مي پرسند از مطاعم مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چيز حلال كرده اند برايشان قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ
بگو حلال كرده شده بر شما كشتنها پاكيزه كه بنام خدا ذبح كرده باشند وَمَا عَلَّمْتُم و ديگر حلال است
شكار انچه تعليم داده ايد مِّنَ الْجَوَارِحِ از شكار كنندگان خواه از سباع چون سگ و يوز و خواه از طيور
چون چرغ و باز و جزان مُكَلِّبِينَ در حالتي كه شما موذب و معلم ايد ايشان را تُعَلِّمُونَهُنَّ
مي آموزانيد جانوران شكاري را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از انچه خداي شما را اموخته است از طرق تاديب

و اینچنانست که از پی شکار روند وقتی که خداوند شکار ایشان را بخوانند و بخوانند آن باز آیند و شکار را
نگاه دارند و از و نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال را مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آن چیزی
که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی از فقهاء در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده
اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ و یاد کنید نام خدای را
بر آن چیزی که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند بسم الله اللهم اهد نا
صیدو رضا باید گفت و لبسم الله نیز کافیست وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در آنچه از تناول
آن منع فرموده و حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حسابست و از حلال
و حرام سوال خواهد کرد الْيَوْمَ یعنی روز نزول این آیة أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد
شما را ذبایح بر نام خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند
یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ
و طعام شما ایشان را نیز حلالست در دین ایشان پس شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر
حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده اند و این بر سبیل اولویت است و اگر نه امت
مومنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها
که ایشان را کتاب داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رحمة الله آزادانند مسلمه
پس امة کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزدیک امام اعظم رحمه الله عفایف اند پس بقول او حرایر
و اما از کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ
مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جوئید غَيْرَ مُسَافِحِينَ
نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه فرا گیرنده دوستان پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ
بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام
فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی باطل شده کردارهای او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
و او در آن سرای از زیانکارانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ
چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئید
روی خود را از منبت شعر تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو شحمه گوش در عرض وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى
الْمَرَافِقِ و بشوئید دستهای خود را با مرفقین و مرفق موصل متصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ
و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رحمه الله نظر بر ظاهر مینماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد
امام اعظم مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رحمه الله میگوید آن مقدار که اسم مسح بر آن اطلاق توان
کرد کافیست وَأَرْجُلَكُمْ و بشوئید پایهای خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ با آن دو استخوان بیرون آمده
از هر دو جانب قدم بر مفصل که میان ساق و قدم است کسر ارجلکم بطریق جر جوار است همچنانکه و عذاب
من رجز الیم و حفص بنصب خوانند عطف بر وجوهکم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده
فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد
أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلا یعنی

محدث بود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا سوده باشید زنان را بمباشرت فاحشه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را
بعد از طلب یا میان شما و آب حایلی باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفسی متیقن باشد و یا آب
در چاهی بود و آلت استسقا یافته نشود یا میفروشند و شما قیمت آن ندارید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
پس قصد کنید بخاک پاک که از جنس زمین بود لا خاکستر فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ
رویهای و دستهای خود را از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجه و یکی برای ایدی مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمیخواهد
خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگ فرا گیرد وَلَكِنْ
يُرِيدُ ولکن میخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ تا شما را پاک کرداند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوبست
وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ و تا تمام کرداند نعمت خود را عَلَيْكُمْ بر شما بآنکه رخصت میکند شما را در تیمم لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ تا باشید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقایق فرموده که سعی این آیه بزبان
اهل اشارت آنست چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام
قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید
از تمسک بعلایق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق
و پایها را از طین طینت و قیام بانانیت غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده باشد از التفات بغیر ما
پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویت طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را
از آرامش بغیر ما و سر السر را از لوث وجود که آلودگی آن کثیف ترینست بیت وجودک ذنب
لا یقاس به ذنب ای بر پیندار وجود آلوده خود را پاک کن که این طهارت سالک ره را غازی میکند
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای را که انعام کرده بر شما باسلام و شرایع آن
وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ و یاد آورید پیمان او را آنکه پیمان بست بآن یعنی عهدی که خدای
بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که لیلة العقبه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بستید
که بر سمع و طاعت بیعت کردید إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا چون گفتید شنیدیم قول ترا
و فرمان برداریم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت الشجرة واقع شده در عام حدیبیه و ذکر
این هر دو بیعت بمحلش مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فراموشی
نعمت او شکستن پیمان او إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستی که خدای داناست بآنچه در سینها
مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ باشید قیام کنندگان بحق
برای خدای شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بران ندارد یعنی نیارد شما را شَنَآنُ
قَوْمٍ دشمنی گروهی از مشرکان عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا برای آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض
عهد ایشان کنید اعْدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى که عدل نزدیکترست به پرهیزکاری و چون
عدل بکفار سبب تقوی است قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود بیت
عدل کن زانکه در ولایت دل ** در پیغمبری زند عادل ** عدل مشاطه ایست ملک آرای ** دین و دولت ز عدل
ماند بجای ** وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدا بینا است
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و ظلم وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده است خدای آنکسان را

که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کرده اند وعده اینست که لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست
آمرزش گناه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ و مزدی بزرگ از فضل اله وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند قرآن را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۝ آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران
آورده اند که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب و بنی ثعلبه
توجه نموده و ایشان خبر یافته با مهتر خود که غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند و لشکر
اسلام را میدیدند در وقتی که یاران پراکنده بودند و حضرت از لشکر دور تر در پای درختی تکیه
فرموده بود و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند دریاب که محمد تنها در پای
آن درخت تکیه فرموده و یارانش از وی دور رفته و درین محل برو کت میتوان یافت غورث با شمشیر کشیده
بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند حضرت فرمود
که الله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام آمد پر بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر
از دست او بیفتاد و سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی
آن مرد گفت هیچکس قدرت از من نتواند کرد پس کلمه شهاده بگفت و بمیان قوم باز رفت ایشانرا باسلام
دعوت کرد و این آیت فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و
یاد کنید نعمت خدای را که بشما ارزانی فرموده إِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی غورث
و تابعان او أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ آنکه بگشایند بسوی شما دستهای خود را بقتل و هلاک فَكَفَّ
أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ پس خدای باز داشت دستهای ایشان را از شما و مضرت ایشان از شما باز کرد ایمن
و بعضی بر آنند که نزول آیت در قضیه بنی نضیر است که قصد آنحضرت کرده اند وقتی که بحصار ایشان
رفته بود بجهت دیت عامریان و شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد انشاء الله العزیز وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای در کفران این نعمتها وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝
باید که توکل کنند مومنان که رساننده خیر و رهاننده از شر اوست وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ و هر آینه
که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه السلام و مهابه
بالجبارین وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و بر انگیختیم از ایشان اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا دوازده مهتر هر یکی از سبطی
تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا امانت [illegible] وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه
بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه و ولایت شام بر
بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان از عمالقه میگفتند مردمان
بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد
فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و هر دیهی هزار باغ دارد و جهاد کنید
با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب لشکر خود اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی
باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستاد تا ایشان
با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عاج یا عوج بن عوق میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد
و سی و سه گز و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند و در تفسیر زاهد از هشتصد

هر یکی تا هشتاد گز آورده چون جاسوسان ایشان را دیدند یک خوشه انگوران مقدار بود که پنج کس بر نتوانستی داشت
و پنج نفر در یک نیمه پوست انار ایشان میگنجیدند نقبا باز گشتند با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال
این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شود و نافرمانی کرده عصیان کنند پس عهد
کردند که اخبار ایشان را نهان دارند و ایشان را بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده
موسی و هارون را علیهما السلام از حقیقت حال خبردار نمودند نقیب بعهد وفا نکرده با قوم خود صفت
جباران بهر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون از سبط یوسف و کالب
بن یوفنا از سبط یهودا بودند بر عهد و قرار خود بایستادند تردد در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب
در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ و گفت خدای
بدرستی که من یاورم شما را بنصرت دادن برد شمنان شما و دیگر گفت لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ بخدای که اگر بپای
دارید نماز را بشرایط آن وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي و تصدیق
کنید مر پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت و تعظیم کنید پیغمبران را وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ و قرض دهید خدایرا یعنی
نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادن نیک لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه در گذرانم از شما
سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ و در آرم شما را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که جاری است
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان آن جویها فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ پس هر که کافر شود بعد ازین شرط
موکد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝ راه راست بنی اسرائیل
باین عهد وفا نکردند حق سبحانه فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس بشکستن ایشان پیمان
خود را لَعَنَّاهُمْ براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا بخواری جزیه بایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا
قُلُوبَهُمْ و گردانیدیم دلهای ایشان را قَاسِيَةً سخت بمثابه که متأثر نشود از مشاهده آیات و استماع
تخویفات يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند سخنان توریة را یا نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایگاه آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریة
متقدمی سازند بتاویلات فاسده وَنَسُوا حَظًّا و ترک کردند بهره تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه
پند داده شده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ
و همیشه هستی تو که مطلع میشوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ بر خیانتی از جهودان إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی
از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ پس در گذر از ایشان اگر توبه
کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق
عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ بدرستی که خدای دوست میدارد
نیکوکارانرا وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا و از آنانکه گفتند إِنَّا نَصَارَىٰ بدرستی که ترسایانیم خود را بخود
نصرانی گفتند نسبت دادند بدین بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسی در آن می بوده یا آنکه گفتند نحن
انصار الله و بهر تقدیر از ایشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان ایشان را چنانکه از جهودان گرفته بودیم
فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه بدان پند داده شده
بودند در انجیل از گرویدن فارقلیط که احمد مرسل است علیه الصلوة و السلام فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم

بشنوي بيان شكني بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ ميان ترسايان دشمني ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و بغضي نهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا روز رستخيز وان چنانست كه نصاري سه فرقه شده اند همه دشمن يكديگر و بعضي از مفسران
برانند كه دشمني انگيختيم ميان يهود وايشان وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ وزود باشد كه آگاه كند
وخبر دهد ايشانرا خداي بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه ايشان ميكنند وان خبر دادن بجزا و مكافات
خواهد بود يَا أَهْلَ الْكِتَابِ اي جهودان و ترسايان قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستي كه آمد بشما فرستاده ما
يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن ميكرداند براي شما كَثِيرًا بسياري مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ از آنچه هستيد كه آنرا
پنهان ميداريد مِنَ الْكِتَابِ از توريه چون نعت محمد صلي الله عليه وآله وسلم وآيه رجم و از انجيل
چون بشارت عيسي باحمد عليهما السلام والصلوة وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ و در ميگذارد از بسياري
مخفيات شما وخبر نميدهد بآنچه هيچ مهم دنيايان وابسته نيست نقلست كه يهودي با آنحضرت گفت كدام
است آن كثير كه از و عفو كردي حضرت از و اعراض كرد دوم و سيوم نوبت مبالغه كرد و حضرت از و روي ميگردانيد
و قصد يهودي آن بود كه مناقضه از و ظاهر شود بتركه عفو چون در جواب خود بهمه كرت جز از اعراض چيزي
مشاهده نكرد بصدق آنحضرت متيقن شده في الحال ايمان آورد قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ بدرستي كه آمد
بشما از نزديك خداي روشنايي كه رفع كننده ظلمت ضلالتست وَكِتَابٌ مُبِينٌ و كتاب روشن
كننده و بحقيقت روشن كننده اند نور حضرت رسالت صلي الله عليه وآله وسلم و در بحر الحقايق آورده كه وجه
تسميه آنحضرت بنور آنست كه اول چيزي كه حق سبحانه بنور كرم از ظلمت كده عدم بيرون آورد نور وي
بود كه اول ما خلق الله تعالي نوري بعد از ان عالم را براي ظهور نور را موجود كردانيد و در نقد النصوص
في شرح نقش الفصوص مذكورست كه اصل منشاء و معاد جمله خلايق حضرت حقيقة الحقايق است و آن
حقيقت محمدي و نور احمدي است صلي الله عليه وآله وسلم كه صورت حضرت جامع جميع كمالات الهي و كوني
و واضع ميزان همه مراتب اعتدالات ملكي و حيواني و انساني آنحضرت است ظلاً و عالميان صور و اجزاي
تفصيل او و آدم و آدميان مسخر براي تكميل او و اليه الاشارة بقوله صلي الله عليه وآله وسلم انا سيد ولد آدم ويقول
آدم ومن دونه تحت لوائي نظم اينجا اول شد بديد از جيب غيب بود نور جان او بي هيچ ريب بعد از ان
آن نور مطلق زد علم گشت عرش و كرسي و لوح و قلم يك علم از نور پاكش عالمست يك علم ذريتست و آدمست
نور او چون اصل موجودات بود ذات او خود سعي جوهر ذات بود واجب آمد دعوت خود و جهانش
دعوت ذرات پيدا و نهانش يَهْدِي بِهِ اللَّهُ راه مي نمايد خداي بدين نور و كتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ
آنرا كه پي روي خشنودي او ميكند سُبُلَ السَّلَامِ بمطلب راههاي سلامت از عذاب كه آن راه حق است يا سبل
دار السلام كه طريق بهشت است وَيُخْرِجُهُمْ و بيرون مي آرد ايشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاريكي كفر
يا شك يا جهل إِلَى النُّورِ بروشنايي ايمان يا يقين يا علم بِإِذْنِهِ بارادت و توفيق خود وَيَهْدِيهِمْ
و مي نمايد ايشانرا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهي راست كه نزديكترين راههاست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
بدرستي كه كافر شدند آنانكه گفتند بدرستي كه خداي هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسيح است پسر مريم قايل بدين قول
ايشان يعقوبيه اند كه ميگويند پسر مريم خدايست ظاهرست چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد
و حادث الوهيت را نشايد و ديگر آنكه مادر اكبرست و ولد اصغر از اكبر باشد قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ بس بگو كيست

مالک باشد و منع کند مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از ارادت خدای چیزی را یعنی کسی مانع نتواند شد اِنْ اَرَادَ اَنْ
يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ اگر خواهد تا که هلاک کند پسر مریم را وَاُمَّهُ و مادر او را وَمَنْ فِي
الْاَرْضِ جَمِيعًا و آنکه بروی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهور بنده و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کسی
خدایی را نشاید وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان
ایشانست يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق است بی اصلی و ماده می آفریند چون
آسمان و زمین و خلق پیش کند آنها د. و اصلی چنانچه [illegible] و اپسها و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون
آدم از خاک و از اصلی که جنس است چون فرزند از والدین یا از مرد بی زن یا بی مرد چون عیسی وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزها توانا است وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارٰى و گفتند جهودان و ترسایان
نَحْنُ اَبْنَاءُ اللّٰهِ ما پسران خداییم او ما را چون پدر است در مهربانی و رافت و ما او را چون پسر در قرب
و منزلت ابراهیم نخعی رحمه الله فرموده که در توریه با ایشان خطاب کرده که یا ابناء احباری ایشان خواندند یا
ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست که میروم نزوم الی ربی و ربکم ایشان چنین خواندند الی ابی و ابیکم
وَاَحِبَّاؤُهُ و دیگر گفتند ما دوست داران خداییم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بگو پس چرا عذاب میکند شما را بِذُنُوبِكُمْ
بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسیرست و در آخرت همچنین بسختی که اقرار کرده ایشان بدوزخ ایاما معدودات
پس اگر پسری بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر پسر را نخواهد و دوست نیز عذاب دوست را روا نمیدارد
پس شما نه پسرید و نه دوست بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ بلکه شما آفریدگانید از آنها که خدا آفریده است هر چون
سایر آدمیان بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد هر که خدای خواهد
و آنها اهل ایمان اند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکان اند وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ و مر خدایراست پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرموده در آن و در این وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
میان اینها باشد وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه يَا اَهْلَ الْكِتَابِ ای اهل کتاب یهود و نصاری
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکند برای شما راه حق را
عَلٰى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل اَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا تا نگویید شما که
نیامد بما مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ از مژده دهنده و نه بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ پس
آمد بشما بشارت دهنده مؤمنان بکرامت و ترساننده کافران بعذاب قیامت وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و خدای بر همه چیزها قادر است اگر خواهد رسولان را پی در پی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال
که میان موسی و عیسی علیهما السلام بود هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع با هم رسل
راه دهد چنانچه در مدت ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما السلام بود چهار پیغمبر فرستاد
سه از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب و درین آیه منت می نهد بر بندگان در وقتی که آثار وحی مندرس
و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبر بشیر و نذیر فرستادم بیت تاریک بد ظلمت باطل
همه جهان عالم از رای روشن او نور حق گرفت وَاِذْ قَالَ مُوسٰى و یاد کن چون گفت موسی علیه السلام
لِقَوْمِهِ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ
نعمت خدای را که فایض است بر شما اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِيَاءَ چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر

تا شما را راه نماید و در هیچ امت آن مقدار پیغمبر مبعوث نبود که در بنی اسرائیل وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و کردانید
شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعونیان بودید حالا مالک نفس خودید یا منازل شما وسیع است و در و
آب جاری هست چون منازل ملوک وَآتَاكُمْ و بداد شما را از من و سلوی و سایهٔ ابر و شکافتن بحر
مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد کسی را مِنَ الْعَالَمِينَ ۝ از عالمیان زمان شما يَا قَوْمِ ای کروه من
ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آیید بر زمین پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین
و بعضی از اردن و اصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آن زمینی که خدای
نوشته است در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده
بودند بسخن نقبای خود میکفتند اکر ما را سرکرده باشد بمصر باز میکردیم موسی علیه السلام کفت وَلَا
تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ و باز مکردید بهمان راه که آمده اید فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ۝ که اکر چنین کنید باز کردید
زیان زدکان در دنیا از ثواب جهاد و در اخرت از لقاء رب العباد قَالُوا يَا مُوسَىٰ ایشان کفتند
ای موسی إِنَّ فِيهَا بدرستی که در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ ۝ کروهی اند متغلب با قوت و شوکت
که مقاومت با ایشان میسر نیست وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا و ما در نمی آییم در آن زمین جهت جنک حَتَّىٰ
يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون آیند ایشان از انجا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اکر بیرون آیند از انجا جنک
و ولایت را تسلیم ما کنند فَإِنَّا دَاخِلُونَ ۝ پس ما در آینده کانیم بدان قَالَ رَجُلَانِ کفتند دو مرد مِنَ
الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنانکه ترسیده اند از خدای أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا انعام کرده خدای بر ایشان بایمان و ثبات
بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل کفتند ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آیید بر جباران
از باب قریهٔ ایشان ناکهان و ایشان را در ره کذر تنک کیرید و بصحرا رها مکنید فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون
در آیید از آن دروازه و چنانکه کفته شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ ۝ پس بدرستی که شما غالبید زیرا که
ایشان جسیم چند اند بیدل و تن آورانند و حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه
السلام وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا و بر خدای توکل کنید در این حرب إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ اکر هستید
باور دارندکان مر وعدهٔ حق را قَالُوا يَا مُوسَىٰ کفتند ای موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا بدرستی
ما هرکز در نمی آییم بدین ولایت مَا دَامُوا فِيهَا مادامی که ایشان درین موضع اند و تو دو کس را
تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمیداری فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ پس برو تو و پروردکار تو
فَقَاتِلَا پس جنک کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ۝ بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار
داشت کردند بخدا و رسول و کفته اند مراد از رب هارون بود و رب بمعنی سید است پس هارون را که ازو
بزرکتر بود سید کفتند و کلمه فقاتلا موکد این قول است قَالَ رَبِّ کفت موسی ای پروردکار من
إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي من مالک نیستم مکر نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدا
افکن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝ و میان این کروه بیرون رفتکان از دایره فرمان قَالَ
کفت خدای فَإِنَّهَا بدرستی که ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام است بر ایشان نه در آینده
در آن و نه مالک شوند بران بسبب نافرمانی أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرکردان
و متحیر روند در زمین تیه که شش فرسنک است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین سرکردان بودند

هر صباح عزیمت سفر کردندی وتا شام راه رفتندی وشب همانجا بودندی که بامداد از انجا رحلت کرده بودند
قول آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلام با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت وانجا را بکشاد
ومدتی انجا بود واصح آنست که موسی وهارون عم در تیه وفات کردند واغلب اهل تیه مردند واولاد ایشان
جوانان توانا رسیدند وخدای یوشع را پیغمبری داد وایشان بدو بیعت کردند ویوشع علیه السلام برفت
وولایت ایله وانجا را بکرفت وبنیاد جباران را بر انداخت در اخبار آمده که چون موسی علیه السلام از آن
پشیمان شد وحق سبحانه با وی خطاب کرد که پس چون حکم کردم بر تحیر وسرکشتگی ایشان فلا تأس
پس توانان وغمناک مباش علی القوم الفاسقین ۝ بر کروه فاسقان در تبیان آورده که خطاب با حضرت
پیغمبرست علیه السلام میفرماید که قوم موسی مدت چهل سال سرکشته بودند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب
فسق وخلاف فرمانی سزاوار تغیر موسی علیه السلام بودند واتل علیهم وبخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم
خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل وهابیل بالحق خواندنی بدرستی وراستی وخبر
ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا بهر بطنی پسر ودختری بیاوردی وچون بزرک میشدند آدم جاریه
یک بطن را بغلام بطن دیکر میداد آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت ودر غایت حسن بود وتوام
هابیل را لیوذا میکفتند واو چنان جمال نداشت چون برسیدند لیوذا را بقابیل نامزد کرد واقلیما
بهابیل قابیل ازین حکم ابا نمود وکفت خواهر من اجمل است وبامن در رحم بوده او بمن اولی است آدم علیه
السلام کفت که حکم خدای برین جمله صدور یافته مرا درین هیچ اختیار قابیل مسلم نداشت وکفت تو هابیل
بیشتر از من دوست میداری لاجرم انچه خواسته بدو میدهی آدم علیه السلام فرمود اکر سخن من باور
نمیکنی هر یک از شما قربان کنید بانچه میتوانید قربانی هر که مقبول کردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه
ازین خبر داد اذ قربا قربانا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یکی از ایشان بقربانی خود هابیل
کوسفندار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد وبر سر کوهی نهاد ونیت کرد که اکر قربانی من
قبول نکردد ترک اقلیما کنم وقابیل صاحب زرع بود دسته کندم ضعیف وکردانه بیاورد ودر همان موضع
بنهاد وبا خود کفت اکر این قربانی مقبول شود واکر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فتقبل من
احدهما پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتش سفید بی دود فرود
آمده وآن کوسفند را بخورد ولم یتقبل من الآخر ومقبول نشد از دیکری که قابیل بود آتش از قربانی
او درکذشت وبخوردن آن ملتفت نکشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمد ودود حسد دمیده
چشم بصیرت او را تیره کرد قال لاقتلنک کفت مر هابیل را بخدای که من ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شده
واز آن من مردود قال کفت هابیل انما یتقبل الله جز این نیست که قبول میکند خدای من
المتقین ۝ از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص ساخته اند لئن بسطت اکر بکشایی ودراز
کنی الی یدک بسوی من دست خود را لتقتلنی تا مرا بکشی ما انا بباسط من باری
نیستم دراز کننده یدی الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک تا ترا بکشم انی اخاف الله من می
ترسم از خدای رب العالمین ۝ که پروردکار عالمیان است با آنکه هابیل از قابیل قوی‌تر بود وباشوکت
تن را تسلیم شد وقتل را از ترس خدای پس کفت انی ارید من میخواهم ان تبوء باثمی آنکه باز کردی

تو بعقوبت گناه در قتل من وَإِثْمِكَ وبپاداش گناه تو که آن سبب رد قربان بود واین اراده از هابیل
موافق حکم خدای بود فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ پس باشی تو بسبب این دو گناه از ملازمان دوزخ
وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ۝ واینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ پس آسان
کرد بر قابیل ویاری داد مر او را نفس او قَتْلَ أَخِيهِ در کشتن برادر او ونمیدانست که او را چون بکشد ابلیس
علیه لعنة الله بشکل پیری برو متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد وسنگ
دیگر بروی زد تا کوفته شد وپس قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سرش بر سنگی نهاده
فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سر وی زد ومغزش پریشان ساخت فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ
پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه بقیه عمر مطرود ومردود بود در دنیا ودر آخرت خود ظاهرست که
نصف عذاب دوزخ تنها او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی رحمه الله در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست
که باوی چه باید کرد او را در جامه پیچیده وچهل روز در پشت گرفته بهر طرف میگشت وابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که یکسال میکشید تا گندیده بوی گرفت وسباع وطیور بر قابیل غلبه کرده شد
که هر وقت که بیفکند بخورند وبسیار تنگ آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را
يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ که میکاوید زمین را بمنقار وهر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ واین
عمل سبب آن بود تا بنماید قابیل را كَيْفَ يُوَارِي که چگونه بپوشد سَوْأَةَ أَخِيهِ جسد برادر
خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک وزاغ مرده را بیاورد ودر آن حفره نهاد وخاک بر آن
می پاشید تا بپوشید گفت قَالَ يَا وَيْلَتَىٰ گفت قابیل ای وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز
شدم آنکه باشم مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ درین عمل فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي پس بپوشم
تن برادر خود را آنکه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ۝ پس گشت از پشیمان
شدگان بر آنکه یک سال او را میکشید وگویند ندامت او بر آن بود که پدر ومادر از وی تبرا کردند وتمام
جسد او سیاه شد وندایی شنید که [illegible] قابیل هر کرا میدید می ترسید که ناگاه او را بکشد
وآخر بدست پسر نابینا از آن خود کشته شد مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ بسبب این قتل كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ
نوشتیم وحکم کردیم بر فرزندان یعقوب أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا آنکه هر که بکشد کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ بی
آنکه او کسی را کشته باشد وبرو قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ وبی آنکه او فساد کرده باشد در زمین
یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد
که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده ومردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد
وجمیع یکی است در استجلاب غضب الهی وَمَنْ أَحْيَاهَا وهر که سبب بقاء حیات کسی شود بعفو از قصاص
یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد که سبب زندگی
همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل وترغیب در حمایة نفوس وَلَقَدْ
جَاءَتْهُمْ وهر آینه آمدند بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ فرستادگان ما بمعجزهای روشن
یا آیتهای واضح ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری از ایشان بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از ارسال
رسل وانزال آیات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ۝ در زمین اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد

اعتدال یا سرف در قتل یا دیگر کردن تنها از حد و از اوامر و نواهی آورده‌اند که در سال ششم از هجرت جماعتی
از عرینه بخدمت حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و بشرف اسلام معزز گشتند ملازمت
حضرت نبوت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند صورت
حال ایشان بعرض رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بودند فرستاد
چند روزی در آن موضع بسر بردند شیر و بول شتر میآشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی
اتفاق کرده شبانان را کشتند و شتر خاصه آنحضرت را راندند و بقبیله خود نهادند یسار که مولای رسول صلی الله علیه
و آله و سلم بود با چند نفر از عقب ایشان رفته و بدیشان رسیده مقاتله کردند یا خود یسار را گرفته
دست و پای بریده خار در چشم و زبان وی میزدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز
بن جابر را با بیست کس سوار از عقب ایشان فرستاده و او همه را گرفته دست و گردن بسته نزد آنحضرت آورد حق
سبحانه و تعالی آیة فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جز این نیست که هست جزای آنانکه يُحَارِبُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ حرب کنند با دوستان خدای و رسول او وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا و بشتابند
در زمین از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارتست أَنْ يُقَتَّلُوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند
و مال نبرده أَوْ يُصَلَّبُوا یا بکشند و بر دار کشند اگر کشته باشند و مال برده أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند
دستها و پایهای ایشان را مِنْ خِلَافٍ بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته
أَوْ يُنْفَوْا یا برانند ایشان را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع
قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رحمه الله نفی را
بر حبس فرود آورده تا ضرر ایشان در شهر دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم بفرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب
ساختند ذَٰلِكَ این حد که مذکور شد لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا برای ایشان خواری و رسوائی
است در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ عذاب
بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از آنجمله حق الله است
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ پیش از آنکه شما قادر شوید بر ایشان اگر محارب مشرکست و توبه کرده
یعنی اسلام آورده خواه پیش از قدرت برو و خواه بعد از آن همه حد که مذکور شد ازو ساقط گشت
و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر مسلمانست که قبل از قدرت برو توبه کرد مالک بن انس رضی الله عنه
میگوید که حد از وی بیفتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی که بعینه نزد او باشد بخداوندش باز
رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتوان کرد و قول امام شافعی رحمه الله تعالی آنست که هر که توبه کند قبل
از قدرت شما برو ساقط میشود ازو حقوق الله نه حقوق آدمیان فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که
خدای غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ آمرزنده گناهست بتوبه مهربان است بر تائبان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
ای گروه مومنان بترسید از خدای وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه
توسل بدو توان کرد در طلب قرب حضرت او و کلمه جامع درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت
الهی ملاحظه اوامر و نواهی در لطایف قشیری میگوید وسیله بتجرید اعمالست از ریا و تجرید احوال

است از عجب و تخلیص انفاس است از طلب حظوظ در کشف الاسرار آورده که وسیلهٔ عابدان بفضایل
است و ازلی عالمان بدلایل و ازان عارفان بترک وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه
راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد ذکر درین آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر
درین آیه دارد که او لم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه سر نگذرد که قل الله ثم ذرهم
پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بتو هم توئی اگر کسی
ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم **نظم** این طلب ما طلب تو داده گنج احسان
بر همه بگشاده این طلب در ما هم از ایجاد تست رستن از بیداد ها از داد تست این قدر ارشاد
تو بخشیدهٔ تا بدین دیر عیب ما پوشیدهٔ قطرهٔ دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش
وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و جهاد کنید در راه او با اعدای ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیات فلاح را بچهار چیز
باز بسته که بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور رشته در بدو خلقت و بنده را
از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشأ اخلاق مرضیه است و سالک
بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتیست در بقاء لاهوت و عارف
بسبب آن از کان یکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیتست و اثبات
هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد **قطعه** چون جلوه
کند نور شهود از تتق غیب از ظلمت هستی تو آثار نماند از چهرهٔ وحدت چو فکن پرده کثرت
تا دم نظرت اندک و بسیار نماند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند به پرستش صنم
و عجل و غیر آن لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا اگر باشد ایشانرا همه آنچه در زمین است
از صنوف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن با آن همه یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس
کافرانرا باشد لِيَفْتَدُوا بِهِ تا آنرا فدای نفس خود کنند مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ از عذاب روز
رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
و مر ایشانراست در آن روز عذاب دردناک يُرِيدُونَ میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند
أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و نیستند ایشان بیرون
آیندگان از آتش وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ و مر ایشانراست عذاب دایم که زوال و انقطاع نیابد
وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد را فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ببرید دستهای راست ایشان
چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی رحمه الله و ده درم نزد امام اعظم و سه درم
نزد امام مالک و زیادتی چند آنچه از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق
یا از کسی که نگاه دارد مثلا در راه یا مسجد و پنهان بردارند جَزَاءً بِمَا كَسَبَا خدای پاداش میدهد
ایشانرا پاداش دادنی بآنچه کرده اند و آن ترک حرمت است در مال مومن نَكَالًا مِنَ اللَّهِ و عقوبت میکند
ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند شود و باز دارد از رجوع بمثل آن عمل وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و خدای
غالبست در حکم خود دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ

بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود یا آنکه تراضی خصم کند و جازم باشد بر آنکه باز بدزدی
عود ننماید فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ پس بدرستی که خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناه او را رَحِيمٌ مهربان است بر او که در محشر او را
رسوا نکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب با آنحضرت است و مراد امت است یعنی دانستید أَنَّ اللَّهَ
آنکه خدای لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او را پادشاهی آسمانها و زمینها يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و می آمرزد هر کرا میخواهد چنانچه
سارق را بعد از توبه وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قَدِيرٌ توانا است
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خدا خطاب تشریف است که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بلقب یاد کرد
و انبیاء دیگر را بنام مخاطب می ساخت چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض عن هذا
یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی بن مریم ءانت قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم و علی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتهای کمال کرد خطاب چنانچه یا ایها النبی و یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ
الَّذِينَ ترا اندوهناک نگرداند کردار آنکسانی که از روی عناد يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند و خود را
می افکنند در کفر مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا از آنکه گفته اند ایمان آورده ایم و آن گفتن است بِأَفْوَاهِهِمْ
بزبانهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان اند و کردار ایشان
آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا و بعضی از آنکسان که دین یهودیه دارند
سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ شنوندگان اند قول ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو چه بوده بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون
می رفتند و میگفتند از محمد چنین بشنیدیم و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند سَمَّاعُونَ
لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ شنوندگان برای گروه دیگر که نیامده اند بمجلس تو مراد یهود مدینه جاسوسی میکردند
و اخبار بخیبر میفرستادند و نزول آیت را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کرده
و هر دو مُحْصَن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند
که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که به یثرب نزول کرده رجم
نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کس بایشان فرستید تا حد زانی محصن از او بپرسند
اگر گوید تازیانه زنید قول او را بایید قبول کنید و اگر بر رجم سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان
با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آورده اند و اشراف یهود چون کعب
و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمدند و از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت
فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد حضرت فرمود رجم
می باید کرد ایشان انکار کردند و گفتند خدای در توریة فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بزنند
بزنند تا پشت ایشان سیاه کرده و روی سیاه کرده و وارونه نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل
آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریة رجم است
نه جلد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در میان شما در فدک جوانی هست ساده روی یا سفیده
پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناترین اهل زمین است بتوریة حضرت فرمود که میان من

وشما در حکم او باشید همه گفتند آری بحکم او راضی ایم پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحضور او امر فرمود

بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت صلی الله علیه

و آله و سلم فرمود که میان من و اینها تو حکم باش که دانا ترِ یهودی ابن صوریا قبول کرد و حضرت سوگند

داد او را بدان خدای که توریة را بموسی نازل کرده اند و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل فرعون نجات

داد و من و سلوی فرستاد بر شما که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نی ابن صوریا گفت

اگر نه ترس آن داریم که توریة مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای

تو چه نشر حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه بر زنا

محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریة

نیز همین حکم فرموده اما علماء ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند

پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر داد که يُحَرِّفُونَ

الْكَلِمَ تغییر میدهند کلمها را یعنی آیت رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه خدای وضع کرده آنرا

در مواضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند يَقُولُونَ میگویند یهود خیبر إِنْ أُوتِيتُمْ

هَٰذَا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد بر جلد حکم کند فَخُذُوهُ پس بگیرید آنرا و قبول

کنید وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ و اگر این حکم بشما ندهند و برجم فرمایند فَاحْذَرُوا پس

حذر کنید از قبول آن وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ و هر که خدای خواهد ضلالة یا فضیحت یا هلاکت

او را فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ پس هرگز نتوانی آورد و مالک نتوانی شد برای او مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای

چیزی در دفع آن فتنه أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که در ازل لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نخواست خدای

أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق دلهای ایشان را لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ

مر ایشان راست در دنیا رسوایی بآنکه جزیه دهند و از مؤمنان بترسند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان

راست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ که خلود است در دوزخ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ

ایشان شنوندگان سخن اند برای دروغ بستن أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرام اند یعنی رشوت

در حکم فَإِنْ جَاءُوكَ پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان

أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را در این آیه میان حکم

و اعراض وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان

نتوانند رسانید بتو چیزی را وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان

ایشان براستی و بعدل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل

کنندگان را در حکم وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ و چگونه حکم می سازند ترا وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ و حال

آنست که توریة نزد ایشانست فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ در آن حکم خدای برجم ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس ایشان

بر میگردند و اعراض میکنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آن تحکیم که موافق کتاب ایشان وَمَا

أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ

بدرستی که ما فرستادیم توریة فِيهَا هُدًى وَنُورٌ در وی راه نمودنی بحق و روشنی که ظلمات و شبهات

را دفع کنند يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل الَّذِينَ أَسْلَمُوا آنانکه انقیاد
کرده اند حکم خدای را لِلَّذِينَ هَادُوا برای آنها که متدین بدین یهودیه اند وَالرَّبَّانِيُّونَ وحکم
کرده اند علماء ربانی وَالْأَحْبَارُ وزاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ
بسبب آنچه مامور شده بوده اند بدان از محافظت توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف وتضییع
وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ وبودند بر آن کتاب گواهان که بیان کنند آنرا براستی چون ابن صوریا فَلَا تَخْشَوُا
النَّاسَ پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق وَاخْشَوْنِ واز من بترسید ودر حکم
مداهنه مکنید وَلَا تَشْتَرُوا وبدل مکنید بِآيَاتِي باحکام من ثَمَنًا قَلِيلًا بهاء اندک را
که رشوت مالی یا اعتبار وجاه ناپایدار است وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ وآنها که حکم نکنند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه
خدای فرو فرستاده یعنی یهود فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس آن گروه ایشان کافران اند وَكَتَبْنَا
عَلَيْهِمْ ونوشتیم بر بنی اسرائیل فِيهَا در آن توریة أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه یکتن را بکشند
بقصاص یکتن وبنی نضیر بخلاف حکم خدای عوض یکتن دو تن میکشتند از بنی قریظه وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ
ودیگر حکم کردیم چشمی بچشمی در بردن روشنائی نه در کندن وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وبینی ببینی
وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وگوش بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ ودندان بدندان وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ وجراحتها خبرا
ذات قصاص باشد چون لب ودست وپای ودر آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون شکستن پوست
وشکستن استخوان حکم بارش باید کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس کسی که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید
فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ پس آن تصدق یعنی عفو وارث کفارت باشد مر گناه متصدق را یا کفارت معفو عنه باشد بسقط
قصاص از وی وچون عفو کنند مر خدای باشد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وآنها که حکم نکرده اند
بدانچه خدای منزل کردانیده وانچه جهود انند که در عوض یکتن دو تن میکشتند فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
پس آن گروه ایشان ستمکارانند که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ ودر آوردیم
ما در پی پیغمبران بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عیسی بن مریم را مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده بود لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ مر آن چیزی را که پیش از او فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریة وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ
ودادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى وَنُورٌ در حالتی که بود در وی راه نمونی بتوحید وروشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا وگر
دانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر آن چیزی را که پیش از او بوده
از توریة وَهُدًى وگردانیدیم او را راه نمای وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ وپند دهنده مر پرهیز
کاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء وی بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بآنچه خدای
فرو فرستاده است در وی مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ وآنکه حکم نکنند بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای نازل کردانیده چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
الْكِتَابَ وفرو فرستادیم بسوی تو قرآنرا بِالْحَقِّ بدرستی وراستی مُصَدِّقًا در حالتی که مطابقت
است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنرا که پیش از او بوده از جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ونگاهبان
مر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه در آنها تغییر میدهند از وی کاست می شود یا گواه است

مراد کتب راست فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خداي فرو فرستاد
بر تو از رجم وتسویه در قصاص این آیة ناسخ حکم تخییرست که قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ واز پي
مرو آرزوهاي ایشان را در حالتي که مایل باشي عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آن چیزیکه بتو آمده است از حکم راست
لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر هر گروهي را از شما ساختیم شِرْعَةً شریعتي احسن وَمِنْهَاجًا وراه روشن
شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب ومنهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ واگر خواستي
خداي لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر آینه مي ساخت شما را یک امت متفق بر یک ملت وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ
ولیکن مي آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصر وزمان
تا مطیع از عاصي متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس بشتابید وپیشي گیرید بسوي خیرات که اتباع شریعت
است إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بخداست بازگشت شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را
در وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین وشریعت
وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ ودیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خداي فرستاده
بتو سبب نزول آن آیة آن بود که بعضي از احبار یهود بایکدیگر از روي مکر وتزویر قرار کردند که بیایید تا برویم
نزد محمد شاید که او را از راه ببریم وبشبهه ونیرنگ فریب دهیم پس بیامدند وگفتند اي محمد دانسته
که ما از اشراف قوم ودانایان ایشانیم وچون ما متابعت تو کنیم اراذل وافاضل یهود در تصدیق ما بتو
اقتدا میکنند اکنون میان ما وقوم ما در دما واموال خصومتها است وترا حکم مي سازیم اگر قضا بر جانب
کني که رضاي ماست رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه رسول خود را از قبول دین ایشان تحذیر فرمود وگفت
حکم کن بفرستاده خداي وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وپي روي آرزوهاي ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ
وحذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْكَ از بعضي از آنچه خداي بتو
فرستاد فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند واعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ پس بدان که
اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خداي أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه برساند بدیشان
عقوبتهاي برخي از گناهان در دنیا وباقي در عقبي وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ وبدرستي
که بسیاري از یهود فاسقانند وبعد از نزول این آیة جهودان گفتند لا نرضي بحکمک آیة آمد که أَفَحُكْمَ
الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ آیا حکم جاهلیت را میطلبند در حد زنا وقصاص چون بحکم توریة وقرآن راضي نیستند
وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ وکیست نیکوتر از خداي حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ براي قومي که تدبیر
میکنند از روي یقین ومیدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عبادة بن صامت رضي الله عنه با ابن
عبدالله ابي در مجلس حضرت رسالت پناه صلي الله علیه وآله وسلم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود
دوستانند که در نوایب بعدد ومدد ایشان مستظهر توانم بود امروز بدوستي خداي تعالي ورسول او از همه
تبرا کردم ومرا دوستي خداي ورسول بس است عبدالله ابي گفت من از دوایر روزگار وحوادث لیل ونهار
مي ترسم واز مظاهرت ومعاونت یهود که از حلفاء منند گریز ندارم آیة آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه
گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ فرا مگیرید جهودان وترسایان را بدوستي
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخي از ایشان دوستانند مر برخي را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ وهركه از شما ايشانرا دوست دارد بمعاونت وموافقت ايشان ميل كنند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ
پس بدرستي كه او نيز از جمله ايشان باشد اين سخن غايت تهديدست در موالات يهود ونصاري إِنَّ اللَّهَ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ بدرستي كه خداي راه ننمايد گروه ستمكاران را كه بدوستي ايشان
بر نفس خود ظلم ميكنند فَتَرَى الَّذِينَ پس تو مي بيني آنانرا كه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهاي ايشان بيماري
نفاقست يعني ابن ابي واتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ مي شتابند در دوستي وياري جهودان يَقُولُونَ نَخْشَى ميگويند
مي ترسيم أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ از آنكه برسد مارا از گردشهاي روزگار چيزي يعني كار منقلب شود واهل اسلام
مغلوب وكفار غالب گردند حق تعالي اين انديشه ايشانرا باطل كرد وفرمود فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شايد
كه خداي تعالي بيارد بِالْفَتْحِ فتحي را از براي رسول وياران او ومراد فتح مكه است يا تسخير منازل ومواضع
يهود چون خيبر وتيما وفدك أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ يا چيزي ديگر از نزديك خود بقتل يهود وجلاء
ايشان فَيُصْبِحُوا پس بامداد كردند منافقان عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ بر آنچه پنهان داشتند
در نفسهاي خود از موالات يهود يا شك در كار پيغمبر صلي الله عليه واله وسلم پشيمان شدگان وَيَقُولُ الَّذِينَ
آمَنُوا وگويند مومنان بيكديگر را أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آيا اينگروه اند آنانكه سوگند ميخوردند
بخداي جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ غليظ ترين سوگندهاي خود إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ كه ايشان با شما اند امروز پرده
ايشان دريده شد ومعلوم شد كه دروغ ميگفتند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شد همه عملهاي ايشان
فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس گشتند زيانزدگان با فتضاح در دنيا وفوات ثواب در آخرت يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه مومنان مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ هركه بر گردد از شما يعني مرتد شود عَنْ دِينِهِ
از دين خود اين آية اخبار ميكند از صورتي كه در غيب بوده قبل از وقوع آن والحال بود بعد از وفات
حضرت صلي الله عليه واله وسلم تمام عرب مرتد شدند الا اهل مكه ومدينه وعبد القيس از بحرين
از دادن زكوة باز ايستادند وجمعي بر مسيلمه كذاب وطليحه اسدي وسجاح كاهنه جمع شدند
وبه نبوت ايشان اعتراف نمودند وخداي خبر داد كه اگر كسي مرتد گردد دين حق بي يار ومددكار نخواهد
ماند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد كه بيارد خداي قومي را كه يُحِبُّهُمْ او دوست ميدارد
ايشانرا وَيُحِبُّونَهُ وايشان دوست ميدارند اورا أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ متواضع ومتذلل ومهربان
باشند بر مومنان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ سخت دل ومتغلب وبي رحم باشند بر كافران واين قوم
اهل يمن بودند يا پارسيان يا اشعريان كه حضرت بعد از نزول اين آية روي با بوموسي اشعري كرده گفت
هم قوم هذا يا اشارت بجماعتي از قادسيه است كه دو هزار مرد بودند از نخع وپنج هزار از بجيله
وكنده وسه هزار از ساير قبايل ودر تيسير آورده كه ابن عباس وحسن بصري رضي الله عنهما برانند كه اين
قوم ابابكر صديق بيشتر رضي الله عنه واصحاب او از مهاجر وانصار كه با اهل ردت جنگ كردند
يُجَاهِدُونَ صفت اين قوم ميكند وميگويد جهاد كنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خداي وَلَا يَخَافُونَ
لَوْمَةَ لَائِمٍ ونمي ترسند از ملامت هيچ ملامت كننده ذَلِكَ اين صفتها كه مذكور شد فَضْلُ اللَّهِ
افزوني كرم اوست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عطا ميدهد بهركه ميخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخداي بسيار
فضل است بر خلق خود عَلِيمٌ دانا بكسي كه استحقاق آن دارد علما را در يحبهم ويحبونه سخن بسيار

است اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادهٔ توفیق و هدایت او ست در دنیا و اعطای حسن
ثواب و کرامت بی‌حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادهٔ طاعت او ست و اجتناب از معصیت او و نزد
اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را با حضرت خود قریب و نزدیک گرداند برای او دل را از غیر
او خالص گردانند و ارباب حقیقت بر آنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث بیت
چون تجلی کرد اوصاف قدیم ۞ پس بسوزد وصف محدث را کلیم ۞ هرگاه صدمات سطوات محبت
ذی الجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محبت را در بوتهٔ اضمحلال اندازد دیگر باره بهبوب
نفحات الرحمن عنایت یحبونه رشیدان فانی شده را بر صفت بقا متصف سازد فان محبة العبد لله افناء
الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة در منازل
السائرین فرموده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادة و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایات
دوستی ذات حضرت احدیة بفناء اسم و رسم حدوث در عین ازلیت از شیخ سمنون محب پرسیدند
که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق در این ساعت با خضر [illegible] بودم
و نکته از محبت حق با بنده میگفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون
منقولست که در محبت سخن میگفت مرغ وحشی که طایر آشیانهٔ منه بدا و الیه یعود بود در هوای هویت
طیران می نمود مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون روان شد و آن مرغ در خاک
و خون غلطان می بود تا از التهاب آتش محبت که از وقود نار الله الموقدة التهب بند بر دباش بدل
بسوخت و جان بداد بیت پس که مرغ سحری در غم گلزار بسوخت ۞ جگر لاله پر از داغ دل
شده زار بسوخت ۞ حضرت شیخ محیی الملة والدین قدس سره در فتوحات آورده که حق سبحانه
آن مرغ را بهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت
مواعظهٔ حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد و صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات
واردات فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خود گهی جمعا و تفصیلا و یا آن مقام جمع بود بجمع
و آن شهود جمال ذاتست در مرآت ذات بی توسط کاینات رباعی معشوق که کس بر جمالش
نشناخت ۞ در هیچ لوا خوبی افراخت ۞ بی‌ظاهر سپهر بحری مهر منیر ۞ هم خود با خود نرد محبت
می باخت ۞ و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بیچه و گونه مشاهده لمعات جمال
خود میکند و مطالعه کمال صفات خود می نماید رباعی جانا که دم عشق زند با همه کس ۞ کس را نرسد
بدامنش دست هوس ۞ مرآت شهود او ست ذرات وجود ۞ با صورت خود عشق همی باز دو بس ۞ و یا از
تفصیل بتفصیل چنانچه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده میکنند
و ایشان جمال مقید زایل را مقصود کلی دانند و بلذت وصال خرسند و بمحنت فراق دردمند
گردند نظم ای حسن تو کرده جلوهای در پرده ۞ صد قد عاشق و معشوق پدید آورده
بر بوی تو لیلی دل مجنون برده ۞ وز شیوهٔ تو وامق و عذرا خورده ۞ و یا از تفصیل بجمع چنانکه
بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار نموده
و صفات که مبادی افعال و آثارند کرده متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفا

رفیع درجات امری دیگر نیست مثنوی بیرون ز حد و کنار است دلم بر تر ز احاطه جهات است دلم
فارغ ز تقابل صفات است دلم مرآت تجلیات ذات است دلم و ازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود
که یحبهم از مرتبه میل است از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین
ناصر الحق والدین خواجه عبید الله در رساله که بنام والد بزرگوار خود نوشته فرموده اند که جهت
نیک در نیکوی حضرت جل وعلا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است بیت
یحبهم و یحبونه چه اقرار است پنهان بود مگر خویش را خریدار است زیرا که دوست داشتن صاحب جمال
اینرا لذاته نیست بلکه از جهت مشاهده خود در ویست پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب
فطنت کامله از مرتبه محبیت و محبوبیه که درین آیة انسان را ثابت است بحقیقت قرب فرایض و نوافل
پی تواند برد بتامل و انی والله الموفق والکافی آورده اند که عبد الله بن سلام با اتباع خود بحضرت نبوت آمد
و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند
خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند تا ما در دین اسلام ثابت باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه
بعد منازل از مجالست اصحاب شما محروم میمانیم حال ما چگونه باشد آیة آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدایست و فرستاده وی وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیة بشنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین
او بیان نمود صفت مومنان میکند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ آنانکه بپای میدارند نماز را وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را وَهُمْ رَاكِعُونَ و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی در نماز و زکوة خود
دارند و گفته اند این حال مخصوص است بیوتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت
حرصی که بر احسان دارند و مسارعتی که در اداء آن می نمایند و در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیة در شان مرتضی علی
رضی الله عنه نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از حجره طاهره بمسجد
آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیده مبارک آنحضرة بر سایل افتاد پرسید که هیچ کس
ترا چیزی داد وی خاتمی از زر یا نقره بحضرة نمود و گفت این خاتم بمن داده اند
حضرة فرمود این عطا که کرده است درویش اشارت بمرتضی رضی الله عنه
کرد حضرة فرمود که در چه حال بتو داد سایل گفت اعطانی وهو راکع حضرة صلعم
تکبیر گفت و این آیة برخواند که گذشت وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که دوست دارد خدای
و رسول وی را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند مهاجر و انصار فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ
الْغَالِبُونَ پس بدرستی که لشکر خدای ایشان غالب اند در خبر است که رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود
که اظهار اسلام میکردند بآخر منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت و مصاحبتی در میان بود
حق تعالی آیة فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا مگیرید
آنانرا که گرفته اند دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا دین شما را باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند
کفر را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ
أَوْلِيَاءَ و فرا مگیرید کافرانرا نیز دوستان وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و بترسید از خدای

بترک مناهي او اگر هستيد شما مومنان چه ايمان حقيقي اقتضاي ان ميکند که با دشمنان دوستي نکنيد وَإِذَا
نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ وچون ندا ميزنيد ومردم را ميخوانيد بسوي نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ميگيرند
منادات يا نماز را سخريه وبازي وچون مومنان بعد از استماع اذان بنماز بر ميخاستندي يهود بيکديگر
ميگفتند بطريق استهزا قاموا لاقاموا صلوا لاصلوا و ميخنديدند در معالم آورده که ترسايي بود در مدينه
هرگاه موذن گفتي اشهد ان محمد رسول الله او گفتي سوخته باد دروغ گوي شبي خادم او اتش بخانه او اورد
وترسا با اهل وعيال خود در خواب بود شراره از ان بجست وخانه را بان جماعت که در وي بودند تمام
بسوخت ذَٰلِكَ اين استهزا از ايشان باذان بِأَنَّهُمْ بسبب انست که ايشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ۝
گروهي اند تعقل نميکنند که در پي اين استهزا چه عقوبت بديشان خواهد رسيد اورده اند که ابو ياسر اخطب
ورافع بن ابي رافع با نفري از يهود از حضرت رسالت پناه صلي الله عليه واله وسلم پرسيدند که تو از پيغمبران بکدام
ايمان داري حضرت فرمود که ايمان دارم بخداي وبانچه فرستاده اند بما وما انزل الي ابراهيم واسماعيل
الي اخره چون نام حضرت عيسي عليه السلام مذکور شد ايشان انکار نبوت وي کردند وگفتند بخداي
که نميدانيم ديني بدتر از دين شما ونه اهل ديني کم بهره تر از شما در دنيا واخرت اية امد قُلْ يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ بگوي اي اهل امرا يهود نه هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا ايا عيب ميکنيد از ما وانکار ميکنيد
يعني عيب وانکار نميکنيد إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ مگر از براي انکه ما ايمان اورده ايم بخداي وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وبانچه
برما فرستاده اند يعني قران وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وبانچه فرستاده اند پيش از ما چون توريه وانجيل
وساير کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ۝ ديگر براي انکه بيشتر شما فاسقانند قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگو ايا
خبر دهيم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ به بدتر از انچه گفتند که دين شما بدترين اديانست واهل اين دين کم بهره ترند
يعني شما را اگاه گردانم وخبر دهم از دين قومي که بدترند مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ از جهت جزايي که ايشان را ثابت
است نزديک خداي پس بيان ميکند که بدتر کيست مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ انکه لعنت کرد خداي او را وخشم
خود دور ساخته
گرفت برو وان يهود اند که خداي ايشان را از رحمت ومعرض غضب در اورد وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ
وساخت از ايشان بوزنيگان يعني مسخ کرد ايشان را بران صورت چنانچه اصحاب السبت را وَالْخَنَازِيرَ وخوکان
چنانچه منکران مايده عيسي وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ وانکس که پرستيد طاغوت مراد گوساله است يا کعب الاشرف
يا انرا که در معصيت فرمان بردار او کرده اند أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا ان ملعونان بدترند از جهت
مرجع خود در قيامت يعني باز گشت ايشان بدترين مکاني باشد وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ۝ وگمراه ترند
از ميان راه راست وَإِذَا جَاءُوكُمْ وچون بيايند بشما منافقان يهود يا عامه اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گويند
ايمان داريم وداريم همچو شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وحال انکه در مي ايند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وايشان
بيرون ميروند بکفر يعني کفر با ايشانست در وقت دخول وخروج وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخداي داناتر است
بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ۝ بانچه هستند که مي پوشند از کفر ونفاق وکينه مسلمانان وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ
ومي بيني بسياري را از يهود يا منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتاب ميکنند در تحصيل حرام يا در
گفتن دروغ وگرفتن ربا وَالْعُدْوَانِ ودر ظلم يا تجاوز با تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ ودر خوردن
ايشان رشوت يا ربوا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ هر اينه بد چيزيست که ايشان ميکنند لَوْلَا

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهي نكنند ايشانرا علماي رباني وَالْأَحْبَارُ و زاهدان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ
از گفتن ايشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ايشان رشوت يا ربوا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
بد چيزيست آنكه ايشان مي‌سازند و بنهي و منع ان نمي‌پردازند آورده‌اند كه پيش از هجرت پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم
بمدينه يهود را مال بسيار بود و در سعت عيش و رفاهيت ميگذرانيدند چون آنحضرت بيثرب هجرت فرمود
و ايشان با نكار و عناد پيش آمدند حق سبحانه بركت از مال ايشان برداشت و اسباب معيشت ايشان
نقصان پذيرفت زبان بسخنان بيهوده بگشادند چنانچه حق تعالي خبر ميدهد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند
جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خداي بسته است اين عبارت كنايه از بخل باشد يعني چيزي بما نميدهد و روزي
بر ما تنگ ميسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهاي ايشان از خير وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و رانده
شده‌اند از رحمت الهي بگفتن اين سخن واهي بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلكه يد الله گشاده است يعني جود او
وافر و كرم او وافي است يد صفتي است مر خدايرا از صفات ذاتي او چون سمع و بصر و وجه و ما در آن جز
ايمان و تسليم چاره نيست و در كيفيت او دخل نمودن روا نباشد در ينابيع آورده كه اين از متشابهات است و متشابه را
بظاهر تفسير نشايد كرد نا بتاويل و معني و بر اما موافق محكم اداء بايد كرد چنانچه درين محل اين سخن دلالت بر غايت جود ميكند
چه مناول در اعطا بر يد واحد واقع ميشود اينجا كه عطا را بيدين نسبت ميدهد دليل است بر آنكه اعطاء آن اكثر از ان
بخصيات يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزي ميدهد چنانچه ميخواهد بر وفق مشيت و مقتضي حكمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ
و زياده ميگرداند بسياري را از يهود مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرستاده شد بتو از پروردگار تو يعني قرآن طُغْيَانًا
وَكُفْرًا نافرماني و كفر ايشان يعني طاغي و كافر شدند و با آنكه قرآن سبب دفع كفر و طغيان است باستماع ان ايشان
اين دو صفت زياده ميشود چنانچه از تناول غذايي كه صالح است مر اصحاء را مرض مريض روي بافزوني مي‌نهد
وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افگنديم در ميان طوايف يهود چون قريظه و نضير الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمني
و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قيامت كه قلوب ايشان موافق و اقوال ايشان مطابق نباشد كُلَّمَا
أَوْقَدُوا هرگاه كه برافروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشي براي حرب كردن با رسول صلي الله عليه و آله و سلم
أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرونشانيد آن آتش را خداي بآنكه منازعتي در ميان ايشان افگند كه بديگري نتوانستند برداخت
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا و مي‌شتابند در زمين براي تباهكاري كه فتنه انگيزند وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
و خداي دوست نميدارد تباهكاران را وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا و اگر چنانچه اهل كتاب ايمان آورندي
بمحمد وَاتَّقَوْا و پرهيزكار شدندي از معاصي يا از يهوديت و نصرانيت لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آينه محو ميكرديم
نپوشيديم از ايشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ايشانرا وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و در مي‌آورديم ايشانرا يعني حكم ميكرديم
بدخول ايشان جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها با ناز و نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ايشان أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ
بپاي داشتندي احكام توريت و انجيل را يعني بدان عمل كردندي وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و اقامت كردندي آنچه
كه فرود مي‌آيد بديشان مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ايشان كه آن قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آينه
بخوردندي روزي را از زبر سر خويش وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زير پاي خويش يعني روزي بر ايشان
فراخ شدي بباريدن باران و رستن گياه يا ميوه ايشان چندان شدي كه از زبر سر بچيدندي و از زير
بن چيدندي از بسياري كه بر زمين ريخته بودي مِنْهُمْ از جهودان أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ گروهي‌اند راست

روند راست کار یعنی انها که بحضرت ایمان آوردند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ
بدست آنچه ایشان می کنند يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بکافه خلایق مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
تمام آنچه بتو فرود می آید مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح
آن و حکم جهاد و غزات وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
پس تبلیغ نکردی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعض ضایع میسکند آنرا که برسانیده چنانکه ترک بعضی از ارکان
نماز مبطل نماز است وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان و کسی را بقتل بر تو
دست نخواهد بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه نماید کافرانرا بتسلط
بر تو از انس رضی الله عنه منقولست که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شبها حراست و پاسبانی میکردند
چون این آیة نازل شد سر مبارک از خیمه خیمه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان
باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ نیستند شما بر
چیزی از دین و دیانت حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی
آنچه اصول دین ملت از آن یا قایم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردن است بمحمد صلی الله
علیه و آله و سلم وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و تا آن ما بنگر بپای دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده می شود بشما مِنْ رَبِّكُمْ
از آفریدگار شما یعنی قرآن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشانرا طُغْيَانًا وَكُفْرًا بیدادی و ناگرویدگی
فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ پس اندوه ناک مباش بر زیادتی کفر و طغیان ناگرویدگان إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستی که آنها که ایمان آوردند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه دین یهودی گرفتند وَالصَّابِئُونَ
وَالنَّصَارَى و صابیان و ترسایان هر چنین مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ هر که ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت
خالص بخدا و روز بازپسین وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل پسندیده فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست
بر ایشان از هجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوات ثواب لَقَدْ
أَخَذْنَا هر آینه فرا گرفتیم بزبان انبیا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلی
الله علیه و آله و سلم وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا و فرستادیم بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام
كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هر گاه که آمد بدیشان رسولی بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ با آنچه نخواست و دوست نداشت
نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات
الله و سلامه علیهما وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ و گروهی را بودند که می کشتند چون زکریا و یحیی و شعیا
علیهم وَحَسِبُوا و می پنداشتند بنی اسرائیل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ آنکه نباشد بلایی و محنتی ایشانرا
بتکذیب و قتل اینها فَعَمُوا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وَصَمُّوا و کر شدند از استماع
سخن راست بعد از موسی علیه السلام ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس عرض کرد خدای توبه را بدیشان بعد عیسی
علیه السلام ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسیاری از ایشان بانکار محمد
صلی الله علیه و آله و سلم وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه ایشان میکنند و مناسب ایشان
جا داش بدیشان خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی

قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح پسر مریم است وقال المسیح وگفت مسیح
یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را ربی وربکم که پروردگار و آفریدگار من و شماست
یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس بپرستید خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید
نه مربوب را انه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آورد بخدای فقد حرم الله علیه الجنة پس بدرستی
که خدای حرام کرده است برو بهشت را ومأواه النار وجای او دوزخ است وما للظالمین ونیست
مر ستمکاران که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند من انصار هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب
از ایشان لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان از فرط نادانی که قالوا ان الله ثالث ثلاثة
گفتند الله یکی است از سه الهه معتقد فرقه ای از نصاری آن بود که الوهیت مشترک است میان خدا
و مریم و عیسی و هر یکی از اینها اله اند وخدای یکی از این سه است وما من اله وحال آنکه نیست در وجود
ذاتی واجب مستحق عبادت الا اله واحد مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از توهم
شرکت وان لم ینتهوا واگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه میگویند و بتوحید میل
نکنند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند منهم عذاب الیم از ترسایان
عذابی که الم او دایم بود افلا یتوبون الی الله آیا رجوع نمیکنند بخدای از قول بتثلیث ویستغفرونه
و آمرزش نمیخواهند از و باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی که توبه و استغفار کنند والله غفور رحیم
وخدای آمرزگارست تائبانرا مهربانست بر مستغفران ما المسیح ابن مریم نیست مسیح پسر مریم که ایشان
او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته
اند پیش از و فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم
عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت وان عجیب ترست و اگر عیسی بی پدر مخلوق شد
آدم بی پدر و مادر موجود گشت وآن غریب ترست پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد
و در الوهیت داخل نمی سازد وامه صدیقة و مادر وی مریم بسیار صدیق بود یعنی تصدیق آیات ربانی می نمود
کما قال الله وصدقت بکلمات ربها وکتبه کانا یأکلان الطعام بودند پسر و مادر که طعام میخوردند
وچون سایر حیوانات محتاج بغذا بودند وبا وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد
انظر کیف بنگر چگونه نبین لهم الآیات بیان می کنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر پس باز بنگر
در حال ایشان که انی یؤفکون چگونه برمی گردانند ایشانرا در یافتن حق قل بگوای محمد ترسایانرا
اتعبدون من دون الله آیا می پرستید بدون خدا ما لا یملک لکم آنرا که بذات خود مالک نیست
برای شما ضرا ولا نفعا نه زیان و نه سود را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی
از بلا و عنایا عطا کند سودی از صحت و غنا والله وخدای که معبود بحق است هو السمیع اوست شنوای
اقوال باطله شما العلیم دانا بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب بگوای اهل از یهود و نصاری
لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهودست در مذمت
عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا وپی روی نکنید اهواء قوم هوای قومی را از اسلاف خود
که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش از تو یعنی قبل از بعث پیغمبر واضلوا کثیرا و بعناد گمراه ساختند

بسیاری را وضلوا عن سواء السبیل ۝ وثابت بودند بر ضلالت وگمراهی خود از طریق راست بعد از بعث آنحضرت
لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی
لسان داود بزبان داود ع که اهل ایله را نفرین کرد وگفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم وبزبان عیسی علیه
السلام نیز اصحاب مایده را همین گفت ذلک این لعن مر ایشانرا بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند
وکانوا یعتدون ۝ وبودند از حد میگذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان
بعضی را عن منکر فعلوه از عمل زشت که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون ۝ بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان
میکنند درین آیة تهدید عظیم است آنهارا که نهی منکر نمیفرمایند بدانچه توانند تری کثیرا منهم می بینی
بسیاری از اهل کتاب از غایت حقد وحسد مسلمانان یتولون الذین کفروا دوستی میکنند بکافران
چون کعب بن اشرف بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت ومشرکان را بر حرب مسلمانان تحریص کرد لبئس ما قدمت
هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان نفسهای ایشان وآن چه چیزیست ان
سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان وفی العذاب هم خالدون ۝ وایشان جاویدان باشند
در عذاب ولو کانوا یؤمنون واگر باشند یهود که ایمان آرند بالله والنبی بخدای والنبی خود وما انزل الیه
وآنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریة ما اتخذوهم اولیاء هر آینه نگیرند مشرکانرا بدوستی چه
فرمان موسی وحکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند وی شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد ص
ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولکن کثیرا ولیکن بسیاری منهم فاسقون ۝ از یهود ومنافقان
خارج اند از دایره ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه یابی تو سختترین مردمانرا عداوة از روی دشمنی
للذین آمنوا الیهود بآنکسانی که گرویده اند جهودانرا والذین اشرکوا وآنانکه شرک آورده اند یعنی
بدترین دشمن مومنان را جهودان ومشرکان اند بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن
اقربهم وهر آینه یابی نزدیکترین آدمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مومنان الذین قالوا
انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم ترست از یهود وبدوستی مشرکان استظهار
نجویند ذلک آن قرب مودة بان منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسین دانا
یان راست گوینده ورهبانا وعابدان صومعه نشین وانهم لا یستکبرون ۝ وبسبب آنست که ایشان
گردن کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد ازانها که قرب مودت با مومنان داشته اند نجاشی واصحاب
اوینه چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان وتخریب بلاد وهدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند
اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مایل شد ونجاشی
با اغلب ایشان ایمان آورده وبعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن
از علمای مملکت خود بخدمت حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرستاد چون ایشان باستانه
حضرت پناهی رسیدند آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند ایشان بسیار بگریستند واسلام قبول
کردند وبا یکدیگر گفتند قرآن چه مشابهت تمام دارد بانچه بر عیسی علیه السلام نازل شده ومقصود
از قایلان انا نصاری ایشانند الجزء السابع من اجزاء الثلاثین واذا سمعوا وچون میشنوند
این علما وعبادا جعفر طیار از سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم ما انزل الی الرسول آنچه فرستاده

شده است بر رسول تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ می بینی چشمهای ایشان را از رقت دلهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
میریزد از اشک مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه شناختند از سخن راست يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا
آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ۝ پس بنویس
ما را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا ما را داخل امت
محمد گردان که گواهان انبیا اند در روز قیامت در خبر است که یهود رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چه
زود ایمان آورده اند و محمد تنها است که ما را دعوت میکند و ما قبول نمیکنیم و اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان
آوردی بکسی که او را ندیده حق سبحانه خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ
و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدا وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و آنچه بما آمده از حق یعنی کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ
أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه درآرد ما را پروردگار ما در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ۝
باگروه صالحان که امت حضرت رسالت اند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا پس جزا داد خدای ایشان را بآنچه
گفتند از روی اخلاص و اعتقاد جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
یا منازل آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند دران وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ۝ و اینست پاداش نیکو
کاران وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند آیتهای ما را أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۝ یاران گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله برای صحابه وصف قیامت میکرد و از هول آن روز شمه باز مینمود ده تن اصحاب که صدیق
و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون
مجتمع شده بران اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام بحال حضوم و شب بقیام گذرانند و بفراش
خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برآیند و برین
اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رسید فرمود من مأمور نیستم بدانچه
شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما بر شما حقهاست پس روزه دارید و افطار کنید و شب قیام نمایید و بخسپید
که من نیز میخسپم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می
آیم و این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مومنان لَا تُحَرِّمُوا حرام مکنید برخود طَيِّبَاتِ
مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدا بر شما حلال کرده وَلَا تَعْتَدُوا و تجاوز مکنید
از حد و دلالتی که آنچه حلال ساخته است شما حرام سازید إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۝ بدرستی که خدای
دوست نمیدارد آنان را که از حد درگذرند وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و بخورید آنچه خدای روزی داده است شما را
حَلَالًا طَيِّبًا در حالتی حلال و پاک باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي و بترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که
أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۝ شما بدو گرویدگانید بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله چه سازیم و سوگندی
که خورده ایم آمد که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مواخذه نمیکند شما را خدای بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ بلغو در سوگندان
شما یعنی بمذهب امام شافعی رحمه الله آنست که بی قصد او بر زبان گردد چون لا والله و بلی والله و نزد امام
اعظم رحمه الله آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست
وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ ولیکن مواخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ یا آنکه بندید سوگندها را

و یمین معقوده آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین بشکند فَكَفَّارَتُهُ پس کفارت
شکستن آن إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی بقول امام امام شافعی رحمه الله و نصف
صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رحمه الله و صاعی بقول عراقی چهار من است که هشت رطل
باشد و بقول حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل
و رطل نیم من است و بر هر تقدیر طعام باید داد مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میانه آنچه میدهید
اهل خود را از عیال و بنده ... أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنیفی ثوبی جامع که با او
نماز میتوان گزارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر بزنی دهد مجزی نیست تا اضافه باید کرد
و نزد بعضی دیگر جامه باید که ستر عورت کند أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا کفارت آزاد کردن بنده ایست و شافعی رحمه
الله در وی ایمان شرط میکند و حنفی میگوید سالم و بی عیب می باید خواه کافر فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد
یکی از این کفارت ثلثه فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس کفارت او روزه سه روز است پی در پی و نزد امام شافعی رحمه الله
تتابع شرط نیست ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ این مذکور شد کفارت سوگند شماست چون
بخورید و بشکنید وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاه دارید زبان
خود را و سوگند مخورید كَذَٰلِكَ همچنانکه کفارت سوگند بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ بیان میکند
و روشن میگرداند خدای بر شما نشانهای شرع را لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گویید نعمت این تبیین
و تعلیم مفسران بر آنند که حق سبحانه در باب خمر چهار آیه نازل کرد اول در مکه وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ
تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا و در آن روز حلال بود دوم وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله
عنهما در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و جواب آمد که قل فیهما اثم
کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر کرده ترک کردند و جمعی بملاحظه و منافع للناس بآن اشتغال
می نمودند و سیوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون
بخلاف خواند آیه که یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر صحابه گفتند شرب چیزی که میان
و نماز حایل باشد لایق نیست یکبار ترک فرمودند چهارم در مهمانی که عتبان بن مالک ساخته ضیافتی افگنده
و بعضی از مسلمانان که سعد وقاص از ایشان بود بمهمانی آورد و بعد از طعام بشرب خمر اقدام نمودند
در حالت مستی سعد وقاص انشاء شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته
مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
عرض کرد فاروق رضی الله عنه بزبان نیاز برگشاده دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیه
تحریم فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات
در وی داخل است وَالْمَيْسِرُ و قمار و این نیز عام است نرد و کعبتین و بیضه و غیر آن وَالْأَنصَابُ و بتانی
که نصب کرده اند برای عبادت وَالْأَزْلَامُ و تیرهای اقداح رِجْسٌ پلید است یعنی حرام است مِّنْ عَمَلِ
الشَّيْطَانِ از وسوسه و تزیین شیطان فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید از این پلیدی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستگار شوید بدین اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که میخواهد شیطان أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ
آنکه افگند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ در خوردن خمر و با ختن

وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و باز دارد شما را از یاد کردن خدا وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گزاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ
مُنْتَهُونَ ۝ پس هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات
مطلع شدند در اخبار آمده که چون این آیه نازل شد عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب در تیسیر آورده که در این
آیه ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین او نیز حرام باشد دوم
او را با بت پرستی قرین کرد که مسلک کشیدن آن سر همه حرام است پس این نیز حرام باشد سیوم او را رجس گفت
یعنی پلید و هرچه پلید است حرام باشد چهارم فرمود که از عمل شیطان است و هرچه کار شیطان باشد حرام
باشد پنجم امر کرد که از وی کناره شوید و هرچه دور بودن از وی فرض است حرام باشد ششم آنکه رستگاری را باجتناب
آن منوط و متعلق ساخت و هرچه رستگاری در اجتناب از وی بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت
است و هرچه میان مسلمانان سبب عداوت باشد حرام است هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هرچه بنده را از ذکر حق
باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن و ترک
کنید و هرچه ترک آن فرض است حرام باشد و آن تهدیدات که در حدیث آمده عاقلان را همین
کفایت است که مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَثَنِ یعنی مدمن خمر مانند بت پرست است بیت نظم می نمکی دان چکس
آمیخته برجگر بی نمکان ریخته بیخردان مردکه چیزی چشیده کش قلم بیخردی در کشیده وَأَطِيعُوا اللَّهَ
و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی
میکند وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدای و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر
و نهی فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس بدانید که بر رسول ماست الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ رسانیدن روشن پس
چون حکم بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب
گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شارب خمر بودند و حال شربت اجل چشیدند چون باشد آیت آمد که
لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نیست بر آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کرده جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا
گناهی از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام بوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر کرده اند گناهی نیست
إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَآمَنُوا و ثبات ورزند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکنند کارهای
پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز نمایند از محرمات وَآمَنُوا و ایمان آرند بتحریم آن ثُمَّ اتَّقَوْا پس
ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود وَأَحْسَنُوا و کارهای نیکو کنند با احسان ورزند وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
و خدای دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده
بمیان رخت و بار ایشان درمی آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمات شکار متاثر میشدند
حق سبحانه آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ ای گروه گروندگان هر آینه بیازماید
خدای شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام
شما و چنان صیدی که تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ میرسند بآن دستهای شما چون صغار صید وَرِمَاحُكُمْ
و نیزه های شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست که لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا به بیند خدای یا بداند دوستان
او مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ آنکس را که از وی میترسند در غیب یعنی هنوز او را نادیده فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که
از حد درگذرد و شکار کند بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از این ابتلا فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ پس مر او راست عذاب

دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي كسانيكه ايمان اورده ايد لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ مكشيد شكاري را وان
بمذهب امام اعظم رحمه الله حيواني باشد كه در اصل خلقت ممتنع ومستوحش بود خواه ماكول اللحم
وخواه غيران وبمذهب امام شافعي وامام مالك رحمهما الله مراد از صيد حيوانيست كه ماكول اللحم بود
ودر مذهب سگ گزنده وگرگ درنده ومردارخوار وكلاغ ومار وكژدم در صيد داخل نيست پس ميكويد
غيراز مستثنيات هيچ جانور وحشي را بقتل ميا رسيد وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وحال انكه شما محرم باشيد بحج يا عمره
وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا وهركه بكشد صيدي را از شما بعمد يعني داند كه محرم است وقتل صيد بر وحرام
مراد ابو اليسر است رضي الله عنه كه در عام حديبيه گور خري را بنيزه طعنه كرد وبكشت پس متعمدا اشارت
بدوست واگر نه هر محرمي كه صيدي بكشد بعمد يا بخطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بر وي واجب است جزا مانند انچه
بكشته است يعني فدا دهد مانند صيد خود واين مانند مِنَ النَّعَمِ از چهار پايان بود يعني شتر وگاو وگوسفند
يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ حكم كنند بدان جزا دو خداوند عدل ودانش از اهل ملت شما يعني دو مرد
دانا بگويند كه مانند انچه كشته شد از نعم كدام ميتواند بود هَدْيًا در حالتي كه آن جزا قرباني باشد بَالِغَ
الْكَعْبَةِ رسنده بكعبه بحرم برند وانجا بذبح رسانند أَوْ كَفَّارَةٌ يا بروست كفارة ان قتل طَعَامُ
مَسَاكِينَ طعام دادن درويشان أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا يا برابر آن طعام كه ميدهد روزه داشتن لِيَذُوقَ
وَبَالَ أَمْرِهِ تا بچشد كشنده صيد در حرم گراني وسختي كار خود را بالتزام كفارت پيايد دانستن
كه چون محرم قتل صيد كرد مثل انچه كشته است قربان بايد كرد ومماثلت نزد امام شافعي رحمه الله وامام مالك
در خلقت وهيات است چنانچه مثلا در شتر مرغ و در گور خري گاوي و در آهو گوسفندي و در آهو بره بره
وعلي هذا القياس وبقول امام اعظم رحمه الله آن صيد را در موضع قتل او قيمت بايد كرد اگر بهاي قرباني باشد
قربان خريد وبحرم فرستاد يا طعام خريد و بر درويشان دهد هر مسكيني را نيم صاع از گندم وصاعي از غيران يا بدله
از طعام هر مسكيني يكروز روزه دارد ونزد امام شافعي رحمه الله هر درويشي را مدي بايد داد عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ
در گذشت وعفو كرد خداي از انچه قبل از تحريم بود وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وهركه باز گردد بمثل اين
عمل پس خداي انتقام كشد از وي وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخداي غالبست در حكم خود ذُو انْتِقَامٍ ۝ خداوند
انتقام است بر كسي كه اصرار ميكند در معصيت أُحِلَّ لَكُمْ حلال كرده شد مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ
شكار دريا اگر محليد واگر محرم وجمع مياه از چشمه وچاه در حكم بحر است وَطَعَامُهُ وطعام دريا نيز
حلال كرده شد يعني انچه آب بكنار افكند مَتَاعًا لَكُمْ براي برخوردار شما وَلِلسَّيَّارَةِ وبراي كاروان
شما كه قديد كرده توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ وحرام كرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شكار بيابان
مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادامي كه باشيد شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسيد از خداي الَّذِي
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝ ان خدايي كه بسوي جزاي او جمع كرده خواهيد شد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانيد خداي
كعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ كه بيت حرام وخانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ سبب قوام مردمان در دين بواسطه
انكه قيام حج و مناسك بدوست ودر دنيا بجهت انكه ايمني از نهب وغارت وقتل در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ
يكي كرد اميدن ماه حرام نيز رابطه قوام مهمات مردم يعني كارهاي حج در وسازند يا مراد جميع
اشهر حرام است كه مردم در وي از قتل وغارت ايمن مانند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ وگردانيد قرباني وذوات

وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و باز دارد شما را از یاد کردن خدا وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گزاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ
مُنْتَهُونَ پس هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از انکه بر معایب این منکرات
مطلع شدند در اخبار امده که چون این ایة نازل شد عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب در تیسیر اورده که درین
ایة ده دلیل است بر حرمت خمر اول انکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین او نیز حرام باشد دوم
او را با بت پرستی شریک و سلک کشید و ان سر همه حرامها است پس این نیز حرام باشد سیوم او را رجس گفت
یعنی پلید و هر چه پلید است حرام باشد چهارم فرمود که او عمل شیطان است و هر چه کار شیطان باشد حرام
باشد پنجم امر کرد که از وی کناره شوید و هر چه دور بودن ازو فرض است حرام باشد ششم انکه رستگاری را باجتناب
ان منوط و متعلق ساخت و هر چه رستگاری در اجتناب ازو بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت
است و هر چه میان مسلمانان سبب عداوة باشد حرام است هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هر چه بنده را از ذکر حق
باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از ان و ترک
کنید و هر چه ترک ان فرض است حرام باشد و این تهدیدی است که در حدیث آمده عاقلان را همین
کنایت است که مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَثَنِ یعنی مدمن خمر مانند پرستنده بت است نظم می نمیکردان چه کند
امیختنه بر جگر بیچ نمکان ریخته بیخردان مرد که چیزی چشیده کش قلم بیخردی در کشیده وَأَطِيعُوا اللَّهَ
و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری کنید رسول را در انچه امر و نهی
میکند وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدای و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر
و نهی فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس بدانید که بر رسول ما ست الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن روشن پس
چون حکم بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند اورده اند که چون ایة تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه
گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بودند و حال شربت اجل چشیدند چون باشد ایة امد که
لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نیست بر انانکه ایمان اورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کرده جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا
گناهی از انچه خورده اند و بر ایشان حرام بوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر کرده اند هیچ نیست
إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَآمَنُوا و ثبات ورزند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکنند کارهای
پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز نمایند از محرمات وَآمَنُوا و ایمان ارند بتحریم ان ثُمَّ اتَّقَوْا پس
ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود وَأَحْسَنُوا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
و خدای دوست میدارد نیکوکاران را اورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده
بمیان رخت و بار ایشان در می امدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از صید ان شکارها متاثر میشدند
حق سبحانه ایة فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ ای گروه گروندگان هر اینه بیازماید
خدای شما را یعنی با شما معامله ازمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام
شما و چنان صیدی که تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ میرسد بان دستهای شما چون صغار صید وَرِمَاحُكُمْ
و نیزهای شما چون کبار صید و این ابتلا برای انست که لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا به بیند خدای یا بداند دوستان
او مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ انکس را که ازو میترسد در غیب یعنی هنوز او را نادیده فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که
انچه در گذرد و شکار کند بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از این ابتلا فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او را ست عذاب

دردناک یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ مکشید شکاری را و آن
بمذهب امام اعظم رحمه الله جوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بود خواه ماکول اللحم
و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله مراد از صید حیوانی است که ماکول اللحم بود
و در مذهب سگ گزنده و گرگ درنده و مردارخوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید
غیر از این مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره
وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا و هر که بکشد صیدی را از شما بعمد یعنی داند که محرم است و قتل صید بر وی حرام
مراد ابو الیسر است رضی الله عنه که در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارت
بدوست و اگر نه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد یا بخطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بر وی واجب است جزا مانند آنچه
بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن مانند مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند
یَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ حکم کنند بدان جزا دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد
دانا بگویند که مانند آنچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود هَدْيًا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بَالِغَ
الْكَعْبَةِ رسنده بکعبه بحرم برند و آنجا بذبح رسانند أَوْ كَفَّارَةٌ یا مروت کفارة آن قتل طَعَامُ
مَسَاكِينَ طعام دادن درویشان أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن لِيَذُوقَ
وَبَالَ أَمْرِهِ تا بچشند کشنده صید در حرم گرانی و سختی کار خود را بالتزام کفارت پیدا دانستن
که چون محرم قتل صید کرد مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثلت نزد امام شافعی رحمه الله و امام مالک
در خلقت و هیئت است چنانچه مثلا در شتر مرغی و در گورخری گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهو بره بره
وعلی هذا القیاس و بقول امام اعظم رحمه الله آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی باشد
قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بر درویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی و غیر آن یا بدل
از طعام هر مسکینی یکروز روزه دارد و نزد امام شافعی رحمه الله هر درویشی را مدی باید داد عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ
در گذشت و عفو کرد خدای از آنچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ و هر که باز گردد بمثل این
عمل پس خدای انتقام کشد از و وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند
انتقام است بر کسی که اصرار میکند در معصیت أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شده مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ
شکار دریا اگر محلید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه در حکم بحر داخل اند وَطَعَامُهُ و طعام دریا نیز
حلال کرده شد یعنی آنچه آب بکنار افکند مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ و برای کاروان
شما که قصد کرده توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان
مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادامی که باشید شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای الَّذِي
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آن خدایی که بسوی جزای او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای
کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام و خانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ سبب قوام مردمان در دین بواسطه
آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و غارت و قتل در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ
دیگر گردانید ماه حرام نیز را بجهت قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در وی سازند یا مراد جمیع
اشهر حرام است که مردم در و از قتل و غارت ایمن مانند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ و گردانید قربانی و ذوات

قلاید را هم سبب قیام کارهای یعنی با آنها از تعرض درد و حرامی مأمون و مصون مانند ذَٰلِكَ آنچه گفته شد
لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه بتحقیق که خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینها هست وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها
داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید بدرستی که خدای
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و بدرستی
که خدای آمرزگار و مهربانست بر کسی که بپرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ نیست بر پیغمبر إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن
احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه اظهار میکنید وَمَا
تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان می سازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ بگوای محمد لَا يَسْتَوِي
الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ مساوی نیست پلید و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میانه نیک و بد در اشخاص و اموال
و اعمال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث چه اعتبار جوهر است
نه قلت و کثرت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان
عقلها صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که قومی پیوسته
استهزا از حضرت رسالت پناه صلوات الله سؤالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست و دیگر میگفت اشتر من کم شده
کجاست حق تعالی آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَسْأَلُوا مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ
تُبْدَ لَكُمْ از چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود مر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین کرداند شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا
و مپرسید از چیزها اگر بپرسید از آنها حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در حالتی که فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکار کرده شود
برای شما عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیزهایی که خدای در گذرانید آنرا و بدان
تکلیف نکرده. صید کانوا آورده اند که چون آیه فرضیت حج نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از وی اعراض
فرمود و او سه نوبت این سخن اعادت کرد حضرت فرمود که وای و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانایی
آن نیست فاترکونی ما ترکتم و این آیه نازل شد که خدای در گذرانید و بدین سؤال شما را مواخذه نساخت
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگار است که عفو میکند حَلِيمٌ بردبار است که عقوبت تعجیل نمی نماید
قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ بدرستی که پرسیدند امثال این چیزها گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند
و حواریان که درخواست مایده کردند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بدانها کافران
یعنی بعد از مشاهده معجزه بدان نگرویدند و بسبب نزول عقوبت شد بدیشان نتیجه آنست که از حال
دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال ننماید و در این باب گفته اند قطعه بگو آنچه گفتن
ضرورت نشود ❊ دگر گفتها را فرو بند در ❊ بجا آر فعلی که لازم بود ❊ ز افعال بیحاصل اندر گذر آورده اند
که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی از قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین
اسماعیل علیه السلام منحرف ساخته به بت در غیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوایب از پیش او بود
و اصح روایات در این باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش او را شکافتندی
و از سواری و دوشیده و بار کرده و موی بریدن منع کردندی و از هیچ آب و مرغزار منع نکردندی آنرا بحیره میگفتندی
و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای بیمار و قدوم مسافر گفتی هذه ناقتي سایبة پس

آن ناقه را سرداری و در همه چیزها حکم بحیره داشتی و انرا سایبه گفتندی و چون گوسپند هفت بطن سابع را ملاحظه
کردندی و اگر انثی بودی میگفتند ازان ماست در میان رمه سر میدادندی و اگر ذکر بودی گفتندی ازان خدایان
است انرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نکشتندی و صلت اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست در حکم
او گرفت او را وصیله خواندندی و فحلی که ده سال ناقه را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت
کرد دیگر سواری نمیگرفتند و از هیچ آب و گیاه منع نمیکردند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم اهل این قبایل متبع این رسوم آیین بودندی و مدعی ایشان این بود که خدا تعالی
بدین فرموده حق تعالی رد سخن ایشان کرد و آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده
و مقرر نساخته هیچ چیز مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقه گوش شکافته وَلَا سَائِبَةٍ و نه ناقه بخیر باز گذاشته وَلَا
وَصِيلَةٍ و نه شاتی که به برادر پیوسته بود وَلَا حَامٍ و نه حمایت کننده ظهر خود وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن
آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ افترا میکنند و می بندند بر خدای
دروغ را که اینها بدو نسبت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ و بیشتر کافران نمیدانند حلال
و حرام را در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون
گوینده مر ایشان را که ای سرگشتگان تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بیایید بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال
و حرام وَإِلَى الرَّسُولِ و بیایید بر رسول که بیان کننده آن حکم است قَالُوا حَسْبُنَا گویند بس است ما را مَا
وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه یافته ایم پدران خود را بران أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ ایا تقلید میکنند اگرچه
باشند پدران ایشان لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا نمیدانند چیزی وَلَا يَهْتَدُونَ و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل
و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نما باید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد نظم
از مقلد تا محقق فرقهاست ٭ وان یکی کوه است و ان دیگر صداست ٭ منبع این گفتار این سوزی بود ٭ وان مقلد
کهنه آموزی بود ٭ دست در بینا زنی آیی براه ٭ دست در کوری زنی افتی بچاه ٭ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لَا يَضُرُّكُمْ زیان نرساند شما را مَنْ ضَلَّ
إِذَا اهْتَدَيْتُمْ گمراهی آنکسی که گمراه شده چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنید
بحسب طاقت خود و نگویید که ضلال دیگری را زیان ندارد بیت اگر بینی که نابینا و چاهست ٭ اگر خاموش
بنشینی گناه است ٭ گویند این آیت و تنبیه فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان می نمودند
حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ
جَمِيعًا بسوی خداست بازگشت شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ بس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بدانچه بوده اید که عمل میکردید آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از نصاری بودند بعزم تجارت عزیمت شام
کردند و مسلمانی که بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل
بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت مختفی ساخت و مرض وی اشتداد
یافته تمیم و عدی را وصیت کرد که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت را گشوده تصرف
کرده اند و انایی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی
برداشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان آن صحیفه دیدند که مشتمل بر مفصل

رخوت وی بود یافتند وچون انای مذکور در میان آن یافته نشد رجوع به تمیم وعدی کردند ایشان انکار نمودند
ومرافعه بمجلس معلا حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم آوردند این آیه نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای کسانی که گرویده اید بدانچه شما را فرموده اند شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ گواهی وصیت در میان شما إِذَا حَضَرَ چون
حاضر شود أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را علامت را باید که گواهی شود حِینَ الْوَصِیَّةِ بهنگام وصیت اثْنَانِ دو تن
ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل وانصاف مِنْکُمْ از اقارب شما یا از مسلمانان أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ یا دو تن
دیگر از غیر شما یعنی از اهل ذمه وحالا این حکم منسوخ است وگواهی ذمی در مسلمانان نمیشنوند باجماع إِنْ أَنْتُمْ
ضَرَبْتُمْ چون شما سفر کنید فِی الْأَرْضِ در زمین فَأَصَابَتْکُمْ پس برسد بشما مُصِیبَةُ الْمَوْتِ مرگ
رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بر موت مشرف شوید دو کس را پس
وصیت گواه گیرید از مسلمانان یا غیر ایشان اگر در سفر باشید وگواه ضرورة باشد تَحْبِسُونَهُمَا باز می
دارید آن دو تن را که غیر شما اند مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز دیگر فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند
بخدای إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید در ایشان باشند که لَا نَشْتَرِی بِهِ ما بدل نمیکنیم باین سوگند ثَمَنًا
بهایی را که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَىٰ واگر
مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ نمیخوریم وَلَا نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ ونمی پوشیم شهادت
خدای را یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را
لَمِنَ الْآثِمِینَ ۝ از جمله گناهکاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم تمیم وعدی را بعد
نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که قصد مال بدیل نکرده ایم واین سوگند را براستی میخوریم وچندی بود
تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آن انای گم شده را در دست ایشان باز یافتند ومیان ورثه بدیل
وایشان در این باب مجادله از حد اطناب گذشت وایشان میگفتندی که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم
اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم وانکار پیش آوردیم ودیگر باره بمجلس سید عالم صلی الله علیه
وآله وسلم مرافعه نمودند آیت آمد که فَإِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شد عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا بر آنکه
این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت فَآخَرَانِ پس دو گواه دیگر یَقُومَانِ مَقَامَهُمَا
برخیزند بجای آن دو خاین مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده
یعنی گواهان یعنی ورثه الْأَوْلَیَانِ آنانکه اول بودند در ذکر مراد همه اولیاء میت اند وحفص استحق معلوم خوانده
واولیان نیز قرائت است یعنی دو گواه که احق واولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوندانند وآشنا
بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَا
هر آینه گواهی ما أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا سزاوارتر ودرست تر است از گواهی دادن آن دو وَمَا اعْتَدَیْنَا وما ستم
نمیکنیم واز حد نمیگذریم در این گواهی إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم لَمِنَ الظَّالِمِینَ ۝
از جمله ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که عمرو بن عاص
ومطلب بن ابی وداعه برخاستند وسوگند خوردند بخدای بعد از صلاة عصر که این انا حق بدیل بوده وایشان
خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرموده اند تا انا را بورثه بدیل دادند ذَٰلِکَ این حکم که کردیم از دیدن
بشاهد أَدْنَىٰ نزدیکتر است أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ بآنکه بیارند گواهان بگواهی عَلَىٰ وَجْهِهَا بر وجهی

که حق

کہ حق آنست أَوْ يَخَافُوا ونزديک است بآنکہ بترسند أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ ازانکہ رد کردہ شود بر مدعيان بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ بعد از سوگندهاي ايشان خوردند و مدعي سوگند خورد وايشان بظهور خيانت و سوگند دروغ رسوا شدند وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسيد از خداي بخوردن سوگند دروغ وَاسْمَعُوا وبشنويد امر خدا را بسمع اجابت وَاللَّهُ وخداي لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه ننمايد فاسقان را کہ خاينان و گواهان دروغ اند يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ ياد کنيد روزي را کہ خداي جمع کرداند پيغمبران را فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ پس گويد مر ايشانرا کہ چہ چيز اجابت کردہ شديد يعني قوم شما را در چہ چيز اجابت کردند وقتي کہ ايشانرا بتوحيد دعوت کرديد سوال براي توبيخ منکرانست يا بجهت اداي شهادة انبيا عليهم السلام بر ممنان قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا گويند پيغمبران هيچ علم نيست ما را در جنب علم تو يا هيچ دانش نيست ما را بچيزي الا آنکہ تو آنرا با ما داني إِنَّكَ أَنْتَ بدرستي کہ تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ داننده نهانهايي پس تو مي داني کہ با ما چہ ظاهر کردند بر زبان وچہ در دل پنهان داشتند وچہ چيز اجابت نمودند وچہ چيز را انکار کردند إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي ياد کن چون گفت خداي عيسي پسر مريم را ياد کن نعمة مرا کہ ارزاني کردم عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ بر تو و بر مادر تو إِذْ أَيَّدْتُكَ ياد آر چون تقويت کردم ترا بِرُوحِ الْقُدُسِ بجبرئيل يا بکلامي کہ بدان احيا موتي و گفته‌اند روح القدس انجيل است دين کردي يا انجيل تُكَلِّمُ النَّاسَ سخن گويي با مردم فِي الْمَهْدِ در گهواره وان معجزه تو بود وَكَهْلًا وسخن گويي در حال کهولة يعني کلام تو در طفوليت وکهوليت ازروي فصاحت وبلاغت يکسانست باين ايه استدلال مي کنند بر نزول ايشان عيسي عليه السلام چون باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمين بر سن کهوله خواهد رسيد وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ و ديگر ياد کن اي عيسي چون اموختم ترا کتاب يعني کتابت خط وَالْحِكْمَةَ وفهم چيزها وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ ومعاني وحقايق توريه وانجيل وَإِذْ تَخْلُقُ وانزا کہ مي سازي مِنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند هيات مرغ بِإِذْنِي بدستوري من فَتَنْفُخُ فِيهَا پس مي دميدي در ان صورت از گل ساخته فَتَكُونُ طَيْرًا پس ميشود مرغي زنده بِإِذْنِي بفرمان من وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وازعلة بيرون مي اري کور مادر زاد را وچشم او روشن ميکني وَالْأَبْرَصَ وپاک وبي علت مي سازي ابرص را بِإِذْنِي بفرمان من وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ وچون بيرون مي اري مردگان را از قبور ايشان زنده بِإِذْنِي بامر من وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وياد کن چون باز داشتم شر بني اسرائيل يعني جهود را عَنْكَ از تو کہ قصد قتل تو داشتند إِذْ جِئْتَهُمْ وقتي کہ امده بودي بديشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهاي روشن از انچه مذکور شد فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند انانکہ کافر شدند مِنْهُمْ از بني اسرائيل إِنْ هَٰذَا نيست اين ابرا واحيا وساير معجزات في غايته إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوي روشن يعني بر هيچکس مخفي نماند کہ اين سحرست وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ وياد کن اي محمد انرا کہ امر کردم مر حواريانرا بر زبان پيغمبر خود أَنْ آمِنُوا بِي آنکہ ايمان اريد بمن وَبِرَسُولِي وبفرستاده من يعني عيسي قَالُوا آمَنَّا گفتند ايمان اورده ايم وَاشْهَدْ و تو گواه باش بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ بانکه ما گردن نهاده کانيم فرمان ترا إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ ياد کن انرا کہ گفتند حواريان کہ خواص عيسي عليه السلام بوده‌اند يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اي عيسي پسر مريم هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ هيچ فرمان تو مي‌برد يعني اجابت

میکنند دعا قبول میکند پروردگار تو تا تو دعا کنی أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا آنکه فرو فرستد بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از
آسمان مایده از آن میگویند که بران طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلام خوان طعامی طلبیدند قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ
گفت عیسی علیه السلام بترسید از خدای و مثل این سوالها مکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما با
ور دارندگان بر کمال قدرت او و بر او و صحت نبوة مرا قَالُوا گفتند از روی تمهید معذرت ما در قدرت شامل
او شک نداریم ولیکن نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعام از آن مایده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا
و آرام گیرد دلهای ما با انضمام بادانش بیانی یعنی مشاهده ما با ستدلال جمع وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم
که تو راستی گفتی با ما در آنکه هرچه از خدای درخواهد بشما ارزانی دارد وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ
و باشیم بران مایده از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان
طلب مایده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید آنکه از خدای بطلبید آنچه میخواهید حواریان
سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدای درخواه
تا ما را طعام دهد و سلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون حواریان سوال مایده کردند عیسی علیه السلام پشمینه
در پوشید و بنا کرد ضراعه بحضرت حق تعالی فرمود قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ گفت عیسی پسر مریم ای خدا
و خدای ما اللهم بنزد کوارث ابو رجا عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه و از نضر بن
شمیل نقل کرده اند که هر که گوید اللهم خدای را بهمه نامهای خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مایده
حق سبحانه را بدین کلمه خواند چون گفت رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا ای پروردگار ما فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
خوانی از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيدًا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عید ما شد لِأَوَّلِنَا مر اهل
زمان ما را وَآخِرِنَا و آنها که از پس ما آیند تا اول و آخر ما از آن خوان بهره یابند وَآيَةً مِنْكَ و باشد آن
خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وَارْزُقْنَا و روزی کن
ما را از خوان یا توفیق شکر بران وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی قَالَ اللَّهُ گفت
خدای إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ بدرستی که من فرو فرستادم این خوان را بر شما جهت اجابت سوال شما فَمَنْ يَكْفُرْ
بَعْدُ مِنْكُمْ پس هر که کافر شود بعد از نزول مایده از شما فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا پس من او را عذاب
کنم عذاب کردنی چنانکه لَا أُعَذِّبُهُ آن عذاب نکنم أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ یکی از عالمیان
پس حق تعالی دو ابر فرستاد و سفره سرخی در میان ایشان تا بر زمین آمدند و سفره از میان ایشان پس حواریان
افتاد عیسی علیه السلام بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت
گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل
از سر سفره برگرفت خوانی پدید آمد آراسته بر ماهی که پوست و خار نداشت و روغن از وی میچکید نزدیک سر او
نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی آن انواع ترها سوای گندنا و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر
دوم عسل و بر سیوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون بر حواریان گفت یا رسول الله این طعام
دنیاست یا طعام آخرت عیسی علیه السلام فرمود که از هیچ کدام نیست بلکه طعامی است که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد
کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفت یا روح الله اگر ازین آیه دیگر بنمائی
موجب ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلام با آن ماهی بر مان گفت زنده شو بفرمان خدای ماهی فی الحال بجنبیدن درآمد

عیسی

عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول باز شو باز شد ماهی بریان پس حواریان از تنها نیز زیانی ترسان شدند
از مایده بخوردند و عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت بخورید که
شما را عطا است و دیگران را بلا هزار و سیصد تن از خوان بخوردند و هیچ چیز از آن خوان از آنچه بود کم نشد
و هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نچشید الا که شفا یافت پس مایده باسمان رفت
و دیگر روز بچاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول نمودند بعد از چهل روز ترغیب شد روزی آمد
و روزی نه همچون ناقه صالح وحی آمد بعیسی مایده را بر فقرا ده نه با غنیا توانگران از این حکم مضطرب
شده در مایده شک آوردند و آنرا بر جادویی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد
و سی و پنج تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
و یاد کن چون گفت خدای عیسی پسر مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای
توبیخ و تقریع نصاری أَأَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي مردمان را که بگیرید مرا وَأُمِّيَ و مادر مرا
إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بدون خدای قَالَ سُبْحَانَكَ گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک
تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ آنکه بگویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار
نباشد إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي
تو میدانی آنچه در ذات منست یا تو میدانی هر چه سر نهاده کرده ام وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ و من نمیدانم آنچه
در ذات تست یا تو میدانی هر چه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو پنهان داری إِنَّكَ أَنْتَ بدرستی
که تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانای پوشیدهایی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفته ام مر ایشان را یعنی امت خود را إِلَّا
مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا بآنکه با ایشان گویم أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ
پروردگار من و شما پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر افعال
و اقوال ایشان شَهِيدًا گواه یا نگهبان مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي
پس آن هنگام که مرا فرا گرفتی یعنی رفع کردی باسمان یا بمیرانیدی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو
نگاهبان ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهی
و مطلع بران و مراقب ان إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ بدرستی که ایشان
بندگان تو اند و بنده را از مالک مطلق اعتراض نرسد در هر چه کند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را
بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب
الْحَكِيمُ دانا هر چه کنی از عفو و عقاب قَالَ اللَّهُ گفت خدای مراد آنست که گوید و ایراد لفظ
ماضی برای تحقیق وقوع است کانه که قیامت قایم شد و خدای گفت هَٰذَا يَوْمُ این روزی است که صادقان را
يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ سود میرساند راستگویان را صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مر این صادقان راست بهشتها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان او جویها خَالِدِينَ فِيهَا
أَبَدًا در حالتی که جاوید باشند در آن همیشه تاکیدست در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود گشتند ایشان ازو بمزید کرامت
ذَٰلِكَ این دخول جنات یا حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و ما فیهن و آنچه در سموات و ارضین است وهو على كل شيء قدير و او بر همه چیز توانا است بقدرتی که از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

سورة الانعام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله همه ستایشها مر خدایراست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست الذي آن خدا و ندیکه بقدرت کامله خلق السموات بیافرید آسمانها را که مصاعد و معادن است و الارض و بیافرید زمین را که اصلی و ماده و جعل الظلمات و النور و پیدا کرد تاریکیها را و روشنی را در رد قول مجوس است که گفته اند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی بر آنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نفاق و جنت و در انوار فرموده که هدی و ضلالت و این نکته است که ظلمت را بلفظ جمع یاد آورده که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد مراد کرده که هدی یکیست در بحر الحقایق آورده که بیافرید آسمان دلها و زمین نفسها را و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثم الذين كفروا بس با این همه دلایل و آیات آنانکه کافر شدند بربهم يعدلون با پروردگار خود برابری می دهند تبا نرا یا عدول میکنند از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او هو الذي خلقكم اوست آنکه بیافرید پدر شما را من طين از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثم قضى اجلا پس حکم کرد چون بسر آید مرگ برسد و اجل مسمى عنده و مدت نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قایم باشد ثم انتم تمترون پس شما شک می آرید در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلق او راست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وهو الله و اوست خداوند بحق و معبود مطلق في السموات وفي الارض در آسمانها و زمینها همه را جزا و خدایی نیست يعلم سركم میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید و جهركم و آنچه آشکار شماست یعنی بر زبان می آرید و يعلم ما تكسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شما را بر آن جزا خواهد داد در فتوحات آورده که سر کم اشارت است به نسبت باطنی انسان و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری آن صاحب الحقایق آورده که مراد از سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده و جهر حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت که آدمی را صورتی است جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر و بسر شرف از مرتبه امر بود و جهرش از مرتبه خلق و در نقد النصوص آورده که انسان مرآتیست ذات وجهین در یک روی خصایص ربوبیت و در دیگر روی نقایص عبودیت هویداست

یک روی تو مایم تو بی گرد ، این روی دران نمود آن روی درین

چون خصایص ربوبیت نکری از همه موجودات برتر کواه تست و چون نقایص عبودیت شماری از همه کاینات خوارتری و بمعنا رتی نظم

چون در خود از اوصاف تو یابم اثری ، حاشاک بود نکوتر از من دگری
وان دم که فتند بحال خویشم نظری ، در هر دو جهان بنا شد از من بتری

پس حق سبحانه میفرماید که من اسرار خصایص شما را در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه میکنید شما از عملی که سبب ترقی باشد بدرجات انسانیه یا موجب تنزل بدرکات حیوانیه و دانستن این

دانایی مسالک را بر آن دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حین استیفای حظوظ حیوانی
بر دروه استیناس بانعیم روحانی متصاعد گردد قطعه حیف باشد که گوهر انسانی * چون بهایم بخواب
خور گذرد * آدمی میتواند از کوشش * که فرشته بفضل درگذرد * وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ و نمی آید بکافران
ایتی مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان یعنی ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق
قمر و انقلاع شجر و غیر آن إِلَّا كَانُوا مگر که هستند عَنْهَا مُعْرِضِينَ * از آن آیه و معجزه اعراض
کنندگان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآن را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام آمد
بدیشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بدیشان أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ
خبرهای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ * استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول
عذاب بود بدیشان یا بهنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت مسلمانان مسیدة سید علیه الصلوة
والسلام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن گشت أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که ما یعنی
قهار ما كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِن قَبْلِهِم پیش از ایشان مِّن قَرْنٍ از گروه گذشتگان
یعنی اهل زمانی را که در وی پیغمبری بود و قرنی هفتاد سال است یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد
و غیر این نیز گفته‌اند پس صفت اهل قرن میکند مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان
و آرامگاه دادیم و اهل آن متصرف ساختیم با ایشان عطا کرده بودیم از تمکن مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ آنچه شما را نداده
ایم چون عمرهای دراز و قوت تمام و سعت مال و استظهار بحشم و خدم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرستاده بودیم
ما ابر را عَلَيْهِم مِّدْرَارًا بر ایشان بی در بی بهنگامی که محتاج بودند بباران وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده
بودیم جویهای آب را که پیوسته تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور
و منازل ایشان مشرف بود یا در تحت تصرف ایشان بود که مزارع و بساتین خود را آب میدادند محصل کلام
آنست که ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند فَأَهْلَكْنَاهُم
بِذُنُوبِهِمْ پس ایشان را هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را آن قوت و نعمت
وَأَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ و پیدا آوردیم از پس هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ * گروه دیگر در این آیت
کفار ایشان قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه
مخزومی بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و گفتند ای محمد ما با تو ایمان نخواهیم آورد
تا وقتی که چهار فرشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای بشما آورده ایم و در ضمن آن
مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول اویی آیة آمده که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ
و اگر بفرستیم بر تو نوشته در ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس به بینند و بسایند بدستان خود و شبهه
ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه خواهند گفت آنها که کافر شدند
إِنْ هَٰذَا نیست این که بما آورده إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ * مگر جادویی روشن بر همه کس وَقَالُوا و گفتند
کافران لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو نفرستاده بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرشته که با ما گوید
این پیغمبرست وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لَّقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق
جه سنت الهی بدین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده‌اند اهلاک ایشان لازم بود

ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ۝ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند
که چرا فرشته بر ما بجای آدمی حق تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر ما گردانیم رسول فرشته لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا
هر آینه گردانیم اورا متمثل بصورت مردی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیه کلبی متمثل میسازیم و این صورت بجهت
آنست که قوت بشری بدیدن ملایکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی
مشاهده ایشان توانستند نمود پس چون ما فرشته فرستیم بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر آینه در آن
حال پوشیده گردانیم عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ ۝ بر ایشان آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون
رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ماهذا الا بشر مثلکم پس تسلی سید
پیغمبران را تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر عاطر حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ننشیند و میگوید وَلَقَدِ
اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ و هر آینه تکذیب نموده و افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ
پس فرود آمده است بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ بآنکه سخریه کرده اند از رسل استهزا نموده اند مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه
بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ ۝ استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قُلْ بگو که
اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام و بدیار عاد
و ثمود بگذرید ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۝
آخر کار تکذیب کنندگان قُلْ بگوی ای محمد و بپرس از ایشان که لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر کراست
آنچه در آسمانهاست و زمینها از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و اگر نه قُلْ لِلَّهِ تو بگوی مر خدایراست
كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ نوشت خدای بر نفس خود رحمت یعنی التزام نمود از روی جود و فضل رحمت را که قبول توبه است
و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه ان
رحمتی غلبت غضبی و می شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتی است که همه
چیز بدان فرا رسیده و نتیجه آن عطا دادنست بی سابقه سوال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق چنانچه در مثنوی
معنوی وارد است نظم در عدم ما مستحق کی بدیم ؛ که بدین جان و بدین دانش زدیم ؛ ما نبودیم و
تقاضا ما نبود ؛ لطف تو ناگفته ما می شنود ؛ لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای که جمع خواهد کرد خدای شمارا إِلَىٰ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شمارا در قبور تا روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ روزی که در وقوع آن
شک نیست الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیت و عقل سلیم را که
سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ پس ایشان ایمان نخواهند آورد وَلَهُ مَا سَكَنَ و مر
خدایراست آنچه آرام دارد فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان را
فرا گرفته وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ و اوست شنوا بآنچه کافران گویند دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آیت آن بود که جمعی
از کفار قریش گفتند ای محمد مارا معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته ما برای
تو بطریق توضع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانگر تر از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین
دعوی نمایی حق سبحانه فرمود که هر چه در شب و روز بیارامد اشتغال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان
مال بدهد که توانگر ترین خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو آیا غیر خدای را أَتَّخِذُ وَلِيًّا فرا گیرم دوست یعنی
غیر خدای را دوست نگیرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدایی که پدید آرنده آسمان و زمین است وَهُوَ يُطْعِمُ و او می
بخوراند

خالق همي روزي ميدهد ولا يطعم و روزي داده نميشود يعني بي نيازست از خلق و خلق بوي محتاجند
قال الله تعالى ما اريد منهم من رزق وما اريد ان يطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين قل اني امرت بگوي يعني
كه من مامور شده ام ان اكون اول من اسلم يا انكه باشم اول كسي كه گردن نهد حكم خدايرا براي انكه
نبي سابق امت باشد درين ولا تكونن من المشركين و مرا ميگويند كه مباش از شرك ارندگان قل اني
اخاف بگوي يعني كه من مي ترسم ان عصيت ربي اگر عاصي شوم مر پروردگار خود و غير اورا پرستم عذاب
يوم عظيم از عذاب روز بزرگ كه قيامتست من يصرف هر كه بگرداند خداي عذاب را حفص
بصيغه مجهول ميخواند يعني هر كه بگردانيده شود عذاب عنه ازو يومئذ در ان روز بزرگ فقد
رحمه پس بدرستي كه حق بروي بخشايش فرموده است وذلك و اين بخشايش خداي الفوز المبين
رستگاري هويداست وان يمسسك الله بضر و اگر برساند خداي بتو محنتي چون فقر و مرض فلا كاشف له الا هو پس هيچ
بازدارنده و برنده نيست اورا مگر او وان يمسسك بخير و اگر برساند بتو نيكوئي چون غنا و صحت فهو على
كل شيء قدير پس او بر همه چيزها از نيكيها تواناست وهو القاهر و اوست قهر كننده فوق عباده غالب
بر بندگان خود فوقيت نه بمكانست بلكه تصوير استعلا و غالبيت حقست بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وهو
الحكيم الخبير و اوست محكم كار در تدبير خود دانا بخفاياي احوال بندگان نقلست كه مهتران قريش گفتند
اي محمد ما كسي را نمي بينيم كه ترا تصديق كند و از احبار يهود و علماء نصاري پرسيده ايم كه صفت اين مرد در كتب
خويش ديده ايد همه انكار كردند اكنون كسي بما نماي كه گواهي دهد بر رسالت تو و بر حقيقت كتاب تو ايت
امد كه قل اي شيء اكبر شهادة بگو در جواب ايشان كه چه چيزست بزرگتر از همه گواهيها قل الله شهيد
بگو خداي بزرگترست از جهت شهادت بيني وبينكم گواهست ميان من و شما يعني گواه حقيقت
و بطلان شما اوست واوحي الي هذا القران و بمن وحي كرده اند اين قران لانذركم به تا بيم
كنم شما را بقران و اگرچه در وي بشارت نيز هست اما اكتفا كرد باحد الضدين ومن بلغ و ديگر هر كرا قران
بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه گفته هر كرا قران بدو رسيد حضرت رسالت صلى الله عليه
واله وسلم نذير اوست و از پيكانست كه محمد بن كعب قرظي رحمه الله فرموده كه من بلغه القران فكانما راي محمدا صلى
الله عليه واله وسلم ائنكم لتشهدون ايا شما ميد كه گواهي ميدهيد ان مع الله انكه با خداي هست الهة
اخرى خدايان ديگر يعني بتان قل لا اشهد بگو من باري گواهي نميدهم بدين قل انما هو بگو جز اين نيست
كه او اله واحد خدايست يگانه و من بدين وجه گواهي ميدهم وانني بريء و بدرستي كه من بيزارم
مما تشركون از انچه بوي شريك ميسازيد از اصنام و غيران الذين اتيناهم الكتاب انانكه ايشانرا داده ايم
كتاب يعرفونه ميشناسند رسول خدايرا عليه السلام بحليه و صفتي كه مذكورست در توريه كما يعرفون
ابناءهم همچنانكه ميشناسند پسران خود را بحليه و صفت ايشان و اين معرفة روشن امده مانند كه فاروق رضي الله عنه
از عبدالله بن سلام پرسيد كه معرفة شما بحضرت محمد صلى الله عليه واله وسلم كه خداي از ان خبر ميدهد
كه همچو معرفت فرزندانست بر چه وجه ميتواند بود ابن سلام رضي الله عنه گفت من برسالة پيغمبر مستيقن ترم
از انكه بصحت نسب پسر خويش چه اين را از توريه دانسته ام اما انرا معلوم ندارم كه زنان چه ساخته اند
عمر رضي الله عنه فقد اصبت و صدقت الذين خسروا انفسهم انانكه زيان كار شدند در نفسها بخود از

مشرکان واهل کتاب فهم لا یؤمنون ۞ پس ایشان ایمان نمی ارند ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن
افتری ازکسی که افترا کند وبربندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را بانکه ملائکه دختران وی‌اند وبتان
مارا نزدیک او شفیع خواهند بود او کذب بآیاته یا انکه تکذیب کند ایات اورا که قران است وانرا سحر وشعر
وکهانت نام نهند انه لا یفلح الظالمون ۞ بدرستی که رستکار نشوند ستمکاران یعنی کافران ویوم نحشرهم جمیعا
ویاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان ومعبودان ثم نقول پس کوییم از روی توبیخ للذین اشرکوا
مر انانرا که شرک آورده‌اند این شرکاؤکم کجا اند خدایان شما شریک خدای می ساختند الذین کنتم
تزعمون ۞ انانرا کمان می بردید که شمارا شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد
معذرت ایشان الا ان قالوا مکر انکه کویند والله ربنا بخدای که پروردکار ماست که ما کنا مشرکین ۞
ما نبودیم شرک اورنده اندکان دروغ کویند وبران سوکند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات
وعلو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را کویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم
پس سوکند خورند بخدای که ما مشرک نبودیم پس حق سبحانه مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر
ایشان کواهی دهند انظر کیف کذبوا ببنگر که چکونه دروغ میکویند علی انفسهم بر نفسهای خود بنفی شرک
ازان وضل عنهم وکم کشت ازایشان ما کانوا یفترون ۞ انچه بودند که افترا میکردند از شریک خدا یرا
نقلست که ابو سفیان وولید وابی بن خلف وبرادرش با جمعی دیکر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع قران خواندن
حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود واخبار کذشتکان
یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلی الله علیه واله وسلم میخواند یعنی کفت نمیدانم که چه میکوید الا
انکه لب میجنباند وافسانه پیشینیان میخواند چنانچه من هم احیانا بر شما میخوانم این ایه نازل شد که ومنهم
واز کفار مکه من یستمع الیک کسانی هستند که کوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قران میخوانی وجعلنا علی قلوبهم
وافکنده ایم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا فهم نکنند انرا وفی اذانهم وقرا
ونهاده ایم در کوشهای ایشان کرانی تا حق نشنوند وان یروا کل ایة واکر ببینند هر معجزه که ازتو میطلبند
لا یؤمنوا بها ایمان نمی ارند بدان از فرط عناد واستحکام تقلید در پیشان وتکذیب ایشان بغایتی رسید
حتی اذا جاؤک تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال وخصومت کنند با تو یقول الذین کفروا
کویند انها که کافر شدند ان هذا نیست این کتاب تو الا اساطیر الاولین ۞ مکر افسانه پیشینیان
وهم وایشان یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول وینأون عنه
ودور میشوند بنفس خود ازو یعنی نه خود دیکرانرا میکذارند وکفته‌اند این ایت در شان ابو طالبست ومعنی این
کف میکنند دشمنانرا از تعرض رسول از دین او دوری میجوید وان یهلکون وهلاک نمیکنند بدین
عمل الا انفسهم مکر نفسهای خود را وما یشعرون ۞ ونمیدانند که ضرر ایشان تعدی نمیکند
ولو تری واکر به بینی ایشانرا اذ وقفوا علی النار چون بازداشته شده باشند در اتش هر اینه
ببینی امری را در غایت شناعت وایشانرا مشاهده کنی که از سختی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس میکویند
یا لیتنا نرد کاشکی که باز کردانیده شویم بدنیا ولا نکذب بآیات ربنا وپیش تکذیب نکنیم ایات پروردکار ما
ونکون من المؤمنین ۞ وباشیم از جمله باور دارندکان بل نه چنانست که ایشان میکویند چون بدنیا

روند مومن باشند بلکه همان بر کفر خود خواهند بود و این اقرار بتوحید حالی برای آنست که بَلْ بَدَا لَهُمْ ظاهر
شده است مر ایشان را مَا كَانُوا يُخْفُونَ آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی مِنْ قَبْلُ پیش ازین
در دنیا چون امر بشهادت جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند وَلَوْ رُدُّوا
و اگر ایشانرا باز گردانند بدنیا لَعَادُوا هر آینه باز گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بسوی آن چیز که نهی کرده
شده اند از آن یعنی از شرک و عصیان وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که ایشان دروغ گویانند
در وعده و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند وَقَالُوا إِنْ هِيَ
و گفتند نیست زندگی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگی ما بدنیا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و نیستیم ما برانگیختگان
از قبور وَلَوْ تَرَىٰ و اگر بینی تو إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ چون بازدارند کافرانرا بر حکم خدای یا در موافقت
عرض قَالَ گوید خدای أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این بعث و نشور راست و درست قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا گویند
بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند موکد بسوگند قَالَ گوید خدای فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید
عذاب را بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ بآنچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ
بدرستی که زیان کردند آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند دیدن خدایرا یا باور نکردند
لقاء ثواب و عقاب را بعد از مرگ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا چون بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً
ناگهان قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا گویند ای حسرت و پشیمانی ما عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا بر آنچه تقصیر کردیم در رجوع
دنیا وَهُمْ يَحْمِلُونَ و ایشان بر دارند فردا و در معالم آورده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال
کند او را چیزی در غایة خوبی و خوشبویی و گوید مرا شناسی مومن گوید نی ترا نمی شناسم گوید من عمل
صالح توام بیا مرا سوار شو که من بسیار در دنیا بتو سوار بودم و یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین
است و چون کافر سر از خاک بر آرد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبویی و گوید مرا میدانی گوید ترا
نمیدانم گوید من کردار ناپاک توام چنانچه در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار می شوم و اینست
وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم عبارت از نیست أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدانید که بد باریست بار گناه
که میکشند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مگر بازی
کودکان و مشغولی دیوانگان وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ بهترست
مر آنکسانی که پرهیز میکنند جهت آنکه سرای باقیست و لذتها او خالص از شوائب آفات و نعمتها او ایمن از بیم
زوال أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که ازین دو سرا کدام بهترست
آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد
الله چه حکم میکنی در دعوی خود کاذبست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راست گویی باز خواستی کنند
ابوجهل گفت محمد راست گوی است و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف میکنیم
محذوری دارد و آن چنانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند از لوا و سقایت و ندوة
و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد اگر بنبوت نیز با ایشان باز گردد اشراف قریش و جمیع الموی بیکبارگی محروم مانند
و قول ابو میسره آنست که ابوجهل با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مشافهه گفت ای محمد ما هرگز از تو دروغ
نشنیده ایم و ترا صادق دانسته ایم و لیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قَدْ نَعْلَمُ

بتحقیق ما می دانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین میکرداند آنچه میگویند مر تکذیب تو
فإنهم لا يكذبونك بدرستی که ایشان تکذیب نمیکنند ترا بحقیقت براستی تو معترف اند ولكن الظالمين
و لیکن کافران که ستمکاراند بآيات الله يجحدون ۞ انکار میکنند آنها خدای را از روی عناد پس
از برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید ولقد كذبت وبدرستی تکذیب کرده شدند
رسل من قبلك پیغمبران پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبایی نمودند على ما كذبوا بر آنچه
ایشان را تکذیب کردند وأوذوا و بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند حتى أتاهم نصرنا تا وقتی که آمد بدیشان
یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابران را بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مومنان بر کافران ولا مبدل لكلمات
الله ونیست تغییر دهنده مر وعدهای خدای را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده ولقد جاءك وهر
آینه آمد بتو من نبإ المرسلين ۞ بعض از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان
صبر نموده و آخر غالب شده اند کتب الله لأغلبن انا ورسلي وإن كان كبر عليك واگر چنین است که گران نشد
بر تو إعراضهم دوری کردن ایشان از قبول دین حق فإن استطعت پس اگر میتوانی أن تبتغي
آنکه بجویی نفقا في الأرض سوراخی در زمین آورده اند از غایت حرصی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
بر ایمان قوم داشت متحملات که هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر کرد اند تا باشد که بدان مومن شوند در این حق
سبحانه این فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شده و بر تو پس گران می اید پس اگر میتوانی که بکاوی نفقی
در زمین یکی و بدان بجا روی أو سلما في السماء یا نردبانی بیابانی و بر آسمان آیی فتأتيهم بآية پس
بیاری ایشان آیتی چنانچه کنی ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجمعهم على الهدى هرآینه جمع
کردی همه ایشان را بر هدایت و توفیق ایمان داری فلا تكونن پس مباش صورت خطاب متوجه آنحضرت
باشد است و در معنی امت را میگوید مباشید من الجاهلين ۞ از نادانان درین مسئله که کفر و ایمان وابسته
خذلان و توفیق منست إنما يستجيب جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذين يسمعون آنانکه
میشنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگان اند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات
والموتى يبعثهم الله و مردگان را برانگیزاند خدای آنکه جان آنند و دانستن سود نکند ثم إليه يرجعون ۞
پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا مکافات وقالوا و گفتند روسای قریش لولا نزل عليه چرا
فرو نمیفرستاده بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آية من ربه آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم
از و قل إن الله قادر بگو بدرستی که خدای قادرست على أن ينزل آية بر آنکه فرو فرستد از مقترحات
ایشان ولكن أكثرهم لا يعلمون ۞ و لیکن بسیاری از ایشان نمی دانند که انزال آن مستوجب بلا و عقوبت زیرا که
حکم الهی شرف نفاذ یافته برین وجه که چون معجزه طلبند و حق سبحانه ظاهر گرداند و منکران ایمان نیارند
عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده وما من دابة في الأرض و نیست هیچ جنبنده
در زمین ولا طائر و نه هیچ پرنده که در هوا يطير بجناحيه بپرد ببالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانکه
گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت باشد لفظ بجناحیه قطع
مجاز میکند و محصل کلام آنست که هیچ جنبنده و پرنده نیست إلا أمم أمثالكم الا که ایشان امتانند مثل
شما در آفرینش و مردن و زنده شدن یا در ادای ثنای الهی چه هیچ کلام عاقل و نه اهل نیستند و ان من شيء إلا يسبح بحمده

ما فر

ما فرطنا في الكتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شيء هیچ چیز را بلکه او مشتملست بر جلایل و دقایق
امور علوی و سفلی ثم الى ربهم يحشرون پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امر
تا انصاف بعضی از بعضی ستانند والذين كذبوا بآياتنا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صم کرانند
از شنودن دلایل ربوبیت وبكم و گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان في الظلمات در تاریکیهای
کفر و جهل و عناد و تقلید اند من يشأ الله يضلله هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق از و منقطع
سازد ومن يشأ يجعله و هر کرا خواهد گرداند ثابت و نگاهدارد على صراط مستقيم بر راه راست قل
أرأيتكم بگو ایشان را که چه می‌بینید ان اتاكم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران
گذشته آمده در دنیا او اتتكم الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت أغير الله تدعون آیا غیر
خدا را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید غیر او را ان كنتم صادقين اگر هستید راست گویان
که بتان خدایانند بل نه چنانست که بتان را خوانید بلکه اياه تدعون او را میخوانید و تضرع جز
بدرگاه او نمی‌برید فيكشف پس رفع کند از شما در دنیا ما تدعون اليه آنچه او را بکشف آن میخوانید ان شاء
اگر خواهد وتنسون و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی ترک یاد میکنید ما تشركون آنچه شریک
ساخته اید با او یعنی آلهه خود را ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولان را الى امم با امتان
ایشان من قبلك پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را
بالبأساء بسختی و تنگی والضراء و با آفتها و بیماریها لعلهم يتضرعون تا باشد که زاری کنند
و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا پس چرا
وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری بلا مندفع
شدی ولكن قست قلوبهم ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان و ترک و زاری از قساوت قلبست وزين
لهم الشيطان و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما كانوا يعملون آنچه بودند که بعمل می‌آوردند یعنی
باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است که ثلاث مهلکات
شح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد
و دم هر دعوی و لاف که از کوپان هستی او میزد سرمایه او همین بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت ازین راه بجاده
ادیان می‌اندازد و صفت عجب و خودبینی را در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن از حق
پرستیدن باز می‌مانند نظم مرد معجب ز اهل دین نبود هیچ خودبین خدای بین نبود بجز از جهان
مست یکی است خویشتن بین و بت پرستی یکیست فلما نسوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران و ترک دادند
ما ذكروا به آنچه بنصیحت داده شده بودند از ما باو فتحنا عليهم بگشادیم برای ایشان ابواب كل شيء
درهای چیزها از نعمت و راحت یعنی چون به بلا و محنت پند پذیر نشوند بآسانی و سعت معیشت نیز امتحان
کردیم حتى اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا بدانچه بدیشان داده بودند از نعمتهای
و دل در آن بسته از سبب استیفای لذات حسی ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و مراسم شکرگذاری و لوازم
سپاس داری قیام ننمودند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشان را ناگهان فاذا هم مبلسون پس ایشان
بعد از معاینه عذاب بودند پشیمانان و ناامیدان فقطع دابر القوم الذين ظلموا پس بریده شد آخر آن

گروهی که ایشان ستمکاران اند یعنی نصرت اولیاء خود را و بتمامی هلاک کردیم اعدای خود را وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم از آن رویست که سبب خلاص مردمانست از ستم
و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی شگرف است هر آینه مهلک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ
بگو چه می بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ اگر بگیرد خدای شنوایی شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَكُمْ و بیناییهای شما را
تا کور گردید وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام
خدایست غیر الله که بقدرت و کرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد برای شما آنچه گرفت انْظُرْ نگاه کن و در
نگر كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن می
گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند قُلْ
أَرَأَيْتَكُمْ بگو ای کافران چه بینید و چه کنید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً اگر بیاید بشما عذاب خدای
ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامت حلول وی اول آن ظاهر گردد و گویند
بغتة آنست که شب فرو آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ هلاک نشوند
بدان عذاب إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم پیغمبران را
إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را بنعمت وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان کافران را بدوزخ
فَمَنْ آمَنَ پس هر که ایمان آرد وَأَصْلَحَ و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست
مر ایشان را از عذاب جاودان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آن جهانی وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب
آنکه بودند که از دایرهٔ تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ بگو نمی گویم شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که نزدیک
منست خزینهای روزی خدا تا هرچه خواهید بیارم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را تا هر آنچه وحی بمن نیاید
تا هرچه پرسید جواب گویم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم مر شما را [که من] از جنس فرشته‌ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم
بلکه من همچو شما بشرم إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ متابعت نمیکنم مگر آنچه بمن وحی کنند پس
قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی برابر نباشد
گمراه با راه یافته و جاهل با عالم أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان حق و باطل
وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ و بیم کن بآن چیزی که بتو وحی میکنند آنکسانرا که میترسند از بسیاری
زلل و تقصیر در عمل أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بآنکه حشر کنند ایشان را بجزای خداوند ایشان اگر قرآن بهمه را [چه عامست]
عامست اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دل پند پذیر و گوش نصیحت شنو ایشان راست لَيْسَ لَهُمْ مِنْ
دُونِهِ وَلِيٌّ نیست ایشان را بجز خدای دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَلَا شَفِيعٌ و نه شفیعی که ایشان را
از عذاب برهاند در عقبی پس ایشان را کن لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنا
دید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفتند همواره در مجلس تو درویشان و بغلامان اند چون ابن
مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم اگر این بیکسان و مفلسان را از مجلس خود
دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که کس را تا آن مومنان از صحبت خود نتوان کرد پس مجالست ما با ایشان عیب

و عمارت اگر بوقت حضور ما ایشان را علیحده خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد مرا تو کنیم نقلست که فاروق رضی الله
فرمود که یا رسول الله چنین میتوان کرد تا به بینیم که مهم رؤساء عرب بچه میکشد حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان بدین مواعید وثیقه التماس نمودند پس حضرت رسول بفرمود
تا اسباب کتابت را حاضر کردند و مرتضی را رضی الله عنه امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آرد این آیه آمد که وَلَا
تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ و مران از مجلس خود آنرا که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکرا و میگویند بِالْغَدَاةِ
وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یا میگزارند نماز بامداد و صلوة عصر يُرِيدُونَ وَجْهَهُ میخواهند بدان
دعا و ذکر رضای خدا را و گفته اند وجه صله است یعنی میخواهند خدا را و دین و شیخ ابو یعقوب نهرجوری قدس
سره بر سیدند که حقیقت رضا چیست این آیه برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و در کشف الاسرار
آورده که اراده بر سه وجه است اول اراده دنیا محض کما قال تریدون عرض الحیوة الدنیا و آن نشان دو چیزست در زیادتی
دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان مسلمانان نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال ومن اراد
الآخرة وسعی لها سعیها و آن نیز دو علامت دارد سلامتی دین بنقصانی دنیا رضا دادن و در موانست و الفت بروی
درویشان گشادن سیوم ارادت حق محض کما قال یریدون وجهه و نشانی او پای بر سر کونین نهادن است و از خود
و خلق آزاد گشتن بیت ما را خواهی خطی بعالم در کش * در بحر فنا غوطه خور و دم در کش مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ
مِنْ شَيْءٍ نیست بر تو از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ و نیست از حساب
عمل تو بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا تو برانی ایشانرا بسبب هیچ وجه مران فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ که تو باشی
از ظالمان اگر برانی وَكَذَٰلِكَ و چنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را با غنیا همچنان فَتَنَّا آزموده ایم بَعْضَهُمْ
بِبَعْضٍ برخی را یعنی اشراف را ببرخی از ضعفا در امر دین و مقدم ساختیم این ضعیفانرا بر اقویا عرب در سبقت
بایمان لِيَقُولُوا أَهَٰؤُلَاءِ تا گویند بزرگان ابا این گروه اند که بنعمت ایمان و احسان یا توفیق و هدایت مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
مِنْ بَيْنِنَا منت نهاد خدای بر ایشان از میان ما أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ آیا نیست خدای داناتر
یعنی هست بشاکر گویندگان بر نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ و چون بیایند بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند
با یتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو سلام بر شما باد مراد همان درویشان اند که حق سبحانه از دور کردن ایشان
نهی کرد و منع فرمود بعد از انکه هر کدام که بحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در آمدی آنحضرت بسلام بروی
پیش دستی کرد و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفتند یا رسول
الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب نموده تا نمود اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه
کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این آیه نازل شد
که چون مومنان گناهکار بوحدانیت من و برسالت تو و حقیت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام
گوی که بشارتست بسلامتی دنیا و رحمت در عقبی و یکی بعد از سلام که كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشت پروردگار شما
عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت و عدد مکر از شاید به
خلق مرا بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ بدرستی که هر که بکند از شما سُوءًا بِجَهَالَةٍ کاری بد بنادانی یعنی بدی
کند در حالی که جاهل باشد بتبعه آن و نداند عقوبتی را که بدان مستوجب است ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه
کند بعد از آن عمل وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را با آنکه عزم کند بر عدم عود بآن گناه فَإِنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی

که او را می‌خوانند تا بیامرزد رَحِیمٌ مهربانست بر ایشان امام قشیری قدس سره فرموده که اگر ملک بر تو زلت
می‌نویسد ملک برای تو بر خود رحمت نوشته پس ترا دو کتابت یکی ازلی و یکی وقتی و مقررست که کتابت ازلی را
باطل نمیتوانند ساخت مضمون این آیت شربت شفاست بیماران را و پیمان ستادن گناه را و شفا بشرط پرهیزست یعنی
توبه و استغفار قطعه درد مندان گنه را روز و شب شربتی بهتر ز استغفار نیست آرزومندان وصل یار را
چاره غیر از ناله‌های زار نیست وَکَذٰلِکَ وهمچنانکه تفصیل کرده‌ایم درین سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین
نُفَصِّلُ الْآیَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِینَ
و تا روشن شود سَبِیلُ الْمُجْرِمِینَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل متمیز گردد نقلست که چون قریش آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بدین آبا دعوت کردند آیت آمد که قُلْ إِنِّی نُهِیتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده‌اند أَنْ أَعْبُدَ
الَّذِینَ از آنکه بپرستم آنها را که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ می‌پرستید بدون خدای یعنی بتان را که آرزوی
شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَکُمْ بگو من پی روی نکنم آرزوهای شما را قَدْ
ضَلَلْتُ بدرستی که گمراه شوم آن هنگام چون متابعت هوای شما کنم إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِینَ و نباشم از جمله
راه یافتگان آورده‌اند که نضر بن الحارث و روسای قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تهدید نمایی آنچه
از عقوبت میتوانی بما رسان و بیش ازین ما را مترسان این آیت نازل گشت که قُلْ إِنِّی عَلٰی بَیِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجت و دلیل
روشنم مِنْ رَبِّی از پروردگار من که آن قرآنست و وجوه حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَکَذَّبْتُمْ بِهِ
و شما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا عِنْدِی نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ یا آنچه شتاب مینمایید
بدان یعنی عذاب إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّٰهِ نیست حکم در تاخیر و تعجیل عذاب مگر خدای را یَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای
چیزها درست را وَهُوَ خَیْرُ الْفَاصِلِینَ و او بهترین کارگزارانست یا بهترین جدا کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِی بگو
اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بدان شتاب میکنید یعنی عذاب لَقُضِیَ الْأَمْرُ هر آینه
گزارده شده بودی کار بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل و میان
ما انقطاع شده بودی وَاللّٰهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِالظَّالِمِینَ بستمکاران و وقت عذاب کردن
ایشان وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ و نزدیک اوست خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب
و انقضای آجال و خواتیم اعمال لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ نمیداند آنرا مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست
و متعلق بمشیت او و سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که مفاتیح غیب پنج چیزست که کسی آنرا نداند
مگر خدای بعد از آن این آیت برخوانده ان الله عنده علم الساعة تا باخر و معنی آیت در سوره لقمان مذکور
خواهد شد ان شاء الله العزیز وَیَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ و میداند خدای آنچه در بیابانهاست از نباتات و حیوانات
وَالْبَحْرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در جهان عالم شهادت و بحر عالم غیبست وَمَا تَسْقُطُ
مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا یَعْلَمُهَا مگر بداند آنرا خدای که چند برگ از درخت افتاده و چند بار و با
آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و روی منقلب گشت این مبالغه در احاطه علم حق
است بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمی است که در زمین
افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تری است وَلَا یَابِسٍ و نه خشکی است إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ مگر در کتاب
روشن ثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمیات زیرا که جسم از صفت

رطوبت یا یبوست خالی نیست وبعضی بر آنند که رطب اشارت بعالم روحانیات است ویابس عبارت از عالم جسمانیات
وهمه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ واوست آن خداوندی که میخواباند شما را ومتوفی
سکردند بِاللَّيْلِ بشب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام اینجا استعاره کرده توفی را از مرگ برای خواب چه میان
ایشان مشارکت است در زوال احساس وتمیز واستنباط بدن از عمل وسر النوم اخ الموت اشارت بدین است وَيَعْلَمُ
مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ومیداند خدای آنچه کسب کنید در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ پس بر انگیزد شما را از خواب
در روز واطلاق بعث بر تیقظ برای ترشیح است در توفی لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى تا قضا کرده شود اجل نام برده
یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند
شما را در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿﴾ بانچه بوده اید که عمل میکرده اید وخبر کردن باینست که جزا دهد شما را
بکردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ واوست قاهر وغالب فَوْقَ عِبَادِهِ زبر بندگان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً
ومیفرستد بر شما فرشتگان که نگاهبانان اند مر اعمال شما را یعنی مینویسند عملهای شما را تا روز قیامت علی رؤس
الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب
معاصی دلیری نکند واز هیبت خطاب اقرأ کتابک عمل بجا آرد که در وقت نامه خواندن خجل وشرمنده نگردد

نظم
نپسندی ای ازان روزی که در وی * جگرها خون ودلها ریش بینی * دهندت نامه اعمال وگویند
بخوان تا کردهای خویش بینی * مکن بد ور کنی باری در آن کوش * که اندر نامه نیکی بیش بینی * واین کرام الکاتبین
مشرف حال بندگان خواهد بود حَتَّى إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا
جان او را بردارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت واعوان او وچهارده فرشته اند هفت از ایشان ملایکه رحمت
وهفت از ایشان ملایکه عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد وچون
جان کافران بردارد بملایکه عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿﴾ واین فرشتگان تقصیر نمیکنند ودر قبض
ارواح تاخیر نمی نمایند ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ پس باز برده شوند مردمان بعد از موت بحکم وجزای خدای
مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند ایشانست حق ثابت یعنی درست گوی وراست کار أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانید که مر اوراست
حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿﴾ واوست شتابترین حساب کنندگان
گفته اند که حق سبحانه مقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن
وانس وبسیاری ایشان واین دلیل کمال قدرت است قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بگو که کیست که برهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ
الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل وبخار وغبار وَالْبَحْرِ واز ظلمات دریا که تیرگی شب وسحاب وبخارست
مراد در مسندیک وسختیهای دشتها وکشتیهای تَدْعُونَهُ میخوانید نجات دهنده خود را تَضَرُّعًا از روی
زاری وَخُفْيَةً وبه پنهانی لَئِنْ أَنْجَانَا ومیگویید که اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هَذِهِ ازین شدت
ومحنت لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿﴾ از شکرگویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ
بگوی ای محمد که خدای نجات میدهد شما را مِنْهَا از ظلمات بر وبحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ واز هر اندوهی وغمی
که باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس آنگه شما باز بشرک رجوع میکنید وعهدی که کرده اید وفا نمی نمایید قُلْ هُوَ
الْقَادِرُ بگو اوست توانا عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر سر شما چون
طوفان که بقوم نوح آمد وحجاره که بر سر قوم لوط بارید أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا عذابی که از زیر قدم شما چون آب

فرعون که در آب دریا غرق شدند یا قارون بر زمین فرو رفت و کفتن اند عذاب من حکام ظالم است
و من تحت ارجلکم چنانکه وخدمتکاران بد معاش یا من فوق یکار قوم اند و من صغار ایشان او یلبسکم شیعا
یا در هم آمیزد شمارا یا آنکه گروه گروه هر گروهی را شود ایی تمنایی و آرزویی و مدعایی بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت
بمقاتله انجامد و یذیق بعضکم و بچشاند خدای بعضی را از شما بأس بعض رنج و سختی مر ابی سوف مختلفات
انظر کیف بنگر که چگونه نصرّف الایات بگردانیم آیتها را بوعد و وعید لعلهم یفقهون
تا باشد که ایشان بدانند وکذّب به و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش اند
وهو الحق وان عذاب یا کتاب حق و صدق است قل لست علیکم بگو من نیستم بر شما بوکیل
نگاهبان که مر تم شما را بجز بکار گشته باشد تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل نبأ مستقر
مر هر چیزی را از وعدها و وعیدها وقتی است که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزایی
وسوف تعلمون ○ و زود باشد که بدانید آنرا واذا رأیت الذین و چون ببینی تو آنکسانرا که بتکذیب
واستهزا یخوضون خوض میکنند وگفت وگوی مینمایند فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآنست و بدان
طعن میکنند فأعرض عنهم پس اعراض کن و منشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که در آیند فی حدیث
غیره در سخنی دیگر غیر آن وإما ینسینک الشیطان و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان
خطاب با آنحضرت است و مراد امت اند فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی سخن
خدای را مع القوم الظالمین ○ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم و سبب
نزول این آیت آن بود که هرگاه مسلمانان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی
با بعض کلمات آن حضرت سبحانه حکم فرمود که چون ببینید که کفار قرآن کردندی برخیزید وازایشان دوری گزینید
اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در مسجد
اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز از خوض منع نمی توانیم
کرد آیا اثم باشیم یا نه این آیه آمد که وما علی الذین و نیست بر آنانکه یتقون پرهیزند از خوض کردن من
حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان من شیء از چیزی ولکن ذکری و لیکن بر ایشان هست
که پند دهند ایشانرا بپند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از اقوال و افعال
ایشان لعلهم یتقون ○ تا باشد که پرهیز کنند از بد عمل و شرم دارند وذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن
از آنانکه گرفتند دینهم لعبا ولهوا دین خود را بازی و مشغول و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بلهو و بازی
نهادند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشانرا بدان دعوت میکند یا عید خود را
که میقات عبادتست با لهو و لعب میگذرانند وغرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است ایشانرا زندگانی
دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وذکر به و پند ده ایشانرا بقرآن ان تبسل یا تسلیم
کرده نشود بهلاک یا رسوا نگردد و گرفتار نشود نفس بما کسبت نفس هر کافری با آنچه کرده است از بدیها
لیس لها نیست مر آن نفس گرفتارشده را من دون الله جز خدای ولی دوستی که مدد تواند
کرد ولا شفیع و نه خواهنده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وان تعدل کل عدل و اگر فدا دهد
آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها آن فدا نگیرند از وی اولئک الذین

أُبْسِلُوا وآن گروه آنکسانند که سپرده شده‌اند بهلاکی که عذابست بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده‌اند
از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشانراست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب
جوشانیده که درون ایشانرا بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که بیرون ایشانرا
محترق سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهت آنکه ایشان بودند که کافر می‌شدند قُلْ
بگوای محمد أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ آیا میپرستیم بدون خدا یعنی بجز او میپرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا
آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی
قادر نیست بر نفع و ضرر وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا و آیا بازگردیم بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم
و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه خدا ما را راه نمود باسلام و از مضیق کفر
و ضلالت خلاصی داد و اگر از دین بازگردیم باشد مثل كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند
کسی که ببرده باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین در بیابان دور از راه راست افکنده حَيْرَانَ
متحیر مانده راه میداند و نه چاره کار خود میتواند لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یاران و مصاحبان
اند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند او را إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه راست بیگویند
بیا بجانب ما دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و بازگشتن اگر اجابت
شیطان میکند در ورطه هلاک می‌افتد و اگر سخن اصحاب میشنود بسر منزل نجات میرسد
وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه است بکسی که دیوان و غولان او را از میان کاروان ربوده در بادیه
خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که مومنان اند او را بجاره شارع که منهاج شریعت است میخوانند
و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر پیروی کرد و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل
شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام
هُوَ الْهُدَىٰ اوست دین درست و راه راست وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ و ما را فرموده اند تا گردن نهیم
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر فرموده اند
که بپای دارید نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و اوست آن خدا
وندی که بسوی او تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
و اوست آن کسی که بیافرید آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات
او دلایل قدرت و حدت اویند وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که تکوین
او خواهد امر فرماید که كُنْ بباش فَيَكُونُ پس بباشد آن چیز مراد روز قیامت است و
تکوین حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راستست وَلَهُ الْمُلْكُ و مر او راست پادشاهی
يَوْمَ يُنْفَخُ در آن روز که در دمند فِي الصُّورِ در صور و آن نفخه ایست که در آن خواهند دمید سه
دمیدن و ذکر آن بیاید انشاء الله العزیز عَالِمُ الْغَيْبِ او دانا است یعنی خدای داننده غیب که عالم
ملکوتست وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملک است وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست خدا و ند حکمت
در بعث و حشر خلایق الْخَبِيرُ دانا بآنکه کی برانگیزد و بر چه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن
برای اهل مکه قصه ابراهیم را علیه السلام که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس آن وقتی که گفت و اقتدا

نمایند در توحید و قصه او انست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ است
و آزر لقب اوست و معنی آزر رسیده است و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً آیا فرا
میگیری بتان را خود تراشیده بخدایی إِنِّي أَرَاكَ بدرستی که من می بینم ترا وَقَوْمَكَ و گروهی را که متابع
تو اند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بتو نمودیم بودن گمراهی قوم
او را همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ نمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عجایب و بدایع اسمانها و زمینها
و گفته اند ملکوت اسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه ابراهیم را بر صخره بر
اورد و اسمانها و زمینها و آن در وه عرش تا تحت الثری بر وی منکشف ساخت تا استدلال کند بدان
بر قدرت کامله حق وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۝ و تا باشد از بی گمانان یا موقن بود در علم استدلال
در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود و در بابل نشستی شبی در واقعه دید کوکبی
از افق آن بلد طلوع نمود که در شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شده و کا
هنهای و حکمای مملکت تعبیر این واقعه را ازیشان وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع
از خلوتخانه علم بفضای صحرای وجود خرامد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این
این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده
یکی از ایشان را موکل ساخت و آزر را که از معتبران و محرمان نمرود بود شبی با زن او ادنی بنت نمر بنهان ان
موکلان خلوتی دست داد و او حامل شد و بامدادش را کاهنان با نمرود گفتند که امشب ان کودک برحم
پیوست از آن نمرود خشم گرفته فرمود تا بر هر حامله یکی دایه موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند
زنانی که در تفحص احوال حوامل بودند چون بمادر ابراهیم آمدند اثر حمل ظاهر نبود ازو در گذشتند و دیگر کسی
با و التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید ادنی بترسید که اگر پسری زاید و آگاه مخبران نمرود در ساعت
فی الحال او را بکشند پنهان از شهر بیرون رفت و غاری در میان دو کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم بزاد
و در خرقه پیچید و همانجا گذاشته در غار بسنگ استوار کرد و آزر را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای
آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم و فی الحال بمرد و در خاک دفن کردم و باز گشتم آزر باور
کرد و انی روزی دیگر بغار در آمد دید که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون
می اید خوش وقت شد و بشهر مراجعت نمود القصه ابراهیم علیه السلام چون شیر تربیت از پستان عنایت
الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودک دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ می شد که دیگر
در سالی بیت چون ماه نو که با روی دل افروز ٭ بود در اینکه نورش در تزاید ٭ چون پانزده
ماه شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گویند هفت یا سیزده یا هفده سال
در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد ادنی گفت با آزر که پسری که آن روز خبر مرگ
او بتو دروغ دادم بجوانی رسیده است در غایت نیکوئی و خوب رویی پس آزر را در غار برد و ابراهیم علیه
السلام با وی نمود آزر بجمال پسر خوش دل شد و گفت این را از غار آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت
و آدینه ابراهیم را از غار بیرون آورد نماز شام بود و در پایان غار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع
بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیزهاست مادر وی را خبر داد ابراهیم گفت هر آینه اینها را رب

پروردگاری باشد که آفریده است و حالا روزی میدهد پس مادرش گفت هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست
که آفریدگار او باشد و بمدد تربیت او پرورش یابد پروردگار من کیست گفت پدر تو گفت پروردگار او کیست
گفت نمرود گفت پروردگار نمرود کیست مادرش بانگ بر وی زد که مثل این سخنان مگو خطری کلی دارد و در
زمان نمرود بعضی ستاره و بعضی آفتاب و ماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش
نمرود می کردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ چون شب در آمد و تاریک
رَأَىٰ كَوْكَبًا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک با فق مغرب طلوع کرد
پس بعضی که ستاره پرست بودند سجده کردند قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت ابراهیم آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام
یا آنکه بر گمان قوم فَلَمَّا أَفَلَ پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ
گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قمری دیگر راه برفتند
و شب چهاردهم بود طبق سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک نمودار گشت فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ پس چون
دید ماه را بَازِغًا بر آینده و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده در افتادند قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت آیا اینست
پروردگار من فَلَمَّا أَفَلَ پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب
میل کرد قَالَ گفت ابراهیم لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود
لَأَكُونَنَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ از گروه گمراهان چون از آنجا در گذشتند و نزدیک
شهر رسیدند آفتاب تابان ابتداء طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ
پس چون دید ابراهیم آفتاب را بَازِغَةً بر آینده و جهان را بنور خود آراسته قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت
اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست هَٰذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرگترست در جرم و بیشتر
در روشنایی فَلَمَّا أَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای قوم من
إِنِّي بَرِيءٌ من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما انبازی میکردید با خدای إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم لِلَّذِي مر آنکسی را که
از محض قدرت فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيفًا در حالتی که من مایلم از همه
ادیان بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از شرک آورندگان و در تفسیر منیر مذکورست
چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و در کریچه منظر بود ابراهیم او را دید
بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه
کسیست مرا بدیدن او آورده اید گفت خدای همه است گفت این همه ملازمان حوالی تخت کیستند گفت او را
بندگان و بندهٔ ابراهیم تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود بهتر
آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته بتان کردی و بت پرستندگان ایشان را دشنام
دادی و قوم با او مجادله کردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجت جستند بروی قوم وی
و مخاصمه کردند در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي گفت آیا با من حجت باطل میگویید فِي اللَّهِ در وحدانیت خدای
و میخواهید که بر من غلبه کنید وَقَدْ هَدَانِ و حال آنکه مرا نموده است خدای بتوحید خود ایشان
او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم علیه السلام فرمود

وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ ونمی ترسم آنچیز شما شریک او کرده‌اید یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی
ضرری نمیتوانند رسانید إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا مگر آنکه خواهد پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت
ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّي ورسیده است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را عِلْمًا
از جهت علم أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید میان عاجز و قادر و عالم و جاهل
تمیزی کنید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وچگونه ترسم از آنکه شما با باری کرفتید وَلَا تَخَافُونَ ونمی
ترسید شما أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ از آنکه شریک میدارید بخدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آنچیز را که فرو نفرستاده
است خدای بشریک کردن او عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا بر شما کتابی وحجتی فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس کدام از این
دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارترند بامن بودن از عذاب خدا پس مرا جواب
دهید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید آنرا که از وی باید ترسید که قادرست بر ایصال نفع و ضر آنکه
حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوارترند با یمنی الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانند
که ایمان آورده اند وَلَمْ يَلْبِسُوا ونیامیختند إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ
آن گروه مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگان اند
وَتِلْكَ و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب تا اینجا حُجَّتُنَا حجت و برهان ما بود
که از روی دوستی آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ دادیم آنرا با ابراهیم تا حجت گرفت بدلالت عَلَى قَوْمِهِ بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
بر میداریم پایهای بلند مَنْ نَشَاءُ هرکرا خواهیم در علم و حکمت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو حَكِيمٌ
خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيمٌ دانا باستحقاق هرکسی در رفع و خفض
او وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را إِسْحَاقَ پسر او اسحاق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است وَيَعْقُوبَ
و نبیره او که اسرائیل است كُلًّا هَدَيْنَا هریکی را ازین دو راه نمودیم وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ
و راه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ و هدایت دادیم از ذریه نوح علیه السلام و بعضی گفته
اند از ذریه ابراهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیتها مذکورند از ذریه ابراهیم نبوده و باقی که
از ذریه ابراهیم اند هم از ذریه نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریه نوح است باتفاق پس حق سبحانه میگوید از ذریه نوح
راه نمودیم دَاوُودَ داود را که پسر ایشا است از اولاد یهودا وَسُلَيْمَانَ و پسر او را سلیمان وَأَيُّوبَ
و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحاق وَيُوسُفَ و یوسف بن یعقوب را وَمُوسَى وَهَارُونَ
و موسی برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وَكَذَلِكَ و همچنانکه ابراهیم را جزا
جزا دادیم برفعت درجات نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان وَزَكَرِيَّا
و زکریا راه نمودیم و زکریا از پسران برین مسکن است اولاد رحبعم بن سلیمان وَيَحْيَى و پسر او یحیی را
وَعِيسَى و عیسی را پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند عمران پسر اسهم
بن اموص است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسب از طرف مادر صحیح چه عیسی در ذریه نوح و ابراهیم
یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر است نه از پدر پس حسن و حسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول صلی
الله علیه و آله و سلم باید دانست و بنو امیه درین باب مضایقت میکردند وَإِلْيَاسَ و دیگر الیاس را بقول اصح
پسر یس بن فنحاص بن عیزر بن هارون است و آنکه گفته اند مراد ادریس است دوری می نماید چه ادریس علیه السلام از آبای

نوح است نه از اولاد او وَكُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران بسندیدکان وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر را هم
دیگر پسر ابراهیم است وَالْيَسَعَ و الیسع را که پسر اخطوب است و یا ابن العجوز مشهور وَيُونُسَ و یونس بن متی
وَلُوطًا و لوط را که پسر هارون بوده و هارون برادر حضرت ابراهیم است صلوات الله و سلامه علی نبینا و علی
جمیع الانبیاء والمرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را فضیلت دادیم به نبوت عَلَى الْعَالَمِينَ بر ملایکه
و جن و انس وَمِنْ آبَائِهِمْ و هدایت دادیم بعضی از پدران ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و بعضی را از فرزندان
ایشان وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی را از برادران ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَيْنَاهُمْ
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم براه راست ذَٰلِكَ این دینی که انبیا بدان
متدین بودند هُدَى اللَّهِ دین خدایست يَهْدِي بِهِ راه می نماید بدان دین بفضل خود مَن
يَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَلَوْ أَشْرَكُوا و اگر این پیغمبران شرک آرند
بخدای با وجود این فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُم هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محیط اعمال است درین آیت تهدید عظیمست مر مشرکان را أُولَٰئِكَ آن کروه
انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ و داده ایم در فیصل دادن
امور و پیغمبری فَإِن يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هَٰؤُلَاءِ این کروه معاندان از قریش
فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستی که ما برگماشته ایم و مهیا کرده برای ایمان بدینها قَوْمًا کروهی را
که از روی صدق لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشان اند
و گفته اند این قوم اشارت بانصار است و اهل مدینه چون وقت نزول هنوز ایمان نیاورده بودند پس ایمان
صورت بشارت است بایمان ایشان أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن کروه انبیا آنانند هَدَى اللَّهُ راه نمود
ایشان را بدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن چیزیست که بران متفق بوده
اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که الحق حق سبحانه و تعالی مصطفی را
فرمود که فبهداهم اقتده یعنی پیغمبر انبیا اقتدا کن و احوال ایشان را پی روی نمای اشارتست بانکه بر وصف و سیرت
هر یک مطلع شده بوجود و احسن آن اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید
چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نشاید چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن
اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات حسنه و اخلاق رضیه هر چه با همه ایشان متفرق بود نزد
او تنها مجتمع است پس از همه افضل و اکمل باشد نظم هر چه خوبان جهان دلها داند قسم تو نیکو
تر از آن داده اند هر چه بتازند بتان دلبران جمله ترا هست و زیادت بر آن قُل بگوای محمد با کافران
که لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمی خواهم از شما بر پیغام رسانیدن از خدا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت
خود مزد دعوت و نه طلبیده اند إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ نیست این تبلیغ من مگر پندی عالمیان را وَمَا
قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند جهودان خدایرا حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف
الاسرار آورده که خدایرا نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت
خاک و ابدرا با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت الهی سوال کردند فرمود که کلما خطر ببالک
فهو هالک خلاف ذلک بیت هر چند بر هم نهاده دستعقل و حس هم اکر پای فهم سنگ بطلان

اندر این انداخته و حضرت حقایق پناهی خلاصه ظلال کمال بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده‌اند که معرفت
و ادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است و غیر حق سبحانه را ادراکه
از این حیثیت بحجاب عزت محتجب است و برداء کبریا محتجب هیچ نسبت نیست میان او و ما سوی او و بس شروع
در طریق معرفت او از این وجه اضاعت بضاعت وقت است مصراع بخیال در نگنجد تو خیال را مرنجان و امام
علامه قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محالست و عبارت از تو وبال بیت کنه خود را
در خور اثبات تو نیست ذات تو بجز ذات تو نیست و گفته‌اند معنی آیت اینست ما وصفوا الله حق
وصفه آورده‌اند که مالک بن الصیف که سر جمله احبار یهود بود بمخاصمت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
الحضرت آمد با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدایی که توریت را بر موسی منزل گردانید که در توریت
دیده که خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریة هست حضرت فرمود که آن حبر تویی
بر و خود دیر است تو یی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بهیچکس نازل نساخته است آیت آمد که اینها خدای را
بجای خود بایستی وصف نکردند اذ قالوا چون گفتند ما انزل الله فرستاده است خدای علی بشر من شیء
بر هیچ چیزی از وحی و احکام شرع و جنس صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند
قل من انزل الکتاب الذی بگو که فرستاد این کتابرا که جاء به موسی آمد بسوی موسی یعنی توریة
نورا در حالتی که بود روشنایی دهنده و هدی للناس و راه نماینده مر مانرا تجعلونه میسازید اینرا
ایدا انرا قراطیس صحیفها و طومارها و ورقها پراکنده تبدونها اظهار میکنند از انچه میخواهید و تخفون
کثیرا و پنهان میسازید بسیاری از آن چون نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آیت رجم و غیر آن
و علمتم و آموخته شده‌اید ای اهل اسلام مر زبان محمد علیه الصلوة و السلام ما لم تعلموا آنچه نه دانستید
انتم و لا آباؤکم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قل الله بگو ای محمد که خدای
فرستاد و این جواب انست که فرستاد توریة ثم ذرهم پس بگذار ایشانرا از یهود و بگذار ایشانرا تا
پیوسته فی خوضهم یلعبون در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر
قدس سره در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بس و ما سواه هوس و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده‌اند که قل الله دل را ببوی او ده ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شیخ شبلی قدس سره با بعضی
از اصحاب خود میگفت علیک بالله و دع ما سواه بیت چون تفرقه دلست حاصل ز همه دل را
بیکی سپار و بگسل ز همه و هذا کتاب انزلناه و این قرآن کتابیست که فرستادیم او را مبارک بسیار
فایده و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب و لتنذر
و تا بیم کنند این کتاب و مخصص بتا میخوانند تا قوم بیم کنی ام القری اهل مکه را و من حولها و هر که
گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را قری جمع قریه باشد و اورا ام القری گفته‌اند که بمعنی
جمع‌گاه دیر هر جا که مجتمع باشد از شهرها و دهها قریه توان گفت و مکه را ام القری بجهت آن گفت که تمام زمین را
از تحت او بسط کرده‌اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجتمع ایشان در وقت حج و الذین یؤمنون بالآخرة
و آنکسان که ایمان آورده‌اند بآخرت یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت
موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدین و تفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد و هم

وايشان كه بر نبي وكتاب ميگروند عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ بر نمازها خود محافظت مي نمايند
زيراكه نشانه ايمان وستون دين نماز ست آورده اند كه مسيلمه كذاب واسود بن عيسي دعوي نبوت كردند
وحضرت رسالت صلي الله عليه وآله وسلم ازين سبب دعوي دروغ غبار ملال بر صحيفه خاطر بود حضرت عزت ستمكاري
ايشانرا شرح داد كه وَمَنْ أَظْلَمُ وكيست ستمكارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از انكسي كه افترا كرد وبست عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا بر خداي دروغ وگفت من پيغمبرم أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ يا گفت وحي ميكنند بمن وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ
ووحي نكرده اند وچيزي مسيلمه اباطيل مفتريات برهم مي بست وميگفت كه اين وحيهات كه بمن فرود
امد واسود بن عيسي نيز ميگفت شخصي بر من ظاهر ميشود بر حادي نشسته سخنان بر من القا ميكند وَمَنْ
قَالَ وكيست ظالم تر ازانكه گفت سَأُنزِلُ زود باشد كه نازل كردانم مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مانند انچه
خداي نازل كردانيد گويند اين سخن عبد الله بن سعيد است كه كاتب ديوان نبوت بود روزي اية ولقد
خلقنا الانسان من سلالة مي نوشت وتقلب اطوار او از علقه ومضغه وعظم ولحم ملاحظه ميكرد بعد ازانكه
كلمات ثم انشاناه خلقا اخر مشنيد از روي تعجب بر زبانش جاري شد كه فتبارك الله احسن الخالقين حضرت
رسالت پناه عليه صلوات الله گفت بنويس كه همچنين نازل شد عبد الله در شك افتاد ومرتد گشت گفت كه
اگر محمد صادق است بر من وحي فرود مي ايد چنانچه بر وي مي ايد واگر كاذب است من هم گفتم چنانچه او ميگويد
وَلَوْ تَرَىٰ واگر ببيني تو إِذِ الظَّالِمُونَ چون باشند ظالمان يعني كافران فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سكرات
وشدتها مرگ وَالْمَلَائِكَةُ وفرشتگان عذاب بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ كستراننده كان دستهاي خود را براي قبض روح
ايشان ودر تنابيع گفته و دستها گشاده باشند بعذاب ايشان وعمود اتشين بر ايشان ميزنند وميگويند
أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ بيرون اريد روحهاي خود را از جسدهاي خود چون متقاضي مسلط كه از روي غلظت
وعنف چيزي ميطلبد يا ميگويند فرشتگان بداريد نفسهاي خود را از عذاب اگر ميتوانيد الْيَوْمَ امروز كه وقت
مردن شماست تا ابد الا بدين تُجْزَوْنَ جزا داده خواهيد شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خوار كننده بِمَا كُنتُمْ
[illegible]
كه از ايات او تَسْتَكْبِرُونَ گردن كشي ميكرديد وتعظم مي نموديد ودران تامل وتدبر نداشتيد وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا
وبدرستي امديد براي حساب وجزا بسوي ما فُرَادَىٰ تنها نه مال بشما است نه فرزند نه خدم وحشم نه يار
ونه مددكار كَمَا خَلَقْنَاكُمْ وآمديد چنانچه شما را افريده بوديم أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستين بار در رحم مادر
سر وپاي برهنه وَتَرَكْتُمْ وبگذاشتيد مَا خَوَّلْنَاكُمْ انچه داده بوديم شما را در دنيا يعني انچه بدان نازيديد وبديگران
بسبب ان مفاخرت ميكرديد وبگذاشتيد وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود نه از پيش فرستاديد ونه با خود
برداشتيد وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ ونمي بينيم با شما شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شفيعان شما را انكه گمان برديد
از روي جهالت أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ بدرستي كه ايشان در ربوبيت شما شريكان خدا اند لَقَد تَّقَطَّعَ بدرستي كه
بريده شد بَيْنَكُمْ پيوند شما وحفص بنصب نون خوانده يعني منقطع كردن انچه ميان شما بود از وصلت
وموحدت وَضَلَّ عَنكُم وگم شد از شما مَا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ انچه بوديد كه گمان برديد كه بتان شفيعان شما اند
إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي فَالِقُ الْحَبِّ شكافنده تخم است تا از وي نبات رويد وَالنَّوَىٰ وشكافنده
دانه است تا نهال ازان بر ايد يُخْرِجُ الْحَيَّ بيرون مي اورد زنده يعني نبات را كه بنشو ونما حياتي دارد مِنَ

الميت از مرده که تخم و دانه است یا پرهیخته آرد و لد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل
ومخرج الميت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحي از زنده که نبات و ادمی و مرغ
است ذلكم الله این زنده کننده و میراننده اله شماست فأنى تؤفكون پس کجا برگردانیده میشوید از وی فالق
الإصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنایی آورد وجعل الليل سكنا و گردانید شب
را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز بیاسایند والشمس والقمر و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا نشانهای شما
یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرها متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذلك این کار که تسییر و تدویر
شمس و قمر است برای حساب تقدير العزيز تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست العليم
دانا بتدبیر مملکت خود وهو الذي و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لكم النجوم
بیافرید برای شما ستارها را لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها في ظلمات البر در تاریکیهای شب در بیا
بان والبحر و دریا و در نجوم بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رجم شیاطین و غیر آن و در تیسیر
گفته که ذکر این منفعت از جهه در اینجا دلیل قدرت ظاهر تو است زیرا که نجوم را بر افلاک دلیل معرفت طرق زمین ساخته
با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا الآيات بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را
لقوم يعلمون برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذي أنشأكم و اوست آنکس که بیافرید شما را من نفس
واحدة از یکتن که آدم است فمستقر پس شما را قرارگاهی است ومستودع و جای ودیعتی مستقر رحم است
و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر تربت و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا آدمی قرار ندارد و مستودع
اوست چون صلب و رحم و دنیا و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر است و [illegible] دار القرار
گفته است و محققان را درین آیه اشارت است که زبان قلم از تعبیر آن و قلم زبان از تحریر آن معنی واله اند رباعی
قومی که حقیقت و معانی گویند .. با خلق بجا سر نهانی گویند .. اسرار غم عشق تو دلها با هم .. هردم بزبان
بی زبانی گویند .. قد فصلنا الآيات بدرستی که ما بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لقوم يفقهون
برای گروهی که فهم کنند وهو الذي و اوست آنکه أنزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء
آبی را فأخرجنا به پس بیرون آوردیم بدان آب نبات كل شيء رستنیها هر چیزی مجمل ذکر فرمود آنگه
مفصل میگوید فأخرجنا منه پس بیرون آوردیم از زمین آب خضرا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته
است و بیخ و شاخ پیدا کرده است نخرج منه بیرون می آوریم از آن گیاه سبز حبا متراكبا دانا بر یکدیگر مرکب
شده یعنی خوشه ومن النخل و بیرون آوریم از خرما بنان من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان دانية
شاخها بر یکدیگر نزدیک یعنی در هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وجنات من أعناب و دیگر بیرون
آوریم بوستانها از انگور والزيتون و بیرون آوردیم یا آن بار آن درخت زیتون را والرمان و درخت انار را
مشتبها در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند نه در برگ وغير متشابه و نه مانند یکدیگر اند در طعم
میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی فربه و بعضی ترش شیرین انظروا إلى ثمره بنگرید بمیوه هر درختی
إذا أثمر وچون بیرون آرد ثمر خود را بغایت [illegible] مزه وينعه و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که
چه گونه کلی مزه و نفع و لذتی در وی پدید آید إن في ذلكم بدرستی که در اینها که یاد کردیم لآيات
نشانهاست بر وجود قادر لقوم يؤمنون مر گروهی را که بگروند وجعلوا و ساختند کافران و اصح آنست

که مراد زنادقه یعنی مجوس که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لله برای خدا شرکاء الجن انبازان
دیوانرا یعنی گفتند شیطان شریک خدایست هرچه خیرست خدای می آفریند و اهرمن میگویند و هرچه
شرست شیطان خلق میکند او را اهرمن میخوانند وخلقهم وحال آنست که او آفریده مر این کسانرا نه شیطان
بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و اینها مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا له و بر بافتند بعضی کافران
برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی وبنات و دختران چون فرشتگان بغیر علم بی آنکه علم باشد
ایشانرا بحقیقت آنچه میگویند سبحانه پاکست خدای وتعالى و برترست عما یصفون از آنچه صفت
میکنند که او را شریک و فرزند هست بدیع السموات والارض اوست بدید آرنده آسمانها و زمینها انی یکون له
ولد از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند
از شوهر و زن بدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنا شوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفوی نیست و میان
او و ماسوی مجانست نه وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزرا و خالق مانند نیست و او بهمه چیزها دانا است و غیر او را دانائی نیست
پس او را مثل نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد جنس اسناد صاحبه و ولد بوی محال بود ذلکم این
که باین وصفها موصوفست الله خداوند مستحق عبادت اوست ربکم پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبودی
بسزا نیست مگر او خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست فاعبدوه پس او را پرستید وهو علی کل شیء وکیل
و او با وجود این همه صفات بر همه چیزها نگاهبانست و متولی امور بندگان لا تدرکه الابصار درنیابد
او را دیدها وهو یدرک الابصار و او دریابد خداوندان دیدها را این آیه دلالة بر نفی ادراک دارد که وقوف
است بر کنه شیء و احاطه بدو نه بر نفی رؤیت چه رؤیت بی ادراک ممکنست و اگر ادراک را بمعنی رؤیت دارند تقدیر
یابد کرد که نه بینند بصرهای او را در دنیا چه رؤیت در عقبی قرآن و حدیث ثابت شده وهو اللطیف الخبیر
و اوست نیکوکار دانا باسرار و در ینابیع گفته که اوست باریک بین نهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند و کسی نداند
آنچه وی داند قد جاءکم بصائر من ربکم بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن از پروردگار شما فمن ابصر
فلنفسه پس هر که ببیند منفعت او مر او راست ومن عمی فعلیها و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای
ظاهر پس ضرر آن بدوست وما انا علیکم و نیستم من بر شما بحفیظ نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بیان
شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است و بس وکذلک و مثل این تصریف که در آیتها گذشته کردیم نصرف
الایات میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند ولیقولوا و تا بگویند
اهل مکه که تو درست خوانده و تعلیم گرفته از دیگری بزعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالة صلی الله علیه واله
وسلم از جبر و یسار رومی که بنده بودند از سی دوم تعلیم میگیرد و میگوید خدایست و چه میکند سخت سخنانه میزند
که ما تصریف آیات میکنیم تا نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام معتد و ره هیچ بشر نیست ولنبینه
و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند که این کلام خدایست
نقلست که در محلی که کفار عرب آنحضرت را صلی الله علیه واله وسلم بدین ابا دعوت میکردند این آیه نازل شد که
اتبع ما اوحی الیک پیروی آن کن که وحی کرده شده بتو من ربک از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو
هیچ معبود بسزا نیست مگر او واعرض و روی بگردان عن المشرکین از شرک آرندگان و باقوال ایشان
التفات منمای ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز شرک نیاوردندی وما

جعلناك ونكردانيديم ترا عليهم حفيظاً برايشان نكاهبان وما انت عليهم بوكيل ○ ونيستي تو برايشان
وكيل يعني كار ايشان بتو باز كذاشته نيست آورده اند كه چون آيت انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم
نازل شد كه مشركان قريش كفتند اي محمد زبان از دشنام بتان ما در بنه واكرنه ما خداي ترا كه بصفات كمال ياد ميكني
هجا كوييم آيت آمد كه ولا تسبوا الذين يدعون و دشنام مدهيد آنانرا كه ميپرستند من دون الله بجز خداي و قبايح
ايشان ياد مكنيد فيسبوا الله كه ايشان در مقابله ناسزا كويند خداي را عدواً از روي تجاوز و ظلم از غير حق
بغير علم به دانستن يعني اين عمل بكنند از روي ناداني حق سبحانه منكر از دشنام كسي كه مستحق دشنام است
نابرابران نيست واقع نشود كسي را كه مستحق سب نيست كذلك هم چنانكه بيار استيم اعمال كفار را در نظر
ايشان زينا لكل امة عملهم بيار استيم براي هر كروهي كردار ايشان از نيك و بد در نظر ايشان
كل حزب بما لديهم فرحون ثم الى ربهم پس بسوي آفريدكار ايشان است مرجعهم بازكشت ايشان
فينبئهم پس خبر دهد ايشانرا در وقت مكافات بما كانوا يعملون ○ بانچه بودند كه عمل ميكردند
آورده اند كه اكابر قريش با حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم كفتند اي محمد تو ما را خبر ميدهي كه موسي عليه
السلام عصا بر سنك زد و از وي چشمه آب جاري شد و عيسي عليه السلام مرده بدم زنده كرد ازين نوع آيتي
بما نماي تا بتو ايمان آريم حضرت فرمود كه چه ميخواهيد كفتند ميخواهيم كه كوه صفا بدعاء تو زر كردد حضرت فرمود
اكر اين معجزه بتحقيق پيوندد در تصديق من خواهيد نمود جمله جهت قبول دعوت عهد كردند و سوكندان غلاظ و شداد
تاكيد نمودند كه اكر اين معجزه بنمايي در موافقت اهل توحيد متابعت تو كنيم در معالم فرموده كه حضرت بدعا اشتغال
نمود و مقارن آن جبرئيل عليه السلام نزول فرمود و پيغام آورد كه من بدعاي اين كوه را زر سازم اما سنت من
بران جاري شده كه چون از انبيا بر نبوت ايشان نشاني خواهند و آن آيت بظهور رسد اكر از عهده عهد
بيرون نيايند عذاب استيصال بديشان فرستيم اكر ميخواهي اين معجزه ظاهر سازيم اما عذابي دارد و اكر ميخواهي
بكذار تا توبه كنند حضرت قسم ثاني اختيار فرمود آيت آمد واقسموا بالله وسوكند خوردند بخداي
جهد ايمانهم سخت ترين سوكندان ايشان لئن جاءتهم آية اكر آيد بديشان نشانه آنچه طلب مي كنند ليؤمنن
بها هر آينه ايمان آرند بدان قل انما الآيات بكو جز اين نيست كه آيتها يعني نشانهاي نبوت
كه معجزه است عند الله نزديك خداست و او بر اظهار آنچه خواهيد قادر است وما يشعركم وچه چيز
دانا كردانيد شما را اي مومنان بانچه كافران صادر كردد انها اذا جاءت بدرستي كه معجزها چون بيايد
بديشان و مشاهده كنند لا يؤمنون ○ نخواهند كرويد ونقلب افئدتهم وميكردانيم دلهاي ايشانرا
از تصديق وابصارهم وديدها ايشانرا از ديدن راه حق پس ايمان نمي آرند در آخر كما لم
يؤمنوا به همچنانكه ايمان نياوردند بدانچه از آيات ظاهر شد اول مرة نخستين بار چون شق قمر
وغيران ونذرهم وميكذاريم ايشانرا في طغيانهم يعمهون ○ تا در بيراهي خود سركشته ميروند
الجزو الثامن من اجزاء الثلاثين ولو اننا نزلنا واكر چنانچه فرو فرستيم اليهم الملائكة بسوي
اين كافران فرشتكانرا چنانكه ميكويند لولا انزل علينا الملائكة وكلمهم الموتى واكر سخن ميكفتند
با ايشان مردكان چنانچه اقتراح ميكنند كه فاتوا بآبائنا وحشرنا عليهم واكر جمع ميكرديم براي ايشان كل شيء
هر چيز را كه در دنياست قبلاً كروه كروه تا كواهي دهند بوحدت الهي و نبوت حضرت رسالت پناه ما كانوا

ليؤمنوا بنودند ونيستند ايشان كه ايمان آرند إلا أن يشاء الله مگر آنكه خواهد خداي ولكن أكثرهم
وليكن بيشتر كفار يجهلون نميدانند كه اگر همه معجزات بديشان نمايند ايمان نخواهند آورد وكذلك ١٢
وچنانكه ترا اي محمد دشمنان هستند جعلنا ما گردانيديم لكل نبي براي هر پيغمبري عدوا دشمني
شياطين الإنس والجن گردن‌كشان از جن وانس و شياطين الانس كافرانند كه مثل شياطين دورند از
رحمت رحمان يوحي بعضهم وسوسه ميكنند بعضي از ايشان يعني شياطين جن إلى بعض براي بعضي
يعني شياطين انس را وسوسه ميكنند وخبر ميدهند بعضي از جن جن را و برخي از انس انس را زخرف
القول سخنان دروغ آراسته را غرورا از براي فريب ولو شاء ربك واگر خواستي پروردگار تو ايمان
ايشان را ما فعلوه نميكردند دشمني با پيغمبران فذرهم وما يفترون پس بگذار ايشان را و آن
دروغ كه ميبافند و اينجا معلوم شد كه وسوسه شيطان در سخنان رنگين بي اصل براي فريب خلق
است ولتصغى إليه أفئدة الذين وبراي آنكه ميل كند بدان دلها آنكسانكه لا يؤمنون بالآخرة نميگروند باخرت
وليرضوه وبراي آنكه بپسندند آنرا وليقترفوا ما هم مقترفون وبراي آنكه كسب كنند آنچه ايشان كسب
كننده آنند از گناهها أفغير الله بگوي محمد كه آيا بغير خداي أبتغي حكما ميطلبم كسي را كه حكم كند ميان من
وشما وهو الذي واوست آنكه أنزل إليكم الكتاب مفصلا فرو فرستاد بشما قرآن را بيان كرده شده
در حق وباطل والذين آتيناهم الكتاب وآنكسانكه ايشانرا داده ايم كتاب چون علماي يهود ونصارى يعلمون
أنه منزل ميدانند كه قرآن فرو فرستاده شده است من ربك از پروردگار تو بالحق براستي پس ميان
مخاطب امت اند يا هر احدي يعني چون ادله بر حقيقت قرآن ظاهر شد مباش من الممترين از شك
كنندگان وتمت وتمام شد كلمة ربك حجت آفريدگار تو در بيان توحيد و نبوت صدقا
از روي راستي در اخبار ومواعيد وعدلا واز روي عدالت در اقضيه واحكام لا مبدل هيچكس نيست تبديل
دهنده لكلماته مر اخبار واحكام او را چنانچه تبديل دادند آيات توريه را زيرا كه حق سبحانه وعده
محافظت قرآن كرده ان تبديل كه وانا له لحافظون وهو السميع العليم واوست شنواي گفتار همه دانا باسرار همه
وإن تطع واگر فرمان بري أكثر من في الأرض بيشتر كسانرا كه بر روي زمين اند يعني از كفار وجهال وگويند
مراد از ارض مكه است يعني اگر مطيع شوي اكثر اهل مكه را يضلوك عن سبيل الله گمراه كردانند ترا از راهي كه بخداي ميرسد
إن يتبعون پي روي نميكنند اين گروه إلا الظن مگر گمان خود را وگمان ايشان اين بود كه پدران ايشان
برحق اند وإن هم إلا يخرصون ونيستند ايشان الا كه دروغ گويند بر خداي در تحليل مردار و تحريم
بحاير و انساب فرزند بوي و اتخاذ شريك در عبادت وي إن ربك هو أعلم بدرستي كه آفريدگار تو دانا
ترست من يضل عن سبيله بآنكس كه گمراه مي شود از راه وي وهو أعلم بالمهتدين واو دانا ترست براه يافتگان
فكلوا مما ذكر اسم الله عليه پس بخوريد از آن چيزي كه ياد كرده شده است نام خداي بر وي در زمان
ذبح او إن كنتم بآياته مؤمنين اگر هستيد شما بآيتهاي خداوند او در حلال وحرام گرويدگان وما لكم ألا
تأكلوا وچيست شما را آنكه نخوريد مما ذكر اسم الله عليه از آنچه ياد كرده اند نام خداي بر وي وقت
ذبح كردن وقد فصل لكم وبدرستي كه تفصيل كرده خداي و بيان فرموده براي شما ما حرم عليكم آنچه حرام است
بر شما و تفصيل در آن آيتست كه حرمت عليكم الميتة الآية و حفص حرم فعل معلوم خواند يعني بيان كرد خداي

فلا

آنچه حرام ساخته بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته بسوی آن از محرمات
که آن نیز حلال است عند الضرورت وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ گمراه می‌کنند خلق در
تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خویش بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ اوست داناتر بر آنها که از حد در گذشتگانند
وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ و دست بدارید آشکار گناه و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه یا آشکارا
باشد یا پنهان و گفته‌اند نکاح محارم مکنید و بزنا مایل مشوید بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند
و باطن آنکه بدل می‌اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای
عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفسانی است و باطن حظوظ قلبی یا گناه ظاهر
میل است بمشتهیات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بر آن
اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدای بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا
ارتکاب آن رخصت میدهد و گناه باطن عقاید فاسده و عزائم باطله است و در بحر الحقایق میگوید همچنانکه انسان را ظاهری
است بدن جسمانی و باطنی است یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهری است و آن قولی و فعلی باشد موافق طبع و مخالف
شرع و باطنی که آن صفات حیوانیست و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه میفرماید که ترک کنید افعال طبع را
باستعمال اعمال شرع و دست بدارید اخلاق ذمیمه نفسانیه را بتخلق باخلاق ملکی و ربانی امام قشیری قدس سره
میفرماید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشت که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میگوید
وذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن است و ترک گناه ظاهر نجات نفوس است
از عذاب نیران و ترک گناه باطن خلاصی قلوبست از عقوبات همت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه
تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا
سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند آورده‌اند
که مشرکان عرب که مردار را حلال دانسته گفتندی ای محمد گوسفند که میرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده و عجبا
چیزی که یاران تو میکشند و سگ و چرغ هلاک میکند حلال و پاک است و هر چه خدای میکشد حرام و ناپاک
از این سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل الاسلام افتاده آیت آمد که وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ
عَلَيْهِ از آنچه یاد نکرده‌اند نام خدا بر ذبح او و امام احمد رحمه الله حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد
و خواه بسهو و امام شافعی رحمه الله بخلاف این میگوید که ذبیحه مسلمانان حلال است اگر چه تسمیه نکرده باشند
و امام اعظم رحمه الله فرق میکند میان عمد و نسیان اگر ترک تسمیه بعمد کرده است حرام است و الا حلال
وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ و بدرستی که خوردن او فسق است وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستی که دیوان لَيُوحُونَ وسوسه
میکنند إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که هر چه خود
میکشید میخورید و آنچه خدای کشته است میگذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مومنان فرمان برید
ایشانرا در استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای
جو فرمان برداری غیر او شرکست أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده
کردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند

میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست پس آیا چنین کسی باشد
یعنی بینا شده كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا
نیست بیرون آینده از آن كَذَٰلِكَ همچنانکه آراسته‌ایم ایمان را در دل مومنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده
اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیه در شان حمزه رضی الله عنه و ابوجهل
علیه اللعنة نازل شده در وقتی که ابوجهل از روی جهل و جرأت نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بی ادبی
کرده بود که ذکر او لایق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رضی الله عنه در آن روز در شکار
بود چون باز آمد و شکایت بی حرمتی ابوجهل بااو حکایت کرده حمزه خشمناک بر سران ناپاک بی باک رفت
و کمان بر سر او زد و کلمه شهادة بر زبان راند پس زینت بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمت کفر و آثام ابوجهل
و گفته اند در باب عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ابوجهل علیه اللعنة فرود آمده که هر دو در مقام آزار رسیده مختار بودند
و آنحضرت دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعاء آنحضرت در باب فاروق سمت اجابت یافت پس
صاحب نور عمر است و مقید ظلمت ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات بمحبت حق یا موت
بنکرتست و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیاة معرفة دیگرست و حیوة بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت
زنده‌اند و دوستان بحیوة معرفة روزی باشد که حیات بشریت بسر آید کل نفس ذائقة الموت و هر کرا حیات معرفت بسر نیاید
فلنحيينه حياة طيبة و از اینجاست که المومن حی فی الدارین بیت نمیرد هر کرا جانش تو باشی خوش آن جانی
کجا آنکس تو باشی شاه کرمان قدس سره این آیه برخوانده که او من کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیوة سه
چیز است از خلق عزلت و باخلق خلوت و دوام ذکر بر زبان و دل و بزرگی این معنی را نظم فرموده است رباعی
بروی خلایق در صحبت مگشای ... می باش بکلی متوجه بخدای ... غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان ... تا زنده جاوید
شوی در دو سرای ... وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در مکه بزرگان گناه کار هستند جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ آفریدیم در هر دهی
أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان گنه کاران آن موضع اند یا گردانیده‌ایم بزرگان هر دهی و شهری را مجرمان آن مقام
لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانکه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز
داشته اند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سوال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن
و امثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ و مکر نمیکنند این کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ مگر با نفسهای خود چه وبال مکر
ایشان راجع است بدیشان وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او میرسد و لا یحیق المکر
السیئ الا باهله آورده‌اند که ابوجهل و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت
داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبریست که بر وی وحی می‌آید راضی نمیشویم تا بما وحی فرود آید چنانچه
بر وی نازل می‌شود حق تعالی آیه فرستاد که وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن
یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گویند ایمان نیاریم بدین آیه یا معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ
تا وقتی که بدهند ما را مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ مانند آنچه داده شده‌اند پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود
آید چنانچه بدیشان فرود می‌آمد امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم
چنانچه در آیه یا ایها الرسل مخاطب هوست و این بر سبیل تعظیم باشد در شرح تعرف آورده که تا حق سبحانه شمایل
همه انبیا با وی جمع نکرد او را بخطاب یا ایها الرسل خطاب نفرمود مصراع هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری

در تبیان فرموده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم گفت اگر نبوت حق است من بآن سزاوارترم
جهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمالست الله اعلم
خدای داناتر است حیث یجعل رسالته آنجا که می نهد پیغامهای خویش را سیصیب الذین اجرموا زود باشد
که برسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صغار عند الله خواری بنزدیک خدایی وعذاب شدید و عذابی سخت
بما کانوا یمکرون ۝ بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و بدی سگالیدند در حق ایشان فمن یرد الله پس
هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا گرداند یشرح صدره للاسلام
بگشاید دل او را برای قبول اسلام ومن یرد ان یضله وهر کرا خواهد آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند
یجعل صدره ضیقا حرجا گرداند دل او را تنگ سخت بمثابه که سر باز زند و از سخن حق اباکند کانما یصعد
فی السماء گوییا بالای رود در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که باسمان رود و این غایت تباعدست
در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافران یجعل الله میگمارد خدای الرجس عذاب
یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون ۝ بر دلهای آنانکه نمیگروند و توحید را تصدیق نمیکنند وهذا صراط ربک مستقیما
واین اسلام راهیست پسندیده پروردگار تو در حالتی که راستست و در وی کجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستی که
بیان کردیم آیات قرآن را لقوم یذکرون ۝ برای گروهی که پند می پذیرند لهم دار السلام مر این
پند پذیرانراست بهشت عند ربهم ذخیره نزدیک خدای وهو ولیهم و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی
ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون ۝ بسبب آنکه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم
و یاد کن روزی که حشر کنیم ایشانرا و حفص یحشرهم میخواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را جمیعا همه ایشانرا
پس گوید یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار یافتید من الانس از آدمیان
که باغوا تابع خود ساختید وقال اولیاؤهم و گویند دوستان شیاطین من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان
ایشان میبردند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما ببعضی بر
خورداری انس از جن آنست که ایشانرا بآرزوهای نفس راهها نمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منقاد ایشان
شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگرند دیوان
آدمیانرا بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوانرا اجابت میکنند وبلغنا و دیگر میگویند که الهی باستمتاع رسیدیم
اجلنا الذی اجلت لنا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد بر انگیختن است از قبور یعنی مبعوث
شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قال النار مثویکم گوید خدای آتش است آرامگاه شما خالدین فیها
در حالتی که شما جاوید باشید در آن آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کنند
ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس علیم ۝ داناست
باعمال و احوال ایشان وکذلک و چنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را نولی مسلط میگردانیم بعض
الظالمین بعضا بعضی ظالمانرا بر بعضی در دنیا یا وا میگذاریم برخی را ببرخی شیخ مالک دینار رحمه الله فرموده که در یکی
از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که نقمت میکشم دشمنان خود را بدشمنان و باز ایشانرا بدوستان
خود و اشهر آنست که تولیتها در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچ یک نفع
بدیگری نمیتوانند رسانید و این صورت واقع میشود بما کانوا یکسبون ۝ بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی

و مناهي بار ديگر حق تعالی خطاب کند از روی توبيخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه ديوان و آدميان أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ
آيا بشما نيامد يعني آمد پيغمبران از شما اگرچه پيغمبر جز آدميان نبوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحيح است
و گفته اند از جنس جن رسل بديشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن را نذر گويند و ايشان رسل رسول الله
به جن همچنانکه هفت از جن پيغام حضرت رسالت صلی الله عليه و آله و سلم بقوم خود رسانيدند قال تعالی ولّوا الی
قومهم منذرين و بر هر تقدير حق سبحانه ميگويد آيا نيامدند بشما رسولان که براي دعوت يَقُصُّونَ
عَلَيْكُمْ آيَاتِي بخوانند بر شما آيتهاي کتاب مرا وَيُنْذِرُونَكُمْ و بيم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا ديدن اين
روز را که قيامتست قَالُوا شَهِدْنَا گويند در جواب که گواهي ميدهيم عَلَى أَنْفُسِنَا بر نفسهاي خود يعني
اعتراف ميکنيم بکفر و استحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و حال آنست که فريفته کرده بود ايشانرا زندگاني
دنيا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ
و گواهي دادند بر نفسهاي خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ۞ آنکه ايشان بودند کافران ذَلِكَ اين فرستادن
رسولان أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ براي آنکه نيست آفريدگار تو مُهْلِكَ الْقُرَى هلاک کننده ساکنان ديهها و شهرها
بِظُلْمٍ بسبب ظلمي که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ۞ و حال آنکه اهل ديهها و شهرها غافلان باشند يعني پيغمبري
بديشان نيامده باشد و ايشانرا از خداي و قيامت آگاهانيده و بزرگان گفته اند که استيصال هيچ قوم نبايد
الا بعد از تقدم وعيد و اگر نه ايشانرا بر حق حجت برسد لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتک چرا رسول نفرستادی
تا پي روي ميکرديم آيات ترا وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا و مر هر عمل کننده را مراتبي است در ثواب
و عقاب از براي عملها که کرده اند وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۞ و نيست پروردگار تو بيخبر از آنچه مردمان
ميکنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ و پروردگار تو بي نيازست از عبادت بندگان خداوند رحمتست بر ايشان
و تکليف طاعت جهت تکميل ايشانست و گفته اند بي نيازست از طاعت مطيعان و ذو الرحمة است بر مجرمان
و عاصيان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد ببرد شما را وعيد اهل مکه است وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ و خليفه و جانشين
شما سازد از پس شما هر که را خواهد از آفريدگان خود كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه شما را پيدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ
از ذريه قوم ديگر که پيش از شما بودند إِنَّمَا تُوعَدُونَ بدرستي که آنچه وعده داده اند شما را از قيامت و متعلقات
آن لَآتٍ هر آينه بودني و آمدنيست بي شک وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ۞ و نيستيد شما عاجز کنندگان
مر خداي را در بعث و حشر شما قُلْ بگو اي محمد يَا قَوْمِ اي قوم من مراد کفار قريش اند اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ
عمل کنيد هر يک بر حال خود و آنچه نهايت تمکن و استطاعت شما باشد يعني بکفر و عداوت خود مستمر باشيد
از تهديدات ميگويد شما بر حالت خود باشيد که إِنِّي عَامِلٌ بدرستي که من نيز عمل کننده ام بر شکيبائي
خود ياري فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانيد مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ آنکسي را که باشد مر او را عاقبت
پسنديده در سراي آخرت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۞ بدرستي فيروزي و رستگاري نيابند ستمکاران يعني کافران
صاحب کشف الاسرار فرموده که معاندين زودي بدانيد که دنيا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد به بينيد که درويشان
شکسته بال را بسراي کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوي زندان ندامت چون رانند رباعي
باش تا کل يابي آنها را که امروز جزوند ، باش تا گل يابي آنها را که امروز خارند ، تا کي از دار الغروري ساختن
دار السرور ، تا کي از دار الفراري ساختن دار القرار ، آورده اند که مشرکان عرب در ميان کشت زار خود خطي

کشیدند یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و هم چنان چهارپایان را نیز قسمت نمودندی
بعضی برای الله و بعضی برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی
بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی او را بحصه آلهه خود و اگر حصه
آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی باز
نگذاشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بنصیب خدای مخلوط شدی
برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاج‌اند حق سبحانه ازین حال خبر
میدهد و میفرماید که وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر گردانیدند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است
مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان نَصِيبًا بهره برای حق و برای بتان بهره فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ
پس گفتند این نصیب مر خدای راست بِزَعْمِهِمْ بدعای باطل و گفتار دروغ ایشان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر
نصیب برای شریکان ما یعنی شریکانی که برای خدای بنداکرده ایم فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ
برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمی رسد بخدای و دران تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ
و آن نصیبی که مر خدا راست فَهُوَ يَصِلُ پس آن می رسد إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ به بتان ایشان یعنی بهتر را
از نصیب خدا بر می دارند و تمام در بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی است که ایشان میکنند
وَكَذَٰلِكَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربان زَيَّنَ می آرایند لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان را شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان
یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان را در چشم مشرکان لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشان را
یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ و تا پوشیده گردانند برایشان دین ایشان را یعنی آنچه بران بودند
از کیش اسماعیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش
میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوا هَٰذِهِ و گفتند این نصیب
آلهه ما أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ و چهارپایان و کشت حرامست لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ نخورند و نخورد آنرا
مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان مطلق زنان را دخل نمیدادند بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بی حجتی و برهانی
وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این چهارپایان‌اند حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری
یعنی بحایر و سوایب و حوامی وَأَنْعَامٌ و دیگر چهارپایان‌اند که برای بتان قربان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ یاد
نمیکنند نام خدای را عَلَيْهَا بر ذبح او بلکه بر نام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ و در اینها افترا میکردند
افترا کردنی بر خدای سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که خدا جزا دهد ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنچه افترا
میکنند وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ و گفتند آنچه در شکمهای این چهارپایان است یعنی در شکم بحیره
و سایبه از بچگان خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاک است و حلال مر مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است
بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان
همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ زود باشد که ایشان را پاداش دهد خدای
وصف ایشان را که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیم است در آنچه
حلال و حرام میکند عَلِيمٌ دانا بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند

انانکه قتلوا اولادهم بکشتند فرزندان خودرا سفهاً بغیر علمٍ از روی بیخردی و بیدانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خودرا زنده درگور میکردند که نباید که در صغر سن یا پیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز و ما یحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وحرّموا ما رزقهم الله و حرام ساختند انچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحایر و سوایب و غیر ان افتراءً علی الله و بربافته اند افترا بر خدای قد ضلّوا وما کانوا مهتدین بدرستی که گمشده اند در راه ضلالت و نیستند راه یافتگان بطریق حق وهو الذی انشأ و اوست انکس که بیافرید برای شما جنّاتٍ معروشاتٍ بوستانها از انگور بر داشته و جفت بسته وغیر معروشاتٍ و بر زمین افتاده بی جفت و گفته اند معروشات که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات انکه در کوه و بیشه خود رسته باشد والنخل و بیافرید درخت خرما را والزرع و کشتها را از انچه ساق ندارد و تخم او محصور است مختلفاً اکله درحالتی که مختلف است ثمر هر یک از اینها در هیات و کیفیت والزیتون و دیگر بیافرید درخت زیتون را والرمّان و انار را متشابهاً درحالتی که مانند یکدیگرست برگهای او وغیر متشابهٍ و مانند نیست مزه میوه او بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی میانه ان و این کلوا من ثمره بخورید از میوه ها هر یک اذا اثمر چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد واتوا حقّه و بدهید حق ان میوه را یعنی تصدق کنید یوم حصاده روز درو و نرع و بریدن هکذا و جیدن میوه ها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در اداء انهر اقوال انست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه زکوة در مدینه فرض شد و این ایه مکی است و بعضی گفته اند مراد زکوه است و ایه مدنیست اورده اند که ثابت بن قیس را رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود که خرماهای انرا برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ غانه اینتامد که ولا تسرفوا و از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هر جهت بیکبار صدقه مکنید و در معالم گفته منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک امام قشیری قدس سره فرموده که هرچه در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست اگرچه یک حبه دانه و هرچه برای خدای دهی اسراف نیست و اگرچه هزار خزانه بود انه لا یحب المسرفین بدرستی که خدای دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا ومن الانعام و اوست که بیافرید از چهارپایان حمولةً انرا که بار کشند چون شتر و گاو وفرشاً و انرا بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعام است و فرش صغار ان که از خردی بر زمین نزدیک است مانند فرش کلوا مما رزقکم الله بخورید از انچه شمارا روزی داد خدای و حلال کرد بر شما ولا تتبعوا خطوات الشیطان و پیروی مکنید گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او انه لکم عدوٌّ مبینٌ بدرستی که او مر شمارا دشمنیست اشکارا ثمانیة ازواجٍ و از چهارپایان بیافرید هشت زوج زوج انرا گویند که با جنس خود مزاوجه کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دورا نیز زوج گویند اما مراد انست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرد بود هر یکی زوج دیگری من الضأن اثنین از انچه پشم دارند و ایشانرا میش خوانند دو زوج یکی قوچ و دیگر جفت او ومن المعز اثنین و از انها که موی دارند و ایشانرا بز گویند دو زوج نر و ماده قل الذکرین حرّم بگو ایا دو نر را حرام کرد خدای ام الانثیین یا دو ماده را

أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا که مشتملست بر او أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه بچه در رحم است
ماده باشد و خواه نر نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ خبر دهید مرا بامری معلوم که دلالت کند که خدا کدام را حرام کرده است
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و از شتر دو زوج نر و
ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو نیز بهمان منوال دو زوج قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ بگو آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو
حرام کرده أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا أَرْحَامُ
الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو ماده أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ یا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا
آنهنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم سبب نزول این آیه آن بود که عوف بن مالک حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما آنرا حرام کرده بودند حضرت فرمود آنچه پدران
شما آنرا حرام کرده بودند حرام نمی شود عوف گفت خدای حرام کرده است این آیه نازل شد و سید عالم صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سائبه و وصیله
و حام حرام میگویید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی مالک ساکت شد اگر میگوید تحریم بسبب ذکوریت
پس جمع ذکور باید که حرام باشد و اگر باعتبار انوثیت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشد و اگر
بواسطه اشتمال رحم است پس جنین پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود
که ای مالک چرا سخن نگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت آیه برو خواند که فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست
ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکس که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را و نسبت دهد بدو تحلیل
و تحریم اشیا لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کرداند مردمانرا بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی مراد آنکه پس ایشانند که قرار این مهم
متعلق بدیشان است یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که من
او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعای او برنج بوده ند إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ بدرستی
که خدای راه نمی نماید گروه ظالمانرا که مستدین بدین جاهلیة اند مشرکان چون این آیه شنیدند گفتند همه انعام
حلال شد پس حرام کدام است آیت آمد که قُلْ لَا أَجِدُ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمی یابم فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ
در آنچه بمن وحی کرده مُحَرَّمًا چیزی حرام کرده شده عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آنرا إِلَّا أَنْ يَكُونَ
مَيْتَةً مگر آنکه باشد آنچیز مردار أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج
مذبوح دود و یا در زندگی از و بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک و آنچه
از و توان خورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که او پلید ست أَوْ فِسْقًا یا کشته شده بفسق و آن چهارپاییست که
أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ آواز برداشته شده است برای غیر خدا بوقت کشتن او یعنی بر نام غیر خدای کشته باشند
و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق می شوند فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ پس هر که بیچارگی درمانده شود نه ستمکار بود
بر بیچاره مثل خود وَلَا عَادٍ و نه از حد درگذشته بود در خوردن زیادة از ضرورت فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی
که پروردگار تو آمرزگارست مواخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رَحِيمٌ و مهربانست که بیچاره را
در آن رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنکسانکه یهود اند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری
که ناخن دار بود چون شیر و سباع و طیور و گفته اند هر چه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده که
از شتر ست و شترمرغ و بط که بر ایشان حرام بوده وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم

بر ایشان شحومهما و پیه‌هایی که در درون ایشان بود چون گرده و پیه و غیر آن الا ما حملت مگر آنچه بر داشته

بودی ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چفسیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون او

الحوایا یا آن چه زبی بودی متعلق بر رودهای ایشان او ما اختلط بعظم یا آنکه آمیخته بودی با استخوان

چون دنبه و پیه بناگوش و مغز استخوان ذلک تحریم این چیزها جزیناهم پاداش داده بودیم

جهودان را ببغیهم بسبب ظلم ایشان وانا لصادقون ۞ و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر

دادن از همه چیز فان کذبوک پس اگر ایشان تکذیب کنند ترا ای محمد در چیزی که بتو وحی کرده‌ایم

فقل ربکم پس بگو پروردگار شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیار است که مهلت

میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند ولا یرد بأسه و باز داشته نخواهد شد

عذاب او عن القوم المجرمین ۞ از گروه مجرمان که مکذبان اند حاصل سخن انست که اگر امهال است

اما اهمال نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده‌اند درین آیت

اعجاز قرآن ظاهرست که از نا آمده خبر داد و بعد از نزول آیت مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی

خدای ما اشرکنا شرک نیاوردیمی ما ولا اباؤنا و نه پدران ما این سخن درستست اما ایشان بطریق

اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که حق

مشروع و رضی عند الله اینست که ما میکنیم یعنی بفرمودهٔ اوست و اگر نه ما شرک نمی‌آوردیم ولا حرمنا من شیء

و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده بتحریم اینها کذلک همچون این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین

من قبلهم تکذیب کرده‌اند آنانکه پیش از ایشان بوده‌اند حتی ذاقوا بأسنا تا آن وقت که بچشیدند

یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ معلومی که بدان حجت

آرید بر سخنان خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان تتبعون الا الظن

شما پیروی نمیکنید در مقالات خود مگر گمان و پندار خود را وان انتم الا تخرصون ۞ و نیستید شما مگر

قومی که دروغ می‌گویید قل بگو ای محمد اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدا

را است حجتی رسیده بنهایت صحت فلو شاء لهداکم اجمعین ۞ پس اگر خواستی خدای هر اینه راه نمودی

همه شما را قل هلم شهداءکم بگو بیارید گواهان خود را الذین یشهدون آنانرا که گواهی دهند ان الله حرم

هذا که خدای حرام کرده است این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند

خود برای خود فلا تشهد معهم تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن ولا تتبع و از پی مرو

اهواء الذین آرزوهای کسانی را که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کردند این آیتهای ما را در حلال

و حرام والذین لا یؤمنون و دیگر پی روی مکن آنانرا که نمی‌گروند بالآخرة بدان سرای دیگر بت پرستان وهم

بربهم یعدلون ۞ و ایشان پروردگار خود برابر میکنند بتان را قل تعالوا بگو بیایید ای مردمان

و بشنوید تا من اتل ما حرم ربکم علیکم بخوانم آنچه حرام کرده است او بر شما این آیه بروایت

دیگر که تالی اوست از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این در محل است

از امر و نهی و از جمله آن ان لا تشرکوا به شیئا آنست که شریک مسازید بخدای چیزی را وبالوالدین احسانا و نیکویی

کنید با پدر و مادر نیکویی کردنی در تأویلات آورده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داد

بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و دو واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صفت
ایجاد و ربوبیت خود ساخت وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ومکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی
و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشان را پس چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما
مرتکب قتل بناحق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیک مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها
و گفته اند فواحش زناست و معتقدات ما آن کابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بی باکان باشکارا بران
اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد از ان وَمَا بَطَنَ و آنچه
پنهان بود و گفته اند ماظهر خمرست و ما بطن زنا و محققان گویند ماظهر فعل است و ما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا
النَّفْسَ الَّتِي و مکشید نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده خدای کشتن او را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحقی که آن قصاص است
یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَٰلِكُمْ این چهار نهی و یک امر وَصَّاكُمْ بِهِ امر کرد خدای بنگاه داشت
آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ و نزدیک مشوید
مال یتیم و دران تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاهداریدو دران تجارت
کنید تا بیشتر شود از ان مخورید و بکسی مدهید حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود وَ
أَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام پیمایید کیل را در مکیلات وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ و ترازو را در موزونات بعدل و مساوات
یعنی کم مدهید و زیاده مستانید و در بنا بیع گفته بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم
بر آنکه در وزن زبانه ترازوی ما باد و پله جناه برابر باشد که یک موی میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که لَا نُكَلِّفُ
نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ما تکلیف نمیکنیم کسی را مگر آنچه گنجا یش او باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود
و شما را عزیمت رعایت عدل بود از ان عفو کنیم وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن
گویید در حکومت و یا گواهی دهید پس راستی کنید دران وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگرچه باشد محکوم له و محکوم
علیها مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا و بعهد خدای که تادیه احکام شرع است
یا بنذری که کنید وفا نمایید ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ این سه امر و یک نهی وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
باشد که شما پند پذیر شوید وَأَنَّ هَٰذَا و بر شما میخوانم حکم دهم و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سورة
از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا راه منست راه راست تا بهشت فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت
کنید و پیروی نمایید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ
سَبِيلِهِ که آن راهها جدا کرداند شما را و دور سازد از راه حق ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ این اتباع فرموده است خدای بحفظ
آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما پرهیزید از ضلالات و دوری از حق عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل میکند
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست
پس بکشید خطها از راست و چپ آن خط فرمود که این راههاست بر هر راهی از ان دیوی موکل میخواند مردمان را
بان پس این آیة برخواند که وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه محققان برانند که صراط متعین نگردد الا میان بدایتی
و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه بکیست و حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان
فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابت است والله بکل شیء محیط و آن احاطه وجودی یا علمی باختلاف اقوال منتهای هر
مرامی و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور.

رباعي هرجا قدمي زديم در كوي تو بود هر گوشه كه رفتيم همه با هوس تو بود گفتيم مگر سوي دگر راهي هست
هر راه كه ديديم همه سوي تو بود ثم آتينا موسى الكتاب تماما پس بخوانيد بر ايشان آنكه داديم موسى را توريه
براي تمامي نعمت وكرامت على الذي أحسن بر كسي كه نيكو قيام نمايد باحكام وي وتفصيلا لكل شيء وبراي بيان
هر چيزي در دين بكار آيد بر سبيل تفصيل وهدى ورحمة وخداوند هدايت وبخشش لعلهم
بلقاء ربهم يؤمنون شايد كه بني اسرائيل بلقاء پروردگار خود يعني بملاقات جزاي او ايمان آرند وهذا
كتاب واين قرآن كتابيست أنزلناه مبارك كه فرستاديم او را بسيار نفع فاتبعوه واتقوا پس پيروي
كنيد او را وبپرهيزيد از مخالفت او لعلكم ترحمون تا شايد كه بر شما رحمت كنند بسبب متابعت وي
أن تقولوا وفرستاديم اين كتاب را تا نگوييد شما اي زمره عرب كه إنما أنزل الكتاب جز اين نيست كه فرستاده
شده است كتاب على طائفتين من قبلنا بر دو گروه پيش از ما يعني يهود ونصارى وإن كنا وبدرستي كه ما
هستيم عن دراستهم لغافلين از قرائت ايشان مر كتاب خود را بيخبران يعني نميدانيم كه ايشان چه ميخوانند زيرا كه
بلغت ما نيست أو تقولوا ويا نگوييد لو أنا أنزل علينا الكتاب اگر فرستاده بودندي بر ما كتابي چنانچه
بر جهودان وترسايان لكنا أهدى منهم هر آينه ما مي بوديم راه يافته تر از ايشان فقد جاءكم بينة پس
بدرستي كه آمد بشما حجتي روشن من ربكم از پروردگار شما يعني قرآن كه بلغت شما فرود آمده وهدى
وراهنمايي كه هر كه متابعت او كند بمقصود ومقصد برسد ورحمة وبخشايش مر مؤمنان را واين هر سه صفت
قرآنست وبعضي بينة را بمعني گواه گيرند وگويند مراد از آن حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم كه گواه امت است
وهدى ورحمة نيز او است يعني خداوند هدايت ورحمت است مر اهل ايمان را فمن أظلم پس كيست ستمكارتر
ممن كذب از آنكس كه دروغ شمرد بآيات الله آيتهاي خدا را وصدف عنها واعراض كرد از آن
سنجزي الذين زود باشد كه جزا دهيم آنان را كه يصدفون عن آياتنا بر مي گردند از آيات ما سوء العذاب
بشدت عذاب يا عذابي كه بدترين عذابها باشد بما كانوا يصدفون بسبب آنكه بودند كه اعراض ميكردند
از قرآن هل ينظرون آيا انتظار مي برند اهل مكه يعني منتظر نيستند بعد از تكذيب قرآن وپيغمبر إلا أن يأتيهم
الملائكة مگر آنكه بيايند فرشتگان بقبض ارواح ايشان يا فرود آيند ملائكه بعذاب بر ايشان أو يأتي ربك يا بيايد
امر پروردگار تو بعذاب ايشان يا تمامي آيات علامات قيامت باشد وآن بسيار است واز جمله وقايع عظام خروج
دجال ودابة الارض باشد ونزول عيسى عليه السلام وظهور مهدي وپديد آمدن يأجوج ومأجوج وطلوع آفتاب
از مغرب أو يأتي بعض آيات ربك يا آنكه بيايد بعضي آيات پروردگار تو كه براي قيامت كرده يوم يأتي روزي كه بيايد
بعض آيات ربك بعضي از آيتهاي پروردگار تو كه بقول اكثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب وگويند
كه آفتاب در بعضي از مغرب بر آيد دراز باشد ودرازي آن را متهجدان واهل اوراد يابند كه چون از ورد فارغ
شوند انتظار صبح برند نيايد در گمان افتند ديگر باره ورد از سر گيرند وچون تمام شود اثر صبح پديد نباشد دانند
كه كاري عظيم از خلوتخانه غيب بعرصه گاه شهادت مي آيد بتضرع وزاري بتوبه واستغفار مشغول شوند تا صبح
از جهت مغرب اثر كند وآفتاب از افق غربي بر آيد وآن را نوري وهمه خلق او را مشاهده كنند وچون آيت عظيم
ظاهر گردد وغيب عين شهود شود وايمان اضطراري باشد پس بسبب اين لا ينفع نفسا إيمانها سود نكند
هيچ نفسي را از ايمان نفسي كه لم تكن آمنت من قبل نبوده است كه ايمان آورده باشد پيش از اين واز قرار ايمان

آورد اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيمَانِهَا خَيْرًا یا نبوده که کسب کرده باشد در ایمان خود نیکویی یعنی عملی پسندیده این دلیل کسی است
که ایمان را مجرد از عمل اعتبار نمیکنند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میدارند تخصیص میکنند این حکم را بدین روز و بعضی
گویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق
نیز سودمند نباشد و امام حسن بصری رحمه الله فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته
باشد اما آنرا فروگذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیت معاینه ببینند و آنگاه خیری کنند آن خیر
پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل آورده که در آن روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست و مؤید این قول
است آنچه در حدیث توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند قُلِ انْتَظِرُوا بگو ای محمد انتظار
برید این آیتها را اِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی ما نیز منتظر این علامتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حال
ما اِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دِينَهُمْ دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آورده
بودند و بعضی کافر شدند وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری
که هفتاد و دو شدند لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ نیستی تو در قتال ایشان در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست
این حکم بآیت سیف منسوخ است و گفته‌اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از
ایشان بیزاری اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ جز این نیست که کار ایشان با خدایست اگر خواهد ایشانرا عقوبت کند و اگر
خواهد توفیق توبه دهد ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بآنچه
میکنند در دنیا مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید به نیکویی فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا پس مر او راست بار ده مانند آن
یعنی ده نیکویی امام ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضل است و در بحر الحقائق
فرموده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا آن حسنه میتواند آمد اول حسنه ایجاد از عدم دوم
آفرینش در احسن تقویم سوم تربیت چهارم رزق پنجم رسل ششم انزال کتب هفتم تبیین حسنات و سیئات
هشتم توفیق نهم اخلاص دهم قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجای آرد وَمَنْ
جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید بسیئه یعنی فعل بد فَلَا يُجْزَى پس جزا داده نشود اِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند
آن یعنی یکی بیکی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب
و زیادتی عقاب قُلْ بگو این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که اِنَّنِي هَدَانِي بدرستی که راه نموده
است مرا رَبِّي پروردگار من اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست دِينًا قِيَمًا دینی پاینده درست مِلَّةَ
اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا که آن ملت ابراهیم است علیه السلام در حالتی که ابراهیم از همه دینها بدین اسلام مایل بود وَمَا كَانَ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ و نبود ابراهیم علیه السلام از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قُلْ اِنَّ صَلَاتِي
بگو بدرستی که نماز من وَنُسُكِي و قربانی و حج من وَمَحْيَايَ و زندگی من یعنی آنچه من بیارم در زندگی وَمَمَاتِي
و آنچه بران بمیرم از ایمان و طاعت لِلّٰهِ همه خدایراست رَبِّ الْعَالَمِينَ آفریدگار عالمیان لَا
شَرِيكَ لَهُ هیچ انباز نیست او را یعنی من در عبادت خود با او کسی شریک نمی سازم چون بت پرستان و قربانی
بنام او میکنم نه بنام غیر آن و در حج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نمی کنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک
لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه یعنی
هر چه کنم و گویم و دارم همه برای خداست وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ و بدین مامور شده ام وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ و من

اول مسلمانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت او. آورده اند که در وقتی مبالغه کفار بر آنحضرت را صلی
الله علیه وآله وسلم در رجوع با دین ایشان این آیة نازل شد قل أغیر الله بگو آیا بجز خدای أبغي ربا طلبم پر
وردگار و در عبادت او را شریک سازم وهو رب کل شيء وحال آنکه خدای است آفریدگار همه چیزها جز ما سوی
او مخلوق و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب کل نفس إلا علیها و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها
مگر وبال او بر وی باشد ولید مغیره میگفت ای اصحاب محمد شما متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من حق
سبحانه فرمود ولا تزر وازرة و بر ندارد هیچ بردارنده وزر أخرى بار دیگری یعنی هر کس گناه عذاب
خود خواهد کشید ثم إلی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس
خبر خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه تختلفون با آنچه بودید که در آن اختلاف میکردید در دنیا از امور
دینی و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم و اوست آنکس که گردانید شما را ای
آدمیان خلائف الأرض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت
ورفع بعضکم و بر داشت بعضی را از شما فوق بعض زبر برخی دیگر درجات پایهای بلند
در بزرگی و توانگری و امثال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما آتاکم در آنچه داده است شما را از مال و جاه
تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا إن ربک بدرستی که پروردگار تو سریع العقاب زود عقوبت کننده است
ناسپاسان و ناشکیبایان را وإنه لغفور رحیم و بدرستی که خدای هر آینه آمرزنده و مهربانست بر شاکران و صابران

سورة الأعراف بسم الله الرحمن الرحیم

المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون اله و لطیف و ملک
و صبور یا هر حرفی کنایت است از صفتی چون آلاء و لطف و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی
حروف دلالت میکند بر اسماء و بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که أنا الله أعلم وأفصل منم خدای که میدانم و بیان
میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میگردانم و در تأویلات کاشفیه مذکورست که الف اشارتست بذات
احدیت و لام عبارتست از ذات با صفات علم و میم کنایه از جامعیتی است که آنرا معنی محمدی گویند صلی
الله علیه وآله وسلم و صاد صورت محمدیست صلوات الله وسلامه علیه و قول ابن عباس رضی الله عنهما که ص
جبل بمکة علیه عرش الرحمن ایمائی بدین معنی میکند و در حقایق سلمی گوید الف ازلست و لام ابد و میم ما بین
ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقة نه اتصال را مجال گنجایش
است و نه انفصال را محل نمایش بیت این حجره راهست این برون از فصل و وصل کاندر آن نه فرع میگنجد
نه اصل بی معانی بی عبارت بی عیان بی حقایق بی اشارت بی بیان بر ترست از مدرکات عقل و وهم
لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم چون بکلی روی گفت و گوی نیست هیچکس را جز خموشی روی نیست کتاب
أنزل این کتابیست فرو فرستاده شده إلیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک
در سینه تو حرج منه تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب
قوم اندوهناک نباشی که این کتاب بر تو فرود آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدو کافران را وذکری
و تا پند دهی پند دادنی للمؤمنین مر مومنان را اتبعوا پی روی کنید ای مکلفان ما أنزل إلیکم
آن چیزی را که فرستاده اند بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاه داشت

اوامر نواهی او وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید مِنْ دُونِهِ بجز کتاب خدای أَوْلِيَاءَ دوستان را مراد اصنام اند
که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را در گمراهی می افکنند قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ۞
اندکی پند میگیرید وقتی که متابعت غیر حق کنید وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسیار از اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار که
أَهْلَكْنَاهَا حکم کردیم بهلاک کردن ایشان فَجَاءَهَا پس آمد باهل آن دیه و شهر بَأْسُنَا عذاب ما
بَيَاتًا در شب هنگام غفلت ما ننه قوم لوط علیه السلام أَوْ هُمْ یا فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند
ایشان قَائِلُونَ ۞ خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهة آنست
که زمان آسایش و استراحت اند و تقصیر و توقع عذاب در و نیست پس بلیه غیر منتظر صعب و سخت ترست چنانچه
نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذترست فَمَا كَانَ پس نبود دَعْوَاهُمْ درخواست ایشان إِذْ جَاءَهُمْ
وقتی که آمد بدیشان بَأْسُنَا بلا و عذاب ما إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما
ظَالِمِينَ ۞ ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و مظنه ایشان آنکه اعتراف
بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و[…] تعلق تکلیف متنافی یک دیگرند پس
در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد بیت وقت کار نگهدار که نافع نبود نوشدارو
که پس از مرگ به بیماری دهند، و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه در قصه ذکر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی فَلَنَسْأَلَنَّ پس هر آینه خواهم پرسید روز قیامت الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ آنکسانی را که فرستاده
شده اند بدیشان پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خود خواهد بود و این سوال تعنیف
و تعذیب است وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ۞ و هر آینه که بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران از اداء رسالت
و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و ترحیب است و گفته اند امم را از قرآن برداری انبیا بپرسند و انبیا را از مهربانی
برامم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آینه بخوانیم عَلَيْهِمْ بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بِعِلْمٍ
بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کرده بودند و گفت و شنود ایشان چه بود وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ۞
و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر کس يَوْمَئِذٍ
الْحَقُّ آن روز یعنی قیامت درستست و بودنی و گفته اند صحایف اعمال هر کس را وزن کنند بمیزانی که او را
عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در آن نگرند و این صورت برای اظهار معدلت است و در تبیان
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است و کفتین او یکی
از نور است و یکی از ظلمت حسنات را در کفه نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که را
گران بود مَوَازِينُهُ اعمال سنجیده او و برین تقدیر موازین جمع موزون است و اگر جمع میزان دارند نظر بر
تعدد وزن اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بطاعت است و آنکه میزان ایشان
گران بود فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۞ ایشانند رستگاران و رسیدگان بمراد مقصود
وَمَنْ خَفَّتْ و هر کرا سبک باشد مَوَازِينُهُ عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فَأُولَئِكَ
پس آن گروه الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانند که زیان کردند بهرهای نفسهای خود را یعنی سلیم را ضایع
ساختند بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بِآيَاتِنَا بر ذکر کردن آیات ما يَظْلِمُونَ ۞ ستم میکردند
یعنی وضع میکردند تکذیب را در موضع تصدیق وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ و بدرستی که ما مسکن گردانیدیم

شما را ای ادمیان فِی الْأَرْضِ در زمین جهت سکنی و زرع و کفته اند خطاب با قریش میکوید شما را دستکا
دار بود در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ و افریدیم برای شما فِيهَا
در زمین مَعَايِشَ اسباب زندکانی از ارتکاب در تجارات و انچه سبب سعت معیشت باشد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
اندکی شکر میکویید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا شما اندکیست که بمراسم شکر کذاری و سپاس داری قیام
می نمایند بیت نعمت بس و شکر کزارنده اندکیست ، کوینده سپاس الهی از صد یکیست ، وَلَقَدْ
خَلَقْنَاكُمْ و هر آینه بتحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس صورت کردیم شما را
در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا افریدیم پدر شما ادم را پس تصویر
کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس کفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتکان را که اسْجُدُوا سجده کنید سجده
تعظیم و تحیت لِآدَمَ مر ادم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملایکه ادم را از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ
مکر ابلیس که او را عجب و حسد لَمْ يَكُنْ بنود مِنَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندکان مر ادم را قَالَ
کفت خدای مر ابلیس را مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ از انکه سجده کنی ادم را إِذْ أَمَرْتُكَ
چون فرمودم ترا بسجده او قَالَ کفت ابلیس أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از ادم این جواب از حیثیت معنی است
یعنی استبعادی نماید از انکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرمایند پس مانع است که من ازو بهترم خَلَقْتَنِي
افریدی مرا مِنْ نَارٍ از اتش و ان جوهر لطیف علوی نورانیست وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ و افریدی ادم را از کل
که جسمی کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغالطه خورد که فضیلت را باعتبار فاعلی کملا خلقت
بپلی عبارتست از ان و نسبت حقیقت و نفخت فیه من روحی اشارت است بدان در نکریستی که خیریت
و فضیلت ادم راست نه او راست نظم زادی ابلیس صورت دید و بس ، غافل از معنی شد ان مردود خس
که چرا من خدمت این طین کنم ، صورتی را من لقب چون دین کنم ، نیست صورت چشم را نیکو بمال
تا ببینی شعشعه نور جلال ، و قیاسش نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود زیرا که اتش خاینست هرچه
بدو سپارند نکاه دارد و امین نیک از خاین بهتر باشد اتش متکبرست و خاک متواضع از تکبر نیکو تر بود
خاک نقش پذیرد چنانچه ادم نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و اتش نقش معرفت ابلیس
بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر اتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است
نظم صورت خاک ار چه دارد تیرکی در تیرکی ، نیک بنکر کز ره معنی صفا اندر صفاست ، این همه کستا
کاندر وصف او صاحبدلی ، نکته کفتست کزوی دل بجان از جلاست ، جستن کوکرد احمر ضایع کردنست
روی بر خاک سیاه آور که یکسر کیمیاست ، قَالَ کفت خدای مر ابلیس را فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرود رو
از اسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود معصیت او و کفته اند تنزل کن از مرتبه رفیع که داشتی بسبب
طاعتی که کرده بودی بمنزلی دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب ان شدی فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نرسد و روا
نباشد ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ انکه کردن کشی کنی فِيهَا در آسمان و تعظم نمایی بر فرشتکان که همه خاشعان
و مطیعان اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندکانست فَاخْرُجْ پس بیرون
رو از بهشت یا از اسمان إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوار شدکانی و در تیسیر آورده که
بیرون رو از صورت فرشتکی و مباش در میان فرشتکان پس حق تعالی تبدیل کرد صورت او را بـ

زشتترین صورتها قَالَ کفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت نا امید کشت أَنظِرْنِي مهلت
ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که بر انکیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قَالَ کفت خدای
إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنظَرِينَ از مهلت دادکانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی
نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست او را قبول نکرد و تا نفخه صعقه او را زمان داد چنانچه جای دیکر فرمود
حق تعالی در خواست او انکه من المنتظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادکانی تا روز وقت معلوم
که زمان دمیدن نفخه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان ادم زنده اند ترا مهلت
دارم قَالَ کفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب آنکه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه
بنشینم برای فرزندان آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که راستست یعنی دین اسلام و مترصد باشم
که ایشان را راه زنم و بر صراط مستقیم نکذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم پس بیایم بدیشان مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش
ایشان یعنی در امر آخرت وکویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی
از قبل دنیا و انرا در چشم ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و از راست ایشان یعنی از جهت حسنات
و ایشان را در عجب و ریا اندازم وَعَن شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و انرا در دل ایشان
شیرین کردانم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان ادم را شَاكِرِينَ شکر کوینده
کان یعنی کافران که منعم را نشناسند قَالَ کفت خدای ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت
یا از آسمان مَذْءُومًا در حالتی که نکوهیده باشی و عیبناک مَّدْحُورًا رانده و دور کرده از رحمت لَّمَن
تَبِعَكَ بخدای که هر که بر پی تو بیاید مِنْهُمْ از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر اینه پر کنم دوزخ را مِنكُمْ
أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو وَيَا آدَمُ اسْكُنْ و کفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای
آدم ساکن شو أَنتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت تو که حوا است الْجَنَّةَ در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوها
و نعمتهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر جا که خواهید یا هر چه خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید
هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این جنس از درخت که کندم است یا انکور و مخورید از ان که اکر بخورید فَتَكُونَا پس باشید
مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خویشتن فَوَسْوَسَ پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم و حوا را
شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت اشکارا کردن برای ایشان مَا وُورِيَ عَنْهُمَا انچه پوشیده کرده بودند
از ایشان مِن سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و ان چنا بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمی دیدند و هیچ یک
از آدم و حوا نیز عورت یکدیکر را مشاهده نمیکردند و کفته اند حق سبحانه ایشان را جامها برای ستر عورت
پوشانیده بود ابلیس دانست که بنا فرمانی ان لباس از ایشان فرو میرود و بجهت کشف عورت در میان
ملائکه رسوا شوند اغاز وسوسه کرد بعد از انکه بجهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت در امده بود
و بصورت دیکر آمده وَقَالَ و کفت مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا
افریدکار شما عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَن تَكُونَا مکر انکه بکردید شما مَلَكَيْنِ دو
فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنا از غذا أَوْ تَكُونَا یا نباشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ از جاوید
ماندکان در بهشت یا از زندکان که مرک را بدیشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه ادم در خوردن
ان تامل می نمود ابلیس چند بر دیکر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوکند خورد ابلیس برای ادم و حوا و کفت إِنِّي لَكُمَا

بدرستی که من مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید
تا نمیرید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخداوند تعالی سوگند دروغ خورد بدان سوگند فریفته شد فَدَلَّاهُمَا
پس ابلیس تدلیس کرد بدین سوگند مر ایشان را فرو آورد از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند شان بِغُرُورٍ بفریب و وسوسه
فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آن هنگام که بچشیدند از میوه درخت منهی عنه فی الحال تعقیب آن بَدَتْ لَهُمَا
ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر
دیدند در اخبار آمده که کسی دیگر جز از ایشان عورت ایشان را ندید ایشان ازین صورت منفعل شدند
وَطَفِقَا و در ایستادند و قصد کردند بر برگهای اشجار يَخْصِفَانِ می چسبانیدند برگی بر بالای برگی
وی نهادند عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ
انجیر بر هم می بستند تا چون هیات ازاری شد و عورت خود را بدان بپوشیدند و ازین طرف میگریختند
وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا و ندا کرد ایشان را آفریدگار ایشان که أَلَمْ أَنْهَكُمَا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ
از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نه گفته بودم شما را و تخویف نکرده بودم که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستی
که شیطان هست شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا و عداوة او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملایکه
روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت أفرارا مني یا آدم از من میگریزی
آدم گفت بل حیاء منك این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و بدرگاه حق سبحانه
و تعالی از روی نیاز قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما ظَلَمْنَا ستم کردیم ما أَنْفُسَنَا بر نفسهای خود بدین
نافرمانی وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو نیامرزی گناهان مرا وَتَرْحَمْنَا و نه بخشایی بر ما لَنَكُونَنَّ هر آینه
ما باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران قَالَ گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را اهْبِطُوا
فرو روید بزمین بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن اند آدم و شیطان و مار و طاوس
همه دشمن یکدیگرند وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاه و آرام جای
وَمَتَاعٌ و برخورداری إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و بنداشت
که دیگر بار به بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدای فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین می زیید وَفِيهَا
تَمُوتُونَ و در زمین می میرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده می شوید برای حشر آدم علیه
السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد يَا بَنِي آدَمَ خطاب عام است
مر همه فرزندان آدم را میگوید قَدْ أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی
پیدا فرمودیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی یا سباب نازل از آسمان و ازین قبیل است وانزل لکم من الانعام
پس بیان فایده لباس میکند و میفرماید يُوَارِي می پوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ عورات شما را وَرِيشًا و دیگر
فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید و بعضی گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشاند و ریش جامها و ردای آنست
از جامها آن را گویند ریش و در تفسیر امام واحدی رحمه الله فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش
از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته اند ریش استعاره خانه بود وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش تقوی یعنی لباسی
که برای تواضع پوشند چون پشمینه ها و جامهای درشت ذَٰلِكَ خَيْرٌ آن بهتر است از لباسهای نرم و تکلف
که متجبران می پوشند و گفته اند که لباس التقوی جامهای حربست چون زره و خفتان که وقایه محارب

از زخم تیغ و نیزه و تیر و نزد محققان لباس تقوی طاعتست که عیب آدم بدان پوشیده چنانچه عورت بجامه مستور
میگردد و گفته‌اند لباس تقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقت تجرد و در بحر الحقایق آمده لباس دو گونه
است لباس تقوی و آن مخصوص بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس فجری همین
بدین بهره مستند است که ستر سوءت او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و بهر یک
چیزی پوشیده میشود بهره دل از لباس تقوی صدقست در طلب مولی و بدان پوشیده شود سوءت طمع
دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور میگردد سوءت تعلق
بغیر مولی و نصیب سر از این لباس نیست الا شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوءت رویت ماسوی و بهره
خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بدان پوشیده شود سوءت هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل
و متلاشی شود و حجاب پندار از میر وجودات متکثره در کشیده آید و سر لمن الملک الیوم بر غرفه وحدت
قهاری بجلوه در آید نظم ملک بدل ملک اوست او خود ملک است غیر ذاتش کل شیء هالک است کلما خلق الله
باطل ان فضل الله غیم هاطل هالک آمد پیش وجهش هست و نیست هستی اندر نیستی خود طرفه ایست
ذٰلِكَ آن فرو فرستادن لباس مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ از لباسهای فضل و رحمت خدایست که بدان سوءت آدمیان را
پوشیده و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر
این نعمت بشناسند يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ بر حذر باشید که شما را در فتنه نه اندازد شیطان
و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد كَمَا أَخْرَجَ چنانکه بیرون آورد أَبَوَيْكُمْ پدر و مادر شما را مِنَ
الْجَنَّةِ از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا بر میکشید از ایشان لِبَاسَهُمَا جامهای ایشان را لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهر یک از ایشان
سَوْآتِهِمَا عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورة گشتند و از بهشت بیفتادند
پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ بدرستی که ابلیس يَرَاكُمْ می‌بیند شما را هُوَ وَقَبِيلُهُ او و لشکر او مِنْ حَيْثُ
لَا تَرَوْنَهُمْ از جایی که شما ایشان را نمی‌بینید یعنی اجسام ایشان از نهایت رقت و لطافت در نظر شما نمی‌آید
و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می‌بینند پس تحرز از چنین دشمن لازم تر است إِنَّا جَعَلْنَا
الشَّيَاطِينَ بدرستی که ما گردانیده‌ایم دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که ایمان نمی‌آرند
یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته‌ایم وَإِذَا فَعَلُوا و چون بکنند کافران و مرتکب
شوند فَاحِشَةً عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن و چون کسی ایشان را از آن
نهی کند قَالُوا گویند از روی تقلید وَجَدْنَا عَلَيْهَا یافته‌ایم بر این عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را
وَاللّٰهُ أَمَرَنَا بِهَا و خدای فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند قُلْ بگو ای محمد
إِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ نمی‌فرماید بزشتی و ناپسندیده در قول و فعل چه سنت الهی بران
جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن فعال أَتَقُولُونَ آیا میگویید شما عَلَى اللّٰهِ بر خدای از راه
افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید که او فرموده است قُلْ بگو أَمَرَ رَبِّي فرموده آفریدگار من بِالْقِسْطِ
بعدل و راستی یا توحید که سر همه راستیهاست وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ و راست کنید رویهای خود را بقبله
عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود نماز ست یا توجه کنید بعبادت
خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشد و تاخیر مکنید بآن جهت که در مساجد خویش

کزارید وادعوه و بپرستید خدایرا مخلصین درحالتی پاک کنندکان باشید له الدین برای خدای طاعت
کما بدأکم همچنانکه بیافرید شمارا در ابتدا تعودون باز خواهید کشت بوی تا بیناتا جزا دهد شمارا
بر عملها یا چنانکه شمارا از خاک بیافرید باز بخاک خواهد کرد فریقا هدی کروهی را راه نمود یا آنکه توفیق
داد بر ایمان وفریقا و کمراه کرد کروهی را بر خذلان وجنان کرد که حق علیهم الضلالة سزاوار کشت بر ایشان
کمراهی بمقتضای قضای سابق بفعل الله ما یشاء انهم و بدرستی که کمراهان اتخذوا الشیاطین فرا کرفتند
دیوانرا اولیاء دوستان خود و فرمان او بردند من دون الله بدون خدای ویحسبون انهم و کمان
بردند و بنداشتند که ایشان مهتدون راه یافتکانند وفی نفس الامر نه چنانند یا بنی آدم بعضی
بر آنند که این خطاب عامست و اکثر مفسران کویند خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیکر از مشرکان
عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرید بر تبری از ذنوب تفال نمودندی و بنی
عامر در ایام احرام از خوردنی حیوان مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده از طاعت دانستندی
و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام کفتند ما با حیا این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق تعالی ایشانرا تحذیر
فرموده و کفت خذوا زینتکم فرا کیرید جامهای خودرا که بدان آراسته اید عند کل مسجد نزدیک هر
مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن نماز میکزارید و مراد از زینت جامه نیکوترین و پاک ترین لباسهاست
که در وقت نماز پوشند و کفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری قدس سره میکوید سرای زینت
سرایر ست نه آرایش ظواهر و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بلسان
کشف حضور دلست برای عرض راز و نیاز بیت ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس طالب حضور را
دل حاضر ترین درکاه بس وکلوا و بخورید یعنی در ایام احرام کوشت و چربی و غیر آن از ماکولات
واشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات ولا تسرفوا و از حد درمکذرید بتحریم حلال یا قلت
طعام و شربت در خوردن آن انه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندکان را
یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند در کتاب قوت القلوب فرموده که دوبار خوردن در روزی اسرافست و از بعضی
سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که هرچه آدمی آرزو میکند بخورد و دنی ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف
باشد بفکر شراب و طعام و در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکورست نظم خواجه را بین که
از سحر تا شام دارد اندیشه شراب و طعام شکم از خوش دلی و خوشحالی کاه پر میکند کهی خالی فارغ از خلد و
ایمن از دوزخ جای او مزبله است یا مطبخ شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده که اکر همه دنیارا لقمه سازی
و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن باشد که نه برضای حق سبحانه صرف کنی رباعی یکجوانرا
که خیر دایم داشت بنده بیداد راهبی در دین کای پسر نیست خیر در اسراف کفت اسراف نیست اندر خیر
قل بکو من حرم که حرام کرده است زینة الله آرایش که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع التی
آن زینتی که بمحض قدرت اخرج بیرون آورد لعباده برای بندکان خود از نباتات چون پنبه و کتان
و از حیوانات چون پشم و از حریر و از معادن چون زره و خود والطیبات و دیکر که حرام کرده است پاکیزها
من الرزق از روزی یعنی مستلذات مآکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سایبه
و جز آن قل هی بکو این زینت و طیبات للذین آمنوا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باصالة برای

مومنان است فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار وفجار بتبعیه شریک ایشان اند دران لیکن نعیم جاودانی
اهل ایمان را خواهد بود خالصة بی شریک وبی انباز یوم القیمة روز رستخیز کذلک همچنان تفصیل کردیم این
حکمها را نفصل الآیات تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر یا دلایل توحید را مبین می سازیم لقوم یعلمون برای
گروهی که فهم دارند ودریافته اند قل بگو ای محمد انما حرم ربی جز این نیست که حرام کرده است آفریدگار من
الفواحش گناهان کبیره که موجب عظیم است ما ظهر منها آنچه پیداست از آن چون کبر وما بطن وآنچه
نهانست چون نفاق والاثم وحرام کرده گناهی که بدان حدی مقرر نیست چون صغایر والبغی وحرام ساخت
ستمکاری یا کبر را بغیر الحق بناحق واین تاکیدست چه ظلم وکبر بحق نخواهد بود وان تشرکوا ودیگر حرام
کرده از اشراک آریدن بالله بخدای وشریک گیرید در عبادت ما لم ینزل آن چیزی را که خدای نفرستاده است
به بر پرستش او سلطانا حجتی وبرهانی وان تقولوا وآن نیز حرام کرده است که بگویید بدروغ وافترا کنید
علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید از تحریم حرث وانعام وبرهنه شدن در طواف بیت الحرام
ولکل امة ومر هر گروهی راست اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است مر حیوة ایشان را وگفته اند هر
امتی را از مومنان وقتیست که دران عذاب استیصال بر ایشان فرود آید فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم
وقت عذاب وهلاک ایشان یا چون آن مدت مقرر بسر آید لا یستأخرون ساعة وا پس نیایند از آن اجل
ساعتی وساعت در عرف اقصر اوقات را گویند ومراد نه ساعت منجمانست ولا یستقدمون وپیشی نگیرند از آن
اجل [illegible] اجل چون فرود آید از پیش وپس [illegible] پس وپیش نکند ارادت یکنفس یا بنی آدم گفته اند خطاب
با مشرکان عربست اما یأتینکم چون بیایند بشما رسل منکم پیغمبران از شما بزبان شما واصح آنست که عام
دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان بشما از انواع شما یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی
آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فمن اتقی پس هر که بپرهیزد از شرک وتکذیب واصلح وبصلاح
آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه میترسند ایمن شوند ولا هم یحزنون
ونه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه امید میدارند برسند والذین کذبوا وآنانکه دروغ شمردند بآیاتنا
آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند بر دایات ما واستکبروا وکبر کردند وتعظم نمودند یعنی سرکشی کردند
عنها از ایمان بدلایل وحجت ما اولئک آن گروه اصحاب النار ملازمان آتش اند هم فیها
ایشان در آن آتش خالدون باقی اند ببقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر
ممن افتری از کسی که بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی بآنکه گوید زن وفرزند وشریک دارد او کذب
بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را واین انکار نبوت نیز هست اولئک آن گروه مزوران ومکذبان
ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده
از عذاب ونکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای آنچه نوشته شده در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی
نوشته شده برای ایشان حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیایند بدیشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت
واعوان اواند یتوفونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالوا گویند فرستگان بایشان از روی توبیخ
وتقریع اینما کجا اند آن بتان که پیوسته کنتم تدعون بودید که میخواندید ومی پرستیدید ایشان را من دون
الله بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما قالوا گویند کافران که آنها ضلوا عنا گم شدند

ازما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا و گواهی دهند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود أَنَّهُمْ
كَانُوا بآنکه ایشان بوده اند كَافِرِينَ ناگرویدگان قَالَ گوید خدای یا یکی از ملایکه روز قیامت ایشان را که
ادْخُلُوا درآیید فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در میان امتان که درگذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بر دین و آیین شما مِنَ الْجِنِّ وَ
الْإِنْسِ از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که حق سبحانه و تعالی گوید درآیید با هم فِي النَّارِ در آتش
دوزخ هرکه اعناد و تکبر بیشتر باشد ورا بیشتر باتش در آرند كُلَّمَا دَخَلَتْ هرگاه درآید أُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَعَنَتْ
أُخْتَهَا لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملت بوده باشند چنانچه جهودان جهودان را
لعنت میکنند و ترسایان ترسایان را و گبران گبران را و علی هذا القیاس حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا تا آنکه بیکدیگر رسند فِيهَا جَمِيعًا همه ایشان
در آتش قَالَتْ أُخْرَاهُمْ گویند اینها که پس روان اند و از پی درآمدگان لِأُولَاهُمْ برای آنها که پیشوایان اند یعنی
درباره ایشان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ این گروه أَضَلُّونَا گمراه کرده اند ما را فَآتِهِمْ پس بده ایشان را
عَذَابًا ضِعْفًا عذاب دوچندان که ما را هست مِنَ النَّارِ در دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی
برای گمراه ساختن دیگران قَالَ گوید خدای لِكُلٍّ ضِعْفٌ مر همه را عذاب دو باره است پیشوایان را جهت
ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر و تقلید وَلَٰكِنْ لَا تَعْلَمُونَ و لیکن ایشان نمیدانند حفص
بخطاب می خواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ و گویند پیش روان
لِأُخْرَاهُمْ مر پی روان را فَمَا كَانَ لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف
عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ
بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و اضلال و حواله عذاب بدیگری میکنید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بدرستی که آنها که بدروغ داشتند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی
کردند عَنْهَا از گرویدن بآن و فرمان برداری بآن لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ گشاده نشود برای دعا ایشان
یا بجهت نزول برکت بدیشان أَبْوَابُ السَّمَاءِ درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند
بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومن بگشایند و آنرا بعلیین
برند بالای آسمان هفتم است وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ
تا وقتی که درآید شتر فِي سَمِّ الْخِيَاطِ در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز
بهشت نرود وَكَذَٰلِكَ و مانند این مکر نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران را
لَهُمْ مر ایشان راست مِنْ جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهَادٌ فراشی که بدان نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ
و از بر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان از آتش بود وَكَذَٰلِكَ و مثل
جزای این گروه نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش دهیم جمیع کافران را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند
بخدای وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و چون
اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشریت مینماید لَا نُكَلِّفُ تکلیف نمیکنیم و نمیفرماییم
نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجا آوردن آن و این جمله
معترضه بود میان مبتدا و خبر مبتدا آنست آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر این که أُولَٰئِكَ
آن گروه أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشت اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در بهشت باقی و دایم اند

وَنَزَعْنَا وبیرون بریم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ از کینه وحسد آنچه اسباب
عداوت باشد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت وسرور ایشان وَقَالُوا
وگویند اهل بهشت چون منازل خود ببینند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حمد وثنا مر آن خدایی را که بفضل خود
هَدَانَا راه نمود ما را لِهَٰذَا بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ ونبودیم ما که
بقوت خود راه بی توانستیم یافت لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی واین شکریست که بهشتیان
بر نعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریق میسر نشود وبی هدایت عنایت نامتناهی هیچ
سالک بمقصد مراد نرسد رباعی کر بدرقهٔ لطف تو ننماید راه ؛ از راه تو هیچکس نگردد آگاه ؛ واکر برسند
وباید رفتن ؛ توفیق رفیق از نشود ولو بلاه ؛ لَقَدْ جَاءَتْ دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رُسُلُ
رَبِّنَا فرستادگان پروردگار ما بِالْحَقِّ براستی وما بمدد ارشاد ایشان راه بتوحید یافتیم وَنُودُوا وندا
کرده شوند اهل بهشت أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ این آن بهشت است که وعده داده شده بودید أُورِثْتُمُوهَا میراث
داده شدید ایدا نرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بآنچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت وموافق سنت بهشت را
میراث گفت زیرا که عطای بی رنجست ودیگر آنکه میراث گرفتگانند از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد
الا که مر او را منزلی باشد در بهشت ومنزلی در دوزخ ومنازل کافران میراث بمومنان رسید در بهشت وَنَادَىٰ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ وندا کنند اهل بهشت أَصْحَابَ النَّارِ اهل دوزخ را واز روی شماتت گویند أَنْ قَدْ وَجَدْنَا بدرستی که ما
یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبتها حَقًّا راست ودرست فَهَلْ وَجَدْتُمْ
پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ آنچه وعده کرده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها حَقًّا راست وبی شبهه
قَالُوا نَعَمْ گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس آواز دهد آواز دهنده
گویند اسرافیل باشد که ندا کند بَيْنَهُمْ میان بهشتیان ودوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ بدرستی که لعنت خدای عَلَى
الظَّالِمِينَ ۝ بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانکه باز میداشتند
مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای وَيَبْغُونَهَا ومیطلبیدند از برای راه حق عِوَجًا کجی وناراستی
یعنی عیب میجستند در دین خدای وَهُمْ بِالْآخِرَةِ وایشان بسرای آخرت كَافِرُونَ ۝ ناگرویدگان بودند
وَبَيْنَهُمَا ومیان بهشت ودوزخ حِجَابٌ پرده ایست یا میان اهل بهشت ودوزخ حاجزیست چون باره اهل
دوزخ به بهشت نتوانند رفت کما قال فضرب بینهم بسور وان حجاب الاعراف گویند امام زاهد رحمه الله فرموده که اعراف
تلی باشد از مشک سپید وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ وبر اعراف مردمان باشند مشرف بهشت ودوزخ يَعْرِفُونَ
بشناسند این رجال كُلًّا هم اهل بهشت ودوزخ را بِسِيمَاهُمْ بعلامتهای ایشان چه بهشتیها سفید روی ودو
زخیان سیاه روی باشند واین موضع را بجهت ان اعراف میگویند که ساکنان آن عارف اند باحوال فریقین وآنها
انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملایکه بر صورت رجال بودند ایشان بر اعراف سبب فضل وکرامت
ایشان باشد چه از اعلی منازل خود در بهشت می بینند واز آن متلذذ میگردند وعذاب دوزخ را مشاهده میکنند
وبخلاص از آن مبتهج ومسرور می باشند ودر تفسیر امام ثعلبی منقولست از ابن عباس رضی الله عنهما که اعراف
موضعی بلندست از صراط که عباس وحمزه وعلی وجعفر طیار رضی الله عنهم بر آنجا باشند ودوستان خود را
بشناسند وسفید رویی وتازگی ودشمنان خود را دانند بتیرگی وسیاه رویی وگویند بر اعراف کسانی باشند که حسنات

وسیات ایشان مساوی بود یا یکی از این دو ایشان راضی باشد و یکی نه یا از موحدان باشند مقصر در عمل و بدین
قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان بود از استحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا و ندا میکنند
اصحاب اعراف أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند
أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ تحیت خدا بر شما باد یا خوشحال که بسلامت بدار السلام لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف در بهشت
در نیامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ و ایشان طمع میدارند که در آیند قرطبی آورده است که آخر کسانی که به بهشت
در آیند ایشان باشند و در حس رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی
باشد و ایشان هم در بهشت میسزند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را مرجحی نبود پس چون خلق بسجود
خوانند و آن آخرین تکلیف است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و بهشت
در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی
فرشته را جو نماید تا روی ایشان را بگردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوا ایشان پناه کنند بخدای
وگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان یعنی میان
ما و ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردمانی را
که بشناسند بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختگان روسای کفره باشند
چون ولید مغیره و ابوجهل بن وایل [عاص] و امثال ایشان که در دنیا میگفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را
ببهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبابان ما را بر ما تفضیل
نکند قَالُوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذاب ببینید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ جمع مال
که میکردید یا کثرت انصار شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بود دید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار
شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال
ایشان رضی الله عنهم و کافران را گویند أَهَؤُلَاءِ آیا این گروه که در دنیا الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ
اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را حالا برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب
اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ
هیچ ترسی نیست بر شما از مخلوق و شداید وَلَا أَنْتُمْ و نه شما تَحْزَنُونَ اندوهناک شوید از فوت مطالب
و مقاصد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اهل اعراف ببهشت در آیند دوزخیان را طمع فرج بعد
الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه
اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخ نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما
دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان شراب و طعام بهشت خواهند
چنانچه میفرماید وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ
أَفِيضُوا عَلَيْنَا آنکه بریزید بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ
یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند
بهشتیان در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَى
الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ عهد عبد خود را لَهْوًا وَلَعِبًا

مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند وَغَرَّتْهُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داد مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش میکردند و ندانستند که دنیا
غداریست کشنده و مکاریست بازی دهنده نظم در دیدهٔ اعتبار خوبی است بر رهگذار اجل سراییست
مشغول مشو بسرخ و زردش اندیشه مکن ز گرم و سردش سرمایه آفتست زنهار خود را ز فریب او نگهدار
فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر
خاطر نگذرانیدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنانچه بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا
يَجْحَدُونَ انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و هر آینه آوردیم برای این گروه
کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی که بیان کردیم معانی او را و مفصل ساختیم هر دو بکار آید عَلَى عِلْمٍ و این بیان
بر علم کردیم بوجه تفصیل هُدًى و آوردیم این کتاب را راه نماینده وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای گروهی که میگرویدند هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند إِلَّا
تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعد و وعید یعنی منتظر آنچه خدای وعده کرده است درین
کتاب از ثواب و عقاب تا ببینند که راست می شود یا نی يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روزی که بیاید عاقبت کتاب یعنی
ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند
کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا یعنی کافران چون که بقرآن نگرویدند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن
خدای گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستی که آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و ما
تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود فَهَلْ لَنَا پس آیا هست ما را مِنْ شُفَعَاءَ درخواست کنندگان
فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا آیا باز گردانیده شویم ما بدنیا فَنَعْمَلَ پس تا بکنیم
غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم نه
بشرک پس نه کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا شان باز آرند قَدْ خَسِرُوا بدرستی که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ
در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای بیت دی دوش
بد و دلم امید میداشت امروز برفت و ناامیدم بگذاشت إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق
اللَّهُ خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ اوست آنکس که بیافرید آسمانها را وَالْأَرْضَ
زمین فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین که روز معدود نیست معین از زمان
طلوع شمس تا غروب او نبوده در تبیان گوید که در شش روز ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست و قول
اول اصح و اشهرست و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت و قوت بر ایجاد آن بکلمهٔ کن دلیل است بر اختیار
قادر مختار و اشارتیست بر غایت تانی در امور و ترک عجلة و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتانی
من الرحمن و موید این سخن است و فی المثنوی نظم مکر شیطان است تعجیل و شتاب خوی رحمانست صبر و
احتساب با تانی گشت موجود از خدا تا بشش روز این زمین و چرخها ورنه قادر بود کز کن فیکون
صد زمین و چرخ آوردی برون این تانی از پی تعلیم تست صبر کن در کار دیر آید درست ثُمَّ اسْتَوَى
پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ برآفریدن عرش یا مستوی شد امر او برآن یا مستولی گشت بدان و تخصیص عرش

یا ستیلای حق بر وجهی آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست در آفرینش حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتی
است خدای را بلا کیف و لا وصف و این جمله متشابهات قرآنست ما بدو ایمان داریم و تاویل آن بحق باز میگذاریم
يُغْشِي اللَّيْلَ درمی کشد خدای شب تاریک را النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را
بتاریکی شب و عکس این را نگفت اکتفا باحد الضدین يَطْلُبُهُ میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید
حَثِيثًا شتابکننده و روز نیز بسرعت طالب شبست وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه وَالنُّجُومَ
و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدایراست آفرینش بدیع وَالْأَمْرُ
و فرمان نافذ یا مر او راست هرچه آفریده شده و تصرف در آنها تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای بوحدانیت در الوهیت
و فردانیت در ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ آفریدگار همه عالمیان است ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار
خود را تَضَرُّعًا بزاری وَخُفْيَةً و بپوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را شناسید و او را پرستید
تضرع نشانه احتیاج است و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست مصراع
نومید نیم که ناامیدی کفرست إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد از حد درگذرندگان
را یعنی آنها که دعای بد کنند در حق ناسحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدا
که لایق آن نباشد چون رتبت انبیا و صعود بر مدارج سما وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید فِي الْأَرْضِ
در زمین بکفر یا ظلم بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن بایمان یا عدل وَادْعُوهُ و بخوانید خدای را خَوْفًا
از بیم عذاب او وَطَمَعًا و بامید ثواب او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستی که رحمت خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
قریبست بنیکوکاران و ایشان را محسن لامل چون عاصیان و امید هم برحمت بی غایت و فضل بی نهایت اوست
در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند
بیت من اگر جفاست کارم بتو بسر امیدوارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی وَهُوَ الَّذِي
يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و اوست که میفرستد بادهای چهارگانه را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از
آمدن باران حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ تا چون بردارند بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای گران بار را گفته‌اند که باد صبا ابرها
از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات درآرد و باد دبور همه را متفرق سازد
و بهر تقدیر چون ابرها بر دارند سُقْنَاهُ برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیای زمین مرده
فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ الْمَاءَ بدین ابر باران را بران زمین فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آریم بدان
آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوها كَذَٰلِكَ همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ
زنده کنیم و بیرون آریم مردگان را از قبرهای ایشان و احیای ارض که مشهود است دلیل احیای اموات ست بیان کردیم
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما دریابید و بقیامت صورت بران معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ
الطَّيِّبُ و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می آید
رستنی آن بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدای و مشیت او و بیرون می آید باسانی و خوبی وَالَّذِي خَبُثَ و آن
زمینی که ناپاک بود و شوره ناک لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید گیاه او إِلَّا نَكِدًا مگر اندکی که در آن هیچ نفعی
نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد فرمود در شان مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمینی
پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد

انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول
نکند و از وی هیچ صفتی که بکار آید ظهور نیابد قطعه زمین شوره سنبل بر نیارد درو تخم امل ضایع مگردان
كَذَٰلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم این آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال
میکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت فهم کنند و ادراک بجای آرند و درین مثلها تفکر فرموده
بهره اعتبار بردارند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس را هم
وقتی که پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت پرستیدند فَقَالَ يَا قَوْمِ پس گفت
نوح علیه السلام ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را یگانه یعنی خدای را مَا لَكُم نیست شما را مِّنْ
إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید إِنِّي أَخَافُ
بدرستی که من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذابی روز بزرگ را که یوم الطوفانست
یا روز قیامت قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِن قَوْمِهِ از قوم او إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ترا می بینم ای نوح
فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت می کنی
قَالَ گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ نیست بمن هیچ گمراهی
و دوری از طریق حق و صواب وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ ولیکن من رسولم مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار
عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خویش را وَأَنصَحُ لَكُمْ و نصیحت
میکنم شما را از جهت صلاح شما وَأَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدا که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند
چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح علیه السلام گفت أَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت میدارید
و عجب می نمایید أَن جَاءَكُمْ آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پیغامی و وحی مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ
بر زبان مردی مِّنكُمْ از جنس شما یعنی آدمی هم زبان شما لِيُنذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت
کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای تعالی وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که بر شما ببخشند
بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را و نوح دعا کرد بهلاکت قوم
خود خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی در آمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک
کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند و حق تعالی میفرماید فَأَنجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را
از غرق شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنان را نیز که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی مجموع ایشان هشتاد تن
بودند چهل مرد و چهل زن وَأَغْرَقْنَا و غرقه ساختیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنان که بدروغ
شمرده بودند دلایل وحدت یا معجزات نوح علیه السلام بر نبوت او إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که قوم نوح علیه
السلام بودند قَوْمًا عَمِينَ گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شده اند و باقی قصه نوح در بعضی
آیات و سور خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان
در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود را عاد که قبیله را بدو خوانند چهارم پدر هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن
سام بن نوح است علیه السلام و نزد اهل سیر نام هود عابر است و او پسر صالح بن ارفخشد بن سام بن نوح است
علیه السلام و برین قول از ابناء عم عاد باشد و قبیله عاد مردم بلند بالا بوده اند و تناور بوده اند و از ایشان در تمام

روی زمین در آن زمان قبیله عظیم تر بود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بتان میکردند

پس حق تعالی جل وعلا هود علیه السلام را بایشان فرستاد بمیان قبیله ایشان تا ایشان را بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ

گفت ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ پرستش کنید خدای را و بیگانگی او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را

معبودی غَيْرُهُ بجز وی و بتان مستحق عبادت نیستند أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای

قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از گروه او

چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و متابعان او و اما کافران گفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ

بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قوم را میگذاری و در دین محدث رای آری

وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق ما گمان می بریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ از دروغ گویان در انچه میگویی قَالَ

يَا قَوْمِ گفت هود علیه السلام ای گروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و جهالت وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ

ولیکن من فرستاده شده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ از آفریدگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي

پیغامهای آفریدگار خود وَأَنَا لَكُمْ و من مر شما را نَاصِحٌ أَمِينٌ ۝ نصیحت کننده ام راست گوی بی خیانت

أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب می آید شما را أَنْ جَاءَكُمْ آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پندی یا بیانی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما

عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان مردی از شما یعنی هم نسب شما که او را می بینید و او شما را دانند و سبب فرود آمدن

ذکر بروی آنکه لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدای را إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ

چون گردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس

هلاک قوم علیه السلام وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود شما را در آفرینش شما بَسْطَةً قوتی یا زیادتی داد

بر آفریدگان علیه و گفته اند مراد از بسطه طول قامتست که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز و دراز

ترین صد گز بود فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدای را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ شاید که

رستگار شوید قَالُوا گفتند آن گروه مر هود علیه السلام أَجِئْتَنَا آیا آمده بما لِنَعْبُدَ اللَّهَ تا فرمایی ما را

که پرستیم خدای را وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَنَذَرَ و در گذاریم و پرستش فرو گذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

آن چیز را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان و بهیچ وجه ترک عبادت ایشان نمیکنیم و تو ما را از عذاب

میترسانی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ اگر هستی تو

از راست گویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود علیه السلام قَدْ وَقَعَ بدرستی که واجب شد عَلَيْكُمْ

بر شما یا فرود آمد بر شما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما رِجْسٌ وَغَضَبٌ عذابی و خشمی أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله

میکنید با من فِي أَسْمَاءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند

و مکان ایشان آن بود که باران از ایشان می یابند و برخی را حافظه میخواندند بظن آنکه در سفر نگاهبان

ایشانند و هم چنین رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بودند بی مسمی چه اصنام را که جمادات بودند قدرتی

بر اینها نبود. پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال میکنید در این چیزها که از روی جهالت سَمَّيْتُمُوهَا

أَنْتُمْ نام نهادید شما ایشان را وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا نفرستاده است خدا

بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره و اصرار

می نمایید فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من نیز

با شما من المنتظرين . از منتظرانم مر او را آورده اند که خداوند تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط
مبتلا شدند ودران زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانهٔ کعبه است وآنجا بشته از ریگ
سرخ رنگ بوده ومشرک رجوع بآنجا کردندی وبعد از عرض حاجات وطلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی
واز مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر نمودند قیل بن عنز ومرثد بن سعد را با هفتاد تن از اعیان
قبیله بمکه فرستادند ایشان رفتند وبر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود نزول
کردند وبعد از اقامت کرد وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا وطلب باران بموضع معین
روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود وبهود عم ایمان داشت فرمود که بدعا شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود
علیه السلام نمایید آورده اند توبه واستغفار در آرید تا حق سبحانه سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از
معاویه در خواستند تا او را بند کرده نگذاشت که بموضع دعا رود وقیل با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا ...
قوم عاد را از باران آنچه میخواهی فی الحال سه قطعه ابر برآمد یک سرخ ویکی سپید ویکی سیاه ومنادی ندا کرد که
ای قیل از این سه ابر آنچه میخواهی برای خود وقوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر
می باشد واز مکه بیرون آمده با قوم خود رو ببلاد خود نهاد وچون بوادی مغیث که مساکن ایشان بود رسیدند
وبشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوشدل وشادمان گشته بتفرج ابر از منازل خویش بیرون آمدند عذاب
الهی بدیشان نازل شده چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند ودر هفت شب ودر هفت روز تمام عاد را
هلاک کرده وهود با قوم سلامت ماندند وتفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز
وحق سبحانه وتعالی از نجات مومنان وهلاک کافران خبر میدهد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم ما هود را علیه
السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ وآنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او نمودند بِرَحْمَةٍ مِنَّا وآن رهانیدن بخششی وبخشایشی
بود از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا وببریدیم دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بنیاد آنان که تکذیب کردند ونگرویدند بِآيَاتِنَا
بنشانهای قدرت ما یعنی ایشان را مستاصل ساختیم واز بیخ وبنیاد بر انداختیم وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ونبودند
قوم عاد گرویدگان بوحدت معبود ورسالت هود علیه السلام وَإِلَىٰ ثَمُودَ وفرستادیم بقبیله ثمود وایشان
قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود بن عامر ابن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد ومساکن ایشان
زمینی بود که آنرا حجر میگفتند مابین ولایت حجاز وشام واین مردم بت میپرستیدند حق سبحانه بدیشان
فرستاد أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان را در نسب که صالح بود عم پنجم بثمود میرسید قَالَ گفت صالح
چون برسالت بدیشان آمد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را بی شریک مَا لَكُمْ
مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد قوم ثمود بسبب کثرت عدد
وبسیاری مال وتوانایی جسم تکذیب صالح علیه السلام کردند وگفتند ما را آیتی بده تا بدان استدلال کنیم
برسالت تو صالح علیه السلام فرمود که چه آیتی میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست وبتان
را بیرون داده بخلوت خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی در خواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسید
دیگران متابعت او باید کرد بدین صورت قرار داده روز دیگر رفتند وهر نوع حاجتی از بتان طلبیدند
اثر نجاح اجابت بظهور نیامد پس خجلت زده ورسوا شده سر ملال در پیش افکندند جندع بن عمرو که
یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود وآنرا کاثبه میگفتند وگفت ای صالح

بیرون آر ازین سنگ از برای ما ناقه متشابه شتر بختی بسیار موی آبستن صالح فرمود که اگر خدای تعالی
کمال قدرت خود در عرم شما بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند بتو میگرویم و پرستش
خدای بتو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح علیه السلام دو رکعت نماز گزارد بدعا حضرت جل و علا
اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت
و ناقه بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچه مانند خود و همان
دران نگریسته جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان اورد و بواقی اشراف قوم در بادیه
ضلال سرگردان مانده دست انکار در آستین استکبار بیرون کردند قطعه یکی بنور عنایت ره هدایت
یافت ؛ یکی بوادی خذلان بماند سرگردان ؛ یکی بسوی سر دیو رفت سوی ستر ؛ یکی ره پیروی حق گرفت ملک
جنان ؛ القصه آن شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان میچرید و آب چاهها بطریق غیث بدو میرسید
و صالح بعد ظهور این معجزه گفت ای قوم قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ معجزه
روشن از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این شتر اضافه از جهت
تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را معجزه که باشد ترا باشد لَكُمْ آيَةً مر شما برهانی
بر پیغمبری من فَذَرُوهَا پس بگذارید این ناقه را تَأْكُلْ تا بچرد گیاه فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین
خدای و شما را در خوردن او هیچ مونتی نباشد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ
که فرا گیرد شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه عقر ناقه است بلکه باقامت ایشان
بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمتهای او را إِذْ جَعَلَكُمْ
چون گردانید شما را خُلَفَاءَ جای نشینان در زمین مِن بَعْدِ عَادٍ از پس هلاکت قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ
و جای داد شما را فِي الْأَرْضِ در زمین حجر تَتَّخِذُونَ فرا گیرید مِن سُهُولِهَا از زمینهای نرم
قُصُورًا کوشکهای تابستان وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ و سوراخ می کنید در کوهها یعنی می سازید بُيُوتًا خانها
برای زمستان فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدای را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها
وَلَا تَعْثَوْا و در بنای عمارت مکوشید فِي الْأَرْضِ در زمین حجر مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصدان فساد
باشید ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و متعرض سوءشان شدند چنانچه میفرماید قَالَ الْمَلَأُ
گفتند گروه بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه تکبر و سرکشی میکردند مِن قَوْمِهِ از قوم صالح علیه السلام لِلَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا مر آنکسان را که ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ مر آنکسانرا که گرویده بودند از
ضعیفان فقرا أَتَعْلَمُونَ آیا شما میدانید أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ آنرا که صالح فرستاده شده است مِّن رَّبِّهِ
از نزد پروردگار او این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قَالُوا گفتند آن ضعیفان إِنَّا بدرستی که ما بِمَا
أُرْسِلَ بِهِ بچیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم قَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و به پیغمبران او إِنَّا بتحقیق که ما بِالَّذِي آمَنتُم بِهِ بانچه
شما بوی گرویده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند
چه در روز نوبت او بود تمام آب چاهها ایشان را بیاشامید و در روز دیگر قوم بود چاهها بجهان پایان
ایشان وفا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و انعام از وی هراسان شده ببطن وادی میرفتند

و زمستان ببطن وادی توجه می نمود و چهارپایان بظهر وادی می رفتند و از ین جهت ضرر بدیشان می رسید دو زن
که ایشان را غنیزه و صدقه میگفتند و صاحب مواشی بسیار داشتند شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن
دهر را بران آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز و کشتن ناقه سبب
نزول عذاب شد بر ایشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را
وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از امتثال فرمان پروردگار خویش وَقَالُوا و گفتند از روی استهزا
يَا صَالِحُ ائْتِنَا ای صالح بیار آن چیز را که بِمَا تَعِدُنَا و میبیمی ما را از عذاب إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی از فرستادگان
براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیم فَأَصْبَحُوا پس
بامداد کردند یعنی گشتند فِي دَارِهِمْ در سرای خویش جَاثِمِينَ بر روی در افتادگان و بجای مردگان فَتَوَلَّى
عَنْهُمْ پس روی گردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند و خدای فرمود که من قوم ثمود را بصیحه جبرئیل
علیه السلام و بزلزله هلاک خواهیم کرد وَقَالَ و گفت صالح السلام از روی تحسر يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ
أَبْلَغْتُكُمْ بخدای که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار من که بادای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ
و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ و لیکن دوست نمیدارید و پی روی نمیکنید النَّاصِحِينَ
نصیحت کنندگان را که از راه مسلمانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند وَلُوطًا و یاد کن
لوط بن هاران ابن آزر را که برادرزاده ابراهیم بود علیه السلام آورده اند چون ابراهیم علیه السلام از بابل
متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط علیه السلام با وی بود خدای تعالی بوی پیغمبری داد و باهل موتفکات
فرستاد و آن پنج شهر بوده اند سدوم که اعظم مداین بود دیگر عاموراء و داما و صابورا و صغورا و گویند
صعد و در هر شهر چهار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بسدوم ماند و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست
سال در میان ایشان بود و معجزات ازو می نمود و از فواحش نهی میفرمود و یکی از فواحشهای ایشان لواطه
بود حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصه لوط را إِذْ قَالَ چون
گفت لِقَوْمِهِ مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام میان ایشان بود أَتَأْتُونَ آیا می آیید الْفَاحِشَةَ
بدین عمل زشت یعنی لواطه مَا سَبَقَكُمْ بِهَا کسی پیشی نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند
مِنْ أَحَدٍ هیچ کس مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان إِنَّكُمْ آیا شما و حفص انکم بطریق خبر خوانند یعنی بدرستی
که شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت مباشرت یعنی مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بیرون
زنان که مباح کرده شده اند بر شما بر طریق حق نیستید بَلْ أَنْتُمْ بلکه هستید شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ
گروهی از اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان وَمَا كَانَ و نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط علیه
السلام بازای این کلام إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم مر بعضی را أَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید
لوط و دختران او را و آنها را که بوی ایمان آورده اند مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه شما یعنی از سدوم إِنَّهُمْ بدرستی
که لوط و متابعان او أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب پاکیزگی از فواحش یعنی در دین عمل با ما
متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب از ایشان نپسندید بر ایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن بیاید
ان شاء الله العزیز و چون عذاب بر ایشان فرود آمد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را علیه السلام از آن
وَأَهْلَهُ و کسان او را از اهل بیت مومنان إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که واعله نام داشت و کفر خود پنهان

میکرد و کفار را بر انکار لوط علیه السلام اغرا میفرمود کانت من الغابرین بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود

یعنی در رفتن خود با لوط علیه السلام لتقات نکرد و در میان قوم لوط علیه السلام هلاک شد وامطرنا و باران نیدیم

علیهم بر کفار قوم لوط عم مطرا بارانی یعنی بارانی عجب و آن سنگ عظیم بود بر سر قوم باراندیم

فانظر پس در نگرای بیننده که کیف کان چگونه بود عاقبة المجرمین آخر کار گنهکاران والی مدین

و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود صلوات الرحمن وسلامه علیه اخاهم شعیبا برادر

ایشان شعیب بن مکیل بن یشجر بن مدین را قال گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید

خدای را ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ معبودی بحق بجز وی قد جاءتکم بدرستی که آمده

بشما بینة من ربکم معجزه روشن از پروردگار شما در قرآن معجزه شعیب علیه السلام مذکور نیست و در کتاب احادیث

نیز منظر فقیر نرسیده اما در ایات باهرات که ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکنند میگویند که معجزه شعیب علیه

السلام آن بود که چون خواستی که بکوهی بلند بر آمدی کوه سر فرود تا شعیب علیه السلام با سانی بر وی صعود

کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان خورد

فروختندی با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشان را گفت من شما را بخدای میخوانم

و ایتی روشن بشما مینمایم فاوفوا الکیل پس تمام و راست سازید آلت کیل را والمیزان و آلت وزن را

یا در کیل و وزن راستی کنید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم در چیزهای ایشان یعنی

در خرید و فروخت خیانت مکنید ولا تفسدوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فی الارض در زمین

بعد اصلاحها بعد اصلاح آن ببعث انبیا و انزال کتب ذلکم عمل بآنچه می فرمایم خیر لکم

بهتر است شما را ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما گروندگان چون قوم شعیب علیه السلام در شهرها بوقت کیل

و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد از قطع طرق نیز نهی فرمود و گفت

ولا تقعدوا و منشینید بکل صراط بهر راهی که بجهت اخذ اموال توعدون میترسانید مردمان را

و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کس که خواستی بملازمت شعیب علیه السلام رود او را تخویف کردندی

پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید مطیعان حق را وتصدون و باز دارید

عن سبیل الله از راه خدای من آمن آنکس را که ایمان آورده است به بخدای وتبغونها و میجوئید برای راه خدای

عوجا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید واذکروا و یاد کنید منت خدای را بر خود اذ کنتم چون بودید

قلیلا اندکی از جهت عدد و عدد فکثرکم پس بسیار کرد اینده خدای شما را با نکه برکت کرد در اموال

و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر لوط علیه السلام بخواست و خدای ایشان را فرزند

بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را یاد به ایشان داد و گفت وانظروا و بنگرید

کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباهکاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم

لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی بمومنان کرد و گفت وان کان طائفة و اگر چنانچه گروهی منکم از شما

آمنوا بگرویدند بالذی بآن چیز که براستی ارسلت به فرستاده شده ام بآن وطائفة و گروهی دیگر از

معاندان لم یؤمنوا نگرویدند قومی از مدین به شعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی انکار نمودند گفتند

قوت و ثروت مار است نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگر و سعت معاش

خدای

ایشانرا بودی شعیب علیه السلام فرمود که اگر هستید شما دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبایی کنید حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بیننا میان ما دو گروه. وهو خیر الحاکمین و خدای بهترین حکم کنندگان است که در حکم او میل و مداهنه نیست الجزء التاسع من اجزاء الثلثین قال الملأ گفتند بزرگان الذین استکبروا آنانکه سرکشی کردند در پرستش خدای من قومه از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت او لنخرجنک یا شعیب هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب والذین آمنوا و آنانرا که گرویدند نیز بیرون میکنیم معک با تو من قریتنا از دیه خویش او لتعودن یا عود خواهد کرد شما فی ملتنا در کیش ما که گذشت در کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب هرگز کافر نبود و آن مومنان بوده پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملت ما و لهذا شعیب علیه السلام جواب بدین وتیره داد قال گفت شعیب آیا الجبار میکنید ما را بعود او لو کنا و اگر چه باشیم ما کارهین ناخواهان یعنی چگونه در آئیم بدین شما و ما از آن کارهیم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوییم مر خدای را شریک هست و فی الواقع نیست قد افترینا پس بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بسته علی الله کذبا بر خدای دروغ در بسیط اورده که ادعا قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بدان طریق باشید و بدین سبب آن را ملت میگفتند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بهاست افترا باشد بر خدای ان عدنا اگر ما باز گردیم یعنی قوم از مومنان باز گردند و پا بند فی ملتکم در کیش بعد اذ نجینا الله منها بعد از آنکه برهانید ما را خدای از ملت شما پس ما مفتری باشیم وما یکون لنا و نشاید و روا نباشد ما را ان نعود فیها آنکه باز گردیم بملت کفر الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای ربنا آفریدگار ما ارتداد و عود ما را بان حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وسع ربنا رسیده است پروردگار ما کل شیء بهمه چیزها علما از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار همه کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و چون دانش و شما در تهدید نیک یمانیه از اخراج مومنان اضطراب نمیکنیم بلکه علی الله توکلنا بر خدای توکل کردیم و کار خود با وی گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت ربنا افتح خدای حکم کن بیننا میان ما و بین قومنا و میان قوم ما بالحق براستی وانت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی قال الملأ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند بخدای من قومه از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم که ایمان آورده اند لئن اتبعتم اگر شما متابعت کنید شعیبا شعیب را در مسلوک طریقت او و دین خود را بگذارید انکم اذا بدرستیکه باشید شما لخاسرون آنهنگام از زیان زدگان که دین و آیین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از دوشن بدهان بگذارید یا زیانکاران کفر هم بالکفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما در کم فروشی است و او شما را از آن منع میکند پس بند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا زلزله و در سوره هود علیه السلام مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند صیحه منکر آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه متعارف است که زلزله بی صاح و رواح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریاد کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه

بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا پس بامداد گشتند فِي دَارِهِمْ در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ بر روی در افتاده
یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند
كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گوییا که هرگز نبوده اند در آن شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را كَانُوا
هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبه و لزوم عقوبه آورده اند که چون
شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج نمود فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بگردانید
از کافران وَقَالَ يَا قَوْمِ و گفت از روی تحسر که ای قوم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که برسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي
پیغامهای پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان
بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت رسالت پناه صلوات الله بکفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان
در بدر شعیب علیه السلام بعد از اظهار تأسف و تحسر بر قوم خود را تسلیه داد و گفت فَكَيْفَ آسَى پس
چگونه اندوه خورم و غمناک شوم عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاک قومی از کافران که را تصدیق نکردند
پس بعد از قصص یعنی اخبار از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدیدی نماید کفار قریش را و میفرماید
وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در شهری و دیهی مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند إِلَّا
أَخَذْنَا مگر بگرفتیم أَهْلَهَا اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و رنج و بیماری
لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که ایشان زاری کنند و بند بلای شده تصدیق پیغمبر خود نمایند تا بلا منع دفع
کرده و چون به بلا و زحمت متنبه نشدند ایشان را بغنا و راحت مبتلا کردیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا و مرض
و شدت سلامت و صحت و راحت حَتَّى عَفَوْا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال بکمال و جمال بدل اینچنین
انعام کفران کردند وَقَالُوا و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار
قَدْ مَسَّ بدرستی که رسید آبَاءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی
قحط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بود و وقتی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی این نه بسبب کفر و ایمان
است پس ما بهمان طریق باشیم که بوده ایم چون این قوم به ناسپاسی و کفر راسخ و مصر بودند فَأَخَذْنَاهُمْ
پس ما بگرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند
که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول
آن را دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى و اگر چنانچه اهل آن دهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او
آمَنُوا بگرویدندی بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا هر آینه می
گشادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان و میدادیم ایشان را بَرَكَاتٍ برکتهای و زیادتها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
بقبول دعوات ایشان ای باریدند باران وَالْأَرْضِ و از زمین بروا شدن حاجات یا رستن نباتات
وَلَكِنْ كَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب رسولان ما را فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ما ایشان را بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب می کردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده اگر بندگان بگرویدندی
بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت من یا بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده
خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدان است و جوارح و اعضای ایشان را خدمت خود بیاراستی
که برکت ارض عبادت از آنست نظم در زمین و آسمانهای خود میگشایند از پی اهل سجود

از زمین و بر طاعت باز کنیم بر بهای معرفت برو از کنیم ۞ أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند أَهْلُ الْقُرَى اهل مکه و حوالی
آن بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه نیاید بدیشان عذاب ما بَيَاتًا در شب
وَهُمْ نَائِمُونَ ۞ و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان
أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى آیا ایمن شدند اهل آن شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًى
در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۞ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیچگاه
غافلانست مشغول باشند ما حصل سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز نه
بشب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای مکر استعارة است از استدراج
بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۞ مگر گروهی
زیانکاران که بکفر نفاق زیان زده هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ
برای آنکسان که میراث گرفتند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک اهل
آن همچنانکه در زمان حضرت رسالة صلی الله علیه و آله و سلم که دیار امم ماضیه گرفته اند خدای برای ایشان بیان کرد
أَنْ لَوْ نَشَاءُ آن که اگر خواهیم أَصَبْنَاهُمْ بگیریم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را
چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم وَنَطْبَعُ و مامهر مینهیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۞ پس ایشان
نمیشنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چنانکه در اول منشرح است انچه میشنود در نمییابد پس گوش دل از استماع
کلام حق فایده دارد نه گوش سر و گفته‌اند نظم این سخن از گوش دل باید شنود گوش گل اینجا ندارد هیچ سود
گوش سرها جمله حیوان همه است گوش دل مخصوص نسل آدم است گوش دل سر چون جانب گوشه است
گوش سر سهلست اگر آگنده است پس بجهت تسلیه بحضرت رسالة صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید تِلْكَ الْقُرَى
آن شهرها که نسبت با ما مذکور داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ خوانیم بر تو مِنْ
أَنْبَائِهَا بعضی از خبرها آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستی که آمدند باهالی آن رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان چون
هود و صالح و لوط علیهم السلام بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند
که ایمان آورده اند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بانچه تکذیب میکردند ایشان یعنی مستمر
بودند در تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودند مهر بر دلهای ایشان كَذَلِكَ
مانند آن مهر سخت که بر دلهای گروه کذشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ مهری نهد خدای عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۞ بر دلهای
ناگرویدگان مراد آنهااند از کفار قریش که خدای دانست که ایمان نیارند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم ما لِأَكْثَرِهِمْ
در بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ وفای عهدی که در روز میثاق دست بوده اند ما عهد یکرد زمان خوف
و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که یافتیم ما أَكْثَرَهُمْ بیشتر از ایشان را
لَفَاسِقِينَ ۞ شکنندگان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس انگیختیم و فرستادیم ما مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از این
پیغمبران مُوسَى موسی بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بود چون کسری و قیصر و خاقان و تبع
که القاب ملوک فارس و روم و چین و یمن است وَمَلَئِهِ و بسوی اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند
یعنی کافر شدند بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان جز حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان

بکروند فانظر پس بنگر یا بدید بدیده بصیرت بعد از آنکه رحق که کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین ۞
آخر کار تباهکارانی که فرقه‌ی رشته بودند حضرت موسی چون از مصر فرار کرد و در مدین بصحبت شعیب رسید و دختر
او را صفورا بعقد در آورده عزیمت مراجعت بامصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت
و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چه تفاصیل این قصص در اثنای سوره آینده مذکورست حق سبحانه
حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی علیه
السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وقال موسی و گفت موسی علیه
السلام یا فرعون انی رسول ای فرعون بدرستی که من فرستاده ام من رب العالمین . از نزد پروردگار عالمیان
پس تو و قوم تو حقیق سزاوارم برساله با آنکه تصدیق من کنی و مستقرم و راسخم علی ان لا اقول بر آنکه
نگویم علی الله برخدای الا الحق مگر سخن راست قد جئتکم بدرستی که آمده‌ام بشما ببینة بحجتی روشن من
ربکم از نزد پروردگار شما یا آورده‌ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فارسل پس
بفرست معی با من بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه
که موطن ایشان بوده باز گردند آورده‌اند که فرعون بنی اسرائیل را بر بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون
یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد بمصر آمده اهل خاقان گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما
السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت
میداشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود علیه السلام بر تخت سلطنت
نشست و زبان به لاف انا ربکم الاعلی بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدران شما بنده درم خریده
کسان بوده‌اند شما بنده زادگان مایید پس ایشان را بر بندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث شد و گفت
ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو که در دعوی جئت بآیة آورده
معجزه و حجتی فأت بها پس بیار آنرا ان کنت من الصادقین . اگر هستی از راست گویان بنمای معجزه خود را
فالقی عصاه پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فاذا هی پس آنجا عصا بعد از القا ثعبان مبین ۞ اژدها
ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آنکه آن اژدهاست روایت آمده که از عصا اژدها شد دهن گشاده و ما بین
لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت وی آورد
ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز از تخت بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار
آدمی هلاک شدند و فرعون زنهار از موسی سوگند میدهم ترا بدان که فرستاده او ای که عصای خود را بگیر
که من بتو ایمان می آرم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه الصلوة قفای ثعبان گرفت همان عصا شد
و فرعون باز آمده پس سریر خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگری داری موسی علیه السلام گفت آری پس دست
راست را بیان زیر بغل جیب در آورد ونزع یده و بیرون کشید دست خود را فاذا هی پس آنجا بود دست او
بیضاء سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود للناظرین ۞ مر نگرندگان و نظاره کنندگان او را آورده‌اند
که موسی گندم گونی بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نور ایشان بحثا بر بودی که
شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک که موسی علیه السلام دست راست خود بفرعون نمود و بعد
در گریبان کرد و بیرون آورد بیضا نورانی که میان زمین و آسمان را روشن و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان

حالت القصه فرعون بعد از مشاهده معجزه اشراف قوم را طلبیده و در باب موسی علیه السلام با ایشان
مشورت کرد قَالَ الْمَلَأُ گفتند مهتران مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این موسی
لَسَاحِرٌ جادوییست عَلِيمٌ دانا بفن سحر و ماهر در آن که عجب را اژدها سازد و دست گندم
گون را ید بیضا بیرون آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر أَنْ يُخْرِجَكُمْ آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان
مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین سماکه؟ و ملکیت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون چون این سخن بشنید
گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه چیز میفرمایید مرا و تدبیر چیست قَالُوا گفتند أَرْجِهْ
حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او هارون را یا تاخیر کن مهم او را شتاب در کی منمای وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ
و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حَاشِرِينَ گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان
يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر جا ساحری باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ
قرن چندین ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام و در روسای سحره باقصی مداین صعید بودند و در تفسیر
دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده
فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر ما بر چنان کرد و ایشان پدر خود را آواز داده
جواب ایشان داد و گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح
و کار برو تنگ آورده و ایشان را عصاییست که چون می افکنند اژدهایی میشود و هر چه میبیند فرو میبرد
فرعون را عاجز کرده که ما را با ایشان معارضه فرما صاحب قبر داد که چون بمصر رسید بپرسید وقتی که ایشان
در خواب میشوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادویی نیست جز سحر و وقتی
که ساحر در خواب بود اثری ندارد و چون حال برین منوال بود در شما هیچکس از عالمیان را قوت معارضه
با ایشان نخواهد بود القصه برادران و شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر
گوید هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَجَاءَ السَّحَرَةُ
و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون
افتاد قَالُوا گفتند إِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَأَجْرًا هر آینه مزدی إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ
الْغَالِبِينَ ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ
الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان من که هرگاه خواهید نزد من درآیید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن
بودند دو برادران که سابور و عادور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در کتاب آمده که چهار تن را
نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند سابور و عادور واقعه سوال و جواب پدر خود با عم خود با قوم
ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا باستفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه
موسی ع در خوابست عصا اژدها شده و پاسبانی میکند ایشان را ترددی پدید آمده و دغدغه در خاطر
خطور کرد و نهان میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی علیه السلام را طلبید و مقرر شد که جادوان
مناظره کنند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند فرعون بر بالای
تخت خود بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند و هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف کشیدند
و موسی و هارون علیهما السلام بیک جانب بایستادند جادوان بر طریق ادب پیش آمده قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند

ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو بی افکنی عصا خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه ما باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ
ما افکننده کان حبال و عصی خود را قَالَ گفت موسی از روی کرم و تسامح و تخلق کما نبیا را می باشد که
أَلْقُوا شما بیفکنید فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آنهنگام بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوا
أَعْيُنَ النَّاسِ جادویی کردند بر چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی متخیل که حقیقتی نداشت
وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند مردمان را وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ۝ و آوردند جادویی بزرگ آورده اند
که رسنهای بزرگ را مجوف یافته بودند و بقر مطلی کرده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته
و اجواف همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید و پیش در حرکت آمدند آن رسنها و چوبها
بشکل مارها بر یکدیگر بپیچیدن گرفتند و در تفسیر عین المعانی آورده که زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروختند
چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمد چنان کرد که همه میدان
پر از مارها شد وَأَوْحَيْنَا و ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی علیه السلام أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن
عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدها می شد دهان گشاد فَإِذَا هِيَ پس ناگاه اژدها شده بود عصا
تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُونَ ۝ آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق مینمودند و آن جمله
خروار رسن و چوب بود و امیگویند که چون چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد و روی بنظارگیان آورد و هم
بگریختند و خلق عظیم در آن انبوهی هلاک شدند پس موسی علیه السلام او را بگرفت همان شد و حق سبحانه
آن حبال و عصا را معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلام وَبَطَلَ
و زایل شد مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان بایکدیگر گفتند اگر این سحر بودی
بایستی که جادو و سهامان ما باطل نکردندی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان هُنَالِكَ آنجا که موسی علیه
السلام غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و مشکوب شدند وَانْقَلَبُوا و باز گشتند از آن موضع صَاغِرِينَ
خوار شدگان و ناامیدان و بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود سَاجِدِينَ
سجده کنندگان مر خدا را قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم ما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ بپروردگار عالمیان
فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو که باشی رب العالمین رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ پروردگار
موسی و هارون است قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با جادوان آمَنْتُمْ بِهِ آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق
نمودید او را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری شما را دهم إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این عمل لَمَكْرٌ تدبیر خفی
است که شما مَكَرْتُمُوهُ ساخته اید آن را فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با
موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون کنید از این شهر أَهْلَهَا اهل آن را
که قبطیان اند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ پس زود باشد که بدانید نتیجه
این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت لَأُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم
أَيْدِيَكُمْ دستهای راست شما را وَأَرْجُلَكُمْ و پایهای چپ شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر از هر
تیغ عضوی ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ پس بردار کشم أَجْمَعِينَ ۝ همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران
قَالُوا گفتند جادوان که ما را از هرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بر کس مشتاق تریم از تشنه بآب
زلال زیرا که بسبب موت إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۝ بدرستیکه بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم پس چه اخواهان

او نباشیم وفي المثنوي المعنوي نظم جانهای بسته اندر آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل
در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند چون نقاب تن برفت از روی روح
از لقای دوست یابد صد فتوح میزند جان در جهان آبگون نعره یا لیت قومی یعلمون وَمَا تَنْقِمُ و تو که فرعون
منکر نمی شوی مِنَّا از ما و عیب نمیکنی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه بگرویدیم بِآيَاتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفرید
گار ما لَمَّا جَاءَتْنَا آن هنگام که آمد و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلام پس روی از فرعون گردانیده
متوجه حق شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا فرو ریز بر ما و افاضه کن صَبْرًا شکیبایی در آن
بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند مهتران
مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه ملازمان فرعون أَتَذَرُ مُوسَىٰ آیا میگذاری و دست باز میداری این موسی وَقَوْمَهُ
و قوم او را لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند وَيَذَرَكَ و پرستش
ترا بگذارند وَآلِهَتَكَ و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته اند خلق را به پرستش خود میفر
مود و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم خود را بتی
داده بود این را بپرستید تا قرب شما را بمن نزدیک کند و ازین سبب میگفت انا ربکم الاعلی اینها خدایان
خردتر اند و من خدای بزرگترم القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریص نمودند و ترغیب کردند بر قتل
موسی و قوم او و فرعون دانست که بر قتل موسی علیه السلام قادر نیست قَالَ گفت فرعون سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ
زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم
دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند
چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شدند بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلام آورده اند
بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ گفت موسی مر گروه خود را اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید
از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید با شما گفتند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که زمین مر خدای راست يُورِثُهَا میراث میدهد
آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود درین سخن وعده هلاک قبطیانست و در آمدن ولایت ایشان
در تصرف بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نکو یا ظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست بنی اسرائیل این
کنایتها که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند و باز آغاز شکایت نموده قَالُوا گفتند أُوذِينَا ما را برنجانیدند
بغیر تو یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیایی [illegible] روز ما را خدمت خود میفر
مودند نیم روز دیگر ما را آزادی کردند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو آمدی و تمام روز
ما را بکار میفرمایند یا بعضی از ابناء ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان اشتغال کنند قَالَ گفت موسی
علیه السلام از روی تصریح عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما و عسی از برای اطماعست یعنی طمع میدارم از خدای أَنْ
يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک گرداند دشمن شما را که فرعونست با قوم او وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را بعد
هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَيَنْظُرَ پس به بیند خدای که در وقت رحمت و دولت
و راحت كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بران جزا
خواهد داد آنکه حق تعالی بعد از وعده هلاک ایشان مقدمات آن بیان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا و هر اینه ما گرفتیم آلَ
فِرْعَوْنَ بتبع و خدمت فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشک سالی وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و نقصان بعضی از میوه‌های

ایشان لعلهم یذکرون ۝ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فاذا جاءتهم
پس چون آمدی بدیشان الحسنة نیکویی از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه میگفتند برای ماست این نیکویی و ما
مستحق اینیم وان تصبهم و اگر رسیدی بدیشان سیئة بدی چون قحط و بلا یطیروا فال بد گرفتندی بموسی
ومن معه بموسی و آنانکه با وی بودند از مومنان و میگفتند این رنج و مشامت بسبب ایشان بما رسیده الا انما
طائرهم جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشان است که کرام
الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شامت آن عملهای بد بایشان رسیده ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان
لا یعلمون ۝ نمیدانند که آنچه بدیشان میرسید از مکاره و اهوال بواسطه شومی اعمال است وقالوا و گفتند فرعون
یان موسی را علیه السلام مهما تأتنا به هرگاه که بیاری یا هر چیزی که بیاری بما من آیة از نشانه که معجزه تست
مثل قحط و مرض و امثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بآن فما نحن لک پس نیستیم ما ترا بمؤمنین ۝ گرویدگان
و باور دارندگان چون بتطیان نهایت انکار پیش آمدند فارسلنا پس فرستادیم ما علیهم الطوفان بر ایشان آبرا
و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه را از جوی باران و سیل والجراد و فرستادیم ملخ برنده
والقمل و ملخ پیاده یا کنه یا بهوسه والضفادع و بزغ والدم و خون آیات مفصلات در حالتی که این
اشیاء آیتها قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده مدت میان هر دو آیت یکماه بود و امتداد هر آیتی یک
هفته فاستکبروا پس ابا کردند از فرمان برداری وکانوا قوما مجرمین ۝ و بودند گروهی مجرم
یعنی معاندی کفر با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند ولما وقع و هرگاه واقع شد و فرود آمد
علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قالوا گفتند از روی تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی
بخوان از برای ما ربک آفریدگار خود را بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست
یعنی بتو خدا با تو عهد کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت اگر باز بری و زایل گردانی عنا الرجز
از ما این عذاب را لنؤمنن لک هر آینه ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا ولنرسلن هر آینه بفرستیم معک بنی
اسرائیل با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی ببری فلما کشفنا پس آن وقت که ما برداشتیم بدعای موسی علیه السلام
و دفع کردیم عنهم الرجز از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی از زمان که هم بالغوه
ایشان رسنده اند بدان تا معذب کردند در آن اذا هم ینکثون ۝ پس ایشان عهد را می
شکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران باریده و ظلمت ابرها متراکم در مانده و آب بخانهای
قبطیان در آمده و مردان و زنان تا بر پای ایشان نه و کودکان را بر بلندهای نشاندند و هر قبطی که در خانه نشستی
غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه بتنگ
آمده رجوع بفرعون کردند و از و ناامید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب
دفع کند ما ایمان آریم چون آب طوفان بدعای موسی علیه السلام مندفع شد و آب از روی زمین برفت
مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند حق
سبحانه ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخوردند دیگر باره پناه بموسی علیه السلام آوردند و سوگند
خوردند که اگر این بلا مندفع گردد بخدای بگرویم حضرت موسی علیه السلام بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشاره
بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بیابان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند

این مایه محصول ما را ابسر است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ بیاده فرستاد تا آنچه باقی بود بخوردند و دیگر باره
التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را متحقق گشته که تو در
فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر بزغ را برایشان فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می
آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع
ساختند دیگر باره با نقض عهد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون کرد تا بیسه (?) همین که سبطی بخورد آب
صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خون ناب می شد و اگر از یک طرف میخوردند بنسبت هر یک همین
حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا بشرط متابعت بجای نیاوردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس
انصاف ستدیم و اراده انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرق ساختیم ایشان را فِي الْيَمِّ
در دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را
وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ۝ و بودند از تأمل در آن بیخبران وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث دادیم قوم را الَّذِينَ
كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را بدست
قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مَشَارِقَ الْأَرْضِ جهات شرقی از زمین
شام وَمَغَارِبَهَا وجهات غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا آن زمینی که برکت کرده ایم در آن بار زانی و بسیاری
محصولات یا با قدام انبیا عظام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام وَتَمَّتْ و تمام شد و بوفا رسید كَلِمَةُ رَبِّكَ
وعده پروردگار تو الْحُسْنَىٰ وعده نیکو عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل که آن تصرف بود بر اعدا و نیخ (?) دیار
ایشان بِمَا صَبَرُوا و وفاء این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم
مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او از کوشها و حصارها
و منزلهای نیکو وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ۝ و آنچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي
إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم اسرائیل را از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلَىٰ قَوْمٍ
بر گروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه يَعْكُفُونَ اقامت میکردند عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان که مر
ایشان را بود چون بنی اسرائیل قوی را مجاور بتکده دیدند قَالُوا گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز
از برای ما إِلَٰهًا خدایی یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنانچه ایشان را خدایان هست که می
پرستند قَالَ إِنَّكُمْ گفت موسی بدرستی که هستید شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ۝ گروهی که نادانی میکنند و جهل
می ورزید درین که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ
هلاک شده اند مَا هُمْ فِيهِ بآنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین و آیین ایشان را درهم خواهد شکست
و بتان ایشان بر دست ما پاره خواهند گشت وَبَاطِلٌ و مضمحل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ آنچه هستند ایشان
که می کنند از عبادت اصنام قَالَ گفت موسی علیه السلام أَغَيْرَ اللَّهِ آیا جز خدای أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا طلبم برای شما
معبودی وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم
تخصیص فرمود وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید چون رهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از تبعه فرعون يَسُومُونَكُمْ
میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سختی عذاب يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع
نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده می گذاشتند دختران شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود

١٤٢

وَفِي ذَٰلِكُمْ و درین رهانیدن بَلَاءٌ نعمتی بود یا دران عذاب محنتی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از پروردگار
نعمتی یا محنتی بزرگ آورده‌اند که موسی علیه السلام وعده میکرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون
کتابی بیارم بشما از نزدیک از حق تعالی که هرچه شما را باید دران مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات
یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی علیه السلام از خدای درخواست تا آن کتاب بفرستد
حکم شد که سی روز بروزه باش پس از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی عم سی روز روزه داشت و روز سی
ویکم توجه نمود بطور و کراهت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی روزه می آید پس
ازبرای دفع آن رایحه مسواک کرد و ملایکه گفتند ما از تو بوی مشک می شنیدیم آنرا بمسواک دفع کردی و حق
سبحانه و تعالی فرمود تا بجزای آن ده روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده
داده بودیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانروز از ذو القعده چون مدار حساب شهور
عرب بر رویت هلال است و آن بشب مرئی می‌شود تاریخ را بشب مقید کرد وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی را
بِعَشْرٍ بده دیگر از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود أَرْبَعِينَ
لَيْلَةً چهل شبانروز وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی لِأَخِيهِ هَارُونَ مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب
بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِي تو خلیفه من باش فِي قَوْمِي در میان قوم من وَأَصْلِحْ و بصلاح آر کاری را که شایسته
اصلاح باشد از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پی روی مکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباهکاران را وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن
هنگام که آمد موسی لِمِيقَاتِنَا بوقتی که مقرر و معین کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار وی
یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان آورده که چون حق سبحانه خواست که با موسی سخن گوید فرمود
تا هفت فرسنگ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد شیطان از وی بی
اندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمانها بنظر وی در آوردند ملایکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم
بر وی ظاهر شد پس حق سبحانه با وی سخن در پیوست کما اوراست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفت صد
هزار و اجی نود و چهار هزار و در کشف آورده که حق تعالی با موسی شبانروز سخن گفت چون موسی علیه السلام
سخن حق شنید و انجام کلام بی سلام ربانی چشید ذوق محبت فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که در فر
دوس اعلی است چون جنت جای مشاهده لقا است قَالَ گفت موسی علیه السلام رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار
من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بدیده سر أَنْظُرْ إِلَيْكَ تا نظر کنم پس بتو
قَالَ گفت خدای لَنْ تَرَانِي نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بر آن وجه واقع شده که هر چیزی که در دنیا
بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بچشم فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد
و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی عم رویت را دلیل جواز رویت است چه اگر رویت محال
بودی موسی علیه السلام این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی
علیه السلام دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالیتر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین
مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قایم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود بیت
لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب هرچه آن از دوست آید سر بنه کردن متاب گرچه زخم لن ترانی
رسید فی الحال مرهم راحت یافت که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از آن گفتم که لن ترانی وَلَٰكِنِ انْظُرْ

ولیکن نگاه کن إِلَى الْجَبَلِ بکوه که بلندترین جبال و لا یتدین است و قوت تحمل او از تو بیشتر فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس
اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند مَكَانَهُ در جای خود بهنگام تجلی من بر و فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که تو نیز ببینی
مرا و طاقت دیدار منت باشد و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فَلَمَّا تَجَلَّى پس
آن هنگام که تجلی کرد رَبُّهُ پروردگار موسی یعنی ظاهر کرد اندک از نور عرش مقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن
کوه بعد از آنکه حیوة و علم و رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید در عیون المعانی از سهل ساعدی
نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد در آن ساعت هر دیوانه که بود
در روی زمین با هوش آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت عرصه زمین تمام سرسبزی پذیرفت
و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت و بتان بروی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهُ
کرد اینه خدای مر آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه. نقل میکنند که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وی جدا شد
سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا و بیفتاد
موسی علیه السلام بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیه روز پنجشنبه بیهوش ماند فَلَمَّا
أَفَاقَ پس آن هنگام که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه لایق حضرت نیست پاک میدانم
ترا از آنچه مرئی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سؤالی که بی اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من
اول کسی ام که گرویده‌ام بعظمت و جلال تو یا بآنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت ای بیک دیدن
تو کوه بصد پاره شود جز مجیب شد کلی عاجز و بیچاره شود عجب سریست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت
و دل انسانی را بحکم و لکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته در دین آنست که تجلی به بنظر هیبت بوده
و تجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه را ویران ساخته و این نظر دل را معمور می‌سازد بیت دل بدید رفت آنچه کوه
بر نتافت دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت پس حق تعالی بجهت تجلی دل موسی علیه السلام و تدارک الهی
از حرمان مقصود یافتن بود قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال و بقای ذات
تو اند و هناک مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستی که من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان
که در زمان تو موجود اند بِرِسَالَاتِي به پیغامها من که بخلق رسانی وَبِكَلَامِي و دیگر ترا اختصاص دارم بسخن
گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فرا گیر مَا آتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ
و مباش از شکر کنندگان بر آن عطا وَكَتَبْنَا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم
که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت لَهُ برای موسی علیه السلام فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که یا نه پاره بود و در زاد
المسیر آورده که این قول موافق اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده یاره و لوح لها یاقوت احمر بود یا از چوب
سدر بجهست مالک سنگی خام که ارقام در روی کرده کنده بودند چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز
بوده و بر وی نوشته بودند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد مَوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا
و بیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیز را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم بموسی علیه السلام که فرا گیر الواح را بِقُوَّةٍ
بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را تا بصدق عزیمت يَأْخُذُوا فرا گیرند بِأَحْسَنِهَا بنیکوترین
آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بوده قولی که احسن عزایم
بوده و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمعست بین

الفرایض والنوافل سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شمارا ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ ۝ سرای فاسقان یعنی اماکن
ایشان که دور خست یا شمارا بولایت شام درارم و منازل قرون ماضیه که از دایره وجود بیرون رفته
اند بنمایم شمارا منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت
گیرند بدان رباعی جشم عبرت بین بجا در قصر شاهان تنگ کرد تا جه سان از حادثات دون گردون خراب
شد خراب پرده داری میکند در طاق کسری عنکبوت بوم نوبت میزند بر قلعه افراسیاب سَأَصْرِفُ
زود باشد که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت
نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانرا که تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ ط بی استحقاق یعنی مهر بر دلها
متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذو النون مصری قدس سره منقولست که خدای تعالی ابا دارد که گرامی سازد
دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده مصراع
جه عیبست جنین گنج در آن ویرانه وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانی که ما نمایم
بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم یعنی معجزات آنحضرت یا بدانند هر پیغامی که فرستیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا
نگروند بدان از جهت ستیزه و عناد وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست
بطریق هدایت لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا این راه را نگیرند یعنی متابعت وی نکنند وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند این
سرکشان سَبِيلَ الْغَيِّ راه بی راهی و گمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ۚ آنرا راه گیرند و پی روی کنند این گردانیدن دلهای
ایشان از فهم آیات ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند سخنان ما را وَكَانُوا
و بودند عَنْهَا از نظر در آن و اعتبار بدان غَافِلِينَ ۝ نا آگاهان و بیخبران گفته اند مراد از غفلت
اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه
تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که قرآنست یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند دیدن
سرای آخرت حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ۚ باطل شده و ناچیز گشت عملهای که در جهان کردند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا
داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا يَعْمَلُونَ ۝ عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ
مُوسَىٰ و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او مِن بَعْدِهِ از پس رفتن موسی علیه
السلام بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای ایشان از قبطیان عاریت گرفته بودند عِجْلًا گوساله یعنی
بهیات گوساله جَسَدًا بدنی بی روح لَّهُ خُوَارٌ ۚ مر او را بود آوازی جون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل
شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی
داریم و بدان اشتغال می نمایم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت
بستند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود جون موسی
علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد وگفت این پیرایها عاریت که در دست
بنی اسرائیل مانده میخورند و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرام است هارون علیه السلام فرمود تا
تمام آنرا جمع کردند و سامری را بامانت نگاه دارد سامری پیرایها زر و نقره در تصرف خود در آورد و جون
زرگری ساحر بود همه را بگداخته در قالب ریخت و شخصی بهیات گوساله ساخت اما بدنی بی روح بود بسر عملی
کرد که از و آوازی بدر آمد جون آواز گاو و آورده اند سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را دیده بود بر اسبی

سوار واز زیر سم اسبش قبضه خاک برگرفته با خود میداشت همین که شکل گوساله را از قالب بیرون اورد قدری از ان خاک
در دهنش ریخت خدای تعالی ان گوساله را زنده گردانید جز یا دامد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون اواز
گوساله بگوش جمع از بنی اسرائیل رسید بسجده درافتادند اَلَمْ یَرَوْا ایا ندیدند و ندانستند اَنَّهُ لَا یُکَلِّمُهُمْ انکه گوساله
با ایشان سخن نگوید و اورا و نفی نکند وَلَا یَهْدِیهِمْ سَبِیلًا و نه بنماید ایشان را هیچ کجای رسید اِتَّخَذُوهُ فرا گرفتند
او را بخدایی وَکَانُوا ظَالِمِینَ و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش و در لطایف قشیری رحمه
الله مذکور است که چه درست میان امتی که موضع خود را بر بستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت
انکه تو ساختی نساز کارت سازند نشت در دو عالم یارت وَلَمَّا سُقِطَ آن هنگام که افکنده شد ندامت
و پشیمانی فِی اَیْدِیهِمْ در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی چیزی را در دست خود دارد
و این لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل معنی انکه چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادة
او وَرَاَوْا اَنَّهُمْ و دیدن انکه ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق گمراه شدند قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ یَرْحَمْنَا
اگر رحمت نکند بما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه ما وَیَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزد ما را لَنَکُونَنَّ بخدایی که باشیم ما
مِنَ الْخَاسِرِینَ از زیان زدگان و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَی و ان هنگام که باز گشت موسی علیه السلام
از طور اِلَی قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمگین بغایت اَسِفًا اندوهناک یا حزن کننده اورده اند که موسی
علیه السلام در محل رجعت از ین خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه ورا خبر کرده بود در طور و خشمناک پاک
لند و تمام در میان قوم امد و از غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِی بد نیابت کردید بدانچه مِنْ بَعْدِی
از مفارقت من اَعَجِلْتُمْ ایا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل اَمْرَ رَبِّکُمْ بر فرمان پروردگار خود و صبر
نکردید تا من بیایم و حکم خدا بشما رسانم وَاَلْقَی الْاَلْوَاحَ و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بران
نوشته بود و ان غضب نیز برای خدای کرد و در تبیان اورده که الواح را بیفکند اما زود از دست بنهاد چنانکه
کسی چیزی بیفکند و جمهور بر اینند که الواح بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هرچه در ان نوشته بود باسمان
بردند و ان تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه
با قوم لوح را القا کرد وَاَخَذَ و بگرفت بِرَاْسِ اَخِیهِ موی برادر خود یعنی هارون علیه السلام یَجُرُّهُ اِلَیْهِ بطرف
خود میکشید بطریق معاتبه نه از روی اهانت گمان موسی علیه السلام ان بود که مگر هارون تقصیر فرموده قَالَ
ابْنَ اُمَّ گفت هارون ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر مادر پدری بودند اما بجهت ترقیق قلب
موسی علیه السلام مادر یاد کرد پس گفت اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند
و تنها یافتند زبون گرفتند وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی و نزدیک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فَلَا
تُشْمِتْ پس شاد مگردان بِیَ الْاَعْدَاءَ بمن دشمنانرا و چنان مکن که از روی ایشان حاصل اید اهانت من
وَلَا تَجْعَلْنِی و مدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ با گروه یعنی مرا در عداد گوساله پرستان در میان قَالَ گفت موسی
علیه السلام بعد از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِی ای پروردگار من بیامرز مرا در ین عملکه با برادر بزرگ کردم
یا در انکه الواح را بیفکندم وَلِاَخِی و بیامرز برادرم را اگر تقصیر کرده باشد در منع وَاَدْخِلْنَا و در
امار فِی رَحْمَتِکَ در بخشایش خود گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و ریاض جنت خود در اخرت
وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تست و بخشایش بجموع از

نظر بخشش تو قطعه تو بر اهل سخا انعام کردی که بس بیچارگان انعام کردند بهر جا وی از رحمت روانست
و دریاها سحودت وام کردند ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را
بخدایی سینالهم زود باشد که ایشانرا غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و این خشم همان بود
که حق تعالی امر فرمود که بکشند یکدیگر را وذلة و دیگر برسد ایشانرا خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان وکذلک و همچنین که پاداش داده ایم گوساله پرستانرا
نجزی المفترین مجازات دهیم دروغ گویان و مبتدعانرا والذین و آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها
از صغایر و کبایر یا شرک آورده اند ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من بعدها از پس وقوع آن عملها و
آمنوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدایرا بیگانگی و رسول را و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد
معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند این را که حق تعالی توبه گناهکاران قبول میکند ان ربک بدرستی که پروردگار
تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشانرا رحیم مهربانست بقبول
توبه از ایشان ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکت ساکن گشت عن موسی الغضب از موسی خشم
او تشبیه کرده غضبی را که حامل موسی بود علیه السلام بر آن فعل بکسی که او را باشد بچیزی و برآن اغرا کند و از سکون
آن بسکوت تعبیر فرمود یا ذکر غضب دلالة میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس
گوییا آن بمنزله نطق است و بسکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی علیه فرو نشست اخذ الالواح
فرا گرفت بقیه الواح را که افکنده بود وفی نسختها و در آنچه مکتوب بود در آن هدی راه نمودن بود از گمراهی
ورحمة و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم مر عقاب پروردگار
خود را یرهبون ترس کاری میکنند یعنی از عذاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی
شانه خطاب با موسی علیه السلام که جمعی از احبار بنی اسرائیل را با خود بطور بر تا از عبادت عجل اعتذار کنند
موسی عم با قوم گفت و قبول کردند واختار موسی و برگزید موسی عم قومه از قوم خود سبعین رجلا
هفتاد مرد لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی آنست که طایفه از بنی
اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرد و آنچه بر الواحست کلام موسی است حق تعالی فرمود که موسی قوی
بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بر گواه باشند موسی علیه السلام هفتاد تن را
با قوم خود و چون بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی علیه السلام و ایشان حایل شد
و موسی علیه السلام بپرده غمام در آمد و احبار قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه با موسی سخن گفت
و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمد و گفت شنیدید
کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی که ایمان آریم که خدایرا آشکارا
ببینیم متعاقب این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده آغاز
نیاز کرد جناب حق سبحانه خبر میدهد فلما اخذتهم پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد را الرجفة
صاعقه بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشانرا آوازی مهیب و همه از هول آن بمردند و گفته اند
لرزه در اندام ایشان افتاده بمثابه که مفاصل و اوصال بانقطاع نزدیک رسیده موسی علیه

السلام ترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل متهم بقتل ایشان گردد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من
لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی تو أَهْلَكْتَهُمْ هلاک میکردی ایشانرا مِنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن از
میان قوم وَإِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی و در عین المعانی آورده که ایشانرا هلاک میکرد بعبادت
عجل و مرا بقتل قبطی أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی مارا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کرده اند بیخردان
مِنَّا از قوم ما یعنی عبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رویت إِنْ هِيَ نیست این کردار ایشان إِلَّا
فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلای تو بندکانرا یعنی ایشانرا کلام خود شنوانیدی تا طمع رویت کردند و از گوساله آواز
بدید ساختی تا دروی بوی آورده اند در کتاب فصل الخطاب قدس سره جامعه مدن گوید که حق سبحانه موسی
علیه السلام در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسید از روی ادلال بدین جرأت اقدام فرمود و دلال
در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده که ومن ادلال المحبین من المستانسین مناجات برخ
العبد الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم ثلث دفعات وحضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک
ادب نیست بلکه عین ادبست نظم گفت کوی عاشقان درکار رب جوشش عشقست نی ترک ادب هرکه
کرد از جام حق یک جرعه نوش نی ادب ماند درون عقل هوش وهم ازین مقام بسط است این سخن
موسی علیه السلام تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ گمراه میکردانی بدان فتنه و ابتلا میکنی هر کرا میخواهی که گمراه شود
وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ و راه مینمایی هم بدان هر کرا میخواهی که راه یابد أَنْتَ وَلِيُّنَا تویی یار و متولی کار ما
فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز مارا وَارْحَمْنَا و ببخشای بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی
وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده مارا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکویی
که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال وَفِي الْآخِرَةِ و دران سرای هم نیکویی ده مارا که مغفرت
یا جنت یا سعادت رویت إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب
من از صفت او آنست که أُصِيبُ بِهِ میرسانم مَنْ أَشَاءُ بهرکه میخواهم کفار وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت
من از صفت او آنست که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزی یعنی شاملست در دنیا مومن و کافر را بدادن
جان و فرستادن روزی و گفته اند لطف است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بیکدیگر مهربانی
ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه را باتصاف بدین رحمت دعوت
فرموده که توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که از مطلقه و امتنانیه وان
رحمتیست همه چیزرا فرا رسیده چنانچه فرموده و رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه آن عطا دادن است
سابقه سوال سایل و وسیله حاجت محتاج یا بی ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه
فی المثنوی نظم ای بداده رایگان صد چشم و گوش بی ز رشوت بخش عقل و هوش در عدم ما
مستحقان کی بدیم که بدین جان و بدین دانش زدیم ما نبودیم و تقاضا ما نبود لطف تو ناگفته ما می شنود
دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آن همه رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده را آن رحمت را
هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود
بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوب بنده را مقید بجهت آن کوید

که مقید است بشرطی از اقوال و افعال چنانچه فرمود فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این
رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند از زکوة مفروضه را وَالَّذِينَ
هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزله ما يُؤْمِنُونَ میگروند قتاده رحمه الله گوید که یهود و نصاری تمنای
این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان دادیم و زکوة مال ادا کنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی
رشته امید ایشانرا منقطع ساخته این رحمت را بدین امت تخصیص داد فرمود که متقیان و مومنان که رحمت
برای ایشان میگویم الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پی روی میکنند فرستاده
را که صفت اوست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبری نانویسنده و ناخواننده و صفت آنحضرت برین صفت تنبیه است
بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او میتواند بود امام گوید چنانکه مکرر الم التراب گویند که مسند
و منشاء همه شهرها و دیهها است و لوح را امیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد
مدرس شد در بحر الحقایق فرموده عرب اصل و منشاء را ام گویا بزبان فیصل از الف ادم و میم مسیح ام
الکتاب معنی انتند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم باصل منسوب ساخت تا دانند
که اصل همه موجودات و اول همه مکونات اوست لولاک لما خلقت الکون لافلاک مویدا این معنی است بیت
تو اصل وجود امدی از نخست دگر هرچه موجود فرع تست الَّذِي آن پیغمبری که يَجِدُونَهُ می یابند اسم
و صفت او را مَكْتُوبًا نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ در توریت انا میگوید احمد الضحوک
القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا اخر وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل انجاکه در قول عیسی علیه السلام میفرماید
انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیط جاءنا الخ يَأْمُرُهُمْ میفرماید این پیغمبر ایشانرا که پی روانند
بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی که توحید است وَيَنْهَاهُمْ و باز میدارد ایشانرا عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرک است
و گفته اند معروف مکارم اخلاقست یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف
وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال میکرداند بر ایشان الطَّيِّبَاتِ مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند
چون بحیره و سایبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم وَيُحَرِّمُ و حرام میسازد عَلَيْهِمُ
الْخَبَائِثَ بر ایشان خورشهای پلیدرا چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای نا وجه را چون رشوت
و ربوا وَيَضَعُ و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عَنْهُمْ از ایشان إِصْرَهُمْ بارگران ایشانرا یعنی
سبک میکرداند بر امت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی
اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع ان مقدار از جامه که نجاست بدو
رسد و جز آن وَالْأَغْلَالَ و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها الَّتِي آنکه بوقت موسی
علیه السلام كَانَتْ عَلَيْهِمْ بود بر ایشانرا و آن قتل نفس بوده است در توبه و قصاص بی عفو و دیه و احراق
غنیمت و غیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ پس آنانکه بگرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل وَعَزَّرُوهُ و تعظیم
کردند او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّورَ الَّذِي آن نوری که
أُنْزِلَ مَعَهُ فرو فرستاده اند با نبوت او مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند
یعنی فرو فرستاده شده است با او و باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمده و اکثر
انرا باز باسمان بردند و نکته در آنکه قرآنرا نور گفت بغایت روشنست جامع امور دین و دنیا از و مفصلست و هی بینا

أولئك آن گروه ایمان آورده اند و تعظیم و نصرت و متابعت پیغمبر کردند هم المفلحون رستگاران اند

از عذاب و فایزان برحمت و ثواب قل بگوی ای محمد بر سبیل عموم ای مردمان (یا ایها الناس) انی رسول الله بدرستی که من فرستاده

خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه ببعض دون بعض چنانکه پیغمبران دیگر بودند الذی آن خدای که بتحقیق

له مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لا اله هیچ معبودی مستحق عبادت

نیست الا هو مگر او یحیی زنده کننده است و یمیت و میراننده فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدای که صفت

او شنودید ورسوله و بگروید بفرستاده او النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن پیغمبری که میگرود بالله

بوحدانیت خدای وکلماته و بسخنان فرستاده او بر انبیا واتبعوه و پی روی کنید این پیغمبر را و فرمان

برداری نمایید لعلکم تهتدون تا باشد که راه راست یابید ومن قوم موسی و از قوم موسی علیه

السلام امة گروهی هستند ایشان یهدون راه می نمایند خلق را بالحق بسبب حقی که با ایشانست

وبه یعدلون و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبدالله بن سلام و اصحاب

او اند رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات موسی علیه السلام و فوت خلیفه وی یوشع هرج و مرج

بنی اسرائیل بدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بنیاز تمام از حضرت

ملک علام درخواستند که میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند حق سبحانه راهی در زمین کشاده کرد تا

ایشان بدان راه در آمده ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلم شب معراج ایشان را دید و ده سوره از قرآن بر ایشان خواند و ایشان بوی ایمان

آورده اند و حلال مسلمانند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند

و این آیة در صفت ایشانست پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی علیه السلام اخبار میکند و میگوید وقطعنا

هم و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدلست از اثنتا عشر یعنی ساختیم

قوم را و سبط ولد ولد را گویند اینجا اولاد فرزندان یعقوبند امما گروه گروه بدلست از اسباط یعنی بنی

اسرائیل را گردانیدیم امتان امت هر سبطی امتی واوحینا الی موسی و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام اذ

استسقاه چون آب خواستند قومه گروه او ازو چون در تیه حیران بنی اسرائیل سرگردان شدند و از

حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام آب طلب نمودند و وحی که خدای

بموسی ان اضرب آنکه بزن بعصاک الحجر بعصای خود آن سنگ را که چون بتیه در آمدی با تو بسخن

در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا بران

سنگ زد فانبجست پس شکافته و گشاده گشت منه ازان سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه

بعدد اسباط قد علم بدرستی که دانستند کل اناس همه آدمیان از هر سبطی مشربهم آبشخور خود و با

بشخور غیر خود میل نکردند وظللنا و سایبان ساختیم علیهم الغمام بر ایشان ابر را تا از حرارت

آفتاب متاذی نشوند وانزلنا و فرو فرستادیم علیهم المن بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین

والسلوی و مرغی مشابه سمانی و گفتیم کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها آنچه بمحض عنایة

روزی داده ایم شما را و ذخیره منهیه ایشان خلاف کردند از من و السلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت

وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن ولکن کانوا و لیکن بودند که از نافرمانی انفسهم

بر نفسهاي خود يَظْلِمُونَ ستم ميكردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و ياد كن كه چون گفته شد مر بني اسرائيل را بعد
از محاربه جبابره و ظفر بر ايشان كه اسْكُنُوا ساكن شويد هَذِهِ الْقَرْيَةَ درين ديه يعني اريحا يا ايليا
وَكُلُوا و بخوريد مِنْهَا از ميوهها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا كه خواهيد وَقُولُوا حِطَّةٌ
و بگوييد درخواست ما حطه است يعني وضع كن گناهان ما از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آييد بدين در از درهاي
آن ديه سُجَّدًا در حالتي كه سجده كنندگان باشيد يا منحني شدگان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بيامرزيم
شما را خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود بود كه افزون گردانيم جزاي نيكوكاران
يعني زيادت دهيم ايشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبديل و تغيير دادند آنانكه
بر خود ستم كردند مِنْهُمْ از بني اسرائيل قَوْلًا سخني مأمور به را غَيْرَ الَّذِي بغير آنكه قِيلَ لَهُمْ
گفته شده بود مر ايشان را يعني بدل حطه گفتند حنطة فيها شعر و اين از روي استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس
عَلَيْهِمْ فرستاديم ما بر تغيير دهندگان رِجْزًا عذابي مِنَ السَّمَاءِ از آسمان كه صاعقه بود يا طاعون بِمَا كَانُوا
يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند كه ستم كردند يعني لفظي را در غير موضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ و بپرس اي محمد
يهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر ديه و واقعه آن الَّتِي كَانَتْ آن ديهي كه بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزديك دريا
آن ديه ايله بوده است در ميان مدين و طور بر ساحل بحر طبريه و گفته اند نام آن قريه مقنا بوده در ميان مدين
و عينونا و بهر تقدير مردم اين ديه متشرع بشريعت توريت بوده اند و از جمله فرايض بر ايشان تعظيم سبت
بوده كه در آن روز صيد ماهي نكنند و باعمال ديني مشغول شوند ايشان خلاف امر خداي كرده و در زمان
داود ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال ذميمه يهود با حضرت رسالت صلي
الله عليه و آله و سلم خطاب ميفرمايد كه اهل كتاب را بپرس از اهل آن ديه إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند
از حد و از اوامر الهي و تجاوز كردند از تعظيمي كه مأمور بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه كه آن ترك
صيد سمك بود ايشان خلاف كردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون مي آمدند بر ايشان حِيتَانُهُمْ ماهيان ايشان
يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ايشان يعني روزي كه منهي بود در آن شكار ماهي ماهيان مي آمدند شُرَّعًا
ظاهر شده بر روي آب و سرها بر آورده داشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزي كه بسبب عمل غير كردند يعني بتعظيم آن
روز مأمور نبودند چون يكشنبه و باقي ايام لَا تَأْتِيهِمْ نمي آمدند بر ايشان ماهيان و اين ابتلايي بود
از حضرت عزت مر ايشان را كه چون روز شنبه در آمدي و ماهي بسيار ظاهر شدي بر روي آب و بازي
كردندي و چون شنبه بگذشتي برفتندي و تا شنبه ديگر كسي ماهي نديدي كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنانكه
بيان نموديم ايشان را يعني معامله آزمايندگان كنيم بِمَا كَانُوا بآنچه هستند كه از سر جهل يَفْسُقُونَ
بيرون روند از دايره فرمان چون اهل ايله روز شنبه ماهي بسيار مي ديدند و صيد كردن مشكل بود
و صبر كردن دشوار متردد گشتند و بانواع حيل و تدابير تمسك جستند در طلب چاره آن كار بودند آخر
الامر راي ايشان بر آن قرار گرفت كه حوضها ساختند و از دريا جويها بر آن بردند و روز شنبه كه زمان
ظهور ماهيان بود ايشان را بدان حوضها راندندي و دامها در پيش راه نصب كردندي تا ماهيان
آنجا ماندندي و روز يكشنبه بگرفتندي چند نوبت اين عمل كردند اثر عذاب ظاهر نشد دلير شده از سر
تعظيم سبت بگذشتند و اهل آن ديه گروه شدند قومي مباشر اين فعل بودند و گروهي ايشان را نهي

کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقهٔ ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ
و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله متفق بودند در فعل و نهی مر گروه ناهیه را
لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را که اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا
بنافرمانی و ترک تعظیم سبت را أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت
که عذاب آتش دوزخست قَالُوا گفتند فرقهٔ ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما در عذرخواستن است خواهی
است از ما و حفص معذرة بنصب خواند یعنی پند دادن ما برای معذرت است از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار
شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشانرا پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ و تا باشد ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه
صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده می شدند یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ
يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم
کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ
خارج می شدند از راه فرمانبرداری و در فرقهٔ متوقف اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف
در امر ایشان اولیتر است پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام که گردن کشیدند
عَمَّا نُهُوا عَنْهُ از آن چیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم ما مر
ایشان را كُونُوا قِرَدَةً گردید بوزینگان خَاسِئِينَ دور شدگان و نا امیدان از رحمت آورده اند
ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان
دیواری کشیدند و دری بمحلهٔ خود نشانده راه آمد و شد بمساکن ایشان در بستند روزی از محلهٔ خود بیرون
آمدند و کسی از محلهٔ فاسقان بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده هر
بوزینه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامهای ایشان میمالید و زنده بودند روز چهارم مردند
وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد رَبُّكَ آمرزگار تو سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ
که برانگیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشانرا سُوءَ
الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و جلا و ضرب جزیه گفته اند که بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام
کرد و بعد از آنکه ملوک فارس ایشانرا رنجانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مبعوث شد حکم فرمود بمقاتلهٔ ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبتست مر کافرانرا وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ
آمرزگارست هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ
و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ أُمَمًا در زمین جماعتها چه ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد
مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگان اند که بدین موسی ع متدین بودند و تغیر بحال
ایشان راه نیافت یا آنها آنند که بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده اند یا آنها که در شب
معراج با حضرت گرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هستند دُونَ ذَٰلِكَ فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه
وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشانرا بِالْحَسَنَاتِ بنیکوئیها چون عیش و غنا و صحت وَالسَّيِّئَاتِ

و سیئها چون شدت و فقر و مصایب نفس و مال لعلهم یرجعون شاید که باز گردند بخدای و از معصیت
بطاعت گرایند ایشان را در نعمت شکر می بایست کرد بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیا
و در محنت صبر می بایست ایشان سزا کرده گفتند ید الله مغلولة پس بر محک اختبار تمام عیار بیرون نیامدند پس
خویش بود که محل تجربه باید بیان تا سیه روی شود هر که در وی غش باشد فخلف من بعدهم پس از ایشان
در آمدند نه صالحان خلف پس ماندگان ورثوا الکتاب میراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند علما آنرا
از پدران یأخذون فرا میگیرند عرض هذا الادنی خواسته و متاع این جهان فروتر که دنیاست مراد
اخبار زمان حضرت رسالت اند صلی الله علیه و آله و سلم حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگرفتند
و یقولون و میگویند سیغفر لنا زود باشد که بیامرزد خدا ایشان را آن بود که گناه روز را ایشان
بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه نمیدانستند و ان یأتهم و حال آنکه اگر بیاید
بدیشان عرض مثله خواسته از متاع دنیا آن خواسته دیگر رحمت یأخذوه فرا میگیرند
آنرا یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام الم یؤخذ علیهم آیا گرفته
نشده است بر ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریة ان لا یقولوا که نگویند علی الله بر خدا
الا الحق مگر سخن راست دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دادند
میدانند که دروغ میگویند زیرا که دروغ میگویند زیرا که توریة با ایشانست و درسوا و خوانده اند
ما فیه آنچه در هست و این حکم در وی دیده اند والدار الاخرة و رستکاری سرای دیگر عقبی است
خیر بهتر است از عرض دنیا للذین یتقون مر آنان را که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ
افلا تعقلون ایا تعقل نمیکنند و مختص بکتاب میخوانند یعنی در نمی یابند که نعمت عقبی بهتر است
از مال دنیا والذین یمسکون بالکتاب و آنانکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مومنان
اهل کتابند و کتاب در بنی قرآنست و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک
بکتاب مشتملست بر اقامت جمیع عبادات جهت آن توانند بود که نماز ستون دینست و اقامت این موقوف
بر اقامت اوست نظم خانه دین خویش را چو خدای بر ستون نماز کرد بنای پیشکی تا ستون بجای بود
خانه دین بپای بود انا لا نضیع بدرستی که ضایع نمیکنیم اجر المصلحین مزد کار صالحان از بندگان
کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم و اذ نتقنا الجبل و یاد کن برای یهود در زمان خود چون بکندیم
و بر داشتیم کوه طور را فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة گویی که کوه سایه بانیست بر سر ایشان
و ظنوا و دانستند انه آنکه کوه واقع بهم فرو آینده است بدیشان از حکم توریة قبول نکنند چه
خدای از این خبر داده خذوا و گفتیم بگیرید ما آتیناکم آنچه داده ایم شما را از احکام بقوة بجدی تمام
واذکروا و پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه در هست از اوامر و نواهی لعلکم تتقون شاید که
بر همین کاری کنید و از عذاب متقیا باشید و اذ اخذ ربک و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو
من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان ذریتهم فرزندان ایشان و
اشهدهم و گواه کرد اینها ایشان را علی انفسهم بر نفسهای ایشان باقراری کردند یا بعضی را بر بعضی
گواه ساخت و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مایی

حق سبحانه ذریه آدم را بیرون آورد بعضی همه چو توالد ابناء از آباء و ذکر آدم علیه السلام نکرد چه همه کس را معلوم
است که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبد الله رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله
عنهما نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریه آدم بنعمان و آن
وادی است نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و در کتاب آورده که اخذ
میثاق در دهیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند بعد از خروج آدم علیه السلام بود از بهشت و در مدارک
میگوید که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضایی که بر در بهشت هست
و عرض از هستی هزار ساله راه است حق سبحانه ذریه آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خورد
و حیات و عقل و نطق در ایشان آفرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نمودند گفتند بلی
شهدنا گواه شدیم ما بر اقرار خود و گفته اند چون ذریه بلی گفتند حق سبحانه ملایکه را گفت گواه باشید گفتند
شهدنا و سدی میگوید این خبریست که حق سبحانه از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریه گواه شدیم
ان تقولوا یوم القیمة تا نگویند روز قیامت که انا کنا بدرستی که ما بودیم عن هذا از این
اقرار غافلین بیخبران او تقولوا یا آنکه نگویند انما اشرک بجز این نیست که شرک آوردند اباؤنا پدران ما
من قبل پیش از ما و کنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم
افتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را و معذب میسازی بما فعل المبطلون بآنچه کردند تباهکاران پدران ما
یعنی پدران ما چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق
بتوحید الهی جل و علا بر هر احدی از ذریه واقع شد پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود لایق درویش این آیة میثاق
عهد الست تا بیخبران سرگرم غفلت را متنبه سازد و الا هوش شدگان بیداردل از آن سوال و جواب غافل نیستند
بیت الست از ازل همچنانش بگوشست بعز یاد قالوا بلی در خروش است در نفحات مذکور است که علی
سهل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گویی که دی بود شیخ الاسلام خواجه
عبد الله انصاری قدس سره فرمود که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود و آن روز را هنوز شب در
نیامده و صوفی در همان روز است نظم روز امروز ست ای صوفی وشان کی بود از دی و از فردا
نشان آنکه از خود نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبلش حالست و بس از حسین منصور قدس سره
منقولست که فرموده که غایب از حقایق سوال الست را چگونه جواب دهد پس سر مخاطب و مجیب بغایت
نازک است مصراع هم خود الست گوید و هم خود بلی کند و کذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را
نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن و لعلهم
یرجعون و شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود یا بر
یهود نبأ الذی خبر آنکس که اتیناه دادیم او را آیاتنا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس امیه بن ابی
الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه
داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد امیه از روی حسد بوی
کافر گشت و این آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال فانسلخ منها پس بیرون آمد از آن آیتها بواسطه
کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطان پس پی در پی شد و پیوست شیطان باو را پی روی

خود فرمود فَكَانَ پس گشت دانسته آن آیات را مِنَ الْغَاوِينَ ۞ از گمراهان وگفته‌اند آن کس ابو عامر راهب
بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم او را فاسق لقب نهاد واو ساعی بناء مسجد ضرار است صفت حضرت رسالت
پناه صلوات الله در کتب الهی دیده بود واو را شناخت وبوی ایمان آورده آخر انکار کرد وبدو کافر شد واشهر آنست
که آن کس بلعم باعور بوده از کنعانیان وجباران که صحف ابراهیم خوانده بود واسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه
السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شده جباران رجوع ببلعم کردند که او مستجاب الدعوه بود والتماس نمودند
که موسی وقوم او دعا کند در اول ابا کرد ودر آخر باغواء زن خود فریفته گشت ورشوت از قوم قبول کرده
بر موسی علیه السلام وقوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او بیرون برد وایمان باوی نماند وَلَوْ شِئْنَا واگر میخواستیم
ما لَرَفَعْنَاهُ هرآینه برکشیدیم او را بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه
ودرجات سنیه که منازل ابرار ومساکن اخیار است وَلَكِنَّهُ ولیکن او بواسطه دناءة همت أَخْلَدَ میل میکرد
إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت وَاتَّبَعَ وپی روی کرد هَوَاهُ آرزوی خود را بقبول رشوت
واستماع سخن زن فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگ است در اخس احوال او
إِنْ تَحْمِلْ اگر حمله کنی عَلَيْهِ بر وی وبرانی او را يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون کند أَوْ تَتْرُكْهُ یا گذاری او را بگذاری
وبرانی يَلْهَثْ همان زبان از دهن بیرون افکند معنی آیت که رانده سگ ونارانده او یکسانست در هیچ حال
صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همچنین حال داشت که بهیچ وجه از دناءة وخساست خود بر نگشت
اول در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعا بد مکن منزجر نشده ودر وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلام بود
که بر ایشان نفرین کند در آن کوهی که سوار بود باوی بسخن در آمد که ازین راه باز گرد واز سر این عمل بلد رهم
منتبه نگشت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از آنجا در آید وجه بو العجبی نماید اگر از جانب فضل و
زنار بهرام گبر را کمر عشق بازی را دیدن گرداند واگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را بر انداخته با سگ
خسیس برابری دهد رباعی از ابری از صومعه در دیر گبران افکنی وین الشیء از بتکده سر حلقه مردان کنی
چون وچرا در راه تو عقل زبون را کی رسد فرمانده مطلق توی حکمی که خواهی آن کنی ذَلِكَ این مثل که گفته شد
مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروه است که از روی جحود واستکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ میشمردند آیتهای ما را که قرآن
است واین گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان برایشان این خبر وگفته‌اند مراد ازین قوم یهودند
که تکذیب آیات توریة کردند در کتمان نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم پس میفرماید که قصه
بلعم را برایشان بخوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد بتکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۞
تا شاید که ایشان تفکر نمایند وفکر ایشان بان ادا کند که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست مثل قوم
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان وقیام حجت برایشان وَأَنْفُسَهُمْ
كَانُوا يَظْلِمُونَ ۞ وبر نفسهای خود بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان
جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه
یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ وهر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولَئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ۞
ایشانند زیانکاران در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا وبدرستی که آفریدیم ما لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا
بسیاری مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان وآدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده وبر علم قدیم اصرار ایشان

بر کفر نوبت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشان را دلهاست که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ حقیقتی
در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمی کردانند و آن را از زنکار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک
نمی سازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشان راست چشمها که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا دلیل حق نمی بینند بآن بدان
سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نکرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشان را کوشهاست که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ بِهَا
سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند أُولَٰئِكَ این کروه در آنکه
مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصور بلذات فانی شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایان
اند که همت ایشان جز خوردن و خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذت دایمی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این کروه
کمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اکر وفاق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند أُولَٰئِكَ آن کروه
که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان بودن غفل خود کاملان اند صاحب عین المعانی آورده که مکلف
مأمور باقوی کانا شتی معلق و مساوی نیست جمادی هم روحانی است و هم جسمانی و هم عقلانی است
و هم شهوانی پس اکر عقل او بر هوا غالب آمده از ملائکه افضل است و اکر خود رش مغلوب نفس و هوا شده از بهایم
اخس و اذل است و درین باب کفته اند بیت بهره از ملکت هست و نصیبی از دیو * ترک دیوی کن و
بکذر بفضیلت ز ملک وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدای راست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها
مراد نود و نه نامست که مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ در آن باب وارد شده است و در زاد المسیر کوید سبب نزول
جز این آیت آن بود که مردی خدای را در نماز باسم الله یاد کرد و باسم رحمان نیز بخواند ابو جهل کفت محمد و اصحاب
او میکویند که ما یک خدای را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدای را میخواند این آیت نازل شد که اسماء الهی بسیارست
و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف کفته که خدای را صفات نیکوست چون عدل و احسان
و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستایید و کفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی
و متصف کردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بکذارید متابعت آنانکه از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند
بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که از شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب
حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میکفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخوانند و کفته اند الحاد اشتقاق
نامهای بتان بوده از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند
ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بود کذشت
ذکر اهل بهشت میکند و میکوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ کروهی اند که ایشان يَهْدُونَ
بِالْحَقِّ راه می نمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تا
بعان ایشان اند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه را مستدرج سازیم
سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بکیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک کرد آییم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از انجا
که ندانند یعنی هر کاه کناهی میکنند نعمت بر ایشان زیاده میکردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری
قدس سره فرموده که استدراج اعطاء نعمتست و انساء شکر یعنی نعمتی بر ایشان میدهد و سپاس داری بر دل
ایشان فراموش میکرداند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهم مر ایشان را مدتی
پس بکیرم شان إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که کرفتن من سخت است کید علجی را کویند که در خفیه باشد پس استدراج

بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلان است کید گفت آورده‌اند که شبی حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم بکوه صفا بر آمد یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای میترسانید یکی را صنادید گفت که این
یار شما دیوانه شده است که همه شب فریاد میکند این آیت آمد که اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان
و اندیشه ننمودند در این که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست مر یار ایشان را یعنی محمد صلوات الله سلامه علیه مِنْ جِنَّةٍ
از هیچ نوع دیوانگی این همان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت
حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانند اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِیرٌ مُّبِینٌ نیست او مگر بیم کننده از عذاب
الهی پیدا و هویدا بیم کردن او اَوَلَمْ یَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِی مَلَکُوتِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
در ملک عظیم آسمانها و در ملکوت زمین گفتند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت
ارض بحور است و جبال و شجر وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ و ننگریستند در آنچه آفرید خدای مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی
تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جلال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر کردد وَاَنْ عَسٰی و دیگر نظر نکردند
در آنکه شاید اَنْ یَکُوْنَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک رسیده اَجَلُهُمْ مدت فنای ایشان
یعنی چرا تامل نکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت
بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش
کاجل فرا رسد تنگ؛ وایام عنان ستاند از چنگ؛ برمرکب فکر خویش نه زین؛ مردانه درای در ره دین؛
فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن یُؤْمِنُوْنَ ایمان خواهند آورد این مشرکان
اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجموع محاسن صورت و معنی است مَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ هر که خدای
گمراه کرداند و بقرآن نگرود فَلَا هَادِیَ لَهٗ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَیَذَرُهُمْ و بگذارد ایشان را
گمراهان فِیْ طُغْیَانِهِمْ در گمراهی ایشان ناپسند یَعْمَهُوْنَ سرگردان و متردد و متحیر میکردند بیت
تا نگردد مدد هادی توفیق رفیق؛ مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند؛ گروهی از قریش واضح است که یهود
گفتند ای محمد ما را از وقوع ساعت اگر خبری که ما میدانیم کی خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که
میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند این آیت آمد که یَسْئَلُوْنَکَ عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت ساعت
از اسماء غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت در یک ساعت قایم شود یا حساب
خلق در وی بحکم از ساعتی وقوع یابد یا درازی بدان درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر
سوال میکنند که اَیَّانَ مُرْسٰهَا کیست بپای کردن و بدید آوردن او قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا بگو جز این نیست که دانستن
ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّیْ نزدیک پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل اطلاع نداده اند لَا یُجَلِّیْهَا
آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت او اِلَّا هُوَ مگر او که داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت
بر گران و معظم است دانستن آن فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آنها
از ملایکه و ثقلین گرانست از جهت هول و هیبت آن و گویا حکمت در اخفای او اینست لَا تَاْتِیْکُمْ
نمی آید بشما قیامت اِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان یَسْئَلُوْنَکَ می پرسند از تو کون آنرا و وقت وی که کَاَنَّکَ
گویا تو حَفِیٌّ عَنْهَا مهربانی و دوست میداری سوال از آن و حال آنکه تو کاره از آن سوالی چه موقن
بآنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم

قیامت عند الله نزدیک خدا است ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون ● نمیدانند که آنرا جز
حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد ترا بنرخی که ارزان
و گران می شود تا از زمان بخری در وقت ارزانی و بفروشی و بر آن سود کنی آیة آمد که قل لا املک بگو نمیدارم لنفسی
برای خود نفعا جز منفعتی و لا ضرا و نه دفع ضرری الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای و مرا در آن تعلیم
دهد و لو کنت و اگر بودمی که من بی تعلیم حق اعلم الغیب دانستمی غیب را لاستکثرت هر اینه طلب
بسیاری کردمی من الخیر از مال و منفعت و فتح و غنیمت و ما مسنی السوء و نرسیدی بمن بدی از فقر
و مرض و رنج و هزیمت ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده منکران و معاندان و بشیر و مژده دهنده
لقوم یؤمنون ● برای گروهی که بگروند بمن یا بهر چه امنست هو الذی خلقکم اوست یعنی خدای آنکس است
که بیافرید شما را من نفس واحدة از یکتن که ادم است عم و جعل و بیافرید منها از جسد وی
یعنی از ضلعی از اضلاع وی زوجها جفت او را که حوا است و آن آفریدن از جهت آن بود لیسکن الیها
تا آرام گیرد آدم علیه السلام بوی و الفت بدید بر باوی فلما تغشیها پس آن هنگام که پوشید آدم حوا را یعنی
خلوت کرد باوی حملت بار گرفت حوا حملا خفیفا باری سبک که آن نطفه ادم بود بر رحم او در آمده
فمرت به بس میگذشت با آن بار یعنی می آمد و میرفت فلما اثقلت پس آن هنگام که گران شد حوا بآن
باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت دعوا الله خواندند آدم و حوا خدای را ربهما
که پروردگار ایشانست و گفتند خدایا و قطعا لئن آتیتنا اگر بدهی ما را صالحا فرزندی درست خلقت که مشابه
ما باشد در صورت لنکونن هر آینه باشیم من الشاکرین ● از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مجدد قوی
آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بر صورت مجهول بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب
داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید که سبعی یا بهیمه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم
نیست ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید
و صورت ماجرا با آدم علیه السلام در میان آورد آدم نیز اندیشناک شد و ابلیس دیگر بار خود را بر صورت
دیگر بر ایشان ظاهر ساخت از سبب ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم
میدانم و مستجاب الدعوات ام از خدای درخواهم که این حمل شما بشری راست خلقت گرداند و خروج او باسانی
باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملایکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فلما
آتیهما پس آن هنگام که عطا کرد خدای تعالی بدیشان صالحا فرزندی صالح الجسم و تندرست جعلا له
گردانیدند برای خدای شرکاء خداوند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند
عبد الله را بعبد الحارث و بعضی بر آنند که آن وقت که داد حق تعالی اولاد آدم و حوا را فرزند شایسته ایشان غیر او را
شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکا میخوانند بلفظ جمع یعنی اولاد ادم ساختند شریکان مر خدا را
فیما آتیهما در آنچه داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته که نفس واحد قصی
است از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدای او را از جنس او عربی و قرشی کرامت فرمود و زن
و شوهر شرط کردند اگر خدای ایشان را فرزندی شایسته دهد بشکر گذاری و سپاس داری قیام نمایند حق سبحانه
ایشان را چهار فرزند داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را عبد مناف و عبد عزی و عبد قصی و عبد

الدار نام نهادند فتعالی الله پس برتر است خدای و پاک عما یشرکون ازانچه برای او انباز میکردند قصی و اولاد
و بقول اول ضمیر ترکرد شامل است همه مشرکان را ایشرکون آیا انباز میکنند در عبادت من ما لا یخلق شیئا آن چیزی را که
نه آفریننده چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا وهم یخلقون وحال آنکه انبازان که میکردند ایشان آفریده
شده اند و مخلوق خالق نتواند بود ولا یستطیعون و نمیتوانند بتان لهم نصرا برای پرستندگان خود یاری
دادن در جر منفعت ایشان یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت از ایشان ولا انفسهم ینصرون و نه نفسها
خود را یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را میشکند یا بالواث و ارواث آلوده می سازند وان تدعوهم و اگر بخوانید
شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پی روی نمیکنند شما را سواء علیکم
یکسانست برای شما ادعوتموهم آنکه بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون یا آنکه خاموش
باشید این آیه خاص است بقومی از کفره چون ابو جهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند ان الذین
تدعون بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان من دون الله بجز خدای و ایشان را الهه نام نهاده اید
عباد بندگانند یعنی مملوک و مسخر و مانند امثالکم مثل شما یعنی ایشان نیز ماننده شما در تحت تصرف
و در قبضه تقدیر حق اند فادعوهم پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت
کنند شما را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان الهه اند چه الهه بحق آنست که دعا
بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند الهم ارجل آیا مر این بتان را پایهاست که در مهمات خود یمشون
بها می روند بان چنانچه شما می روید ام لهم ایدٍ یا ایشان را دستهاست که چیزها را یبطشون بها
فرا گیرند بان چنانچه شما میگیرید ام لهم اعین یا ایشان را دیدهاست که مرئیات را یبصرون بها می بینند
چنانچه شما می بینید ام لهم آذان یا ایشان را گوشهاست که مسموعات یسمعون بها بشنوند بدان چنانچه شما
می شنوید و خود قایل آید که ایشان را پای روان و دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما راهست پس
شما بدینها از ایشان فاضلتر باشید و نهایت جهل آنست که فاضل مفضول را پرستد این آیه در اثبات
جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بالهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی رسانند حق تعالی فرمود که قل ادعوا
بگو ای محمد بخوانید شرکاءکم انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و باهم یار شوید در عداوت من
ثم کیدون پس بکوشید بدان مقدار که توانید در ایصال مکاره بامن فلا تنظرون پس مرا مهلت
و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما غنی ام نیندیشم بیت اگر هر دو جهانم
خصم کردند نترسم چون نگهبانم تو باشی ان ولیی الله بدرستی که یار و متولی کار من الله است
الذی آن الهی که نزل الکتاب فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است وهو یتولی الصالحین و او دوست
دارد و کارسازد بندگان شایسته را والذین تدعون و آنانرا که شما میخوانید و می پرستید من دونه
بدون خدای لا یستطیعون نمیتوانند نصرکم یاری دادن شما ولا انفسهم و نه نفسهای خود را
ینصرون یاری کنند بوقت قصد کسر و حطم ایشان وان تدعوهم و اگر بخوانید ای مومنان کافران را
الی الهدی بدین راست لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول وتریهم و می بینی تو ای محمد ایشان را که بدیدها
ظاهر ینظرون الیک می نگرند بسوی تو وهم لا یبصرون وحال آنکه ایشان نمی بینند ترا ببصر بصیرت

وبحقیقت نوبینا یسته پس اگر ترا ببینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن
خرقانی قدس سره پرسید که مرا این سخن جهت که سلطان العارفین قدس الله سره العزیز فرموده که هر که با یزید را دید
آتش دوزخ بر وی حرام شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم این سخن بگفت و او را بکفار یهود و منافقان میدیدند
حضرت شیخ فرمود که این دقیقه را حمل بر رویت ظاهر مکن معلوم است که حضرت رسالت را در آن زمان چند کس
دیده باشند و در وقت بایزید نیز چند کس بجمال او بینا شده باشد بیت برای دیدن روی تو چشم
دیگرم باید که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید ❊ خُذِ الْعَفْوَ این آیه جامع مکارم اخلاقست میفرماید
که فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر کنه کاران
در گذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن و برین معنی قول آیه قبل از وجوب
زکوة بود سابقه وَأْمُرْ و بفرمای دیگران را بِالْعُرْفِ به نیکویی در اقوال و افعال و گفته اند عرف خصلتی است
که انوا عقل بپسندد و شرع قبول کند وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ ❊ از نادانان و سفیهان و ستیزه
مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلانست و آن سزاوار ترست بانکه از و
اعراض کنی در کشاف فرموده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نزول این آیه از جبرئیل علیه السلام
پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود که برو هر کار نو میکوید پیوند کن با کسی که از تو
ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است
که حکم الهی میفرماید بیت هر کز جهت دهد یاد وه قند ❊ و آنکه ز تو برد بدو پیوند ❊ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و هر گاه که بدر
انگیزاند و از جای ببرد ترا صورت خطاب با حضرت است و مراد امت اند هر یک از امت را میکوید چون از جای بدر
انگیزانند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ از جای بر فتنی برده و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان
وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ❊ بدرستی که خدای شنونده است آنرا که بر زبان
گویی دانا است آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند
از حق إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند
خدایرا و از وعید او بر اندیشند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ❊ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینایی
وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ و برادران کفار شیطان اند يَمُدُّونَهُمْ
میکشند کافران فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ❊ پس باز نمی ایستند
از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون نیاری تو بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن
مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی و نمی آنکه نبیدی این آیه را از پیش خود در
بیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتها قران میطلبیدند چون در نزول تاخیری واقع شدی از روی استهزا
گفتندی چرا حرث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیه نازل شد که قُلْ بگوای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست
که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي آن چیزرا که وحی کرده میشود بمن از آفریدگار من و من بر بافته. و سازنده
قرآن نیستم هَذَا این قرآن بَصَائِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق را دیده و صواب را دریافته شود مِنْ رَبِّكُمْ
فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمتست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ❊
برای گروهی که میگروند بخدا و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری در عقب حضرت رسالت صلی الله علیه

والە وسلم نماز میکزارد وهرچه آن حضرت قراة میفرمود او نیز میخواند ایة امد که وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ وچون خوانده
شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ پس بشنوید مرانرا وَاَنْصِتُوْا وخاموش باشید وبا امام تلاوت
مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر ایة که مقتضی وجوب استماع قراة قرآنست هرجا
خوانند اما عامه علما بر انند که در خارج صلوة مستحب است وکفته اند مراد انصاتست برای خطبه امام روز
جمعه وخطبه مشتمل می باشد بر ایتی از قرآن وَاذْكُرْ رَّبَّكَ ویاد کن ای محمد پروردکار خود را فِيْ نَفْسِكَ
در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَّخِيْفَةً وبترس کاری زاری با میدِ فضل او وترس کاری از بیم عدل
او وَدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ وبخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند واشکارا یعنی میان سر وجهر
بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ در بامدادها وشبانکاهها مراد دوام ذکرست یا انکه این دو وقت افضل اوقات شبان
روزست وَلَا تَكُنْ ومباش خطاب با حضرت رسالتست صلی الله علیه واله وسلم ومراد امت اند یعنی مباشید
مِّنَ الْغٰفِلِيْنَ از جمله بیخبران از ذکر خدای او رده اند که کفار مکه تعظم میکردند از سجده مرخدای را وتنفر
نموده میکفتند انسجد لما تامرنا وزادهم نفورا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اکر کافران از سجود سرکشی میکنند
اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی که انانکه از ملایکه ملاء اعلی هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزد افرید کار تو یعنی مقربان بارکاه عزت
لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ کردن نمی کشند عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش حق وَيُسَبِّحُوْنَهٗ وتنزیه میکنند ذات او را از انچه
لایق لخضرت نباشد وَلَهٗ يَسْجُدُوْنَ ومر او را خاص سجده میکنند تعریض مشرکانست وتنبیه مومنان
ولهذا بعد از تلاوت این ایة سجده می باید کرد وسجده تلاوت در چهارده موضع است از قرآن واختلاف
در دو موضع است یکی در اخر سوره حج بمذهب امام شافعی وامام احمد رحمهما الله سجده هست وبمذهب
امام اعظم رحمه الله نیست دوم سوره صاد بمذهب امام اعظم رحمه الله سجده هست وبمذهب باقی ایمة نیست
وبمذهب امام اعظم رحمه الله سجده تلاوت بر خواننده وشنونده در نماز وغیر نماز واجب است در حال
واکر فوت شود قضا لازمست وبمذهب ایمه دیکر سنت است وبعد از فوت قضا لازم نیست وحضرت شیخ در فتوحات
این را سجده ملایکه کفته که ساجد را باید که درین سجود از خصایص ملکی فیض خاص حاصل کرده تا حقیقت این
سجده را دریافته باشد انچنانکه اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد بر منصه ظهور چهره میکشاید
ورمز فاعنی علی نفسک بکثرة السجود از منظره شهود روی نماید سجده طاعتی خاص اقربست زهی نیک بعارض
اهل اخلاص نظم زینت تو بس کر بندکی ٭ تاج تو در سجده سرافکندکی ٭ شرم تو یاد الست بالا وبست ٭ سجده
طاعت بر دوش هرچه هست ٭ تو کی از سجده او سرکشی ٭ بر کما این مثبوه قدم در کشی ٭ حضرت شیخ الاسلام قدوة
قدس سره فرموده که سری که در و سجودی نیست سنگ ایست وکنجی که در وجودی نیست بخر ایست ونعم ما قال
بیت شرف نفس بجود ست وکرامت بسجود ٭ هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ٭ سورة الانفال مدنیه

وسبعون ایات بسم الله الرحمن الرحیم

يَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْاَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که برین حلال هست یا نی در وسیط
آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان سعد گفته ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست وپیران
کفتند ما نیز بودیم ومددکار شما بودیم ما را نیز نصیبی باید هر قومی از مهاجر وانصار داعیه احراز
غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب امد که قُلِ الْاَنْفَالُ بکو که حکم

غنیمتها لله مر خدای راست والرسول و فرستاده او را که بامر او قسمت کند بهر که خواهد فاتقوا الله
پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمایید واصلحوا و بصلاح آرید ذات بینکم آنچه که میان
شماست بمواسات با یکدیگر عباده بن الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر فرود آمد که در قسمت
اختلاف کردیم و اختلاق ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آن از ما برسول تفویض نمود
و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما خلقها خود را باصلاح آوردیم واطیعوا الله و فرمان
برید خدای را ورسوله و فرستاده او را آنچه فرماید در باب غنایم ان کنتم مؤمنین ۞ اگر هستید
شما مومنان چه ایمان مقتضی طاعت و تفویض است انما المؤمنون بجز این نیست که مومنان کامل الذین
آنانند که اذا ذکر الله و چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت بترسد قلوبهم دلهای
ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او واذا تلیت
علیهم و چون خوانده شود بر ایشان آیاته آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ایمانا زیاده کرداند این آیات
ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان بخوانند ایمان ایشان بدان آیه انضمام پذیرد یا ایمان
ایشان بآیتهای منزل بالتصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین
در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست
که بقدر سعت روزنه دل در وی تابد پس چون قرآن بار باب قلوب خوانند روزنه دلهای ایشان ببرکت آن
قرآن گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وعلی ربهم و بر پرور
دگار خود یتوکلون ۞ توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا هر که در تحت سطوات غلبه نورانیت حق مضمحل و مقهور شد
او را پروای ما سوی نمی ماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نمی آید نظم هر که او در بحر مستغرق شود فارغ
از کشتی و از زورق شود غرقه دریا چنین دریا ندید غیر دریا هست در وی نا پدید الذین و این مومنان
کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن ومما رزقناهم
و از آنچه روزی داده ایم ایشان را ینفقون ۞ نفقه میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلب را از وجد و توکل و یقین
با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون حقا ایشانند مومنان بایمان درست
و راست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هر که منافق نباشد فهو مومن حقا لهم درجات مر این مومنان راست
مرتبها عند ربهم نزد آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است یا درجات بهشت ومغفرة و آمرزشی مر
تقصیر ایشان را ورزق کریم ۞ و روزی بزرگ که صافی باشد از کد اکتساب و خالی از خوف حساب
امام قشیری قدس سره فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از مشهود رازق باز ندارد نظم تو ز روزی یاد
بروزی وا مان از سبب بگذر مسبب بین عیان از مسبب میرسد هر خیر و شر نیست ز اسباب و وسایط ای پسر
اصل بیننده دیده چون اکمل بود فرع بیننده دیده چون احول بود آورده که کاروان قریش با متاع بسیار از شام برمی
گشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله میکردند جبرئیل علیه السلام آمد و حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد و آنحضرت صورت حال با مومنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال
و اندکی رجال مایل شدند بآنکه سر راه بر کاروان بگیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان
خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان پی راه دیگر نهاد و ابو جهل

بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بیرون شدند و حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و سلم در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و در مدارک
آورده که آنحضرت صحابه را فرموده که خبر آنست که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان بدل را دوست
میدارید یا مقاتله ایشان را بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست ما افتد مناسب ترست حضرت
سید الانام علیه الصلوة والسلام ازین سخن متغیر شدند و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آن حضرت
فرمود که گوییا بکشتن گاه قوم نظر میکنم و نشان داد که ابو جهل در فلان موضع کشته شود و امیة بن خلف را در فلان
موضع مقتول سازند و باقی صنادید برین و ازین حضرت فرموده بود یک تن تخلف کرد پس حق سبحانه بپیغمبر خود می
فرماید که ترا خدای تو وضع بدر که مصارع کفار است خواهد برد كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ همچنانکه بیرون آورد ترا
پروردگار تو مِنْ بَيْتِكَ از خانه تو که مدینه است بِالْحَقِّ براستی و صواب وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستی که گروهی
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان لَكَارِهُونَ هر آینه کاره اند رفتن بدر را و آن کراهیت طبع بود از جهت ضعف و بی
برگی نه کراهیت امر و طریق مخالفت يُجَادِلُونَكَ جدال میکنند با تو فِي الْحَقِّ در اختیار حق که جهاد است
بَعْدَمَا تَبَيَّنَ بعد از آنکه روشن شد بدیشان که جهاد واجب است یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر
خواهید یافت و با وجود آن میروند كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ گوییا رانده میشوند إِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ يَنْظُرُونَ
و گوییا ایشان می نگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و استعداد ایشان بود چه
تمام لشکر یاران بوده سیصد و پنج نفر بودند و هشتاد شتر بود و اسب و شش زره و هشت شمشیر داشتند وَإِذْ
يَعِدُكُمُ اللَّهُ و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ یکی از دو گروه یا لشکر کافران
یا کاروان أَنَّهَا لَكُمْ او شما راست وَتَوَدُّونَ و شما دوست میداشتید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ آن غیر خداوند
شوکت و سلاح یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این
لشکر نهصد و پنجاه مرد اند پس شما آسان تر را میخواهید وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت کرداند
حق را بِكَلِمَاتِهِ که در باب محاربه ذات الشوکة بوعدهای ظفر و فتح که بپیغمبر خود داده و بکلام ازلی در قتل
و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشت وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ و ببرد و بر کند بنیاد کافران و مستاصل
سازد معاندانرا لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کرداند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ
و زایل کرداند کفر را یا ضعیف سازد مشرکانرا وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگر چه نخواهند و کاره باشند آنرا مشرکان إِذْ
تَسْتَغِيثُونَ یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید رَبَّكُمْ از پروردگار خود و میگفتید اغثنا یا غیاث
المستغیثین رب انصرنی علی عدوک و گفته اند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنان را
هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بآنکه
من مدد کار شما ام که مرا پرستید بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی یکدیگر
در آینده کان مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملایکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد
رحمه الله نقل میکند که بجز هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران
مذکور شده جهت بشری بوده و دمیاطی میگوید الفی بود بعد از الفی پنج هزار شده اند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ
و نه کردانید خدای این امداد را إِلَّا بُشْرَى مگر برای مژدگانی شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ و تا آرام

گیرد بدان دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ ونیست نصرت و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ مگر از نزدیک خدای نه از ملایکه و غیر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ بدرستی که خدای غالبست دوستان
خود را نصرت دهد راست کارست دشمنان را مقهور سازد إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ و یاد کنید آنرا که کشید در سر شما خواب
سبک را صحابه کرام را در شب روز [illegible] التقا فریقین خواستند بود دغدغه عظیم دست داد از جهت آنکه منزل
ایشان در ریگستانی بود که در وی قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه خواب بر ایشان
گماشت أَمَنَةً مِنْهُ برای ایمنی حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز
وسوسه کرد شما را نمازی باید کرد بعضی محدث اید و بعضی جنب و آب ندارید و پای تا زانو بخاک فرو میرود
و کافران در زمین سخت اند و بر آب قادر شما میگویید ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ماست این چگونه
باشد حق سبحانه در آن محل باران فرو فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ و فرستاد بر شما مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
از ابر یا از طرف آسمان آبی لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ تا پاک کرداند شما را بدان آب از حدث و جنابت با هم جمع نشوند
وَلِيَرْبِطَ و تا در بندد عَلَى قُلُوبِكُمْ مر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ
و ثابت کرداند بدان باران قدمهای شما یعنی چون باران بر زمین ریگ [illegible] بارید آن استحکام داد بس قدمهای
مومنان محکم شد و در زمین سخت که منزلگاه کفار بود لای عظیم بدید آمد و گفته اند مراد به ثبات در معرکه حرب
إِذْ يُوحِي یاد کن ای محمد چون وحی کرد رَبُّكَ پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد
مومنان آمده اند و مضمون وحی آن بود که أَنِّي مَعَكُمْ من با شما در امداد و اعانت یا ناصر و نگاهدار شمایم
از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا بس استوار سازید یعنی دل دهید مومنان را بتکثیر سواد ایشان یا محاربه
با کافران و اصح آنست که ببشارت چه در حدیث آورده که فرشتگان در پیش صف لشکر مومنان بصورت آدمیان
میرفتند که بشرت باد که شما غالب شدید و خدای یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت
مر شماراست بس معنی آیه این باشد ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلْقِي زود باشد که در افکنم
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه حق را بپوشیدند الرُّعْبَ ترس و بیم را فَاضْرِبُوا بس بزنید
ای ملایکه کافران را فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا در سر ایشان امام واحدی رحمه
الله از ابن الانباری نقل کرده که چون ملایکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو می
باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی بر ایشان كُلَّ بَنَانٍ
همه انگشتان و گفته اند مراد همه دست و پایست ذَلِكَ این ضرب بدیشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا
اللَّهَ مخالفت کردند خدای را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که خلاف خدای و رسول
او را فَإِنَّ اللَّهَ بس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر مخالفان در دنیا بگرفتاری و در آخرت
بخواری ذَلِكُمْ اینست عقوبت ای کافران فَذُوقُوهُ بس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستی
که مر کافرانراست آجلا عَذَابَ النَّارِ آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا
لَقِيتُمُ چون ببینید الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافرند زَحْفًا انبوه و درهم پیوسته برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ
الْأَدْبَارَ بس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت نکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مومن
را با ده کافر و بزیاده نشایستی گریختن و بآیة الآن خفف الله منسوخ شد چنانچه عنقریب مذکور گردد انشا

الله العزیز وَمَنْ يُوَلِّهِمْ و هر که بگرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ دران روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا
مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای کر و فر لِقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را
بازی دهد تا غافل شود پس بازگردد بوی أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی گروهی هم از مسلمانان
یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس و هر که بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستی
که بازگردد بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وی دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد جایی بازگشتن است دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکرگاه بیکبار حمله کردند حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در عریش آغاز دعا کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت
من فرموده بوفا رسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت کفی خاک بردار و بر طرف دشمن افکن آنحضرت کفی
خاک و گفت شاهت الوجوه و بروی لشکر بیگانه افکند حق سبحانه آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود
مشغول شدند و ملایکه بجنگ اشتغال نمودند و مومنان بکارزار در آمدند هفتاد کس از صنادید عرب کشته
گشتند و هفتاد دیگر اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت کشتم و آن میگفت اسیر کردم آیه آمد که
فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای ایشان را بکشت باین
که شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ
رَمَيْتَ چون بیفکندی و افکندن تو بقوت بشریه نبود بمثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ و لیکن
خدای بیفکند آنرا یعنی بچشم همه رسانید اضافه فعل بعبد از راه کسب است و نفی از روی خلق صاحب تاویلات
فرموده که حق سبحانه صحابه را رضی الله عنهم بفنای افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که فلم تقتلوهم
ولکن الله قتلهم اما چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در مقام بقا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که
و ما رمیت و نسبت داد آن فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را که ولکن الله رمی تا افاده معنی تفصیل
کند در عین جمع فیکون الرامی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بالله لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم سبب بود در رمی بحکم حدیث کنت سمعه و بصره و یده پس ازالة سبب در ما رمیت بحسب حکم
باشد نه بحسب عین و این کلام در مرتبه قرب فعل است و در نفحات الانس ملت روایح و انفاس جامعه
مذکورست که بنا بر کمال حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم استغراق او در حالت فنا فوق همه انبیا و اولیا
بوده و چون حضرت رسول علیه صلوات الله و سلامه مستغرق مقام فنای فی الله بود حق سبحانه در کلام
قدیم خود نسبت فعل از وی رفع کرد هر چند نشانه فعل وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت آن مشت خاک
بر روی دشمن تو نینداختی خدای انداخت و هم ازان جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد فرمود
و قتل داود جالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی و دیگر پیغمبران صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین فرق بسیارست میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث و میان
آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث نظم ما رمیت اذ رمیت
گفت حق، کار حق بر کارها دارد سبق، گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست، ما کمان و تیراندازش خداست، تا نشد مغلوب
کس این سر نیافت، گر تو خواهی آن طرف باید شتافت، و از مثنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت ما رمیت
اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر بسطی لایق یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ

کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنانرا منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطای نیکو که آن
نصرت و غنیمت است و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکنند که بلای حسن آنست که ایشان را
از نفوس ایشان فانی گردانند و بعد از فنا بهویت خود شان باقی سازد امام قشیری گوید بلای حسن آنست
که مبتلا مشاهده کند مبتلی را در عین بلا قطعه چون دانستی که این درد تو از کیست ز رنج خویش بی باش
خرم اگر زهرت دهد خوشتر ز شکر ور او زخمت زند بهتر ز مرهم ان الله سمیع بدرستی که خدای شنوا است
استغاثه و دعا شنود علیم دانا است بنیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذلکم اینست کار که دیدید
وان الله و آن نیز هست که خدای موهن سست کننده و باطل سازنده کید الکافرین مکر و حیله کافرانرا
آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد صلی الله علیه
و آله وسلم دار یعنی نصرت ده ازین دو لشکر آنهارا که راه یافته تراست و دین او فاضل تر دوستر و دبق و در روز جنگ
نیز ابوجهل همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل
تهکم و میفرماید ان تستفتحوا اگر طلب نصرت و فتح کردید فقد جاءکم الفتح پس آمد بشما فتح یعنی فتح
آن دین که بهین و دوستر است وان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات
رسول فهو خیر لکم پس آن بهتر است مر شمارا از قتل این جهان و عقوبت آن عالم وان تعودوا و اگر باز گردید
بمحاربه مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت ایشان ولن تغنی عنکم و دفع نکند از شما فئتکم شیئا
جماعت چیزی را از بلا ولو کثرت و اگرچه بسیار باشند آن جماعت وان الله و بدرستی که خدای
مع المؤمنین با مومنان است بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
اطیعوا الله فرمان برید خدایرا ورسوله و فرستاده اورا ولا تولوا عنه و بر مگردید
و اعراض مکنید از او بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول چه مراد از این امرست
بطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه طاعت حق تعالی
در طاعت رسول اوست پس از امر رسول سر متابید وانتم تسمعون و حال آنکه شما می شنوید که من میگویم
او پیغمبر من است یا می شنوید مواعظ قرآنرا ولا تکونوا و مباشید کالذین مانند آنانکه قالوا سمعنا
گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا گروه یا منافقان وهم لا یسمعون و حال آنکه نمی شنوند ایشان شنودنی که بدان
نفع گیرند پس گوییا که نمی شنوند بیت سلوکه میشنوم هر چه گفتی سعدی چه شد که می شنوی چون سخن
نمیشنوی ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان روی زمین عند الله نزدیک خدای در حکم او
الصم کرانند از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی
یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات است روی
برتافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری چندند از بنی
عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رضی الله عنهما ولو علم الله
و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکویی که انتفاع است بآیات قرآنی لاسمعهم هر اینه شنوا
کردی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی ولو اسمعهم و اگر شنوانیدی ایشانرا و تصدیق کرده ندی
لتولوا هر اینه برگشتندی از ایمان وهم معرضون و ایشان اعراض کننده گانند از قبول حق

قولی انست که کفار مکه گفتندی ای محمد برای ما زنده کردان قصی بن کلاب را که مردی مبارک بود تا بر صدق تو گواهی
دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای بشنواند ایشانرا کلام قصی هم ایمان نیارند یا ایها الذین
آمنوا ای گروه مومنان استجیبوا لله اجابت کنید مر خدایرا و للرسول و مر فرستاده اورا اذا دعاکم
چون بخواند شمارا رسول لما یحییکم بآنچیز که شمارا زنده کرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل ازوست
یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقاء شماست که اگر ترک
کنید دشمن غلبه کرده شمارا هلاک کند یا شهادت که حیات بیست نزدیک حق تعالی یا قرآن که محیی قلوب مومنان
است واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای یحول جدا کند بین المرء وقلبه میان مرد و دل او صاحب
انوار فرموده که تمثیلیست مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته
اند نصوص تملک حق مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم یا حث است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص
ان پیش از آنکه جدا کند حق تعالی میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کردد و گفته اند جدایی افکند میان
بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یا بنده
ولمن کان له قلب اشارت بدانست و عرفا دل را کم گفته یحول بین المرء وقلبه عبارت ازانست در بدایت از دل
تا جا رهست و در نهایت دل حجاب دیداشت بیت زین پیش همی دیدمش اندر دل خویش دل نیز حجاب
بود بر داشت زپیش وانه و آنکه نیز بدانید که الیه تحشرون بسوی او محشور خواهید شد و مجازات
عمل شما خواهد فرمود واتقوا فتنة و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا
نرسد بکسانیکه ستم کرده اند منکم خاصة از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد
بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه بر سید وقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها یا مداهنه در امر معروف و نهی منکر
و تکاسل در جهاد واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای چون عقوبت بکند شدید العقاب سخت عقوبت
است بکسیکه مصر ظلم او متعدی بغیر باشد واذکروا و یاد کنید ای مهاجران اذ انتم قلیل آنزمان که شما اندک
بودید مستضعفون بیچارگان فی الارض در زمین مکه پیش از هجرت تخافون میترسیدید ان یتخطفکم الناس
از آنکه بربایند شمارا کفار مکه یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیند مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فآواکم پس جای
داد شمارا خدای در مدینه وایدکم و تقویت کرد شمارا بنصره بیاری دادن خود یا بعطا حرمت انصار یا با
مدد دادن ملائکه در بدر ورزقکم و روزی داد شمارا من الطیبات از غنایم پاکیزه که امم پیشین حلال نبود
لعلکم تشکرون تا باشد که شما سپاس داری کنید برین نعمتهای امام ثعلبی رحمه الله فرموده که بعضی
صحابه سخنان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع
یافته خبر بمشرکان رسانیدند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید
لا تخونوا الله والرسول خیانت مکنید با خدای و با رسول او مر اظهار اسرار و قولی آنست که چون پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم ابو لبابه را بحصار بنی قریظه فرستاد یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت
نمودند گفتند ای محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شمارا خواهد کشت
فی الحال دانست که خیانت کرد از حصار بیچه پیغمبر علیه السلام آمده وخود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او
رقم قبول یافت و این آیه نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر

ست وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وخيانت منماييد در امانتها كه در ميان يكديگر داريد وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وشما
ميدانيد كه وبال خيانت بسيار هست يا مي شناسيد كه ضبط امانت بر شما واجب است وَاعْلَمُوا وبدانيد
أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ آنكه مالهاي شما وَأَوْلَادُكُمْ وفرزندان شما فِتْنَةٌ محنتي اند يا چيزي كه بدان
شما را مي آزمايد پس بايد كه دوستي مال ومحبت فرزندان شما را بر وقوع در آثام نيندازد احمد انطاكي قدس
سره فرموده كه حق سبحانه مال وفرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بيكسو بوده باشي وما پيوسته آن فتنه را زياده ميخواهيم
بيت جوان وپير كم در بند مال وفرزندند نه عاقلند كه طفلان ناخردمندند وَأَنَّ اللَّهَ وبدانيد
كه خداي عِنْدَهُ نزديك اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدي بزرگ پس مطلب آن سعي نماييد وجمع مال وحب ولد
بما ينند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه باور دارندگان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسيد از خداي وتقوي را شعار خود
سازيد يَجْعَلْ لَكُمْ سازد براي شما يعني بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتي كه بدان جدا شود مبطل از محق يا
هدايتي در دلهاي شما كه بدان فرق كنيد ميان حق وباطل وجدايي ميان شما وغير شما از اهل اديان يا نجاتي
از محن وبلات يا مخرجي از شبهات يا ظهوري كه بدان مشهور گرديد وصيت شما بهمه اطراف برسد ودر بحر
المعاني آورده كه حق سبحانه بسبب تقوي افاضه كند بر شما اسرار جلال خود بفيض كلي از انوار جمال
تا فرق كنيد ميان حدوث وقدم بشناسيد سر وجود وعلم واز سخنان حضرت شيخ محيي الدين ومتابعان
او چنان فهم ميشود كه متقي آنست كه حق سبحانه را وقايه خود كرده باشد در ذات وصفات وافعال وفعل
او در افعال حق فاني شده باشد وصفات او در صفات حق مستهلك گشته بيت كم شده چون سايه اندر
آفتاب يا چو جزوي كل در اجزاي گلاب وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ وبپوشاند ودر گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بديهاي شما را
وَيَغْفِرْ لَكُمْ وبيامرزد شما را وَاللَّهُ وخداي ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ است آورده اند كه چون
اجازت بهجرت شد وصحابه عزم مدينه فرمودند وجز ابو بكر وعلي رضي الله عنهما كسي در خدمت سيد عالم واله
وسلم غا ز قريش ازين حال مترد شده بدار الندوه جمع آمدند وابليس بصورت شيخ نجدي بيار جمع در
آمد ودر باب پيغمبر صلي الله عليه واله وسلم استيشار نمود يكي گفت او را در خانه محبوس بايد ساخت ودر خانه
او را مستحكم بر آورد واز روزنه آب ونان بوي بايد داد تا بميرد ابليس اين را نه پسنديد وگفت اكثر اهل مدينه
اسلام آورده اند وياران وي پيشتر آنجا رفته وبني هاشم نيز درين شهر بسيارند همه اتفاق نموده با شما جنگ كنند
واو را خلاصي دهند ديگري گفت او را ازين ولايت بيرون بايد كرد تا هر جا خواهد رود ابليس گفت هر جا ميرود
مردم فريفته ميشوند جمعي را فريب دهد وبيايد وبا شما مقاتله كنند ابو جهل گفت راي من آنست كه از هر قبيله
از قريش وحلفاء ايشان يك كسي را طلبيم تا باتفاق او را بكشند وخون او در قبايل منتشر گردد وبنو هاشم
با تمام قبايل محاربه نتوانند نمود بالضروره بديه راضي شوند ابليس گفت راي اينست ابو جهل از هر قبيله
كسي طلبيده ومقرر شد كه در آن شب حضرت را بقتل رسانند جبرئيل عليه السلام خبر آورد وحضرت رسالت پناه
عليه صلوات الله مرتضي را كرم الله وجهه بر فراش خود بخوابانيد وبا صديق رضي الله عنه بغار رفت وحق سبحانه
بر پيغمبر خود را از آن نعمت ياد ميدهد وميفرمايد وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ وياد كن آنرا كه مكر كردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانكه
نگرويده اند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس كنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ يا بكشند ترا بشمشيرهاي مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ يا بيرون كنند
ترا از مكه وَيَمْكُرُونَ وايشان بدي سگالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ وجزا دهد خداي ايشان را بر مكر ايشان رد ميكند
وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وخداي بهترين جزا دهندگان است مكاران را وجزا آنست كه مكر ايشان بر ايشان رد ميكند

و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند بی افکند بیت هر که در راهی کسی چاهی کند خویش را آخر در آن
چاه افکند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌آورده اند که نضر بن الحارث لعنه الله بتجارت ببلاد فارس رفته و قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب
ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانها محمد که بر ما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر
میدهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا
گویند بدرستی که شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هَٰذَا مانند این و این لاف
و گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فائق بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض این اظهار عناد و مکابره بود
که میگفت من مثل این بگوییم و دیگری میگفت إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصهایی که
پیشینیان نوشته اند و من نیز این قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که ای وای بر تو این کلام الهی است و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعایی کرد چنانچه حق سبحانه خبر
میدهد وَإِذْ قَالُوا و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او یا او متفق بودند که اللَّهُمَّ بار خدایا
إِنْ كَانَ هَٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزد تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس
بباران بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باران نیدی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
عذاب مولم بملک غرض از این دعا اظهار یقین است از ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست
خدای که عذاب کند ایشان را و اگر چه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان
ایشانی و سنت الهی بدان جاری شده که مستاصل نکرد اند قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا
که تو رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و ایشان
استغفار می کنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مومنان یا بر فرض که اگر استغفار کنند و استغفار ایشان
ایمان است از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگر باقیست آنکه رفت
پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه مانده استغفار است ای عزیز استغفار مانع ذنب است از ترک و ثبات بلکه موجب
محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد فاستغفروا ربکم انه کان غفارا نظم
گفت حق کامرزش از من میطلب کان طلب مر عفو را باشد سبب از پی زهر گناه از بشری هست استغفار
تریاق قوی وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را و چه جای انست أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ آنکه خدای عذاب نکند ایشان را
با آنکه باز میدارند رسول و مومنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام از مکه بیرون میکنند وَمَا كَانُوا
و نیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان امر مسجد در قول کفار است که میگفتند نحن ولاة الحرام ما یشاء و ما صاحب
اختیار حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشاید إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند
سزاوار تولیه مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایة حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ
و نیست دعاء مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست
بر دست کوفتن عادت بعضی از کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست
بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگزارد ایشان برای تغلیط
آنحضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة همان مامور به باشد فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید

وهم يصدون وما كانوا اولياءه

اي کافران عذابي را که قتل و اسيرست در روز بدر و حرق و زجرست در روز محشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ۝
بانچه هستيد که کافري و هم ورزيد هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از رجوع حج مکه و عزيمت بدر دوازده کس
از اشراف عرب مقرر کردند که يکي از ايشان در روزي لشکر را طعام دهد بس هر يکي از ايشان ده شتر يا ده
شتر روزي ميکشتند بحق سبحانه ميفرمايد اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستي که کافران يعني مطعمان بدر يُنْفِقُوْنَ
نفقه ميکنند اَمْوَالَهُمْ مالهاي خود را و شتر ميکشند و بکفار ميدهند لِيَصُدُّوْا تا باز دارند
مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خداي که متابعت رسولست و گفته اند ابو سفيان بعد از حرب بدر دو هزار
عرب بمزد گرفت براي جنگ احد سواي لشکر که بخود بي آمده اند يا اصحاب کاروان که ابو سفيان گريزانيده سود
بضاعات خود را که بنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و اين آيه نازل شد
که مالهاي خود را خرج ميکنند فَسَيُنْفِقُوْنَهَا بس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُوْنُ
عَلَيْهِمْ بس باشد آن نفقه بر ايشان حَسْرَةً بشيماني و غم جمال رفته باشد و مقصود حاصل ناشده ثُمَّ
يُغْلَبُوْنَ ۝ بس مغلوب کردند آخر کار يعني در روز فتح مکه و اين از دليل اعجاز قرآنست که خبر داد از چيزي
قبل از وقوع آن وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنان که ثابت باشند بر کفر اِلٰى جَهَنَّمَ بسوي دوزخ يُحْشَرُوْنَ .
و آنانکه محشور شوند لِيَمِيْزَ اللّٰهُ و اين مغلوب شدن کافران براي آنست تا جدا کند خداي الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را
که کافرست از پاک که مومن است وَيَجْعَلَ الْخَبِيْثَ و جمع کند و باهم افکند کافران را بَعْضَهٗ عَلٰى بَعْضٍ برخي بالاي برخي
فَيَرْكُمَهٗ جَمِيْعًا بس برهم جنباند همه را فَيَجْعَلَهٗ فِيْ جَهَنَّمَ بس دارد همه را در دوزخ اُولٰٓئِكَ آن گروه خبيث
يا منفقان بد هم هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ۝ ايشان اند زيانکاران در احوال و اموال خود قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا بگو براي
آنها که کافرند چون ابو سفيان و اصحاب او اِنْ يَّنْتَهُوْا اگر باز ايستند از کفر و عداوت رسول يُغْفَرْ لَهُمْ
بيامرزيده شود مر ايشان را مَّا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته است از گناهان ايشان وَاِنْ يَّعُوْدُوْا و اگر باز گردند
بعادات و مقاتله بيغمبر فَقَدْ مَضَتْ بس بدرستي که گذشته است سُنَّتُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ سنت الهي در بيشينيان که
بر بيغمبران لشکر کشيدند و باخر مستاصل گشتند ايشان نيز همين چشم دارند وَقَاتِلُوْهُمْ و کارزار کنيد
اي مومنان با اهل کفر حَتّٰى لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ تا وقتي که نباشد شرک يعني نماند مشرک از وثني و اهل کتاب
وَيَكُوْنَ الدِّيْنُ كُلُّهٗ و باشد همه دين خالص که توحيد است يا برستش لِلّٰهِ مر خداي را و بس فَاِنِ انْتَهَوْا بس
اگر باز ايستند از کفر يا از جنگ بايمان يا بقبول جزيه فَاِنَّ اللّٰهَ بس بتحقيق که خداي بِمَا يَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ۝
بانچه ميکنند بيناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق
و از حرب باز نه ايستند باک مداريد فَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ بس بدانيد آنکه خداي مَوْلٰىكُمْ ناصر و معين
کار شماست نِعْمَ الْمَوْلٰى نيک يار هست خداي که دوستان خود را ضايع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِيْرُ ۝ و نيکو
ياري دهنده ايست که مومنان را بر مشرکان غالب سازد الجزو العاشر وَاعْلَمُوْٓا و بدانيد اي مومنان
اَنَّمَا غَنِمْتُمْ آنچه غنيمت گرفتيد از کافران بقهر مِّنْ شَيْءٍ از هر چه اسم شي بر آن اطلاق توان
کرد فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهٗ بس بدرستي که مر خدايراست بنج يک آن وَلِلرَّسُوْلِ و مر رسول را وَلِذِي
الْقُرْبٰى و مر خويشان رسول را بني هاشم و بني المطلب اند وَالْيَتٰمٰى و مر يتيمان مسلمانان که فقرا اند
وَالْمَسٰكِيْنِ و درويشان محتاج را از اهل سلام وَابْنِ السَّبِيْلِ و مسافران مسلمانان يا قومي که بر مسلمانان

نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن ست و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش
منقسم بر پنج قسم شده برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم و چهار طایفه مذکوره مقرر است و حالا هم رسول صلی الله علیه
و آله و سلم بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا امام باید داد یا با سهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم
رحمه الله بوفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است و تمام بثلاثه باقیه صرف
کنند و نزد امام مالک رحمه الله تقسیم آن مفوض بامام است تا بهر جا که اهم است صرف نماید ابو العالیه و ربیع
رحمهما الله متفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد قسمی مر خدای را و قسمی بر پیغمبر را و چهار
چهار طایفه مذکوره را و قسمی که مر حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود
و محل بحث تقسیم غنایم من محاربات و غزا ایشان در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم
برای خدا و رسول و طوایف مذکوره است پس بر ایشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ایمان آورده اید بخدای وَمَا أَنْزَلْنَا و آنچه فرستادیم ما از آیات
با ملائکه یا امداد فتح و نصرت عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر
که جدا شده حق از باطل در روز بدر يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که روی بروی کردند گروه مسلمانان و کافران و آن
روز جمعه بود هفدهم رمضان سنه ثانیه از هجرت وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها قَدِيرٌ
توانا است لاجرم مردم اندک را بر لشکری بسیار غالب ساخت إِذْ أَنْتُمْ یاد کنید آنرا که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا
بکناره وادی نزدیک تر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نیز نداشتند وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ
و ایشان یعنی دشمنان بودند بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند
وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند زیر تر از مکان شما سه
فرسنگ چه ایشان در پیه از راه منحرف شده بطریق معرفه غریب ساحل نمودند وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ و اگر وعده
قتال بودی میان شما و قریشیان که در عدوه قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان
خبری یافتند لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه اختلاف میکردید فِي الْمِيعَادِ در وعده خود از خوف ایشان
چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و متسلح وَلَٰكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ و لیکن خدای جمع
کرد میان شما و ایشان بی میعادی تا حکم کند خدای یا تمام سازد أَمْرًا کاری که كَانَ مَفْعُولًا
بود که این در علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا لِيَهْلِكَ برای آنکه
تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک میشود عَنْ بَيِّنَةٍ از جهت روشن قایم وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ
عَنْ بَيِّنَةٍ و بین یابد هر که بی زنده از جهت حجتهای مشهور یعنی واقعه بدر از آیات عظیمه است
هر که مشاهده نموده اگر بمیرد و اگر زنده او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل
کفر و اسلام اند یعنی صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجت واضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن
است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و معین وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَسَمِيعٌ شنوا است
مر اقوال مومن و کافر را عَلِيمٌ داناست باحوال ایشان و در ترجمه رشتق مذکور است که گوهر شب
افروز عقل را هر چنانکه در حقه سفید دوستان بی سپارند در آستین تر دامن نیز بی نهند لیهلک من
هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی با رقه نور عقل اگر از جانب عناد توفیق لامع شود دوستان

بدان مهتدی کردند و اگر طرفی تهور و خذلان استیضاح پذیرد سبب اختطاف ابصار بصایر دشمنان شود نصلی به
و بهیدی به کینرا بیت خنک آنکس که عقل رهبر اوست ٭ هر دو عالم بطوع چاکر اوست ٭ عقل کان رهنمای حیرانست
ان نه عقلست کان عقیله تست ٭ نقلست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در ان شب که روزش جنگ بدر واقع
شده بود در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بانکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب
خواهند شد مومنان بعد از استماع رویا و تعبیر ان بغایت فرحان و مسرور شدند و حق سبحانه ذکر ان نعمت می نماید و میگوید
یاد کن ای محمد اذ یریکهم الله آنرا که چون بنمود خدای ایشانرا فی منامک در خواب تو قلیلا اندک تا چون اصحاب را
خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند ولو اریکهم کثیرا و اگر خدای بنمودی ایشانرا بسیار بی
و تو خبر داری لفشلتم هر آینه بددل شدندی اصحاب ولتنازعتم و هر آینه نزاع میکردندی فی الامر
در کار حرب که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم ولکن الله سلم و لیکن خدای بسلامت داشت شمارا از بددلی و تنازع
از مضرت اعادی انه علیم بذات الصدور بدرستی که او داناست بذات الصدور بدانچه در سینهاست از جرات و بیم
و جزع و تسلیم واذ یریکموهم و از یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای دشمنانرا بشما اذ التقیتم چون
ملاقات کردید فی اعینکم قلیلا در چشمهای شما اندک تا شمارا دل قوی شده بحرب ایشان از حق سبحانه و تعالی
لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک کردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق رویای حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم آورده اند که ابن مسعود رضی الله عنه در وقت التقاء صفین با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی
هفتاد تن باشند آن عزیز گفت بصد نزدیک باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند ویقللکم
و اندک کردانید شمارا فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کار زار شما و از ان حسابی
بر نداشتند و تهیه اسباب حرب کما ینبغی نکردند نقلست که ابو جهل گفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه
بگیرید و بر رسنها بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه مومنانرا در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود
یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این
صورت از عظایم آیاتست چه بصر اگرچه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قریب
هزار تن را صد تن بیند و نزدیک بسیصد تن را هزار و نهصد عدد و هر اینه قدرت کامله ربانی باز داشت
ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رویت لیقضی الله امرا تا براند خدای
حکیم کاری را که کان مفعولا هست بودنیه در علم او والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز کردانیده شود
کارها یا ایها الذین آمنوا ای کروه مومنان اذا لقیتم فئة چون به بینید کروهی را از کفار که قصد حرب
کنند باشما فاثبتوا پس بایستید و از مقاتله ایشان روی متابید واذکروا الله و یاد کنید خدایرا
کثیرا یاد کردنی بسیار به دل و بزبان لعلکم تفلحون مگر باشید که شما ظفر یابید بر اعداء
بر اعداء کفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعا بد بر کفار برین وجه که اللهم اخذلهم اللهم
اقطع دابرهم در این آیة تنبیه است بر انکه باید که بنده را هیچ چیز از ذکر خدای باز ندارد نظم تو بهر جایی
که باشی روز و شب ٭ یک نفس غافل مباش از ذکر رب ٭ در حقیقی ذکر تو شکر نعمت است ٭ در بلاها التجا بحضرت است
واطیعوا الله و فرمان برید خدایرا و رسوله و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکه
قتال ولا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت بددل شوید و تذهب ریحکم و برود دولت

وقوت شما برنج مستعار از دولت چه دولت در پیشوا امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفاذ او و گفته
اند اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه از مهبت فتح
فرستد و آنرا ریح النصرة میگویند در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اصبروا و شکیبایی کنید در مقاتله ان الله
بدرستی که خدای مع الصابرین ﴿۴۶﴾ با صابران است بحفظ و نصرت ولا تکونوا و مباشید کالذین خرجوا مانند
آنانکه بیرون آمدند من دیارهم از سراهای خویش بطرا از روی سرکشی و فخر و رئاء الناس و برای نمایش
خلق مراد اهل مکه اند بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبری بدیشان رسید که کاروان سلامت از بدر
گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهل گفت لا بد است از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نماییم با آوازه
ابهت ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حسابی گیرند پس خدای مومنان را میفرماید
که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان عجب می ورزند و ریا میکنند و یصدون و باز میدارند
مردمانرا عن سبیل الله از دین خدای والله بما یعملون و خدای بآنچه ایشان میکنند محیط ﴿۴۷﴾ عالم است خبر
خواهد داد آورده که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی
که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک که مهتر کنانه
بود برآمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما [illegible] حمایتی میکنید و من ضامنم که از بنی کنانه
مضرتی بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی
ببدر آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد و اذ زین لهم الشیطان و یاد کنید آنرا که بیاراست
برای کافران دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حقایق
سلمی رحمه الله فرموده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وقال و گفت ابلیس
لا غالب لکم الیوم هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز من الناس از مردمان بجهت کثرت لشکر شما
و آراستگی ایشان وانی جار لکم و من فریادرس و زنهار دهنده مر شما را از قوم کنانه فلما تراءت الفئتان
پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نکص علی عقبیه باز گشت شیطان بر روی پاشنه
خود و این عبارتست از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که روز بدر چون ملائکه فرود آمدند ابلیس
ایشانرا دیده روی بفرار نهاد و در آن محل دست او بر دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه
درچنین حال ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد وقال انی بریء منکم و گفت من نیز
بیزارم از زنهار شما انی اری بدرستی که من میبینم ما لا ترون آنچه شما نمی بینید یعنی
فرشتگان را که بمدد مومنان می آیند انی اخاف الله بدرستی که من نیز میترسم از خدای ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی والله
شدید العقاب ﴿۴۸﴾ سخت عقوبتست بر کسی که از وی نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع مکه سراقه را پیغام
فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنودم از عزیمت
شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده اذ یقول
المنافقون آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه والذین فی قلوبهم مرض و آنها که
در دلهای ایشانست شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام

کرده بلوجود قلت بدولت هجرت سرافراز نشدند و در وقت خروج قریش با ایشان بدر آمدند و نیت ایشان
آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شامت
آن بدیشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نموده گفتند غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ بفریفته است این گروه
مومنان را دین ایشان که با وجود قلت و علم عدت در برابر چنین لشکری آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط و هر که توکل کند بر خدای و کار خود را با او گذارد فَإِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ
غالب است متوکل را غفر و نگذارد حَكِيمٌ ۞ حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی
ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا که چون قبض کردند ارواح آنان که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک
الموت بودند یعنی در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی ابن امیه و نبیه و منبه پسران حجاج السهمی کشته
گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من که اگر مشاهده میکردی که ملایکه بوقت قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ
میزدند عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا
و میگفتند بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ ۞ عذاب سوزان که متعقب عذاب دوزخ است هر آینه میدیدی امری
منکر و کاری بر هول و دیگر ملایکه میگفتند ذَٰلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملها است
که پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللّٰهَ و دیگر بسبب آنست که خدای
لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ۞ و نیست ستم کننده بر بندگان که ایشان را بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدل است
پس برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود عادت مشرکان قریش یا تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ ط چو عادت
متابعان فرعون است با حضرت موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان
بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ کافر شدند بنشانهای خدای
یعنی بدلایل که بر توحید نصب کرده بودند یا معجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت
کرد بِذُنُوبِهِمْ ط بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرت است
شَدِيدُ الْعِقَابِ ۞ سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ این گرفت و عقوبت پیشینیان بِأَنَّ اللّٰهَ
بسبب که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود کردند و تبدیل دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است عَلَىٰ قَوْمٍ
بر گروهی حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهنده مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۙ آن حال را که در نفسهای ایشانست بحال
بدتر از آن تهدید قریش است ایشان حال خود را که بت پرستی و مردارخواری بود بمعادات حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار بمومنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای
سَمِيعٌ شنواست سخنان نافرجام مشرکان را عَلِيمٌ ۞ داناست بعقاید باطله ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید
که کار قریش در تکذیب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچنان صنیع قوم فرعون است وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ط و آنانکه قبل از ایشان
بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ
بگناهان ایشان یا قریش که تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و غرق
گردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون را یعنی اتباع او را وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ ۞ و هر گروهی از غرقیان قبط و قتیلان
قریش بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر
روی زمین عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون

ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا اکابر یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و امراب
ایشان فهم لا یؤمنون ۞ پس ایشان ایمان نارند و دیگر بدترین دواب الذین عاهدت منهم آنان اند
که عهد بسته با ایشان از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان معاهده فرموده
بود ثم ینقضون عهدهم پس بشکستند عهد خود را فی کل مرة در هر باری که عهد
میکنند در تبیان آورده که بنی قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول صلی الله علیه و آله و سلم یاری ننمایند
روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند بعد از آن گفتند فراموش کردیم دیگر باره عهد بستند و روز
حرب خندق با ابو سفیان اتفاق نموده عهد بشکستند و هم لا یتقون ۞ و ایشان پرهیز نمیکنند
از نقض عهد یعنی نترسند از عقوبت غدر فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشان را فی الحرب
در جنگ فشرد بهم پس پراگنده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان من خلفهم آنرا که از پس ایشان
قرار بسته اند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندانی از ایشان بکش که هیبت تو از کافران دیگر را
از مقاتله تو باز ماند لعلهم یذکرون ۞ شاید که آن رمیدگان پند گیرند و عبرت پذیرند واما تخافن
و اگر بدانی و دریابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض عهد بعلامتها که بر تو روشن
شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من
عهد شما را برانداختم تا تو و ایشان باشند علی سواء برابر در علم بنقض عهد ان الله بدرستی
که خدای لا یحب الخائنین ۞ دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را ولا یحسبن الذین
کفروا و مپندارد ای محمد آنان که کافر شده اند ایشان سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب ما یا مراد
گریختگان بدر اند یا شکستندگان عهد میفرماید که مپندارد ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون ۞
بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود و حفص و لا یحسبن بغیبت میخواند یعنی باید که کافران
نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم واعدوا لهم و آماده سازید ای مومنان برای ناقضان عهد
یا همه یاغیان بدر ما استطعتم آنچه توانید من قوة از ساز و برگ حرب که لشکر ا بدان قوت می یابد
و عقبة بن عامر رضی الله عنه میفرماید که ما شنودیم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر فرمود الا ان القوة بعضی
از علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیلست بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاح است شیخ الاسلام نصرآبادی
قدس سره فرموده که درین آیة گفته اند قوت رمی است بلی هم چنین باشد اما رمی بر سه گونه بود رمی ظاهر بتیر
و کمان و رمی باطن بتیر آه در صبحگاه از کمان خضوع در عبادت الله و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق
و فراغت از ما سوی الله ابو علی دودباری قدس الله سره فرموده که قوت اعتماد است بر حمایت حق و واثق
بودن بعنایت او بیت کرا اعتماد تو بر اسب و لشکرست و سلاح ٭ مراست بر کرم دوست اعتماد تمام ٭
مراد از قوت حصارها میفرماید که آماده سازید قلعها بجهة دفع کند و من رباط الخیل و دیگر آماده کنید
از اسبان بسته ترهبون به تا بترسانید بدین استعداد عدو الله دشمن خدای و عدوکم
و دشمن خود را که کفار مکه اند و آخرین و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را من دونهم
جز کافران مکه لا تعلمونهم شما نمیدانید ایشان را الله یعلمهم و خدای میداند ایشان را و ایشان
بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که گفته جن اند چه صهیل است جن را

میترسانند وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی که دارید فی سبیل الله در راه خدای یعنی ترتیب
خیلها و نفقه است یوف الیکم تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وانتم لا تظلمون و شما ستم دیده
نخواهید شد بنقصان ثواب وان جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح و استسلام فاجنح لها
پس تو هم میل کن بصلح وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه مکر و حیله طرح
صلح انداخته باشند انه هو السمیع بدرستی که خدای شنواست بر اقوال ایشان العلیم داناست بدروغ و راست
آن اگر در صلح مکر باشند ترا آگاه دارد و وبال مکر را بدیشان بکمال رد چنانچه فرمود وان یریدوا و اگر خواهند
ان یخدعوک آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود باز دارند فان حسبک الله پس بدرستی که بسنده ترا خدای
هو الذی ایدک اوست آنکه قوت داد ترا بنصره بیاری کردن خود و فرستادن ملایکه وبالمؤمنین و بهم
مومنان و اصح آنست که بانصار والف بین قلوبهم و پیوند افکند بدوستی میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج
که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و همواره بقتل و غارة بهم اشتغال می نموده اند حق تعالی
ببرکت توجههای ایشان را با یکدیگر الفت داد لو انفقت اگر خرج میکردی جهت اصلاح احوال ایشان ما فی الارض
جمیعا همه آنچه در زمین است از مال و متاع ما الفت تا تألیف می دادی و قادر نبودی بر الفت بین قلوبهم
میان دلهای ایشان از غایت عداوة و نهایة کینه و ستیزه که با هم داشتند ولکن الله و لیکن خدای بحکمت
بالغه خود الف بینهم ایقاع الفت کرد میان ایشان انه عزیز بدرستی که او قادر و غالبست هر چه خواهد
بکند حکیم داناست بحکمت آنچه میکند یا ایها النبی ای پیغمبر حسبک الله بسنده است ترا خدای
ومن اتبعک و آنانکه پیروی تو کرده اند من المؤمنین از گرویدگان این آیه در غزوة قبل از قتال
نازل شده برای تقویت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و تسلیه خاطر صحابه رضی الله عنهم و گفته سی
و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بوده اند چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه شرف اسلام
دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که سبب نزول آیة
اسلام فاروق است و بر این تقدیر آیه مکی باشد یا ایها النبی ای رفیع با خبر کننده حرض المؤمنین تحریض کن
مومنان را یعنی بر انگیز و گرم ساز ایشان را علی القتال بر کارزار کردن بر کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما عشرون
بیست تن صابرون صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان شرط یعنی
باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار نکنند وان یکن منکم و اگر باشد از شما مائة
صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بتایید الهی بهزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت بر ایشان
بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند بی دانش و خدای و روز قیامت را نمی شناسند
لاجرم از درجات و نجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبایی مومنان ندارند بعد از نزول
این آیه مومنان از مقاتله یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق تعالی این آیه را منسوخ گردانیده فرمود
الآن اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خفف الله عنکم سبک گردانید خدای از شما وعلم و دید ان فیکم
ضعفا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد تن شکیبا یغلبوا
مائتین غالب شوند بر دو صد تن این شرط یعنی درست معنی یکی از شما باید که در مقابل دو تن صبر کند و نگریزد
وان یکن منکم الف و اگر بود از شما هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای و یاری او

وَاللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۝ و خدای با صابران است باعانت یاری و مددکاری دس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر
مطیة الظفر نظم صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند صبر کن ای دل که بعد زان ظفر آید از رحمن صبر رخ متاب
که روزی باغ شود سبز و شاخ گل بر آید آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شده اند و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشاورت نمود از قوم مهاجر ابوبکر صدیق رضی الله عنه
فرموده که اکابر و اصاغر این قوم اکابر و عشایر تواند اگر هر یک بقدرت طاقت و استطاعت فدایی بدهند
باشد که روزی بدولت هدایت برسند و حال عدد و مدد مسلمانان زیاده شود فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول
الله اینان ائمه کفرند همه را بفرما تا گردن زنند و بحمد الله که حق سبحانه ترا از فدا مستغنی گردانیده انصار عبد الله
رواحه و اصح آنست که سعد بن معاذ رضی الله فرمود که اشارت این اشرار را بفرما تا آتش بسوزند حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله بقول صدیق رضی الله عنه میل نمود فدیه معین فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که
مَا كَانَ نسزد و نشاید لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ پیغمبری که باشد لَهُ أَسْرَى مر او را اسیران که از ایشان فدا
گیرد حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تا آنگاه که بسیار بکشند از ایشان در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب
عزت اسلام و ظهور شریعت ابرار هست تُرِيدُونَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْيَا خواسته دنیا که عرض سریع
الزوال است وَاللّٰهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و خدای میخواهد برای شما آخرت که بهشت و نعمت لایزالست وَاللّٰهُ عَزِيزٌ
و خدای غالبست دوستان را غلبه دهد حَكِيمٌ ۝ داناست در آنچه با بندگان کند لَوْلَا كِتَابٌ اگر نه حکمی
و فرمانی مِنَ اللّٰهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا
بنا بر آنی مواخذه نفرماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم را بر شما حلال سازد لَمَسَّكُمْ هر اینه میرسید
بشما فِيمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ عذابی بزرگ در روایت آورده است که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد معاذ رضی الله عنهما
از آن بخلاص نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این
آیه از غنایم بدر دست باز کشیدند آیت آمد که فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از آنچه غنیمت
گرفتید و فدیه از آن جمله است حَلَالًا طَيِّبًا خوردن حلال و پاک وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدا
در مخالفت امر وی إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ بدرستی که خدای آمرزنده است عفو کرد گناه شما را مهربان
است که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بود و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم عباس را که از جمله اسیران بود بادی فدای نفس خود و دو برادرزاده او عقیل
بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبة بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا میداری
که عم تو بخواست گدایی در رویش وارده پیش خویش و بیگانه دست برود که در من این همه مال
آنجا ام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج بام
فضل دادی و چنین و چنین سخنان گفتی عباس گفت ای محمد من این سخنان را گفته بودم ترا که خبر
کرد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی
میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ
بگو مر آنکسانرا که در دست شما اند مِنَ الْأَسْرَى از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللّٰهُ اگر داند خدای و مینه

فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما خَيْرًا نیکویی از ایمان واخلاص يُؤْتِكُمْ خَيْرًا بدهد
شمارا بهتر مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ از انچه فرا گرفته اند از شما یعنی زری که فدا داده اید وَيَغْفِرْ لَكُمْ وبیامرزد
شما وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده رَحِيمٌ مهربانست
که شمارا توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت خدای تبارک وتعالی مرا دو وعده داده
بود یکی آنکه بهتر از انچه گرفتند بمن بدهد بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من به
بیست هزار دینار تجارت میکنند وسقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوستر میدارم ووعده دوم مغفرتست
امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید ومرا بیامرزد در وعده کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست کز
کرم آید لئیم گر نکند وعده را وفا شاید وَإِنْ يُرِيدُوا واگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خِيَانَتَكَ
خیانت کردن باتو بنقض عهد یا برگشتن از دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانت کردند باخدای مِنْ قَبْلُ
پیش ازین بکفر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس خدا توانایی داد بر ایشان در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد
ازین نیز ممکن است که ترا ممکن گرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وخدای داناست بکمال بندگان حکم کننده باحوال
ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وَهَاجَرُوا وهجرت کردند بدوستی خدا
ورسول از وطنهای خویش وَجَاهَدُوا وجهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح ونفقه
محتاجان صرف نمودند وَأَنْفُسِهِمْ وبنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای واینان
قوم مهاجرند وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا وآنانکه جای دادند مهاجرانرا ونصرت کردند حضرت رسول را صلی الله علیه
وآله وسلم مراد گروه انصارند أُولَئِكَ آن گروه بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان
برخی دیگرند ومتولی در میراث در مبدا کار حکم بود که مهاجر وانصار بسبب هجرت ونصرت از یکدیگر میراث برند
وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا وهجرت نکردند مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ نیست وشمارا از
تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ از هیچ چیز حَتَّى يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ واگر
مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان وکفار مقاتله افتد واز شما
یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مگر بر گروه مشرکان
که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما وایشان مِيثَاقٌ عهدی وپیمانی یعنی نقض عهد معاهد مکنید
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بانچه شما میکنید از وفای عهد ونقض آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ
كَفَرُوا بَعْضُهُمْ وآنانکه کافر شدند برخی بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در مظاهرت
ومعاونت إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرموده ام از دوستی بایکدیگر وتعاون ودوستی تَكُنْ فِتْنَةٌ
حاصل شود فتنه وجه فتنه فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ وفسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان
دوست یکدیگر نباشند وهم یاری نکنند مهم ایمان روی بخمول نهد واهل کفر ظهور کنند وفساد وفتنه ازین
بزرگتر نتواند بود وچون از تعاون وتوارث مهاجر وانصار خبر داد بر ترک آن تهدید فرمود ودیگر بار از جهة
هجرت ونصرت ایشان خبر میدهد ومیفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه بگرویدند بخدا ورسول وَهَاجَرُوا
وهجرت نموده اند وَجَاهَدُوا وجهاد کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا وآنانکه
بعد از تصدیق وتسلیم جای دادند اهل هجرت را ویاری کردند مر پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَئِكَ آن گروه

هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایشانند مومنان براستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزشی از خدای
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی رنج و بی منت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند مِنْ بَعْدُ از پس
صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا و جهاد کردند
مَعَكُمْ با شما یعنی مدد شما شدند فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ پس آن گروه از جمله شمااند یعنی الحاق
با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشیهای یعنی اقربا بَعْضُهُمْ
برخی از ایشان أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای یا لوح
محفوظ این آیة ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
بدرستی که خدای بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصر اولا و اعتبار رحم و قرابات ثانیا
داناست کسی را بر وجون و چرا نرسد سورة براءة نه در احکام او مستاجون و چرا نه در افعال او چگونه و چند

سورة براءة این سوره را براءة و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورة العذاب نیز میخوانند و ترک تسمیه
در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم
اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان دو سوره بگذاشتند
و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رحمه الله
نقل میکند که ثقات مشایخ بعنعنه از ذی النورین رضی الله عنه روایت کرده اند که خاتمه سیاق قصص الانفال
و فاتحه براءة من الله من بود در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میان این دو سوره اصلا تسمیه نفرمود آورده
اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله سی یا چهل آیة از اوایل سوره با بو بکر صدیق
رضی الله عنه داد و او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بعد از چند روز از رفتن صدیق
رضی الله عنه مرتضی علی را کرم الله وجهه طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابو بکر صدیق
رضی الله عنه فرستاد و امر کرد که آیات را از صدیق گرفته خود قرات کند و چون از این حال بر سید نبی جواب
داد که جبرئیل بمن آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس مرتضی و صدیق رضی الله عنهما
لا خوش شده و در روز ترویه صدیق رضی الله عنه خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک حج فرمود و در روز
نحر علی رضی الله عنه نزدیک جمره عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ این بیزاریست مِنَ اللَّهِ از خدای
وَرَسُولِهِ و از فرستاده او إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از فرقه آورندگان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی مشرکان عرب عهدها بسته بود هر قومی را
تا وقت معین همه ایشان عهد بشکستند غیر بنی ضمره و بنی کنانه که عهد نشکستند حق تعالی این آیة را فرستاد
که مضمونش براءة است بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول بشکستند رسول
نیز پیمان خدا عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگوی ایشان فَسِيحُوا پس سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین
یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است
تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که ابتدا اوایل در شوال فرود آمده پس مدة او تا آخر محرم است امام ثعلبی رحمه
الله آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کم بود و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل
ایشان کم بود بر چهار ماه مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصا

کرد تا در عهد خود نیز بری نمایند و آنان را که عهد نشکسته بوده‌اند ایشان را تا انقضاء مدة ایشان امان داد و با آنهایی که عهد شکسته‌اند ﴿وَاعْلَمُوا﴾ و بدانید ﴿أَنَّكُمْ﴾ آنکه شما ﴿غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ﴾ نیاید عاجز کنندگان خدا باشید

در عذاب خود هر چند شما را مهلت داد ﴿وَأَنَّ اللَّهَ﴾ و این را نیز بدانید که خدای ﴿مُخْزِي الْكَافِرِينَ﴾ رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن ﴿وَأَذَانٌ﴾ و اعلام است و آگاه ساختن ﴿مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ از خدای

و رسول او ﴿إِلَى النَّاسِ﴾ بسوی عرب ﴿يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال چون طواف و نحر و حلق و رمی در روی است یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود بآن روز یا آن

روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شده و بر هر تقدیر مضمون اعلام کرده است ﴿أَنَّ اللَّهَ﴾ آنکه خدای ﴿بَرِيءٌ﴾ بیزار است ﴿مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ از مشرکان و عهود ایشان ﴿وَرَسُولُهُ﴾ و پیغمبر او نیز بیزار است ﴿فَإِنْ تُبْتُمْ﴾ اگر باز

گردید از کفر و غدر ﴿فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ پس آن باز گشت بهتر باشد شما را از اقامت بر آن ﴿وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ﴾ و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر نکنید ﴿فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ﴾ پس بدانید آنکه شما ﴿غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ﴾ نه عاجز کنندگانید خدای را

یعنی نتوانید که از وی فوت شوید یا با او ستیزید ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ و بجای بشارت بیم کن کافران را ﴿بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند

نقض عهد ننموده میگوید ﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ﴾ لیکن آنانکه عهد کردید با ایشان ﴿مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ از مشرک ارندگان ﴿ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا﴾ پس ایشان کم نکردند چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را ﴿وَلَمْ يُظَاهِرُوا﴾

و یاری و همنشینی نکردند ﴿عَلَيْكُمْ﴾ بر قتال شما ﴿أَحَدًا﴾ یکی را از دشمنان شما ﴿فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ﴾ پس تمام کنید بسوی ایشان ﴿عَهْدَهُمْ﴾ عهد ایشان را ﴿إِلَى مُدَّتِهِمْ﴾ تا مدتی که مقرر شده و ایشان را چون ناکثان بر چهار ماه

و بس مهلت مدهید ﴿إِنَّ اللَّهَ﴾ بدرستی که خدای ﴿يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ دوست میدارد متقیان را و از جمله

تقوی وفای عهد است و اتمام شرایط آن شیخ نصرآبادی قدس سره فرموده که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود و الوفاء بالعهود و القناعة بالموجود و برین وجه ترجمه یافته است **نظم** متقی را بود چهار نشان

حفظ احکام شرع اول آن ** ثانیا الجهد دست رس باشد ** بس نقران و یکسان باشد ** عهد را با وفا کند بوفا

هر چه باشد بدان شود خرسند ** و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید ﴿فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ﴾ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجة و تمام محرم و قول آنست

که آیت در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذو الحجة و محرم در وقت یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت

تبلیغ انقضای عدت بعد از انسلاخ عدت ماههای حرام است اعنی ذو القعده و ذو الحجة و محرم بر هر تقدیر چون ماهها منقضی گردد ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ﴾ پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده‌اید با ایشان یعنی یا آنانکه عهد

شما را شکسته‌اند ﴿حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ هر جا که یابید در حل و حرم ﴿وَخُذُوهُمْ﴾ و بگیرید ایشان را باسیری ﴿وَاحْصُرُوهُمْ﴾ و باز دارید شان از طواف مسجد الحرام ﴿وَاقْعُدُوا لَهُمْ﴾ و بنشینید برای ایشان ﴿كُلَّ مَرْصَدٍ﴾ بهر رهگذری یعنی بسته

کردانید بر ایشان راهها را تا منتشر نگردند در بلاد و قری ﴿فَإِنْ تَابُوا﴾ پس اگر باز گردند از شرک بایمان ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ و بپای دارند نماز را ﴿وَآتَوُا الزَّكَاةَ﴾ و بدهند زکوة اموال خود را تا هر دو عمل تصدیق ایشان روشن

شود ﴿فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید و راه دهید تا هر جا خواهند روند ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ﴾

بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَحِيمٌ ۞ مهربانست بدادن ثواب بی‌حساب
وَإِنْ أَحَدٌ واگر یکی مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان که تعرض ایشان می‌باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم
اسْتَجَارَكَ زینهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ پس ایمان ساز او را و امان و زینهار ده حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ
تا بشنود سخن خدای را که قرآنست ثُمَّ أَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَأْمَنَهُ بجای او که موضع
امن اوست و بعد از آن با او مقاتله نمای ذَلِكَ این امان دادن بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا
يَعْلَمُونَ ۞ گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند و در آن
تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار است و استبعاد یعنی نیست و چگونه
تواند بود لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مر مشرکان را عهدی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزدیک رسول
او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنان که عهد بسته اید با ایشان
یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عهد بسته بودند با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادامی که ایشان
استقامت ورزند بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود
لَهُمْ برای شما إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۞ دوست میدارد پرهیزکاران را که بر
عهد و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ چگونه اعتقاد باشد بر عهد مشرکان وَإِنْ يَظْهَرُوا و حال
آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ نگاه ندارند در باب شما إِلًّا حق قرابتی
وَلَا ذِمَّةً و نه وفاء عهد يُرْضُونَكُمْ خشنود میکردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده
می‌دهند بایمان و طاعت با سخنان شیرین میکویند وَتَأْبَى و سر باز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان
از آنچه بزبان میکویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست بلکه در دل خیال غدر و زبان در اداء عذر
ای من علامه آنکه دلش با زبان نیست وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتری از ایشان فَاسِقُونَ ۞ بیرون اند از دایره
فرمان یا سرکشنده از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز می‌نمایند اشْتَرَوْا
بدل کرده و برگزیدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی را که بهاء اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان
بعضی از مشرکان را تطمیع حطام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده
در صدد قتال مسلمانان در آمدند فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ پس اعراض کردند از طاعت خدای و باز داشتند
مردم را از راه حج خانه خدای إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ بد کاریست که میکنند
قولی آنست که مراد از ین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم شکسته آیات توریت را باندکی چیزی
فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد
فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا قرابتی پاس کننده وَلَا ذِمَّةً و نه عهد وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ
الْمُعْتَدُونَ ۞ ایشانند که از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از کفر
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران
شمااند فِي الدِّينِ در دین اسلام ایشان راست آنچه شما را بود و بر ایشانست آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ
الْآيَاتِ و بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۞ برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا

واگر بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهای خود را مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کنند با شما
وَطَعَنُوا وطعن کنند فِي دِينِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوا پس بکشید
أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستی که ایشانرا عهد و پیمان نیست
در حقیقت اگر پیمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ
يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَكَثُوا
با گروهی که بشکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانهایی که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهد پیمان پیغمبر و قریش آن
آن بود که حلفا یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرة نکنند قریش بنی بکر را که حلفاء ایشان
بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا به بنی خزاعه که حلفاء رسول بودند صلوات الله و سلامه علیه جنگ کردند
یا مراد از ناکثین عهد یهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مددکاری کردند وَهَمُّوا
و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مکه و مشاورت نمودن در دار
الندوة چنانکه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را صلی الله علیه و آله و سلم
جهت اداء عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام قواعد آن بجهت استحقاق از مکه اش اخراج و بقول ثانی که مراد
یهودند قصد اخراج آن حضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند
نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما می ترسید از محاربه و کارزار ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ
پس خدای سزاوارتر است أَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب ایشان
اشتغال کنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . اگر هستید باور دارندگان عقوبت الهی در ترک مامور به قَاتِلُوهُمْ
کارزار کنید با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا عذاب کند ایشانرا خدای بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیر
شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد شان بمقهوریت و مغلوبیت وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت
دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ و شفا بخشد سینهای گروهی را از مومنان
یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافته و چون شکایت
بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب وَيُذْهِبْ
و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهاء ایشانرا که بواسطه ایذاء کفار ملول بودند
وَيَتُوبُ اللَّهُ و توبه دهد خدای در آن و باز گردد بفضل خود عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد حق سبحانه
درین آیة خبر داد بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه ابو سفیان و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان
ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتوبه بعضی حَكِيمٌ حکم کننده است بقبول توبه
أَمْ حَسِبْتُمْ آیا پندارید ای مومنان که قتال کفار کاره بید و گفته اند خطاب با منافقان است میفرماید
که پنداشته اید أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما را بگذارند برین که هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و نبیند خدای الَّذِينَ
جَاهَدُوا آنانرا که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا نگیرند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز
خدای وَلَا رَسُولِهِ و بغیر فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بدون مومنان وَلِيجَةً دوست نهانی که افشاء
اسرار او کنید با وی. یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهد داشت و خدای از شما جهاد و عدم
دوستی با مشرکان نادید وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید و غرض شما

از عملها و برا معلوم مثق آورده اند که چون عباس رضي الله عنه اسیر شد مسلمانان و بر انبقر کسو قطع رحم
سرزنش کردن عباس رضي الله عنه جواب داد که شما مساوي مامیکوییت واز محاسن ما یاد نمیکنند ومرتضی
رضي الله عنه فرمود که شما را چه چیزهست کا از محاسن توان شمرد عباس رضي الله عنه گفت ما بعمارت مسجد
حرام قیام مینماییم وخانه کعبه را تعظیم میکنیم وحاجیان را شربت میدهیم واسیران از بند میرهانیم این آیت
نازل شد که مَا كَانَ نسزد ونرواباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکانرا أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ
اللَّهِ مسجدهای خدایرا وگفته اند مسجد حرام را از مرمت کردن وچراغ افروختن ودر محافظت اوار الوات
وارد
ناس اهتمام نمودن بلفظ جمع یاد کرد زیراکه قبل مساجد نیست تا که عامر او عامر جمیع مساجد باشد وعمارت مسجد
مشرکانرا روا نیست شَاهِدِينَ در حالتیکه گواهان باشند عَلَىٰ أَنفُسِهِم بر نفسهای خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن
عمارت بیت
سجود اصنام است یا تکذیب انام علیه افضل الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف بکبر حق است
وعبادت غیر او أُولَٰئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه وباطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان
که بدان مفتخرند از عمارت مسجد وسقایه حاج وَفِي النَّارِ ودر آتش دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ۞ ایشان جا
ودانند جسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدایرا مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ
آنکس که بگرویده باشد بخدای وایمان بخدای تمام نیست الا بایمان رسول وی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز بازپسین
وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وبپای داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ وداده باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ ونترسیده
باشد در امور دین مگر از خدای فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ پس آن گروه که جامع اند مرکمالات علمیه وعملیه را
دایرست میان لعل وعسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود بیت
جایی که شیر مردان در معرض عتابند ۞ روباه پیر تا نزل الجاجه تاب باشد ۞ ودیگر منع مومنانست از اعتبار
عزة
با عمال خود بیند ویرآن اعتقاد نمودن که هرکه بعمل مغرورست از فیض ازل محجورست بیت مباش بعلم و
عمل که شد ابلیس ۞ بدین سبب زدرگاه عزت دور ۞ آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمزم جامع
نبیند زبیب با عسل وسویق میدادند ودر زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن منصب بعباس رضي الله عنه
تعلق داشت ومتصدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحه حجبی بود روزی این هردو با مرتضی علی کرم الله
وجهه بمقام مفاخرت درآمده عباس بسقایه وشیبه بعمارت مباهات می نمودند مرتضی علی رضي الله عنه باسلام
وجهاد مفتخر می بود حق سبحانه تصدیق مرتضی کرم الله وجهه این فرستاد که أَجَعَلْتُمْ آیا میداردید
سِقَايَةَ الْحَاجِّ اهل سقایه حاجیانرا وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وارباب عمارت مسجد حرام را
كَمَنْ آمَنَ همچو آنکس که ایمان آورده است بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز بازپسین وَجَاهَدَ
وجهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای لَا يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ برابر نیستند این دو قوم نزدیک
خدای وَاللَّهُ لَا يَهْدِي وخدای راه ننماید بمقصد الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۞ گروه مشرکانرا که بشرک برخود ستم
کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند وَهَاجَرُوا وهجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا وجهاد کردند
با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل کردند مالهای خود را بر مجاهدان وتهیه
اسباب قتال ایشان وَأَنفُسِهِمْ وبباختن نفسهای خود در معارک حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگتر
از روی تر از روی درجه یعنی بلند مرتبه ترند عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای از آنهایی که سقایه حاج وعمارت

فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين ۞ ...

این صفات بناشند وَأُولَٰئِكَ و آن کروه که مجتمع این کمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتکان
در هر دو جهان يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردکار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمت
فایض از وی بر ایشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ و بوستانهایی که لَهُمْ فِيهَا
مر ایشانرا باشد در آن بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمت دایم بی انقطاع در تنکیر مبشر به ایمایی است بآن زبان
تعریف باداء توصیف آن وافی نیست خَالِدِينَ در حالتی که این کروه جاوید باشند فِيهَا أَبَدًا در آن بوستانها
همیشه تاکید خلود ست تا حمل بر مکث طویل نفرمایند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست
أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرک که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد وجه نعمت [تقدیم] رحمت و رضوان جنان
در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیان است و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مومنان رحمت
تقدیم کرد تا عاصیان رقم نا امیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند کناه عظیم بود رحمت از آن اعظم
است بیت کنه ما بود فزون ز شمار عفوت افزون تر از کناه همه قطره آب رحمت تو بس است
شستن نامهٔ سیاه همه آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بهجرت اجازة شد بعضی از صحابه
بمنشاة تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خانمانرا بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویشی و پیوند
ترجیح میفرمودند و جمع دیکر آبا و اقربا و عیال و اطفال بو کنه داده بنا بر تمام سکونت و آرام در منزل و مقام
التماس میکردند ایشانرا رقت جنسیت و شفقت پیوند بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مکیرید آبَاءَكُمْ پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ دوستان
یعنی این کروه را بدوستی مکیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اکر بر کزیند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان
و شما را از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که ایشانرا دوست دارد از شما یعنی این عمل ایشان پسندد فَأُولَٰئِكَ
پس آن کروه دوست دارندکان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش و منع کرده
اند چه دوستی با مومنان باید با مشرکان نشاید چون آیه فرود آمد تخلفان از هجرت کفتند که حالا ما در
میان قبایل و عشایر خود دینم و بمعاملات و تجارات خود اشتغال نموده اوقات میکذرانیم چون عزیمت
هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارات از دست برود و ما بیکس و بی مال بمانیم آیه دیکر آمد که
قُلْ بکو ای محمد مر تارکان هجرت را إِنْ كَانَ اکر هست آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما
وَإِخْوَانُكُمْ و برادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ
اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالهایی که از کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرکانی که میترسید كَسَادَهَا
از نا روایی آن وَمَسَاكِنُ و مسکنهایی که از نزاهت تَرْضَوْنَهَا می پسندید آنرا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ دوست
تر بسوی شما یعنی اکر اینها از آنکه سخن کوشد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوست میدارید مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای
و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم دارید
حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ تا بیارد خدای عقوبت خود را عاجلا و آجلا یعنی موت و هلاک در دنیا و عقاب
و عذاب در عقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای توفیق هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ کروه بیرون رفتکان
از حد فرمان در این آیه تهدید عظیم و توبیخ بزرکست و قول پیشتر اهل تفسیر راجع است بآنکه از این آیه رایحهٔ
امیدی استشمام میتوان کرد چه اغلب مردم الا ما شاء الله در آن مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر

و مساکن دوست تر میدارند و حظوظ دنیوی را بران اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کون بگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین و مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای اتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد بیت آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ٭ فرزند و عیال و خانمان را چه کند ٭ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم فرموده است که لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن ابی الحواری دمشقی روزی پیش مادر و پدر نشسته بود قصه قربان کردن اسماعیل از قران بدیشان میخواند گفت ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ترا در کار خدای تعالی کردیم احمد برخواست و گفت ای الهی اکنون چون ترا دارم روی بکعبه نهاد و بعد از انکه بیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق امد و بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادر جواب داد که من علی الباب گفت انا احمد اینک مادرش گفت پیش ازین ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود را با ما چه کار و نعم ما قال نظم ماهرچه داشتیم فدایت کرده ایم ٭ جان را اسیر بند هوایت کرده ایم ٭ ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز ٭ وینها که کرده ایم برایت کرده ایم ٭ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بدرستی یاری کرد خدای شما را ای مومنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و جز ان وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در مواطن روز حنین و آن وادیی است میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم دران موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرموده و الجنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شدند و قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم باز دوازده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهارده هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت نغلب الیوم من قلة یعنی امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسید نپسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام امد پس حق سبحانه این قصه را یاد مومنان میدهد که خدای شما را یاری داد روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا پس دفع نکرد از شما چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ و تنگ شد بر شما زمین ان وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت دشمن کردید و برگشتید از حرب مُدْبِرِينَ در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم چهار تن بماندند مرتضی و عباس و ابو سفیان بن حارث و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت دران روز بر استری سوار بود و چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بحضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمل میفرمود و میگفتند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفت نمیگذاشتند که آنحضرت میان دشمن درآید و ازین صورت بکمال شجاعت سید عالم صلی الله علیه و اله و سلم استدلال میتوان کرد که چنان روزی بر استری در معرکه حرب که روی گریز ندارد سوار شده و وی مکار متوجه حرب کفار گشته منصب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رضی الله عنه آنحضرت را نگاه داشت که مجال به غایه حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که بعض اصحاب باز خوان عباس مرد بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة الثمرة یا اصحاب سورة

المنهزمه مردم باواز عباس باز گشتند وجمعی که عدد ایشان بصد نمی رسد بملازمت حضرت پیوستند برای حمله
کفار اماده شدند وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که الان حمی الوطیس و بتلاوت دعای موسی که در روز فلق
بحر خوانده بود مشغول شده که اللهم والیک المشتکی وانت المستعان بعد از الهام ملک علام از استر فرود
امده باجمعان سوار مشت خاک وسنک ریزه از زیر نعلین بر داشت یا از یاران طلبید وگفت شاهت الوجوه
وبطرف کفار ریخت وفرموده که انهزموا ورب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم ودهان
او از خاک وسنکریزه پر شده وشکست بر دشمنان افتاد دلهای مومنان ارام بذیرفت کما قال تعالی ثم انزل
الله پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب سکون وارام قلوب است علی رسوله
بر فرستاده خود تا تنها داعیه حرب نمود واز کثرة اعدا اندیشه نفرمود وعلی المومنین وبر مومنان
تا به ندای عباس باز گشتند وانزل جنودا وفرستاد لشکرها که بچشم خود لم تروها ندیدید شما
ایشان را اما کفار میدیدند وانها ملایکه بودند با جامهای سفید وعمامها سرخ علاقه ها بین کتفین گذاشته
بر اسبان ابلق سوار شده وعدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بود وعذب الذین کفروا وعذاب
کرد خدای انانرا که کافر بودند بانکه بسیار کس از ایشان کشته شده وشش هزار اولاد واهالی ایشان برده گرفتند
وبیست هزار شتر چهل هزار کوسفند غنیمت بدست آوردند وذلک واین واقع شده جزاء الکافرین
پاداش ناگرویدگان است ثم یتوب الله پس توبه میدهد خدای وفضل میکند من بعد ذلک از پس این
جنگ بتوفیق اسلام علی من یشاء برهر که خواهد از ایشان یعنی مهربان از جنگ حنین وان جنان بود
بعضی از هوازن وثقیف بعد از واقعه بملازمت سید ثقلین صلی الله علیه وآله وسلم معترف کشتند والله غفور رحیم
وخدای امرزنده است توبه کنندکان را مهربانست گناه توبه سوخته نکته یا ایها الذین امنوا ای گروه باور دارندکان
انما المشرکون جز این نیست که مشرکان نجس پلید اند بسبب خبث باطن وناپاکی عقیدت یا بسبب انکه
از نجاسات احتراز نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند وابن عباس رضی الله عنه فرموده که نجس العین اند مانند
کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است
بعد عامهم هذا پس ازین سال که سنه برائت وان سنه تاسعه بوده از هجرت یا سال حج الوداع که سنه
عاشر بود امام اعظم رحمه الله گفته که مراد منع کفار است از حج وعمره نه از درامدن بمسجد حرام وغیر ان از مساجد
وامام مالک رحمه الله منع میکند از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام وامام شافعی رحمه الله همین از دخول
مسجد حرام نهی میفرماید خاصه وان خفتم واگر می ترسید ای اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان
مراد انست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید وفروخت اطعمه والبسه می اوردند حق تعالی میفرماید که ایشانرا
از دخول حرم منع کنید واگر ازین می ترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنک عیش شوید فسوف
یغنیکم الله پس زود باشد که توانگر سازد شما را خدای من فضله ان شاء از فضل ورحمت خود اگر خواهد
وانجاز این وعده فرموده بانکه اهل تباله وجرش که دو بلده بودند از بلاد یمن مسلمان شدند وهر سال انچه
در بایست بود از طعام بمکه می بردند یا انکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با انواع
تجارات انجا میروند ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باحوال بندکان حکیم حکم کننده
است بتحقیق امال ایشان اگر دری در بندد دیگر کشاید قطعه کمان مدار اگر رضا بعم تو بگذاری

که هابعه نکردار مسبب الاسباب بروي منزد احسان اکر تو بر بندی در درکی بکشاید مفتح الابواب بعد از ذکر
مقاتله وثني بمحاربه کتابي امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا بکشید ای مومنان وکار زار کنید الَّذِينَ با انها که
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که با ثنیت قایل اند و نصاری که بتثلیث متوسمه وَلَا بِالْيَوْمِ
الْآخِرِ و منکر روز قیامت یهود کویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی
اثبات میکنند بس ایمان ایشان بروز اخر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ وحرام نمیدانند و نمیدارند
مَا حَرَّمَ اللَّهُ انچه حرام کرده خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و انچه حرام کرده است رسول او یعنی
محرم نمیدانند انچه حرمت او بکتاب و سنت ثابت شده وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را
که اسلامست مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از انانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بدیشان عطا کرده ایم
الذین لا یؤمنون است میفرماید با اهل کتاب مقاتله کنید حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه یعنی
انچه از خراج به نسبت هر کس از ایشان مقرر شود بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال
انکه ایشان خوار شدکان باشند یعنی جزیه بدست خود ارند و بنشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا جزیه
بکیرند و کردند ایشان را بسیلی فرو کوبند مفهوم اینه مقتضی تخصیص جزیه است با اهل کتاب و مجوس را چون
شبه کتابیست ملحق اند با اهل کتابین و امام شافعی رحمه الله گفته که از غیر کتابی جزیه نکیرند و امام اعظم
رحمه الله فرموده که از همه مشرکان کیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رحمه الله
میکوید از همه کفار کیرند مکر از مرتدان که حکم او قتل است وَقَالَتِ الْيَهُودُ و کفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ
که عزیر پسر خدایست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بباید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوبست هم از سبط لاوی
و بچهار پشت بهارون عمران علیه السلام میرسد و مجمل قصه او انست که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل
کماشت تا مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را
برده کرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون خرد سال بود از خواندن او حسابی نکرفتند و او از مدتی
از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریه سایر الاباد او را بمیرانید
و بعد از صد سال زنده کردانید چنانچه در سوره بقره کذشت و چون که عزیر بقوم امد تصدیق نمودند و او را
بخواندند و نوشتند توریة امتحان کردند در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور که پنج قلم بر اصابع دست راست او
بستند و بهر پنج انکشت کتابت توریة میکرد از ظهر قلب تا با تمام رسید دیکر بار کرده اند که چون کسی توریت نخوانده
و دانسته در میان ما نیست چون دانیم که این توریت هست یا نی مردی در میان ایشان کفت من از پدر خود شنیدم که او از
پدر خود شنیده بود که من در واقعه که بخت نصر توریة را ظرفی مضبوط ساخته در شکاف کوه نهاده ام جمعی بان
مردم رفتند و توریة از ان محل بر داشته بجمع اوردند و با انچه عزیر هم نوشته بود مقابله کردند یک حرف تفاوت
نداشت متعجب شده کفتند حق سبحانه توریة را در دل عزیر انداخت بعد از صد سال مکر بسبب انکه او پسر
اوست پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند و کویند بعضی از یهود مدینه در زمان اعظیم الشان حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم این سخن کفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و کفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خداست
و این نیز سخن جمعی است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند یا انکه او ابراء اکمه و ابرص
و احیای موتی مشاهده نموده بدین جرات اقدام کردند ذَٰلِكَ انچه مذکور شد قَوْلُهُمْ کفتن ایشانست

بافواههم بر زبانهای ایشان نه که بر ایشان افترا میکنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد
یضاهئون و مشابهه می سازند سخن خود را قول الذین کفروا و سخن آنان که کافر شدند من قبل
پیش از این یعنی یهود مبیح که گفتند ملایکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی
میخواندند قاتلهم الله لعنت کناد خدای بر ایشان انی یؤفکون چگونه گردانیده میشوند از راه حق
بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم علمای خود را و
رهبانهم و عباد خود را اربابا خدایان من دون الله بجز از خدای یعنی فرمان ایشان بردند
در تحلیل و تحریم خلاف فرمان خدای چنانکه خدای را باید برد یا سجده میکنند ایشان را والمسیح ابن مریم و عیسی پسر
مریم را نیز بخدایی میگیرند وما امروا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده شده اند یا کل فرا کیود که
ایشان بخدای مامور نیستند در همه کتابها الا لیعبدوا مگر آنرا فرمان برند و بپرستند الها
واحدا یک خدا را که در وحدانیت لا اله الا هو هیچ معبودی نیست مگر او سبحانه پاکست خدای عما
یشرکون از آنچه بوی انباز میگیرند یریدون میخواهند جهودان و ترسایان ان یطفئوا آنکه فرو
نشانند نور الله نور خدا را که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا حجتی روشن بر تقدس و تنزه
از زن و فرزند بافواههم بباد دهنهای خویش یا بتکذیبی که بر زبان میرانند ویابی الله و نمیخواهد
خدای و نمی پسندد الا ان یتم مگر آنکه تمام کردن نوره دین روشن خود را باعلای اعلام توحید ولو کره
الکافرون و اگرچه کاره باشند آنرا کافران و درین معنی گفته اند بیت چراغی را که ایزد بر فروزد
پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هو الذی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود ارسل رسوله فرستاد
رسول خود را که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم بالهدی بقرآن که محض هدایتست ودین الحق و بدین درست که اسلام
است و ارسال برای آن بود لیظهره تا غالب گرداند و ظاهر کند دین خود را علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ
سازد احکام آنرا و بعد از نزول عیسی خواهد بود علیه السلام که بر روی زمین جز دین اسلام نماند ولو کره
المشرکون و اگرچه کراهت دارند مشرکان مر این صورت را یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید
ان کثیرا بدرستی که بسیاری من الاحبار والرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیاکلون هر اینه
میخورند اموال الناس مالهای مردمان را بالباطل برشوت در حکم ویصدون و باز میدارند خلق را
عن سبیل الله از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام والذین و آنانکه از اهل کتاب و غیر از
ایشان که از روی حرص و بخل یکنزون الذهب گنج می نهند زر را والفضة و نقره را یعنی جمع میکنند
ولا ینفقونها و نفقه نمی کنند گنجها را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما
ادی زکوته فلیس بکنز هر چه زکوة او بداده اند گنج نیست یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فرمود
فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نا دهنده را بعذاب الیم بعذاب دردناک یوم یحمی
روزی که گرم کرده شود یعنی بر افروزند آتش را علیها بران گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی بها
پس داغ داده شود بدان دینارها و درمهای سوزان جباههم پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا
گره بر آن زده اند وجنوبهم و پهلوهای ایشان که اهل فقر تهی کرده اند وظهورهم و پشتهای ایشان که
بر درویشان گردانیده اند و گفته اند که اشراف اعضای ظاهره این سه عضواند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل

وجکر بت داغ نهند این سه را دران روز معذب کردانند بداغ و کویند هذا ما کنزتم اینست آنچه کنج نهاده بودید
لانفسکم برای منفعت تنهای خود وامروز سبب مضرت شما شد فذوقوا بس بچشید ما کنتم تکنزون (۳۵)
وبال آنچه بوده اید که ذخیره میکردید ذخیره کنند و مال بدان متنزع نباشد اعمال صالحاتست در امالی امام ظهیر الدین والواحی
آورده است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزینه اعمال کن واگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو اموری اسوار
باقیه جوی رباعی یکلم کان دیو بد رو بینی بهتر از کنجهای مذخرستی زانچه داری تمتعی بردان کان دکر
روز روزی دکرست. چون لیعاد متعبدان اهل کتاب را بر بر ماه قمری و سال شمسی سیصد وشست وپنج روز
وربع روزی باشد تقریبا وسال قمری سیصد وپنجاه وچهار روز و کسری بس در هر سه سال ایشان سیزده ماه باشد
وعدد سنه در حکم خدای دوازده است بس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد واحکام صوم
وحج وزکوة وعده وغیر آن بدان مرتبط ساخت ودر بیان عدد آن فرمود ان عدة الشهور بدرستی که شمار
ماهها که بسندیده است عند الله نزدیک خدای اثنا عشر شهرا دوازده ماه است فی کتاب الله در لوح
محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را یوم خلق السموات والارض در روزی که بیافرید آسمانها و زمین را
منها ازین دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرام است سه در هم بیوسته ذو القعدة و ذو الحجة ومحرم
ویکی منفرد است آن ماه رجب است ذلک الدین القیم اینست حساب درست در شمار ماهها فلا تظلموا فیهن انفسکم
بس ستم مکنید درین ماهها بر نفسهای خود بارتکاب محرمات وهتک حرمت درین اوقات جمهور علما بر آنند
که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است ومراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال متعاقلان از اهل
شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمودند این چهار ماه بجهت شرفست چه کناه درین
ماهها مشابه است بکناه در حرم یا در حال حرام وقاتلوا المشرکین کافة وکارزار کنید با مشرکان با همه
ایشان یعنی در اشهر حرم وغیر آن کما یقاتلونکم کافة چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند واعلموا ان
الله وبدانید آنکه خدای مع المتقین (۳۶) با پرهیزکارانست بنصرت وحفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت
بقتل وغارت مستانس شده بودند ودر ماههای حرام قتال نمیکردند وچون سه ماه حرام متصل بهم بتنک آمده
کفتند ما سه ماه حرام بی در بی تاراج وغارت تحمل نداریم بس قلمس کنانی بصحرای منی بر آنکیخت ودر موسم حج
استاده شد وخطبه خواند وندا کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال ماه محرم را حلال ساخت وحرمت او را
تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیکر منادی فرمود که خدا درین سال محرم را حرام
ساخت وصفر را حلال کردانید وکاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشتندی حرمت او را تا
خیر کردندی بماهی بعد از وی او را حلال داشتندی ودر سالی چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص اشهر
حرام را فروکذاشتند بمجرد عدد را اعتبار کردندی واین عمل را نسیء میکفتند حق سبحانه آیة فرستاد انما
النسیء جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیکر زیادة فی الکفر افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم
الله وتحریم ما احل الله کفر دیکرست که با کفر ایشان انضمام می یابد یضل کمراه میکردانند وحفص یضل
مجهول میخواند یعنی کمراه کردانیده میشوند به بدین عمل الذین کفروا آنانکه کافر شدند کمراهی زیاده
بر زیاده یحلونه حلال میدانند نسیء را از اشهر حرم عاما در سالی دیکر بجای او ماه دیکر را حرام
میکنند ویحرمونه وحرام میکردانند نسیء را عاما در سالی دیکر وهمان ماه را که حلال کرده بودند وبرحرمت

او بسلک رفتندی و دران سال تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار میدانستند فَيُحِلُّوا
پس حلال میکنند برای موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدا حرام کرده است بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته کرده
شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان وَاللَّهُ
و خدا لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ توفیق ارشاد و هدایت ندهد گروه کافران را در دنیا آورده است که جاهلان
عرب در سالی چهار ماه حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مومنان موجب بدان
سزاوارند که در همه ماهها مسلمانان از شر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست و مجاورات اعضا همان
احتراز [بیت] از آزار دل خلق بجوی سببی تا بر نکشند یاربی نیم شبی بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن
کانرا بشبی برند واین را بتبی نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه عازم غزوه تبوک شد
هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشکی سال متعلق الحال میکشیدند چون فرمان رسید که اصحاب
کمر اجتهاد بر میان جهاد بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت
اعدا و قلت زاد و گرمی هوا بکراهت طبیعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه
گرویده‌اید مَا لَكُمْ چیست شما را که برای اعلاء کلمه دین إِذَا قِيلَ لَكُمْ چون گفته شود شما را که بجهت تمام انْفِرُوا
بیرون روید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و جهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل
شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین از روی کاهلی و شما را خوش نمی آید زمین یا میل کنید بزرع و عات ارض و شما
أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا آیا راضی شدید و خوشنود گشتید بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت کم مکنید
و دنیا را با آخرت مگزینید فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس نیست برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت
و نعیم او إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی و حقیر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خوردتر [نظم] متاع اینجهانی و معیوب
نعیم آنجهانی باقی و مرغوب چرا کس دولت باقی گذارد بنعمتهای فانی سر در آرد إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید
بجنگ که شما را فرمان شده يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک یا آنکه دشمن را بر شما
ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند وَيَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ بقومی غیر شما که فرمان
برند چون اهل یمن و ابنای فارس وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و از آن نتوانید رسانید هیچ چیز پیغمبر خدایرا که بی نیاز است از همه یار رسول
او را که در پناه عصمت اوست وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از تغییر و تبدیل قَدِيرٌ تواناست
إِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای یاری کند او را و در فتح بر روی کشاید و در مستقبل او را
فرو نگذارد چنانچه در ماضی نگذاشت فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتی که دوم
دو بود نصرت داد إِذْ هُمَا آنوقتی که بودند هر دو فِي الْغَارِ در غار ثور آن غاریست بر اعلای جبل
ثور در جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و دران وقت کسی بدانجا غیر سیده و رعات و اهل صحاری
از نزول دران فارغ بودند پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم شب پنجشنبه غره ربیع الاول
از شهر مکه از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در آنجا بیتوتت
فرمود و روز دیگر کافران بطلب آنحضرت بیرون آمده پی بدر غار آورده اند و حق سبحانه درهمان

شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و جفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفت بیضه نهاد و مار و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید شاعر گفته شعر ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم * القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلوت مقام از انام داشت متعرض غار نشدند و صدیق رضی الله عنه میگفت یا رسول الله اگر یکی در زیر قدم خود نگاه کند هر اینه ما را ببیند خواجه کاینات علیه افضل الصلوة والتسلیمات فرمود ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه از این حال خبر میدهد اذ یقول لصاحبه چون گفت پیغمبر یار خود را لا تحزن ان الله معنا اندوه مخور بدرستی که خدای با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی فانزل الله پس خدای فرستاد سکینته رحمت خود را که آرامش است علیه بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق رضی الله عنه بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود و شیخ فریدالدین عطار قدس سره در باب نزول سکینه بر صدیق رضی الله عنه فرموده مثنوی خواجه اول که اول یار اوست * ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست * چون سکینه شد ز حق منزل برو * گشت مشکلهای عالم حل برو * وایده و قوة داد خدای پیغمبر خود را بجنود بلشکرگاه ملایکه که لم تروها ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا مراد ملایکه منزل اند در بدر و احزاب و حنین وجعل و گردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنها را که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوی کفر را که از ایشان صادر می شد خوار و بی مقدار ساخت وکلمة الله و سخن خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت که تلقین کرده خداست هی العلیا آن بلندتر و رفیع قدرتر است والله عزیز و خدای غالبست عزیز کرداننده اهل توحید را حکیم داناست خوار سازنده اهل شرک را و مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای کارهان جهاد یاری نکنید پیغمبر را من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست وما النصر الا من عند الله نظم یاری از من جو نه از خیل و سپاه * راز با من گوی نه با میر و شاه * هر کرا یاری کنم برتر شود * هر کرا دور افکنم ابتر شود * انفروا بیرون روید بغزو تبوک خفافا سبک باران وثقالا و گران باران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوالست حاصلش آنست که مراد سواران و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و مسلحان یا غریبان و عیالداران یا متفردان و خدمتکاران سلمی رحمه الله میگوید سبک روحان بارتکاب طاعات و گرانان از مباشرت مخالفات امام قشیری میفرماید که خفاف آنانند که از بند شهود ما سوی آزاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوب انند از کشش عنایت براه سلوک در آمده و ثقال سالکانند که بروش و جهد متوجه جذبه حقانی شده هر دو طایفه در راه آمده یکی ببال کشش می پرد و یکی بپای کوشش راه میرود آنکه بپا میرود در قدمی عالمی زمین طی میکند و آنکه ببال اقبال می پرد بیدی بیسط مشاهده ما سوی را طی میکند نظم رهسپاری چون بپای خود بپیمود * در دمی از نه فلک می بگذرد * سیر زاهد در دمی یک روزه راه * سیر عارف هر زمان تا تخت شاه * در اسباب نزول مذکور است که جمعی ببهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای این جهانی داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبک آیند

از بار مال و منال وانها که کرانند باعمال اشتغال وجاهدوا وجهاد کنید باموالکم بمالهای خود که تهیه زاد و سلاح
کنید وانفسکم و بنفسهای خود که مباشر کارزار کردید فی سبیل الله در راه خدای ذلکم این بیرون رفتن
وحرب کردن خیر لکم بهترست مر شمارا از تخلف و ترک جهاد ان کنتم تعلمون ۝ اگر هستید شما که بدانید
ثواب جهاد را اورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله مردمانرا بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه
فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع طاعت شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند و جمعی
ضعفاء مومنان را کران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت
و تخلف طلبیدند و انها منافقان بودند در شان ایشان نازل شد لو کان عرضا اگر بودی انچه تو ایشانرا
بدان دعوت میکنی خواسته دنیاوی قریبا نزدیک بغنه اگرفتن وسفرا قاصدا و سفری میان اسان
لاتبعوک هر اینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت و لیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان
مسافتی که بمشقت قطع ان باید کرد وسیحلفون بالله و زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات
قرانست قبل از وقوع بیان میکند چون از تبوک باز ایی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو استطعنا
اگر توانستی سفر کردن و استطاعت داشتی لخرجنا هر اینه بیرون امدیم معکم با شما در موافقت [illegible]
یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند والله یعلم
و خدای میداند انهم لکاذبون ۝ بدرستی که ایشان دروغ گویانند عفا الله عنک دعاء استاحق سبحانه پیغمبر
خود را میگوید عفو کند خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطایی
از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد اوی گوید غفر الله لک یا در جواب عاطس حامد گوید یرحمک الله
و برخی بر آنند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بعض منافقانرا اجازت تخلف داد حق سبحانه اول عفو کرد
و بر این تعدد بر خبر باشد یعنی در گذرانید خدای از تو لم اذنت لهم چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشانرا
وعده های حیل آمیز ایشانرا شنودی بایستی که باجازت مبادرت ننمودی حتی یتبین تا وقتی که روشن می شد
لک مر ترا الذین صدقوا انانکه راست گفتند در اعتذار وتعلم الکاذبین ۝ و تا میدانستی دروغ گویانرا لا
یستاذنک دستوری نمیطلبند از تو الذین یومنون انکسانی که بتحقیق ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدای
و بروز بازپسین ان یجاهدوا از انکه جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالهای و نفسهای خود والله علیم و خدای داناست
بالمتقین ۝ بپرهیزکاران از تخلف انما یستاذنک جز این نیست که دستوری میخواهند از تو در تخلف الذین
لا یومنون بالله انانکه ایمان ندارند بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت وارتابت و در شک افتاده است
قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود
یترددون ۝ سرگردان میگردند ولو ارادوا الخروج و اگر خواستندی این منافقان بیرون امدن بغزوه
لاعدوا له عدة هر اینه اماده میکردند برای خروج آن ساز و برگ که در سفر بکار اید یعنی استطاعت خروج
داشتند ولکن کره الله و لیکن کراهت داشت خدای و نه پسندید انبعاثهم بر انگیختن ایشانرا در این
سفر فثبطهم پس باز داشت ایشانرا و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت وقیل اقعدوا و گفته شد مر ایشانرا
که بنشینید در جایها مع القاعدین ۝ با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند این سخن
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و بعضی رسیده که چون

معسکر همایون در ثنیة الوداع متعرض شد عبد الله ابی بن ابی با جوقی منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرد
چون لشکر اسلام از آن منزل یا از منزلی دیگر که آن را جرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده بازگشت
این خبر بحضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه رسید فرمود که اگر در وی خیر بودی با ما همراهی نمودی
منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید و حضرت حق سبحانه وتعالی موافق قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آیه فرستاد که لو خرجوا فیکم اگر بیرون آمدندی در میان شما ما زادوکم نیفزودندی شما را
الا خبالا مگر تباهی و بدی و مکر و عذر ولاوضعوا و هر آینه در می تاختند خلالکم در میان
شما بسخن چینی و غمازی و افساد ذات البین یبغونکم الفتنة میجستند برای شما فتنه یعنی مخالفت
در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ دشمنان بترسانیدندی وفیکم و در میان شما سماعون لهم ط
جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند والله علیم و خدای داناست بالظالمین ﴿۴۷﴾ بستمکاران
یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا من قبل پیش ازین
در غزوه احد که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم وقلبوا و بگردانیدند
لک الامور برای تو کارها مکاید و حیل در ابطال امر تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیامد نصرت
الهی وظهر امر الله و غالب شد کار خدا بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت وهم کارهون ﴿۴۸﴾ و ایشان
ناخواهان بودند نصرت و دولت را ما چون خدای میخواهد کراهیت ایشان را اثری نیست بیت چون ترا
الله حریم قرب خود در داده بار شاها از نفیر پرده دار و طعن دربان غم مخور آورده اند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفا هیچ شاید
که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریه خوب و کنیزان نیکو بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند
که من مشغوف بنسایم نترسم که چون زنان بنی الاصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم این آیه آمد که
ومنهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه
ولا تفتنی ط و مرا در فتنه میفکن الا فی الفتنة بدانکه ایشان در فتنه سقطوا ط افتاده اند که ظهور
نفاق ایشانست وان جهنم و بدرستی که اسباب دخول دوزخ لمحیطة فراگیرنده است و احاطت کننده
بالکافرین ﴿۴۹﴾ بناگرویدگان ان تصبک اگر برسد بتو ای محمد در بعضی غزوها حسنة نیکویی
از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وان تصبک
و اگر برسد بتو در برخی جنگها مصیبة جراحتی و شدتی چنانچه در احد واقع شد یقولوا گویند از روی
خودپرستی قد اخذنا بدرستی که گرفتیم ما امرنا احتیاط کار خود را من قبل پیش ازین یعنی دوراندیشی
کردیم و بدین حرب نرفتیم ویتولوا و برگردند از مجلسهای خود وهم فرحون ﴿۵۰﴾ و ایشان شادمان باشند
بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگوی ای پیغمبر لن یصیبنا نرسد ما را الا ما کتب الله مگر آنچه
نوشته است خدای لنا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هو مولینا ج
اوست یار ما و سازنده کارها وعلی الله و بر خدای و نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون ﴿۵۱﴾ باید که توکل کنند
مومنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادات و کفایت مهمات و ایمنی از آفات و مخافات قل بگوای محمد
مر ایشان را که هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که بما رسد الا احدی الحسنیین ط

مگر یکی از دو نیکوی که نصرتست اگر بکشیم شهادتست اگر کشته شویم و نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم بشما
یکی از دو چیز أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ آنکه برساند خدای بشما بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ عذابی از نزدیک خود چون صیحه
و رجفه و خسف تا هلاک شوید أَوْ بِأَيْدِينَا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما تا شما را بسبب کفر بقتل رسانیم
فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که میخواهید إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ بدرستی که ما بشما منتظرانیم آنرا که بشما
میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم گفت من اجازت تخلف میطلبم چه
امدن من بحرب بنی اصفر متعذرست اما لشکر ترا بمال خود مددکاری مینمایم این آیه آمد که قُلْ بگو در جواب او
أَنْفِقُوا نفقه کنید امرست بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت أَوْ كَرْهًا و خواه
بکره و نفرت بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما إِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستی که شما هستید
قَوْمًا فَاسِقِينَ گروه بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر قبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشانرا
أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ نفقهای ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ مگر آنکه ایشان
کافر شدند بخدای وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده وی وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند بنماز و جماعت بیغمبر إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ
مگر آنکه ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنند
در راه خدای إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند
و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با آن حضرت است و مراد
امت اند مومنان را میگوید که تعجب مکر دانند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان
ایشان چه کثرت اموال و اولاد و بال است مر ایشانرا إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ
تا عذاب کند ایشانرا بِهَا بدانها فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن
و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان از بدان به صعوبت
بسیار وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران باشند یعنی هرگز بهره نه دست یکرده و نه فرزند بفریاد ایشان رسد نظم
چون مرکب کشیده کردن گردان در رهند نتوان به تیز مجست از آن خم کنند وان لحظه که دست اجل از پای فکنده
نی مال جو نیاد رسد نی فرزند وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدای إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جمله
شمااند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِنْكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر وَلَٰكِنَّهُمْ و لیکن
ایشان قَوْمٌ يَفْرَقُونَ گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنند که با مشرکان میکنند
پس بتقیه اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر
کوهی یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها در کوهها و سردابها أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آن توانند خزید
لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی میکنند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ و ایشان میشتابند شتابی که بمنع کسی
باز نگردند چون اسب سرکش آورده اند که حضرت پناه صلی الله علیه وآله وسلم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق
گفت صاحب خود را میبینید که صدقات شما بر راعیان غنم میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیت آمد که وَمِنْهُمْ
و از منافقان مَنْ يَلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا ای محمد که رعایت عدل نمیکنی یعنی بعضی را اندک
میدهی و بعضی را بسیار عطا میکنی فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقها و گفته اند این آیه در شان ابن ذی الخویصره
یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب

تو مسلمانان حنفی و افران غنایم بدیشان داد واو بران طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه
از یمن فرستاده بود وحضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرات نموده با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم گفت اعدل یا رسول الله حضرت در جواب گفت ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و آنحضرت
اورا وقوم اورا مارقین لقب نهاد ودر ینابیع مذکور است که مرتضی علی را رضی الله عنه فرمود که تو با آن قوم قتال
کنی وامام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی
علی کرم الله وجهه با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده [illegible]
معتب بن قشیر بود که در قسمت غنایم طعن میکرد و غرضش جر نفع خود بود چنانچه میفرماید وَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا
پس اگر داده شوند از صدقات چندانچه آرزوهای دلهای ایشان باشد بپسندند آن قسمت را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا بکلی
داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿۵۸﴾ آنگاه ایشان خشم گیرند وناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ
رَضُوا واگر ایشان بپسندند مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه دهد ایشان را خدای وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت
وصدقه وبدان خوش بسند کردند وَقَالُوا وگویند حَسْبُنَا اللَّهُ بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد شد
که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود غنیمت دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر از این که
حال عطا فرمود إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بخدای رَاغِبُونَ ﴿۵۹﴾ باز گردند کام و امید دارندگان هر آینه
این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است وجزع بر آن موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم
قدس الله سره نقل میکند که هر که بمقادیر خود رسند نشد از غم و ملال باز رست بیت رضا بداده بده واز
جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشودست ودر همین معنی فرموده است بیت بشنو این
این نکته خود را از غم آزاده کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی بعد بیان مصارف صدقات میکند
تا دانند که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در قسمت غنایم کرده عین صواب بود إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این
نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان راست وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان را امام اعظم رحمه الله میفرماید
که فقیر آنست که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال
نیز ندارد ونزد امام شافعی رحمه الله بر عکس اینست وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر مر عمل کنندگان راست بر آن یعنی جمعی که
سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند
اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس جهت تالیف دل ایشان باسلام ایشان را محظوظ باید ساخت و مؤلفه
قلوب اشراف عرب بودند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب
اسلام امثال ایشان را از غنایم حنین قسمت کامل داد چون ابو سفیان و عُیَیْنَةُ بن حصن و اقرع بن حابس وغیر
ایشان وجود سهم مؤلفه قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع
صحابه ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن است در کشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی
مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد در ادای نجوم کتابت او را بزکوة مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد
رحمهما الله بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس
که برای خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر صرف نمودن براه خدای
با آنکه نفقه کنند بغازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط نیز از آنجمله

وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای مردی که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را
فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ فرض کردنی ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ
حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید نظم حق تعالی چون در قسمت گشاده هر کسی را آنچه می بایست
داده نیست واقع اندران قسمت غلط بنده را خواهی رضا خواهی سخط آورده‌اند که جلاس و اصحاب او چون
رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلی الله علیه
وآله وسلم خالی نبود در خلا آنحضرت را بچیزهایی که نه بانزل حضرتش این نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش
باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد شما رسوا شوید گفتند محمد صلی الله علیه وآله وسلم گوش شنوا دارد ما هر چه میخواهیم
میگوییم چون پیش کند میخوریم که نگفته ایم باور میکند یا بنتل بن حارث پوسته سخن چنین کردی واسرار
مسلمانان را با منافقان در میان نهادی و چون او را منع کردند گفت محمد مردی سخن شنواست ما بنفی
واثبات هر چه میگوییم قبول میکند آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند
که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ و میگویند هُوَ أُذُنٌ او مرد خوش شنواست که هر چه با او میگویند استماع
میکند قُلْ بگو ایشان را که او أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنونده خیر است شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما
از روی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول کننده نیکوییست يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدای را در هر چه
گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان بقبول عز میرساند بسبب خلوص
نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمت است لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسانی را که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما یعنی
نه آنست که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما را میداند اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت
بر شما رفق مینماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای را لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ مر ایشان راست عذاب دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ سوگند میخورند بخدای برای شما ای
مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خشنود گردانند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ و خدای
و رسول او أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ سزاوارترند آنکه خشنود سازند منافقان وی را یعنی رسول را چه سخن در آیه
و ارضای رسولست و گفته اند خدا را و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خشنودی خدای وابسته
خشنودی رسول اوست پس خدا و رسول او را خشنود باید ساختن إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستند مومنان
چنانچه گمان می برند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانسته‌اند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ
و با رسول او و از حد در گذراند فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ پس سزاوار است آنکه باشد مر او را آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا
در حالتی که جاوید باشد در آن ذَٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ آن خلود دوزخ رسوایی بزرگ است در اسباب نزول اقوال
مجاهد آورده که منافقان در میان خود یکدیگر پیغمبر خدا را سخن آزمای و بتر دراپی میگفتند و بفسوس و استهزا
سخن ادا میکردند و بعضی از ایشان تمنای بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی
که سبب فضیحت ما شدی که این آیه نازل شد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر میکنند منافقان أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ
از آنکه فرو فرستاده شود بر مومنان سُورَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که بیاگاهاند این سوره مومنان را و خبر دهد
بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بآنچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگو ای محمد ایشان را که افسوس دارید امر
تهدید و توبیخ است یعنی استهزا بکنید جزا خواهید یافت و جز آنست که برای فضیحت شما إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ بدرستی که خدای

ظاهر کننده است ما تحذرون آنچه حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصافی که شما راست او نیز

اند که در غزوه تبوک ودیعه بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میرفتند

و میگفتند به بینید این مرد یعنی محمد را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد

این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد یا عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که آن

قوم در یابید که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین چنین میگفتید عمار

رضی الله عنه پیغام رسانید و ایشان پیش حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی چنانچه داب

رهگذریان باشد میگفتیم آیه که ولئن سألتهم واگر بپرسی ای محمد منافقان را که چه میگفتید لیقولن هر آینه

گویند انما کنا جز این نیست که بودیم ما چون مسافران نخوض خوض میکردیم در هر نوع از سخنا و نلعب

و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم قل بگو ایشان را بر سبیل توبیخ أبالله آیا بخدای و آیاته و بسخنان وی و رسوله

و بفرستاده وی کنتم تستهزءون هستید شما که استهزا میکنید و استهزا با ایشان نشاید لا تعتذروا عذر میآرید

که اعتذار شما دروغ محض است قد کفرتم بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم بعد ایمانکم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة منکم از گروهی از شما

که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود که از ایشان که توبه کرد از حق تعالی درخواست کرد که شرف شهادت دریابد و در حرب

یمامه شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طایفه دیگر را بأنهم کانوا بسبب آن ایشان هستند مجرمین

گناهکاران با اصرار بر نفاق المنافقون مردان منافق که سیصد و شصت نفر بودند والمنافقات و زنان منافقه

که صد و هفتاد بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق

یأمرون بالمنکر میفرمایند بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ینهون و باز

میدارند عن المعروف از نیکویی که ایمان است یا طاعت یا تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یقبضون أیدیهم

و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو میبندند از خیرات و صدقات یا از دفع دعا و مناجات سلمی رحمه الله فرموده که از معاونت ضعفا

و ارباب حاجات ضعفا و ارباب حاجات نسوا الله ترک کردند فرمان برداری خدای را فنسیهم پس فرو گذاشت

خدای ایشان را و باز داشت فضل خود را از ایشان ان المنافقین بدرستی که منافقان از زن و مرد ایشان هم الفاسقون

ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان وعد الله المنافقین وعده داد خدای مردان منافق را والمنافقات و زنان

منافقه را والکفار و کافران را همه یکجا از مردم ن نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاوید باشند در آن هی حسبهم

آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت ولعنهم الله و دور کرده است ایشان را از رحمت خود ولهم و مر ایشان راست

در آخرت عذاب مقیم عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است

نظم ای که از تیره حالی و بد روزی ۰ در باطنت آتش نفاق افروزی ۰ در هر نفست شعله غم بیشتر است ۰ بی سوز

در این شعله که خوش میسوزی ۰ کالذین ای منافقان هستید شما مانند آنان که بودند من قبلکم پیش از شما

یعنی امم ماضیه کانوا أشد منکم بودند سخت تر از شما قوة از روی قوت یعنی بتن از شما قوی تر بودند و أکثر أموالا

و أولادا و بیشتر بودند از شما از روی مال و فرزندان یعنی مال و فرزند ایشان بیش از شما بودند فاستمتعوا پس

بهره گرفتند بخلاقهم به نصیب خود از لذتها دنیا و از مال و فرزند بهره داشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز

تمتع گرفتید بنصیب خویش از ادرو[illegible] فانی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافته بودند آنان که بودند من قبلکم

پیش از شما بخلاقهم بهرهٔ خویش وخضتم وخوض کردید وشروع نمودید در باطل کالذی همچون خوض کنندگان
خاضوا خوض نمودند وبران رفتند اولئک آن گروه حبطت نابود وتباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان فی الدنیا
در دنیا کمال وفرزند با ایشان وفا نکرد والآخرة ودر آخرت که ثوابی بران عملها مترتب نگشت واولئک وان گروه هم
الخاسرون ایشان اند زیان زدگان در هر دو جهان الم یأتهم آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان که بلذات
دنیا مغرور وبر آن تحصیل لذات باقیه مهجورند نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب ونکال آنان که پیش از ایشان
بودند قوم نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند وعاد وگروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وثمود وقوم
ثمود که برجفه وصیحه بمردند وقوم ابراهیم وگروه ابراهیم علیه السلام که بانواع عذاب مبتلا شدند ونمرود به
نیش پشه زهر هلاک چشید واصحاب مدین واهل مدین که قوم شعیب علی نبینا وعلیه السلام بودند
که بعذاب یوم الظلة معذب گشتند والمؤتفکات واهل دیهها زیر وزبر شده یعنی قوم لوط سلام
الله علی نبینا وعلیه السلام که بچه نوع هلاک شدند اتتهم رسلهم آمدند بهمه ایشان فرستادگان ما بالبینات
بحجتهای روشن ونشانهای درست فما کان الله پس نبود خدای لیظلمهم که ستم کند برایشان یعنی بی
جرم ایشان را عذاب فرستد ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون که بر نفسهای خود ستم
کردند بکفر وتکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون ومردان مؤمن والمؤمنات وزنان مومنه بعضهم
بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در تعاون وتناصر یأمرون بالمعروف میفرمایند به نیکویی
که ایمان وفرمان برداریست وینهون عن المنکر وباز میدارند که کفر وگناهکاریست ویقیمون الصلاة وبپای میدارند
نماز را بشرایط آن ویؤتون الزکاة ومیدهند زکوة را باداب متعلقه بدان ویطیعون الله وفرمان میبرند
خدای را ورسوله وپیغمبر او را در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای
برایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست هرچه خواهد حکیم داناست بوضع هر شیئی در محل آن
وعد الله وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنات مردان وزنان مومن را جنات تجری بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود
من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاوید مانند در آن ومساکن طیبة ودیگر
وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه وخوش فی جنات عدن در بهشتهای پاینده جنات عدن نام شهریست
که چشمه تسنیم در آن می باشد یا اعلای درجات بهشت است امام ثعلبی رحمه الله میگوید شهریست در بهشت
که بوستانهای او بر هر دو کناره اوست ورضوان من الله وخشنودی از نزدیک خدای مومنان را اکبر
بزرگترست از بهشت ونعیم زیرا که مبدا جمیع سعادات ومنشا تمام کرامات رضای حضرت عزتست ومودی
بنیل وصال وفوز بلقای ذی الجلال اوست ومحققان راه وعارفان آگاه را در درگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی
نیست نظم یکی میخواهد از تو جنت وحور یکی خواهد که دوزخ بود زو دور ولیکن ما نخواهیم این وآن جست
مراد ما همین خشنودی تست چو تو خشنود گشتی در دو عالم همین مقصود بس والله اعلم در احادیث
صحیحه وارد است که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر کله فی یدیک پس
فرماید خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم وحال آنکه عطا کردی ما را آنچه بهیچ یک از خلق خود عطا نکرده
حق تعالی گوید آیا نه دهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که از اینها فاضلتر
باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را وهرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم میشود

که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذٰلِکَ آن خشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ اوست فیروزی بزرگ که نعمت
دنیا در جنت او محقر بلکه نعیم بهشت بازاء آن مختصر یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر جَاهِدِ الْکُفَّارَ جهاد کن با کافران
بشمشیر وَالْمُنَافِقِینَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ و درشت باش بر ایشان
در جهاد و محابا مکن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت اینها همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد بازگشتیست دوزخ
آورده اند که بوقت تهیه غزو تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای
تنفیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد آورده حق باشد ما از این دراز گوش که بر آن سواریم بدتر باشیم پس زن او
مصعب این سخن را بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و آنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب
از آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان
که صدق سخن من از آن معلوم گردد حق سبحانه این فرستاد که یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای که مطلق
مَا قَالُوا نگفته اند این سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و هر آینه که گفته اند کَلِمَةَ الْکُفْرِ کلمه کفر را که طعن زدند در دین
و شک آوردند در کلام سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم وَکَفَرُوا و کفر را اظهار کردند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از
اظهار اسلام وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ یَنَالُوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم و احبای مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و به پادشاهی
بر دارند وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مومنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را
وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون
قدم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدانجا رسید و ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد
و توانگر شدند پس موجب عداوة نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند توانگر شدند و دوازده درم زیادت
بر دیت از فضل و کرم رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم اینجا بتعریض میگوید که سبب این کینه و دشمنی نیست
مگر آنکه توانگری فَإِنْ یَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق یَکُ خَیْرًا لَهُمْ باشد آن بازگشت بهتر مر
ایشان را وَإِنْ یَتَوَلَّوْا و اگر باز گردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عذاب
کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک فِی الدُّنْیَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در عقبی
بسوختن وَمَا لَهُمْ فِی الْأَرْضِ و نیست ایشان را در زمین مِنْ وَلِیٍّ دوستی که دست گیرد
وَلَا نَصِیرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول این آیة توبه کرد
و از جمله مخلصان امت محسوب شد آورده اند که ثعلبه انصاری که از جمله زهاد صحابه بود بملازمت حضرت
رسالت پناه صلوات الرحمن و سلامه علیه آمد التماس نمود که آنحضرت از خدای درخواهد تا او را توانگر گرداند
جناب حضرت او را پند داد که این مدعا در کار سودمند نیفتاد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
از خدای درخواست تا او را بی الحاح مال دهد القصه تیر دعا بر هدف اجابت رسید حق سبحانه و تعالی
بر گوسفندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورد و از اقامت
نماز جماعت محروم شد و چند روز آدینه نمیتوانست آمد بالاخره از آن نیز باز ماند و چون عامل
صدقات از نزد سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات به نزدیک وی رفت و زکوة طلبید

محبت مال او را بران داشت که از فرمان نبوي سرکشي کرد. گفت اینک محمد از ما مي طلبيد جزيه است پس زکوة ندارد
وخبر به حضرت صلي الله عليه وآله وسلم رسيد وصحابه متعجب گشتند واين آية نازل شد که ومنهم واز اهل نفاق
من عاهد الله کسي هست که با خداي عهد کرد که لئن آتانا اگر بدهد ما را خداي من فضله از فضل خويش
مالي لنصدقن هر آينه که صدقه دهيم واخراج زکوة کنيم ولنكونن وهر آينه که باشيم متصدق من
الصالحين از جمله نيکوکاران وشايستگان فلما آتاهم پس آن هنگام که بداد ايشان را مال بسيار من
فضله از فضل وکرم خود بخلوا به بخيلي کردند بدان وحق خداي ندادند وتولوا وروي بگردانيدند
از عهد وپيمان وهم معرضون وايشان اعراض کنندگانند از امر وفرمان فاعقبهم پس از پي
در آورد آن بخل ومنع زکوة ايشان را نفاقا في قلوبهم نفاقي متمکن در دلهاي ايشان که باقي باشد وزايل نگردد
الي يوم يلقونه تا روزي که به بينند عمل خود را يعني جزاي آن را وآن روز قيامت باشد بما اخلفوا الله بسبب آنکه
خلاف کردند با خداي ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدق وصلاح وبما كانوا وبسبب آنکه بودند که دروغ
يكذبون دروغ گفتند الم يعلموا آيا نميدانند مخالفان وعده ان الله يعلم آنکه خداي ميداند سرهم
آنچه پنهان ايشانست از نفاق وعزم بر خلاف عهد ونجويهم وآنچه راز ميگويند با يکديگر که اين زکوة جزيه است
وان الله وآيا نميدانند که بدرستي که خداي علام الغيوب داننده نهانها وپوشيدهاست در مين آية تهديدي
عظيم است بيت مکن انديشه عصيان چو ميداني که ميداند مبين در روي اين وآن چو ميداني که مي بيند
نقلست که حضرت پناه صلي الله عليه وآله وسلم اصحاب را بر انفاق واعانت در تجهيز لشکر تبوک تحريض فرمود وصديق
رضي الله عنه از دنيا وي هر چه داشت بياورد وفاروق رضي الله عنه نصف خود تصدق کرد وذي النورين رضي الله عنه سيصد
شتر مکمل جهاز بسته بداد وهزار مثقال طلا نزد پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم آورد وعبد الرحمن عوف رضي الله عنه
چهل اوقيه طلا يا چهار هزار درم صدقه نمود وهر يکي از عباس وطلحه وسعد عباده ومحمد مسلمه رضي الله
عنهم مبلغي مال آوردند واين همه نزد آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم مجتمع شد وعاصم بن عدي صد وسق
خرما که دو هزار چهار صد من باشد در تجهيز لشکر بداد وابو عقيل انصاري رضي الله عنه صاعي خرما آورد گفت
امشب تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشيده‌ام دو صاع خرما باجره بمن داده اند يکي براي عيال خود نگذاشته
ام ويکي آورده حضرت فرمود که اين صاع را بر بالاي ديگر صدقات که صحابه آورده بودند نثار کرده نمودند منافقان
آغاز لمز وغمز نمود. گفتند عبد الرحمن وعاصم اين مال را بريا دادند وخداي ورسول او از صاع ابو عقيل
بي نيازند اما او خواست که خود را بياد مردم دهد تا از صدقات چيزي بستانند اين آية نازل شد که الذين
يلمزون المطوعين آنانکه عيب ميکنند افزون دهندگان را من المؤمنين از گروه گروندگان في
الصدقات در اداي صدقات يعني عبد الرحمن وعاصم را که بريا نسبت ميدهند والذين لا يجدون وآنان را
نيز عيب ميکنند که نمي يابند الا جهدهم مگر بقدر طاقت وقوت يعني ابو عقيل را ميگويند که خداي
ورسول از صاع ومستغني اند فيسخرون منهم پس افسوس ميدارند از ايشان يعني سخريه ميگفتند
با ايشان سخر الله منهم جزا دهد خداي ايشان را بر سخريه ايشان ولهم عذاب اليم ومر ايشان را
باشد عذابي دردناک بر آن سخريه واستهزا ميگفتند در آنوا [illegible] که پسر عبد الله ابي که هم عبد الله
نام داشت از جمله مومنان مخلص ومطيعان خالص بود ودر مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه صلي الله عليه

والہ وسلم درخواست انحضرت کہ از برای پدر وی امرزش طلبد انحضرت برای ابن ابی استغفار کرد ایة امد کہ استغفر لهم
استغفار کن برای ایشان کہ منافقان اند او لا تستغفر لهم یا امرزش مخواه برای ایشان مراد انست کہ هر دو امر در
عدم افاده مساوی اند ان تستغفر لهم اگر امرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر
الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را اورده اند کہ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم فرمود کہ بر هفتاد
بیفزایم ایت امد کہ سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم صلی الله علیه واله وسلم
دیگر بعد از نزول این ایة بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا مبین میشود کہ مراد از عدد سبعین
تکثیر است نه تحدید ذلک ان عدم قبول استغفار در حق ایشان بانهم بسبب انست کہ ایشان ۝
کفروا بالله کافر شدند بخدای ورسوله و برسول او والله وخدای لا یهدی القوم الفاسقین
راه ننماید بمقصود گروه فاسقان را یعنی متمردان را در کفر خویش فرح المخلفون شاد گشتند باز پس ماندگان
از غزوه بتوک بمقعدهم بنشستن خویش خلاف رسول الله برخلاف رسول خدای وکرهوا
وکراهت داشتند بکراهیت عقیدت ان یجاهدوا انکه جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالهای و بنفسهای
خود فی سبیل الله در راه خدای بلکه فراغت و تن اسانی طلبیدند وقالوا و گفتند مر مومنان را لا تنفروا
فی الحر بیرون مروید بجهت غزو در گرما خود نرفتند و خواستند کہ مومنان را نیز تنفیر کنند قل بگو
مر ایشان را کہ نار جهنم اتش دوزخ اشد حرا سخت ترست از جهت حرارت نسبت با این گرما ایشان
بمخالفت سخت سوختن در ان حرارت شدند لو کانوا یفقهون ۝ اگر باشند کہ بدانند کہ مال ایشان
اتش است فلیضحکوا قلیلا پس باید کہ بخندند اندکی ولیبکوا کثیرا و باید کہ بگریند بسیار خبرست
بصیغه امر وارد شده تا دلالت کند بر انکه لازمست کہ در قیامت خنده ایشان اندک وگریه ایشان بسیار باشد
و می شاید کہ خنده وگریه کنایة از شادی وغم باشد وقلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را غمی باشد
بی فرح واندوهی باشد بی سرور جزاء پاداش دهد ایشان را خدای پاداش دادنی بما کانوا یکسبون ۝
بانچه بودند کہ کسب میکردند از نفاق ومساوی اخلاق فان رجعک الله پس اگر باز ارد ترا خدای بعد ازین
الی طائفة منهم بسوی گروهی از منافقان متخلف فاستاذنوک پس دستوری طلبند از تو للخروج
برای بیرون امدن بغزو دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا پس بگو بیرون نیایید این خبرست بمعنی نهی
یعنی بیرون میایید معی با من ابدا هرگز ولن تقاتلوا معی وکارزار مکنید در مصاحبت من
عدوا دشمن را انکم بدرستی کہ شما رضیتم خورسند شدید بالقعود بنشستن وتخلف
کردن اول مرة اول بار یعنی غزو تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر بار مع الخالفین ۝ با باز پس
ماندگان کہ قابلیت کارزار ندارند چون زنان وکودکان چه جهاد کار مردانست مرد مسازان میدان نبردست
از هر تو امینی این کار بر نیاید چون در مبارزت معرکه مجاهدت را نشاید بیت یا برو همچو زنان رنگی و بویی پیش گیر
یا چو مردان اندرای و گوی در میدان فکن ۝ اورده اند کہ حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله در مرض ابن ابی
بعیادت وی رفت واو از حضرت التماس نمود کہ پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شده
بر من نماز گذارده مرا امرزش طلب حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شده خواست کہ نماز گذارد فاروق
رضی الله عنه را تاب اضطراب بسیار نمود ومساوی او یاد انحضرت میداد ومیگفت یا رسول الله بر جنازه ابی

نماز خواهد گذارد و حال آنکه او چنین سخنان گفته و چون عازم شد بنماز بروی آیت آمد و گویند بعد از آنکه نماز گذارده
بود این آیت نازل شد که وَلَا تُصَلِّ و نماز مگذار عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یک مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا از منافقان که بمیرد
هرگز ابدا ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی مرگ بمیرد لحیاء او برای تعذیب است نه برای
تمتع بس کانه کم هالک مرده است و اینان همان حال خواهند بود وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ و مایست بر سر گور وی برای دفن
یا زیارت یا دعا و استغفار إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ بدرستی که منافقان کافر شدند بخدای که شرک آورده اند وَرَسُولِهِ
و بفرستاده وی که فرمان برداری نکردند وَمَاتُوا و بمردند وَهُمْ فَاسِقُونَ و حال آنکه ایشان بیرون رفتگان
اند از طریق ایمان وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که تعجب نسازد مراد امت اند و خطاب بانحضرت است یعنی در تعجب نه
اندازد شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان اگرچه بسیار هست وَأَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با تن
دارند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا آنکه عذاب کند ایشان را بدان فِي الدُّنْيَا در دنیا
که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند برای رونق احوال اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان و عموم
محنت و مشقت کشند وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران
باشند یعنی بر کفر ازین جهان بیرون روند درویشی میگفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع تعب
و برحمت نگاه میدارند باصناف بلیت و مشقت و با خود میگذارند و میروند بصد هزار حسرت و ندامت قطعه
در اول جو خواهی کنی مال جمع ۞ ببی رنج بر خویش باید گماشت ۞ پس از بهر آن تا بمانند بجای ۞ شب و روز بایدت پاس
داشت ۞ و ازین جمله آن حال مشکل ترست ۞ که آخر بحسرت بباید گذاشت ۞ وَإِذَا أُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود
سُورَةٌ سوره قرآن بتمام یا بعضی چه سوره را بر همه و اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل کرده أَنْ
آمِنُوا بِاللَّهِ بآنکه ایمان آرید بخدای وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او اسْتَأْذَنَكَ دستوری
جویند از تو در باز ایستادن أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال و توانایی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و گویند
ذَرْنَا بگذار ما را و با خود بلشکر مبر نَكُنْ تا باشیم مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان در خانها
رَضُوا خورسند شدند و راضی گشتند بِأَنْ يَكُونُوا بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و پس ماندگان وَطُبِعَ
و مهر نهاده شد است عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان از نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان فهم
نمیکنند الخیر را که در جهاد است از انوار سعادت و آنرا در تخلف است از آثار شقاوت لَٰكِنِ الرَّسُولُ لیکن
فرستاده خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانکه ایمان آورده اند با او یعنی در خدمت او جَاهَدُوا جهاد کردند
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ و آن گروه مر ایشانراست نیکوییهای
هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آن قوم ایشانند
فیروزی یافتگان و بمقصود رسندگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ
تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن اهالی آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
جاوید باشندگان اند در آن ذَٰلِكَ آنست الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ و فیروزی تمام
وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه بغزو تبوک عذر گویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان
یعنی اسد و غطفان که عذر گویند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بآنکه
اگر ما بغزای آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت کنند و این عذرها گفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری

داده شود مر ایشانرا در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ و بنشستند آنانکه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ گفتند با خدای وَ
وَرَسُولَهُ و با رسول او در دعوی ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا
زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب مولم بقتل در دنیا یا حرق
اخرت لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَى و نه بر بیماران و معلولان وَلَا
عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نه بر آنانکه نیابند مَا يُنْفِقُونَ چیزیرا که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند
چون قوم جهینه و مزینه یعنی برین طایفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر باز ایستند از غزو إِذَا نَصَحُوا چون
نیک خواهی نمایند و غرامات برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای و رسول او را و نصح اصلاح فعل است باخلاص نیت
مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران که ناصحان اند مِنْ سَبِيلٍ هیچ عتابی و ملامتی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای
امرزنده است آنانرا که بعذر از غزو باز مانند رَحِيمٌ مهربانست که معذوررا رخصت قعود دهد
وَلَا عَلَى الَّذِينَ و هیچ معاتبی نیست بر آنها نیست بر آنها که از درماندگی إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بیامدند
بسوی تو و درخواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا دستوری دهی و با خود بحرب بری قُلْتَ لَا أَجِدُ گفتی تو که درین
وقت نمی یابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چیزی که شما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوْا برگشتند از پیش تو وَأَعْيُنُهُمْ و حال آن
بود که چشمهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان بود از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حَزَنًا
از روی اندوه أَلَّا يَجِدُوا بجهت آنکه نمی یافتند مَا يُنْفِقُونَ آنچه خرج کنند در آن سفر و این قوم را
بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه علیه صلوات الله امده گفتند یا رسول الله ما را
داعیه جهاد هست و پیاده مانده ایم بر کبان عنایت فرمای تا بر آن سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آنچه میگویید نمی یابم ایشان گریان از پیش سید عالمیان بیرون امدند و ابن عمیر
و عباس و عثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند حق سبحانه میفرماید که بدین نوع مردم
از تخلف کننده حرجی و عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که راه معاتب و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنانست
که ایشان يَسْتَأْذِنُونَكَ از تو دستوری میجویند در باز استادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد
و مرکب ایشان اماده است رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا راضی شدند بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان وَطَبَعَ اللَّهُ
و مهر نهاد خدای از خذلان عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند
وخامت عاقبت خود را و عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب است الجزء من اجزاء الثلثين الحادي عشر يَعْتَذِرُونَ
اقامت عذر خواهند کرد منافقان إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ چون
شما باز گردید از تبوک غزوی إِلَيْهِمْ بسوی ایشان و بمدینه باز آیید قُلْ بگوی ای محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر
مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد برای
آنکه قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ بتحقیق خبر داده است ما را خدای از اخبار شما و از احوال شما که چرا
نیامدید و قصد شما چه بود وَسَيَرَى اللَّهُ و به بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ و فرستاده
او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بر آن ثابت می مانید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده خواهید شد
روز قیامت إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر فَيُنَبِّئُكُمْ
پس خبر خواهد داد بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و این اخبار

شما را

بتوبیخ و عتاب خواهد بود یحلفون بالله زود باشد که سوگند خورند بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم
چون باز گردید از سفر الیهم بسوی ایشان و از اعجاز قران یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان
چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم بمسجد اسد
قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی
بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید شان را انهم رجس
پلیدستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب میل و انابت در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث
اینها بدین نوع تطهیر نیست وماویهم جهنم وجای ایشان دوزخ است معاب و عتاب ایشان ان خواهد
بود جزاء برای پاداش بما کانوا یکسبون بانچه بوده اند که کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون لکم
سوگند میخورند منافقان برای شما لترضوا عنهم تا بدان خشنود شوید از ایشان و از تعرض شما ایمن
شوند ابن ابی بعد از رجوع انحضرت صلی الله علیه واله وسلم سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای
صلی الله علیه واله وسلم تخلف نکنند و عبدالله ابی سرح نیز بحضور فاروق رضی الله عنهم بدین سوگند یاد کرد حق سبحانه
میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدا فان ترضوا عنهم پس اگر خشنود
شوید ای مومنان از منافقان در دروغ گوی فان الله لا یرضی پس بدرستی که خدای خشنود نمی شود عن القوم
الفاسقین از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشان را سود ندارد و مراد از این نهی مومنانست
که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نگردند الاعراب بادیه نشینان مراد بنو تمیم
و بنی اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اشد کفرا ونفاقا سخت
ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با
اهل علم نشست و خواست نکرده اند واجدر و سزاوار ترند الا یعلموا آنکه ندانند حدود ما انزل الله اندازها
خدای تعالی که فرو فرستاده علی رسوله بر پیغمبر خود از فرایض و سنن و شرع والله علیم و خدای داناست
باحوال ایشان حکیم حکم کننده از حکمت یا مهال ایشان ومن الاعراب واز منافقان اهل بادیه
من یتخذ کس هست که فرا گیرد یعنی شمار کند ما ینفق انچه نفقه میکند و صدق میکند مغرما تاوانی
و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می شمارد چه بدان امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند
ویتربص و انتظار می برد و چشم میدارد بکم الدوائر بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام
بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند علیهم دائرة السوء بر ایشان باد
گردش بد روزگار منقلب شود والله سمیع و خدای شنواست مر انرا بر زبان میارند علیم داناست بانچه
در دلها پنهان میدارند ومن الاعراب و از اهل بدو کسان هستند که میگروند بخدای والیوم الاخر و بروز
باز پسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبدالله ذی البجادین و رهط او و یومن بخدا و قیامت میگروند
ویتخذ و فرا میگیرند ما ینفق انچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قربات اسباب قربات عندالله
نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد انست که وسیله می سازند انرا بقرب الهی وصلوات
الرسول و بدعاهاء پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند که اللهم صل علی ال ابی اوفی الا انها
بدانید که نفقات ایشان باصلوات رسول قربة لهم نزدیکیست مر ایشانرا ببارگاه عنایت ربانی سیدخلهم الله

زود باشد که در آرد ایشان را خدای فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود که محل نزول رحمتست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
غَفُورٌ آمرزنده است مستحقان را رَحِيمٌ ۝ مهربانست بر مستحقان وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ و پیشی
گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مومنان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی آنکه هجرت کردند بمدینه
آمدند مراد اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت ایمان آوردند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان
وَالْأَنْصَارِ و از انصار یعنی ساکنان مدینه یا اهل مکه را یاری دارند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سبا ق
سبعه و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که ببرکت مصعب بن عمیر ایمان آورده اند قبل از بیعت عقبه ثانیه
وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه بعد ما بیعت کردند سابقان را بِإِحْسَانٍ بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند
از مهاجران و انصار که پی روی سابقان کرده اند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره سابقانست
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخل اند وَرَضُوا
عَنْهُ ط و خشنود شدند ایشان از خدای بانچه یافتند از نعیم دینیه و دنیویه وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای مر ایشان را
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند
در آن أَبَدًا همیشه تاکید خلودست ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ اینست فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وَمِمَّنْ
حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بوادی مُنَافِقُونَ ط منافقان اند برگرد مدینه
می مانند چون اسلم و اشجع و غفار از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و پنهان در روزه قیام می نمایند وَمِنْ
أَهْلِ الْمَدِينَةِ و از شهر شما نیز مَرَدُوا قومی اند از منافقان که خو کرده اند و اقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق
یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ ط نمیدانی ایشان را
یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را باعیان ایشان
نمی شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ط ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب
کنیم ایشان را مَرَّتَيْنِ دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا دیگر بعذاب قبر یا باخذ زکوة ایشان و تکلیف بجهاد ثُمَّ
يُرَدُّونَ پس باز گردانیده شوند در قیامت إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ۝ بعذاب بزرگ که آتش دوزخ و بحقیقت عذاب
بعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا و رویت و هیچ عذابی از تلخیت حرمان و مشقت هجران
و بزرگتر نیست نظم از فراق تلخ میگویی سخن ۞ هر چه خواهی کن و لیکن این مکن ۞ تلخ تر از زهر هجران
هیچ نیست ۞ در فراقت غیر پیچاپیچ نیست ۞ صد هزاران مرگ تلخ از سویتی ۞ نیست مانند فراق روی تو ۞ جور
دوران و هجران رنجی که هست ۞ سهل تر از بعد حق و غفلتست ۞ از فراق این خاکها تیره شود ۞ و از فراق
این آبها تیره شود ۞ دوزخ از فرقت چنان سوزان شدست ۞ پیر از فرقت چنان لرزان شدست ۞
گر بگویم از فراقت چون شرار ۞ تا قیامت یک بود از صد هزار ۞ آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن
بی عذری تخلف ورزیده چون از تهدیدات الهی در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان
خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشان را بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند
چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نمود بعادت معهود بمسجد در آمد
و ایشان را دید فرمود چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند آنحضرت بر زبان گوهربار گذرانیدند که من هم
سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتی که امر در رسد آیت آمد که وَآخَرُونَ و قوم دیگر غیر منافق که نزد [illegible]

عليه السلام اعترفوا بذنوبهم اعتراف كردند بخود و مقر شدند بدان خلطوا بياميختند عملا صالحا
كردار نيك را يعني غزوها كه باتفاق حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله وسلم از ايشان در وجود آمده بود وآخر سيئا
و بعملي ديگر بد كه از تبوك تخلف نمودند عسى الله شايد كه خداي ان يتوب عليهم آنكه توبه ايشان در پذيرد
ان الله غفور بدرستي كه خداي آمرزنده است مرتايب را رحيم ۞ مهربانست بتفضل برانو و در تاويلات
كاشي مذكورست كه اعتراف بذنب از جهت بقاي نور استعدادست و عدم رسوخ ملكه خطايات و بدان استدلال
ميتوان كرد بران كه متعرف را ديده بصيرت كشاده است و قباحت گناه مشهود وي گشته چه اگر ظلمت غفلت متراكم
گردد و رذايل در طبيعت راسخ شود بمجرم هيچ گناه را زشت نبيند بلكه بسبب مناسب ان را نيك بيند و در عذاب
خذلان بماند حكيم ثنايي قدس سره فرموده بيت چون گنه را داني كشدت جانب شمالي ؛ ور نداني گناه را كه بدست
وان نشان شقا ابدست ؛ القصه بعد از نزول حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله وسلم فرمود كه ايشان را كشادند
آزاد شدگان بشكرانه نعمت الهي اموال خود را بحضرت نبوت پناه صلى الله عليه وآله وسلم آوردند و گفتند يا رسول الله
ما بسبب اين مالها از دولت خدمت تو باز مانديم اينها فرا گير و در راه خداي تصدق كن خواجه عالم صلى الله عليه
وآله وسلم فرمود كه من باخذ اموال شما مامور نيستم اين آيه نازل شد خذ من اموالهم فرا گير از مالهاي ايشان
يعني بستان صدقة قطعا من زكوة فريضه تطهرهم تا پاك كرداني ايشان را از گناهان يا از حب مالي كه مودي
بطغيان و عصيانست از نجاست بخل وتزكيهم و زياده گرداني و نشو و نما دهي حسنات ايشان را بها بدان
صدقه وصل عليهم و دعا كن براي ايشان و آمرزش طلب ان صلوتك بدرستي كه دعاهاي تو سكن لهم
آرامش بود دلهاي ايشان را والله سميع و خداي شنواست دعاء ترا عليم ۞ داناست باستحقاق ايشان مر
آن را الم يعلموا آيا نميدانند اين تايبان يا آنها كه توبه نميكنند و معلوم ندارند ان الله از آنكه خداي هو يقبل
التوبة اوست قبول ميكند توبه را عن عباده از بندگان خود ويأخذ الصدقات و فرا ميگيرد يعني قبول
ميكند صدقهاي ايشان را وان الله و نميدانند از انكه خداي هو التواب وست توبه پذيرنده الرحيم ۞
مهربان بر توبه كننده وقل اعملوا و بگو عمل كنيد اي تايبان يعني بعد از قبول توبه باستقامت و زيادت برات
يا ميگويد اي گروهي كه توبه نكنيد بكنيد انچه ميخواهيد از تهديدست فسيرى الله پس زود باشد كه ببيند
خداي عملكم كار شما از خير و شر ورسوله و فرستاده او والمؤمنون و گروه يكان نيز ببينند
وستردون و زود باشد كه باز گردانيده شويد بمرگ الى عالم الغيب والشهادة بسوي داناي پنهان و آشكارا
فينبئكم پس بيا گاهاند شما را و خبر كند بما كنتم تعملون ۞ بآنچه بوديد و قصه هفت تن كه هشت و سه
كس ديگر كه كعب بن مالك و هلال بن اميه و مرارة بن ربيع ايشان خود را بسته بودند اما پيش حضرت رسالت
آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت حكم فرمود كه كسي با ايشان مجالسه و مكالمه نكند و در شان ايشان نازل
شد كه وآخرون و ديگران از متخلفان مرجون تاخير كرده شدگان اند و باز داشتگان لامر الله
براي فرمان خداي در باره ايشان اما يعذبهم يا عذاب كند خداي ايشان را اگر اصرار كنند بر ان گناه واما
يتوب عليهم يا توبه دهد ايشان را اگر ندامت ورزند از ان ترديد براي عبادست عند الله ترديد نيست
والله عليم و خداي داناست بدانچه ايشان حكيم ۞ حكم كننده بار جاي ايشان آورده اند كه دوازده
تن منافق چون ثعلبة بن حاطب و نبتل بن حارث و وديعة بن ثابت و احزاب ايشان يعني ابو عامر راهب

بر این مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی تمام داشت
و پیوسته نعت و وصف حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم با اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت
کرد اهل آن خطه شیفته جمال و کمال وی شدند و از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی بروای وی نکرد بیت
با وجود لب جانبخش تو ای آب حیات ٭ حیفم آید سخن از چشمه حیوان گفتن ٭ ابو عامر از غرق حسد در حرکت
آمد بنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه بگریخته بکفار مکه پیوست و در
حرب احد حاضر شد اول کسیکه تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در
حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نمود بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکری سازد
کرد بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله مسجد قبا در محله خویش برای من مسجدی
بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله و سلم چون عازم غزوه تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای بیچارگان و ضعیفان
بوقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم و التماس میبرود که در آن مسجد نماز گزاری غرض ایشان بود که واسطه
نماز آنحضرت مهم خود را استحکامی دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست نظم مسجد و اصحاب مسجد را
نواز ٭ تو همی ماشب دبی با ما بسان ٭ تا شود شب از جمالت همچو روز ٭ ای جمالت آفتاب دلفروز ٭
ای دریغا کان سخن از دل بدی ٭ تا مراد آن نفر حاصل شدی ٭ القصه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در جواب
ایشان فرمود که حالا متوجه غزویم تا باز آییم و چون باز گشتن بمنزل ذی اوان که قریب بمدینه است رسید
اهل مسجد همان استدعا نمودند جبرئیل علیه السلام آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند
مَسْجِدًا ضِرَارًا مسجدی برای ضرر مومنان و ستیزه ایشان وَكُفْرًا و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند
وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند
وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مر آنکس را که حرب کرد با خدای و با رسول او مِنْ قَبْلُ
پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه
سوگند میخورند که چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا که ما نخواستیم از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَىٰ
مگر بخواستی که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا مایست برای نماز مسجد هرگز لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ
هر آینه مسجدی که بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَىٰ برای پرهیزکاران مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخست مراد مسجد
پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و اشهر و اظهر آنکه مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده چهار روز آنجا اقامت نمود و در آن ایام
اساس مسجد قبا افکنده و آن اول مسجدی است در مدینه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا نماز کرده
و در تشویق المحبین از ابن عمر رضی الله عنه نقل میکنند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم هر روز شنبه
سواره یا پیاده در مسجد قبا آمدی و دو رکعت نماز گزاردی در روایتی آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا برابر
اجر عمره است حق سبحانه میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقویست أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ سزاوارتر است آنکه قیام کنی در وی
از برای نماز فِيهِ در آن مسجد رِجَالٌ مومنی چند بر تقوی که از پاکی طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا

آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته‌اند بر جنابت خواب نکنند منقولست
که بعد از نزول آیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهرست که حق
سبحانه بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از پی درمی آریم احجار ثلاثه را یعنی در استنجا و نزد بعضی مراد
از آن تطهیرست از معاصی و خصال مذمومه وَاللَّهُ وخدای يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ۝ دوست میدارد
پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هر کسی که اساس افکند بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَىٰ تَقْوَىٰ
بر ترسکاری مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٍ و طلب خشنودی او خَيْرٌ بهترست أَمْ مَنْ أَسَّسَ
یا آنکس که بنیاد نهد بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودی که زیرش بمرور سیل
تهی شده و ظاهر بجای ایشان باشد هَارٍ شکافته شده و نزدیک بافتادن و آنچنین زمین سست تر بود قواعد
بلند و چون بروی بنا کنند فَانْهَارَ بِهِ بس آن زمین سست گردد و بیفتد با بنا یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش
دوزخ و این مثلست از برای آنها که بنای دین خود را بر امور باطله نهند و مآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ
وَاللَّهُ وخدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ راه ننماید گروه ستمکاران را بدانچه مقصود ایشان است
لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنایی که بنا نهاده‌اند از اعراض فاسده
سبب شک و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زایده بر شک و نفاقی که دارند و گفته‌اند مراد تخریب بنای
ایشانست که بعد از رجوع بتوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمسجد ایشان در آمده
نماز گذارد و آیه آمد که لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه بفرمود تا آن مسجد را بکندند
و بسوختند و حکم شد که آن مسجد مزبله اهل مدینه باشد بیت جس بنی فرمود کان را بر کنید مطرح
خاشاک و خاکستر کنید حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان واسطه تزاید شک و نفاق
ایشان یعنی پیوسته در غم و محنت و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب این تخریب إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ
قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته‌اند
تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع باید یا بمرگ یا در قبر در دوزخ و قول جمعی آنست که بتوبه و استغفار و ندامت
بر فعل آن امور وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حَكِيمٌ ۝ حکم کننده
بخرابی آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکنند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن هفتاد
و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بیعت میکردند عبدالله رواحه رضی الله عنه
گفت یا رسول الله شرط کن برای خدا و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود شرط میکنم برای آنکه او را بپرستید و بدو
شک و شرک نیارید و برای خود آنکه بر نگاه دارید از آنچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین
امر قیام نماییم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیله ولا نستقیله
خرید و فروخت سود مند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از آن بیع و شری خبر
میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروه گروندگان أَنْفُسَهُمْ نفسهای
ایشان را که مباشر جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه
باشد مر ایشانرا بهشت این تمثیلی است برای اثابت مومنان ببهشت بر بدل اموال و انفس ایشان نه حقیقت
اشتری زیرا که بیع و شری جایی وقوع یابد که بتباین املاک بود و چون هر که هست و هرچه هست همه از آن

حقیقت العبد وماله لمولاه پس آن تخصیص است در غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال
و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس سرمایه شر و شهوت است و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص
معیوب را در راه من فدا کن باقی مرغوب را بستان نظم سنگ بیندازی و گوهر بستان ❊ خاک بزمین
میده و زر دمی ستان ❊ در عوض فانی خوار و حقیر ❊ نعمت پاکیزه باقی بگیر ❊ در کشاف و عین المعانی و جز آن
منقولست که اعرابی بر در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می گذشت و آنحضرت این آیت میخواند لمعات
انوار کلام الهی بالمس او را عکس پذیر اشراقات فیوض ملکی ساخته پرسید که هذا الکلام بمن گفتند که هذا کلام
الله سوال کرد این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم
شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیل ولا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خریده و در عوض
بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را بر نگردانیم بلکه نفس و مال خود را در باختیم بیت آن بیع را که روز باتو
کرده ایم ❊ اصلا در آن حدیث اقالت نمی رود ❊ عزیزی فرموده است که نیک بخود و بیع او دانا باشد او را رد نتواند
کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بود امید آنست که از درگاه کرم رد نکند بیت امید که از فضلت
مردود نکردم من ❊ چون شد همه عیبی لطفت بخریدارم ❊ و عزیزی نفیس زده است بدین طریق ❊
نظم تو بعلم ازل مرا دیدی ❊ دیدی آنگه بعیب بخریدی ❊ تو بعلم آن و من بعیب همان ❊ رد مکن آنچه خود
پسندیدی ❊ و در حقیقت این بیع و شری بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال ما را بنگر اختصاص
داد و دل مبایعه داخل نکرد و مذکران و محققان را عبارتی عجیب و اشاراتی غریب هست و بعضی از آن در جواهر
التفسیر ثبت تحریر یافت بیت هر که خواهد گزین برد بویی ❊ گو تماشای آن گلستان کن ❊ و بعد از بیان
اشتری بیان ما لاجله الشری میکند و میگوید یقاتلون کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده شد
فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون پس گاهی میکشند دشمنان را و یقتلون
و گاهی کشته می شوند بر دست ایشان وعدا علیه وعده داده است خدای ایشان را بدین بیع و شری وعده دادنی
حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فی التوریة والانجیل والقرآن در آن کتابها دلیلست بر آنکه
اهل توریة و انجیل مامور بوده اند بقتال ومن اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله
از خدای یعنی نیست کسی از خدای در وفای وعده بیشتر زیرا که کریم است و کریم خلق وعده روا ندارد خلاف وعده محال
است از کریم آید لئیم گر نکند وعده وفا شاید ❊ فاستبشروا پس شادمان باشید ای مومنان ببیعکم
بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به آنکه مبایعه کردید بآن وذلک و آن بیع هو الفوز العظیم ۞
او رستگاری بزرگست در مدارک از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست مگر بهشت
پس مفروشید خود را مگر بدان یعنی در اعتاع عز و دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانیست و در مثنوی
معنوی آورده است نظم خویش را نشناخت مسکین آدمی ❊ از فزونی آمد و شد در کمی ❊ خویشتن را
آدمی ارزان فروخت ❊ برد اطلس خویش را بر دلق دوخت ❊ التائبون این مومنان بازگردندگانند از معاصی
یا رجوع کنندگان بحق سبحانه بقای العابدون پرستندگان حق باخلاص یا قایم بشرایط خدمت
الحامدون ستایندگان حق بدانچه بدیشان رسد از صحت و سرا و ثنا سنندگان نعم الهی در همه حظه و لحظه
السائحون روزه داران و سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و روندگان بسر منزل

انس الرّاکعون رکوع کنندکان در نماز باخضوع ارندکان بدرکاه بی نیاز السّاجدون سجده کنندکان در صلوة
با طالبان قرب رفیع الدرجات الآمرون بالمعروف فرمایندکان بایمان وطاعت وسنت حضرت رسالت صلی الله
علیه واله وسلم والنّاهون عن المنکر وبازدارندکان از کفر ومعصیت وارتکاب بدعت و واو ثمانیه است
یا برای بیان تضاد میان امر ونهی چون ثیبات وابکار یا بجهت جمع میان امر معروف ونهی منکر که کویا شی واحدند
وهر یک با دیکری ابا ید که منتظم باشند والحافظون لحدود الله ونکاهدارندکان احکام خدای را وسلمی
رحمه الله کوید نکاهدارندکان اوامر را بر جوارح وقلوب واسرار وارواح وبشّر المؤمنین ۞ وبشارت ده مومنان را
که بدین صفات موصوفند ووضع مظهر دلیلست بر انکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل وحذف مبشر به اشارتست
بتعظیم وتکثیر ان اورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم بعد از زیارت قبر مادر خود کریه کنان فرمود که دستوری
طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند ودر استغفار دستوری خواستم مرا باز داشتند واین ایة امد که ماکان
للنّبی صحیح نباشد وروا نبود مر پیغمبر را والّذین امنوا واناکه کرویده اند ان یستغفروا انکه طلب
امرزش کنند للمشرکین برای مشرک ارندکان وکفته اند پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم با ابو طالب در مرض موت بعد از انکه
ایمان او نومید شده وعده فرموده بود که امرزش خواهم از برای تو مادامی که مرا نهی نکنند از ان وبعد از وفات
وی برای او استغفار میکرد وصحابه چون دانستند که انحضرت بجهت ابو طالب امرزش میطلبید کفتند ما چرا از
برای اباء واقربای خود طلب استغفار نکنیم وحال انکه ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام برای پدر را استغفار خود
کرده وایک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند ایت امد که روا نیست پیغمبر ومومنان را که برای مشرک امرزش طلبند
ولو کانوا واکر چه باشند ان مشرکان اولی قربی خداوندان قرابت من بعد ما تبیّن لهم از پس انکه
روشن شد ایشان را انّهم اصحاب الجحیم ۞ انکه ارباب شرک ملازمان دوزخ اند وماکان
استغفار ابراهیم ونبود امرزش خواستن ابراهیم علیه السلام لابیه از برای پدر خود الّا عن موعدة مکر
از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعدها ایّاه وعده کرده بود مر پدر را انجا که کفت سأستغفر لک ربّی
درینجا بیع اورده که کفته بود پدر ابراهیم مر او را که من ایمان ارم پس استغفار ابراهیم عم ابراهیم ان بود که من طلب
مغفرت کنم برای تو وقتی که بکروی فلمّا تبیّن له پس ان هنکام که روشن شد مر ابراهیم را علیه السلام انّه عدوّ لله
انکه پدر او دشمن است یعنی کفر برد وتوفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که از کم ایمان نخواهد اورد تبرّأ منه
بیزاری کرد از و وترک استغفار نمود انّ ابراهیم لأوّاه بدرستی که ابراهیم بسیار اه کننده بود کنایتست از رقت واب
و کثرت ترحم او حلیم ۞ بردبار بود بحدیکه پدر میکفت لارجمنّک واو جواب میداد که سأستغفر لک
ربّی پس در ایت تالیه تمهید عذر رسول ومومنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کرده اند بدان مواخذه
نخواهد بود وماکان الله لیضلّ قوما ونیست حکم خدای که قومی را ضایع وتباه کرداند تا ایشان را بکیرد چنانچه اهل
ضلالت را بعد اذ هدیهم بعد از انکه راه نمود ایشان را باسلام حتّی یبیّن لهم تا وقتی که روشن کرداند برای
ایشان ما یتّقون انچه واجبست که از ان پرهیز کنند وکفته اند این ایه در شان جمعی است که قبل از تحویل
قبله در کذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیده اند پیغمبر ما به بر ایشان از ان کارها کاکرد. نمی کرفت نیست
انّ الله بدرستی که خدای بکلّ شیء بهمه چیزها از احوال اول واخر ایشان علیم ۞ داناست انّ
الله بدرستی که خدای له ملک السّموات والارض مر او راست پادشاهی اسمانها وزمینها وقدرت

وتصرف در انها بس هرچه خواهد کند چنانچه میخواهد ومتارع یُحْیِی وَیُمِیتُ زنده کرداند مردکان و بمیراند زندکانرا وَمَا
لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ونیست شمارا ای مومنان بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۞ کارسازی و نه یاری ومددکاری
و می شاید که خطاب با کفار باشد ومیفرماید که خدایرا بر ستش کنید که شمارا بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب
از شما دفع کند وچیز ویاری نه که عذاب از شما باز دارد لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ بدرستی که توبه بذیرفت خدای و بقبول
توبه باز کشت عَلَى النَّبِيِّ بر بیغمبر خود بجهت اذن او مر مومنان را در تخلف یا بیان بتر به حضرت صلی الله علیه
واله وسلم میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم وما تاخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچکس نیست
که محتاج بتوبه واستغفار نباشد حتی بیغمبر واصحاب او چه هر کس را مقامیست که مادون او منسبت او منقصه
خواهد بود بس توجه مادون او کناهی است که از ان توبه لازم است وبیش بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین
مرة اشارت بدینست ونزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت منقبت نیست چه توجه انحضرت بغیر
حق متصور نبود وسلمی رحمه الله میکوید ذکر توبه نبی برای انست تا مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع عقد مه
تصحیح بذیرد وبرهر تقدیر در بذیرفت خدای توبه را از بیغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ واز مهاجران وانصار
یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مرغزو تبوک را نه بعناد الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ انانکه بیروی کردند مر بیغمبر را فِي سَاعَةِ
الْعُسْرَةِ در زمان عسرت وتنکی لشکر را جیش العسرة میکفتند بجهت انکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که هر ده
یک شتر داشتند وهم در توشه که دو کس روزی بیک خرما بسر می بردند وهم در اب که با وجود قلت مرکب
شتر را میکشتند وبرطوبات اجواف وامعای او دهن خویش را تری ساختند وهو بغایت کرم میکذشت بس
حق سبحانه صفت میکند که درین زمان تنکی متابعت بیغمبر صلی الله علیه واله وسلم میکردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از بس
انکه نزدیک بود که از غایت عسرت يَزِيغُ میل کند از دین حق واز جای برود قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ دلهای
کروهی از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز کردند یا متابعت رسول را صلی الله علیه واله وسلم
دست باز دارند بواسطه شدت ومشقت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ بس خطای در کذاشت از انان که قلوب ایشان
از ثبات بر ایمان میل کرده بود إِنَّهُ بِهِمْ بدرستی که خدای بدیشان رَءُوفٌ بسیار رافت است چون
توبه کردند رَحِيمٌ ۞ مهربانست بفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا ودیکر توبه داد وبخشید
بران سه تن که باز بس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو تبوک وامر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل ازین سبق
ذکر یافت که مهم کعب وهلال ومراره در تاخیر افتاد وحضرت رسالت علیه صلوات الله حکم فرمود که کسی با ایشان
مکالمه ومخالطه ننماید وبعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند وزن هلال که بخدمت وی که مرد
بیر وضعیف بود نامزد کشت بشرط عدم مباشرت وکار بر ایشان بتنک امد حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ تا وقتی که تنک شد
عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود کشادکی وسعت واین کنایة از شدت حیرت ونهایت
بریشانیست وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وتنک شد بر ایشان دلهای ایشان از بسیاری غم ووحشت بحیثیتی که
فرح وانس را بدان راه نبود وَظَنُّوا ودانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ انکه بناهی نیست مِنَ اللّٰهِ از خشم
خدای إِلَّا إِلَيْهِ ۞ مکر هم بوی وامرزش خواستن از کرم ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ بس چون درماندند وب
بیچارکی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشانرا لِيَتُوبُوا تا توبه کردند وبحق باز کشتند ومقررست
که تا او بتوبه توفیق ندهد ورقم قبول نکشد توبه هیچ تایب قبول ودرست نبود نظم کر لطفت یاری

نتماید از تخت ۞ هم عهد شکستست وهم پیمان ست ۞ چون توبه بامید بذیرفتن نست ۞ تا توبه بذیری نشود توبه
درست ۞ القصه بعد از پنجاه روز این آیة فرود آمد وتوبه ایشان بذیرفته گشت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول کننده توبه از تایبان الرَّحِيمُ ۝ متفضل است برحمت برایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای وبمثل این فعل که مخالفة امر باشد معاودت مکنید وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
وباشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک ویاران دوتن دیگر که راست گفتند وعذر باطل نیاوردند
وبسبب راستی که من صدق نجا دولت نجات یافتند نظم از کجی افتی بکم وکاستی ۞ از همه غم رستی اگر راستی ۞
راستی خویش نهان کس نکرد ۞ بر سخن راست زیان کس نکرد ۞ وگفته اند این خطاب با اهل کتابین یعنی ای گروه کان بموسی
وعیسی علیهما السلام بترسید از مخالفت محمد صلی الله علیه وآله وسلم وباشید با صادقان که صحاب واحبا بروایت
بزرگوار اویند مَا كَانَ روا نیست ونشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ وانانکه
گرداگرد ایشان اند مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ از تخلف کنند وباز پس مانند
از حکم رسول خدای در صیغه نفی تخصیص اهالی مدینه وحوالی آن بجهت قرب بوده ومعرفت ایشان بخروج آن
حضرت بطرف تبوک وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ ونرسد ایشانرا که رغبت کنند بنفسهای عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی
خویشتن داری کنند وخودرا بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که وی کشد روایت که ابو خیثمه انصاری رضی الله عنه
در مدینه مانده بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسول الله علیه وآله وسلم بگذشت روزی بخانه خود در آمد
وان روز بغایت گرم بود واو دو زن داشت زنان وی هر یکی در عریشی نشسته بودند وانرا رفته واب زده وکوزهای
آب سرد مهیا ساخته وطعامی نیکو ترتیب نموده وابو خیثمه بر در عریش بایستاد ودر زنان نگریست وان
ترتیب ملاحظه نموده گفت روا باشد که رسول خدای صلوات الله علیه وسلامه در بیابان بشدت حرارت وباد
گرم درمانده بود وابو خیثمه در سایه خنک اب سرد وطعام لذیذ خورد وبا زنان خوب روی خوشبوی معاشرت
کند بخدای سوگند که در هیچ عریش در نیایم وازین اب وطعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق نشوم پس اندک
زوادی بر داشت وروی براه آورد در منزل تبوک بعسکر هایون ملحق شد ذَلِكَ آن وجوب متابعت وترک
تخلف بِأَنَّهُمْ بسبب انست که ایشان چون با رسول باشد لَا يُصِيبُهُمْ نرسد ایشانرا ظَمَأٌ تشنگی
وَلَا نَصَبٌ ونه رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ ونه گرسنگی فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَطَئُونَ ونسپرند
مَوْطِئًا هیچ مکانی از مکنه جسیم است یا کف شتر ویا بپاهای خود سپردنی يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کافرانرا
وَلَا يَنَالُونَ ونیابند مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا از دشمن هیچ یافتنی از قتل واسر ونهب وکسر وهزیمت وجراحت
إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای ایشان بِهِ بآن عَمَلٌ صَالِحٌ کرداری شایسته وعمل پسندیده یعنی بهر یک
از اینها بدیشان رسد مستحق ثواب شدند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در اید
هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ بدرستی که خدای ضایع نمیکند وتباه نمیگرداند أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ ۝ مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً نفقه نکنند نفقه اندک وخورد
چون علاقه تازیانه یا نعلین حرمی یا نعل اسبی یا صاع خرمایی که بدهند که چون ابو عقیل رضی الله عنه وَلَا كَبِيرَةً
ونه نفقه بزرگ چون اسب ویاری جنابجة ذی النورین وعبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما وَلَا يَقْطَعُونَ وقطع
نکنند در سیر خود وَادِيًا هیچ سراب وسیل را مسرا از زمین است یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ

لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن ليجزيهم الله تا جزا دهد خدای ایشان را احسن ما كانوا
يعملون ۝ نیکوترین آنچه را که حق عمل میکردند و چون احسن را جزا دهند جزای حسن نیز بر آن اطلاق ۱۴۲
کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در ینابیع آورده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه
اثر آن را ثواب عظیم دهد و آن نهصد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا
کرم او بنسبت مجاهدان بر همه کس گردد بیت مجاهدان شرف اینچنین از آن دارند ، که در غزا کرم حق در میان دارند
آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد
بر آید بتمامی عازم حرب شوند این آمد که وما كان المؤمنون روا نیست و نشاید مومنان را لينفروا
آنکه بیرون روند بغزا كافة همه ایشان چه امر معیشت مختل میماند فلولا نفر پس چرا بیرون روند
بغزا من كل فرقة منهم از هر جمعی کثیر از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اند طائفة گروهی اندک بجهاد
و باقی توقف نمایند ليتفقهوا تا طلب دانش کنند في الدين در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق
بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیبیه اند ولينذروا و تا بیم کنند فقها قومهم گروه خود را اذا رجعوا اليهم
چون باز گردند از غزو بسوی ایشان لعلهم يحذرون ۝ تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده
میشوند از آن يا ايها الذين آمنوا ای کسانی که گرویده اید قاتلوا الذين کارزار کنید با آنان که يلونكم
نزدیک شمااند من الكفار از ناگرویدگان مثل یهود که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند اهل روم مراد
که در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک وليجدوا و باید که
بیابند کافران و فهم کنند فيكم غلظة در شما درشتی به نسبت خود یعنی عنف در قتال قبل از وقوع قتال با شدتی
و صبر بر مقاتله یا شجاعتی در عین محاربه واعلموا أن الله و بدانید که خدای مع المتقين ۝ با پرهیزکاران
است بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه مومنان را بقتال کفار اقرب میفرماید
و هیچ دشمن از نفس اماره کافر نعمت بتر نیست و نزدیکترین دشمنان بتو اوست اعدا عدوك نفسك التي بين
جنبيك پس بقتال او که عبارت از جهاد اکبر است اشتغال اولی و انسب می نماید و الیه الاشارة في المثنوي نظم
ای شهان کشتیم ما خصم برون ، ماند خصمی زو بتر در اندرون ، قد رجعنا من جهاد الاصغریم ، این زمان
اندر جهاد اکبریم ، سهل شیری دان که صفها بشکند ، شیر مردان دانکه خود را بشکند ، واذا ما انزلت سورة
و چون فرستاده شود پاره از قرآن فمنهم من يقول پس از منافقان کسی هست که گوید با منافق دیگر از روی
انکار و استهزا یا با ضعفای مومنان گوید أيكم زادته کیست از شما که بیفزود او را هذه این سوره
ايمانا گرویدنی یعنی آنکس کدام است که این سوره ایمان او را زیاده کرد فاما الذين آمنوا پس اما آنانکه گرویده
اند براستی فزادتهم ايمانا پس زیاده کرد این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین یا چون زیاده شد علم ایشان
بواسطه تدبر در این سوره ایمان بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر وهم يستبشرون ۝
و ایشان شادمان میشوند بنزول آن که سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست واما الذين
في قلوبهم مرض و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام است
فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رجسا الى رجسهم شکی مضموم بشک ایشان یعنی در سورها
دیگر شک داشتند بر شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر

وَمَاتُوا و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در تا وقتی که بمردند وَهُمْ كَافِرُونَ ۝ و ایشان
کافران بودند أَوَلَا يَرَوْنَ ایا نمی بینند این منافقان أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ انکه ایشان مبتلا میشوند باصناف
بلیات از مرض و قحط و غیران با تفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فِي كُلِّ عَامٍ در هر سالی مَرَّةً
أَوْ مَرَّتَيْنِ یکبار یا دو بار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ پس توبه نمیکنند از نفاق وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ۝ و نه پند
میگیرند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ وچون فرود اید سوره از قران که در ان ایشان مذکور بود نَظَرَ بَعْضُهُمْ نظر کنند
برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ بسوی برخ دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان
سوره یا از راه خشم و سخط یا استماع عیوب خود یا بتغامز عیوب ایمایی کنند بفرار از مجلس و با هم میگویند
هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ایا می بیند یک از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت
کنند و اگر نه برخیزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صَرَفَ اللَّهُ بگرداند
خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان از فهم قران یا از قبول ایمان و اصح انست که از همه نیکویها این کلام خبر ست
و احتمال دعا دارد یعنی ابا کرد انا خدای دلهای ایشان از خیرها بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۝ بسبب انکه
ایشان گروهی اند که در نمی یابند سخن را فهم نمیکنند لَقَدْ جَاءَكُمْ هر اینه بدرستی و راستی که امد بشما ای
ادمیان رَسُولٌ فرستاده بحکم خدا مِنْ أَنْفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطة
نمایید و افاده و استفاده وجود گیرد یا امد بشمای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی را صلعم در شتر قرابتی بود پیوستن
بدان و در قراءة سامی انفسکم خوانده یعنی از فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِيزٌ
عَلَيْهِ دشواری برو و سختی است مَا عَنِتُّمْ انچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده اند
از صفت رسول دانند و معنی علیه ما عنتم برین نوار نند که بر وست انچه بکنید از گناه یعنی اعتذار ان بروبیت روز
قیامت که بشفاعت تدارک ان خواهد نمود و درین معنی گفته اند بیت غم انکه بعصیان کسی در گرو ٭ که دارد
چنین سیدی پیشرو ٭ اگر دفتر از گنه پاک نیست ٭ چو او عذر خواهد بود پاک نیست ٭ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ صفت دیگر
این که حریص است بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ بگروید کان رَءُوفٌ رَحِيمٌ ۝ مهربانست و بخشاینده حق سبحانه
هیچ پیغمبر را یکجا بدو اسم از اسمای خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را و خود را فرمود که ان الله بالناس لرؤف رحیم
در باره وی گفت و بالمؤمنین رؤف و یک وجه تفضیل انحضرت بر انبیاء دیگر علیه وعلیهم الصلوة اینست فَإِنْ تَوَلَّوْا
پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری فَقُلْ پس تو بگو حَسْبِيَ اللَّهُ
بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبود بحق نیست مگر وی
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر و توکل کردم و کار خود بروی گذاشتم وَهُوَ و اوست رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝ خداوند عرش
بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرشی که قبله دعا و مطاف ملایکه باشد اشاره بکلام قدرت و حفظ حق تعالی است
یعنی ان خدایی که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و بر روایتی سیصد هزار قاعده تا قاعده سیصد
هزار ساله راه همان معلق از جانب و صافات بقدرت کامله خود نگاه می دارد قادرست که مرا از شر منافقان در پناه
ارد که حافظ بندگان و ناصر سرافکندگان اوست نظم ٭ از و خواه یاری که یاری ده اوست ٭ بدو التجا
کن که ارباب پناه اوست ٭ کسی را که اورد در پناه ٭ چه غم دارد از فتنه کینه خواه ٭ مطالعه لطایف و اشارات

این دو آیت حواله است باوراق جواهر التفسیر والله نعم المولی ونعم النصیر

سورة یونس

بسم الله الرحمن الرحیم

الر ⊙ حروف مقطعه بقول ابن زید رحمه الله اسامی سورتند وعلم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد چه خواهد و گفته اند یعنی انا الله الرحمن و در بحر الحقایق آورده که هر حرفی اشارتست از حق بحبیب وی صلوات الله و سلامه علیه میگوید که سوگند میخورم بالای من بر تو در ازل و بلطف من بر تو در وجود و بر افت من بر تو تا ابد جواب قسم پنهان است تلک این سوره آیات الکتاب الحکیم ⊙ آیتهای قرآن که مشتمل است بر حکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم تاکید یافت و حضرت عزت عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که خدای تعالی نعلین از آدمیان رسول فرستاده و از جمله یتیم ابوطالب را اختیار کند حق سبحانه و تعالی فرمود که اکان للناس آیا هست مر مردم مکه را عجبا شگفتی ان اوحینا آنکه ما وحی کردیم الی رجل منهم بسوی مردی از جنس ایشان و قبیله ایشان مضمون وحی ما چیست ان انذر الناس آنکه بیم کن مردم مکه را از عقوبت الهی تعمیم کرد انذار را که هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارتی باشد نیست چنانچه فرمود و بشر الذین آمنوا و بشارت ده آنان را که گرویده اند ان لهم بآنکه مر ایشانراست قدم صدق بشرف نیک عند ربهم نزد خدا وند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند قدم صدق سابقه ازلیست که خدا عز و جل راست داده در نجات مؤمنان در رهیا طی کوید که مقام صدق است که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملایکه در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا صرف صدق که برکت ایشان بخلق میرسد یا ولد صالح که پس از ایشان گذشته باشد تقدیم حق سبحانه این امت را چنانچه فرمود نحن الآخرون السابقون از آن خبر میدهد یا شفیع صدق که پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم در عین المعانی فرموده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از قدم صدق پرسیدند گفت هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم و متبرکست که گناهکاران را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست و صلوات الله و سلامه علیه بیت

گفتی کنم شفاعت عاصی عذرخواه ٭ دل بر امید آن کرم افتاد در گناه

قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بر ایشان و نمودند خوارق عادات هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین ⊙ جادوییست آشکارا ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آنخداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام این عالمند فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الامر میسازد امر کائنات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بود نیها را بر وجهی که خواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدای مر او را در شفاعت درین کلام رد شفاعت الهه است و اثبات شفاعت ماذون ذلکم الله آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردگار شماست نه غیر او چه غیر او را با او درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی بپرستید.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ آیا پند نمیگیرید یا تدبر نمیکنید که مستحق عبادة اوست نه معبودان شما إِلَيْهِ بسوی
اوست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت شما همه بعد از مردن نه بغیر او پس آماده باشید جواب سؤال او را وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا
وعده داد شما را خدای وعده دادنی راست ودرست إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ بدرستی که خدای در اول بیافرید خلق را
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بعد از مردن زنده کرداند وبرانگیزاند ومقصود از ایجاد واعاده ثواب وعقابست چنانچه
فرموده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد آنان را که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای پسندیده کردند بِالْقِسْطِ
بعدل خود یا مکافات کند ایشان را بعدل ایشان یعنی برعایت عدل که در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان
چه ایمان ایشان عدل قویم است ودر برابر آن شرک ظلم عظیم است واین وجه است چه مردم اقتضا میکنند این کلام را
بقوله وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنان که کافر شدند لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ مر ایشان راست آشامیدنی از آب گرم دوزخ که
چون بخورند امعای ایشان پاره پاره کردد وَعَذَابٌ أَلِيمٌ ودیگر ایشان را بود عذاب دردناک که تخفیف نیابد
بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بخدا ورسول يَكْفُرُونَ کافر میشدند ۝ هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که
بقدرت کامله جَعَلَ الشَّمْسَ کردانید آفتاب را ضِيَاءً خداوند روشنی وَالْقَمَرَ نُورًا وماه را خداوند
نور علما برآنند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست واگر بالعرض باشد نورست ودر انوار فرموده که حق سبحانه درین
آیه تنبیه فرموده بآنکه آفتاب بذات خود نیّرست وقمر بعرض نیّر میشود وآن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه
در علم هیأت مبیّن شده وَقَدَّرَهُ وتقدیر کرد هر یک شمس وقمر را مَنَازِلَ منزلها فلک بقدر مسیر ایشان
واشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلهای بیست وهشت که آنها معاین ومشهور است وقمر قریب بشبانروزی قطع منزلی
میکند قال الله تعالی والقمر قدرناه منازل لِتَعْلَمُوا تا بدانید شما عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها وچون سالها مشتمل
بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد وَالْحِسَابَ وتا بدانید شمار اوقات از ماهها [و روزها] در معاملات ومهمات خود مَا خَلَقَ
اللَّهُ ذَٰلِكَ نیافرید خدای آنچه مذکور شد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی نه ببازی وکوینده با معنی لام است یعنی
مگر ببیان حق يُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن میکند وحفص یفصّل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلایل
قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ برای کروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند واز آن نفع میگیرند
إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستی که در آمد وشد شب وروز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان
بنور وظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ ودر آنچه آفرید خدای فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها وزمینها از انواع
بودنیها لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع ووحدت او وکمال علم ونفاذ قدرت او لِقَوْمٍ
يَتَّقُونَ ۝ مر کروهی را که بترسند از عواقب احوال وخواتیم امور یعنی از حال مآل ومعاد بر اندیشند
واز رسوایی حشر ترسان کردند چه آن اندیشه وخوف باعث بود مر ایشان را بر تفکر وتدبر إِنَّ الَّذِينَ
بدرستی که آنان که لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکرند آخرت را که محل لقاست وَرَضُوا
بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وخشنود شدند بزندگانی دنیا وپسندیدند [آن را] وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وآرام گرفتند بدان یعنی
همت خود را بلذات محسوسه وآثار فانیه مقصود کردانیدند واز نعیم جنانی ولذتهای جاودانی
غافل شدند بآنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویی همیشه ایشان از آنجا رحلت نخواهند بود ونداستند
لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت بیت آنکه کیست که دلها نهاد وفارغ بنشست
بنداشتگه مهلتی وتاخیری هست گو خیمه زن که میخ بباید کند گو رخت منه که باری باید بست

وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا وآنانكه ايشان از آيات كتاب ما يا از دلايل صنع ما غَافِلُونَ ۞ ناگاهان
و بيخبرانند أُولَٰئِكَ آن گروه كه ياد كرده شد مَأْوَاهُمُ النَّارُ جاي بودن ايشان آتش دوزخ است بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ۞ بانچه بودند كه كسب ميكردند از معاصي يعني كفر و شرك و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستي
كه آنانكه ايمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بكردند كارهاي شايسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نمايد
ايشانرا پروردگار ايشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنور ايمان ايشان براه بهشت يا بسبب ايمان ايشانرا راه نمايد
بسلوك سبيلي كه مودي بادراك حقايق باشد تَجْرِي ميرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زير مساكن جويهاي
آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۞ در بوستانهاي با نعمت دَعْوَاهُمْ فِيهَا خواندن بهشتيان مر خدايرا
در بهشت وقتي كه آنچه آرزوي ايشان باشد طلبند آنست كه گويند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بپاكي ياد ميكنم بار
خدايا و اين ذكر بجهت تلذذ بود نه براي عبادت و چون اين كلمه گويند آنچه مشتهاي ايشان بود نزد ايشان
حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود ايشان بر يكديگر فِيهَا سَلَامٌ در بهشت يا درود حق يا تحيت ملائكه
بر ايشان سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعاي ايشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد كه گويند حمد
مر خدايراست رَبِّ الْعَالَمِينَ ۞ كه پروردگار عالميان است و گفته اند چون مومنان ببهشت در آيند انوار
عظمت و كبرياي حضرت عزت مشاهده نمايند زبان بنعت جلال و تسبيح ملك متعال بگشايند و ملائكه
حق سبحانه بر ايشان سلام كرده بانواع كرامات و علو مقامات مبشر كردانند و وظايف حمد و ثناي الهي بجاي آورده
ختم كلام بصفات اكرام فرمايند و هر اينه لذات تسبيح و تحميد ايشانرا از جميع لذتهاي بهشت خوشتر آيد

رباعي
ذوق نام عاشق مشتاق را ۞ از بهشت جاوداني خوشترست ۞ گرچه فردوس نعمتها بسي است
وصل او از هرچه داني خوشترست ۞

در عين المعاني آورده كه يكي از بزرگان حرم محترم سيد عالم صلي
الله عليه و آله و سلم بند اسيري را سست كرده بود و آن اسير بگريخت حضرت رسالت صلي الله عليه و آله و سلم خبر يافته
بر مخفف كننده نفرين فرمود حق سبحانه آيه فرستاد كه وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ و اگر تعجيل كند خداي لِلنَّاسِ الشَّرَّ
براي مردمان باجابت دعاي بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ چنانچه شتابنده اند ايشان بسرعت اجابت دعاي خير
لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ هر اينه رانده شود بسوي ايشان اجل ايشان و هلاك شوند يعني ما اگر دعاي بد ايشانرا
بزودي اجابت كنم چنانچه دعاي خير ايشانرا مستجاب ميگردانيم ايشان زود هلاك شوند و بقول اول معني
چنان باشد اگر ما دعائي كه بناداني در حق خويش ميكنند اجابت كنيم چنانچه نضر بن حارث دعا كرد هر اينه بمردندي
و جان بملك الموت سپردندي حضرت رسالت پناه صلي الله عليه و آله و سلم فرمود كه خدايا من از كرم نزديك تو
عهدي كه مراد در آن خلاف نخواهي فرمود بدرستي كه من بشرم پس هر مومني كه او را برنجانم يا دشنام دهم
يا لعنت كنم يا نفرين كنم در باره ايشان دعاء خير گردان و سبب پاكي او ساز از گناهان و وسيله قربتي كه روز قيامت
بدان تقرب كند بحضرت تو بعضي مفسران بر آنند كه كفار بنزول عذاب استعجال ميكردند آيه آمد كه ما در
عذابي كه ايشان ميطلبند تعجيل نميكنيم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس ميگذاريم مر آنانكه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
اميد نميدارند ديدار ما را يعني بحشر نميگروند يا نمي ترسند از ما در روز بعث و نشر فِي طُغْيَانِهِمْ
در بي راهي ايشان يعني بطريق استدراج مهلت ميدهم ايشانرا تا در ضلالت يَعْمَهُونَ ۞
سرگردان ميروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد بآدمي رنجي و سختي مراد مطلق كافرست يا وليد

مغیره یا عتبة بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد دَعَانَا بخواند ما را با خلاص لِجَنْبِهِ وقتی
که تکیه زن باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده
وفایده تردید تعمیم دعا باشد در جمیع احوال یا برای اصناف آلام و مضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون برداریم و ببریم
عَنْهُ ضُرَّهُ از وی رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مَرَّ برود در جهان راهی که بوده از کفر
یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا گوییا که او نخوانده است ما را إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ بدفع
کردن رنجی که بدو رسیده بود كَذَٰلِكَ زُيِّنَ همچنین آراسته شده است لِلْمُسْرِفِينَ مر اسراف کنندگان را که از حد
تجاوز نموده اند مَا كَانُوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی يَعْمَلُونَ ۝
عمل میکنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما ای اهل
مکه لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بر تکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ و حال آنکه آمده بودند بدیشان رُسُلُهُمْ
رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک
نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشان را كَذَٰلِكَ همچنان که
ایشان را جزا دادیم با هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۝ جزا خواهیم داد
مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث
است خَلَائِفَ خلیفهای که نشستگان فِي الْأَرْضِ در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قرونی که هلاک شدند
لِنَنْظُرَ تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝ چگونه عمل خوا
هید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر قطعه جزا آینه
فعلست گویی که در وی هر چه کردی مینماید اگر کردی نکویی نیک بینی وگر بد کرده بد پیشت آید و در خبرست
بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات
و عزی باز ندارد و ذم بتان در وی نبود حق سبحانه فرمود که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان مکه
آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح است قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید
ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را صلی الله علیه
وآله وسلم ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی غَيْرِ هَٰذَا بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و حشر
و ثواب و عقاب و سب آلهه ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب آیت رحمت و بجای
آیت شکایت آیت وصف کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند
حق تعالی فرمود که قُلْ بگو با ایشان مَا يَكُونُ لِي نمیسزد و روا نیست مرا أَنْ أُبَدِّلَهُ آنکه تبدیل کنم قرآن را
مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که از آن بغیر وحی تغییر دهم و در آن بزیاده و کم تصرف نمایم
إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم و از پی نمیروم إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مگر آن چیز را که وحی کرده شود بسوی من از حق
تعالی بی زیاده و نقصان إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم بین ورد گار خود
بتبدیل قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ عذاب روز بزرگ را قیامتست قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ بگو اگر خواستی خدای
مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ نخواندمی آنچه بر من نازل شده است بر شما وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ و نه نیز شما را دانا کردی خدای
بقرآن بر بان من پس اثر فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فَقَدْ لَبِثْتُ

و بدیهیستی که من درنگ کردم فِيكُمْ عُمُرًا در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از
نزول قران لاعلام نکردم شما را بحصر فی ازان یعنی دران مدت که مبعوث نبودم نه من قران میخواندم و نه شما بدان
دانا بودید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست
علمی نه نموده و با عالمی مصاحبت نفرموده کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیران اند و بلغای
دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان و هر اینه تامل درین صورت استدلال میتوان نمود
بر اینکه القای کلام از چنان مردی خارق عادت است پس قرآن معجزه رسالت و وسیله سعادت است نظم
امی دانا که بعلم فزون . راند رقم بر ورق قاف و نون . بی قلم و کاغذ اب سیاه . معجزه آورد زوحی اله . بی خط و
قرطاس ز علم ازل . مشکل لوح و قلمش گشت حل . مضمون آیه سابق انست که من افترا نمیکنم بخدای در تبدیل
و تغییر قرآن و شما افترا میکنید که قرآن کلام من میدانید فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى
از کسی که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای
او را و بدان کافر گردد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستی که نجات نمی یابند مجرمان یعنی کافران وَيَعْبُدُونَ
و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت
او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات بپرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان
جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب
متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند وَيَقُولُونَ و میگویند عبده اصنام هَؤُلَاءِ
این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت می کنند
و از خدای درخواست می نمایند تا مهمات ما کفایت کند و اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مومنان
است ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند قُلْ بگو أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدای را
استفهام توبیخ است بِمَا لَا يَعْلَمُ بان چیزی که نمیداند فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در
زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است یعنی شما میگویید که خدا را شریک و اثبات شفاعت میکنید و خدا
وند که عالم بجمیع معلومات است این را نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گفته اند
کلمه بعلم صله است و معنی این که خبر میکنید خدا را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی بشریک باری
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى پاکست خدای و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان شریک او میدارند وَمَا كَانَ
النَّاسُ و نبودند آدمیان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امت یکانه یعنی متفق بودند بر اسلام در زمان آدم عم
یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بکفر در زمان بعث
ابراهیم خلیل صلوات الرحمن و سلامه علیه فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان
آوردند و بعضی بر کفر اصرار نمودند یا عرب بر دین اسمعیل علیه السلام متحد بودند پس مختلف شدند
بسبب بعثت عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نبودی کلمه تخفیف عذاب
کلمه ایست سَبَقَتْ که پیشی گرفته است مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل
باشد میان مختلفان و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر اینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا فِيهِ در آن چیزی که
ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی

وَيَقُولُونَ و میگویند مشرکان مکه لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آيَةٌ معجزه مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او از معجزاتی که ما میطلبیم که تفجیر انهار است و اسقاط سما و بواقی ایات در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز فَقُلْ پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتهای غیب است و بی شبهه إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ جز این نیست که علم غیب مر خدای راست شاید که در ضمن ایات مقترحه شما مفسده باشد که باز دارد اینها را از نزول فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا به بینم که عذاب بشما می اید یا ایتها که مطلوب شماست واقع نشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمان یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ از پس بیماری که رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُمْ چون در نگری مر ایشان راست مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در ایتهای ما یعنی طعن کنند در ان و در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی ازاله بلیه نمود بقدح کلام الهی جل و علا و قصد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مشغول شده بمکاید و حیل تمسک میجستند حق سبحانه فرمود قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زودترست از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما نزول عذاب بر شما ارخواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملایکه حفظه يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ می نویسند انچه شما می اندیشید از مکر و بعد از انکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ملکی پنهان خواهد ماند مضمون این کلام تحقیق انتقامست هُوَ الَّذِي اوست انکه يُسَيِّرُكُمْ میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکی بر کب ترچون اسپ و شتر وَالْبَحْرِ و در تری بر کب خشک چون کشتی و زورق حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ تا چون باشید در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیهای میروند با آنان که درو یند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم می وزد فایده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره ایست مر غیر مخاطبانرا نیز تا متعجب شدند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان بباد رحمت که باندازه صلاح کشتی می وزد میرود وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده اند ایشان بآن باد جَاءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت که دریا را در شور آرد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پس و پیش کشتی و موج در اید وَظَنُّوا و یقین کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ انکه فرو گرفته است بلاها مر ایشانرا از همه جوانب دَعَوُا اللَّهَ بخوانند مر خدایرا ان بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد و گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر ما را نجات دهی مِنْ هَذِهِ ازین اهوال و بلاها لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر اینه باشیم از سپاس دارندگان و شکر گزارندگان مر نعمت نجات یعنی ایمان اریم و محمد را راست گو نپنداریم فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون بار رهاند ایشانرا از انچه می ترسیدند یعنی خدای این و را ایشانرا نجات دهد از غرق شدن نگاه دار إِذَا هُمْ چون ناگاه مر ایشانرا يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم می کنند در زمین و می شتابند بهمان کارها که بران بودند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم در اعتقاد ایشان چه میدانند که دران

عمل میطلبند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست که ستم شما عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست یعنی
وبال آن راجع است با شما در آخرت هر که او بد میکند بی شبهه با خود میکند گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا است خبر
او مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت
ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر فعل محذوف
داند یعنی روزی چند بر میخورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ پس بسوی ما بازگشت
شماست روز قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنیم شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بآنچه هستید که عمل می‌کنید
و مناسب آن پاداش خواهم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا
و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبیست یعنی باران که ما أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستیم آنرا مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
یا از ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخت بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ گیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ
از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غازیه و ثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ و از آنچه میخورند چهارپایان گیاههای
تر و خشک حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتی که فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایهای خود را وَازَّيَّنَتْ
و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ أَهْلُهَا و گمان بردند اهل زمین أَنَّهُمْ قَادِرُونَ
آنکه ایشان قادرند عَلَيْهَا بر درودن گیاه و چیدن میوهای آن أَتَاهَا ناگاه آمد بآن زمین أَمْرُنَا
عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید لَيْلًا در شب أَوْ نَهَارًا یا روز فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم
آن کشت و زرع را حَصِيدًا شبیه بآنچه دروده باشند یا از اصل برکنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ گوییا که هیچ
نبود دی روز كَذَٰلِكَ هم چنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ جدا میکنیم و روشن میسازیم
دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این
تشبیه مرکبست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکند
بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق می‌شود چنانچه اول گیاه را صفت صفوت
و آخر سمت کدورت مبدا دنیا نیز نوازش دولتست و منتهای آن گدازش حسرت و نکبت قطعه
بنگر بانکه روی زمین فصل نو بهار ٭ مانند نقش خانه مانی مزین است ٭ وقت خزان ببرگ ریاحین چو بنگری
منکر شوی که لایق بر باد دادنست ٭ و گفته اند تمثیل به آب باران است و تمثیل مال جهان در وجه شبه مال دنیا
بآب باران سخنان گفته در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیا و حظوظ آن بآب باران از آن رویست که
باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بجهل و تلبیس
و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید قطعه رزق مقسومست و زوال
مقرر کرده اند ٭ هیچکس را بیش از آن حاصل نمیگردد بجهد ٭ هرچه می‌آید ز بیش و کم بدان خورسند باش ٭
هرچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد ٭ و دیگر آنکه آب باران مادامی که جاری بود بسمت پاکی و پاکیزگی موسوم
باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی یکجا بپاید رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع از آن
انقطاع یابد دنیا نیز اگر بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون
در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده قطعه
مال چون آبست و تا باشد روان ٭ فیض‌ها یابند زان اهل جهان ٭ چند روزی چون کند یکجا درنگ ٭

کنند و بی‌حاصل است و تیره رنگ و در عشرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه
و قدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد
اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست
آید مقاصد دین و دنیا و مناجح مقرون گردد و فواید آن بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد
و خزانه و انبار بسیار موجب ارتکاب معاصی و وسیله تفاخر بر ادانی و اقاصی شود کلا ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی نظم توانگری کشدت سوی عجب و نخوت تاز خوش نشست فقر که دارد هزار
سوز و گداز و دیگر آنکه چون باران بنهال گل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخاربن گذرد
حدت و شوکت او زیادت کند دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل
الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او روی بازدیاد نهد نظم زر محک امتحان
امعدگزان نقد حیل گرد عیار اگر کریمی را بدست افتد زری از دهش آسوده گردد کشوری عام باشد
کارسازیهای او روح بخشد دل نوازیهای او سفله گر دارد یابد سوی او رخ خلق را از وی نباشد غیر رنج
و گفته‌اند که چون باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد
و بیک کس آرام نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی
و نه وفایی او را بقایی نظم گنج امان نیست درین خاکدان مغز وفا نیست درین استخوان کهنه سراییست
بصد جا گرو کهنه و انه گرو نو بنو در تیسیر فرموده که حق تعالی بندگان خود را میخواند بدنیا که محل آفاتست
بلکه بسرای آخرت دعوت میکند که منزل سلامت از مخافاتست چنانچه فرموده وَاللّٰهُ يَدْعُوا وخدای میخواند
بندگان خود را إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ بسوی سرای سلامت که آن بهشت است یعنی میخواند که موجب دخول
بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملایکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلامست
یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافه بهشت بدان بجهت تعظیم جنان چون اضافت بیتی برای تکریم
آن در فصول آورده که حق سبحانه بنده را میخواند از سرایی که اولش بکا و واسطش عنا و آخرش فناست بسرایی
که مبداوش عطا و میانه اش رضا و منتهایش لقاست قطعه والله یدعوا آمده آزادی زندانیان
زندانیان غمگین شده کو پی بزندان می کشی شاهان سفیهانرا همه در بند او زندان یی کشته تو از جهه و زندا
شان سوی گلستان میکشی همه را ببهشت میخواند وَيَهْدِي و راه می نماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که منتهی دار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت ای غریب عمام
است بدلالت حضرت رسالت پناه و هدایت خاص وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را
میخواند اما کرا بر مسند قبول نشاند مصراع تا یار کرا خواند و میلش بکه باشد لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
مر آنکسانرا که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند الْحُسْنَىٰ مثوبه حسنی یا پاداش نیکوست یعنی بهشت
وَزِيَادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامات فرماید گویند حسنی جزا حسنه است یکی بیکی
و زیاده آن که یکی را ده دهند یا بیشتر یا حسنی مغفرتست و زیادت خشنودی حضرت در مدارک آورده که زیاده
محبت است در قلوب عباد یا الجنه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب ننماید و گفته‌اند صحیح است که بر
سر اهل بهشت مرور کنند و هو جه خواهند بر ایشان بیارد و جمهور محققان بر آنند که زیاده لقای حضرت حق

تعالی است که بمحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد وَلَا يَرْهَقُ و بپوشیده نکرداند وُجُوهَهُمْ رویهای
بهشتیان را قَتَرٌ کردی وغباری وَلَا ذِلَّةٌ ونخواری یعنی اثر مذلت بر بشره ایشان نباشد أُولَٰئِكَ
آن کروه محسنان أَصْحَابُ الْجَنَّةِ اهل بهشت اند هُمْ فِيهَا ایشان در بهشت خَالِدُونَ جاوید
مانندکان اند نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه غرور
او که در صدد فنا و زوال ست وَالَّذِينَ و پاداش آنانکه كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ کسب کردند بدیها را چون شرک
وکفر ونفاق جَزَاءُ سَيِّئَةٍ پاداش بدیست بِمِثْلِهَا بمانند سیه که کرده اند زیاده وَتَرْهَقُهُمْ وبپوشد
ایشان را ذِلَّةٌ خواری و رسوایی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا کردد مَا لَهُمْ نباشد مر ایشان را مِنَ
اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ از عنا خدای هیچ نکاهدارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ
کوییا پوشیده شده است وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ پارها از شب مُظْلِمًا درحالتی
که تاریک بود یعنی سیاه کردد رویهای ایشان از غم اندوه چون شب تیره أُولَٰئِكَ آن کروه که کاسبان سیات
اند یعنی مشرکان ومنافقان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان
در آتش جاوید باشندکان اند یعنی هرکز روی رهایی از عذاب ندارند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و بترسید از آن روزی که
حشر کنیم نیکان و بدان را جَمِيعًا همه ایشان را ثُمَّ نَقُولُ پس کوییم لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا که شرک آورده اند
مَكَانَكُمْ بایستید بر جای خود أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ شما و شریکان شما که بدعوی من پرستیده اید یعنی
بتان تا ببینید که با شما چه می کنیم فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ پس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران
که چرا پرستش بتان کردید کویند که ایشان ما را بعبادت خود فرمودند حق سبحانه بتان را بسخن آرد وَقَالَ
شُرَكَاؤُهُمْ و کویند شریکان ایشان یعنی اصنام مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ نبودید شما که ما را پرستیده
باشید بلکه شما هوای خود پرستیده افرأیت من اتخذ الهه هواه در بیان پیغ آورده که کافران آغاز جدال نموده
کویند نه چنین است بلکه شما ما را بپرستش خود امر کردید بتان کویند فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا پس بسنده
است خدای کواه بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما إِنْ كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ عِبَادَتِكُمْ از پرستش شما
لَغَافِلِينَ بیخبران زیرا که عیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هُنَالِكَ تَبْلُو در آن مقام
پیدا نماید یعنی و بچشد كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَا أَسْلَفَتْ جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی
نفع و ضر آنرا معاینه ببیند وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ و باز کردانیده شوند همه نفسها بسوی ثواب و عقاب خدای وکم کردد از
کافران مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری
می نمایند قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بکوای محمد که کیست که شما را روزی میدهد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که باران
میباراند وَالْأَرْضِ و از زمین کیاهی رویاند أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ یا کیست خداوندی کند سمع را وَالْأَبْصَارَ
و دیدها را که تواند که سمع و بصر پیدا فرماید و از آفتها نکاهدارد وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آرد زنده
که حیوانست یا نبات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که نطفه است یا دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوانست یا نبات
وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را تعمیم است بعد از تخصص و چون این سوالها
کنی از کافران از غایت وضوح که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس کویند در جواب که این همه که
پرسیدی کار الله است و چون این اقرار بر زبان کفر مین حجتی است در ابطال طریق ایشان که اتخاذ اصنامست

ایشانرا از بعد این قرار ضم است فَقُلْ پس بگوی ای محمد أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝ آیا نمی ترسید از عقوبت چنین
خداوندی و بتانرا شریک او می سازید فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ پس آنکه او را این صفتها یاد شد الله است رَبُّكُمُ الْحَقُّ
پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او و ثبوتی که شک را در آن مدخل نبود فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ پس چه چیزست بعد
از راستی و بیان حق إِلَّا الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ۝ پس از کجا گردانیده می شوید از حق بباطل
و از توحید بشرک كَذَٰلِكَ همچنانکه ربوبیت حق را سزاوارست حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ سزاوار شد حکم
پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی سبحانه وتعالی عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره
صلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ برای آنکه ایشان ایمان نمی آرند قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
بگو آیا هست از این شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدای می پرستید مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ کسی که آغاز کند یعنی
پیدا و پدید کند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند یعنی زنده کند او را بعد از موت و چون کفار ابتدا را مقر و اعاده را
منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود که قُلِ اللَّهُ بگوی ای محمد که خدای
يَبْدَأُ الْخَلْقَ بآغاز پیدا می کند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده سازد شما را بعد از فنا فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ۝
پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از بتان شما که شریک نام
نهاده اید مَنْ يَهْدِي کسی که راه می نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب
حجج و براهین کند تا راه یابند إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلام است قُلِ اللَّهُ بگو خدای يَهْدِي لِلْحَقِّ
راه می نماید به بیان حق أَفَمَنْ يَهْدِي آیا هر که راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت
کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکسی که راه نیابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ مگر آنکه راه نمایند او را در تفسیر زاهدی
آورده بت پرستان بتان را بر چهارپایان می بستند و از جایی نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود که برابر
بود آنکه ترا راه نماید با کسی که تو او را راه نمایی فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را وجه بوده است كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۝
چگونه حکم میکنید که برابری میکنید کسی را که شما بوی محتاجید و او بهیچکس احتیاج ندارد با کسی که او
بشما محتاج است و یکسان می شمارید قادر و عاجز را حکیم فرمود نظم عجز و قدرت که هر دو ضدانند
عقل کی گوید که یکسانند ۰ عجز بر خلق بی دارند بوست ۰ قادر بر کمال حضرت اوست ۰ وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی
نمیکنند أَكْثَرُهُمْ بیشتری از کفار یعنی روسای ایشان در معتقدات خود إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستند
بخیالات فاسده و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستی که گمان
لَا يُغْنِي بی نیاز نگرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین
نتواند بود و گفته اند که ظن کفار آن بود که بتان ایشانرا شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان
سود نکند و باز ندارد از عذاب حق شَيْئًا چیزی را إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست
بِمَا يَفْعَلُونَ ۝ بآنچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا كَانَ و نیست
و نشاید هَٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن با وجود دلایل اعجاز أَنْ يُفْتَرَىٰ آنکه بر بافته شود و کسی تواند گفت
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفتری بشر بود وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي و لیکن خدای
او را برای تصدیق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز
هست وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و برای بیان آنچه بر شما نبشته اند از اوامر و نواهی لَا رَيْبَ فِيهِ نیست شکی در و

و نشاید که باشد چه منزل است مِنْ رَبِّ الْعٰلَمِينَ از پروردگار عالمیان اما کفار بدین نمیگروند أَمْ يَقُولُونَ
بلکه میگویند افْتَرٰىهُ بر بافته است این کلام را محمد از خود قُلْ بگو این سخن را اگر بر میتوان بافت فَأْتُوا
پس بیارید و بر بافید شما بِسُورَةٍ مِثْلِهِ بسورة مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر
فصیح مشهور زمان و سرآمد دوران اید و اگر بخود معارضه نمیتوانید کرد استعانت نمایید وَادْعُوا و بخوانید
برای معاونت خود در اتیان مثل قران مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید که از وی یاری خواهید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای
که تا شما را مددکاری کنند و بسازید مانند قران إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ اگر هستید راست گویان که محمد از خود
می سازد بَلْ كَذَّبُوا کافران یک سورة نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بدان چیزی
که کافر نرسیده اند بِعِلْمِهِ بدانش ان یعنی مسارعت نمودند در تکذیب انچه در نیافته اند آنرا مراد آنست
که بعد از سماع قران و قبل از تدبر در ایات ان بتکذیب و انکار مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و نیامده
بر ایشان یعنی منکشف نگشته بر ایشان تَأْوِيلُهُ معنی و حقیقت قران و ذهن ایشان باسرار دقایق
ان نرسیده یا تکذیب کردند انچه ندانستند در قران از ذکر بعث و جزا و وعید و عقوبت دنیا و نیامده
بر ایشان انچه عذاب وعده کرده بودند و هر اینه خواهد امد و بعد از وقوع ان چه ندامت حاصلی خواهد
داشت و ان ندامت نفع خواهد کرد بیت پس از دیدن بشیمان کردی اما بشیمانی ترا سودی ندارد كَذٰلِكَ
همچنین تکذیبی که کفار در زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیای خود را انان که بودند مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از اینها فَانْظُرْ پس در نگر و ببین كَيْفَ كَانَ چگونه بود عٰقِبَةُ الظّٰلِمِينَ انتهای کار
ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل انها مغلوب و معاقب خواهند شد درین ایة تسلیه حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و اله وسلم و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است وَمِنْهُمْ و از ایشان که تکذیب میکردند
وی کنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی باشد که میگرود بقران و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق
است و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان کسی بود که بگرود بان از فرط
جهل و نهایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِالْمُفْسِدِينَ بتباهکاران یعنی معاندان
که مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی ایت انست که بعضی از قوم تو در زمان اینده بتو ایمان اورند و بعضی ان
وان کفر توبه کنند و برخی ان باشند که از زمین سعادت محروم مانده بر شقاوت و کفر بمیرند وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب
کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان نا امید شوی فَقُلْ لِي عَمَلِي پس بگو مراست جزای کردار ومن
وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ و مر شماراست باداش عمل شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ شما بیزارید یعنی ضمیر شما بریست مِمَّا أَعْمَلُ
از انچه میکنم شمارا بعمل من مواخذه نخواهند کرد وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از انچه شما
میکنید یعنی ماخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی علما این ایة بایت السیف منسوخ است وَمِنْهُمْ
و از ایشان یعنی بعضی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود مَنْ يَسْتَمِعُونَ کسانی هستند که گوش فرا میدارند
إِلَيْكَ بسوی تو وقتی که قران و احکام شرعی را میخوانی تا استهزا کنند بان أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ ایا تو می
شنوانی کرانرا استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا و اگرچه هستند با وجود کری
لَا يَعْقِلُونَ در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل از ایهام یافته مراد انست که اصم عاقل بطریق
تفرس از ظنین صورتی که بصماخ او رسد دلال بر چیزی می تواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد

مصراع پیداست که حال مرغ منوال بود وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ و از ایشان کسی باشد که نظر کند بسوی تو و دلایل
نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرانماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده
أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ آیا تو راه می نمایی کوران یعنی قادری بر هدایت ایشان وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ و اگرچه
هستند که با وجود عدم بصر نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم
سر ایشان و از آن محروم اند که محض سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن
است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ظلم نکند بر مردمان بهیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقل ایشان را وَلَٰكِنَّ النَّاسَ و لیکن مردمان
أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ستم میکنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آله ادراک آیات قدرت است در ملاهی اشتغال
نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایت کرد نظم چشم از برای دیدن آیات قدرتست گوش از پی
شنیدن اخبار حکمتست هر کس که حق نه بیند و حق نشنود کسی کور و کر ست بلکه از من هم بتر بیست وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ
و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بیاء میخوانند یعنی خدای جمع کند کافران را و از هول آن روز مدت بودن
دنیا و در قبر مر ایشان را کوتاه نماید كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا گویا درنگ نکرده اند إِلَّا سَاعَةً مگر زمانی اندک مِّنَ النَّهَارِ
از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیه استدلال نموده میگویند که اگر کفار در قبر معذب
بودندی مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودی و جواب میگویند این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت
احوال قیامت است که مدتی عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ
آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد
پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ
الَّذِينَ بتحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی
بعث و جزا را منکر شدند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند راه یافتگان بایمان وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنماییم ترا
بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ بعضی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب دنیا و آن هلاکت جمعی از ایشان بود
در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم ترا قبل از اراءه آن تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد
یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ماست بازگشت ایشان و ترا
در آخرت بنمایم عذاب ایشان ثُمَّ اللَّهُ پس خدای بعد از اراءه آن یا پس از توفی تو شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ
گواه است بر آنچه ایشان میکنند و فراخور عمل جزا خواهند یافت وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ و مر هر گروهی را از امم
ماضیه فرستاده بود که ایشان را دعوت میفرمود فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ پس چون آمد بدیشان رسولی که مبعوث بود
بدیشان و تکذیب او کردند قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او براستی یعنی رسول
نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستمدیده نشوند
یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان برنیاید از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیت
وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ الآیة کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیه نازل شد وَيَقُولُونَ و میگویند کافران
از روی استبعاد و استهزا مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این موعود به و چرا بما فرو نمی آید إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت رسالت ست صلی الله علیه وآله وسلم و مومنان که اهل شرک را

تخویف میکردند قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي بکو مالک نمیشوم برای نفس خود نَفْعًا وَلَا ضَرًّا زیانی ونه سودی را
یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری وجر نفعی برای خود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مکر انچه خواهد خدای پس چکونه استعجال
کنم در طلب ضرر برای شما ونزول عذاب وعقوبت بر شما لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ مر هر کروهی را وقتی است
بر اهلاک ایشان إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ چون بیاید وقت عذاب ایشان فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً واپس نیابند از اجل
خود اندک زمانی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ وپیشی نکیرند از اجل خود یکساعة بران تهدید مشرکانست بانکه ساعة
بساعة عذاب الهی بر شما فرود اید وشامت تکذیب در روزکار شما وبعد از حلول عقوبت اظهار حسرت
وندامت سود ندارد بیت تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا ... هرچند که فریاد کنی سود ندارد ... قُلْ
بکو ای محمد أَرَأَيْتُمْ ایا بدیدید وبدانستید شما یعنی خبر دهید مرا إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ اکر بیاید بشما
عذاب خدای که بنزول ان تعجیل میکنید بَيَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب أَوْ نَهَارًا یا روز
که زمان اشتغال بطلب معیشت است هر اینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال بدین منوال است
مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ۝ چه چیز را شتاب میکنند از عذاب یعنی کدام نوع را میطلبند از عذاب
یعنی مشرکان حال انکه همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان اورده که چون این ایة نازل شد کفار کفتند
باور نمیداریم عذاب را وتعجیل میکنیم پس اکر بما فرود اید بان ایمان اریم ایت امد که أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ایا بعد
بعد از استعجال چون واقع شود عذاب ومعاینه ببینید آمَنْتُمْ بِهِ ایمان اورید بوی پس بکو بایشان
آلْآنَ ایا الحال ایمان می اورید وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ وبدرستی که بودید شما از روی تکذیب واستهزا
بعذاب یعنی بنزول ان تَسْتَعْجِلُونَ ۝ شتاب مینمودید ثُمَّ قِيلَ پس کفته شود بعد از نزول
عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر انانرا ستم کردند بر خود بشرک وتکذیب که ایمان باس مقبول نیست
ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بچشید عذاب جاویدی را که الم ان بر دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ ایا جزا
داده میشوید یعنی جزا نمیدهند شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مکر بانچه بودید که همه عمر تَكْسِبُونَ ۝
کسب میکردید از کفر وعصیان اورده اند که حی بن اخطب که از یهود مدینه بود قبل از هجرت صلی الله علیه
واله وسلم بتجارة بمکه رفته بود چون بحرم رسید وطنطنه دعوت حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه
شنید بمجلس شریف ایشان امد وبعد از استماع قران پرسید که ای محمد أَجِدٌّ أَنْتَ ام هازل این دعوی که میکنی
بجد است یا بهزل وان کلام که میخوانی براستی است یا ببازی حق سبحانه ایت فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ وخبر
می پرسند از تو در باب قران وادعاء نبوت أَحَقٌّ هُوَ ایا حق وراستست این وکفته اند مستهزیان
از وعید یا بعث یا قران می پرسند که حق است یا نی جواب امد که قُلْ إِي وَرَبِّي بکو اری بحق پروردکار من إِنَّهُ لَحَقٌّ
بدرستی که دعوی من یا قران یا بعث یا عذاب موعود حق است ودرست وراست وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ ونیستید
شما عاجز کنندکان مرخدایرا از عذاب کردن یعنی بعجز بقدرت او راه نیابد وشما عذاب وی از خویش باز نتوانید
داشت وَلَوْ أَنَّ واکر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی کافری را باشد
مَا فِي الْأَرْضِ انچه در زمینست از مال ومتاع لَافْتَدَتْ بِهِ هر اینه فدا دهد بانچه دارد تا خود را از عذاب
باز خرد پذیرفته نشود از وی این جواب لو محذوفست وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ وپوشیده پشیمانی خود را
از یاران وهواداران خود مبادا از ایشان سرزنش وملامت شنوند یا انکه مبهوت شوند از هول عذاب

و بر نطق قادر نباشد و در تاج التفاسیر اورده که در یابند المر حسرت و ندامت را در درون نهای خویش و گفته اند
اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده باشد مضمونش انکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود
لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که به بینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان مومنان و کافران یا رؤسا
و اتباع یا ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ بداد و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان
ثواب و افزونی عقاب أَلَا إِنَّ بدانید انکه بدرستی که لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانها
وَالْأَرْضِ و انچه در زمین است پس بغنای کامل احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادرست أَلَا إِنَّ وَعْدَ
اللَّهِ بدانید که وعده خدای در مثوبت و عقوبت حَقٌّ راستست و در ان خلاف ممکن نیست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
و لیکن بیشتر اهل کفر ظلم لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند بجهت انکه بدنیا مغرورند و از شناختن عقبی دور نظم
مانده این تنکنای این مجلس غیر دنیا ندیده دیده حس چشم دل کو که برده بدر رد جانب ملک لخت نکرده
مرغ کو در قفس زبون باشد چه شناسد که باغ چون باشد هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ اوست که زنده کرداند و بمیراند
وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او بازکردانیده خواهید شد برکتب یا بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ندای
عام است قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که امد بشما مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ پندی از پروردکار شما وَشِفَاءٌ و شفایی
و دوایی لِمَا فِي الصُّدُورِ مر ان چیز را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و راه
نمونی بسوی حق و مهربانی مر کروندکان را یعنی قران که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع مواعظ که بمحاسن
اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر می نماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک
و شبهات و استقام و انضمام عقاید فاسده باز میرهاند منطوی بر حکمت نظریست و هر اینه چنین کلامی عین
هدایت و محض رحمت خواهد بود نظم زهی کلام تو محض هدایة و حکمت زهی پیام تو عین هدایت و رحمت
ز نقش رهرا رخساست بکلشن همت و گفته اند قران موعظه نفوس است و شفاء صدور و هدی ارواح و رحمت
اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی مر اخص خواص را و رحمت از برای همه که بدان رحمت
هر یک بمرتبت خود رسیده اند قُلْ بکو شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای که قرانست وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت
او که دین اسلام است و گفته اند فضل قرانست و رحمت انکه ما را از اهل ان کردانید یا فضل قرانست و رحمت حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله و سلم یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق سلمی رحمه الله اورده که فضل
معرفتست و رحمت توفیق دریافت ان و در عین المعانی امده که فضل نعم ظاهرست و رحمت نعم باطنه یا فضل
دخول جنان و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده
که از روی اشارت میکوید بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست
جز بر فضل نیست و اسایش نیست جز رحمت من هر کسی را مایه ایست و سرمایه مومنان فضل من و هر کسی را
خزانه ایست و خزانه مومنان رحمت من بیت کر شاه را خزانه نهاده بود هوس درویش را خزانه
همین لطف دوست بس بعضی بر انند که معنی ایت اینست که بفضل و رحمت من فرود امده موعظه و شفا
فَبِذَٰلِكَ پس باین که فرود امده فَلْيَفْرَحُوا باید شاد شوند برای انکه هُوَ خَيْرٌ او بهترست مِمَّا
يَجْمَعُونَ از انچه جمع میکنند از حطام دنیاوی که در معرض زوال و فناست قُلْ مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ
خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ انچه فرستاده است خدای برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی چهار

يا ياد كه خوردن آن حلالست فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ پس شما ساختيد و نام نهاديد از آن روزي حَرَامًا وَحَلَالًا حرامي
وحلالي يعني بعضي را گفتيد كه حلالست وبعضي را حكم كرديد كه حرام است چون بحيره وسائبه وما نند آن
وبعضي را گفتيد كه بر جمعي حرامست وبر جمعي حلال مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا
قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ بگو آيا خداي دستوري داد مر شما را در تحريم وتحليل أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ يا بر خداي
افترا ميكنيد كه ميگوييد والله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ وچيست گمان آنها كه يَفْتَرُونَ مي‌بندند عَلَى
اللَّهِ الْكَذِبَ بر خداي دروغ را در تحليل حرام وتحريم حلال يعني چه گمان دارند كه خداي با ايشان چه كند
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخيز كه روز مكافات است درين ابهام تهديدي بزرگ و وعيدي عظيم است إِنَّ اللَّهَ
بدرستي كه خداي لَذُو فَضْلٍ هر آينه خداوند رحمتست عَلَى النَّاسِ بر آدميان بانزال كتب بر ايشان وارسال
رسل بر ايشان وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ وليكن بيشتر ايشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داري نميكنند اين نعمت را وَمَا
تَكُونُ ونباشي تو اي محمد فِي شَأْنٍ در كاري از كارهاي خود وَمَا تَتْلُو مِنْهُ ونخواني هيچ آيتي وسورتي از آنچه
فرستاده خداي مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ ونكنيد شما اي مؤمنان مِنْ عَمَلٍ هيچ كاري از
كارها إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ مگر آنكه هستيم ما بر شما شُهُودًا گواها ونگاهبان إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ آن وقت
كه خوض ميكنيد ودر مي آييد در آن كار وَمَا يَعْزُبُ وپوشيده نميشود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو از كاينات
جهان مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خورد يا مقدار هبا فِي الْأَرْضِ در زمين وَلَا فِي السَّمَاءِ ونه در آسمان
وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ ونيست خوردتر از آن ذره وچه وَلَا أَكْبَرَ ونه بزرگ‌تر از آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر آنكه
مكتوبست در كتاب روشن يعني لوح محفوظ كه او همه كاينات را از گذشته وآينده متضمن است ملخص آيت
آنست كه هيچ قولي وفعلي بر حق سبحانه پوشيده نيست وبمكافات افعال واقوال مناسب آن حكم خواهد فرمود
پس در ضمن اين كلام وعده باشد مر مؤمنان را بكمال مثوبه و وعيد بود مشركان را بغايت عقوبت پس از مجازات
اهل ايمان خبر ميدهد وميفرمايد أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وبدانيد بدرستي كه دوستان خدا لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ هيچ ترسي
نيست بر ايشان از رسيدن مكاره و شدايد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونيستند ايشان كه اندوهناك باشند از فوت
مطالب ومقاصد در عين المعاني فرموده كه اولياء جماعتي اند كه لقاي ايشان موجب يادكرد خداي باشد ودر مجلس
فرموده كه مراد از اولياء الله آنانند كه اعداء نفس خود باشند ودر كشف الاسرار صفت اولياء برين وجه ميكند كه عنوان
شريعت اند وبرهان حقيقت ظاهر ايشان باحكام شرع آراسته وباطن ايشان بانوار فقر افروخته
نظم رخت از ميدان ازل تاخته :: گوي بچوگان ابد باخته :: معتكفان حرم كبريا :: شسته ز دل صورت
كبر و ريا :: راه نبرده ان شكسته قدم :: راز كشايان فرو بسته دم :: وگفته اند اولياء الله جمعي باشند كه با يكديگر
دوستي براي خداي كنند ومؤيد اين قول همين كلام پس كه وجبت محبتي للمتحابين في واين قوم را خوف نيست
در مواقف عظام واندوهگين نشوند از اهوال يوم القيامة ونزد بعضي اولياء مؤمنان پرهيزكارند بدليل
آنكه حق سبحانه در صفت ايشان ميگويد الَّذِينَ آمَنُوا اولياء آنانند كه گرويده اند بجا آمده من عند الله
وَكَانُوا يَتَّقُونَ وهستند كه پرهيزكاري ميكنند عما حرم الله لَهُمُ الْبُشْرَى مر ايشانراست مژدگاني
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگاني يعني بشارتي كه بر زبان حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم در باب ايشان
گذشته وبقول جمعي مراد رؤياي صالحه است كه مؤمن ببيند يا براي مؤمنان مؤمن ببينند وآنرا مبشرات

کویند یا بشارت ملایکه مر ایشانرا در وقت نزع دهند و در تبیان کوید که بشری آنست که مومن جای خود را در
بهشت بیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمان است با ایشان و نام نیکو وَفِي الْآخِرَةِ
و مر ایشانرا مژده هست در آن سرای و آن سلام ملایکه باشد بر ایشان سلمی رحمه الله فرموده که بشارت دنیا
و مژده آخرت تحقیقات وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیا
شناخت و در عقبی نواخت و درین سرای سرور مجاهده و در آن سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا
رضا و لقا بیت از نعمت این جهان ثنای تو بس است و از دولت آنجهان لقای تو بس است لَا تَبْدِيلَ
لِكَلِمَاتِ اللَّهِ نیست بدل کردن مر سخنان خدایرا یعنی در وعده او خلاف نیست ذَلِكَ این تبشیر موعود به
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستکاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و هیچ عقل زیرک بکنه آن نرسد
وَلَا يَحْزُنْكَ باید که اندوهکین نکند ترا ای محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت
و مشاورت بر قتل تو با سخنانکه در خور داشت تو میکویند إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا بدرستی که غلبه همه مر خدایراست
دین ترا عزیز خواهد کردانید و ترا یاری خواهد داد هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا مر اقوال ایشانرا هر چه بجد و هزل
میکویند الْعَلِيمُ دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و فراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد
أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید بتحقیق مر خدایراست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در آسمانها از ملایکه
است و هر که در زمین است از جن و انس اینها که اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند در رقیت پس هیچکس را
از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات
شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالتست وَمَا يَتَّبِعُ و چه چیز را متابعت میکنند الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه
میخوانند و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بجز خدای شریکانرا یا متابعت نمیکنند آنانکه بجز خدای را می پرستند
آنرا که شرکا میکویند بر حقیقت زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه إِنْ يَتَّبِعُونَ پی روی نمیکنند در عبادت
شرکاء إِلَّا الظَّنَّ مگر کمانرا که یعنی به بتان شرکت حق برده اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان مگر دروغ
می کویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال حکمت و قدرت تا بدان استدلال بر فردانیت
او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه میکوید هُوَ الَّذِي اوست آنکسی که بقدرت کامله
جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ ساخت برای شما تیره لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید در وی از تعب تردد روز بر اسایید وَالنَّهَارَ
مُبْصِرًا و روز را روشن ساخت تا بر انجام مهمات خود قیام نمایید إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آفریدن روز و شب
و نور و ظلمت ایشان لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر قومی را
که بشنوند قرآنرا بکوش هوش و در آن تدبر و تفکر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا
کرفت خدای وَلَدًا فرزند یعنی ملایکه بفرزندی کرفت سُبْحَانَهُ پاکست حق تعالی از کرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ اوبی
نیازست از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت کند یا فقیری تا باعانت او روزکار کذراند یا ذلیلی
تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری کمنام تا بولد اسمی و رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامت احتیاج است
پس کسی که غنی مطلق باشد هر اینه اتخاذ ولد از و منتفی بود یا کوییم که ولد بعضی از والدست پس این صورت مستدعی ترکیب
باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکنی محتاج بغیری و واجب الوجود غنی مطلقست پس احتیاج را بدو راه
نباشد بیت بود کمال غنا از صفات ذاتی او کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج و اشارت بیات

غنای حقیقی است که لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر اوراست از روی مالکیت آنچه در آسمانها است از نفایس علویات وَمَا فِی
الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزدیک شما ای مشرکان مِنْ سُلْطَانٍ
حجتی و برهانی بِهٰذَا باین که خدا فرزند فرا میگیرد أَتَقُولُونَ آیا میگوئید عَلَى اللّٰهِ بر خدای بدروغ مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه نمیدانید قُلْ بگو ای محمد إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ را باتخاذ ولد و اضافه شریک بوی لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند
و سهل فرصتی را بگذرند و بگذرند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ
پس بچشانیم ایشانرا الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذاب سخت یعنی دائم و بی انقطاع بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند و بغیر ما
يَكْفُرُونَ کافر می شدند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ
خبر نوح پیغمبر علیه السلام إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ یاد کن چون گفت مر گروه خود را یعنی آنانکه مشرک بودند يَا قَوْمِ
ای گروه من إِنْ كَانَ كَبُرَ اگر هست که بزرگ شده و گران گشته عَلَيْكُمْ مَقَامِي بر شما اقامت من
بدعوة نص کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام سیصد و پنجاه سال قوم خود را
بخدا دعوت کرد و جفا و آزار ایشان تحمل فرمود چون جفای قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما گران
میگذرد مکث من در میان شما وَتَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللّٰهِ بعلامتهای روشن
بر وحدانیت خدای و تصدیق نانموده مرا میرنجانید فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ پس بر خدای توکل کردم در دفع کید
شما و نصرت من بر اعدا فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ پس گرد آرید و محکم سازید کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آن
یا جامع کنید خداوندان امر را مراد رؤسای قوم اند وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم
خود شرکاء حق مینامید ملخص سخن آنکه شما همه بیکدیگر من اتفاق کنید ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ پس باید که
نباشد کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ
پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شما است وَلَا تُنْظِرُونِ و مرا مهلت مدهید تا خلاصی
یابید از مشقت مقام محنت کلام من این سخنان دلیل است بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم
بوده و وثوقی تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریق
متابعت نهند و ایشان از ختلان ایدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ پس من نخواستم از شما بر
ادای رسالت خود مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برای دعوت
إِلَّا عَلَى اللّٰهِ مگر بخدای و او مرا بدان ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید و خواهی اعراض کنید
وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ که باشم از گردن نهادگان مر حکم خدایرا پس
خلاف فرمان او نکنم و اجر رسالت خود را از غیر او نجویم فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح
علیه السلام مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان فَنَجَّيْنَاهُ پس ما نجات
دادیم نوح علیه السلام از غرق شدن وَمَنْ مَعَهُ و آنانرا نیز که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و اهل سفینه
بقول اصح هشتاد مومن بودند از ذکور و اناث وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم اهل کشتی را خَلَائِفَ باشندگان
در زمین از پس هلاک شدگان وَأَغْرَقْنَا و غرق کردیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانرا که تکذیب کردند

بایاتنا ایتهای ما که با نوح علیه السلام بردیعنی معجزات او فانظر بس در نگر ای بیننده بدیده
عبرت و ببین کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین ۝ عاقبة کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح
علیه السلام و درین ایة هم تسلیه حضرت رسالتست صلی الله علیه و اله و سلم و هم تهدید اهل کفر و ضلالت
ثم بعثنا بس برانگیختیم من بعده از بس نوح علیه السلام رسلا فرستادگان را الی قومهم بسوی
قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقوم هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را علیه السلام بقوم ثمود و ابراهیم را
علیه السلام بقوم بابل و شعیب را علیه السلام و بقوم ایکه و اهل مدین فجاءوهم بس امدند رسولان ما باشان
خود بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا بس نبودند ایمان را که لیؤمنوا
ایمان ارند بدان بیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب انچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویدند
به من قبل بدان بیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعثة بس بعد
از بعثت برهان و تیره سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بآن چیزکه تکذیب کرده بودند بیش ازین یعنی
روز میثاق کذلک مثل این مهری که بر دلهای مکذبان امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهری نهیم علی
قلوب المعتدین ۝ بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت
ثم بعثنا من بعدهم بس برانگیختیم از بس این بیغمبران موسی وهارون موسی بن عمران و برادرش
او هارون را علیهما السلام الی فرعون بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون ان زمان بود وملائه
و اشراف قوم او بایاتنا با ایتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا بس گردن
کشی کردند از قبول ان و متابعت ننمودند وکانوا قوما مجرمین ۝ و بودند ایشان گروهی جرم ارتکاب
یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تهاون بایات کبریا فلما جاءهم الحق بس ان هنگام که امد بدیشان
سخن راست و درست من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان امد و سخن حق بر ایشان
القا فرمود و معجزه بر ایشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و غرور ان هذا بدرستی که انچه او اورده
و معجزه نام کرده لسحر مبین ۝ هر اینه جادویی است اشکارا قال موسی گفت موسی علیه
السلام مر قایلان قول را اتقولون للحق ایا میگوید شما بر سخن راست و معجزه روشن را لما جاءکم
ان هنگام که بشما امد که این سحر است اسحر هذا ایا سحرست این که من بشما نمودم استفهام بر سبیل طریق
انکار یعنی این جادویی نیست ولا یفلح الساحرون ۝ و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قالوا
گفتند اشراف قوم فرعون موسی را علیه السلام اجئتنا لتلفتنا ایا امدی تو بما تا بگردانی ما را عما وجدنا
از انچه یافته ایم ما علیه اباءنا بدان چیز بدران خود را از عبادت فرعونست یعنی امده تا ما را از پرستش
فرعون باز داری وتکون لکما الکبریاء و باشد مر هر دو شما برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر
وما نحن لکما بمؤمنین ۝ و نیستیم ما مر دو شما را تصدیق کنندگان وقال فرعون و گفت فرعون
جمعی را از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر علیم ۝ بیارید بمن هر ساحری دانا تا معارضه کند با موسی
علیه السلام بس سحره جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود
بموضع معلوم اوردند فلما جاء السحرة بس ان هنگام که امدند جادوان در مقابله موسی علیه السلام قال
لهم موسی گفت مر ایشان را موسی علیه السلام القوا بیفکنید ما انتم ملقون ۝ انچه شما افکننده اید

مرانرا از رسنهای وعصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آن هنگام که بیفکندند ساحران حبال وعصی سحر خود را وبسبب
حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردمان بشکل مار نمود قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ
آنچه آورده‌اید شما آن جادوییست نه آنچه من آورده‌ام وفرعونیان آنرا سحر میگویند إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ بدرستی
که خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شمارا و ناچیز سازد إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستی که خدای صلاح نیارد و تقویت
نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ کار تباهکاران را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه
من آورده‌ام بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش یعنی بحکم وقضای خود یا بوعده نصرت وغلبه که مرا فرموده وَلَوْ كَرِهَ
الْمُجْرِمُونَ و اگر کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان
وفا کند و از خشم وکراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشاره فرموده بدین معنی نظم
حق تعالی ارغم خشم خصام • کی کند دراو لیاران غرام • مه فشاند نور وسگ وع وع کند • سگ ز نور ماه
کی مرتع کند • خس خسانه میرود بر روی آب • آب صافی میرود بی اضطراب • مصطفی مه می‌شکافد نیم شب •
ژاژ میخاید ز کینه بو لهب • آن مسیحا مرده زنده می کند • وان جهود از خشم سبلت میکند • فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ
پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام در مبداء امر إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی علیه
السلام و آنچنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت
نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ باوجود ترس مِّن فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَئِهِمْ
و ترس از گروه خود یعنی از پدران و روساء قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام
با آنکه میترسیدند هم از فرعون وهم از کسان خود أَن يَفْتِنَهُمْ آنکه عذاب کند فرعون ایشانرا یا رجوع
کنند آبا ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشانرا بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ وبدرستی که فرعون متکبر بود وطاغی
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَإِنَّهُ وبدرستی که بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ از حد برندگان
از کبر و سرکشی تا حدیکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر آن مومنان
را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ ای گروه من إِن كُنتُمْ آمَنتُم اگر هستید شما که گرویده‌اید بالله
ایدکه ایصال منافع و دفع مضار بقبضه قدرت اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس بر او توکل کنید و کار خود را با
او گذارید إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ اگر هستید گردن نهادگان مر احکام قضای او را در انوار آورده که از قبیل تعلیق حکم
بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است ومشروط باسلام حصول ومحققان گفته‌اند حقیقت توکل
اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب وانقطاع از ملاحظه اسباب وگفته‌اند
تعلق دل است بحضرت قادر مطلق ونسیان غیر او یعنی خود را وغیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد
تحت حکم ازلی باشد بمثابه میت در پیش غاسل نظم هر که در بحر توکل غرقه گشت • همتش از ما سوی الله
در گذشت • این توکل که چه دارد رنجها • فهو حسبه بخشد از لی گنجها • و چون موسی عم ایشانرا بتوکل فرمود
فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا پس گفتند آن جماعت مسلمانان بنی اسرائیل بر خدای نه بر غیر او توکل کردیم
و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقترنست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا
ای پروردگار ما مگردان ما را فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ محل عذاب برای گروه ستمکاران یعنی ایشانرا بر ما
مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ وخلاص ده ما را بمهربانی و بخشش خویش

بحد

مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ از گروه کافران یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده‌اند
که بعد از آنکه ایمان آوردند این قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون بفرمود تا معابد و مساجد
که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کردند ایشان از اداء نماز منع نمودند حق سبحانه موسی را
علیه السلام فرمود تا درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه فرمود
وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بموسی و برادر او هارون علیهما السلام أَنْ تَبَوَّآ آنکه فرا گیرید
جای بازگشت لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ بُيُوتًا در شهر مصر خانها که رجوع کنند بدان بجهت پرستش خدای
تثنیه ضمیر اشارة بآنکه اشارت است بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله ان تعلق است بائمه قوم چه در آن محل
امام ایشان موسی بود و هارون علیهما السلام وَاجْعَلُوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما
بُيُوتَكُمْ خانهای خود را که گرفته‌اید قِبْلَةً مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز
بجانب کعبه گذاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را در آن مواضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ
مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و بشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات
دنیا و درجات عقبی و توحید ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت است و آن موسی بود علیه
السلام وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام در دعاء خود رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ آتَيْتَ بدرستی
که دادی تو فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون و گروه او را زِينَةً چیزی که بدان آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه
وَأَمْوَالًا و داد ایشان را مالهای از نقود و انعام و ضیاع فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوههای که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق
بفرعون داشت و در زمان او در آن مواضع روان بود بدین سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس علیه السلام بعد
از آنکه در دعای خود گفت که ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت دادی دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار
کرد که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان اینها دادی لِيُضِلُّوا تا گمراه کردانند بندگان ترا عَنْ سَبِيلِكَ از راه عبادت
تو و بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو فرست عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان
یعنی صورتهای آنرا محو کن و منتقل ساز بچیز دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه الله میگوید که دینار
و درهم ایشان همه سنگ شد بر همه نقش و شکل که داشت و سدی رحمه الله فرموده که تمام مال ایشان از نقود
و امتعه و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شد و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام فرمود که
وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت فراگیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان
نیاورند موسی علیه السلام بوحی الهی معلوم فرموده که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت
ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیارند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۝ تا به بینند عذاب دردناک را که آن
غرق است در بحر قلزم قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ گفت خدای بدرستی که اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا دعاء شما هر دو
برادر آورده‌اند که موسی علیه السلام دعا میکرد و هارون علیه السلام آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریک
است ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید برای دعوت و الزام حجت
و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد
وَلَا تَتَّبِعَانِّ و پی روی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنان که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانند

کرده حق سبحانه بوفای انجامید در وقت ان صباح کان من فوق وقت امد نهلکنا رید وقت وچون
وقت نماز ان قوم در رسید وحی امد بموسی علیه السلام با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب
امد موسی علیه السلام در دریا شکافته شد وتفاصیل این واقعه در سورهٔ شعرا سمت وذکر خواهد بود برفت
ان شاء الله العزیز القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند حق سبحانه میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ
الْبَحْرَ وبگذرانیدیم فرزندان یعقوب را علیه السلام از دریا قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در پی
آمدند ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون ولشکریان او بَغْيًا وَعَدْوًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل
بجهت انچه بیرون امدند در خفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند واسب فرعون ببوی مادیانی که جبرئیل
علیه السلام سوار بود بدریا در امد ولشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند وفرعون نمیخواست که در دریا
در امد اما مرکب او را می برد حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون دریافت او را غرق شدن ودانست که هلاک
خواهد شد قَالَ آمَنْتُ گفت ایمان اوردم وبگرویدم أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ بانکه نیست معبودی مستحق عبادت
إِلَّا الَّذِي مگر ان خدایی که بدعوت موسی علیه السلام آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی
اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ومن از جمله گردن نهادگانم مرحکم او را در مدارک اورده که فرعون معنی واحد را
سه نوبت عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول ان داشت بجهت فوت وقت مقبول نشد چه
در وقت مهم واحد کافی باشد وبعد از انکه فرعون این سخن گفت بحق تعالی با جبرئیل علیه السلام در جواب
او فرمود که آلْآنَ ایا ایمان می اری اکنون که اختیار نمانده وَقَدْ عَصَيْتَ وحال انکه بی فرمانی کردی قَبْلُ
پیش از این فرمان پیغمبر من نشنیدی وَكُنْتَ وبودی مِنَ الْمُفْسِدِينَ از جمله گمراهان وگمراه کنندگان
در مدارک اورده وتبیان وغیر ان نیز از تفاسیر که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون
امد این صورت فتوی با خود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو ونما در میان مال ونعمت خواجه
خود یابد وبتربیت او شایسته ممالک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش اورده ودعوی خواجگی اغاز کرده
فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید مصعب
که سزای بنده که بر سید خود بیرون اید ودر نعمت او کافر گردد انست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل
علیه السلام ان خط را فرا گرفت ودر این محل که فرعون بگرد فنا در افتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل ان
خط را بوی نمود وگفت هم بفتوی تو بتو عمل کرده اند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز بر هانیم ما بِبَدَنِكَ
تن ترا از اب یعنی همه قوم تو در قعر بحر روند ما بدن ترا بر روی اب اریم اورده اند که چون فرعون وقوم او غرق
گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشد ودم بدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا
بگذرانند واز عقب ما در اید حق سبحانه فرعون را بر روی دریا اورد با زرهی که در بر داشت وبدن او را
بشناختند تا بنی اسرائیل تن او را بی روح دیده تسلی یافتند واز اینست که بعضی علما بدن را بمعنی درع
داشته اند وامدن اهن بر بالای اب با انکه طبع مقتضی رسوب در ابست ایتی باشد از ایات قدرت
ربانی ودر زاد المسیر اورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند وگفتند
او با قوم خود در بحر جزایر بصید مرغ وماهی مشغولست حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را
بانکار افکند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه هر کس او را دید وان بیجاست

که در لجه عنی ننجیک فرموده‌اند که نلقیک علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بیرون آریم لتکون
تا باشی لمن خلفک آیة برای کسی که از پس تو در آید نشانه که بتو عبرت گیرد و دانند که مملوک مقهور
دو رتبت از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرق شدن در گرداب فنا نرهاند چه صدای انا ربکم
الاعلی بسمع جهانیان رسانند نظم عاجزی کو اسیر خواب و خورست لاف قدرت زند چه بیخبرست
آنکه در بند خود زبون باشد صاحب اقتدار چون باشد وان کثیرا من الناس وبدرستی که بسیاری از مردمان
عن آیاتنا از علامات قدرت لغافلون بیخبرانند ایشان از ان در ان فکرتی و نه از ان عبرتی
ولقد بوأنا بدرستی که ما جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک
فرعون و قوم او مبوأ صدق جایی بسزا و شایسته چنانچه از صدق وعده ما سزید و آن ولایت شام بود
بعد از ان مصر ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از پاکیزها و چیزها لذیذ و بقول
بعضی ایجام ادا از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبرند صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان را در یثرب جای داد و خرما
تر و خشک بدیشان ارزانی فرمود فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امور دین خود یا در شان محمد
صلی الله علیه و آله و سلم حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام ان و در ان اختلاف کردند
بتاویل یا تا زمانی که عالم شدند بنعوت احمدی و صفاتی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و بتغیر و تحریف ان
مشغول گشتند و گفته‌اند ان علم قرانست که فرود آمد که سبب اختلاف یهود شد ان ربک بدرستی که
پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا در ان چیزی
که بودند که دروی عناد یا جهل فیه یختلفون در ان چیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر
صلوات الله و سلامه علیه فان کنت فی شک پس اگر هستی تو در گمان مما انزلنا الیک از انچه ما فرستادیم
بتو از قصص و احکام فسئل الذین پس بپرس از انانکه یقرؤن الکتاب میخوانند کتاب را مراد جنس کتب
است من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان
مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم و مراد امت انند و درین ادا و ردها کان بمعنی ما با فیه است
یعنی تو در شک نیستی اما از برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لقد جاءک الحق بدرستی که آمد بتو
بیان درست و راست من ربک از افریدکار تو فلا تکونن من الممترین پس مباش از شک آورندگان
اصح اقوال انست که در امثال این مخاطب صورت خطاب متوجه حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله و سلم
اما مخاطب غیر اوست چه انحضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات در انچه بروی منزل شده و ان
هم قبیل ست این خطاب دیگر که ولا تکونن من الذین کذبوا و مباش از ان کسانی که تکذیب کردند بآیات
الله مر ایتها خدا این که قرانست فتکون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرین از زیان
زدگان ان الذین بدرستی که انانکه حقت علیهم واجب شده است بر ایشان کلمت ربک
قول پروردگار تو یعنی قوتی در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملایکه را بدان خبر داده و گفته‌اند
کلمه انست که لاملان جهنم یا هولاء فی النار ولا ابالی و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شده
لا یؤمنون ایمان نمی‌ارند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی در ایمان ایشان را که تعلق
ارادة الله باشد بدان مفقودست مطلقا ایمان نیارند ولو جاءتهم و اگر چه بیاید بدیشان کل آیة هر آیه

كه اقتراح ميكنند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا به بينند عذاب دردناك را كه تا مزد ايشان باشد و بعد
از نزول عذاب ايمان ايشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و ساير امم ماضيه را سودي نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ
قَرْيَةٌ در تبيان آورده كه اكثر نحويان بر آنند كه لولا اينجا بمعني ما نافيه است يعني نبودند اهل ديهي
از ديههاي عاصيه كه بوقت نزول عذاب آمَنَتْ فَنَفَعَهَا ايمان آوردند پس سود رسانيد اهل ده را إِيمَانُهَا
ايمان ايشان در آن وقت إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر قوم يونس را علم كه ايشان لَمَّا آمَنُوا آن هنگام كه
ايمان آوردند كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتيم و ببرديم از ايشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوايي را فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا در زندگاني دنيا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ و برخورداري بگذاشتيم ايشان را تا هنگام رسيدن
اجلهاي ايشان و بر هر تقدير اين معني كه گفته شد استثنا در الا قوم يونس متصل بود و نفع بايمان
بكلي مخصوص باشد باين قوم و مستثني باشد از حكم اين آيه كه فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا باسنا
و جمعي بر آنند كه معني آيت اينست كه چرا اهل قري ايمان نياوردند قبل از معاينه عذاب و تعجيل نكردند
پيش از حلول آن تا نفع كردي ايشان را ايمان ايشان ليكن قوم يونس عليه السلام چون امارات عذاب
مشاهده نمودند تاخير نكردند ايمان خود را تا بوقت حلول و ايمان آوردند و برين تقدير استثنا منقطع
باشد و قصه يونس عليه السلام بر سبيل ايجاز چنان بوده كه حق سبحانه او را با اهل نينوي فرستاد از ارض
موصل و او ايشان را مدتي بخداي دعوت كرد و ايشان ابا نمودند و ويرا مدتي رنجانيدند تا بتنگ آمد
و گفت الهي قوم من مرا تكذيب كردند فانزل عليهم من نقمتك حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده
قوم خود را كه بعد از سه روز يا چهل روز عذاب بشما فرود آيد يونس عليه السلام ايشان را خبر داد و از ميان
قوم بيرون رفته در شكاف كوهي پنهان شد چون زمان موعود نزديك شد حق سبحانه با مالك دوزخ
خطاب كرد كه بمقدار شعيره از سموم دوزخ بدين قوم فرست مالك فرمان الهي بجاي آورد و آن سموم بصورت
ابر سياهي با دود غليظ و شراره آتش پيدا شده گرد مدينه نينوي را فرو گرفت اهل شهر دانستند كه يونس عليه
السلام راست گفت روي بملك خود آوردند و او مرد عاقل بود فرمود كه يونس را عليه السلام طلب كنيد چندانچه
طلبيدند نيافتند ملك گفت اگر يونس علم برفت خدايي كه ما را بدو دعوت ميكرد باقيست و دانا
و شنوا اكنون هيچ چاره نيست الا آنكه عجز و شكستگي و تضرع بدرگاه او بريم پس ملك سر و پاي برهنه پلاسي در
پوشيده و رعايا بهمين صورت روي بصحرا نهادند مرد و زن و خورد و بزرگ خروش و فرياد در گرفتند
كودكان را از چرا مادران جدا كردند و بيكبار نيتها خالص ساخته آواز برداشتند كه آمنا بما جاء به يونس و از اول
ذوالحجه تا عاشر محرم برين وجه مي ناليدند و درين چهل روز از فغان و ناله نياسوده درماندگي
و بيچارگي بموقف عرض ميرسانيدند نظم چاره ما ساز كه بي ياوريم ❊ گر تو برانى بكه روي
آوريم ❊ بي وطن بيم از همه سازنده ❊ جز تو نداريم نوازنده ❊ پيش تو گر بي سر و پا آمديم ❊ هم باميد
تو خدا آمديم ❊ قومي ميگفتند خداوندا يونس ما را گفته بود كه خداي من گفته بندگان بگريزيد و آزاد
ما همه بندگان تو ايم بكرم خود ما را از عذاب آزاد كن جماعتي ديگر مي ناليدند كه الهي يونس عليه
السلام ما را خبر داد كه تو خداوندي فرموده كه درماندگان و بيچارگان را دست گيريد ما بيچاره و درمانده
ايم بفضل خود ما را دستگير بعضي ديگر بعرض رسانيدند كه اي پروردگار ما يونس عليه السلام از قول

نو میدنمایید که هر که بر شما ستم کند از وی درگذرید اینک خدایا باگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر گونه
ادا میکردند که خدا یونس علیه السلام ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سائل را رد مکنید ما سائلیم ما را
رد بدرگاه تو آورده ایم ما را رد مکن قطعه ما تهی دستان برآورده بر دستی بر دعا نقد فیض تو برین دست گنهکاران نه
قاضی حاجات درویشان و محتاجان تویی بس روا کن از کرم حاجات بیچاره القصه روز چهارم که آدینه بود
و عاشوراش مناجات دلسوز ایشان بظهور آمد برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب
مرتفع گشت ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه بنینوی
شد میخواست از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع گشت ملال بسیار غلبه
کرد با خود گفت که من ایشان را بعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت اگر بدین شهر درآیم مرا بکذب
نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن به بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور
خواهد شد ان شاء الله العزیز وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی
مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
بر ایمان قوم خود بغایت حریص بود چون ایمان آوردند غبار ملال بر دل آن حضرت می نشست حق سبحانه
آیت فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست فرمود که أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ آیا تو اکراه میکنی مردمان
حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا گرویدگان مومنان بی مشیت من این آیه منسوخ است بآیه قتال وَمَا كَانَ
لِنَفْسٍ و نیست و نشاید هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادت و توفیق قضاء
الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و میگرداند عذاب را یا خشم میگیرد یا مسلط کنیم شیطان را و حفص بیاء میخواند یعنی
خدای غضب میکند عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ بر آنانکه تعقل نمی نمایند در حجج و آیات قُلْ بگو ای محمد
مشرکان را که از تو طلب آیات میکنند انْظُرُوا بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ
تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت
کند بر کمال صنع الهی و بدایع علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمیکند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع
کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حکم من واقع است که
نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس آیا چشم میدارند این مشرکان إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنانکه
خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ که گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذابست
قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ بدرستی
که من با شما از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا پس ما برهانیدیم پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بمکذبان
ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان كَذَٰلِكَ هم چنانکه نجات دادیم
رسل و متابعان ایشان را حَقًّا عَلَيْنَا وعده راست و درست است از ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ
نجات میدهیم گرویدگان را که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم قُلْ بگو ای محمد يَا أَيُّهَا
النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه است إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت
دین من من بیان کنم دین خود را برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس نمی پرستم آنانرا که تَعْبُدُونَ شما می پرستید
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و ملائکه وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ و لیکن پرستش میکنم خدای را الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ

از خدایی که می میراند شما را تخصیص او بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب
ایشان است وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ و مامور شده ام بانکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ از گرویدگان باحکام
الهی و اخبار انبیا وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده مرا یا وحی فرستاده اند بانکه پای دار وَجْهَكَ عمل خود را
لِلدِّينِ از برای دین یعنی خالص ساز از ل حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان دین اسلام
وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ و مباش از اهل شرک او رندگان این خطاب متوجه بغیر حضرت است وَلَا تَدْعُ
مِنْ دُونِ اللَّهِ و مخوان بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آن چیز را که سود نکند ترا خواندن او وَلَا يَضُرُّكَ
و زیان نرساند ترا فرو گذاشتن او فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی اگر بخوانی آنچنین چیزی را فَإِنَّكَ پس
بدرستی که تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ۝ آن هنگام از ظالمان باشی که وضع عبادت در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ
اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای ترا مرضی یا شدتی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع کننده و باز
دارنده نیست مرانرا إِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا
فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مران فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیل
است بر انکه حق سبحانه متفضل است باراده خیر بندگان بی استحقاق از ایشان يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ میرساند
فضل خود را بانکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده پس از غفران
او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ ۝ مهربانست پس بطاعت کنی امید در رحمت او بند بید قُلْ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ بگوای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست گوی مِنْ
رَبِّكُمْ از پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یافت بایمان و متابعت
فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ پس جز این نیست که راه می یابد برای خود یعنی منفعت او عاید بدوست وَمَنْ ضَلَّ
و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا پس همین است که گمراه میشود بر نفس خود یعنی
وبال آن ضلال بروست وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ۝ و نیستم من بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد
دمیاطی فرموده که آیة السیف ناسخ این آیات است وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ و پی روی کن ای محمد آن چیز را که
وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و بر ایذایی که بتو رسد شکیبایی ورز
حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و نفی بجزیه کتابی وَهُوَ خَيْرُ
الْحَاكِمِينَ ۝ و اوست بهترین حکم کننده کان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرایر
و احتیاج ببینه و گواه ندارد بیت از سفیدی تا سیاهی کیر و نالوح و قلم یک رقم از خط حکمش و هو خیر
الحاکمین

سورة هود بسم الله الرحمن الرحیم ۝

الر ۝ احقاف آورده است که حروف مقطعه نسبت باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست
پس سر مکتوم باشد و موید این قول است که شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه
و بعضی بر انند که معنی الر انست انا الله اری منم خدایی که میبینم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیان را
و هر کسی را مناسب عمل او جزا خواهد داد این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید كِتَابٌ این کتابیست
صفت او این که أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است آيَاتُهُ آیتها او بحجج و دلایل یا منتظم گشته است
بنظمی محکم چون بناء مستحکم که نقض و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است

سورة سورة و ایة و ایة با تفصیل یافته است در انچه بندکان بدان محتاج اند یعنی مبین شده است مِن لَدُنْ حَكِيمٍ
از نزد حکم کننده با حکمت بخشنده خَبِيرٍ دانا بهمه چیزها أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ برای ان تا پرستید مکر
خدای را إِنَّنِي لَكُمْ بدرستی که من شما را مِنْهُ ازوی یعنی یا مر وی نَذِيرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر
شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیکر احکام و تفصیل
ایات برای انست تا امرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردکار خود برای کناهان کذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس
توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان اینده يُمَتِّعْكُمْ برخوردار دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا
برخورداری نیکو یعنی در از ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع کردند یا شما را زندکانی دهد در ایمنی و تندرستی
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده شده که اخر عمر مقدر است محققان کفته اند متاع حسن رضا است
بر انچه دست دهد از نعمت و صبر بر انچه روی نماید از محنت در لطایف قشیری رحمه الله مذکور است که برخور
داری نیکو انست که حاجت مردمان بروست وی کذارده شود وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ و تا بدهد خدای هر خدا
وند فضلی را در بین فَضْلَهُ ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در اخرت ابن مسعود رضی الله عنه فرموده
که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او و جرجانی قدس سره کفته ذو فضل انست که در دیوان
ازلی بنام او نشان فضل نوشته باشد و هر اینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مصراع از انکه بداد هند
از و باز نکیرند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اکر بر کردید شما ای کافران از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فَإِنِّي
پس بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرک که روز قیامتست
در تیسیر کوید روز بدر و کفته اند روز شدت و مشقت و ان ابتدای کفار بود بقحط و غلا تا حدی که مرده و مردار
میخوردند إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ بسوی مجازات خدا است بازکشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها
از اعاده و اثابه و تعذیب قَدِيرٌ توانا است اورده اند که جمعی مشرکان بی باک که عداوت پیغمبر صلی الله علیه
واله و سلم میورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفای ان میکوشیدند روزی بایکدیکر ملاقات نموده کفتند
چون پردها فرو کذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراهم کیریم در عداوت محمد چکونه کسی برین
اطلاع یابد حق سبحانه ایت فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم میکیرند
سینهای خود را در عداوت حبیب من یا دو تا میکردانند از دو تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز
در دل یعنی دشمنی چیزی در درون دل میکیرند لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ تا پنهان دارند از خدای أَلَا حِينَ بدانید
که ان هنکام ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در کشند جامهای خود را بر فراش خود جای کیرند يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ
خدای میداند که انچه میکنند پنهان در سینها وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند انچه اشکارا میکنند بزبانها و سر
و علانیه ایشان بنسبت علم وی یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ براسرای که در
سینها است و کویند ذات الصدور دلها اند و حق سبحانه مضمرات انرا میداند بیت ای که دل دل نهان
کنی سری آنکه دل افرید میداند در اسباب نزول اورده که این ایت در شان اخنس بن شریف نازل شده
که مردی سخن کذار شیرین زبان بود بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه واله و سلم امدی و سخنان خوش
آینده ادا کردی و لاف هواداری و دم یکجهتی زدی اما باطنش بخلاف ظاهرش بود و روشن تر و برونش درون
می نمود حق سبحانه خبث عقیدة او را بدین ایة اشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل

نکردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه مار است درونش تیره و برونش منقش و نگارست بیت
صورت ظاهر ندارد اعتبار ٭ باطنی باید مبرا از غبار الجزو الثانی عشر من اجزاء الثلاثین وما من دابة
و نیست هیچ جنبنده فی الارض در زمین مراد جمیع حیوانات اند الا علی الله مگر بر خدای است
رزقها روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که قید وجوبست در شرع بجهت تحقیق
وصول رزقست بوثوق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خداست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض
بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند ویعلم مستقرها ومیداند خدای قرار
گاه حیوانات در حین حیات ومستودعها و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر
مسکن حیوانات است از زمین آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم
و بیضه کل همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است فی
کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وهو الذی واوست آنکه خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمینها را فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه و آخر او آدینه بود
وکان و بود پیش از آفریدن ارض و سما عرشه علی الماء عرش او بر آب در تیسیر آورده که حق
سبحانه در مبدا یاقوت سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی
باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر آب جا داد و در فوق عرش بر آب و استقرار آب
بر باد اعتباری عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید زمین و عرش و باد و آب را لیبلوکم
تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که ایکم کدام شما احسن عملا نیکوترست
از روی عمل یعنی شکر که بیشترست برین نعمت یا تصدیق که کاملترست در قول بر عرش بر آب و وقوف آب بر باد
ولئن قلت و اگر گویی ای محمد مر قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی که شما برانگیخته شدگانید من بعد الموت
از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این سخن که در باب بعث
الا سحر مبین مگر مانند سحری آشکارا در فریب در بطلان ولئن اخرنا و اگر تاخیر کنیم عنهم العذاب
از ایشان عذابی را که وعده داده ایم الی امة معدودة تا هنگام شمرده شده یعنی وقت معلوم لیقولن
هر اینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع الا یوم یاتیهم بدانید
که روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز بدرست لیس مصروفا بنا شده آن عذاب را داشته شده عنهم
از ایشان چون وقتی که عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد میابطی فرموده که این عذاب
قتل جبرئیلست مر مستهزیان را چنانکه مضمون انا کفیناک المستهزئین ازان خبر میدهد و در سوره حجر
مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز وحاق بهم واحاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع
مستقبل بجهت تعلق وقوع است یعنی گویا فرا گرفته است جهات ایشان را ما کانوا آنچه بودند
که از روی جهل به یستهزءون استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال مینمودند ولئن اذقنا الانسان
و اگر بچشانیم یعنی بدهیم هر آدمی را منا رحمة از نزد خود رحمتی که دریابد لذت آنرا ثم نزعناها منه پس
باز بستانیم از وی انه لیئوس بدرستی که او ناامید است از جهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما کفور
ناسپاس است در نعمت گذشته ولئن اذقناه نعماء و اگر بچشانیم او را نیکویی چون صحت و غنا بعد ضراء

مَسَّتْهُ بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر ذَهَبَ السَّیِّئَاتُ برفت بدیها یعنی مصایب و مکاره که
مرا بدی اید دور شد عَنِّي از من إِنَّهُ لَفَرِحٌ بدرستی که انسان شادمان است بنعمت و مغرور بان فَخُورٌ
نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و تفاخر او را غافل ساخته از شکر نعمت و قیام بحق ان إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر
انانکه شکیبایی نمودند در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم
در نعمت و رخا أُولَئِكَ لَهُمْ آن گروه که بصفت صبر و شکر مرسوم اند مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ امرزش
گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد بزرگ که اقل ان بهشت است و شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی هست که همه در جنت
ان محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا بیت مارا بهشت بهر لقای تو در خور است بی بر تو جمال تو
جنت محقر است آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح ایات آنحضرت سید کاینات علیه
افضل الصلوات والتسلیمات میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا سلوک می نمودند
و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداده اند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگدل می شد حق سبحانه برای تهییج ان
حضرت در ادای رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان این فرستاد که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک
کننده باشی امام ثعلبی رحمه الله میفرماید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ
برخی از انچه وحی کرده شده است بسوی تو یعنی انچه مخالف رای مشرکان است از سب الهه ایشان
وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ و تنگ است باظهار ان سینه تو أَنْ يَقُولُوا از ترس انکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ
عَلَيْهِ كَنْزٌ چرا فرو فرستاده نشده است برو گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب ان تابع او شوند
أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ یا چرا نیامده با او فرشته بجهت گواهی بر نبوت او بسبب این مقالات از ادای رسالت
باز نمان إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ جز این نیست که تو بیم کننده بی تو انذار رست و بس و تو در ان تقصیر نمی نمایی
پس چرا از ردی و انکار ایشان تنگدل باید شد بیت در شب مهتاب مه را بر سماک از سگان و عوعو
ایشان چه باک وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ و خدای بر همه چیزها گواه است یا کار گزار ان که کار با و گذارد
و نگاه دارد انکه خود بدو سپارد جز توکل کن برو و از گفت و شنود پاک مدار أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ
بلکه می گویند کافران محمد بر می بافد انچه میگوید که بمن وحی می کنند یعنی قرانرا از خود میسازد
قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مثل قران در بیان حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ
بر بافته از نزد یک خود یعنی زعم شما انست که قرانرا از خود بر میتوان بافت و من این سخن می بربایه که من از خود
میسازم شما فصحای عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلامی بالله شما از من قادر ترید
از جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قعود شما بر انشاء و اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای
معاونت بر معارضه هر کرا توانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان
در انکه این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز امدند نوبت دیگر امد فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِثْلِهِ و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت
نکردند مر شما را در انچه کفتیم از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و اله و سلم و جمع ضمیر
برای باشد و گفته اند مر مومنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر و میگفتند که

حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم مفتری میگویند او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان

١٩٧

در معرض جواب نیامدند فاعلموا پس بدانید انما انزل که فرستاده شده بعلم الله بعلم
خدای است یعنی ملتبس بعلمی که خاصه اوست وان علم است بمصالح عباد والحق ایشان را بکار اید در معاش
ومعاد وان لا اله و بدانید که نیست معبودی بسزا الا هو مگر او که عالم است بالحق غیر او نداند وعلما
درست بر الحق غیر او نتواند فهل انتم مسلمون پس هستید شما ثابتان بر اسلام واستفهام بمعنی امر نیز
میتواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قران نزد شما مستحقق شد من کان هر که باشد
که از روی همت یرید الحیوة الدنیا خواهد زندگانی دنیا وزینتها وارایش انرا در مقابله اعمال
خیر خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یهود ونصاری ودر زاد اورده که عام هست مر جمیع مردمانرا که هر که
از ایشان باحسان واعمال بر خود دنیا خواهد نوف الیهم بتمام بازگذاریم بدیشان اعمالهم فیها
جزای کردارهای ایشانرا در دنیا از صحت ودولت ووسعت رزق وکثرت اولاد وهم فیها وایشان در دنیا
لا یبخسون کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین ان گروه انانند که لیس لهم
فی الاخرة نباشد ایشانرا دران سرای دیگر الا النار مگر اتش دوزخ چه ایشان استیفاء مزدی
که مر اعمال ایشان مرتب بود نموده اند ونیات فاسده مر عزایم باطله ایشانرا که موجب عذاب وعقوبت است
مانده وحبط ما صنعوا فیها وتباه گشت انچه کرده در دنیا چه ثواب اخرت منوط بر اخلاص است و
ایشان در عمل مخلص نبوده اند وباطل ما کانوا یعملون وناچیز است فی نفس الامر انچه بوده اند که میکرده اند
از ریا وسمعة وغیر ان افمن کان ایا هر که باشد علی بینة بر برهانی من ربه از پروردگار خود که
او را دلالت کند بطریق صواب ویتلوه واز پی در اید برهان او را که دلیل عقلی است شاهد منه گواهی
از خدای که بصحت ان گواهی دهد وان قرانست برابر باشد باکسی که زینت دنیا طلبد وعمل نه بروجه ثواب
کند گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب یا هر مومن مخلص وشاهد پیغمبر است وگفته اند صاحب
بینه پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم وتابع اوست شاهدی که ان جبرئیل است یا ملکی که حافظ او بوده یا
ابو بکر صدیق رضی الله عنه یا علی مرتضی کرم الله وجهه یا صورت انحضرت که هر که بدیده انصاف در وی نگریستی
انوار حق وآثار صدق در بشره او مشاهده نمودی بیت ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا ان حسن
چه حسن است تعالی الله سبحانه وتعالی بعضی بر انند که بینه قرانست ویتلوه بمعنی یقروه وشاهد جبرئیل یا لسان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم با اعجاز ونظم او واگر یتلوه را بمعنی یتبعه دارند شاهد
انجیل است ودر زاد المسیر اورده که انجیل تابع قرانست بتصدیق وبشارت واگرچه قبل از وی نازل شده
ومن قبله وپیش از انجیل یا قران تابع او بوده کتاب موسی کتاب موسی یعنی توریة نیز چه او نیز در تصدیق
نبی ای وبشارت بوجود او تابع است یعنی موافق مر قرانرا اماما در حالتی که توریة پیشوا بوده مر اهل دین
ورحمة وسبب بخشایش بر منزل علیهم اولئک ان گروه که صاحب بینه اند یومنون به میگروند
بقران ومن یکفر به وهر که کافر شود بقران من الاحزاب ان گروهها که اهل مکه اند وایشان حزب ایشانند
در عداوة پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فالنار موعده پس اتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محالة بدان رسد
فلا تک فی مریة منه پس مباش در گمان ازین وعده انه الحق بدرستی که این وعده درست است من ربک

از پروردگار تو ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یؤمنون نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند

ومن اظلم وکیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری از آنکسی که بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی

یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او اولئک آن گروه مفتریان یعرضون عرض کرده خواهند شد

در موقف علی ربهم بپروردگار خود ویقول الاشهاد و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین

یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هؤلاء الذین آن گروه آنانند که از روی

عناد کذبوا علی ربهم دروغ گفتند بر پروردگار خود باتخاذ ولد و شریک الا لعنة الله بدانید که لعنت

خدای علی الظالمین بر ستمکاران یعنی کافران مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب بر صفت ظالمان

میکنند و میگوید الذین یصدون آنانکه باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدا یعنی

یعنی از دین او ویبغونها عوجا میخواهند یعنی وصف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از راستی

وهم بالآخرة و ایشان بدان سرای هم کافرون ایشان ناگروندگان اند تکریر ضمیر جهت تأکید

کفر ایشانست بآخرت اولئک آن گروه کافران لم یکونوا معجزین نباشند عاجز کنندگان مر خدای را از

عذاب خود فی الارض در زمین یعنی در دنیا وما کان لهم و نیست مر ایشان را من دون الله جز خدای

من اولیاء هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه یضاعف لهم العذاب افزوده شود

برای ایشان عذاب یعنی دو باره معذب کردند بجهت ضلال ما کانوا بنودند که در دنیا یستطیعون السمع

توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وما کانوا یبصرون بنودند که بدیدندی

یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند اولئک الذین آن گروه آنانند که در بازار معامله خسروا

انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد وضل عنهم و گم شد

از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه

لا جرم انهم بیش و شبهه ایشان فی الآخرة در سرای هم الاخسرون ایشانند زیانکارترین

از همه زیانکاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای خریده اند و مال دنیای فانی را بر نعیم عقبی باقی

اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است و نعم ما قیل رباعی مایه دین را بدنیا دادن از بی همتی است

زانکه دنیا جملگی رنج است و دین آسایش است نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی اندرین سودا خرد

داند که غبن فاحش است ان الذین آمنوا بدرستی که آنان که از روی اخلاص گرویده اند وعملوا الصالحات

و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعبد بنوافل واخبتوا الی ربهم و آرام گرفتند بذکر

پروردگار خود یا تواضع کردند مر او را یا از برای او از ما سوی منقطع شدند اولئک اصحاب الجنة آنان ملازمان

بهشت اند هم فیها خالدون آنان در بوستان جنت دایم و باقی اند مثل الفریقین صفت دو گروه که مؤمن

اند و کافر کالاعمی والاصم مانند کور و کرند والبصیر والسمیع مانند بینا و شنوا هل یستویان مثلا آیا برابرند

این دو فریق در صفت و شبه یعنی برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید بدین مثلها و تأمل

نمی‌نمایید در آن تشبیه کرده است کافر را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و بناشنوا بجهت

تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر جهت آنست که حال مؤمنان در سمع و بصر بر

ضد احوال کافران است و در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق داند و بیننده

واصم انکه باطل را حق وحق را باطل شنود وبصیر کسی است که حق را حق بینند وبی روی کند وباطل را باطل
بینند واجتناب نماید وسمیع آنکه حق را حق شنود وبدان عمل کند وباطل را باطل شنود واز ان حذر
فرماید وبحقیقت بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل بی سر جلا یافته وسمیع کسی است که کوش هوشش
وا روی یسمع از استر بود هر که بخدای بیند جز از خدای نبیند وهر که بخدای شنود جز از خدا نشنود رباعی
کوشی که بحق باز بود در همه جای ٭ او هیچ سخن نشنود الا زخدای ٭ وان دیده که زو نور بدید بود اورا ٭ هر ذره بود
اینه دوست نمای ٭ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی قوم وی پس کفت
مر ایشانرا إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شمارا نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا سازنده یعنی موجبات
عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ یا آنکه نپرستید مکر خدای را اکر
پرستش وی نمایید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی را که
مولمست در وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست بنای وقوع الم درو فَقَالَ الْمَلَأُ پس کفتند اشراف
ورؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح علیه السلام مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا
إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مکر بشری مانند ما یعنی مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت وبر ما
واجب کردد اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان هیاکل بشریت دیدند واز درک حقایق ایشان غافل بودند
نظم هم سری با انبیا بر داشتند ٭ اولیا را همچو خود بنداشتند ٭ کفت اینک ما بشر ایشان بشر ٭
ما وایشان بسته خوابیم وخور ٭ این ندانستند ایشان از عمی ٭ درمیان فرقی بود بی منتها ٭ هر دو کونه
زنبور خوردند از یک محل ٭ زان یکی شد زهر وزان دیکر عسل ٭ هر دو کون آهو کیا خوردند واب ٭
زان یکی شد خون زدیکر مشک ناب ٭ ان دو نی خوردند از یک آبخور ٭ ان یکی خالی ودیکر پر شکر ٭
صد هزاران همچنین اشباه بین ٭ فرقشان هفتاد ساله راه بین ٭ وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ ونمی بینیم که متابعت
کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا مکر آنانکه ایشان فرودان وفرومایکان ما اند بَادِيَ الرَّأْيِ
در ظاهر رای یعنی بتو ایمان اورده اند بی تفکری وبی تاملی یا متابعان تو ارذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان
نکرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ ونمی بینیم شمارا یعنی ترا وپیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ
بر ما افزونی که بدان مارا متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ بلکه کمان می بریم شمارا دروغ
کویان یعنی ترا در دعوی نبوت وپیروانرا در علم بصدق تو قَالَ کفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای کروه
مرا خبر دهید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اکر من باشم بر حجتی هویدا مِنْ رَبِّي از نزد پروردکار من که بر صحت دعوی
من کواهی دهد وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ وبدهد مرا خدای بخشایشی از نزدیک خود که نبوتست فَعُمِّيَتْ
عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما وحفص بضم عین وتشدید میم خواند یعنی پوشیده کردانند آن حجت را
بر شما بسلب معرفت آن ومنع علم از شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا مر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شمارا قبول
آن وکفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شمارا بر اهتدا بدان وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ وحال
آنکه شمارا مر این حجت را کارهان وناخواهان اید وقتاده رحمه الله فرموده که اکر نوح توانستی الزام
کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردکار است تا حاجت عدل کردانند وحایت فضل
اوکلا خوانند نظم یکی را انجا نی که مقبول ماست ٭ یکی را برانی که مخذول ماست ٭ بد ونیک از تراینده اند ٭

بتسلیم حکمت سر افکنده اند ویا قوم ای گروه من لا اسئلکم علیه نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت کنایت
غیر مذکور هست مالا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران اید اگر ادا کنید یا مرا سخت بود اگر ادا کنید
ان اجری الا علی الله نیست مزد من مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم می گفتند ای نوح اراذل را
از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام در جواب می فرمود وما انا بطارد الذین آمنوا
و نیستم من راننده ازانها که گرویده اند انهم ملاقوا ربهم بدرستی که ایشان ملاقات کنند
گان اند جزای پروردگار خود را و فا برخواهند بود پس چگونه برانم ایشان را ولکنی اریکم ولیکن من
می بینم شما را قوما تجهلون گروهی نادان که نمیدانند قدر ایشان را ویا قوم من ینصرنی وای گروه
من کیست که مرا یاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای ان طردتهم اگر برانم ایشان را افلا
تذکرون . ایا نیابید که التماس طرد ایشان مینمایید گفتند تو این همه صفت ایشان بظاهر با تو
موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح علیه السلام فرمود ولا اقول لکم و نمیگویم شما را که الست عندی
خزائن الله نزدیک من خزانهای علم خداوند ست ولا اعلم الغیب و نمیدانم غیب تا از بواطن مردمان خبر
دهم ولا اقول انی ملک و نمیگویم بدرستی که من فرشته ام تا گویید که ما انت الا بشر مثلنا ولا اقول و نمیگویم
مر انانرا که بخواری در ایشان می نگرد اعینکم چشمهای شما و بجهة فقر ایشان را اراذل میگویید لن یؤتیهم الله خیرا
هرگز نخواهد داد خدای ایشان را نیکویی چه اجر حق سبحانه در آخرت برای ایشان اماده کرده از ان
است شما را در دنیا داده الله اعلم خدای داناتر ست بما فی انفسهم بانچه در نفسهای ایشان است
از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم بظاهر انی اذا بدرستی که من ان هنگام باشم لمن
الظالمین از ستمکاران چه انبیا را بظاهر ست قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله
و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار گردانیدی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فاتنا بما تعدنا
پس بیار آنچه بما وعده دادی از عذاب ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان در وعید خود
قال گفت موسی نوح علیه السلام انما یاتیکم به الله جز این نیست که بیارد بشما خدای عذاب را
ان شاء اگر خواهد عاجلا یا آجلا وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را
از تعذیب خود باآنکه بستیزید یا بکس پناه برید ولا ینفعکم و سود نمیدارد شما را نصحی نصیحت کردن من
ان اردت اگر خواهم ان انصح لکم انکه نصیحت کنم مر شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای
که میخواهد ان یغویکم انکه شما را گمراه سازد در کلام تقدیم و تاخیر هست تقدیرش این که اگر خدای
اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم مر شما را آن نصیحت نفع نمی رساند هو ربکم اوست آفرید
گار شما و متصرف در شما بر وفق اراده والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد و بر اعمال
خود جزا خواهید یافت ام یقولون افتراه یا میگویند بر بافته است نوح علیه السلام ان وحی را از پیش
خود ما نوح را گفتیم قل ان افتریته بگو اگر من بربافته ام وحی را فعلی اجرامی پس بر منست وبال
گناه کردن من وانا بریء مما تجرمون و من بیزارم از آنچه شما گناه می کنید و اسناد افترا بمن
می نمایید واوحی الی نوح و وحی کرده شد بسوی نوح علیه السلام انه لن یؤمن انکه ایمان بخدا
نخواهد آورد من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکسی که ایمان اورده فلا تبتئس پس

انده وهناك مباش بما كانوا يفعلون بانچه هستند که میکنند در تکذیب و ایذا در دعوت از ایشان
منقطع گشت زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند واصنع الفلك
وبساز این کشتی باعیننا نگاه داشت ما یا با عین ملایکه که مددکار و موکل تو اند ووحینا وبوحی
کردن ما در ساختن آن ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چگونه سازند
وحی آمد به نوح که بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی وخطاب مکن با من فی الذین ظلموا در باره
آنکه ستم کردند یعنی از من در مخواه دفع عذاب ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق
شدگان اند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح علیه السلام جواب کشتی میطلبید فرمان
در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد
تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا کردند پس نوح
علیه السلام بساختن کشتی اشتغال نمود ویصنع الفلك و بود که می ساخت کشتی را او کلما مر علیه وهرگاه
بگذشتندی برو ملأ من قومه گروه مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردند بر وجه کشتی را
در بیابانی می ساخت دور از آب و گفتندی که کشتی می سازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی
و باخر نجار شدی قال ان تسخروا منا گفت نوح علیه السلام اگر سخریه میکنند با ما فانا نسخر منکم
پس ما افسوس خواهیم کرد با شما کما تسخرون همچنانکه شما افسوس میدارید بر ما فسوف
تعلمون پس زود بدانید من یأتیه آنکسی را که بیاید برو عذاب یخزیه عذابی که او را
رسوا کردن در دنیا که آن غرق است ویحل علیه و فرود آید برو عذاب مقیم عذاب دایم در آخرت
که آن حرق است پس نوح علیه السلام بساخت در مدت دو سال طول او سیصد ذرع و گفته اند هزار و دویست
و عرض او پنجاه ذرع و بقولی ششصد و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه ذرع و غیر از اینها نیز گفته اند
و آنرا بر سه طبقه ترتیب ساخت و قیر مطلا کرد آنرا و بحکم الهی زوج از هر نوع از حیوانات جمع کرد و طیور را در
طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیان را با امتعه و اغذیه در وسطی جای مقرر فرمود و بتهیه اسباب
اتمام این مهام مشغول بود حتی اذا جاء امرنا تا وقتی که آمد امر عذاب ما یا امر ما عذاب را وفار التنور
و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا رضی الله عنها در آن نان بختی و میراث نوح علیه
السلام رسیده بود و نشانه عذاب آن بود که آب از آن تنور برجوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد
قلنا احمل گفتیم نوح را علیه السلام که بر دار فیها در کشتی من کل زوجین از هر دو جفت از حیوانات
یعنی آنها که جفتی میکنند اثنین دو تا نر و ماده و حفص به تنوین کل میخواند یعنی هر نوع حیوانی دو جفت
بکشتی بر واهلك وکسان خود را بکشتی در آر الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفت علیه القول برو قول
ما یعنی حکم ما بهلاک و مراد کنعانست و واعله که پسر و زن نوح علیه السلام بودند ومن آمن و در آر
در کشتی هر کسرا که گرویدند بایمان او و ما آمن معه و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده با نوح علیه
السلام الا قلیل مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان
و هفتاد و دو مرد و زن دیگر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح علیه السلام هشتاد تن پس نوح علیه
السلام ایشان را بنزدیک کشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و آن زمین آب

چو شنیدند کرفت و از آسمان آب فرو آمدن آغاز کرد وَقَالَ و گفت حضرت نوح علیه السلام یا قوم ارْكَبُوا فِيهَا
سوار شوید در کشتی در حالتی که کویید بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا یعنی بنام خدای برید در وقت راندن کشتی وَمُرْسَاهَا
و در هنگام باز داشتن آن و گفته‌اند بنام خدا ایست رفتن و ایستادن او چه خبر آمده که چون خواستندی
که کشتی رود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی
پس نوح علیه السلام ایشان را برین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَغَفُورٌ
آمرزنده مومنان است رَحِيمٌ ۝ مهربان بر ایشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِي
بِهِمْ و کشتی می‌برد ایشان را فِي مَوْجٍ موج در میان موجها که از عظمت بود كَالْجِبَالِ مانند کوهها
وَنَادَى و آواز داد نُوحٌ ابْنَهُ نوح مر پسر خود کنعان را و گویند نام او یام بود وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ و حال
آنکه بود بر کران از کشتی و یا از راه مسلمانان میدانست از فرط شفقت گفت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا ای پسر
من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ۝ و مباش با ناگروندگان که غرق کردی آن پسر
منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی قَالَ سَآوِي گفت در جواب
پدر زود باشد که باز گردم و پناه گیرم إِلَى جَبَلٍ بسوی کوهی که از نهایت رفعت يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نگاه دارد
مرا از غرقه شدن در آب قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ گفت نوح علیه السلام نگاه دارنده نیست امروز که منع کند
و باز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب خدای إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر کسی که بخشد یعنی خدای و گویند
عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای
برو بخشد و در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان استیلا یافت وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ و حایل شد
میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ۝ پس گشت از جمله غرق شدگان القصه
نوح علیه السلام از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعی است در جزیره بکشتی نشست عاشر ماه رجب
و کشتی بتمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید
وَقِيلَ و گفته شد یعنی حق سبحانه گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ ای زمین فرو بر آب خود را که بیرون آورده
وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي و ای آسمان باز گیر آبی که فرو گذاشته وَغِيضَ الْمَاءُ و کم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ
الْأَمْرُ و گزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ
و قرار گرفت کشتی بر جودی کوه از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ
بُعْدًا و گفته شد دوری و هلاکت باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح علیه السلام
با قوم از کشتی بیرون آمد روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد این آیه در غایت
فصاحت و نهایت بلاغت است و در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت
و بلاغت آن سخن گفته‌اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب و نکته‌ها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع
آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان بلاغت سخن وری سعت ایراد آن ندارد
حواله وقوف بر دقایق و رقایق این حال بمطالعه این محل از جواهر التفسیر میرود و من الله التوفیق شعر
یغوص البحر من طلب اللآلی مصراع کوهر طلبی رو بسوی دریا کن وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ و بخواند نوح علیه السلام
پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي

از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی که وعده
تو راست است وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین چیست امام ترمذی
قدس سره در تاویلات آورده که نوح علیه السلام اگر نه پسر خبر نداشت که اگر خبر داشتی این سوال نکردی
زیرا که حق تعالی فرموده ولا تخاطبني في الذين ظلموا و چون این سوال فرمود قَالَ يَا نُوحُ گفت خدای ای نوح
إِنَّهُ بدرستی که پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستی که او خداوند عملی
است غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ آنچه نیست
ترا بآن دانشی یعنی چیزی که چون از بی سیدن آن ندانی مپرس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر پسر
تو از من سوال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ
از آنکه باشی از نادانان بسوال غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ
بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ آنچه نباشد
مرا بآن چیز دانایی یعنی بجواز سوال از آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نبخشایی بمن
أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ گفته شد ای نوح فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا
بسلامتی حاصل از حضرت یا بسلامی و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ و زیادتیها بر تو یعنی در نسل تو
تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو چون یکی آنست که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر او عقب نماند
و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس که منتهی می شود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام
پدر هنود وَعَلَىٰ أُمَمٍ و سلامت و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تواند یعنی از آنها که ناشی شوند
از جمعی که با تواند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و از آنها که با تو امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد که سَنُمَتِّعُهُمْ
زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و سعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا پس برسد ایشان را
از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک در آخرت مراد کفارند در وسیط از قرظی رحمه الله نقل میکند که هیچ مومن
و مومنه نباشد از آن وقت تا روز قیامت الا داخل است درین اسلام و برکت هیچ کافر نباشد الا که
داخل دارد درین تمتع و عذاب تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است که ما
بواسطه جبرئیل نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آن را بسوی تو که محمدی صلی الله علیه وآله وسلم مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی
که بدانی آن را أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هَٰذَا پیش ازین وقت فَاصْبِرْ پس شکیبایی
کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ هم چنانچه نوح علیه السلام صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ
پرهیزکاران راست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر
کلید بستگیها ست و شکیبایی علاج خستگیها نتیجه شکیبایی ظفر است و کار صبر آن هر روز بد تر است
نظم صبر ست کلید گنج مقصود ٭ بی صبر در مراد نگشود ٭ گر صبر کنی مراد یابی ٭ وز پای درافتی از شتابی ٭
وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان هود را که از جهت نسبت است
چنانچه در سوره اعراف گذشت قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت هود علیه السلام ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی
مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را معبودی بجز او و شما او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ
نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شرکا يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ ای گروه من نمیخواهم شما را

عَلَيْهِ أَجْرًا بر تبليغ رسالت مزدي ومقرر است كه مجموع رسل قوم خود را از بي‌طمعي خود خبر داده اند جهت
ازالت تهمت وخلوص نصيحت بدعوت وقتي نتيجه دهد وموعظه ان زمان تاثير كند كه بطمع فاسد الوده
نباشد نظم طمع بند ودفتر حكمت بشوي ** طمع بگسل وهر چه خواهي بگو لاجرم پيغمبران مزد نبوت
از قوم نخواستند چنانچه هود عليه السلام فرمود إِنْ أَجْرِيَ نيست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي مگر
بر آنكس كه بمحض قدرت بيافريد مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آيا فهم نميكنيد وعقل خود را كار نميفرماييد تا محق را
از مبطل وحق را از باطل تميز كنيد اورده اند كه عاديان دعوت هود را عليه السلام قبول نكردند وحق
سبحانه بشامت آن سه سال باران از ايشان باز گرفت وزنان ايشانرا عقيم وعاقر ساخت وچون ايشان
اصحاب زراعت بودند وهود شمنان نيز داشتند براي زراعت بباران وبراي دفع اعادي باولاد محتاج
شدند هود عليه السلام فرمود وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا اي گروه من استغفار كنيد وامرزش طلبيد رَبَّكُمْ
از پروردگار خود بايمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس بازگرديد از عبادت غير او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد
از اسمان عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا بر شما يعني بحرم زروعات شما باراني پيوسته وَيَزِدْكُمْ و بيفزايد وزياده كند
قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ قوتي با قوت شما يعني فرزندان دهد شما را تا بمدد ايشان بر دفع اعادي قادر شويد پس سخن
من بشنويد وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ وبر مگرديد از سخن من واعراض منماييد از پيغام الهي در حالتي كه مصر باشيد بر گناها قَالُوا
گفتند يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ اي هود نياوردي بما حجتي كه دلالت كند بر صحت دعوت تو بحال انكه هود عليه
السلام معجزات بديشان نموده بود ايشان ازان در حساب نياورده وانكار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ ونيستيم ما
بِتَارِكِي آلِهَتِنَا ترك كنندگان عبادت خدايان خود عَنْ قَوْلِكَ از سخن تو كه گويي يك خدا را پرستيد
وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ونيستيم ما ترا باور كنندگان إِنْ نَقُولُ نميگوييم ما در شان تو إِلَّا اعْتَرَاكَ
مگر انكه رسانيده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ برخي از خدايان ما رنجي وگزندي وعلتي وگويند مراد
جنون است عاديان گفتند كه چون تو دشنام ميدهي خدايان ما را ايشان ترا ديوانه ساخته اند تا سخنان
كه نه بر وظيفه عقل است از تو شنوده مي شود قَالَ گفت هود عليه السلام إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ بدرستي
كه من گواه ميسازم خدا را وَاشْهَدُوا وشما نيز گواه باشيد أَنِّي بَرِيءٌ بدرستي كه من بيزارم مِمَّا
تُشْرِكُونَ از انچه شما انباز ميگيريد مِنْ دُونِهِ بدون خداي يعني در عبادت او ديگري را شريك
مي سازيد فَكِيدُونِي جَمِيعًا پس اجتماع كنيد بر كيد بنسبت من همه شما يعني شما وخدايان شما در اهلاك
من اتفاق نماييد ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهيد در قصد من بكنيد كه من باك ندارم
وبكمايت عصمت الهي از مضرت ومعرت شما نينديشم واين از جمله معجزات هود بود عليه السلام كه تني تنها
در مواجهه جمعي كثير از جباران واهل بطش وسطوت شوكت وقوت با كه چون او تشنه بودند اين همه مبالغه
نمود كه جمع شويد واتفاق نموده وبي مهلت در هلاك من سعي نماييد وايشان با وجود شدت وقهر واقتدار ولشكريان
از رسانيدن اندك ضرري بدو عاجز شدند ونعم ما قال بيت تو خدا را شو كه جمله عالم ديد بايست
بخدا كه سر موي قامت بر كهدد ** وچون هود على نبينا وعليه السلام بكرم الهي وثوق تمام داشت گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ
عَلَى اللَّهِ بدرستي كه من توكل كردم بر خداي رَبِّي وَرَبِّكُمْ كه پروردگار من وپروردگار شماست وهمه
خود را بوي باز گذاشتيم مَا مِنْ دَابَّةٍ هيچ جنبنده نيست إِلَّا هُوَ آخِذٌ مگر خداي فرا گيرنده است بِنَاصِيَتِهَا

موی پیشانی او را یعنی مالک اوست وقادر و غالب بر و لفظ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت تصرف
اوست إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر طریق حق و عدل است هر که بر و توکل
کند او را ضایع نگذارد در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی و در نقش الفصوص قدس سره
مذکورست در باب احدیت و بیان تأثیرات و موثرات که آن ذات متعالیه فی الحقیقة مصدر جمیع افعال
است و موثر در تمام منفعلات است بحکم ترتیب هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشاند
اینست سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم مصراع کشش کشان میکشند کانا الیه راجعون
وازین مقوله است قول قایل نظم جو همه را اوست از چپ و راست تو بهر ره که میروی او راست
چون از و بود ابتدای همه هم بدو باشد انتهای همه فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر بگردید از من و اعراض کنید
یعنی بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم پس بدرستی رسانیده ام بشما مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ آنچیز را
که فرو فرستاده شده بودم با آن بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گزاردم و چون قبول حق
سبحانه شما را هلاک کند وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي و جانشین شما کرداند آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی را
غیر شما وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید و حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول
دعوت حق إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ بر همه چیزها نگهبانست یعنی
اقوال و افعال و احوال شما را آگاه میدارد و مجازات آنها از و فایت نمیشود و چون کفار قوم هود بدین سخنان
متعظ و راضی نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آن هنگام که بیاید فرمان
ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُودًا نجات دادیم هود را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنکسانی را که گرویده بودند با او
و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود علیه السلام برهانیدیم بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بخششی و بخشایشی
از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنَاهُم و برهانیدیم ایشانرا مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذاب
درشت و آن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان درآمده و از ادبار بیرون شده اعضای ایشانرا پاره پاره
ساخت وَتِلْكَ عَادٌ و آن عادست یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عادست جَحَدُوا
انکار کردند و کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عاصی شدند در فرستادگان
او و عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ
فرمان هر سرکش ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشانرا بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند
آنرا که ایشانرا بکفر و ضلالت میخواند وَأُتْبِعُوا و از پی در آورده شدند فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً درین سرای
لعنت را که بعد و هلاکت است وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست أَلَا إِنَّ
عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ بدانید که قوم عاد نگرویدند بپروردگار خود أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ بدانید که دوریست
مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند و بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان
بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست قَوْمِ هُودٍ متعلق بیان عادست یعنی
این عاد که هلاک شدند عاد اولی بود که حضرت هود علیه السلام بر ایشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشانرا
عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا و فرستادیم بسوی قبیله
ثمود برادر ایشان صالح را برادر اخوت نسبی است قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت صالح علیه السلام که ای قوم بپرستید

خدایرا و بوحدانیت او مکرو بید مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را معبودی بجز وی هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ
او بیافرید شما را از زمین یعنی که آدم را که پدر شماست و مراد نطفهها که نسل از آن آفریده میشود از خاک بپیدا
کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا و زندگانی و بقا داد شما را در زمین در مدارک مذکور است که سال عمر هر یک از قوم
ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داده بر عمارات زمین تا منازل تره ساختند و بجز انهار
و غرس اشجار اشتغال نمودند فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از و یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد
ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بپرستش او از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من
قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ۞ نزدیکست با امیدواران برحمت اجابت کننده دعاهاست بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ
گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا بدرستی که بودی در میان ما امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد
در جبین حال تو میدیدیم قَبْلَ هَٰذَا پیش ازین که دعوی نبوت کنی و منجو استیم که از آمال متشاور خود سازیم
یا امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که میگویی امید از تو بریده ام أَتَنْهَانَا أَن نَّعْبُدَ
آیا باز میداری تو ما را از آنکه پرستیم ما مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ
و بتحقیق که ما در شکیم مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام
مُرِيبٍ ۞ شکی در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب می سازد و دل را آرام نمی دهد و عقل را شوریده
میگرداند قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح علیه السلام ای گروه من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید او فرض کنید که من
إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي اگر باشم بحجتی روشن از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً و داده باشد مرا
از نزدیک خود بمعجزه فَمَن يَنصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ از عذاب
خدای اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت
میکنید و با من مجادله مینمایید فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ۞ پس شما نمی افزایید مرا جز زیان
کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما را بزیان و نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود
پس از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف ذکر سمت یافت و بدعای وی از سنگ
ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ و گفت
ای قوم هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه ایست که خدای خلق کرده لَكُمْ برای شما آيَةً در حالتی که نشانه ایست
بر قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای
یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شما راست وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید باو بدیی و آزاری که اگر ببدیی
قصد وی کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ ۞ عذاب نزدیک یعنی متعاقب آزار او
معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سوره قمر بیاید
ان شاء الله العزیز و بعد از عقر ناقه بچه او ببالای کوه بر آمده سه بار بانگ کرد و صالح علیه السلام در آن وقت
در میان قوم خود نبود چون بیامد و حال باو تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت شما بزیید و برخورید
از حیوة خود فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ در سرهای خود سه روز که چهار شنبه و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه
بشما عذاب فرود آید ذَٰلِكَ وَعْدٌ این وعده ایست غَيْرُ مَكْذُوبٍ ۞ نه دروغ آورده اند که چهار شنبه
روی ایشان زرد شده و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا

پس آن هنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا نجات دادیم صالح را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانکه
با وی بودند از مؤمنان بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضلی و بخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت
صالح و مؤمنان را از آن بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوایی آن روز وی شاید که مراد روز
قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات مؤمنان الْعَزِيزُ
غالب بر دشمنان بهلاک ایشان وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و فرا گرفت آنان را که ستم کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ
فریاد عظیم مراد صیحه جبرئیل است علیه السلام و در زاد المسیر آورده که در آن روز که وعده حیات داشتند
در خانها خود ساکن شده قبرها کنده ند و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد
و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر ایشان فرود
آمد بر صورت اصلی خویش پای پیش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خود نشر کرده از مشرق تا بمغرب
پایهای وی زرد و بالها پیش سبز و دندانها سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری برافروخته
و موی سروی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و ثمودیان حال را مشاهده نموده روی بمساکن
نهاده بقبور در آمدند جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه مردند و زلزله
در خانها افتاده سقفهای ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دِيَارِهِمْ در سرایهای خود جَاثِمِينَ
مردگان و بر زمین چسپیدگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا هرگز نبوده اند در سرایها و در وسیط آورده که
خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر یک مرد
که او را ابو رغال میگفتندی و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ابو رغال کیست آنحضرت
فرمود که پدر قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ بدانید بدرستی که ثمود انکار کردند پروردگار خود را
أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ بدانید که دوریست از رحمت من قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا و هر آینه بدرستی که آمدند
فرستادگان ما از ملایکه که یازده یا دوازده یا هشت یا هفت بودند در وسیط گوید سه فرشته جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم
علیه الصلوة و السلام بِالْبُشْرَىٰ بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی
مذکورست که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت
که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقایق آورده که مژده
بود بظهور حضرت سید انبیا از صلب وی و بانکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای حمد است و چه بشارت در مقابل
این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد و نعم ما قال نظم خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر
شاباش زان صدف که چنین پرورد گهر آیا از وی معظم و انبیا عزیزتر صلوا علیه ما طلع الشمس و القمر در وسیط
آورده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل به بشارت ولد مر ابراهیم را علیه السلام و میکائیل
بمحافظت لوط علیه السلام و اهل لوط و اخراج ایشان از موتفکات القصه چون بنزدیک خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا
گفتند ما سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت ابراهیم که جواب من سلامیست بر شما ابراهیم ندانست
که فرشتگانند ایشان را در مهمانخانه نشانید فَمَا لَبِثَ پس درنگ نکرد أَنْ جَاءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ
حَنِيذٍ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز

نكردند فلما رأى أيديهم پس آن هنگام كه ديد ابراهيم عليه السلام دستهاء ايشانرا كه مطلقا لا تصل إليه نميرسد
بدان گوساله يعني دست بطعام نميكنند نكرهم انكار كرد ازيشان يعني منكر شمرد وأوجس منهم خيفة
ودر دل آورد از ايشان ترسي به ايشان زمان هر كس كه قصد كسي داشتي از طعام او تناول نمودي و چون
ايشان از طعام وي نخوردند درسيد كه ازيشان باشند وضرري بوي رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند
ازوي قالوا لا تخف گفتند اي ابراهيم مترس إنا أرسلنا بدرستي كه ما فرشتگانيم فرستاده شده إلى قوم لوط
بسوي قوم لوط عليه السلام تا ايشانرا عذاب كنيم وامرأته وزن ابراهيم عليه السلام ساره بنت هاران قائمة
ايستاده بود در پس پرده وسخن ملايكه استماع نمود يا براي خدمت بر سر مهمانان ايستادگي داشت چه ساره
عمر يافته بود و پير گشته واز كسي روي نمي پوشيده همين كه سخن فرشتگان شنود فضحكت پس بخنديد
از جهت فرح وسرور وفرح او بجهت زوال خوف ابراهيم بود عليه السلام يا براي هلاك اهل فساد و گويند خنده
او از تعجب بود تعجب ميكرد از غفلت قوم لوط عليه السلام با وجود قرب عذاب بديشان يا متعجب بود از تمثيل
ملك بصورت بشر يا شگفت ميماند از خوف ابراهيم عليه السلام از سه تن با وجود بسياري حشم وخدم
خود و برهم تقدير چون ساره بخنديد فبشرناها پس بشارت داديم ما او را بزبان ملايكه بإسحاق بوجود
فرزندي اسحاق نام ومن وراء إسحاق يعقوب واز پس اسحاق بيعقوب تخصيص بشارت بساره بجهت آن بود
كه بجهت وسرور زنان بفرزند بيشترست وديگر آنكه ابراهيم عليه السلام از هاجر پسري داشت اسماعيل نام
وساره را هيچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت يا ويلتى گفت اي عجبا أألد ايا من بزايم
وأنا عجوز وحال آنكه من پيرزنم درآن وقت نود سال از عمر وي گذشته بود وهذا بعلي شيخا
واين شوهر من در حالتي كه پيرست صد وبيست ساله يا صد ودوازده ساله إن هذا بدرستي كه اين
خبر كه ميگوييد لشيء عجيب چيزي عجب است واستعجاب وي از راه عادت بود نه از روي قدرت
قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را أتعجبين من أمر الله آيا شگفت ميداري از كار خداي هيچ عجب
نيست از صنع الله واز فضل وي علت آنكه ازميان دو پير فرزندي بيرون آيد بيت قدرتي را بر كمال بود
كي جنبها ازو محال بود رحمت الله بخشايش خداي وبركاته وبركتها يعني زيادتي خيرات او عليكم
أهل البيت بر شما اي اهل بيت محققان بر آنند كه از بركات الهي آن بود كه اسباط جميع انبياء بني اسرائيل از ابراهيم
صلوات الله واز ساره رضي الله عنه پيدا شدند إنه بدرستي كه خداي حميد ستوده است باعطاي نعم
مجيد بزرگوارست باظهار كرم فلما ذهب پس آن وقت كه برفت عن إبراهيم الروع از ابراهيم
ترسي وفزعي كه داشت وجاءته البشرى وآمد بوي بشارت اولاد يجادلنا در ايشان دو مجادله كرد
با فرشتگان ما في قوم لوط در شان قوم لوط عليه السلام آورده كه ملايكه را گفت كه شما هلاك كنيد
اهل قريه را كه در وي صد مومن باشد گفتند ني فرمود كه اگر نود باشد گفتند ني هلاك نميكنيم هم چنين
ده ده كم ميكرد تا بده رسيد وبه پنج رسيد پس بيكي ملايكه گفتند در هر ديهي كه يك مومن باشد ما را هلاك
ايشان فرمان نيست ابراهيم عليه السلام فرمود كه إن فيها لوطا نه كه لوط و بنات وي در آنجااند فرشتگان
گفتند كه ما لوط واهل او را بيرون خواهيم آورد از ميان ايشان إن إبراهيم لحليم بدرستي كه ابراهيم بردبار
بود تعجيل نداشت در انتقام از بدكاران أواه آه كننده بود وتاسف خورنده بر ادميان منيب

رجوع کنند بحضرت عزت ذکر این صفت دلالت دارد بر آنکه حامل مجادله ابراهیم با ملایکه رقت قلب و فرط ترحم
بود و امید داشت که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند ملایکه گفتند یا ابراهیم اعرض عن هذا
ای ابراهیم روی بگردان و درگذر ازین جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان پروردگار تو
بعذاب ایشان و انهم آتیهم و بدرستی که ایشان آینده است بدیشان عذاب غیر مردود عذابی باز
گردانیده بجدال و دعا پس ملایکه ابراهیم را علیه السلام وداع فرموده روی بموتفکات نهادند و آن چهار
شهرستان بودند در هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن بودند چون بنزدیک شدوم رسیدند که
لوط علیه السلام در آنجای بود چون نگاه کردند که وی در زمین کار میکرد بپیش وی رفتند و سلام کردند
و لما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرشتگان ما لوطا بسوی لوط سیء بهم اندوهگین شد
بدیشان و ضاق بهم ذرعا دل تنگ شد بجهت ایشان نه از کراهت داری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید با رو
یهای خوش و صورتهای دلکش از بدی وی با کی قوم اندیشید و قال هذا یوم عصیب و گفت این روز
سخت است بر من آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط علیه السلام چهار نوبت بر بدی قوم خود
گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط علیه السلام را دید گفت بشما نرسیده است خبر این اهل شهر
و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط را علیه السلام شرم آمد و گفت گواهی میدهم که بدترین
اهل عالم این قوم اند جبرئیل بر میکائیل علیهما السلام اشارة فرمود که اینک یک شهادة پس لوط علیه
السلام با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن تکرار فرمود و چون بشهر در آمدند
دیگر باره اعادت نمود و چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادات اربعه وجود گرفت بعضی مردم
و دیگر بخبر او رسانیدند زن لوط علیه السلام اهل بر قوم را خبر کرد پس ایشان روی بدر خانه لوط علیه السلام
نهادند و جاءه قومه و جا آمدند بلوط علیه السلام قوم او یهرعون الیه بشتاب
دوانیده شدند بسوی او و من قبل و پیش ازین وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند
که عملهای بد میکردند از لواطة و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها
چون قوم بدر خانه لوط علیه السلام آمدند و طلب مهمانان کردند قال یا قوم گفت ای گروه من
هؤلاء بناتی این دختران من اند ایشان را بخواهید هن اطهر لکم ایشان پاکیزه ترند
مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده یا در شریعت وی تزویج مومنات بکفار روا داشت بود لوط
علیه السلام از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد بنات نسا ایشان
بوده چه هر نبی بدر امت خود بوده از حیثیت ترتیب و رحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال
اند فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک فواحش و لا تخزون و مرا رسوا مکنید فی ضیفی
در شان مهمانان من الیس منکم آیا نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که شما را پند دهد
و از عملهای بد باز دارد قالوا لقد علمت گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست ما را
فی بناتک من حق در دختران تو هیچ حاجتی و انک لتعلم ما نرید و بتحقیق تو میدانی که مای
خواهیم از اتیان فاحشه قال گفت علیه السلام در جواب ایشان لو ان لی بکم کاشکی که مرا باشد
قوة قوت بدفع شما یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم او آوی تا پناه

کیرم و باز کردم اِلیٰ رُکْنٍ شَدِیدٍ بر کز سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانند کرد
و در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رحم الله اخی لوطا کان
یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجا درماندگان جز
درگاه او نیست نظم آستانش که قبله گاه همه است ‌ ازهمه آفتی پناه همه است ‌ هر که دل در هوا بشکستست
انعم هم دو کون وا رستست اورده که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از پس در مجادله با ایشان
دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند در این حال لوط عم بغایت مضطرب و اندوهناک شد
ملایکه که او را بان اضطراب و خروش و جنبش دیدند قَالُوا یَا لُوطُ گفتند ای لوط اِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ
ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده‌ایم دل قوی دار که ایشان لَنْ یَصِلُوا اِلَیْکَ نرسند باضرار
و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان گذار پس جبرئیل علیه
السلام پیش ایشان باز شد و پر خود را بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام
بیرون دویده میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط علیه السلام ساحرانند پس جبرئیل علیه
السلام فرمود فَاَسْرِ بِاَهْلِکَ پس ببر کسان خویش را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ بپاره از شب وَلَا یَلْتَفِتْ و باید که
التفات نکند و واپس ننگرد مِنْکُمْ اَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر اِلَّا امْرَاَتَکَ مگر زن خود را
که او کافره است اِنَّهُ مُصِیبُهَا بدرستی که رسنده است بدیشان [illegible] نیز چون باقی کفار هلاک خواهد
لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه السلام گفت
اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح
بسیار وقت است جبرئیل عم گفت اَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ آیا صبح نیست نزدیک یعنی نزدیکست فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا
پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را علیه السلام فرمودیم تا پر خود را در زمین شهر
های ایشان در آورد و برداشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان شنودند پس حکم
کردیم تا بیفکند و ما نقل رحمت کامله جَعَلْنَا عَالِیَهَا سَافِلَهَا گردانیدیم زبران یعنی سرنگون ساختیم وَاَمْطَرْنَا
عَلَیْهَا و بباراندیم بران شهرها بعد از سرنگون شدن او حِجَارَةً مِنْ سِجِّیلٍ سنگ از گل متحجر شده
سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد باتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام
آسمان دنیاست یا سجین که نام جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن
سنگها بود مَنْضُودٍ بر هم نهاده یا پی در پی مُسَوَّمَةً نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید
چون جزع یا ببیاض و حمرت بوده [illegible] کرده شده بعضی از آنها سفید و بر نقطها یا نام هر کس که برو
باران شد بران نوشته بود ... کشته عِنْدَ رَبِّکَ در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر
زاهدی رحمه الله آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خورد او مساوی شتری قولی آنست که سنگ بر جایی
بارید از آن قوم در دیار خود بنودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگ مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک
اورده نه که یکی از ایشان بحرم مکه در آید و تا چهل روز که نام زد او بود در هوا معلق بایستاد همین که از حرم
بیرون رفت بر سر وی آمد و هلاک کرد وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ و نیست آن سنگ عذاب
از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد بیت چو عالم را ستمگر تنگ دارد

عجب نبود که بر روی سنک باران سکان را در خورد ست بسیار حوض ها به بینی سنک دار و کفته اند
ضمیر هی راجع بقری است کنایه عن مدائن قوم لوط یعنی دیار قوم لوط از ستمکاران مکه دور نیست در اثناء اسفار
بدان دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را
بایمان و احسان باصلاح آرند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم ما باولاد مدین یا ساکنان بلد مدین أَخَاهُمْ
شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را علیه السلام قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم بپرستید خدا را
بیکانکی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدایی بجز وی وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و مکاهید و کم
مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ
بدرستی که من می بینم شما را بتوانکری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت
بلکه مردم منعم و توانکرید و رسم حق کذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق
ایشان باز کیرید وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ و بدرستی که من می ترسم بر شما با این خیانت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ
عذاب روز کرد آینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب است بجهت وقوع است دو یعنی در آن
روز عذابی کرد فرو کیرد که هیچکس راه رهایی نیابد مراد عذاب قیامتست یا عذاب استیصال و چون نهی
کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفاء آن و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ و ای کروه من أَوْفُوا
الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بتمام پیمایید مکیل را به پیمانه و تمام بسنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل
و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میکرفتند و
اطراف درهم و دینار را نیز می بریدند در آن باب میکوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را
أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه میخرید یا قراضه که از دینار و درهم می برید وَلَا تَعْثَوْا
و غایت تباهی مجویید فِي الْأَرْضِ در زمین بلد خود مُفْسِدِينَ در حالتی که تباه کاران باشید
بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی کذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را
از آنچه بخیانت جمع میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندکان مر قول مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ
و من نیستم بر شما بِحَفِيظٍ نکاهبان که شما را از قبایح نکاه دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولی
ام پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدن هست و بس بیت من آنچه شرط بلاغست با تو
میکویم تو خواه از سخنم پند کیر و خواه ملال آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی
آنکه ایشان را فرمان حرب بودی چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را حرب
نفرموده و شعیب علیه السلام از آن جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میکفت و خود
همه شب نماز میکزارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ کفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَوَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نمازهای تو میفرماید ترا
أَنْ نَتْرُكَ بتکلیف آنکه ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه می پرستیده اند پدران ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست
بداریم آنکه میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالها خود مَا نَشَاءُ آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز کرفتن
ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ بدرستی که تو بردباری و راه یافته ای نه خود
یا این سخن از روی تهکم میکفتند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد میکفتند که تو با
آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میکویی قَالَ يَا قَوْمِ کفت شعیب علیه السلام که ای کروه من

أَرَأَيْتُمْ چون بي بينيد وجه ميكوييد إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم كه من بر بصيرتي وحجتي مِنْ رَبِّي
از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِي مِنْهُ وروزي داده باشد مرا از نزديك خود رِزْقًا حَسَنًا روزي نيكو چون
نبوت ورسالت ويا مال حلال بي خيانت تكليف وتطفيف يا مراد دولت كمال وتكميل ارزاني داشته باشد وسعادت
روحاني وجسماني عطا فرموده روا باشد كه من دروغي گويم وخيانت كنم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ ونميخواهم مرا كه مخالفت
كنم شما را وبيايم إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوي آن چيزي كه شما را از آن نهي ميكنم يعني شما را از چيزي منع نميكنم تا خود
مرتكب آن شوم بلكه از هرچه باز ميدارم خود نيز بازي ايستم إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ نميخواهم مگر بصلاح آوردن
كارهاء شما مَا اسْتَطَعْتُ مادامي كه توانم وَمَا تَوْفِيقِي ونيست توفيق من در اصلاح امور وبار سيدن بسر منزل
صواب وصلاح إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدايت ومعونت خداي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروي توكل ميكنم كه قادرست بر همه
چيز وغير او عاجزانند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ وبسوي او باز ميگردم در هرچه نيت ميكنم وَيَا قَوْمِ واي گروه من
لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي شما را بر آن ندارد دشمني من وستيزه كاري با من أَنْ يُصِيبَكُمْ كه برسد شما را مِثْلُ مَا
أَصَابَ مانند آنكه برسيد قَوْمَ نُوحٍ گروه نوح را عليه السلام از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ يا قوم هود را عليه
السلام از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ يا گروه صالح را عليه السلام از صيحه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ ونيستند گروه لوط عليه السلام
مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور يعني در زمان ومكان بشما نزديك اند اگر از ايشان گذشته عبرت نميگيريد ان
ايشان عبرت گيريد وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ وطلب مغفرت كنيد از پروردگار خود بايمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع
كنيد از عبادت او از پرستش غير او إِنَّ رَبِّي بدرستي كه پروردگار من رَحِيمٌ بخشنده بر مستغفر
انست وَدُودٌ دوستدار وودود بمعني فعيل بمعني فاعل آيد يعني بندگان را دوست دارد وبمعني مفعول
بود يعني بندگان او را دوست دارند حضرت مولانا يعقوب چرخي در شرح اسماء الله معني الودود درا
برين وجه آورده كه دوست دارنده نيكي بهمه خلق ودوست داشته بحق يعني او نيكان را دوست ميدارد
ونيكان او را دوست ميدارند وفي الحقيقة دوستي ايشان فرع دوستي اوست زيرا كه چون بنظر تحقيق
درنگرند اصل حسن واحسان كه سبب محبت ميباشد غير او را ثابت نيست پس خود را دوست
ميدارد وازين باب نكته چند در آيه يحبهم ويحبونه بر منظر اعيان جلوه نموده والولد العزيز
زبدة حقايق صفيا بيت اي حسن تو داده يوسفان را خوبي ؛ وانه عشق كرده عاشقان يعقوبي
گر نيك نظر كنند كسي غير تو نيست ؛ در مرتبه محبي ومحبوبي ؛ قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند اي شعيب
مَا نَفْقَهُ فهم نميكنيم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسياري از آنچه ميگويي از وجوب توحيد وحرمت تطفيف
واين بواسطه قصور عقل وعدم تفكر ايشان بود يا اين سخن از روي عناد ميگفتند وگرنه چرا فهم
كلام او نكردندي واو خطيب الانبياء بود وديگر گفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ ومابي بينيم ترا فِينَا ضَعِيفًا در ميان
ما بي قوت در دفع ما يا ضعيف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ واگر نه قوم تو بودندي كه بر دين مااند ومايشانرا عزيز
ميداريم لَرَجَمْنَاكَ هرآينه ترا سنگسار ميكرديم وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ونيستي تو بر ما عزيز ومكرم
بمرتبه كه عزت تو مانع رجم يا موجب رحم شود قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعيب اي گروه من أَرَهْطِي آيا
عشيره وقوم من أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزيزترند بر شما دوست ترند شما را مِنَ اللَّهِ از خداي وَاتَّخَذْتُمُوهُ وفرا گرفته
ايد شما امر خداي را وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا از پس پشت خود هم چون متروك فراموش شده يعني حق تعالى را

نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُونَ
بانچه شما می کنید مُحِيطٌ آگاه است بر وجهی که هیچ چیز برو پوشیده نیست و مر آن شما را مجازات خواهد بود
وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا وای گروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر جایهای خود که دارید از تمرد و تجبر إِنِّي عَامِلٌ
که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکسی را که
بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که رسوا کند او را بفضیحت تمام هلاک سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ
و آنکسی را که او دروغ گویست بزعم شما یعنی زود باشد که من بر حقم یا شما وَارْتَقِبُوا و انتظار برید
آنرا که من میگویم إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آن هنگام
که آمد عذاب ما نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را علیه السلام وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که ایمان آورده
بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا بخشایشی از فضل ما وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا و بگرفت آنانرا که کافر بودند الصَّيْحَةُ
آواز جبرئیل که ایشانرا گفت موتوا جمیعا فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ پس گشتند در سراهای خود جَاثِمِينَ مردگان
و بر زمین افتادگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گوییا که هرگز اقامت ننموده اند در آن دیار أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید
که هلاکت قوم مدین را و دوری از رحمت من كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ همچنانکه هلاک شدند و ملعون گشتند
ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلام اما قوم ثمود را صیحه از تحت
ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا موسی را
با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بودند وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی ظاهر و واضح که آن عصا بود افراد
عصا بذکر بجهت آنکه اصح است إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوا
پس پیروی کردند آن گروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السلام وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ
و نبود کار فرعون بِرَشِيدٍ بر نهج رشد و صواب چون امر و نهیش را متابعت وی کردند فردا نیز تابع او باشند
يَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش روی میکند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ پس در
آرد ایشانرا باتش وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد مکانیست در آمده شده در و یعنی آتش دوزخ چه ورد که
آبشخور است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش مورد یست بر ضد آن وَأُتْبِعُوا و از پی
در آمده شدند فرعون و قوم او فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً درین سرای لعنت را وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت نیز لعنت
در پی ایشانست بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطایی است داده شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان
ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ این خبر از اخبار دههای هلاک شده که نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قصه ازان بر تو میخوانیم
بعضی از انها قَائِمٌ باقیست یا آبادان چون زرع قایم ایستاده وَحَصِيدٌ و برخی ازان متروک
یا خراب چون کشت درو کرده و گفته اند قایم آنست که آثار آن دیده می شود چون دیار عاد و ثمود و حصید
آنکه آثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم ما بر اهل این دهها باهلاک
ایشان وَلَٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ولیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب
بود فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي آن خدایان
که از روی جهل يَدْعُونَ بودند که میخواندند و می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آلهه

ایشان باز نداشت از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب
ایشان وَمَا زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشان را بتان غَيْرَ تَتْبِيبٍ جز زیان کاری و هلاکت وَكَذَٰلِكَ
و مانند این گرفتن است أَخْذُ رَبِّكَ گرفتن پروردگار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ چون بگیرد اهل دهها را وَهِيَ
ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ بدرستی که گرفتن خدای دردناک
و سخت است و از آن گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهایی نیست قطعه کسی کز صرصر ظلمش دمادم
چراغ عیش مظلومان بمیرد ** نمی ترسد از آن کایزد تعالی ** اگرچه دیر گیرد سخت گیرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
بدرستی که درین چه یاد کردیم از قصص هر اینه عبرتیست لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ مر کسی را که بترسد از عذاب
آن سرای ذَٰلِكَ يَوْمٌ آن روز قیامت روزیست که مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ جمع کرده شده بهر وی مردمان
یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ و آن روز روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان
و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ و باز پس نمی‌داریم آن روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ مگر از برای گذشتن مدتی شمرده
یعنی تا وقت وی در نرسد قایم نکرده یَوْمَ يَأْتِ روزی که بیاید آن روز مشهود لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید
هیچکس سخنی که او را نفع رساند إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری خدای و این در موقف خاص باشد و موقف دیگر
باشد که در وا اجازت سخن گفتن نیز نباشد هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ
پس از اهل موقف بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای وی بود وَسَعِيدٌ و نیکبخت باشد که بموجب
وعده بهشت مأوای او بود در حقایق سلمی از شیخ شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت
پنج چیزست نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج چیزست
و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی حیایی شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه درین
سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار بر آورده و دیگر
حکم ازل بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه از هیبت آن خبر
و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود قطعه آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار ** وین یکی را
تا ابد داغ شقاوت بر جبین ** عدل او میراند او را سوی اصحاب الشمال ** فضل او میخواند این را نزد اصحاب
الیمین ** فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا پس اما آنانکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِيهَا
مر ایشان راست در آن آتش زَفِيرٌ فریاد سخت وَشَهِيقٌ و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند
و استعمال او در مبدا صوت حمارست و شهیق صوت ضعیف را گویند و در آخر نهیق مستعمل باشد
تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات و این بدبختان بدین ناله و افغان خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند
در آتش مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ همیشه تا آسمانها و زمینها بجایست این کلمات در عرف عرب عبارت
از تابید و تخلید ست پس دوام دوزخیان بدوام زمین و آسمان باز بسته نباشد چه نصوص داله بر
تابید دوام اهل نار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشان
است جاوید در دوزخ خواهند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب
نار بعذاب معذب سازد یا عذاب دیگر غیر از عذاب آتش چه دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی از آنها
آنست که با آتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّكَ بدرستی

که افریدگار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده است هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا
و اما انانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در ان مَا دَامَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادامی که باشد اسمان اخرت و زمین انجا بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
زمینی و اسمانی بدل این اسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات اورده که دوام اسمان
و زمین از حیثیت جوهر ایشان مرادست از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است چه هر
بالای سر باشد انرا اسمان گویند و هر چه زیر قدم باشد انرا ارض خوانند پس مادامی فوق و تحت باشد سعدا
در بهشت باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر انچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از نعیم جنان بدولتی رساند
زیادت از ان که ان رتبه رؤیتست و رضوان یا بنعمتی که کنه انرا ندانند مگر وی که عالم است بجمیع معلومات
نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین سویدای قواست و شمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر و رضوان من
الله اکبر سمعت ذکر یافته و باید دانست که علماء تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند در زاد المسیر اورده
که استثناء لا یفعل و در معالم اورده که خدای بیین استثنا دانا ترست و اگر اقوال همه را اورده شود شرط ایجاز
که در اول مقدر شده باقی نمی ماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ عطا دادا ایشان را
عطا دادنی نا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در گمان مخاطب حضرت
رسالتست صلی الله علیه واله وسلم و حقیقت خطاب راجع بامت میفرماید که بشک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ
هَؤُلَاءِ از انچه می پرستند این گروه مشرکان در انکه ضلالتی است مودی بهلاک یعنی شک مکنید
در انکه ان عبادت گمراهی است که اخر بهلاک ایشان کشد چنانکه گمراهی امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد
مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل شرک بتان را إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر بر وجهی که می پرستیدند آبَاؤُهُمْ
مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستی که ما تمام رسانندگانیم بدیشان
نَصِيبَهُمْ بهره ایشان را از عذاب غَيْرَ مَنْقُوصٍ در حالتی که ان نصیب ناکاسته باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا
و هر آینه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد در ان یعنی قوم او
اختلاف کردند بعضی بان گرویدند و بعضی کافر شدند چون اختلاف قوم تو در قران وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ
و اگر سخنی نبودی پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده
شدی میان قوم موسی علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا شدی و محق از ایشان نجات
یافتی وَإِنَّهُمْ و بدرستی که کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ هر اینه در گمانی اند مِنْهُ مُرِيبٍ از قران گمانی در ریب
افکننده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که هر یک از مختلفان لَمَّا
لَيُوَفِّيَنَّهُمْ از انجمله اند که هر اینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو أَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان را
بعضی لن را لنا فیه میدانند و لما را بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر که خدا تعالی جزای عملهای او بر وجهی
که باید بدو رساند صاحب البحار فرموده که چون در لما معنی ظرف هست انجا تقدیر محذوفی باید کرد پس تقدیر
وجه که وان کلا لما لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکالی نیست این مقدار بسط مناسب بود و
این وجه نیز تقدیر تشدید لما بود اگر مخففه خوانند صاحب کشاف فرموده که لما موطیه قسم است و تنوین
عوض از مضاف الیه و ما زایده و تقدیر چنین باشد که وان کلهم لیوفینهم إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

بدرستی که خدای بآنچه شما میکنید داناست و چیزی از وی فوت نشود تا بتوفیه جزا تواند کرد بیت
بهمه کار بنده داناست او ** بمکافات هم توانا اوست ** فاستقم کما امرت پس تو مستقیم باش همچنانچه فرموده
شدی ومن تاب معک و باید که مستقیم شوند بر سانی که مستقیم کردند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان
آورده اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشند بر امر و نهی امام قشیری قدس سره فرموده که مستقیم
آنکس است که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جرجانی نقل میکند
که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضل رحمه الله فرموده که آن چیز بود وی همه
نیکوییها نیکو شود و بی بود وی همه زشتیها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را
بشنید گوی بسیار نیکو گفته است و دلیلش فاستقم کما امرت بن یحیی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر گفت
استقامت ابوعلی نسفی رحمه الله فرموده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را در واقعه دیدم پرسیدم
که یا رسول الله سبب شیب تو از سوره هود چه چیز است فرمود که قول فاستقم کما امرت ای عزیز هر کرا قدم راسخ
نباشد رنجش ضایع است شیخ ابوعلی دقاق رحمه الله گفته است که استقامت آنست که بهر خود را از ما سوی
الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رحمه الله در صفت اهل اقامت فرموده نظم کسی را دانم
اهل استقامت ** که باشد بر سر کوی ملامت ** ز اوصاف طبیعت پاک رهده ** باوصاف هویت جان سپرده
تمام از گرد تن دامن فشانده ** برفته سایه و خورشید مانده ** و لا تطغوا و از حد در مگذرید انه بما تعملون بصیر
بدرستی که خدای بدانچه شما میکنید بیناست و لا ترکنوا الی الذین ظلموا و میل مکنید بسوی آنانکه ستم کردن یعنی
مداهنه منمایید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید معاونت مکنید ایشانرا بر بیداد سفیان ثوری قدس سره
فرموده که هر که قلمی برای ظالم بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند
در ظلم ایشان شریک بود و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاک مشرف بود
او را آب توان داد فرمود نه گفتند اگر آبش نه دهند بمیرد فرمود که دعه لیموت مصارع الجنان به
زهی نیکو مرده به ** پس حق سبحانه تعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظالم مکنید فتمسکم النار که شما را
بساید یعنی بشما رسد آتش دوزخ وما لکم من دون الله و نیست شما را بجز خدای من اولیاء دوستان
که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس شما یاری داده نشوید واقم الصلوة و بپای دار نماز را
طرفی النهار در دو طرف روز وزلفا من الیل و در ساعتهای از شب نماز طرف اعلی روز
بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه رضی
الله عنه خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرما خوبتر در خانه
است چون زن بخانه وی درآمد عمر او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده در مجلس حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه آمد و گریان حال گذشته بعرض رسانید آیه فرود آمد که ان الحسنات بدرستی که نیکوییها
یعنی نمازهای پنجگانه یذهبن السیئات ببرند و محو کنند بدیها را که غیر کبایر باشد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گزارده گفت آری فرمود که همچو کفارتست آن نماز کفارت این گناه است گفتند
یا رسول الله این حال او راست خاصه فرمود نی برای عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده
که از نمازی تا نمازی کفارت گناهانیست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند و واسطی

قدس سره در بعضی ایت فرموده که انوار طاعات ظلمت معاصی را محو میسازند و در بحر او برده که انوار ذکر و مراقبه
در طرفی النهار روز و زلفا من اللیل ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده منع میکنند و بعضی بر انند
که حسنات کفتن کلمه اربع است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ذلک این فرمان و این
وعده ذکری للذاکرین پندی است مر یاد کنندکان را ۞ واصبر و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب
از نواهی فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نمیکرداند مزد نیکوکاران را عدول از ضمیر اشارة
بدانست که شکیبایی از احسانست فلولا کان پس چرا نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها
که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان رای و عقل که از روی حزم ینهون باز داشتندی مفسدان
عن الفساد فی الارض از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا لیکن اندکی بودند
ممن انجینا منهم از انها که نجات دادیم ایشان را از عقوبت که شکان که ایشان نهی میکردند واتبع الذین
ظلموا و پی روی کردند انانکه کافر بودند ما اترفوا فیه انچیزی را که منعم شده بودند در ان یعنی
متابعت ارزوهای نفس کرده و اهتمام تمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیده از تمامی رای ان
اعراض نمودند وکانوا مجرمین ۞ و بودند کافران وما کان ربک و نخواست پروردکار تو لیهلک
القری که هلاک کند اهل دهها را بظلم بشرک واهلها مصلحون ۞ و حال انکه اهل ان موضع
بصلاح از یکدیکر باشند در میان یکدیکر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم با ان منضم نکردد و از
اینجا کفته اند الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و اکر خواستی پروردکار تو لجعل الناس
هر اینه دانیدی مردمان را امة واحدة یک کروه بر یک دین و یک ائین ولا یزالون مختلفین و همیشه
باشند اختلاف کنندکان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس الا من رحم ربک مکر انکه رحمت
کند پروردکار تو برو و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانان اند یا انکه در روزی یکی
تونکرست و یکی درویش مکر انکه خدای و بر اقلامت دهد ولذلک خلقهم و از برای اختلاف آفریده
است خدای مردمان را یا برای رحمت آفریده راه یافتکان را وتمت کلمة ربک و تمام شد سخن پروردکار تو
یعنی کلمه که با ملایکه کفته و ان اینست لاملأن جهنم هر اینه پر سازم دوزخ را من الجنة والناس اجمعین
از عاصیان دیوان و ادمیان همه ایشان وکلا نقص علیک و هر خبری که میخوانیم بر تو من انباء
الرسل از اخبار پیغمبران و ان خبر چیست ما نثبت به فؤادک انچه ثابت میکردانیم و بر جای میداریم
بان دل ترا بیارامد و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت ثابتتر میایی و بر ایذای کفار شکیبا باشی وجاءک
فی هذه الحق و امده است بتو درین سوره الحق درستست و راستست در معالم فرموده که تخصیص
این سوره برای تشریف و الحق در همه سورهای قرانی هست و کفته اند هذه اشارة باخبار مذکورست باخبار
مذکورست درین سوره یعنی این خبرها راستست وموعظة و پند است وذکری و یاد کرد للمؤمنین
مر کرویدکان را وقل و بکوی للذین لا یؤمنون مر انانرا که ایمان نمی اورند اعملوا عمل بکنید
علی مکانتکم بر حالتی که بر ان متمکن اید انا عاملون ۞ بدرستی که ما نیز عمل کننده کانیم بر همان
حال که داریم وانتظروا و چشم دارید بما انقلاب زمان را انا منتظرون ۞ بدرستی ما نیز منتظریم
نزول عذاب را بشما ولله غیب السموات والارض و مر خدایراست علم انچه غایب است از اسمانها و زمینها

وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ وبسوي او باز گردد وحفص يرجع بمجهول خواند يعني بسوي او گردانيده
شود همه كارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش كن او را كه مرجع همه است وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وتوكل كن بروي تقديم
عبادت بر توكل اشارتست بر آنكه نفع توكل بعابد ادا رسد وتوكل بمجرد گفتار بي اعتبار بود وَمَا رَبُّكَ
ونيست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۞ بيخبر از آنچه بندگان مي كنند وحفص بخطاب ميخواند ومخاطب
همه مردمانند ودر تيسير از كعب الاحبار رحمه الله نقل ميكند كه فاتحه توريت آيت اول از سوره انعام است وخاتمه
ان آيت آخر سوره هود والحمد لله اولا واخرا

سورة يوسف عليه السلام مكية

بسم الله الرحمن الرحيم ۞

الر ۞ در كشف الاسرار آورده كه ايمان حروف از متشابهات لا يعلم تأويله الا الله وگفته اند مراد تركيب اسماء
حسني است اگر كسي داند چنانچه از الر وحم ون الرحمن حاصل ميشود يا مختصر اينست از اسماء الهي چنانچه
الف از الله ولام از لطيف وراء از رفيق يا از صفات او چنانچه الف از انفراد ست ولام لطف وراء رحمت گويا قسم
ياد ميكند بدين وجه كه بانفراد من بربوبيت ولطف من لطايف احديت وبرحمت من بر كافه بريه جواب
قسم چيست تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۞ اين آيات آيتهاي كتاب مبين است يعني سوره كه ظاهر است اعجاز
ان بر [illegible] مسايل را روشن كننده كه قصه را كه يهود سوال كرده بودند چه در روايت آمده كه علماي يهود يعني از اشراف
عرب را گفتند كه محمد صلي الله عليه وآله وسلم سوال كنيد كه سبب انتقال يعقوب از شام بمصر چه بوده اين سوره
سوره نازل شد إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستي كه ما فرستاديم كتاب را مراد اين سوره ست قُرْآنًا عَرَبِيًّا قراني
تازي بعضي از قرآن را قرآن گفته يعني ما اين سوره بلغت عرب فرستاديم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۞ يا نشد
كه تا شما فهم كنيد ومعاني او برسيد وحجت بر شما لازم شود كه بلغت ديگر فرستيم شما در فهم آن
عذر آريد نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ ما ميخوانيم بر تو أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهترين قصه كه خوانده شود در معالم گويد بهتريت
بجهت اشتمال او بر عجايب وغرايب وحكمتها وعبرتها در عين المعاني آورده كه اين قصه از قصهاي ديگر احسن است چه صا
حبش نيز از آدميان احسن بوده در تيسير اعجب القصص گويد صاحب بحر الحقايق گويد كه احسن است بسبب
آنكه مشابهت تمام دارد باحوال انسان اگر تاويل كنند يوسف را بدل ويعقوب را بروح وراحل بنفس وقوي
به برادران يوسف وحضرت شيخ قدس سره بدين منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبيق داده وچون در بين
ترجمه طريقت اختصار مرعي است بجموع اخبار وروايات اين قصه وتاويلات او با نكات ودقايق كه در
اين گفته اند حواله بجواهر التفسير ميرود وايجاز مجرد ايراد قصص وترجمه الفاظ اكتفاي نمايند آورده اند كه بعضي
از اصحاب گفتند يا رسول الله لو قصصت علينا اين آيت نازل شد كه ما بر تو ميخوانيم بهترين كلامي كه بعضي
از ان در پي بعضي باشد يا خبر ميدهيم ترا بهترين خبري بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بوحي كردن ما بسوي تو هَذَا الْقُرْآنَ
اين سوره را وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ وبدرستي كه بودي تو پيش از نزول اين سوره لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۞ از ناآگاهان
يعني از دانستن اين قصه غافل بودي واين غفلت غير مذموم است إِذْ قَالَ يُوسُفُ ياد كن وقتي را كه گفت يوسف
عليه السلام لِأَبِيهِ مر پدر خود يعقوب را عليه السلام در سن دوازده سالگي شب آدينه در كنار پدر در خواب
بود ناگاه سراسيمه از خواب در آمد يعقوب عليه السلام گفت اي پسر ترا چه رسيد گفت يَا أَبَتِ اي پدر من
عجب ديدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستي كه ديدم در خواب أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا يازده ستاره وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وآفتاب

وماه را ومن بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان ستارگان و قمر فرود
آمدند و پس در ایشان می نگریستم رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾ دیدم ایشان را مرا سجده کنندگان یعقوب علیه
السلام که یوسف مرتبه و برادر یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست یا یعقوب علیه السلام و زوجه
او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او که بجای آرند و فکر فرمود که اگر برادران
این واقعه شنوند و ایشان از تعبیر وقوف دارند هر اینه قصد کشتن وی کنند قَالَ يَا بُنَيَّ وگفت ای پسر
من تصغیر از روی شفقت و محبت است لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ مخوان و پیدا مکن خواب خود را عَلَىٰ
إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا لَكَ که حیله کنند برای اهلاک تو كَيْدًا حیله کردنی بسبب وسوسه
شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است لِلْإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾ مر آدمی را
دشمنی است آشکار که او را برآنکس و کینه میدارد وَكَذَٰلِكَ وهم چنانکه ترا برگزیدند بدین چنین خوابی که دلیل
شرف و نشان تفوق تست بر اخوان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ برخواهد گزید ترا پروردگار تو کار تو در زمان
فرمانی و پادشاهی وَيُعَلِّمُكَ و بخواهد آموخت ترا مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا
دلیل غوامض کتب منزله وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست عَلَيْكَ بر تو
وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بدلیل که ایشان را پیغمبر میکند یا بر نسل یعقوب
علیه السلام که انبیا از وی بیرون آمدند كَمَا أَتَمَّهَا هم چنانچه تمام کرد نعمت را عَلَىٰ أَبَوَيْكَ بر دو پدر تو
مِن قَبْلُ پیش از این وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ بر ابراهیم علیه
السلام بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحاق باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو عَلِيمٌ داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد حَكِيمٌ ﴿٦﴾ استوار کار و درست
کردار که بکند آنچه باید لَّقَدْ كَانَ بتحقیق که هست فِي يُوسُفَ در قصه یوسف وَإِخْوَتِهِ و در
حکایت برادران او آيَاتٌ نشانهای قدرت یا دلایل حکمت یا معجزات نبوت لِّلسَّائِلِينَ ﴿٧﴾ مر پرسند
گان را و غیر ایشان را یوسف را علیه السلام یازده برادر بود یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و شش دیگر
علاتی که پسران خاله یوسف نیز بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یسخر و چهار دیگر علاتی
و ایشان از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و اشر آورده اند که چون یوسف علیه السلام مذکور با پدر تقریر
کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت فرمود و با جتبا و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برا
دران او شنودند و چون از شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت
آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند إِذْ قَالُوا یاد کن آن را که گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر
لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ هر اینه یوسف و برادر او بنیامین أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا دوست ترند بسوی پدر ما از ما
وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما جماعتی توانا ما جماعتی توانا و کارگزاریم و ایشان خورد سال و بی کفایت بس
بایستی که ما را دوست داشتی چون دو عاجز ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرده إِنَّ أَبَانَا بدرستی که پدر ما
لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾ در دور افتاده ایست آشکار از راه صواب یعنی رای او درین کار بخطا واقع شده
در تیسیر آورده که چون شیطان از ایشان این کلمات استماع کرد بصورت پیری برایشان ظاهر شد و گفت یوسف
میخواهد که شما را بندگی کرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اقْتُلُوا يُوسُفَ و بکشید یوسف را و کوید

گوینده این سخن دان بود که گفت بکشید او را اَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا یا بیفکنید او را بزمینی دور از عمارت
یا موضعی که دران سبلی باشد یعنی او را غایب کنید یَخْلُ لَكُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ أَبِيكُمْ
روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی بشما اقبال کند وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ و باشید
از پس یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صَالِحِينَ گروه شایستگان یعنی توبه کنندگان و این
نیز از مکاید ابلیس است که ناشکیبایان یا دیده اند و روا از روی تزیین میگوید مصراع امروز گنه کنید و فردا
توبه، آخر تامل نمی نماید که عمر فردا را عمر فردا می باید و بر عمر اعتقادی نیست بیت کار امروز بفردا
نگذاری زنهار که چو فردا برسد نوبت کار دگر است، قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که یهودا بود
یا لاوی لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را قتل بی گناهان گناهی عظیم است وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ و بیفکنید
او را در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ تا فرا گیرند از راه او را بعضی گذریان که بدان چاه رسند و ببرند بناحیتی
دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست برین وجه می باید کرد إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید
شما کار کنندگان بمشورت من پس همه برین رأی متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها
از زمین دمیده نظم سنبل سر نافه باز کرده، گل دست بر و دراز کرده، بیرای سبزهای نوخیز
از لاله تر زمرد انگیز، چه شود یوسف را با ما بصحرا بفرستی تا دو شبی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب علیه السلام
فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید
و من بخار هجران گرفتار باشم بیت حریفان در بهار عیش خندان، من اندر کنج غم چون دردمندان
فرزندان از یعقوب علیه السلام در مانده پیش یوسف آمدند و از تماشا سبزه و صحرا شمه با وی در میان آورده
گفتند بیت موسم گل دو سه روزیست غنیمت دارید، که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود، یوسف علیه
السلام تماشا نام شنیده خاطر مبارکش متوجه شده و با برادران پیش پدر آمده اجازت نمود مضمون این مقال
بزبان حال بعرض رسانید بیت زمین تنگنای خانه ام خاطر بصحرا میکشد، کز بوستان باد سحر خوش بوی میدهد
پیغام را، یعقوب علیه السلام در فکر دور و دراز افتاد قَالُوا گفتند برادران یوسف علیه السلام يَا أَبَانَا
مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا ای پدر ما چیست ترا که ایمن نمیداری مارا عَلَى يُوسُفَ بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او وَإِنَّا
لَهُ لَنَاصِحُونَ وحال آنکه ما مر او را نیکو خواهانیم و بغایت مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا
بجانب صحرا يَرْتَعْ تا در سعت و فراخی معیشت میوه ها و نقلها خورد وَيَلْعَبْ و بازی کند بتیر انداختن
و شتر دوانیدن وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بدرستی که ما مر او را نگاهبانانیم از هلاک و از سبع و هوام قَالَ إِنِّي
لَيَحْزُنُنِي گفت یعقوب بدرستی که مرا اندوهگین دارد أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت
مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده وی کم وَأَخَافُ و دیگر می ترسم أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ آنکه او را بخورد گرگ
چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده می باشند مبادا که گرگی قصد وی کند وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ و شما
از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او نظم از آن ترسم که در غفلت
نشینید، از غفلت صورت حالش نبینید، درین دیرینه دشت محنت انگیز، کهن گرگی در دو دندان کند تیز،
قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اگر او را بخورد گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ
وحال آنکه ما گروه توانا و قوی هیکل ایم که هر یک از ما شیر درنده را مقاومت میتوانند کرد إِنَّا إِذًا پدر بدرستی

کرما ان وقت که برادران را بکرک دهیم لَحَافِظُونَ هر اینه زنان کاران باشیم پس چون یعقوب علیه
السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف را بشنید و موی بیش شانه زده جامهاوش بوشانیدند
و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل السلام از بهشت اورده بود بوقت القا در اتش نمرودی
در بوشانیده بود و بمیراث یعقوب علیه السلام رسیده بود تعویذی بر بازوی بست و بمشایعت فرزندان تا
شجرة الوداع که بر دروازه کنعان بود بیرون امد یوسف علیه السلام را در کنار کرفته کریان اغاز وداع کرد
بیت دو رود لحظه در خورد دیده بود طوفان اشک تا کریبان رسیده بود یوسف علیه
السلام بدر را کریان دیده قطرات کلاب بر کل رخسار باریدن کرفت و دانه دانه مروارید خوشاب
یا لماس مژه شفتن اغاز کرد مصراع ژاله از نرکس فرو بارید و کل را اب داد و کفت ای بدر سبب
کریه چیست زیاده حال یعقوب علیه السلام مضمون این قضیه بسمع ان نور بصر رسانید بیت
میان بعزم سفر بسته بی سر راهست سرشک دیده من میرود که راه بکیرد ای یوسف از بی رفتن
تو رنجه اند و عظیم دل من بمشام می رسید و نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری لا تنسانی فانی
لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد بیت فراموشی نه شرط دوستانست پس فرزندان
در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغه بسیار فرموده و ایشانرا بر دوش کرفت براه اوردند یعقوب
علیه السلام در ایشان می نکریست و از شوق لقای فرزندان ارجمند میکریست بیت هنوز سرو روانم
ز چشم ناشده دور دل از تصور دوری چو بید لرزانست و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند
بکنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس ان هنکام بیرون شدند برادران یوسف را کردند باو انچه کردند و صایای
بدر را یک طرف نهادند و یوسف را بر زمین زدند و اغاز طعنه نموده میکفتند ای صاحب رویای کاذب کجا است
ان کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما برهانند یوسف علیه السلام کفت یا اخوانا
شما را چه شده کی از حال بیر کنعان بر نیندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم ارید بیت یاری دهید
که زدرا اوه دور کشته ایم رحمی کنید که زغم اورا رمانده ایم القصه سخن او التفات ناموده طپانچه بر روی
او میزدند و در خاک خواری تشنه و کرسنه بر روی میکشیدند تا بهلاکت نزدیک رسیده یهودا ان صورت
مشاهده نموده اورا در زیر دامن حمایت کرفت و کفت دست تعدی در استیمن توقف کشید اخر با من
عهد کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن او در کذشتند وَأَجْمَعُوا
و رای خود را محکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ انکه بیفکنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و ان چاهی
بود در سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنک بود بایان ان کشاده
و هفتاد کز عمق داشت یا زیادت پس یوسف را علیه السلام بسر چاه اوردند و چون دست هر یکی از
ایشان میزد دستش را بر بستند و رسن میانش در محکم کرده بچاه فرو کذاشتند دامن براهنش
از بس محمد کشیدند و چون بمیان چاه رسن ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطایر
اشیان سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلام بیش از انکه یوسف علیه السلام بتک
چاه رسد بوی رسید و اورا با جنحه مقدس خود کرفته بر بالای صخره در تک چاه بود نشانده
و از طعام و شراب بهشت بوی داد براهن خلیلی که تعویذ وار بازو داشت در وی بوشانید

وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ وما وحی فرستادیم بسوی وی بواسطه جبرئیل یا الهام دادیم اورا که اندوه
ناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و برادرانرا بحاجتمندی نزدیک تو آریم
لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی ایشانرا بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا باین کاری که کرده اند و رنجی رسانیده
اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ وحال آنکه ایشان ندانند که توئی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و اندک
نهانی و این صورت دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند و ایشان
مر او را ناشناسنده کان بودند اما چون یوسف علیه السلام در چاه افتاد و برادران باز کشتند پس رمه رفتند
و بزغاله کشتند پیراهن بخون آلوده ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند بدر خود عِشَاءً يَبْكُونَ ۝
شبانکاه و بدروغ میگریستند یعقوب علیه السلام آواز کریه فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون
آمد و کفت ای فرزندان شمارا چه میشود یوسف من کجاست که او را نمی بینم قَالُوا يَا أَبَانَا کفتند ای پدر ما
إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ بدرستی که ما بصحرا رفتیم و پیشی میکرفتیم بر یکدیکر در دویدن و تیر انداختن وَتَرَكْنَا
يُوسُفَ و بکذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را
کرک وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نیستی تو باور دارنده مارا یعنی سخن ما باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۝
واکرچه هستیم ما راست کویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدکمانی که نسبت ما داری ما را دروغ کوی
پنداری و دلیل دیکر داریم خوردن کرک یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ و آمدند بر
پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخونی دروغ یعنی آورده اند پیراهن یوسف را بخون بزغاله آلوده ساخته
بدروغ یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلود دید هلاک یوسف در دلش بدید آمد اما چون اطراف
پیراهن درست بود فرمود عجیب کرکی بوده که یوسف را خورده و تعرض بر پیراهن نکرده از روی اعراض قَالَ
کفت با فرزندان که چنین است که شما میکوئید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما و آسان ساخته
أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما أَمْرًا کاری بزرک از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی
شکیبائی که با آن شکایت نباشد مکر با خدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدایست یاری خواسته شده یعنی یاری
از و میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ۝ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف
علیه السلام در آن چاه بود صباح چهارم روز نرمه نجات بروی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی
بنزدیک آن چاه و آن جمعی بودند از مدین از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ
وارد خود را بسوی آن چاه وارد کسی را کویند که آب کشیده کاروان متعلق بوی بود و وارد آن کاروان مالک
بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس در چاه فرو کذاشت دلو خود را
و وحی بیوسف رسید که در دلو نشین یوسف اخی بهتر ست این دلو بچاه آمده یوسف علیه السلام در دلو نشست
در معالم آورده که دیوارهای چاه در فراق یوسف علیه السلام بکریستند در انس المریدین فرموده که مالک در کشید
دلو چون بمیانه چه دلو بغایت کران دید بچاه فرو نکریست و آن ماه در دلو مشاهده کرد قَالَ کفت يَا بُشْرَىٰ
هَٰذَا غُلَامٌ ای بشری این مژده و شادمانی کفته اند بشری نام صاحب او بود او را برای اعانت طلبید و کفت
ای بشری است که دلو کران ساخته پس بمدد کاری او یوسف را از چاه برآورد نظم چون آه ماه جهان
آرا برآمد ۞ ز جانش بانک یا بشری برآمد ۞ بشارت کز چنین تاریک جایی ۞ برآمد پس جهان افروز ماهی

وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً و پنهان داشتند او را از کاروانیان در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان را برای
فروختن مناسب نمودند یا پنهان ساختند امر او را از کاروانیان گفتند که اهل این آب او را بما داده است
تا برای ایشان بفروشیم و گفته اند ضمیر اسروا راجع بر برادرانست یعنی برادران حال او را پنهان داشتند
و گفتند بنده ماست و چنان بود که برادران یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما
گریخته بود او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ ۞ بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب
پسر و برادر با کاروانیان از اخفای امر یوسف آورده اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری
با او گفتند که آنچه ما میگوییم اگر خلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلام خاموش بایستاد
و ایشان مالک را گفتند این بنده ما گریز پایست و نا فرمان و دل بر خدمت ننهاده او را میفروشیم بیا و از ما
بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری که داشتم بضاعت خریده
ام و با من درمی چند ناسره مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام چیست اما بیا با تو سازیم
بهرچه داری پس دست یوسف علیه السلام بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ و بفروختند او را ببهای
اندک بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درهم چند شمرده عادت اهل آن روزگار چنان بود که دون چهل درم را
می شمردند و مافوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد هفده درم بود یا بیست هر برادری
دو درم بود داشتند و عمرو سیطه او رده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا فِيهِ
و بودند برادران در یوسف علیه السلام مِنَ الزَّاهِدِينَ ۞ از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد
یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان
پادشاه مصر ریان بن ولید عملیق بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر مصری که عزیز مصر
گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و تماشاکنان عزیز بسر راه کاروان آمدند و یوسف را
دیدند از لمعه جمال او شیفته و حیران باز گشتند خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام یا فکا
مشهور است او را زلیخا گفتندی در عرائس المعانی گفته زلیخا بضم زا و فتح لام و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت
دارد القصه چون عزیز خبر غلام شنید بمالک پیغام داد خود را ببازار آر روز دیگر مالک یوسف را آراسته
ببازار آورد و جلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآورد بیت آراسته آن یار ببازار برآمد
فریاد و فغان از در و دیوار برآمد ۞ خریداران بمزید درآمدند هر کس در بهای چیزی اضافه میکردند
تا بدانجا رسید که همسنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز قدم خریداری پیش نهاد بیت
خریداران دیگر لب ببستند ۞ پس زانوی خاموشی نشستند عزیز بها داد و یوسف را بخانه برد وَقَالَ
الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکسی که خرید یوسف را مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ
مر زن خود را زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کنایتست از نیکو داشت و حسن تعهد
چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترامست یعنی این غلام را نیکو دار عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که
سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم او را فرزندی
گویند زن عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهرست وَكَذَلِكَ
و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم یوسف

و ممكن ساختيم در زمين مصر تا تصرف كند در آن وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بياموزيم او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبير
خوابها يا معاني كتب الهي وَاللَّهُ غَالِبٌ و خداي غالبست عَلَىٰ أَمْرِهِ بر كار خود يعني كس چيزي را از وي رد نتواند
كرد و در چيزي از آن منازعت نتواند نمود يا غالبست بر امر يوسف عليه السلام كه برادران او را در آن خواهشي بود و خداي را
خواهشي ديگر و واقع نشد الا آنچه كه خداي خواست بهر كسي را در كون رأي نباشد مگر آنچه خواهد خداي وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ و ليكن بيشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ۝ نميدانند كه زمام امور بقبضه قدرت و مشيت
اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام كه رسيد يوسف أَشُدَّهُ بقوة خود بهژده سالگي و يا بيست سالگي و گويند
ميان سي و چهل آتَيْنَاهُ حُكْمًا داديم او را حكمي كه نبوتست يا حكمت و آن علمي باشد سودمند وَعِلْمًا و ديگر
داديم او را دانشي در دين وَكَذَٰلِكَ و مانند اين نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝ پاداش ميدهيم نيكوكاران را آورده
اند كه چون يوسف عليه السلام عزيز امد سلطان عشقش رخت بخانه زليخا فرستاد و لشكر حسنش متاع
صبر و سكون او را بيغما داد بيت زليخا چون بروبش ديده بكشاد ٭ بيكبارگيش افتاد آنچه افتاد ٭ ز حسن
صورت و لطف شمايل ٭ اسيرش شد بيكدل ني بصد دل ٭ بعد از آنكه عشق بغايت كشيد و شوق بنهايت
انجاميد صورت حال با يوسف در ميان آورد وَرَاوَدَتْهُ و درخواست يوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا
آن زني كه يوسف عليه السلام در خانه او بود يعني زليخا مراودت كرد يوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او يعني طلب
مراد خود كرد از يوسف عليه السلام و او را بمنزلي كه هفت خانه بود در يكديگر ساخته در آورد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ
و ببست درها را وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت بشتاب و پيش آي كه من ترام يوسف كه اين حال بديد قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ
گفت بخداي پناه ميگيرم كه گفتني إِنَّهُ رَبِّي بدرستي كه خداي من و پروردگار منست أَحْسَنَ مَثْوَايَ نيكو ساخته
است منزل مرا نزديك بارگاه قرب يا عزيز من مهتر منست و ترا به نيكو داشت من فرموده پس من حرمت او
و حق نعمت رعايت نموده دست خيانت در حرم او دراز نميكنم إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝ بدرستي كه رستگار نميشوند
ستمكاران يعني حق ناشناسان كه در عوض نيكي بدي كنند يا زناكاران چه زنا بدترين ظلمهاست و از زبان
حال يوسف كه با زليخا خطاب ميكرد گفته اند بيت زهي خجلت كه در روز قيامت ٭ چو افتد بر زناكاران
غرامت ٭ جزاي آن جفا كيشان نويسند ٭ مرا سر دفتر ايشان نويسند ٭ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستي كه قصد
كرد آن زن بمخالطت يوسف عليه السلام وَهَمَّ بِهَا و قصد كرد يوسف بدفع او بطريق قرآن لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ
اگر نديدي يوسف بُرْهَانَ رَبِّهِ برهان پروردگار خود را هر آينه قصد مخالطت او كردي و آن برهان بقول اصح نور
عصمت الهي و لمعه نبوت يوسفي بود كه حايل شد ميان يوسف و ميان آنچه سبب خشم خدا باشد پس
يوسف عليه السلام بقوت نبوت و مدد فتوت در آن حال خود را نگاه داشت كَذَٰلِكَ هم چنين كه او را
ثبات داديم لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ تا بگردانيم از وي بدي يعني خيانت در حرم عزيز وَالْفَحْشَاءَ و عمل زشت يعني
زنا إِنَّهُ بدرستي كه او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ۝ از بندگان خالص ماست يعني پاك كرده شده از هر
ناشايست و نابايست آورده اند كه چون يوسف عليه السلام از زليخا فرار كرد بهر در بسته كه مي رسيد بحكم مفتح
الابواب كشاده مي شد زليخا از عقب ميدويد وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پيشي ميگرفتند يوسف و زليخا بسوي
در تا آنگاه زليخا بيوسف رسيد و دست در وي زده باز پس كشيد وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ و بدريد در كشيدن پيراهن
يوسف را مِنْ دُبُرٍ از قفا وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا و يافتند شوهر زن يعني عزيز را لَدَى الْبَابِ نزديك در بيرون چون

عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته‌اند پیش از آنکه تفحص
مشغول گردد زلیخا پیش دستی کرد و دلیرانه بسخن درآمد قالت گفت ما جزاء من اراد چیست جزای
کسی که خواهد باهلک سوءا یکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین سخن خواست که ابراء خود
از گناه کند و چنان وا نماید که جرم یوسف است پس گفت مکافات کسی که بجرم تو قصد کند چه چیز تواند
بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او نزد انست او عذاب الیم یا عذابی
دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه این سخن بشنید چون که بجز زندان و عقوبت نهاید
میکند قال گفت هی راودتنی او درخواست کرد مرا عن نفسی از نفس من و من تن بوی
ندادم و از وی می گریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانم هیچکس از آن واقعه خبر دارد یوسف
گفت درآن خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من اوست و او پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک
چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام گفت خدای من قادر است بر آنکه اورا
بسخن درآرد در لطایف سنی آورده که عزیز از آن کودک بپرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی
کودک بسخن درآمد و گفت یوسف راست میگوید و حق سبحانه ازین قصه خبر داد بدین گونه که وشهد
و گواهی داد شاهد من اهلها گواهی از کسان زلیخا گفته‌اند گواه پسر عم زلیخا بود که از روی حکمت گفت
ای عزیز ان کان قمیصه اگر هست گریبان پیرهن یوسف قد من قبل دریده شده از پیش
فصدقت وهو من الکاذبین پس زلیخا راست میگوید و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت
دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود گریبان او از پیش دریده شده وان کان قمیصه
و اگر هست پیراهن یوسف قد من دبر دیده شده از پس فکذبت پس زلیخا دروغ میگوید
وهو من الصادقین و یوسف از راستگویان است چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف از وی میگریخته
و او از پی درآمده و او را بخود کشیده که پیراهنش دریده فلما رای قمیصه پس آن هنگام که بدید عزیز
پیراهن یوسف را که قد من دبر دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قال انه
گفت بدرستی که این کار من کیدکن از مکر و حیله شما زنان است ان کیدکن عظیم بدرستی که کید
شما بزرگست زود در دل و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار گفت
یوسف اعرض ای یوسف درگذر و اعراض کن عن هذا ازین مهم و پنهان دار واستغفری لذنبک
و ای زلیخا تو آمرزش طلب از برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که عذر بخواه از یوسف که عزیز
است و تو او را بهتان زدی انک کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین از گروه گناهکاران
تغلیب آورده‌اند کالگرچه عزیز آن قصه را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی ماند شمه ازین
واقعه در السنه افواه افتاد یعنی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر اینه عشق را
غوغا ملامت در کارست نه سودای سلامت نظم نسازد عشق را کنج سلامت
خوشا رسوایی و کوی ملامت غم عشق از ملامت تازه گردد وزین غوغا بلند آوازه گردد
وقال نسوة و گفتند گروه زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی حاجب
و ساقی و خباز و زندان بان و صاحب دواب باید یکی نشسته گفتند فی المدینة در شهر مصر

بوضعی که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ
فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی درخواسته است از وی که کام او بدهد
قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که بشکافته است غلاف دل حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف
بدرون دل وی درآمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی
هویدا و خطایی روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ
پس چون بشنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میگفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد
بسوی ایشان و استدعاء آن نمود که بدعوت وی حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آنچ زن
ملازمت کرده در میان ایشان بودند پس چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجای آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ
و آماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا کرد اینه طعامی [illegible] ساخت
مجلس طعام چه در جبرست که ایشان تکیه زده طعام میخوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ
هر یکی از ین زنان را سِكِّينًا کاردی تا گوشت زیره کرده تناول نمایند و زنان دیگر یوسف آمده جامه
مرصع در وی پوشانیده و تاج مکلل بر فرقش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ و گفت بیرون آی برین زنان یوسف
علیه السلام ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را بیرون آورد بیت ز خلوتخانه آن
گنج نهفته ❊ برون آمد چو گلزار شکفته ❊ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آن هنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ
بزرگ یافتندش در جمال بیکبار همه شیفته دیدار او گشته از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ
مدعیان محبت را که مخلوقی در رؤیت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکنند شما
در شهود بی توجمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متألم نشوید بیت گر با تو دمی دست در آغوش
توان کرد ❊ بیداد تو سهلست فراموش توان کرد ❊ القصه زنان مصری از بیخودی بخود آمده زبان آفرین
بگشادند وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ و گفتند پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا
نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود در بشر نمی باشد بیت تو از سلاله سفلی ز آب و خاک
نزادی ❊ که از قبیله روحانیان حور نژادی إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ نیست این مگر فرشته گرامی نزدیک
خدای چه جمال بدین زیبایی و کمال بدین غایت معصومی درین مرتبه جز از خواص ملکیه نیست نظم
چو دیدند شرکه جن و الا که پریست ❊ بر آمد بانگ ز ایشان کین بشر نیست ❊ نه چون آدم ز آب و گل سرشتست
ز بالا آمده قدسی فرشتست ❊ صاحب وسیط با سناد خود از جابر انصاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید
ای حبیب من حسن روی یوسف از نور کرسی کسوت حسن ترا از نور عرش مقرر کردم وما خلقت خلقا احسن
منک یوسف را جمال بود و آن حضرت را کمال در شهود جمال یوسف علیه السلام دستها بریده شد و در
ظهور کمال محمدی صلی الله علیه و آله و سلم زنارها قطع یافت بیت از حسن روی یوسف دست بریده سهلست
در پای دلبر ما سرها بریده باشد ❊ از عایشه رضی الله عنها نقل میکنند که در صفت جمال حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود بیت لوامی زلیخا لو رأین جبینه ❊ لآثرن فی القطع القلوب علی الید ❊ قطعه زنان مصر بهنگام
جلوه یوسف ❊ از روی بیخودی از دست خویش ببریدند ❊ سزد هست که دل ملعی پاره ی کردند ❊ اگر جمال تو ای

نور دیده میدیدند ۞ القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قالت گفت
فذلکن الذی اینی آنکس است که شما لمتننی فیه ملامت کردید مرا در دوستی او دانسته که حق
بطرف من بوده و لقد راودته بدرستی که من مراوده کرده ام اورا عن نفسه از نفس او در
خواستم که از وی من فاستعصم پس خویشتن را نگاه داشت و پرهیز در نیاورد ولئن لم
یفعل ما آمره و اگر چنانچه نکند آنچه بفرمایم او را الخلج مراد من لیسجنن هر اینه بزندان
کرده شود و لیکونا من الصاغرین ۞ و باشد از خوار شدگان یعنی داخل در زندان و بی باکان
یوسف علیه السلام این سخن شنید روی از مجلس برتافت و زنان از عقب وی بیرون رفته در
لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان
بتنگ آمده قال رب گفت ای پروردگار من السجن احب الی زندان دوستتر است بمن
مما یدعوننی الیه از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان بیت
عجب درمانده ام در کار اینان ۞ مرا زندان به از دیدار اینان ۞ و الا تصرف عنی کیدهن و اگر نه گردانی
از من مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری اصب الیهن میل میکنم بسوی ایشان
یعنی اجابت کنم ایشان را و اکن من الجاهلین ۞ و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فاستجاب له
ربه پس اجابت کرد مر دعای وی را و برآمد کار او فصرف عنه کیدهن پس بگردانید از وی مکر
ایشان را انه هو السمیع بدرستی که او شنواست مر دعای کسی را که بدو پناه برد العلیم ۞ داناست
بحال کسی که از همه در وگریزد او برند بعد از نومیدی از وی زنان و زلیخا را گفتند که صلاح آنست
که دو سه روزی او را بزندان باز داری شاید بسبب ریاضت رام گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته
سر تعلیم بر خط فرمان نهد بیت چو کوره ساز زندان را بر و گرم ۞ بود زان کوره گردد آهنش نرم ۞
زلیخا این سخن قبول کرد نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام عبری بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی
بدید آمده صلاح آنست که او را در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت باز رهم
عزیز را این سخن معقول افتاد حکم کرد بزندانش بردند ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را و در
دل افتاد من بعد ما رأوا الآیات از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون
شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان برآن
قرار یافت که برای صلاح لیسجننه هر اینه در زندان کنند او را حتی حین ۞ تا هنگامی که مقرر
باشد پس یوسف علیه السلام را بزندان آوردند زندان سرو قامت گل رخسار رشک گلستان کردند
بیت چو آن دل زنده در زندان درآمد ۞ بجسم مرده گویی جان درآمد ۞ در آن محنت سرا
افتاد جوشی ۞ برآمد زان گرفتاران خروشی ۞ و دخل معه السجن فتیان و درآمدند با او بزندان
دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک که یونان گفتندی و دیگر طباخ که وی را مجلث خواندندی
ملک را بدیشان گمان بود که او را زهر میدهند و حکم زندان کرده اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان
درآمدند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی
این دو بنده نیز خوابها دیدند و گویند ساقی دید و طباخ نی یا مطلقا هر دو خواب نادیده

یوسف علیه السلام را امتحان کردند قَالَ أَحَدُهُمَا گفت یکی از ایشان یعنی ساقی إِنِّي أَرَانِي بدرستی
من می بینم خود را یعنی در خواب که در باغی یک اصل تاکستو بر و سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست
من أَعْصِرُ خَمْرًا می فشارم در وی انگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است وَقَالَ الْآخَرُ و گفت
دیگری یعنی طباخ إِنِّي أَرَانِي من می بینم خود را که در مطبخ ملک أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا برمیدارم
بر زبر سر خود نان دو آن سه سبزه نانست تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ میخورند مرغان از آن نان وی را نَبِّئْنَا
بِتَأْوِيلِهِ خبر ده ما را بتاویل آن خواب إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که ما می بینم ترا از نیکو
کاران با اهل زندان پس نیکویی کن با ما بتعبیر خواب ما یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی
باز گوید چه در آن مکروهی متوجه نبکی بود پس از خواب ایشان اعراض فرمود قَالَ گفت لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ
تُرْزَقَانِهِ نیاید شما را خوردنی که روزی داده شود بوی إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا مگر خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بعاقبت
وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از
غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم گفت یوسف علیه السلام این معجزه منست
نه عرافت و کهانت ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي این که گفتیم از آن چیزیست که بیاموخت آفریدگار من بالهام و وحی
إِنِّي تَرَكْتُ برای آنکه من دست باز داشتم مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ کیش گروهی را که نمی گروند بالله
بخدای وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان بسرای اخرت هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگان اند تکرار ضمیر
برای تاکید کفر ایشانست باخرت وَاتَّبَعْتُ و پی روی کرده ام مِلَّةَ آبَائِي کیش پدران خود را إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست جهت زیادتی
رغبت بوده باستماع کلام وی مَا كَانَ لَنَا روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم أَنْ نُشْرِكَ انباز
کنیم بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بخدای چیزی را که بلکه او را پرستیم بیگانگی ذَٰلِكَ این توحید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا از فضل
خدایست بر ما که بوحی برهان کامل داده وَعَلَى النَّاسِ و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد
ایشان فرستاد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن اکثر مردمان که پیغمبران بدیشان آمدند لَا يَشْكُرُونَ
سپاس داری نمیکنند آن فضل موهبت را يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ
آیا خداوندان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی خَيْرٌ
بهترست أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه و یکتا در ذات و صفات الْقَهَّارُ غالب بر همه مَا تَعْبُدُونَ
نمی پرستید شما مِنْ دُونِهِ بدون خدای إِلَّا أَسْمَاءً مگر نامها یعنی جسدهای چند را باعتبار نامها
که بی حجت و برهانی سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید از آن أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما مَا أَنْزَلَ
اللَّهُ فرو نفرستاده است خدا بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ بپرستش آنها هیچ حجتی که دلالت کند بر حقیقت
مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ نیست حکم بعبادت مگر
خدای را که مستحق پرستش است أَمَرَ فرمان داد بر زبان پیغمبران مر خلق را أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ آنکه
نپرستید مگر او را ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست دین حق و روشن و درست و راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند راه حق را و در بادیه جهالت سرگردان میپویند يَا صَاحِبَيِ
السِّجْنِ ای یاران زندان أَمَّا أَحَدُكُمَا اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاص یابد

وأما الآخر بس بیاشاماند تربیت کند خود را شراب جنانجه بشری بوده فیسقی ربه خمرا
واما آن دیگر که طباخ است فیصلب بس بر او یخته شود بر دار و مدتی وی را بکذارند تا مضمحل کردند
فتأکل الطیر من رأسه بس بخورند مرغان شکاری از سر وی یا یکی از ایشان کفت دروغ کفتم
و هیچ خواب ندیده بودم یوسف علیه السلام فرمود قضی الأمر الذی حکم کرده شد و محکم ساخته
کشت کار آن خواب که شما فیه تستفتیان در آن از من طلب تاویل و خلاف کردید آنجه من کفتم بخواهد
بود وقال للذی ظن وکفت یوسف علیه السلام مر آنکسی را که دانست أنه ناج منهما آنکه او رستنی
است از آن هر دو یعنی ساقی را کفت اذکرنی عند ربک یاد کن مرا نزد مربی خود یعنی حال بیکناهی
من بعرض ملک برسان تا مرا ازین محنت باز رهاند نظم بکو هست اندرین زندان غریبی
زعدل شاه دور از بی نصیبی جنینش بیکنه مبسند رنجوری که هست این از طریق معدلت دور
آورده اند که جون سه روز آمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی
که صفت امانت او تحقیق یافته بود همان منصب نخستین باو باز دادند اما جون او بر تبه تقرب رسید و از
ساغر جاه و دولت سرخوش کردید از زندان و اهل آن غافل شد فأنساه الشیطان بس فراموش کردانید
بروی شیطان ذکر ربه یاد کردند یوسف را نزد یک مربی خود فلبث فی السجن بس درنک کرد
یوسف علیه السلام در زندان بضع سنین جند سال بضع عددی است مبهم میان سه و نه
کویند یوسف بعد از این واقعه هفت سال دیکر در زندان بود و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده
سال در زندان مانده در معالم التنزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکنند که روزی جبرئیل علیه السلام در
زندان در آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت و کفت یا اخا المرسلین جیست که بینم ترا در منزل کنه کاران
جبرئیل کفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میکوید که شرم نمیداری که آدمی را
سبب خلاصی میدانی و بروی استعانة میکنی بعزت و جلال من که ترا جند سال در زندان بدارم یوسف علیه السلام
کفت در بن حال از من راضی هست یا نی کفت آری از تو خشنود است یوسف علیه السلام کفت اذا لا ابالی اکنون که
او راضی است هیچ باک ندارم وفی المثنوی المعنوی بیت بس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف
حبس در بضع سنین کو جه تقصیر آمد از بحر و سحاب تا تو یاری خواهی از ریک سراب اما جون مدتی محنت
بسر آمد ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد تمامی ندما و حکما را طلبید وقال الملک انی اری
و کفت ملک بدرستی که من بخواب دیدم سبع بقرات سمان هفت کاو فربه که از نهر یا بس بیرون آمدند
و بعد از آن یأکلهن سبع عجاف بخوردند و فرو بردند ایشان را هفت کاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیاده
نشد وسبع سنبلات خضر ودیدم هفت خوشه سبز و تازه دانهای ایشان منعقد شده بود وأخر یابسات
و هفت خوشه دیکر دیدم خشک یعنی رسیده و بدرو آمده بس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز
بیجیدند و در حال زیر کرفته ایشان را و بوشیدند یا أیها الملأ ای کروه کاهنان و معبران و اشراف قوم
أفتونی فتوی دهید و جواب دهید مرا فی رؤیای در تعبیر خواب من إن کنتم للرؤیا تعبرون
اکر هستید شما که از روی دانش مر خواب را تعبیر میکویید قالوا کفتند حکما اهل علم که مخاطب وی بودند
أضغاث أحلام این خوابها تشویشات و ما نحن و نیستیم ما بتأویل الأحلام بتعبیر این

این نوع خوابها را بِعَالِمِينَ ۞ دانایان چه ما تعبیر منامات صادقه میکوییم واین از قبیل منامات باطله است
ملک ریان از جواب ایشان متحیر کشته در دریای تفکر غوطه خورد کا یا این شکل من کی کشاید و راه تعبیر این
واقعه من که نماید یا رب این خواب بر ایشان مرا تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متحیر دید
از حال یوسفش یاد آمد وَقَالَ الَّذِي وکفت انکسی که نَجَا مِنْهُمَا که نجات یافته بود از ان دو بنده زندانی
وَادَّكَرَ ویاد کرد از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ بعد از زمان دور و دراز که
أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ۞ بتعبیر این خواب پس بفرستید مرا بزندان که مرا انجا
کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ملک ازین خبر شادمان کشته حکم فرمود که زود بروید و خبر بیارید ساقی بسوی
شد بزندان وکفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک نیک راست کوینده أَفْتِنَا
فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ فتوی ده مارا در هفت کاو فربه که يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ بخورند ایشانرا هفت کاو لاغر
وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ وهفت خوشه دیکر خشک که بر ایشان
بپیچند و خشک سازند همه حکما درین حیران اند چه کویی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا مکر باشد که باز کردم با این جواب تمام
إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و مردم زمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ۞ شاید که ایشان ببرکت تو
بدانند تاویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند قَالَ تَزْرَعُونَ کفت یوسف که شما کشت کنید
سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا هفت سال که بتراتب سیمان اشارت با یشان است زراعتی بر عادت مستمرة خود فَمَا حَصَدْتُمْ
فَذَرُوهُ پس انچه بدروید از غلات پس بکذارید انرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشه ان یعنی حبوب را پاک
مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ۞ مکر اندکی
یعنی بقدر حاجت از انچه بخورید که انرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس بیاید از پس این سالها
سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از انست يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی
کسانیکه در ان زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ انچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده برای این سالها إِلَّا قَلِيلًا
مِمَّا تُحْصِنُونَ ۞ مکر اندکی از انچه نکاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس بیاید
از پس این سالها قحط عَامٌ فِيهِ سالی که در و يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده
وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ۞ و در ین سال بیفشرند انچه افشردنی باشد مثل انکور و کنجد و زیت و امثال ان واین
کنایت از کثرت ثمارست و کفته اند اشارت بدوشیدن شیرست از پستان کاو و کوسفند واین عبارت از فراخی
سالیست وچون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز کشته بخدمت ملک امد و در محفل عام بروجهی که
ان سخنان شنیده بود تقریر نمود ملک پسندیده افتاد خواست که بکوش خود از زبان یوسف بشنود بطلب
وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ وکفت ملک ائْتُونِي بِهِ بیارید بمن یوسف را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس ان
وقت که امد باو فرستاده ملک قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ کفت باز کرد بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس
او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي که چه بوده حال ان زنانی که در مجلس زلیخا
قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی که افریدکار من بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ۞ بمکر
زنان و فریب ایشان داناست یوسف علیه السلام خواست که بیکناهی او بر ملک اشکارا کردد تا کسی را در حال
او مجال وقیعت نباشد این سخن بملک فرستاد اما چون رسول باز امد و پیغام یوسف علیه السلام باز اورد

تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق مهم قال ما خطبکن گفت با ایشان
که چه بود حال شما اذ راودتن یوسف چون مطالبه میکردید یوسف را عن نفسه از نفس وی یعنی
کام دل از وی میجستید قلن گفتند آن زنان حاش لله پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن
مردی پاکیزه مانند یوسف ما علمنا علیه من سوء ندانستیم ما از وی بدی بر یوسف هیچ نه اندک و نه بسیار چون زلیخا
بدید که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف علیه السلام اقرار کرد قالت امرأت العزیز گفت زن عزیز یعنی
زلیخا الآن حصحص الحق اکنون بیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است انا راودته من جستم
یوسف را عن نفسه از نفس او و آرزوی وصال او کردم وانه لمن الصادقین و بدرستی که او از راست
گویانست الخاله با عزیز گفت هی راودتنی نظم بجرم خویش کرد اقرار مطلق ** برآمد زو صدای
حصحص الحق ** بگفتا نیست یوسف را گناهی ** منم در عشق او گم کرده راهی ** بجستم او را بوصل خویش خواندم
چو کام من نداد از پیش راندم ** ملک پیش یوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند بیا تا بحضور
تو ایشان را عقوبت یوسف علیه السلام فرمود که غرض من عقوبت نبود ذلک این درخواست برای آن
کردم لیعلم تا بداند عزیز انی لم اخنه آنکه من خیانت نکردم او را بالغیب در غیبت و حرمت
تربیت وی نگاه داشتم وان الله و دیگر تا معلوم کند که خدای لا یهدی راه ننماید یعنی بصلاح
بنیارد و از پیش نگذارد کید الخائنین مکر خیانت کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه
کند این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکرگزاردم بر نعمت عصمت و توفیق
الهی در ترک معصیت و گر حفظ ربانی عنایت ننماید معلوم است از نفوس غدار چه نوع کار آید این کلمات
از پی در آورد الجزو الثالث عشر من اجزاء الثلثین وما ابرئ نفسی و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی
نمیگویم که نفس من از میل بآرزوها مبرا و معرا است ان النفس لامارة بدرستی که نفس فرماینده است
بالسوء ببدی یعنی معصیت الا ما رحم ربی لیکن آنکه ببخشد پروردگار من و آن فرمان
نفس در امان ان ربی بدرستی که پروردگار من غفور آمرزنده است قصدی که بفعل نیاید
رحیم مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف علیه السلام باز گفتند
آرزومندی او بدیدار یوسف زیادت گشت وقال الملک و گفت ملک مصر ائتونی به بیارید یوسف را
تا من استخلصه لنفسی تا خالص گردانم او را برای نفس خود و مهمات با او فرمایم و در تفسیر آورده که ملک
هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هرچه تمامتر یوسف را
علیه السلام از زندان ببارگاه آوردند و در خبرست که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می آمد زندا
نیان که بدیدار روی مستانس بودند خروش برآوردند یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی فرموده دعا
کرد اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار وقصر علیهم النهار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام نموده استقبال
فرمود نظم ز قرب مقدم شه خبر یافت ** باستقبال او چون بخت بشتافت ** کشیدش
در کنار خویشتن تنگ ** چو سرو گلرخ و شمشاد گلرنگ ** بپهلوی خودش بر تخت بنشاند ** بپرسشهای
خوش با وی سخن راند ** فلما کلمه پس آنهنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید
و جواب دلپذیر شنید قال گفت ای یوسف انک الیوم بدرستی که تو امروز لدینا مکین امین

نزدیک ما با جاه و قدری موتمن بر همه چیزها هر چه بخواهی از مناصب بخواه و آنچه در زودآری با من بگوی
قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف علیه السلام که گردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین
مصر یعنی مرا بر گنجهٔ حاصل ولایت مصر پادشاه از نقود و اطعمه خازن گردان إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من نگاهدارنده
ام چیزی را از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک و هر چه سازم خالی از صلاحی نباشد یا نگاه دارنده
حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست
و در تفاسیر معتبره آورده اند که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف علیه السلام مقرر کرد
تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبض اقتدار او باز داد
و عزیز را عزل نمود و مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف کرد اندک زمانی را عزیز در گذشت و ملک بالتماس
تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را از وی دو پسر داد منشا و افراییم و تفصیل این حالات
بجواهر التفسیر است وَكَذَٰلِكَ و هم چنین که ملک را بر و مهربان ساختیم مَكَّنَّا جای دادیم
لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی ممکن ساختیم یوسف را الحکومة يَتَبَوَّأُ مِنْهَا تا بود
که جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرض داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که میخواست
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم بنعمت خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم
وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و ضایع و باطل نمیگردانیم مزد نیکوکاران را وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت
بجهت بقا و دوام خَيْرٌ بهتر است لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویدند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ
و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که با احسان و تقوی از قعر چاه بتخت و جاه
رسید بیت بدنیا و عقبی کسی قدر یافت که او جانب صبر و تقوی شتافت القصه یوسف علیه
السلام مهمات ملکی پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارخانهای عالی بنا نهاده
و هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط می ساخت تا
سالها قحط در آمد و در مصر و شام شد مردمان مصر روی بیوسف آوردند سال اول بنقودی که داشتند
غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه و در سال سیوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب
و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی باز دادند یوسف علیه
السلام صورت حال بر ملک عرض کرد ملک گفت همه بندهٔ تواند و اختیار بدست تست یوسف علیه السلام بحضور
ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت
درین آن بود که مصریان یوسف را در وقت خرید و فروخت در صورت دیده بودند قدرت ازلی طوق
بندگی او بر گردن ایشان نهاد تا کسی را در بارهٔ او سخنی بی ادبانه نرسد آورده اند که اثر قحط بکنعان
رسید و کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد گفتند ای پدر در مصر ملکی است که همه قحط زدگان را
می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل بدلخواه ایشان میسازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر
وزو گشته خوشدل غریب و فقیر صفات کمالش ز غایت برون ببخشش ز ابر بهار افزون اگر فرمایی
برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود و بنیامین را جهت خدمت
خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند وی براه آوردند و یک شتر جهت

بنیامین با بضاعت همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف
خدمت
علیه السلام فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس در آمدند برو و رسم بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف
ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ۝ و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول
عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف علیه السلام از پس پرده با ایشان
سخن گفت او را نشناختند پس یوسف علیه السلام ایشان را گفت شما چه کسانید که جاسوسان را مانید
گفتند ای ملک معاذ الله که ما پسران یک پدر پیریم که یعقوب است اسرائیل الله گفت پدر شما چند
فرزند دارد گفتند دوازده داشت یکی را در صغر سن گرگ خورد و یکی را پدر بخدمت خود نگاه داشته
و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند مردم
مصر ما را غریب دانند یوسف علیه السلام گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید و حال
شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس وی بایستاد یوسف علیه السلام
بفرمود تا بضاعات ایشان و عوض آن گندم بدیشان وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت
یوسف کار ایشان و هر یک را شتر بار داد گفتند یک شتر بار دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدر راست
بدهید یوسف علیه السلام گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي
گفت یوسف که بیارید بمن بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی است نه اعیانی أَلَا
تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آنکه من تمام پیمایم را بحق کسی را باز نمیگیرم وَأَنَا خَيْرُ
الْمُنْزِلِينَ ۝ من بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم
فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید بمن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس شما را نزدیک من مکیلت نیست
یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ ۝ و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من میایید قَالُوا گفتند سَنُرَاوِدُ
عَنْهُ أَبَاهُ و بر ایجه طلبیم از پدر او و جهد کنیم در آن وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ۝ و بدرستی که ما کنندگانیم آن
چیز را که بگوییم وَقَالَ و گفت یوسف علیه السلام لِفِتْيَانِهِ مر غلامان خود را که کیل غلات
تعلق بدیشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید بارهای ایشان را که بهای گندم آورده بودند و آن
ادیم و کفشی چند بود یوسف علیه السلام نخواست که گندم بیها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای
ایشان را درج کنند فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد
کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و ازین جهت گفت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که
ایشان بشناسند بضاعت خود را إِذَا انْقَلَبُوا چون باز گردند إِلَى أَهْلِهِمْ بسوی کسان
خود بار بگشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝ شاید که باز گردند و برادر مرا بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آن هنگام که
باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام إِلَى أَبِيهِمْ بسوی پدر خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای
پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند
اگر بنیامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا گیریم کیل را
از برای خود و از برای او وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۝ و بتحقیق ما مر او را نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی
بدو قَالَ گفت یعقوب عم ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ آیا شما را امین دارم بر وی إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ

مگر چنانچه امین ساختم شما را علی اخیه من قبل بر برادر او که پیش ازین گفتند وانا له لحافظون و بر محافظت شما اعتبار نمانده است فالله خیر حافظا پس خدای بهترست از جهت نگاه داشتن و حفص حافظا خوانده یعنی او بهترست در حالتی که نگاهدارنده است پس توکل برو میکنم و کار خود برو میگذارم وهو ارحم الراحمین ۞ و او بخشنده‌ترین بخشایندگان است شاید که ~~کان است~~ شاید که بمحافظت وی بر من ببخشد و بمصیبت دوم فرزند مرا مبتلا نسازد ولما فتحوا و آن هنگام که گشادند متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف ردت الیهم باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا ما نبغی گفتند ای پدر ما چه چیز میطلبیم از احسان و رای این که هذه بضاعتنا اینست بضاعت ما که غله بدین بضاعت بما فروختند ردت الینا باز گردانیده‌اند بما پس ما نیز بمن الکرام رجوع کنیم بملک ونمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را ونحفظ اخانا و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن ونزداد کیل بعیر و زیاده بستانیم شتری یعنی یک شتروار بصاحبت برادر زیادت بار بر ذلک این یک شتروار کیل یسیر ۞ کیلی اندک است و ملک باین مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب علیه السلام لن ارسله معکم نمی‌فرستم بنیامین را با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی سوگند بنگر خدای در خیبات فرموده که او را بشما اندهم تا سوگند خورید بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم لتأتننی به که باز آرید بمن او را الا ان یحاط بکم مگر آنکه بگردد شما را و رده شود عذاب و همه هلاک گردید ایشان قبول فرموده بمنزلة حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سوگند خوردند که در حق بنیامین غدر نکنند فلما اتوه پس چون دادند بدو موثقهم پیمان و عهد خود قال الله گفت یعقوب علیه السلام که خدای علی ما نقول وکیل ۞ بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان نگاهبان است و گواه و مطلع است وقال و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر من باب واحد از یک در یعنی همه برادران بهم از یک دروازه بشهر مصر و پید تا نگاه بدی بشما نرسد چون شما را با این جمال و شوکت و حشم و هیات و ابهت به بینند وادخلوا و در آیید هر دو سه من ابواب متفرقة از درهای پراکنده وآن شهر را چهار دروازه بود و در لطایف آورده که یعقوب علیه السلام اول مهربانی پیدا کرد و در آخر عجز و بندگی اشکار کرد و گفت وما اغنی عنکم و من دفع نمیکنم بیشما باین نصیحت که کردم من الله من شیء از قضای خدای چیز را که حذر دفع نمیکند و فرق تدبیر تقدیر بیت من جهد همی کنم قضا میگوید ۞ بیرون ز کفایت تو کاری دگرست ان الحکم الا لله نیست حکم و فرمان مگر خدای را در هر چه خواهد علیه توکلت برو توکل کردم من و علیه فلیتوکل المتوکلون و برو باید که توکل کنند کان نه بی غیر او که کفایت مهم نتیجه توکل است برو و من یتوکل علی الله فهو حسبه ولما دخلوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام من حیث امرهم از آنجا که فرموده ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان یغنی نبود که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب علیه السلام من الله از قضای که در باره ایشان واقع بود من شیء چیزی را که بلک تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت پس نبود یعقوب را فایده نداد

إِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی در اولاد که در آن وقت
قَضَاهَا ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بآن وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب خداوند دانش
بود و میدانست لِمَا عَلَّمْنَاهُ مر آن چیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت
وما اغني عنكم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند سر قدر را
یا جاهل اند بر آنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد بیت تدبیر کند بنده و تقدیر نداند ٭ تقدیر
خداوند بتدبیر نماند ٭ وَلَمَّا دَخَلُوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام عَلَىٰ يُوسُفَ
بر یوسف و بپایگاه او رسیدند یوسف علیه السلام و تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته فرمود چه
کسانید گفتند کنعانیانیم کما فرموده بودی که برادر خود را بیاورید او را آورده در خواستیم و بعهد
و پیمان او را دیدیم یوسف علیه السلام فرمود که دانستم بنشینید ایشان در حاشیه بساط بنشستند
و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف گفت که هر دو برادر که از یک پدر و مادر اید
بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بیکخوان بنشستند و بنیامین تنها ماند بگریه در آمد و میگریست
تا بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا گلاب بروی زدند و چون بهوش آمد بپرسید که ای
جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کسی با برادر اعیانی خود بر یک
خوان بنشیند مرا برادری بود مادری من که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من
بر این خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق این حال بی طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود
یوسف علیه السلام گفت رضا میدهی تا من برادر تو باشم و با تو بیکخوان نشینم پس بفرمود تا خوان و برابر داشتند
و در پس پرده او بردند او را نیز طلبید و بدین بهانه آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ جای داد بسوی خود برادر
خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست
یوسف پرسید که باز این گریه است گفت ای ملک چه مانند است تو بدست برادر من یوسف همین
که این کلمه بشنید طاقتش نرسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قَالَ گفت إِنِّي أَنَا
أَخُوكَ بدرستی که من برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت
و بخود آمد دست در گردن یوسف علیه السلام افکند و بزبان حال گفت بیت الخیری بینم به
بیداریست یا رب یا بخواب ٭ خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب ٭ انگه دست در دامن یوسف
علیه السلام زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف گفت علیه السلام ای برادر اهتمام بدید در رسالت
تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود و اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا
نزد من بمانی بنیامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف علیه السلام بفرمود که نزد برادران رو و این
امر را مخفی دار بنیامین از پیش پرده بیرون آمد و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُم
بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که کارسازی کرد ایشانرا جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از
نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب از آن خوردی درین وقت بجهت عزت و نفاست
طعام آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف علیه السلام بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کرد فِي رَحْلِ أَخِيهِ در بار

برادران او بارهاي ايشان را مستكمل كردند و ايشان را اجازت رفتن شد و چون از شهر بيرون رفته
در راه آمدند جمعي از ملازمان يوسف عليه السلام از عقب كاروان رسيدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس
ندا كرد نداكننده كه أَيَّتُهَا الْعِيرُ اي كاروانيان إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ۝ بدرستي كه شما دزدانيد بان معني
كه يوسف را از پدر دزديديد و گفته اند منادي اين سخن را نه بفرمان يوسف گفت القصه چون ندا
بسمع فرزندان يعقوب عليه السلام رسيد قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ گفتند و روي آوردند بدان جمع كه شما مَاذَا
تَفْقِدُونَ ۝ چه چيز گم كرده ايد كه ميجوييد قَالُوا نَفْقِدُ گفتند ميجوييم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملك را
كه پيمانه غله بود وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ و براي هر كس كه بيارد آن را حِمْلُ بَعِيرٍ شترواري طعام مقرر هست وَأَنَا بِهِ
و من كه منادي ام بان زَعِيمٌ ۝ كفيلم و پايندان قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخداي لَقَدْ عَلِمْتُمْ كه شما ميدانيد
كه ما مردميم امين و بضاعتي كه در بار ما نهاده بوديد در كرت اول چون اين نوبت بيامديم باز آورديم
وبي بينيد كه دهن شتران بر بسته ايم كه ذرع كسان نچرند مَا جِئْنَا نيامده ايم ما از كنعان لِنُفْسِدَ
فِي الْأَرْضِ تا تباهكاري كنيم در زمين مصر و مال مردم بناحق در تصرف آريم وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ۝
و نبوديم و نيستيم ما دزدان و كار ما دزدي نيست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ گفتند ملازمان يوسف عليه
السلام كه چيست جزاي دزد إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ۝ اگر شما باشيد دروغ گويان در براي ذمه خود يعني
شما ميگوييد كه ما دزد نيستيم اگر صواع در ميان بار شما پيدا شود آن را چه مكافات خواهد بود
قَالُوا جَزَاؤُهُ گفتند جزاي سرقه سارق مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ گرفتن آن كس است كه يافته شود
دزديده در بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس هوست جزاي او يعني او را به بندگي بايد گرفت در دين ما
كَذَلِكَ همچنين نَجْزِي الظَّالِمِينَ ۝ پاداش ميدهيم ستمكاران را يعني دزدان را پس ايشان را
باز گردانيده بمصر آوردند و برادر يوسف را بدرگاه باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز كرد مؤذن و گفته اند يوسف عليه
السلام بِأَوْعِيَتِهِمْ ببار دانهاي ايشان قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ پيش از باردان برادر او نفي تهمت
ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بيرون آورد سقايه را مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ از باردان برادر او كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ
همچنين تعليم داديم يوسف را بالهام برادران يوسف از حيا سر در پيش انداختند و زبان طعن در
بنيامين گشادند مَا كَانَ نبود يوسف را يعني نشايست و سزا نبود او را لِيَأْخُذَ أَخَاهُ كه فرا گيرد برادر
خود را فِي دِينِ الْمَلِكِ در آيين ملك مصر چه حكم ملك در باب سرقه و تغريم بود نه استرقاق
پس نگرفت يوسف برادر خود را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر بخواست خداي و به دستوري او نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
مَنْ نَشَاءُ بر ميداريم از روي درجها بعلم و حكمت هر كه را ميخواهيم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ۝
و زبر هر خداوند دانشي دانايي هست در رتبه او بلندتر آنكه يوسف عليه السلام فرمود كه اين چه عمل است
كه از شما صادر شد نمي گفتيد كه ما پيغمبر زادگانيم قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ گفتند اگر دزدي كند بنيامين چه عجب
فَقَدْ سَرَقَ پس بدرستي كه دزدي كرده است أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ برادر اعياني كه او را بوده پيش از اين
يعني يوسف در مدتي كه او رد نه كه در خانه يعقوب عليه السلام ماكياني بود سائلي بدر خانه آمد
هيچكس حاضر نبود يوسف عليه السلام آن مرغ را بسائل دادبواد را فا او را بدزدي تهمت كردند و اقوال
ديگر نيز هست فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ پس پنهان داشت يوسف عليه السلام آن مقال را فِي نَفْسِهِ در نفس

خود وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ وظاهر نکرد آنرا لهم برای ایشان قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا گفت با خود که شما بد
ترید از جهت منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ۝ وخدای
دانا تر است بآنچه صفت میکنید پس یوسف بنیامین را یکسان خود و برادران در اخلاص او چند انجه سخن
گفتند بجایی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موی بهای تن وی سر از جامه بیرون کرد گفت
ای ملک برادر من بگذار و اگر نه فریادی کنم که هر جا که حامله باشد درین شهر از هول آن بار بنهد یوسف
علیه السلام دید که روبیل در غضب است پسر خود را گفت برو دست بر پشت وی فرود آر چون دست
وی بر روبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافت روی به برادران کرد که شما مرا مس کردید گفتند نی فرمود
که بخدا که درین بلاد تخمی از یعقوب هست چه هرگاه که یکی را از ایشان غضب آمدی چون دیگری از آل
یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر باره در غضب شده آهنگ تخت یوسف
کرد یوسف علیه السلام نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورده بر زمین
نهاد و گفت ای کنعانیان سما بر و بخود مغرور و بقوت خود معجب شده اید پندارید که کسی بر شما
غلبه نتواند کرد بیت خدایی که بالا و پست آفرید ٭ زبر دست هر دست آفرید ٭ ایشان
دیدند که مهم بزور از پیش نمیرود از در زاری درآمدند قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز
إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا بدرستی که بنیامین را پدری است پیری بزرگ سال و عظیم قدر و بعد
از هلاک پسر خود یوسف بدین پسر الفت دارد فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ پس فرا گیر یکی را از ما
بندگی بجای او و او را رها کن إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۝ بدرستی که ما می بینیم ترا از نیکوکاران
بنسبت ما پس احسان خود را بما با تمام رسان فما جزاء الاحسان الا بالاتمام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت
یوسف علیه السلام پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی أَنْ نَأْخُذَ آنکه بگیریم إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مگر آنرا
که یافتیم مَتَاعَنَا عِنْدَهُ متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ ۝ باشیم
ما آنگاه ستمکاران در مذهب شما فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ پس آنهنگام که نومید شدند از یوسف
و دانستند که برادر را با ایشان نمیدهد خَلَصُوا نَجِيًّا با یکدیگر کناره شدند راز گویان و از هر گونه
تدبیر آغاز کردند قَالَ كَبِيرُهُمْ گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خود یعنی یهودا أَلَمْ تَعْلَمُوا
آیا نمی دانید شما أَنَّ أَبَاكُمْ آنکه پدر شما قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ بتحقیق فرا گرفت بر شما مَوْثِقًا پیمانی
و عهدی مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی بدستوری وی در محافظت بنیامین و شما سوگند خوردید بمحمد
آخر الزمان صلوات الله و سلامه که شما در شان وی غدر نکنید و اکنون این واقع شد وَمِنْ قَبْلُ
مَا فَرَّطْتُمْ و پیش ازین تقصیر کردید فِي يُوسُفَ در شان یوسف فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ پس من جدا
نشوم از زمین مصر یعنی از شهر بیرون نیایم حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي تا وقتی که دستوری دهد مرا
پدر من أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي یا حکم کند خدای برای من برجوع با پدر یا بتخلیص برادر وَهُوَ خَيْرُ
الْحَاكِمِينَ ۝ و او بهترین حکم کنندگان است چه براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارْجِعُوا
إِلَى أَبِيكُمْ شما باز گردید بسوی پدر خود فَقُولُوا يَا أَبَانَا پس بگویید ای پدر ما إِنَّ ابْنَكَ
سَرَقَ بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَا و گواهی نمیدهیم ما إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر انچه

میدانیم که صلع ملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ و نیستیم ما مر باطن حال را نگاهدا
رندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که بری تهمت کردند و صلع را در بار او نهاده اند
یا خود مباشر این امر بوده وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل آن دهی که مَا كُنَّا فِيهَا بوده بودیم و یعنی مصر مراد
آنست که بزرگست و از مصر یاده بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از آن کاروان نیز سوال کن که ما أَقْبَلْنَا فِيهَا روی نهاده
بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمع کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بدرستی که ما راست گویانیم فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت
پدر آمدند آنچه برادر گفته بود فقط عرض رسانیدند قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ گفت یعقوب علیه السلام بلکه بیاراسته
برای شما أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا نفسهای شما کاری که خواسته اید و بآن همت قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میدانند که جزای
استرقت قلب فَصَبْرٌ جَمِيلٌ بس مرا است شکیبایی نیکو عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ شاید که خدای بیارد جَمِيعًا
همه ایشان را بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن دیگر را که در مصر است إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که او داناست
بحال من الْحَكِيمُ مراست کار در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه به بیت الاحزان
فرموده وَتَوَلَّى عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان وَقَالَ يَا أَسَفَى و گفت ای اندوه من عَلَى يُوسُفَ
بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید
که وجد یعقوب و حزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف علیه السلام جبرئیل فرمود که برابر هفتاد
مادر پسر مرده حضرت فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچکس در آتش
مفارقت برابر یعقوب علیه السلام نسوخت چهل و بقولی هشتاد سال از وقت فرقت یوسف تا زمان وصال
او چشم یعقوب علیه السلام از گریه خشک نشد و از نایره فراق جگرگوشه بیت مبارکش حسینیه ی گرفت
وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ و سفید شده بود چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ پس او پر بود
از خشم فرزندان یعنی دلش مبتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد بیت درد یست که در سینه که گفتن
نتوانم، و این طرفه که از وی نهفتن نتوانم، اما چون فرزندان فریاد و اسفا شنیدند اضطراب پدر را
مشاهده نمودند قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ گفتند بخدای که همیشه باشی که بناله و زاری تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی
یوسف را حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بر موت أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ
یا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ گفت ای فرزندان إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایت میکنم
بَثِّي وَحُزْنِي غم و اندوه و خود را بث اندوهی را گویند که پوشیدن آن فوق الطاقه باشد و حزن
اندوهی است که بر کتمان آن قادر توان بود إِلَى اللَّهِ بخدای نه بشما نه بغیر شما زیرا که کس بیکسان و چاره
ساز بیچارگان اوست بیت حاجتی را که از تو می جویم، با کسی نی که با تو میگویم، راز گویم بخالق خود ان
نشوم، با تو گوی پیر بزرگوار گویم، در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام گفت إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي
وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ حق سبحانه وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی
بدین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو رسانیدمی و از بن مژده که یعقوب علیه السلام گفت وَأَعْلَمُ
مِنَ اللَّهِ و میدانم از وحی خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید از حیات
و رسیده وی بمن گویند ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام سوگند داد و

که روح یوسف مرا قبض کرده گفت یعنی یعقوب بدان امیدواری گفت یَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس تفحص کنید مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ از حال یوسف و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و نا امید مباشید مِن رَّوْحِ اللَّهِ از رحمت و فرج خدای إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ بدرستی که نا امید نشوید مِن رَّوْحِ اللَّهِ از رحمت و فرج خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ۝ مگر گروه کافران پس یعقوب علیه السلام نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل بن اسحاق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما ان اهل بیتیم که بلا را موکل ما ساخته اند جد[م] ابراهیم را دست و پای بربسته در آتش نمرود افکندند حق سبحانه او را نجات داد پدرم اسحاق را کارد بر حلق نهادند خدای برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوست‌ترین دوست‌ترین همه فرزندان بمن برادران او را صحرا بردند و پیراهن خون آلوده بمن آوردند گفتند او را گرگ خورد من در فراق او چندان گریسته‌ام که چشم سفید شده او را برادری بود که من بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته و نگاه داشته و ما نه از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا زادی دزدی بزاید اگر این فرزند بمن فرستی فبها و الا بر تو دعایی کنم که اثر آن به هفتمین فرزند تو برسد والسلام پس نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و امثال آن ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاد ایشان بمصر آمده برادر را آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی ببارگاه یوسف نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ پس آن هنگام که درآمدند برادران یوسف بروی قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز مَسَّنَا رسید ما را وَأَهْلَنَا الضُّرُّ و کسان ما را سختی و بی‌نوایی و گرسنگی وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ و آورده‌ایم بضاعتی مُّزْجَاةٍ اندک و بی اعتبار فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن کیل را برای ما وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا بزیادة از بهای متاع إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ۝ پاداش دهد به نیکویی آنان را که از روی تفضل تصدق می‌نمایند آنانکه نامه یعقوب بگو[شه] تخت نهادند یوسف چون نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد چنانکه عنان تمالک از دست رفته قَالَ گفت ای برادران رفته هَلْ عَلِمْتُم آیا میدانید مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ آنچه کردید بیوسف وَأَخِيهِ و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است اما بنیامین را نسبت کاو را خوار و بی‌اعتبار داشتند تا بحدی که با هیچکس سخن نگفته الا از روی عجز و مذلت پس یوسف علیه السلام فرمود که آیا دانستید قبح آنچه با یوسف و برادر او کرده‌اید و آیا از آن توبه فرموده‌اید إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ ۝ چه آن وقت شما نادانان بودید یعنی نارسیده و شرح یا جاهل بودید به عقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس یوسف علیه السلام این سخن از روی منا[صحت] گفت نه بر وجه معاقبت آنگه نقاب از رخ برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر آن شکل و شمایل افتاد قَالُوا گفتند أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ استفهام تقریریست یعنی البته تو یوسفی که این جمال و کمال دیگری را نتواند بود بیت

که دارد از همه خوبان چنین روی که تو داری تبارک الله از این روی نازنین تو داری

قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَٰذَا أَخِي گفت من یوسف و این برادر من بنیامین است قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بدرستی که منت نهاد خدای بر ما بسلامت و کرامت إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ و بدرستی که هر که بترسد

از خداي وصبر كند بطاعت يا از معصيت فَإِنَّ اللَّهَ بس بتحقيق خداي لَا يُضِيعُ ضايع نكند
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ مزد نيكوكارانرا وضع مظهر در موضع مضمر تنبيه برانكه محسن انست كه جمع
كند ميان تقوي وصبر جون برادران يوسف را شناختند روي بتخت اورده وخواستند كه پاي يوسف را
بوسند يوسف از تخت فرود امده ايشانرا دركنار كرفت قَالُوا تَاللَّهِ كفتند بخداي سوكند
كه بحسن وصورت وسيرت لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا هر اينه بركزيد خداي ترا برما وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ
وبدرستي كه هستيم ما كناهكاران بدان عملها كه كرده ايم قَالَ كفت يوسف در جواب ايشان لَا تَثْرِيبَ
عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ هيچ سرزنش نيست بر شما روز وهمن ديكر هركز كناه شما بروي شما نياورم يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ
بيامرزد خداي شمارا كه اعتراف كرديد وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝ واو بخشنده بخشايندكان است نظم
باهي بسوزد جهاني كناه * با شكي بشويد دو روده سياه * بدرهاند تخت وشاهي دهد * بدرماندكي
هر چه خواهي دهد * بس بنوازش بزركان دل برادران تازه ساخت انكاه بكار پدر رد لكار برداخت
وكفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا ببريد اين پيراهن مرا وان قميص خليلي بود كه جبرئيل در قعر چاه بوي
پوشانيده ووحي بدو رسيده بود كه انرا بكنعان فرستد فهو كه ببريد فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي بس بيفكنيد
او را بر روي پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز كردد وچشمش باول حال باز كردد وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ۝
وبياييد نزد من بهمه كسان خود از احفاد وخدم اورده اند كه يهودا كفت اي يوسف پيراهن خون الوده
پيش پدر من برده ام اين پيراهن بمن حواله كن كه ببرم شايد كه فرح اين قميص تدارك حزن ان قميص كند
يوسف عليه السلام پيراهن بوي داد واسباب راه جهت پدر ومتعلقان مهيا ساخته برادران
تسليم كرد يهودا از مصر بيرون امده همراه برادران متوجه كنعان كشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ وان وقت
كه جدا شد يعني بيرون امد كاروان از عمارات مصر وبفضاي صحرا رسيد باد صبا از حق سبحانه دستوري
خواسته بوي پيراهن يوسف را بمشام يعقوب رسانيد قَالَ أَبُوهُمْ كفت پدر ايشان جمعي را كه حاضر
بودند از نبيركان او إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ بدرستي من مي يابم بوي يوسف را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ۝
اكر بنقصان عقل مرا نسبت نكنيد ونكوييد كه پير شده وبستي خرافت رسيده قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ كفتند
انها كه بخداي تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ۝ در همان حيرت قديمي در افراد محبت يوسف از بسيار
ذكر او وتوقع ملاقات او بعد از چهل سال يا هشتاد سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ بس انهنكام كه امد
مژده دهنده يعني يهودا اورده اند كه يهودا با برادران نايستاد وسر وپاي برهنه دويدن اغاز كرد بكنعان
رسيد ونزد پدر امد أَلْقَاهُ بيفكند يوسف را عَلَى وَجْهِهِ بروي پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا بس كشت
بينا وبا حال خود قَالَ كفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نميكفتم شمارا إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ انكه من ميدانم
از الهام خداي مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ انچه شما نميدانيد وان حيات يوسف بود وپيوستكي ميان من واو بس
تهيه راه نمود همراه ايشان بيوسته بود از نزكوروا تانت وبرادران ديكر رسيده در دست وپاي پدر
افتاده قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا كفتند اي پدر ما امرزش طلب براي ما از خداي كناهان مارا إِنَّا
كُنَّا خَاطِئِينَ ۝ بدرستي كه هستيم ما كناهكاران قَالَ كفت يعقوب عليه السلام سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي

بدرود باشد که امرزش خواهم براي شما از خداي خود انه هو الغفور بدرستي که او امرزنده تایبانست
بجوذ نوب الرحيم مهربانست بر بندکان بکشف کروب تاخیر کرد دعا را تا شب جمعه یا وقت سحر که
مظنه اجابت دعوا تست یا خواست که بداند یوسف عليه السلام از ایشان عفو کرده یا نی و اصح انست که تاخیر
کرد تا وقتي که بمصر رسید شب برخاست بنماز و بعد از تهجد روي بقبله بایستاد و یوسف را در قفاي
خود بداشت و برادرانرا در عقب او و انحضرت دعا کرد و فرزندان امين كفتند وحق سبحانه اجابت
فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام بنزدیک مصر رسید یوسف عليه السلام با ملک ریان و تمامي
اشراف مصر بالشکر اراسته باستقبال پدر بیرون امد و یعقوب عليه السلام با فرزندان بالاي تلي بر
امد تفرج ان کوکبه و اراستکي ميکردند و تعجب مي نمودند جبرئيل عليه السلام فرود امد و یعقوب
عليه السلام کفت ازین لشکر و تجمل عجب میداري بالا نکر که جنود ملک از زمين تا افلاک بتفرج امده
بشادي تو منتهج و مسرور از انجا که درين مدت اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف عليه
السلام چون پدر را دید از مرکب فرود امد خواست تا سلام کند جبرئيل عليه السلام کفت بکذار
تا پدر بر تو سلام کند در خبرست که یعقوب عليه السلام نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال
یوسف عليه السلام افتاد کفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هردو دستها بر کردن یکدیکر اورده
از شادي میکریستند نظم چه خوش حالیست روي دوست دیدن ٭ پس از عمري بیکدیکر رسیدن
شراب خوشدلي را نوش کردن ٭ بشادي دست در اغوش کردن ٭ بکام دل زماني ارمیدن ٭ بهم کفتن
سخن و زهم شنیدن ٭ ز دل پرحال عجز اغاز کردن ٭ ز عاشق دفتر غم باز کردن ٭ پس نزدیک مصر
یوسف عليه السلام و قصري رفيع در انجا ساخته بود یوسف انجا نزول نمود فلما دخلوا پس ان هنکام
که در امدند على يوسف بر یوسف در ان منزل اوى اليه جاي داد بسوي خود ابويه پدر و خاله
خود را که بجاي مادرش بود و دیکر باره پدر را کنار کرفت و خاله را پرستش نمود و برادران را نوازش
فرمود وقال ادخلوا مصر و کفت در ايید بمصر ان شاء الله امنين اکر خواهد خداي در حالتي که ایمنان
باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا داخل است در امن نه در دخول و چون بمصر امدند ایشانرا
در منزل خود فرود اورد ورفع ابويه و بر داشت پدر و خاله را یعني بالا برد على العرش بر تخت
خود وخروا له سجدا و بر روي در افتادند پدر و خاله و برادران مر او را در حالتي که سجده کنان بودند
و تحیت و تعظیم ایشان در ان زمان بسجده بود یوسف عليه السلام که ان حال مشاهده نمود اظهار
بهجت و مسرت فرمود وقال يا ابت و کفت اي پدر من هذا تاويل رؤياي من قبل این سجده
کردن شما را تعبير خوابیست که دیدم پیش ازین در ایام صبا قد جعلها ربي حقا بدرستي که کردانید انرا پروردکار
من راست و قد احسن بي و بدرستي که نیکویي کرده است بمن افزود کار من اذ اخرجني من السجن چون
بیرون اورد مرا اینجا که از زندان ذکر کرد چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وجاء بكم من البدو و اورد
شما را از بادیه وان موضعي بود از زمين فلسطين از ولایت شام که یعقوب عليه السلام در انجا نشستي
وان نزدیک کنعان بود یوسف عليه السلام جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان بتخت
رسانید و شما را از بادیه نزدیک اورد تا بیکدیکر نشینیم من بعد ان نزغ الشيطان از پس انکه

فساد کرد شیطان و مخالفت نمود بَیْنِی وَبَیْنَ إِخْوَتِی میان من و میان برادران من إِنَّ رَبِّی
لَطِیفٌ لِمَا یَشَاءُ پروردگار من رساننده نیکیهاست بهر که خواهد إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ بتحقیق که اوست
دانا بوجوه تدبیرات الْحَکِیمُ درست کار در تعیین مواقع تدبیرات در لطایف آورده که چون
بیست و چهار سال ازین بگذشت یعقوب را علیه السلام وفات رسید و بعد بیست و سه سال دیگر یوسف
علیه السلام پدر را واقعه دید که میگوید ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا دو سه روز
دیگر نزد من آیی یوسف علیه السلام از خواب در آمد و برادران را طلبید و وصیتها کرد و یهودا را ولیعهد
خود ساخته فرزندان را پدرود کرد و بطریق مناجات گفت رَبِّ ای پروردگار من قَدْ آتَیْتَنِی
بدرستی که دادی مرا مِنَ الْمُلْکِ پادشاهی و ملک داری وَعَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ و بیاموختی مرا
از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها أَنْتَ وَلِیِّی تو یاور من
و متولی کار منی فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ در این سرا و در آن سرا تَوَفَّنِی مُسْلِمًا بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم
امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ و در رسان مرا بنیکان شایسته من آورده اند که بعد
از سه روز واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی در قصه یوسف
علیه السلام و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی از ابیات آن درین اوراق اتفاق
افتاده وفات یوسف علیه السلام برین نمط ذکر میفرماید نظم بکف جبرئیلش حاضر داشت سیبی
که باغ خلد از آن میداشت زیبی * چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد * روان آن سیب را بوئید و جان
داد * بلی زان نکهت باغ بقا یافت * از آن نکهت بسوی باغ بشتافت * ذَلِکَ این خبر یاد کرده قصه
از قصه یوسف علیه السلام مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ از خبرهای غیب است که بجهت ظهور دلایل اعجاز
نُوحِیهِ إِلَیْکَ وحی میکنیم آنرا بتو وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ
آن هنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن یوسف بچاه وَهُمْ یَمْکُرُونَ و ایشان مکر میکردند
بیعقوب و یوسف علیهما السلام و چون تو آنجا نبوده و مکذبان تو هم میدانند که از کسی نشنیده و خبر نیافته چه
چنانچه بوده پس دلیل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته وَمَا أَکْثَرُ النَّاسِ و نیستند اکثر مردمان وَلَوْ
حَرَصْتَ و اگرچه حریصی ورزی بایمان ایشان بِمُؤْمِنِینَ گرویدگان بجهت عناد و تصمیم
ایشان در کفر و فساد وَمَا تَسْأَلُهُمْ و نمیخواهی از ایشان عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن
قصص قرآنی مزدی چنانچه قصه گویان میخواهند إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ نیست قرآن مگر پندی
از خدای مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه از معجزه تو روی میگردانند وَکَأَیِّنْ مِنْ آیَةٍ و بسا نشانهای
قدرت و دلایل داله بر وجود صانع و حکمت او هست فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
که این معاندان یَمُرُّونَ عَلَیْهَا میگذرند بر آن وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ و ایشان از آن آیتها روی
گردانندگان اند نه در آن فکرت کنند و نه از آن عبرت گیرند وَمَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ و نگرویدند
بیشتر ایشان بخدای إِلَّا وَهُمْ مُشْرِکُونَ مگر ایشان شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه
کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و از بیجا در آوردند الملئکة بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای
و گفتند عزیز ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح ابن الله فَآمِنُوا ایا ایمن شدند

مشرکان اَنْ تَاْتِیَهُمْ ازانکه بیاید بدیشان غَاشِیَةٌ عقوبتی بوشنده یعنی فروکیرنده ایشانرا
مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ از عذاب خدای اَوْ تَاْتِیَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً یا بیاید بدیشان قیامت
ناکهان وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ و ایشان ندانند امدن انرا و کار سازی نکرده باشند قُلْ هٰذِهٖ
سَبِیْلِیْ بکوای محمد این دعوت بتوحید راه منست و برین راه ثابتم اَدْعُوْٓا اِلَی اللّٰهِ میخوانم
خلق را بخدای عَلٰی بَصِیْرَةٍ بر بینایی هویدا و حجتی روشن اَنَا من تاکید ضمیر مسترست در ادعو
وَمَنِ اتَّبَعَنِیْ و میخوانند بخدای هرکه بی روی کرده است مرا وَسُبْحَانَ اللّٰهِ و پاکست خدای
از شرکتی که شما او را بدان وصف میکنید وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ و نیستم من از مشرک ارندکان
امام زاهدی اورده که کافران کفتند خدای را فرشتکان هستند چرا دیگری را برسالت فرستاد
اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ و نفرستادیم پیش
از تو برسالت اِلَّا رِجَالًا مگر مردانی نُوْحِیْ اِلَیْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان و حفص
نوحی میخواند ما وحی فرستادیم بسوی ایشان مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی از اهل شهرها و دهها و در وسیط
از امام حسن بصری رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه هرکز پیغمبری نفرستاد از اهل بادیه و نه
از جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه دعوت نبوت میکرد کفته اند شعر اضحت نبینا
انثی تطوف بها، ولم تزل انبیاء الله ذکرانا، اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ ایا سیر نمیکنند کافران در زمین
شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمیکذرند بایدکه بکذرند فَیَنْظُرُوْا پس بر بینند بنظر عبرت
کَیْفَ کَانَ که چکونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ اخر کار انانکه از مکذبان و منکران بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیشتر از ایشان پس پند برداشته از تکذیب پیغمبر و قران حذر کنند وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و هر اینه
سرای اخرت یعنی بهشت و نعمت او خَیْرٌ بهترست از لذات فانیه دنیا لِلَّذِیْنَ اتَّقَوْا مرانانرا
که برهیز کردند از شرک و نافرمانی اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ایا تعقل نمیکنند و نمی اندیشند تا بدانند
کان بهترست بیت چه نسبت چاه سفلی را بنزهت کاه روحانی، چه ماند گلخن تیره بگلشن
کاه سلطانی، پس باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند
که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتّٰٓی اِذَا اسْتَیْئَسَ الرُّسُلُ تا انکاه که نومید شدند فرستادکان از
ایمان ایشان وَظَنُّوْٓا اَنَّهُمْ و کمان بردند رسولان بانکه ایشان قَدْ کُذِبُوْا بدرستی مکذوب
شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ کفتند یا کافران کمان بردند که رسل با ایشان
دروغ میکویند در وعد و وعید جَآءَهُمْ نَصْرُنَا امد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب
بران قوم فرود امد فَنُجِّیَ مَنْ نَّشَآءُ پس رهانیده شد هرکرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او
وَلَا یُرَدُّ بَاْسُنَا و باز کردانیده نشود عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِیْنَ از کروه کافران وقتی که بدیشان
فرود اید لَقَدْ کَانَ بدرستی که هست فِیْ قَصَصِهِمْ در قصص انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِاُولِی الْاَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رحمه
الله از جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که مراد از اولو الالباب اسرارست پس اعتبار این قصها
ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در اینه دل پی خلل ایشان روی نماید بیت دلی دریاید اسرار معانی

که روشن شد بنور جاودانی ما کان حدیثا یفتری نیست قرآن سخنی که بربافته باشد ولکن تصدیق
الذی ولیکن هست تصدیق آن چیزی که بوده بین یدیه پیش ازو از کتب الهی یعنی مصدق
و موافق آنست در راستی و درستی و تفصیل کل شیء و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا
و هدی و راه نماینده است مر سالکان را و رحمة و بخشش است لقوم یؤمنون مر گروهی را
که بگروند بتوحید خدا و بنبوت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه اجمعین سورة الرعد

بسم الله الرحمن الرحیم

المر حروف مقطعه مختصر اند از کلماتی که دلالة بر صفات الهی کنند چنانچه در الم گفته اند
که الف آلای او و لام لطف بی منتهای او و میم ملک بی زوال او و را رافت بر کمال او و گفته اند که بعضی
ازان دلالة بر اسماء الهی دارد و برخی بر افعال او و جمیع المر یعنی انا الله اعلم و اری تلک آیات الکتاب این آیات
قرآنست و الذی انزل الیک و آنچه فرو فرستاده شده است بسوی تو من ربک الحق از رب و پروردگار تو
درست و راست است چنگ در آن زن و بدان عمل کن و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان
از اهل مکه لا یؤمنون نمیگروند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله الذی رفع السموات
خدای آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید برداشته بغیر عمد بی ستونی که بدان قایم باشد
ترونها می بینید شما آنها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته شده است آسمانها بی ستون
که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست و آن قدرتست که آسمان بدان
مرفوع می باشد در فواید السلوک آورده که حق سبحانه سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را
بی قایمه که ادراک توانید نمود برافراشت بی ستونی که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی
ستون هست اما مخفی است و قایمه موجودست ولیکن غیر مرئی است و آن علاقت توانند بود که بالعدل
قامت السموات نظم آسمان و زمین بعدل بپاست حق ز شاهان بغیر عدل نخواست
که بنا شد ستون خیمه بجای کی بود خیمه بی ستون برپای ثم استوی علی العرش پس قصد
کرد بآفریدن عرش یا مستولی شد برو باقتدار و نفاذ حکم یا عرش مالک شد و او قصد فرمود بدان
بحفظ و تدبیر و سخر الشمس و القمر و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد بآنچه خواست
از حرکات ایشان بر حد معین کل یجری هر یک از ایشان میروند و حرکت میکنند لاجل مسمی
تا وقت نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود باتمام رسانند یا جریان دارند تا زمانی که سیر او
منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت یدبر الامر تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد
و اعدام و انزال و اخراج و احیا و اماتت یفصل الآیات بیان میکند آیتها قرآن را یعنی مفصل
می سازد یا روشن می کند دلایل قدرت یکی بعد از دیگری لعلکم بلقاء ربکم شاید که
شما بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جزایی که خواهد داد در قیامت توقنون بیگمان
گردید و دانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا و هو الذی مد الارض
و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوان باشد و جعل
فیها و بیافرید در آن رواسی کوههای محکم پای برجا که میخ زمین بود و انهارا و پیدا کرد در زمین

جویهای اب روان وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وازهمه میوها جَعَلَ فِيهَا بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ
اثْنَيْنِ دو صنف مثلا سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بوستانی
وامثال این اثنین تاکید زوجین است کما هو داب العرب فی کلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می پوشاند و در می
کشد شب را بروز تا هوا بعد ازانکه روشن بود تاریک میشود ازینجا معلوم می شود که تغشیه روز نیز
در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن کردد ازو ستر إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین اثار قدرت که مذکور شد
لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر کروهی را که تفکر کنند دران و دانند
که تکون این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ ودر زمین
قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پارها ست پیوسته بیکدیگر این نیز یکی از دلایل قدرتست که قطعهای زمین بس
یکدیکر پیوسته بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره زار و قدری دیگر امیر(?) و قطعه سنگستان
وَجَنَّاتٌ ودیگر در زمین بوستانهاست مِنْ أَعْنَابٍ از انکور بسیار وَزَرْعٌ وکشتها وَنَخِيلٌ
وخرما بنان صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل جسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ ونه چنانکه بلکه متفرق الاصول
یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ اب داده می شوند این همه اشجار و زروع بیک اب
وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا وتفضیل می دهیم بعضی را ازان عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ بر بعضی دیگر در میوه بحسب
لون وشکل و رایحه و طعم إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین ذکر کرده شده است لَآيَاتٍ هر اینه دلالتها
واضح است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر کروهی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار با انکه
از یک اب پرورش می یابند نمیتواند بود الا بارادت قادر مختار در تبیان آورده که این مثل است در
اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق با وجود انکه پدر همه یکی است و در مدارک کفته که
مثل اختلاف قلوبست در اثار و انوار و اسرار هر دلی را صفتی و هر صفت را نتیجه دلی باشد موصوف
بانکار و استکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و دلی بود ارامیده بذکر پروردکار که وتطمئن قلوبهم
بذکر الله مصراع به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ واکر تعجب میداری
ای محمد از ناکرویدن کافران بدلایل وحدت پس شکفت است قول ایشان یعنی جای انست که متعجب
شوند از سخن ایشان که میکویند أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا ایا ان وقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ ما خاک
شویم أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ایا ما باشیم در افرینش نو یعنی ما را باز زنده کردانند و محل تعجب انست که
ایشان خدا را خالق اسمان و زمین میدانستند و هیچ فکر نمیکردند که هر که بر ابدا قادر باشد
بر اعاده نیز قادر تواند بود بیت انکه پیدا ساختن کارش بود ٭ زندکی دادن چه دشوارش بود
أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ ان کروه انانند که ایشان نکرویدند بپروردکار خود بجهت ناکرویدن بقدرت
او بر حشر و نشر وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وان کروه هند که غلها در کردنهای ایشانست یعنی
مقید اند باغلال ضلال و ایشانرا مسد(?) خلاصی نیست یا در روز قیامت که غل اتشین بر کردن ایشان نهند
وعلامت کفار در دوزخ این باشد وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ واین کروه ملازمان اتش دوزخ اند هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در ان اتش جاودان اند در خبرست که نضر بن حارث و اشباه او استعجال
عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه میفرماید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ وطلب تعجیل میکنند

از نوع عقوبتی که خدای ایشان را مقرر کرده است قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عاقبت حق سبحانه عذاب استیصال
را از این امت مرفوع کرده و تعذیب ممکن بان الحضرت را صلوات الله و سلامه علیه تاخیر فرموده و با
قیامت افکنده این تاخیر حسنه است و این استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند
قبل از احسان الهی بر ایشان بر تاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ
الْمَثُلَاتُ وحال آنکه گذشته است پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان
دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکنند و برای خود مثلات می طلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو
لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق
حق بکنند پیامبر را ایشان را عَلَى ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشتند یعنی کفر چه ایمان هادم جرائم
زمان کفر است وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۞ سخت عقوبتست بر کافران
اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغفرتست بر مومن بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر
کافران بانکار و استکبار محققان بر آنند که تهیه قواعد خوف و رجا درین آیت است میفرماید که امید
زده است تا از رحمت او ناامید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث
آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق تعالی نبودی هر کس تکیه بر عفو
کرده از عمل باز ماندی بیت ز رحمت میترس تا غافل نگردی ۞ مشو نا امید تا بد دل نگردی وَيَقُولُ
الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ چرا فرستاده نمیشود بر محمد آيَةٌ
مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه کما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی علیهما
السلام إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین
ابلاغ است و بس ترا در اظهار آیات چه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۞ و مر گروهی را راه نماینده است
یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی
علیه السلام و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجزه موسی و عیسی که شما طلب با اختصاص بزمان
ایشان داشت چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه من قرآنست فأتوا بسورة من مثله
اللَّهُ يَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى آنچه بر میدارد هر زنی از فرزند نر و ماده و سیاه و سفید
و زشت و خوب و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی
حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ ط و آنچه زیاده سازد
یعنی خدای افزون گرداند در جنه و لدا از اعضای زایده و گفته اند مراد از زیادة و کم عدد ولد است
چه رحم مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایة اولاد در رحم چهار است نزد امام اعظم
رحمه الله و در انوار و امام شافعی رحمه الله نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن بزاد و در هر بطنی
پنج فرزند والله قادر علی ما یشاء یا مراد مدة حمل است و اقل آن باتفاق شش ماهست و اکثر نزد امام
اعظم رحمه الله دو سال و نزد امام شافعی چهار سال و پیش امام مالک رح پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ
بِمِقْدَارٍ ۞ و هر چیزی نزدیک او باندازه ایست که از آن کم و زیاده نشود عَالِمُ الْغَيْبِ اوست
داننده پوشیدها از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ۞ بزرگتر

و بر تر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در پیش علم او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که بپوشد سخنی را در
نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا بر دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طاعت مخفی میکند
و می‌پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز
یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرا و علانیة بر وی پوشیده نیست لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مر خدای راست ملائکه
پی در پی یا آنکس را که می‌پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی اقوال و افعال روز و شب
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ
أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و آنچه از وی صادر میشود می‌نویسند و ایشان را حفظه و کرام الکاتبین میگویند
و در تبیان آورده که ایشان ملکانند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست که ایشان دو ملک اند بروز
و دو بشب و حق سبحانه فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره و در زاد از کعب
الاحبار نقل میکند که اگر خدای ملایکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی از روی
زمین و گفته‌اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یعنی مر خدای را فرشتگانند
که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت
و عنقریب رقم ذکر خواهد یافت قصه ایشان ان شاء الله العزیز إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ بدرستی که خدای
تغیر نکند آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ تا وقتی که آن گروه تغیر دهند
آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال حمیده را با خلاق رذیله سلمی گوید تغیر دهند زبان
از ذکر او و تغیر دهند دلها را از بر خود و مادامی که دل را با او راست دارند و غفلت نورزند آثار فیض
با ایشان متصل بود بیت گر ترا هواست که دلدار نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگهدارد
وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا و چون خواهد خدای بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس باز
گرداننده نیست مر آنرا یعنی کس نتواند که رد کند آنرا از خود یا دیگری وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ و نیست آن
قوم را بجز خدای کسی که متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشانرا هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ
اوست آنکه بشما بنماید برق و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد
پس خدای برق را می نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را مضر کند وَطَمَعًا و برای
طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ و پدید کند در هوا ابرهایی که بار
گران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ و تسبیح میگوید رعد ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد
و رعد ملکی است سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از ابن ریحانی رحمه الله نقل میکند
که رعد صعقه فرشتگان است و برق آه بر سوز و باران گریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح میگویند جمله
فرشتگان یا آنها که اعوان رعدانند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو فرستد
صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد
چون اربد بن ربیعه آورده‌اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت
که بدین محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی در آیی و شمشیر بر مقتل وی زن
چون بمجلس در آمدند عامر آنحضرت را بسخن مشغول کرد و بعد از ملاقات بسیار گفت ای محمد بروم و لشکر

بسیار جراره از سواره و پیاده بر سر تو آرم و این بگفت و با اربد بیرون آمد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود اللهم اکفنا هما بما شئت پس عامر با اربد گفت که این همه وصیت کجا شد و گفت هرگاه که اراده تیغ زدن میکردم
ترا میان من و او حایل میشدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه پیدا شد و اربد را بسوخت و عامر
نیز در راه بد ترین صورتی بمرد و گویند یهودی بجناب نبوت مآب آمد و گفت یا اباالقاسم خبر ده مرا که خدای
تو از چه چیز است از مروارید یا از یاقوت یا از سرخ فی الحال از سحاب بغضب الهی صاعقه پیدا شد و او را بسوخت
وحق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه را بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وایشان جدل
میکنند در حق خدای که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا را بدان وصف
میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ۝ و خدای سخت عقوبت است بر مجادلان
لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ مر خدا راست خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر او راست سزای آنکه بعبارت او
خوانند یا او راست دعوت مجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنان که میخوانند
مِنْ دُونِهِ بجز وی یعنی بتان که مشرکان میخوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نمیکنند ایشان را بِشَيْءٍ بچیزی
از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر همچون اجابت کسی که بگشاید هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب
یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری
و دعا آب را طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن او برسد وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ و نیست آب رسنده بدهن او زیرا که آب
جماد است دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بی اختیار طبع نمیتواند که از مرکز بمحیط حرکت کند
و اصنام نیز بنسبت داعیان خود همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست خواندن کافران مر بتان را
إِلَّا فِي ضَلَالٍ ۝ مگر در گمراهی و ناامیدی و بطلان و ضایع بوده وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدا را سجده کند
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا از روی فرمان
برداری یا مراد مومنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند وَكَرْهًا و از روی کراهت
و ناخواهندگی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده میکنند وَظِلَالُهُمْ و سجده میکنند
سایه‌ها اهل آسمان و زمین مر خدا را به تبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۝ بامدادها بسوی مغرب و شبانگاه
بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص و تعیین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد
این سجده دوم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را
سجود الظلال و سجود العالم گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدا را درین خبر و سجده
آرد و در باب دهم از سفر ثانی آورده که از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه
ایست و آن سایه ساجد است و قایم بعبادت او بر همه حال خواه آن جرم مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل
موافقت او یا ظل خود در آن سجده یکی است و اگر مخالف است ظل او در آن طاعت نایب مناب اوست و حقیقت
آنست که طوع و رغبت صفت که لطف الهی نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت خاصه آنان
که قهر ایزدی تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان ایشان نشانده بیت براین زخمی زند کین بی نیازست
برین مرهم نهند کین دلنوازست قُلْ بگوای محمد مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها
و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان قُلِ اللَّهُ بگو خدای تعالی

است چه ایشان را جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آیا
میگیرید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز وی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان
و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و میگیرید دوستان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نمیتوانند
و مالک نیستند برای نفسهای خود نَفْعًا وَلَا ضَرًّا سودی و نه زیانی یعنی برای خود جر نفعی نمیتوانند
و بر دفع ضرری از خود قادر نیستند پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید و چه نوع زیان از و باز توانند
داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ بگو آیا برابر باشد نابینا که عابد صنم است وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستنده
خدا ست أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ یا برابر بکند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنایی توحید و معرفت
أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ آیا کافران ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازانی که بیافریدند كَخَلْقِهِ مانند
آفریدن خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده
خدای کدام است و آفریده شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند برای خدا که مثل او آفریننده
باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق
عبادت باشند چنانچه اوهست قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ بگو خدای آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد
در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۝ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه
چیزها أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فرو فرستاد از سحاب یا از آسمان آبی فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس برفت رودخانها
از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود یعنی هر وادیی بمقدار خود بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشتند
یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان
زَبَدًا رَابِيًا کفی بلند را یعنی بر زبر آورد وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کوره نهاده آتش می افروزند
و حفص بغیبت میخواند یعنی مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر و در آتش یعنی میگدازند از فلزات
چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا برای اوانی و آلات
محاربه و ادوات محارثه زَبَدٌ مِثْلُهُ کفیست مثل آن کف که بر روی آب است كَذَٰلِكَ همچنین که ذکر
کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ مثل میزند خدای حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در
افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان بزمین آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج
الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر فلز باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کف
در روی آب و خبث بالای فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً برود در حالی که مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ و اما
آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلزی گداخته بی غش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمین
تا بدان منتفع شوند كَذَٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ۝ میزند خدای مثلها را برای تعقل و تامل در
درین باب تاویل را لطایف بسیار است بعضی گفته‌اند که مراد ازین آب قرآن است که حیات دل اهل ایمان
است و اودیه اهل دلها اند که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی است
و وساوس شیطانی و آب صافی منتفع سخن حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق
این آیه باشد ممکن که در مطالعه همین محل از جواهر التفسیر بدان معانی فایز تواند شد والله الموفق
لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنان را که اجابت کنند لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ مر پروردگار خود را پاداش نیکوست

یا دار حسنی که بهشتست وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه اجابت نکردند مر خدای را لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
اگر باشد مر ایشانرا آنچه در زمین است جَمِيعًا همه از نقد و جنس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ و مانند
اینها همه دیگر مَعَهُ یا ان باشد یعنی اگر ان قدر که نقود و اقمشه و امتعه دنیاست با ان اضافت
کنند و همه در تصرف کافران باشد روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند تا از عذاب برهند
أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ ان گروه مر ایشانراست بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان قبول
نکنند و سیات ایشان نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝ و بد
جایگاهی است دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ آیا کسی که میداند أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ آنکه هر چه فرو فرستاده اند
بسوی تو مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ از پروردگار تو درست است یعنی حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه كَمَنْ هُوَ
أَعْمَىٰ همچون کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قران کند یعنی ابوجهل لعنه الله إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
جز این نیست که پند پذیر شوند بقران أُولُو الْأَلْبَابِ ۝ خداوندان عقلها صافی شده از معارضه
وهم الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ آنانکه وفا میکنند به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ
الْمِيثَاقَ ۝ و نمی شکنند ان پیمان را وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه پیوند میکنند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه
امر کرده است خدای بآن أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدایی
میان ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و میترسند از عذاب پروردگار خود وَيَخَافُونَ و خوف میکنند
سُوءَ الْحِسَابِ ۝ از سختی حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کنند بر مکاره نفس یا مخالفت هوای
او یا بر جهاد ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضای پروردگار خویش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند
نماز مفروضه را وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بعضی از آنچه بدیشان سِرًّا بنهان
وَعَلَانِيَةً و اشکارا وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ بنیکویی بدی را یعنی در عوض بدی
نیکویی کردند و گفتار انرا سفاهت را بحلم مقابل نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع
کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث اتبع الحسنة السیئة تمحها و بعضی ارباب تحقیق گفته
اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشان محروم ساختند عطا دادند
و اگر کسی از ایشان برید در وی پیوستند قطعه کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند
ثمر بخشش ده از صدف یاد گیر نکته حلم هر که برد سرت گهر بخشش أُولَٰئِكَ ان گروه که بدین صفات
موصوف اند لَهُمْ مر ایشانراست عُقْبَى الدَّارِ سرانجام نیکو یعنی جزای عمل دارند در عاقبت و ان
چیست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای پایدار که همیشه در وی باشند يَدْخُلُونَهَا در ایند در ان
وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ و در اید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان
ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ و فرشتگان در ایند بر ایشان
مِنْ كُلِّ بَابٍ ۝ از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی اورده که مقدار شبانه روز دنیا
سه نوبت ایشان ایند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بشارت بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید
بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب صبر کردن در قوت القلوب اورده که شکیبا بودن بر فقر در دنیا و فقیر بودن
دوستترین صفتی است نزد خدای چنانچه در اخبار امده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بلال را

گفت چنان کن که فقر بخدا رهی نه غنی کالجا فقیر از همه مقبول ترند فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیک است
سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ وآنانکه بشکستند عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدا را
که از ایشان گرفته است مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس استواری آن باعتراف وقبول وَيَقْطَعُونَ وآنانکه
می بُرند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ الخ خدای فرموده است بآن چیز أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی رحم
یا ایمان بهمه پیغمبران وکتابها وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وتباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیه یا فتنه
انگیزی أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشانراست دوری از رحمت وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشانراست
بدی عاقبت در دنیا و آخرت اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میکرداند رزق را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که
میخواهد وَيَقْدِرُ وتنگ می سازد بر کسی که اراده می کند وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وشادمان شده اند اهل
مکه بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان داده اند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونیست زندگانی این سرای فِي
الْآخِرَةِ در جنب آن سرای إِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که دوامی وبقایی
ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا ومیگویند آنانکه نگرویدند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده
نمیشود بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او برآن وجه که ما میخواهیم قُلْ إِنَّ
اللَّهَ بگو بدرستی که خدای يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ گمراه میکند هر کرا خواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند
بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود مشهود هزار آیت گمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ وراه نماید
بسوی خود یعنی بمشاهده هر کرا باز گردد بوی و آنها چه کسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدای وَتَطْمَئِنُّ
قُلُوبُهُمْ وآرام می یابد دلهای ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس
گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجز انست
و در فصول از ابن عیینه رحمه الله نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالتست صلی الله علیه وآله وسلم که دلهای
مومنان بدان آرام دارد أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام می یابد دلهای
مؤمنان مجاهد رحمه الله فرموده که مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم در حقایق آورده آرام
دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرامش دل علماء ربانی بحقایق اسماء
حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا وهو المقصد الاقصی الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبکردند عملهای شایسته طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ زندگانی خوش است ایشانرا ونیکوی
بازگشت طوبی بشارت است بشادی وخرمی وراحت وفرح ونعمت وخوشحالی یا نام بهشت است
بلغت حبشه واشهر که طوبی درختی است در بهشت عدن که بیخ در منزل حضرت پیغمبرست صلی الله علیه
وآله وسلم و در هیچ قصر وغرفه نباشد که شاخی از آن نبود وچشمه سلسبیل وکافور از زیر آن منفجر است
كَذَٰلِكَ همچنان که رسل پیش از تو فرستادیم أَرْسَلْنَاكَ فرستادیم ترا فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی
امتی که گذشته مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتْلُوَ تا بخوانی عَلَيْهِمُ برایشان الَّذِي
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آن چیز را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وَهُمْ يَكْفُرُونَ وحال آنکه ایشان نمیگروند
بِالرَّحْمَٰنِ بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون گفتندی ایشانرا که سجده کنید رحمن را
قالوا وما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرتضی علی را کرم الله وجهه فرموده که

بی

نویس لبسم الله الرحمن الرحیم سهل بن عمر کنت ما ندری الرحمن قُلْ هُوَ رَبِّي بگو رحمن او پروردگار منست
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او که عَلَيْهِ بر وی نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری
دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَإِلَيْهِ مَتَابِ بسوی اوست بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش
گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده
گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان
تا با ما ان مادر یابی تو سخن گوید آیت آمد که وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا و اگر کتابی بودی که در بن عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ
رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته
شدی بدو زمین چون بدو خواندندی أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ یا سخن او کردندی از برکت تلاوت او مردگان را
هر آینه این قرآن بودی که غایتست در اعجاز و نهایت است در تذکیر و انذار بَلْ نه چنانست که کافران
میگویند بقرآن تو باید که اینها واقع شود لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه
چیزها هر گاه خواهد این آیتها ظاهر گرداند أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا نومید نشده اند آنها که گرویده
اند از ایمان ایشان یعنی مقترحات آیات بآنکه دانسته اند أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواهد خدای
لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه نماید همه مردمانرا صاحب کشاف گفته که یاس در لغت نخع بمعنی علم است یعنی
آیا ندانسته اند مومنان که هدایت بمشیت بلا زمست است وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه آنانکه کافر شده اند
تُصِيبُهُمْ برسد ایشانرا بِمَا صَنَعُوا بسبب آنچه کرده اند از تکذیب و عناد قَارِعَةٌ عذابی
کوبنده و داهیه از بنیاد برکننده أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا یا فرود آیی تو که محمدی بموضعی نزدیک مِنْ دَارِهِمْ
از سراهای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مر کفار مکه را نه که بشامت تکذیب آنحضرت پیوسته در بلا بودند
و سرایای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردندی پس
حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ تا وقتی که بیاید وعده
خدای که موتست یا قیامت یا فتح مکه إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند
وعده را پس برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بدرستی که
استهزا کرده اند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ بر پیغمبر پیش از تو چنانکه این قوم می کنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت
دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که نگرویدند و مدتی بگذاشتیم در راحت و تن آسایی ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ
پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ پس چگونه باشد عقوبت کردن این سخن بر سبیل
تعظیم و تهویلست أَفَمَنْ هُوَ آیا هر کسی که او باشد قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان بر هر نفسی یا پاداش دهنده
بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کسب کرده است نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاهدا
رنده و سازنده کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوا
و می سازند کافران لِلَّهِ خدایرا شُرَكَاءَ انبازان یعنی اصنام که می پرستند قُلْ سَمُّوهُمْ
بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را با سما و اوصافی لائق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت
عبادت دارند یا نی مراد آنست که حق را حی و قادر و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق
هیچ یک از این اسما بر اصنام نمیتوان کرد أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بلکه خبر میدهید خدایرا بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ

بخبر یکه نمیداند در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفاء معلوم است أم بظاهر
من القول یا نام می نهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه
زنگی بکافور بل زین بلکه آراسته اند للذین کفروا برای آنانکه کافر شدند مکرهم
کید و کذب ایشان را وصدوا عن السبیل و باز داشته شده اند از راه راست و دین درست ومن یضلل
الله و هر که فرو گذارد خدای او را در ضلالت و اغفال کند فما له من هاد پس نیست او را توفیق
دهنده که او را راه نماید لهم مر کافران راست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر
و قحط و سایر مصایب ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اشق دشوارتر و سختتر است پس
ایشان وما لهم و نیست مر ایشان را من الله از عذاب خدای من واق نگاهدارنده که نگاه دارد
تا معذب نشوند مثل الجنة التی از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت است که فردا قیامت وعد
المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی درآیند تجری من تحتها الانهار میرود پیوسته از زیر
درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویهای اکلها دائم میوه آن بوستان همیشه باشد و هرگز
منقطع نشود بخلاف میوههای دنیا وظلها و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانچه سایههای دنیا بلکه
ممدود امام قشیری قدس سره فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت
و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته ظلیل اند بیت بسایه دولت در دو جهان جاویدند
مبیت ای خوش آن سایه بنده که این سایه فتد بر سر او تلک این بهشت موصوف عقبی الذین
اتقوا مآل حال و منتهای کار آنانست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین النار و عاقبت کار کافران
آتش دوزخ است والذین آتیناهم الکتاب و آنانکه عطا کرده ایم کتاب مراد مومنان اهل کتابند چون عبد
الله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند و هشت یمنی
و سی و دو حبشی این جماعت یفرحون شادی شوند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده می
شود بتو از قرآن ومن الاحزاب و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حیی بن اخطب
و کنانة بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری من ینکر بعضه
کسی هست که انکار کنند بعضی از آنکه مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت بگو ایشان را که جز این
نیست که من مامور شده ام ان اعبد الله بآنکه پرستم خدا را بیگانگی ولا اشرک به و شرک نیارم
بوی چنانکه شما او را [illegible] و عزیر و مسیح گرفته اید الیه ادعو بخدای نه غیر او میخوانم خلق را والیه مآب
و بسوی اوست بازگشتن من وکذلک و همچنین که فرستاده ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم
ایشان انزلناه فرستاده ایم تو قرآن را حکما کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده
میان حق و باطل عربیا مترجم بلغت عرب تا ایشان را حفظ و فهم وی آسان باشد ولئن اتبعت
اهواءهم و اگر متابعت کنی آرزوهای مشرکان را تا ترا بدین آبا دعوت میکنند یا مانی یهود را که بعد رجوع
بقبله خود میخوانند بعد ما جاءک پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی
بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود و اگر پی رو ایشان شوی ما لک من الله نیست ترا
از عذاب خدای من ولی هیچ یاری که نفع رساند ولا واق و نه نگهداری که عتاب حق از تو باز

وارد آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و میگفتند همت این مرد جز
بامر نکاح مصروف نیست و همواره بازدواج و امتزاج با زنان مشعوف اگر او پیغمبر بودی هر اینه امر نبوت او را اشتغال
بمهم نسوان باز داشتی آیت آمد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر اینه فرستادیم ما رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ پیغمبران پیش
از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و بدادیم مر ایشانرا أَزْوَاجًا زنان وَذُرِّيَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد
و نشاید لِرَسُولٍ مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه که از و اقتراح کنند
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بامر خدای یا بتقدیر او و جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ
پیغمبر نتواند آورد مگر خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ
مر هر وقتی را حکمی است نوشته شده که چون آن وقت برسد حکم بظهور آید یا مر اجلی را از آجال خلایق
کتابیست نزد خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ محو میکند خدای آنچه میخواهد
وَيُثْبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وَعِندَهُ و نزدیک اوست أُمُّ الْكِتَابِ اصل کتاب
که لوح محفوظست و هیچ کاینی نباشد الا که نوشته باشد در وی و گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنکه هیچ
جزا بدو متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه برده اند هر چه از بنده صادر شود از اقوال و افعال
همه را نویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه هر قولی و فعلی را که ثواب و عتاب بران متفرع نیست
بگذارد یا سیئات تائب را محو نماید و بدل او حسنات ثبت کند یا بعضی از احکام شرایع بحسب مصلحت
زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات نماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند بنزدیکی و ضعف
پیری را علمای دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت
و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست غیر از ام الکتاب
محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب راه نیابد و ابو الدرداء رضی الله عنه از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی حق سبحانه نظر کند در کتابی
که غیر از وی هیچ کس در آن نظر نمیکند و هر چه خواهد از و محو کند و هر چه خواهد در و ثبت کند در فصول
فرموده که محو کند رقم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای او رموز اسرار سلمی از محمد رازی رحمه الله
نقل میکند که شنیده ام از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن و در کشف
الاسرار فرموده که از دل خایف ریای ستردد و اخلاصی نهد شکی ببرد و یقینی آرد بخل محو کند
وجود ثابت میسازد شره ببرد قناعتی آرد حسدی شوید شفقتی نهد و از دل رنج اختیار
ببرد تسلیمی نهد تفرقه محو میکند جمعیت میکند از دل محب رسوم انسانیه میکند از دل محب
رسوم انسانیه بستردد نعوت ربانیه بنهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند
و اثبات حقوق ربانی یا شهود خلق ببرد و شهود حق بیارد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت
ثابت میسازد از آن بنده میکاهد و از آن خود می افزاید تا چنانچه باول خود بود بآخر هم خود باشد
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت
برداشت از آن من میکاست و از آن تو می افزود تا بآخر همان شد که باول بود رباعی محنت همه در نهاد
آب و گل ماست ؛ پیش از دل و گل هر چه بود آن حاصل ماست ؛ در عالم غیب خانه داشته ایم ؛ رفتیم بدانت

خانه که سر منزل ماست وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمایم ترا بَعْضَ الَّذِي برخی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده
داده‌ایم کافران را از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا ترا بمیرانیم پیش از آن فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست
که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و پاداش ایشان
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند اهل مکه و نمی‌دانند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ بدرستی که ما می‌آییم یعنی فرمان ما می
آید بر زمین کفار نَنْقُصُهَا میکاهانیم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان
بیرون می‌کنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می‌آریم و گویند این سخن راجع است بیهود و حق سبحانه فرو
ما زمین ایشان را یعنی حصارهای و ضیاع و عقار یهود را مسلمانان میدهیم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای
حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده
و باز پس دارنده نیست لِحُكْمِهِ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و اوست زود حساب یعنی بزودی حساب
کند ایشان را در آخرت از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر
کردند آن جهودان و یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس
مر خدایراست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای شما يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ میداند هر چه میکند
هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و بزودی باشد که بدانند کافران از یهود
و عبده اصنام که فردا قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ که کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ
كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی فرستاده
از پیش خدای به نبوت و دعوت قُلْ كَفَى بِاللَّهِ و بگو خدای بسنده است شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ گواه میان
من و شما و با آنکه من پیغمبرم بشما وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ
و آن جبرئیل است که وحی از لوح فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مؤمنان اند و در زاد المسیر آورده که علی مرتضی رضی
الله عنه یا علم توریت و آن عبد الله سلام است و احزاب او رضی الله عنهم

سورة ابراهيم وهي اثنان وخمسون

بسم الله الرحمن الرحيم

الر در شرح تأویلات از امام ماتریدی رحمه الله منقول است که حروف مقطعه ابتلاست مر تصدیق
مؤمن و تکذیب کافر را و خدای بندگان را بهر چه خواهد امتحان کند و جمعی برآنند که این حروف اسامی قرآن اند
و بر این وجه قول کنت الر یعنی قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرستادیم ما آنرا إِلَيْكَ بسوی تو
لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیها
کفر یا نفاق یا شک یا بدعت إِلَى النُّورِ بروشنایی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق
و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله فرموده که از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر و در بحر گوید
از ظلمت خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت
یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که ظلمتی برابر پندار
هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق
سبحانه بر مرآت باطن پرتو افکند و سالک را از وی و از مزاحمت غیر او باز رهاند تا آنکه بخودش شعور نماند
و نه علم شعور بخود نیز داند نظم یا رب مددی که ز خودی خود برهم وز مدبری و از بدی

خود بر هم زد هستی خود را از خود بیخود کن تا از خودی و بیخودی خود بر هم و گفته اند انواع ضلال
در ظلمات خود داخلست و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از کمراهی برهانی و براه
راست برسانی و آن نیست که میکوید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی
براه خدای و نه غالب الْحَمِيدِ ستوده و آن راه دین اسلامست بر در صفت حمید عزیز میفرماید
اللَّهِ الَّذِي معبودی بحق آنکه لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از موجودات وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از مبدعات وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ و بخ و سختی و مشقت مر ناکرویدکان را بقران مِنْ عَذَابٍ
شَدِيدٍ از عذاب سخت که برایشان رسد الَّذِينَ کافرانرا آنانند که از روی جهالت يَسْتَحِبُّونَ
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دوست میدارند و بر میکزینند زندکانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر آن سرای وَيَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز میدارند مردمانرا از راه خدا یعنی منع میکنند از ایمان و به بیغمبر و قرآن وَيَبْغُونَهَا
و میطلبند برای راه حق عِوَجًا کجی یعنی میکویند این راه کج است و بمنزل مقصود نمیرسد أُولَٰئِكَ آن کروه
صفتهای موصوفند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در کمراهی دور از حق بعد فی الحقیقه صفت ضال است
و وصف ضلال بدو از قبیل اسناد مجازی است در زاد المسیر آورده که قریش میکفتند که چه حال است که همه
کتب منزله بلغت اعجمی فرود امده و کتابی که بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم آمده عربیست آیه آمد که وَمَا
أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ و نفرستادیم ما هیچ بیغمبری إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مکر بلسان قوم او یعنی کروهی که او از
ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر بیغمبری را اول دعوت نزدیکان
خود باید کرد بس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند
برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نکویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و کفته اند
ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل
علیه السلام یا بیغمبر هر قومی ترجمه کرده انرا بلغت منزل علیهم در لباب کوید نفرستادیم هیچ بیغمبری
مکر بزبان قومی که با ایشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب
کسی که کوید بیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بر او کتب متعدده بر السنه ایشان فرود امدی
کفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه و اضاعت فضل اجتهاد در تعلیم الفاظ و معانی لغتهای که بزبان
ایشانست و حرمان از علوم منشعبه از آن بس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت
فَيُضِلُّ اللَّهُ بس کمراه کرداند خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی فرو کذارد تا کمراه شود وَيَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب
در حکم خود الْحَكِيمُ راست کار که اضلال و هدایة او بر وجه حکمت است وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و هر اینه
ما فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا و ید بیضا و کفتیم
أَنْ أَخْرِجْ آنکه بیرون آر قَوْمَكَ کروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای جهالت
و شبهه إِلَى النُّورِ بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنایی
ایمان وَذَكِّرْهُمْ و بند ده ایشانرا بِأَيَّامِ اللَّهِ بروزهایی که حق سبحانه عذاب کرد کافران کذشته را
دران یا بیاد ده بنی اسرائیل را از روزهایی که بدان کرفتار بودند بدست فرعونیان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ

بدرستی که در این بیان کرده شد هر اینه دلالتهاست بر قدرت الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۝ مر هر صبر کننده را بر خود
بلا و شکر گوینده را بر آلا وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم بنی
اسرائیل را اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمتهای خدای را که انعام فرموده بر شما إِذْ أَنجَاكُم
چون برهانید شما را مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون يَسُومُونَكُمْ میچشانیدند شما را
سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بشما میرسانیدند و به بندگی کرفته کارها سخت
میفرمودند وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ و می کشتند پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری
متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند دختران شما را تا از
خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَٰلِكُم و دران محنت و شدت بَلَاءٌ آزمایشی بود شما را
مِّن رَّبِّكُمْ از آفریدگار شما یا آن نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِيمٌ ۝ بزرگ
وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه کردانید شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما که
لَئِن شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعمای من لَأَزِيدَنَّكُمْ هر اینه افزونی کنم بر شما نعمت وَلَئِن كَفَرْتُمْ
و اگر ناسپاسی نمایید بران شما را إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۝ بدرستی که عذاب من سخت است بر ناسپاسان و شدت
عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی شیخ عبد الرحمن سلمی از ابو علی جرجانی قدس
سره نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم امن ایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان افزون
کنم باحسان و اگر بران شکر کنید زیاده سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت
و اگر از شکر گوینده بالا برم بدرجه قربت و بشکران نعمت در آرم بخلوتگاه انس و مشاهدت کلام حقایق
اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی و معراج بر درجات است و فی المثنوی المعنوی نظم شکر نعمت
نعمتت افزون کند ٭ کس زبان بر شکر گفتن چون کند ٭ شکر باشد دفع علتهای دل ٭ سود دارد شاکران
سودای دل ٭ وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام ای گروه من إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ اگر کافر شوید
یا ناسپاسی کنید شما وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فَإِنَّ اللَّهَ
لَغَنِيٌّ پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما حَمِيدٌ ۝ ستوده است بی ستایش
خلق ذرات مخلوقات بنعمت او ناطق اند و السنه جمیع اشیا بتسبیح و حمد او جاری بیت بذکرش
جمله موجودات گویا ٭ همه او را بروی شوق جویا ٭ أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی علیه السلام یا
ابتدا سخنی است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید که بشما یعنی امه
نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ خبر آنان که پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح عم وَعَادٍ و قبیله عاد
وَثَمُودَ و قوم ثمود وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ و آنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ نمیداند
عدد ایشان را از بسیاری مگر خدای در تبیان فرموده که خدای بسیار امم از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان
منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان
عدنان و ابراهیم خلیل صلوات الله و سلامه علیه سی قرن گذشته و از احوال قرون هیچکس خبر ندارد الا
حق سبحانه جَاءَتْهُمْ آوردند بایشان رُسُلُهُم پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای
روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ پس باز گردانیدند دستهای خود را فِي أَفْوَاهِهِمْ

أَفْوَاهِهِمْ در دهنهاي خود يعني متان دستهاي خود را بدانت كرفتند از خشم رسل يا دست برد هان
نهادند ازروي تعجب يا اصابع خود را در دهن نهادند كه خاموش باشيد و كفته اند ايدي خود را بر افواه رسل
نهادند كه سخن ميكوييد وَقَالُوا إِنَّا وكفتند ما نكرويده ايم بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بان چيزي كه شما فرستاده ايد
بزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ وبدرستي كه ما در شكيم مِمَّا تَدْعُونَنَا از انچه ميخوانيد ما را إِلَيْهِ مُرِيبٍ ۝ بسوي
ان از توحيد و ايمان شكي در تهمت افكنده يا با وجود شك رسولانرا متهم ميداشتند باغراض فاسده
قَالَتْ رُسُلُهُمْ كفتند رسولان ايشان كه ما شما را بخداي دعوت ميكنيم أَفِي اللَّهِ شَكٌّ ايا در وجود خداي
شكي هست وحال انكه از كثرت ادله او شك را مجال نمانده فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدايي كه افريننده اسمانها
و زمينها است يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ ميخواند شما را بايمان تا بيامرزد شما را چون ايمان اريد مِنْ ذُنُوبِكُمْ
بعضي از كناهان شما را يعني انكه قبل الايمان بود وَيُؤَخِّرَكُمْ وتا باز پس دارد و عذاب نكند بلكه مهلت
دهد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ۚ تا وقت نام برده شده كه اخر اعمار شما بود قَالُوا كفتند ايشان در جواب
رسولان إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا نيستيد شما مكر ادمي مثل ما در صورت و هيات و هيچ فضلي نيست شما را بر ما
از روي ظاهر پس چرا شما مخصوص ايد به نبوت از ميان ما تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا مي خواهيد انكه باز داريد
ما را بدعوي پيغمبري عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا از انچه بودند كه مي پرستيدند [پدران] ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۝
پس بياريد بما حجت روشن بر صحت دعوي خود يا بر استحقاق فضيلت نبوت و مزيت رسالة كويا ايشان معجزه
كه مي ديدند اعتبار نمي نمودند و از روي لجاج و عناد اقتراح معجزات ديكري ميكردند چنانچه معاندان
زمان پيغمبر ما صلي الله عليه واله وسلم قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ كفتند مر ايشانرا پيغمبران ايشان إِنْ نَحْنُ
نيستيم ما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مكر بشري مثل شما يعني مشاركت در جنسية وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ وليكن خداي
منت مي نهد بنعمت نبوت و كرامت رسالت و نبوت عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بر هر كه اي خواهد
از بندكان خود وَمَا كَانَ لَنَا ونيست ما را و نميتوانيم أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ انكه بياريم براي شما حجتي
معجزه كه ميطلبيد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مكر بفرمان خداي و بمشيت او يعني ما از پيش خود بي خواست خدا
كاري نتوانيم كرد و مهمي نتوانيم ساخت نظم ناتواني و عجز لازم ماست قوت و اختيار زان خداست
كارها را بحكم راست كند او تواناست هر چه خواست كند وَعَلَى اللَّهِ و بر خداي فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
بايد كه توكل كنند كرويدكان وَمَا لَنَا وچيست ما را يعني چه عذر است ما را أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ در انكه
توكل نكنيم برخداي وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وحال انكه راه نمود ما را براه راست يعني راهي كه بدان مي شناسيم
او را و مي دانيم كه لازمه امور بدست قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا و بخداي كه صبر خواهيم كرد برانچه
ايذا مي رسانيد ما را بتكذيب و مخالفت وَعَلَى اللَّهِ و بر خداي فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۝ بايد كه ثابت
توكل متوكلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وكفتند انانكه كافر بودند لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خود را لَنُخْرِجَنَّكُمْ
هر اينه بيرون كنيم شما را مِنْ أَرْضِنَا از زمين ديار خود أَوْ لَتَعُودُنَّ يا انكه عود كنيد يعني موافقت
نماييد با ما فِي مِلَّتِنَا ۚ در كيش ما يا مراد عود جماعتي باشد كه ايمان اورده باشند از ان قوم فَأَوْحَىٰ
إِلَيْهِمْ پس وحي كرد بپيغمبران رَبُّهُمْ پروردكار ايشان و سوكند ياد فرمود كه لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ۝
هر اينه هلاك كردنيم ستمكاران يعني كافرانرا وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ و ساكن سازيم شما را در زمين

ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاکت ایشان ذٰلِكَ این امر مقرر واین وعده راست است لِمَنْ خَافَ
مَقَامِي برای کسی که بترسد از ایستادن در موقف حکم یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم
بر بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا
وطلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان
خود واعادی یا انبیا وامم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطل است عذاب برو فرود آید خدای حکم
فرمود وانبیا ومومنان نجات یافتند وَخَابَ و نومید ماند وبی بهره گشت از خلاصی كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ
هر گردنکش ستیزنده با حق یا معرض از طاعت او مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پیش او دوزخ است یعنی در روز حشر
رجوع او بدان خواهد بود بدان وجه که او را دران افکنند وَيُسْقَىٰ و بیاشامانند مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ
از آبی مختلط با ریم وزرد آبه که از تن دوزخیان چکد و گویند آبی مثل صدید يَتَجَرَّعُهُ بتکلیف
و رنج تمام و جرعه جرعه فرو دهد آنرا وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ و نمیتواند که بکام فرو برد از تلخی و گندیگی وَيَأْتِيهِ
الْمَوْتُ و می آید برو آلام و شداید مرگ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جایی یا از هر جایی از اعضای او تا آنکه
از بیخ موبها و میان انگشتها وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ و نیست او مرده یعنی مردنی تا او بیاساید و در عین المعانی آورده
که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده باشد بلکه بحکم لا یموت
فیها ولا یحیی میان مرگ و زندگی میگذراند وَمِنْ وَرَائِهِ و در پیش اوست با وجود چنین محنتی عَذَابٌ
غَلِيظٌ آب سخت یعنی از آن بدتر بود و آن خلود است در دوزخ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنچه
بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ بآفریدگار خود و صفت او اینست که
أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ همچون خاکستریست که سخت بگذرد بِهِ الرِّيحُ باو باد
فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت باشد باد او و عصوف اشتداد بادست و زمان را باو وصف کردن
غایت مبالغه باشد ملخص سخن آنکه سخن که بعملهای کافران در صورت بخیر می نماید چون صله رحم
وآزاد کردن بنده واکرام مهمان وامثال آن مانند توده خاکستریست که باد سخت برو وزد و بر هوا برده بر اطراف
پراکنده سازد و هیچکس بر جمع او قادر نتواند بود واز نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ قادر
نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا از آنچه کسب کرده اند در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ و بر هیچ چیزی همه حبط شده
باشد و هبا منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نبی ذٰلِكَ آن پندار ایشان که ما نیکویی کرده ایم
هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ او گمراهی دورست یعنی در نهایت بعدست از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده
یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ بیافرید آسمانها و زمینها را بوجهی که
حق آنست در آفرینش آن إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ
جَدِيدٍ و بیارد آفریده نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشند وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ
و نیست اعدام و ایجاد بر خدای دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری
یکسان بود
دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسانست بیت کار کردن دشوار و گر آسان بود پیش قدرت جللی
وبرزوا
وظاهر شدند ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند
از قبرها لِلَّهِ برای امر خدای و محاسبه او جَمِيعًا همه مردکان از کفار و مومنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس بگویند

عاجزان از اهل کفار یعنی اتباع و سفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی
آنان که پیروی ایشان کرده باشند ایشان را گویند إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا بدرستی که بودیم ما مر شما را پیروان
در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا پس هیچ هستید شما دفع کنندگان از ما
مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در آن عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی
از عذاب خدای دفع کنید و برود دارید از ما قَالُوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار کای قوم لَوْ هَدَانَا
اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ اگر خدای بنمودی ما را طریق نجات از عذاب هر آینه ما نیز شما را راه نمودیم بدان اما طریق
خلاصی مسدود و شفاعت ما برین درگاه مردود است ایشان نومید شده گویند بیایید تا باتفاق بخروشیم
و جزع کنیم شاید که دری بر ما بگشایند و راه خلاصی بر ما بنمایند پس پانصد سال خروش کنند
و سودی ندارد گویند بیایید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبایی
ورزند مژده نجات نرسد گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَجَزِعْنَا بخروشیم و جزع نماییم
أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی از هیچ وجه فایده نمیرسد مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ۝ نیست ما را هیچ گریزگاهی و پناهی
از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آن هنگام که گزارده
شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد تا آنکه اهل بهشت ببهشت در آیند و اهل دوزخ در دوزخ
قرار گیرند تمام دوزخیان مجمع شده و زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش بر آید و گوید
یا اشقیای اشرار ای ملامت کنندگان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستی که خدای وعده داد شما را وَعْدَ الْحَقِّ
وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ و من وعده داده ام شما را وعده بد دروغ که نه
قیامتست و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان مارا شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس وعده کج دادم
شما را امیتین خلف وعده را خلف میگویند یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ
مِنْ سُلْطَانٍ و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ
مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس شما مرا اجابت کردید بی خودی
و تامل نکردید در عواقب امور خود فَلَا تَلُومُونِي پس مرا ملامت مکنید بیحجتی وسوسه که کردم زیرا که من دشمن
شما بودم و بدین معنی اقرار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر نباشد در حق
دشمن میکند وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ و ملامت کنید نفسهای خود را که امر مرا فرمان بردید و قول خدای را که گفت لَا يَفْتِنَنَّكُمُ
الشیطان نشنودید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ من نیستم رهاننده و فریادرسنده شما از عذاب وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ
و شما نیز نیستند رهاننده و فریادرس من إِنِّي كَفَرْتُ بدرستی که من امروز کافر شدم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ
بآنچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما
إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ مر ایشان راست عذابی دردناک موصوف
بدوام و خلود وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا و در آورده شوند آنانکه گرویده اند بما جاء من الله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده
اند کارهای شایسته و بدین فتنه جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن و در آرنده مهمانان بهشت فرشتگان باشند
ایشان را باکرام و اعزاز تمام بریاض دار السلام در آرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ

تحیت ملائکه بر ایشان فیها در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سلام سلام باشد که دال
است بر سلامتی از آفات الم تر آیا ندیدی ای خطاب یا هر مستحق خطاب است میفرماید که ندانستی
و تدبیر نکردی ای بنده بشنو دانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی و کرد اینه
کلمة طیبة کلمه پاکیزه را که توحید است یا دعوت باسلام کشجرة طیبة مانند درخت پاک آن نخل
است یا شجره ایست در بهشت اصلها ثابت بیخ او در زمین استوار و محکم و فرعها فی السماء و شاخ آن در
بلندی تؤتی اکلها میدهد میوه خود را کل حین در هر وقتی که خدای حکم کرده میوه دادن و بران تقدیر
که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماه است از وقت شکوفه او تا پخته شدن و بریدن یعنی درین
مدت از بسر رطب تمر نفع می دهد باذن ربها بامر او و تکوین آفریننده خود و یضرب الله الامثال
و میزند خدای مثلها یعنی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان
دریابند زیرا که مثل تصویر معاینست در آینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس و مثل کلمة
خبیثة و مثل سخن ناپاک کلمه کفر است یا دعوت بعبادت اصنام کشجرة خبیثة مانند درخت
ناپاک است و چون حنظل که تلخست و ناخوش بوی و مکروه طباع سلیمه و با وجود خباثت و کراهت
اجتثت جنبان شده و بریده و برکنده شده من فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست
او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد بر زمین و نه شاخی در هوا نظم نه بیخی که زو باشد او را مدار
نه شاخی که گردد بدان سازوار گیاهیست افتاده بر روی خاک پریشان و بیحاصل و خارناک حق سبحانه
تشبیه درخت ایمان که اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر
زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستترست در زمین خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در همه
همه وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که در دل کافر متلاشی بجهت عدم حجت و برهان
بران ثباتی ندارد و عملی نیز که بمقصد قبول رسد ازو صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراری و نه
فرع او را اعتباری و نعم ما قال قطعه نهال سایه و شرح میوه دارد چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست
درخت زنده شاخیست خشک و بی سایه که پیش هیچ کسش هیچ اعتباری نیست یثبت الله ثابت میگرداند
خدای الذین آمنوا آنان را که ایمان آورده اند و استحکام میدهد بالقول الثابت بسخن راست و محکم و حجت قاطع
نزد ایشان شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است
که خدای ثابت میدارد مومنان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و امتحان صبوری
ورزند و از جاده مستقیمه توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمسون و امثال ایشان
از انبیا علیهم السلام و گویند ثابت دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا تلقین حیوة ایشان
بر کلمه باشد و فی الآخرة و ثابت دارد ایشان را در آن سر یعنی در قبر که منزل اولست از منازل اخرویه تا
جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند در دنیا مراد و در آخرت موقف سوال و یضل الله الظالمین
و فرو گذارد خدای ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سوال قبر و یفعل الله ما یشاء
میکند خدای آنچه میخواهد از تثبیت قوی و اضلال جمیع الم تر الی الذین بدلوا آیا ندیدی و نگاه نکردی
بسوی آنان که تبدیل کردند نعمة الله کفرا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر

يا بدل كردند نفس نعمت را بكفر يعني چون در نعمت كافر شدند آن نعمت از ايشان مسلوب شد و چون
كه زيد ست ايشان چيزي نماند مراد اهل مكه اند كه حق سبحانه ايشان را سكان حرم خود ساخت و ابواب رزق
بر ايشان كشاده بنعمت وجود با وجود حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم مشرف ساخت و ايشان ناسپاسي
كردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در مانده خوار و بي مقدار گشتند و بعضي از ايشان در حرب بدر مقتول
شدند و از فاروق و مرتضي رضي الله عنهما منقولست كه مراد ازين قوم دو قبيله اند كه فاجرترين قبايل قريش بود
و چون بني مغيرة و بني اميه كه نعمت حق را تغيير دادند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود يعني اتباع و اشياع
خود را دَارَ الْبَوَارِ براي هلاك جَهَنَّمَ عطف بيان اوست يعني دار البوار دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آيند
بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارگاهي است جهنم وَجَعَلُوا و فرا گرفتند لِلَّهِ أَنْدَادًا براي خدا مانندها
يعني در عبادت كه پرستش كردند يا در تسميه كه ايشان را آلهه نام نهادند لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ تا گمراه كردانند
مردمان را از راه خداي كه طريق توحيد ست قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخوريد بآرزوهاء خود يا بگذرانيد عمر را
بعبادت بتان امر تهديد ست يعني دو سه روزي بدين نوع بگذرانيد فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستي كه باز
گشت شما إِلَى النَّارِ باتش دوزخ است قُلْ بگو اي محمد يعني امر كن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا مر بندگان مرا
كه ايمان آورده اند برين وجه كه نماز گزاريد و نفقه كنيد يُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا ايشان بر پاي دارند نماز گزارند
وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا و نفقه دهند از آنچه عطا داده ايم بايشان نفقه كردن بنهان مراد تطوعات
وَعَلَانِيَةً و نفقه كردن آشكار اراده زكوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن
آنكه بندگان مرا بگو تا نماز گزارند و زكوة دهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پيش از آنكه بيايد يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ روزي
كه در و خريد و فروخت نباشد تا مقصري بخرد چيزي كه بدان تدارك تقصير تواند نمود وَلَا خِلَالٌ
و در آن روز دوستي نبود كه از دوستان طلب نفع نيز توان كرد بلكه اغلب دوستان دشمن گردند
الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خداي است كه بيافريد آسمانها
و زمين را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرود فرستاد از آسمان مَاءً آب مراد باران است فَأَخْرَجَ بِهِ پس بيرون
آورد بدان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ از ميوه ها روزي براي شما كه بدان روزگار گذرانيد وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت
براي شما كشتي را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ تا ميرود در دريا بفرمان او هر جا كه ميخواهيد وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر
كرد شما را جويهاي آب يعني آماده ساخت براي انتفاع و تصرف شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر كردانيد
براي انتفاع و استضاءه شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ در حالتي كه مستمرند در سير خود تا بجهه و تعب در سير آن و انارة
خود ميكوشند و فتور و قصور در آن نكنند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام كردانيد براي شما شب و روز را تا
متعاقب يكديگر ميرسند يكي براي نوم و راحت و ديگري براي كسب و معيشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ
مَا سَأَلْتُمُوهُ از هر چه خواستيد و از هر چه نخواستيد يعني محتاج اليه شما بود و ناخواسته بشما ارزاني
داشت وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ و اگر خواهيد كه شمار كنيد نعمت خداي را كه بفضل و كرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا
شمار نتوانيد كرد آنرا و طاقت احصاء آن نياريد سلمي قدس سره فرموده كه مراد ازين نعمت حضرت پيغمبر ماست
صلى الله عليه وآله وسلم كه سر بزرگتر و واسطه نزديكتر ميانه و خلق اوست و في النفس لا حصر صفات كمال
و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت از حيز تصور و تخييل بيرون و از اندازه تفكر و تامل افزونست بيت

برذره قدر نعمتی فی عقل راه یابد و نی فهم پی برد اِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ۝ ستمکاریست ناسپاس ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافل است و کفران میورزد که بحقیقت منعم جاهل است یا ظلوم که در محنت جزع کند و شکایت نماید کفار است که در نعمت بخل ورزد و در خیر نگشاید وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ویاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار گردان هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا این شهر مکه را ایمن از مخاوف و مکاره وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ از آنکه پرستیم بتان را ابن عیینه رحمه الله فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعاء حضرت خلیل صلوات الرحمن و سلامه علیه بت پرستیدند بلکه ایشان سنگی بوده دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجرست پس هرجا ما نصب حجری کنیم بمنزله خانه باشد و این قول غریبست و مخالف جمهور چه پیشتر قریش از نسل اسمعیل بوده اند و بت پرستی ایشان مشهورست رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ كَثِيرًا گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پی روی کند مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که تو آمرزنده رَحِيمٌ ۝ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ ای پروردگار من بدرستی که ساکن گردانیدم مِنْ ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود مراد اسمعیل است عم که بعد از تولد وی از هاجر در زمین شام ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم را علیه السلام فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجر و پسر او را ببری در موضعی که در آن آب و آبادانی نباشد خلیل متامل شد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هرچه ساره میگوید همچنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشست و هاجر و اسمعیل را سوار کرد با اندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من اینها را ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بر وادی خانه که خداوند زرع نیست یعنی صلاحیت ندارد که در آن کشت توانند کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در و صید و قتال یا حرام است تعرض او و تهاون بدو مراد موضع خانه است که در زمان آدم علیه السلام بوده و اگر نه بوقت دعاء ابراهیم علیه السلام خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن گردانیدم لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فَاجْعَلْ پس گردان أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ دلها بعضی از مردمان که بکشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت را مستجاب فرمود بعد از رفتن خلیل با اندک زمانی چشمه زمزم برکنده جبرئیل یا باثر قدم اسمعیل علیه السلام پدید آمد و قبیله جرهم بجوار آن اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان جانب در تزایدست محققان بر آنند که اگر من بتعیض در من الناس نبودی فارس و روم و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم

از آنکه چنان جمال باشد ۞ گر دل ببرد حلال باشد ۞ و آنکس که آن چنان جمالی عاشق نبود و بال باشد ۞

دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام دعا فرمود وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ۝ شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا

نیز بشرف اجابت پیوسته بآنکه مکه بوادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا میشود در تفسیر انوار ملکوت هست
که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا دلیل تضرع نیاز است دیگر باره فرمود که
رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستی تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ
و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکارا میدانی وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ و پوشیده نیست بر خدای
هیچ چیزی فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ ۝ و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن
بهمه معلومات یکسان است آنچه پیدا و آنچه پنهانست همه بدانش تو یکسانست الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
ثنا و ستایش آن خدایرا و نیز آنکه بمحض فضل خود وَهَبَ لِي بمن بخشید و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سر پیری
و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و ناامید از فرزند بمن دو پسر إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ اسمعیل را در
شصت و چهار سالگی یافته بود و نه سالگی و اسحاق را در نود سالگی یا صد و دوازده سالگی إِنَّ رَبِّي بدرستی
پروردگار من لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ۝ شنونده و اجابت کننده دعاست در مین کلمات اشعار است بآنکه فرزندان را
بدعا از خدا خواسته رَبِّ اجْعَلْنِي ای آفریننده من مرا گردان مُقِيمَ الصَّلَاةِ بپای دارنده نماز وَمِنْ ذُرِّيَّتِي
و فرزندان مرا نیز مواظب نماز گردان از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام
بر فطرت بودند و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا ای پروردگار ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ۝ و فرا پذیر یعنی اجابت
کن دعای مرا رَبِّ اغْفِرْ لِي ای آفریدگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند بتقی دعا غفران
مر ایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز از یاس ایمان ایشان نداشته و بعضی گفته اند که مراد از والدین آدم و حواست علیهما
السلام وَلِلْمُؤْمِنِينَ و بیامرز مومنانرا یعنی هر که ایمان بتو آورد من يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ۝ روزی که قایم شود حساب
خلایق ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد مومنان اند از امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ
و مپندار ای محمد خدایرا غَافِلًا بیخبر عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ ۝ از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه
دانسته از حقایق که متوجه ایشان است جزای بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال این
نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و مراد غیر او إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این
نیست که تاخیر میکند عذاب ایشانرا لِيَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِيهِ الْأَبْصَارُ ۝ در آن روز دیدها
از مشاهده اهوال مُهْطِعِينَ در حالتی که خداوندان این دیدها شتابان بسوی اسرافیل علیه السلام ایشانرا
بعرصه محشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشتگان سرهای خود را باشند ببالا لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ باز نمیگردد بدیشان
طَرْفُهُمْ چشمهای ایشان یعنی خیره بود باز مانده بر وجهی که نتوانند بر خود نگریستن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ۝
و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت وَأَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمانرا یعنی
اهل مکه را بترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگست یا قیامت
فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا أَخِّرْنَا ای پروردگار ما باز پس دار ما را یعنی
عذاب ما را تاخیر کن و ما را باین دنیا فرست و مهلت ده إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمان نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت
کنیم خواندن ترا یعنی آنکس را که بتو خوانده وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پی روی کنیم فرستادگان را أَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب
ایشان گویند فرشتگان آیا نبوده اید شما که از روی مبالغه أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند میخورده اید پیش از این در دنیا که شما
پاینده خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ و نباشد شما را هیچ زوالی و انتقالی نیست که میگفتید که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر

فقال نخواهیم نمود وَسَكَنْتُمْ وساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند
بر نفسهای خود بکفر چون عاد وثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ وظاهر شده مر شما را که كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم
بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ ۞ وشما را زدیم برای
شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وبدرستی کوشش کردند در حیله انچه در نهایت مکر ایشان بود
وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ ونزدیک خداست جزای مکر ایشان وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ وبدرستی که باشد مکر ایشان
در سختی وهول ساخته وپرداخته لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ۞ تا از جای برود از آن مکر کوهها وجبال مثل احکام شریعت
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات ورسوخ چون جبال
سیاقست زایل کردانند واین محالست بیت هست باد مکر ایشان که ز پای کی تواند کوه را بردن ز جای
در معالم التنزیل از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصه نمرود جبارست که چون سلامتی ابراهیم
علیه الصلوة والسلام از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدایی دارد ابراهیم که از آتش برهانیدش من میخواهم که بر آسمان
بروم واو را ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است وبلوغ رفتن با سانی میسر نشود نمرود نشنیده
نمود تا صرحی بساختند بمدت سه سال بغایت بلند وچون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین
میدید روز دیگر آن بنا بر افتاد وساختن وافتادن آن در سوره نحل ذکر یافت خواهد انشاء الله العزیز
القصه چون آن صرح از پای درآمد وخلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت گفت بر آسمان روم وبا خدای
ابراهیم که منارهٔ مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند وصندوقی چهار
گوشه بساخت ودو در یکی فوقانی ویکی تحتانی راست کرد وبر چهار طرف او چهار نیزه که زیر وبالا توان داشتی نشان
تعبیه نمود پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند وچهار مردار بر سر نیزها کرد واطراف صندوق را بر تن کرکسان
بستند وایشان جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند وصندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا نشسته
بود بهوا بردند بعد از شبانه روز نمرود در فوقانی کشاده نگاه کرد آسمان را همچنان حال بدید که بزمین میدید
رفیق خود را گفت در تحتانی بکشای وبنگر تا در چه مرتبتی اگنون نگاه کرد جواب داد که غیر از آب چیزی نمی بینم بعد
از یک شبانه روز دیگر که باب فوقانی بکشاد همان حال بود ورفیق وی که باب تحتانی بکشاد بجز دود وتاریکی
چیزی مشهود نبود نمرود بترسید ونیزها را باز داد سرنگون ساخت وکرکسان نیز میل بزیر کردند ودر وقت
فرود آمدن آواز مهیب از جنبش کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل
کردند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ پس مپندار خدای را مُخْلِفَ وَعْدِهِ خلاف کننده وعده خود رُسُلَهُ مر پیغمبران
خود یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده آنجا که إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا ولَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي خلاف نکرد ونخواهد کرد وترا بر دشمنان
مظفر ومنصور خواهد ساخت إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ۞ بدرستی که خدای غالبست خداوند انتقام
یعنی جزا دهنده کینه اولیا از اعدا يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ در روزی که گردانیده شود زمین غَيْرَ الْأَرْضِ بزمین دیگر
وَالسَّمَاوَاتُ وآسمانها مبدل گردد باسمان دیگر در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویه جبال است وانهار وابحار
وتبدیل سما وتکویر شمس وتناثر ستارگان ودر معالم قولی دیگر آورده‌اند که آسمانها را بهشت سازند وزمینها را
دوزخ ولز مرتضی علی کرم الله وجهه نقل کرده‌اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره وآسمانرا باسمانی از زر
وقول ابن مسعود رضی الله عنه که در روز قیامت بیارند زمینی از نقره پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند مویّد این

است وبرزوا وظاهر شوند ربیمان از گورهای خود لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده
وتری المجرمین و ببینی گناهکاران یعنی مشرکان را یومئذ مقرنین در آن روز باهم بسته وجمع کرده بحسب
مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که مونس او بوده فی الاصفاد در بندها یا غلها
سرابیلهم پیرهنهای ایشان من قطران از قطرانست و آن چیزی باشد سیاه و گندیده صمغ ابهلست
که وی بن نلمو بر شتر گرگین طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندایند
تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش در آن معذب کردند و گفته اند تفاوت
میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت میان آتش دوزخ است و آتش دنیا پس این قطران بدیشان
اندایند وتغشی وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی در آن بجهد لیجزی الله
متعلق است ببرزوا یعنی بر آیند از قبرها تا جزا دهد خدای کل نفس هر تنی را ما کسبت جزای آنچه کسب کرده
است ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حسابست بر همه که آنرا که حساب یکی او را از دیگری باز
نمیدارد هذا این قرآن یا آنچه درین سوره است از مواعظ بلاغ للناس کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند
بآن ولینذروا به و تا بیم کرده شوند بدان ولیعلموا و تا بدانند بتامل در دلایل قدرتی که در وی مذکور است
انما هو اله واحد آنکه اوست خدای یکتا ولیذکر و هر آینه باید که پند گیرند اولوا الالباب
خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی سورة الحجر

بسم الله الرحمن الرحیم

الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی برانند که مطلقا درین باب سخن گفتن سلوک سبیل
جرأتست در ینابیع آورده که فاروق رضی الله عنه از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر در آن سخن گویم متکلف باشیم
و خدای پیغمبر خود را فرمود که بگو وما انا من المتکلفین و بعضی گویند حروف اشارة باسماست چنانچه در الم
الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل برسول رسید تلک این
اینها که ایند آیات الکتاب آیتها سوره است وقرآن مبین و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق و گفته اند کتاب
و قرآن هر دو یکی است اما بدو نام مذکور شده هر نام دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است
الجزء الرابع عشر ربما بسا وقتا که در آن یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند
و انکار کردند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مومنان
یا نزدیک حلول مرگ کفار به ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که حصادیه
مومنانرا از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج از آن میسر نیست
تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذرهم بگذار ایشانرا در دنیا امر تهوین و تحقیرست یعنی
کافران در چه حسابند دست از ایشان بدار تا در دنیا یأکلوا بخورند ویتمتعوا و برخوردار
یابند از ملاذ و منافع آن ویلههم الامل و مشغول گرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر
و استقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فسوف یعلمون پس زود باشد
که بدانند و خاتمت عاقبت کردار و گفتار خود را وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل
دیهی را الا ولها مگر آنکه من هلاک ایشانرا کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته شده

در لوح محفوظ که مهلت چند باشد وهلاکی کی بود مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا پیشی نکیرد فتند هیچ کروهی مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۝ وباز پس نمانند ازان یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت مقدر نه بعد از اجل مقدر وَقَالُوا وکفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ ای انکسی که فرود امده است عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر و قران إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ۝ بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد بنسبه میخوانی این کلام بطریق تهکم واستهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر ونسبت بجنون با هم راست نیاید لَوْ مَا تَأْتِينَا ودیگر کفتند چرا نمی اری یا بِالْمَلَائِكَةِ فرشتکان را بکواهی بر رسالت خود إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ اگر هستی از راست کویان درین دعوی یعنی اگر راست میکویی که پیغمبری فرشتکان را حاضر کن تا بحضور ما کواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی جواب ایشان میکوید که مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرود امده نشوند ملایکه و حفص بصیغه و نصب ملایکه میخوانند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتکان را إِلَّا بِالْحَقِّ مکر بوحی یا عذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توان دید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم ثمود جبرئیل را در زمان صیحه دیدند یا در وقت مرک چنانکه هر کس بیند وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ ۝ ونباشند ان هنکام که ملایکه بدین صورت فرستیم از مهلت دادکان یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ بدرستی که ما فرو فرستادیم قران را که یادکرد مسلمانان است و ذکر بمعنی شرف نیز می اید یعنی این کتاب موجب شرف خوانند کانست وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۝ وما او را نکاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتوانند که در وی چیزی از باطل بیفزایند یا چیزی از حق کم کنند یا نکهدار اوییم از تطرق خلل و با نکهدار پیغمبر او را در دل هر که خواهیم و کویند ضمیر عاید بحضرت رسالتست صلی الله علیه واله وسلم یعنی نکهبان اوییم از مضرت اعادی

رباعی

اکر جمله جهان خصم کرد ند ۝ نترسم چون نکهبانم تو باشی ۝ نشادی در همه عالم نکنجم ۝ اکر یک لحظه غم خوارم تو باشی ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ وهر اینه ما فرستادیم پیغمبران پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ ۝ در کروههای پیشینیان وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ ونیامد بدیشان هیچ فرستاده إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ مکر بودند که از روی کبر و عناد با ان پیغمبر استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد حضرت رسالتست صلی الله علیه واله وسلم یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدین بلا مبتلا بوده اند كَذَلِكَ همچنانکه در اورده ایم استهزای انبیا در دلهای کافران و مکذبان بنشین نَسْلُكُهُ در می اریم همان را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ۝ در دلهای کافران زمان تو لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان نمی ارند بقران وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ۝ وبدرستی که کذشته است سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح ایات میکردند و در نزول ملایکه بجهت کواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ واکر بکشاییم بدین مقترحان بَابًا مِنَ السَّمَاءِ دری از اسمان فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ۝ پس باشند همه روز فرشتکان ایشان در ان بالا میروند و از ان در بازمی ایند لَقَالُوا هر اینه از نهایت عناد و تشکک در حق کوینده إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا جز این نیست که بربسته اند چشمهای ما را و خیره ساخته یا اکر در اسمان بکشاییم و کفار بالا رفته عجایب انرا مشاهده نمایند خواهند کفت ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ۝

بلکه ما کروه جادو کرده‌ایم یعنی محمد ما را جادو بی کرده چنانچه در ظهور آیات دیگر میگفتند و یقولوا سحر مستمر
وَلَقَدْ جَعَلْنَا و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا در آسمان بروج چهار دوازده گانه را بهیات
و صفات و خواص مختلف یکدیگر وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم آن ابصورتها یا آسمان را بنیرین و سایر کواکب
لِلنَّاظِرِينَ ۝ برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا
و نگاهداشتیم آسمان را مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ ۝ از هر دیو رانده تا نتوانند که بر آن صعود کنند و بر احوال و اخبار
مطلع شود إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد و سخنی مسموع یعنی آنچه
فرشتگان شنود فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را و بدو رسد و بسوزدش شِهَابٌ مُّبِينٌ ۝ ستاره
روشن درخشان از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی علیهما السلام دیوان بر
آسمان میرفتند و از ملایکه که اخبار لوح محفوظ را درس می نمودند سخنان میربودند و بزمین آمده با دوستان
خویش را کاهنان می گفتند چون روح الله متولد شد ایشان را از سه آسمان ممنوع کردند و چون ولادت با سعادت
حضرت خاتم النبیین علیه افضل المصلین دست داد از همه آسمان ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهب
ثاقبه مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت بیت
مهی بر آمد و بازار تیرگی بشکست ۰ گلی شگفت و هیاهوی خار آخر شد
وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز گستردیم بروی آب از زیر خانه کعبه وَأَلْقَيْنَا و در افکندیم
و پیدا کردیم فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوههای بسیار فراخته پای و بجا وَأَنبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در روی
زمین مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ۝ از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت
بی علت است یا آنچه وزن کنند و به پیمانه پیمایند یعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای
نیکو مشتمل بر منافع کلی از اشجار و زروعات وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ و بساختیم برای شما در زمین
اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم و ملابس وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ و هم برای شما ساختیم
آنرا که نیستید شما او را بِرَازِقِينَ ۝ روزی دهندگان یعنی خدم و ممالیک و گفته‌اند انعام و مراکب وَإِن مِّن شَيْءٍ
و نیست هیچ چیزی که آدمی بوی محتاج باشد إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان
ما خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است
مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ۝
و فرو نفرستیم آنرا مگر باندازه که دانسته شده که کم از آن نتابد و نه زیاده از آن باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ و فرستادیم
بادها را آبستنان یا بر یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختان را بمیوه فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
پس فرو فرستادیم از آسمان آبی که آن بارانست فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را آن آب و تصرف دادیم
در آن وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ۝ و نیستید شما آن فرو فرستاده را نگاهدارندگان در چاه و غدیر و چشمه
بلکه ما حافظ آنیم امام ماتریدی رحمه الله فرموده در تاویلات که نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی
خزاین او در دست شما نیست و آنچه شما در خزینه می نهید هم در دست اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي بدرستی
که ما زنده گردانیم اجسام قابل را بایجاد حیات در آن وَنُمِيتُ و میمیرانیم اجسام حیه را بازالت حیات
از آن در لطایف امام قشیری مذکورست که زنده می کنیم دلها را بمشاهده و میمیرانیم نفوس را در بار مجاهده
یا زنده می سازیم بموافقت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده

که احیای قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس اشقیا مینماییم بسطوات نظرات جلال
یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس ﴿ونحن الوارثون﴾ و ماییم وارثان یعنی باقی بعد فنای خلایق
جمیع میراث بچیزی را گوینده که بعد از مردن بر دیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوفست بصفت
بقا ﴿ولقد علمنا المستقدمین منکم﴾ و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان از شما در اسلام ﴿ولقد علمنا المستأخرین﴾
و بدرستی که میدانیم واپس افتادگان را از آن یا میدانیم پیشینیان را از شما که آدمیان اند یعنی هر که مرده
است از زمان آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده از گذشتگان
و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانستیم قرون گذشته و میدانیم امت را صلی الله علیه و آله وسلم یا آنرا که متقدم
است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخرست از نیها و در اسباب نزول آورده که زن جمیله
در عقب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز میگزارد در صفوف نسا بعضی از جماعتیان در صفهای پیش
میرفتند تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق
سبحانه فرمود که متقدم و موخر را از اهل صفوف میدانم و بر من پوشیده نیست ﴿وان ربک هو یحشرهم﴾ و بدرستی
که پروردگار تو او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بایشان رساند ﴿انه حکیم علیم﴾
و بدرستی که او راست کار دانای نهان و آشکارا ﴿ولقد خلقنا الانسان﴾ و بدرستی که ما آفریدیم انسان را یعنی
آدم علیه السلام ﴿من صلصال﴾ از گل خشک که چون دست بروی زنند آواز کند ﴿من حمإ﴾ و آن گل کاین
بوده از گل سیاه ﴿مسنون﴾ بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لایی که در تک حوضی
یا جویی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم از خاک آفرید بر آن وجه که آب بر خاک باراند تا گل شد
و مدتی بگذاشت تا حما گشت پس از آن تصویر کرد مسنون یعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد و [تبه]
صلصال رسید ﴿والجان خلقناه﴾ و جان که پدر پریانست بیافریدیم او را ﴿من قبل من نار السموم﴾
پیش از آفریدن انسان از آتش بی دود که در مسام نفوذ مینماید و صواعق از آن آتش متکون میگردد و ابن
مسعود رضی الله عنه فرمود که سموم دنیا جزویست از هفتاد جزو از سمومی که جان از و آفریده شد ﴿واذ قال﴾
و یاد کن آنرا که گفت ﴿ربک للملائکة﴾ پروردگار تو فرشتگان را که بجهت خلافت ﴿انی خالق﴾ من آفریننده
ام ﴿بشرا﴾ آدمی را ﴿من صلصال﴾ از گل خشک که کاین است ﴿من حمإ مسنون﴾ از لای مصور
﴿فاذا سویته﴾ پس چون راست کنم هییت و صورت او را ﴿ونفخت فیه من روحی﴾ و در دمم در وی از روحی
که آفریده منست و او بدان زنده گردد ﴿فقعوا له ساجدین﴾ پس بیفتید مر او را سجده کنندگان ﴿فسجد
الملائکة﴾ پس سجده کردند فرشتگان ﴿کلهم اجمعون﴾ همه ایشان بتمام ﴿الا ابلیس﴾ مگر ابلیس
که از روی استکبار ﴿ابی ان یکون﴾ سر باز زد از آنکه باشد ﴿مع الساجدین﴾ از سجده کنندگان مر آدم را
﴿قال یا ابلیس﴾ گفت خدای که ای ابلیس ﴿ما لک﴾ چیست ترا و غرض تو چه بود ﴿الا تکون مع الساجدین﴾
در آنکه نباشی با سجده کنان ﴿قال﴾ گفت ابلیس ﴿لم اکن لاسجد﴾ نیستم من که سجده کنم ﴿لبشر خلقته﴾
مر آدمی را که آفریده ﴿من صلصال﴾ از گل خشک ﴿من حمإ مسنون﴾ از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس
عناصر آفریدی که خاک است و مرا از اشرف آنکه آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را
ابلیس نظر بظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود و صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار در این

خزانه است قطعه گنجیست درین خانه که در کون نگنجد ٭ آن گنج جز اب از پی این کنج نهانه است ٭ فی الجمله
هر آنکس که درین خانه رهی یافت ٭ سلطان زمین است سلیمان زمانست ٭ قال گفت خدای مر ابلیس را بعد
از ابا و امتناع او از سجده آدم که فاخرج منها پس بیرون رو از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملایکه یا از صورت
ملکی یا از مرتبه که داشتی فانک رجیم ٭ پس بدرستی که رانده شده از خیر و کرامت وان علیک اللعنة و بدرستی
که بر تست دوری و راندگی الی یوم الدین ٭ تا روز جزا و در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند
و بعد از آن عذابی بتو رسد که لعنت را فراموش کنی قال رب گفت ای ابلیس که ای پروردگار من فانظرنی
پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون ٭ تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که غیر دجه میدانه
که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت کرد قال فانک گفت بدرستی که تو هستی من المنظرین ٭ از مهلت
دادگان الی یوم الوقت المعلوم ٭ تا روز وقت معلوم یعنی هنگام فنا خلق بنفخه اولی که صعقه گویند
چه قول جمهور آنست که نفخه اولی را نفخه موت گویند و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل
سال باشد پس ابلیس چهل سال مرده خواهد بود آنگه برانگیخته شود قال رب گفت ابلیس که ای آفریدگار
کار من بما اغویتنی سوگند میخورم باغوا تو مرا لازینن لهم هر اینه بیارایم برای آدمیان گناه را
فی الارض در زمین دنیا دار غرورست و در مدارک آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرد باغوای آدمیان
یکی بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم و یکی بفعل که بما اغویتنی و فقها فرق کرده اند میان هر دو و اهل عراق
بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون
رحمت و سخط و امثال این یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان آنرا سوگند
گویند یمین است و الا فلا برخی بر آنند که با در بما اغویتنی با سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی بیارایم معاصی را
در چشم مردمان ولاغوینهم اجمعین ٭ و همه ایشانرا بر گمراهی دارم الا عبادک منهم المخلصین ٭ مگر بندگان
تو از ایشان خالص شدگان از شوایب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثر نباشد قال گفت خدای
هذا صراط این اخلاص در ایمان راهیست که حق است علی مستقیم ٭ بر من رعایت آن راستست یعنی
بجای خود در منزل رساند و گویند علی بمعنی الی یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من ان عبادی
بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لیس لک نیست ترا علیهم سلطان برایشان قوتی و تسلطی در
اغوا و اضلال الا من اتبعک مگر آنکس که متابعت تو کند من الغاوین ٭ از گمراهان که تو برو مسلط توانی شد
وان جهنم و بدرستی که دوزخ لموعدهم وعده گاه ایشانست یعنی همه پیروان تو اجمعین ٭
همه ایشان لها سبعة ابواب مر دوزخ را هفت درست لکل باب منهم مر هر دری را از گمراهان جزء مقسوم ٭
بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه قومی مقرر و معین شده جهنم جای گنه
کارانست از اهل توحید لظی مقام ترسایان حطمه ماوای جهودانست سعیر از آن صابیان است سقر مقام گبرانست
جحیم محل مشرکان است هاویه که درک اسفل گویند نازل منافقان است امام ابو منصور رحمه الله در تاویلات
فرموده که مراد از ابواب طبقاتست و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا طبقه نباشد پس
طبقه اول نامزد دهریه است و دوم از آن ثنویه و مشرکان و سیم از آن براهمه که مطلقا منکر رسالت اند چهارم
از آن یهود پنجم از آن نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن منافق و پیدا است که نفاق بر دو نوع است

چنانکه امام محمد غزالی در احیاء علوم آورده نفاقیست که بنده را از اصل ایمان بیرون برد و نفاقیست که بنده را
از کمال ایمان بیرون و نفاق اول آنست که در خاطر خود بالله کافر باشد و در ظاهر ایمان باشد و نفاق دوم آنست
که سر او و علانیته برابر نباشد و علامت این آنست که چون سخن گوید دروغ گوید و چون امینش نمایند خیانت
کند و چون خصومت کند فحش گوید و در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد و حرمانست و هفت در است حرص
و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمه مذکورست که دوزخ هفت از آنست که اعضای هفتگانه
آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت در در بدن گشوده اند و هر عضوی را
بابی مورد طریق گردانیده قطعه هفت در دوزخند در تن تو ؛؛ ساخته نفس شوم در و بند ؛؛ هین که در
تست قفل امروز ؛؛ در هر هفت محکم اندر بند ؛؛ ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از پی روی ابلیس فی جنات
و عیون در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در آن چشمها روان بود از شیر و خمر و جز آن
ادخلوها گویند فرشتگان متقیان را که در آیید در این بوستانها بسلام مقرون بسلامت از همه آفتها
یا بسلامی از خدای آمنین در حالتی که ایمن باشید از زوال و نزعنا و بیرون کشیم ما فی صدورهم
آنچه در سینها بهشتیان باشد من غل از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از مرتضی علی کرم الله وجهه
منقولست که امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا به درجات
و مراتب یکدیگر رشک نبرند اخوانا در آیید در بهشت در حالتی که برادران باشید یکدیگر را یعنی در مهربانی
و دوستداری علی سرر بر تختها نشسته باشید از زر مکلل بجواهر متقابلین روی های یکدیگر آورده
آنانکه بهشتیان قفای یکدیگر نه بینند چه هرجا میروند و روی بدان میکنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد
پس در جمیع احوال روی یکدیگری بینند لا یمسهم فیها نصب نمیرسد ایشان را در بهشت و مشقتی چه
آن سرای نعمت و راحت است وما هم منها بمخرجین و نیستند ایشان از بهشت بیرون کرده شدگان یعنی
جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از باب بنی شیبه بمسجد
الحرام جمعی از صحابه را دید که میخندیدند فرمود که ما لی اریکم تضحکون چیست که شما را خندان می بینم
صحابه رایحه عتابی ازین سخن استشمام نمودند و آنحضرت در گذشت هنوز بحجر نارسیده بازگشت و گفت
جبرئیل بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا ناامید میسازی نبئ عبادی خبر ده بندگان مرا
انی انا الغفور بانکه منم آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرحیم بخشنده ام بر کسی که توبه کند
و ان عذابی و بانکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرفست هو العذاب الالیم آن عذابیست
دردناک محققان گفته اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعده لطف
است و تاکید صفت عفو نظم گرچه جرم من از عدد بیش است ؛؛ سبقت رحمت از آن پیش است ؛؛
چه عجب گر عذاب ننماید ؛؛ بر گنه پیشگان ببخشاید ؛؛ و نبئهم عن ضیف ابراهیم و خبر ده بندگان
مرا از مهمانان ابراهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته یا هشت یا دوازده که ببشارت ابراهیم و هلاک قوم
لوط علیهما السلام بروی نزول کردند اذ دخلوا علیه چون در آمدند بروی فقالوا سلاما پس گفتند
سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال انا منکم وجلون گفت ابراهیم علیه السلام ما از شما ترسانیم و جهت
ترس آن بود که بی اذن و بی وقت در آمده بودند یا آنکه ما حضر او را نخوردند فرشتگان این سخن شنید

قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ عَلِيمٍ به پسری
اسحاق نام دانا یعنی وقتی که به بلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت
میدهید مرا عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگ سالی متعجب شد از آنکه پیر بزرگ سالی را
پسری بر چه وجه باشد یعنی باز جوان گردد یا برهمان پیری که هست این صورت وجود گیرد فَبِمَ تُبَشِّرُونَ
پس بچه نوع و چگونه مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی
بیشک و بی شبهه فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ پس مباش از ناامیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه
قادرست بر خلق بشر بی ابوین هر آینه توانا است بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوز عاقر قَالَ گفت ابراهیم
علیه السلام من ناامید نیستم از رحمت پروردگار وَمَن يَقْنَطُ و کیست که ناامید شود مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش
او بکار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند و سعت رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته
و چون ابراهیم علیه السلام فرشتگان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت
نبود در ضمن آمدن ایشان دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستا
دگان و کجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ بسوی گروه کافران یعنی
قوم لوط علیه السلام تا ایشان هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط یعنی خاندان او را إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ
بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا قضا کرده ایم ما از لها إِنَّهَا که او
نزد لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر عذاب را بخود
با آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ پس آن هنگام
که آمدند بخانواده لوط فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط علیه السلام شما إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ
بدرستی که شما گروه بیگانگانید یعنی نمی شناسم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو
بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ بآن چیزیکه بودند قوم تو که از روی جهل و عناد در آن چیز شک میکردند
یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان در آن شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده
ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم در آن خبر
فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر بیرون از این شهر اهل خود را بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ در پاره از شب که بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو
نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ و باید که باز پس ننگرد یکی از شما
تا هول عذاب را نه بیند وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ و بروید آنجا که فرموده شده اید یعنی بمصر یا بشام یا صعر که
که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ و حکم کردیم یعنی وحی فرستادیم
ما بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ مواد کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ
مُّصْبِحِينَ بریده و بر کنده است در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در صبح مستاصل خواهند شد که یکی
از ایشان باقی نماند در خبرست چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی دید را خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ
أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر
را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند با ایشان قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي گفت لوط علیه السلام بدرستی که این
گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس رسوا مکنید مرا بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در

از ارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ ۝ وخوار وخجل مسازند مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند
آیا ما ترا نهی نکرده ایم عَنِ الْعَالَمِينَ ۝ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغریبا
ما بود قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت را بمنزله پدرست
یا بنات خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۝ اگر هستید شما کنندگان آن چیز را که من
میگویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستی که قوم لوط بودند لَفِي سَكْرَتِهِمْ در گمراهی
خود يَعْمَهُونَ ۝ سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراهی میگشتند در تاویلات ماتریدی
آورده که خدای تعالی بهرچه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند وهیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدای سوگند
خورد در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که خدای نیافرید هیچکس را گرامی تر از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وبحیات هیچکس سوگند نخورد لا بحیوة او سلمی رحمه الله آورده است که سوگند
یاد کرد بحیات محمد صلوات الله وسلامه زیرا که حیات او بحق بود او بر بساط قرب در قبضه حق بود

نظم
جون نبی از هستی خود سر بتافت ۞ فرق بالش از لعمرک تاج یافت ۞ داشت از حق زندگی
در بندگی ۞ شد لعمرک جلوه آن زندگی ۞

آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد جبرئیل علیه
السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشانرا بانگ هایل مهلک
مُشْرِقِينَ ۝ در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس وبرداشت جبرئیل علیه السلام شهر
های ایشانرا ونزدیک آسمان برده نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا پس ما گردانیدیم زبر
آن شهرها را زیر آن یعنی زیر وزبر گردانیدیم آنرا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ وبارانیدیم بر ایشان گفته آمده
بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن بلاد حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ۝ سنگی از گل محکم یا سنگی بر آن نوشته
شده نام هرکس که نازد او بوده إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را لَآيَاتٍ هر آینه
نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ ۝ مر خداوندان فراست را که بنظر در نگرند وحقیقت اشیا را
بسمات آن بشناسند واین صفت مومنانست چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور
الله آورده اند که خواجه بزرگوار قطب الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت
سخن میگفتند ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر وسجاده بر کتف در گوشه بنشست
وبعد از زمانی بر خاست وگفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن الی
آخره سر این حدیث چیست قدس سره فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری ایمان چون گفت نعوذ
بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمودند خادم خرقه از سر جوان برکشید زناری پدید
آمد جوان فی الحال زنار ببرد وایمان آورد حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیایید تا موافقت این نو
عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان بیرون آمد ودر قدم
خواجه افتادند بتجدید توبه کردند

نظم
توبه چه باشد پشیمان آمدن ۞ بر در حق نو
مسلمان آمدن ۞ عام را توبه ز کار بد بود ۞ خاص را توبه ز دید خود بود ۞

وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ۝
وبدرستی که شهرستانهای موتفکه بر راهی دایم السلوک است یعنی بر راهی است که قافلها میروند

و آثار آن مي بينند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي كه درين چه ياد كرديم لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ هر آينه نشانه ايست
گروندگان را بر قدرت رباني وَإِنْ كَانَ و بدرستي كه بودند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ اصحاب ايكه يعني قوم شعيب
عليه السلام لَظَالِمِينَ ستمكاران بكفر ايكه درختان انبوه بسيار در هم رفته گويند و بلاد ايشان باعتبار
انكه در ميان بيشها و مرغزارها بود ايكه ميگفتند و شعيب عليه السلام باهل مدين و ايكه مبعوث بود اهل مدين
تكذيب وي نمودند بصيحه هلاك شدند چنانچه در سوره هود عليه السلام گذشت و اصحاب ايكه نيز نافرماني
كردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام كشيديم از ايشان بعذاب يوم الظله و ان در سوره شعرا امد كو هر خوشم
ان الله العزيز وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ و بدرستي كه سدوم و ايكه و مدين بر راهي روشن و هويداست كه مردم
ميگذرند وي بيننده وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستي كه تكذيب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل ديار حجر يعني ثمود الْمُرْسَلِينَ
فرستادگان يعني صالح را عليه السلام و تكذيب جميع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا و داديم ما ثمود را ايتهاي
كتاب ما كه بر نبي ايشان منزل بوده و چون كتب منزل بر صالح عليه السلام معلوم نيست اكثر مفسران ايات را
بر معجزات حمل كرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه است مشتمل بر بسياري از غرايب چون بزرگي خلقت
كه هرگز شتري بعظمت او نبوده و زادن بعد از خروج و بسياري شير كه همه قوم ثمود را كافي بوده و بر سر چاه
امدن اب در روز نوبت او و خوردن تمام اب را بيك نوبت حاصل سخن انكه اين نشانها بثمود داديم
فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ پس بودند از ان ايتها روي گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ و بودند
كه مي بريدند و مي تراشيدند مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ از كوهها خانها در حالتي كه ايمن بودند از انهدام
ات و نقب زدن دزدان در ان يا بي بيندا نشستند كه ان خانها حمايت خواهد كرد ايشان را و از عذاب در ان
خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ پس فرا گرفت ايشان را صيحه عذاب در حالتي كه در اينگاه بودند
بصباح اول روز يكشنبه بصيحه جبرئيل عليه السلام هلاك شدند چنانچه در سوره هود عليه السلام گذشته
فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نكرد از ايشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ انچه بودند كه كسب ميكردند
از بناي بيوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نيافريديم اسمان و زمين را وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ و انچه
ميان ايشانست مگر بحكمت يا بسبب ظهور حق يا براي بيان حق وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ و بدرستي
كه قيامت هر اينه اينده است و خداي انتقام از مكذبان خواهد كشيد فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس در گذر
در گذشتن نيكو يعني عفو كن حق نفس خود را و در صدد مكافات مباش بعضي بر انند كه اين حكم باية السيف
منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستي كه پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ اوست افريننده خلايق
و اخلاق و دانا باهل نفاق و وفاق در اسباب نزول امده كه حضرت رسالت صلي الله عليه و اله و سلم در ان
ساعت هفت كاروان ديد از بني قريظه و بني نضير كه انواع طيب و جواهر و امتعه و جامهاي فاخر بار داشتند
و در تيسير اورده كه هفت كاروان قريش در يك روز بمكه در امدند با مطاعم بسيار و ملابس بيشمار و بر
هر تقديري برخي از صحابه رضي الله عنهم گفتند اگر اين مالها در دست ما بودي همه را در راه خداي نفقه
ميكرديم و صاحب تيسير ميگويد كه در خاطر مبارك حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله خطور فرمود كه
مومنان گرسنه و برهنه ميگذرانند و مشركان را اين همه مال باشد ايه امد وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي

و بدرستی که ما دادیم ترا هفت آیت از مثانی که قرانست و این هفت آیت بهتر از آن هفت قافله است مراد هفت
آیه فاتحه است و بو گفته‌اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآن
اند مثانی گفته بجهت آنکه احکام و قصص درو مثنی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۝ و دیگر دادیم
ترا قرآن عظیم که نزد عاقلان بزرگ و ثواب قرائت او بسیارست و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا حوامیم
از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن عَيْنَيْكَ هر دو چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ
بسوی آن چیزی که ما برخوردار کرده بودیم بدان چند أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها از کفار نهی از رغبت
است نه از نظر یعنی باختصاص اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام دادیم مایل مشو که
آن بغایت حقیر و خوار و بی اعتبارست بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته‌ایم از فضایل و کمالات نظم پیش دریای
قدر و حرمت تو ۞ نه محیط فلک حبابی نیست ۞ داری آن سلطنت که در نظرت ۞ ملک کونین در حسابی نیست
وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوه مخور بر یاران خود به بینوایی و درویشی وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گیر بال
خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ مومنان را و رفق نمای با ایشان و در کشف الاسرار گفته خفض جناح
کنایت است از خوشخویی و مقدمه است که خلعت خلق عظیم جز بالای والای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم راست نیامده نظم ذات ترا وصف نکو خوبیست ۞ خوبیی سرهمانه نکوییست ۞ روز ازل دوخته
حکم قدیم ۞ برقد تو خلعت خلق عظیم ۞ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ۝ و بگو بدرستی که من بیم کننده‌ام هویدا
یعنی به بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته اگر ایمان نیاورید عذابی بشما فرستم كَمَا أَنزَلْنَا مثل آن
عذاب که فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ۝ بر بخشش کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآن عِضِينَ
پاره پاره یعنی بخش کردند قرآنرا و بخندیدن وصف بازنمودند از شعر و سحر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین
و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من و دیگری نمل را میگرفت و دیگری عنکبوت را بخود
اسناد میداد و این همه از روی استهزا بود و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشانرا
بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله حاج که ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
تنفر داده گویند شاعر و ساحر و کاهن است و قرآن ابدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ
پس بحق پروردگار تو که هر آینه همه ایشانرا سوال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ از آنچه بودند که میکردند
از تقسیم و تکذیب نقلست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود
تا از سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ پس آشکارا کن و بظاهر
قیام نمای بانچه ترا فرموده‌اند از امر و نواهی وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۝ و روی بگردان از مشرکان
و التفات مکن بدیشان آورده‌اند که پنج کس از اشراف قریش در ایذا و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بسیار کوشیدندی و هرجا آن حضرت را دیدندی بفسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آن حضرت در مسجد
الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن در آمدند و بدستور و هر سخنان گفته بطواف
حرم مشغول شدند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا فرموده‌اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس اشارت
کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وایل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبید یغوث
و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکان

بدامن وی او بحشمت از روی عظمت سر زیر کرد که پیکانرا از جامه باز کند آن پیکان ساق ویرا مجروح ساخت ورک کحل
سربانی ازان بریده کشت و بدان زخم برفت و خاری در کف پای عاص خلید پایش ورم کرد بدان درد از بینی
حارث خون روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود بخاک و خاشاک میزد تا هلاک کشت
وچشم اسود مطلب نابینا شد از غصه سر بر زمین زد تا جانش برآمد و آیة نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ
و بدرستی که ما از تو کفایت کردیم شر استهزا کنندکان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه می سازند و شریک میکنند
مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ با خدای دیگری بباطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۝ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات
کردار خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستی که ما میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ آنکه تنگ میشود سینه تو بِمَا
يَقُولُونَ ۝ بآنچه کافران میکویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا
از گفتار ایشان فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیحی مقرون بحمد پروردکار تو یعنی بکو سبحان الله وبحمده وَكُنْ مِنَ
السَّاجِدِينَ ۝ و باش از نمازگزارندکان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آکاهیم و از آنچه بتو
میرسد از غصه بیکانکان خبر داریم تو بخصوص دل بنماز درای میدان مشاهده دوست بار بلا کشیدن
آسان باشد یکی از پیران طریقت کفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد از وی پرسیدم
که ای جوانمرد آن همه زخم خوردی و ننالیدی کفت آری شیخا معذورم دار که معشوقم در برابرم بود و میدید
که مرا برای چه میزنند از نظاره وی با الم زخم شعور نداشتم بیت تو تیغ میزن و بکذار تا من بیدل
نظاره میکنم آن چهره نکارین را وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردکار خود را حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ۝ تا وقتی که بیاید
بتو مرک مراد از یقین موت است به موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادامی که زنده باشی عبادت او
فرو مکذار و وقت آن بر مفتش باز مدار

سورة النحل

بسم الله الرحمن الرحيم

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب آن
مکنید بشتاب تا وقت آید که معاندان تعجیل میکردند در آنچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بدان
ایشانرا وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسیده است بتعجیل مکنید کفتند
اکر آنچه تو میکویی واقع شود شریکان حق کرینا تند ما را از آن خلاصی دهند حق سبحانه فرمود که سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ پاک است خدای و برتر است از آنچه ایشان انباز میکردند یعنی برتر است از آنچه اورا
شریکی باشد که دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ فرو میفرستد آنرا بوحی
یا بقرآن که سبب حیات قلوبست یا ملایکه را با روح میفرستد در تبیان میکوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح
با اوست و رقیب اوست چنانچه بر آدمیان حفظه ای باشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملایکه باشد مِنْ أَمْرِهِ
از فرمان خدای عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بر هر که خواهد از بندکان که استحقاق نبوت او را ثابت بود
و بر زبان ملایکه منزل با انبیا کوییم أَنْ أَنْذِرُوا آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آکاه سازید أَنَّهُ لَا
إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا آنکه نیست خدای مستحق عبادت مکر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام فَاتَّقُونِ ۝ پس
بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید بیت مرا بندکی کن که دادمنم تو از بندکانی و مولی منم
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ بیافرید آسمان و زمین را بحکم درست یا بحکمت یا بجهت بیان حق تَعَالَىٰ
عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ برترست و بزرکتر خدای از آنچه انباز میکردند برای وی مشرکان خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید

آدمی را من نطفة از آب منی که جمادیست بی حس و فهم و سیالی که شکل نپذیرد پس او را فهم و عقل
داد فاذا هو پس آن هنگام او خصیم مبین جدل کننده ایست آشکار و میخواهد که سخن خود را
بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی کهنه و سست شده را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم آورده و گفت من یحیی العظام و هی رمیم حق تعالی آیه فرستاد که او در اول جمادی بود ما او را
حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند و بحر استدلال نمیکند یا بر این اعاده که هر که بران قادر بود هر
اینه برین نیز قدرت دارد والانعام و چهارپایان را که اضافه نعمها نیه اند خلقها بیافرید لکم
برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را فیها دفء در ایشان پوششی است گرم کننده یعنی
جامها از ابریشم و موی که سرمایا زداید ومنافع و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتاج و شیر
و کرایه و رکوب و تجارت و غیر آن ومنها تاکلون و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر
یا میخورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر و بحر گویا
غیر معتد بهاست ولکم فیها جمال و مر شما را درین چهارپایان زینتی و آرایشی است یعنی در هایی خانه شمات
دو وقت بدین انعام زینت می یابید حین تریحون هنگامی که باز می آیند انجا باز آرامگاه خویش یعنی
آخر روز وحین تسرحون و وقتی که بیرون میروند بمراعی خود یعنی بامداد وتحمل اثقالکم و میبری
دارند بارهای گران یا ابدان شما را الی بلد لم تکونوا بالغیه بسوی شهری که نباشید شما رسنده بدان
با بارهای گران یا پیاده الا بشق الانفس مگر برنج و سختی که ببیند نفسهای شما رسد اهل مکه را میگوید که با
امتعه تجارت خود بهیچ شهر از یمن و شام نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت
انعام فهو د ان ربکم بتحقیق که آفریدگار شما لرؤف مهربانست نعمت داد بی سابقه خدمت رحیم
بخشاینده است که با فریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد والخیل و بیافرید اسپان را والبغال
و استران را والحمیر و خران را لترکبوها تا برنشینید آنان را وزینة تا آرایش کنید روزگار
خود را یا بدان آرایش کردنی ویخلق و بیافریند آنچه اینها را آفرید ما لا تعلمون آن چیزی که شما
نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعیم بهشتی است یا ملائکه حافات
و صافات یا مخلوقات ماورای قاف و در تبیان آورده که سکوت از تعیین آنچه حق سبحانه میفرماید که ما لا
تعلمون اولیست وعلی الله و بر خدای است یعنی او راست قصد السبیل بیان راه میانه یعنی راه راست
که موصل است بحق یا بروست اقامت مستقیم و تعدیه آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت
یا مر او راست راجع یعنی دین اسلام ومنها و هست بعضی از آنکه خلقان راه روند جائر کج و منحرف
از مقصد یعنی ملل کفر یا اهوا و بدع ولو شاء و اگر خواستی خدای که راه نماید لهدیکم اجمعین
هر آینه راه نمودی همه شما را توفیق ساختی تا همه تا سایران بقصد السبیل رسیدندی هو الذی انزل
اوست آنکه فرو فرستاد من السماء از آسمان یا سحاب و از سحاب بر زمین ماء آبی لکم منه
شراب شما را از آن آشامیدنی ومنه شجر و ازین باران باشد درخت مراد گیاهی است
که از زمین روید نه نباتی که آنرا ساق باشد فیه در آن نبات رسته تسیمون میچرانید
چهارپایان خود را ینبت میرویانیم ما و حفص بیا میخواند یعنی خدای میرویاند لکم

برای شما بِهِ الزَّرْعَ یان باران کشت را مراد حبوب غذائیه است که زراعت میکنند وَالزَّيْتُونَ ودرخت
زیتون را وَالنَّخِيلَ وخرما بنان را وَالْأَعْنَابَ وتاکها را وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وبعضی از میوه‌ها که در دنیا
ممکن باشد زیرا که همه میوه‌ها موجود نباشد الا در بهشت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین رویانیدن حبوب
واشجار لَآيَةً هر آینه دلیل است روشن بر قدرت وحکمت الهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را
که تفکر وتامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد وآب درو نفوذ کرده منتفخ گردد واعلی او منشق
گشته ساقی ازو در هوا تصاعد یابد واسفل او شکافته بیخی ازان در زمین مترسخ شود ونشو ونما
ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که ازهار وانوار وی ومیوه بروی پدید آید هر میوه را شکلی ولونی
ومزه دیگر باشد ومعلوم است که اختلاف اشکال والوان طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس
وتعالی نظم روضه جان بحسن جهان افزید · باغچه کون ومکان افزید · گرد زمین شاخ گل وبرگ بار
جلوه او نشتر دگر اشکال وَسَخَّرَ لَكُمُ ورام گردانید برای شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب وروز را
یکی برای آسایش دیگری آرایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وآفتاب وماه را بجهت انضاج فواکه وادراک
زروع ومعرفت حساب سنین وشهور وَالنُّجُومُ وستارگان را برای شناختن راهها یعنی
بدین همه شما را نفع میرسانند در حالتی که هستند مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان بامر خدای که بر وجود کل
همه است إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین‌ها لَآيَاتٍ هر آینه علامتها ودلیلهاست بر وحدانیت
صانع حکیم لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفایی نیست
تفکر فرموده ودرین دلالت که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَأَ ودیگر رام کردانید آن چیزی که
آفریده است لَكُمْ برای نفع شما فِي الْأَرْضِ در زمین هرچه بدان محتاج اید یعنی شما
میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم ومشارب وملابس ومراکب ومناکح مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتی
که مختلف است هیات واشکال واصناف آن إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین مخلوقات لَآيَةً
هر آینه دلالتی ونشانه ایست بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مر گروهی را که یاد کنند
وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع
بدان یکی آنکه درو صید میکنید لِتَأْكُلُوا مِنْهُ تا بخورید ازو لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی
وَتَسْتَخْرِجُوا ودیگر غوص نمایید در وی تا بیرون آرید مِنْهُ ازو حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا پیرایه که می
پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه ازو میسازید چون لولو ومرجان ومی پوشند آن را زنان شما چون
تزیین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ ومی بینی کشتیها را
مَوَاخِرَ رونده وشکافنده آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا ودیگر تسخیر کرد شما را برای
آنست که بجویید برکوبه در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از روزی او که سبب سعت رزق است وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
وشاید که شکر گویید خدا را برین نعمت تسخیر دریا وترتیب کشتی چه این نعمت عظیم است که مهالک را
سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریا آفرید
چون قلزم وعمان ومحیط وجز آن وبرای عبور آن کشتیها مقرر فرموده واز روی باطن در نفس
آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل وغم وحرص وغفلت وتفرقه وبرای عبور ازان کشتیها

تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که در کشتی رضا درآید
از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت بجای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که
در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید درآید از دریای تفرقه بساحل
جمعیت رسد و حقیقت تفرقه در بقا ست و جمعیت در فنا با خودان در مهلکه تفرقه اند و بیخودان در مرتبه جمع

بیت: بحساب خودی قلم در کش ٭ در رهٔ بیخودی علم برکش ٭ تا بجاروب لا نروبی راه ٭ کی رسی در حریم
الا الله ٭ وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و بیافرید و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند و بزرگ أَن تَمِيدَ بِكُمْ
تا میل نکند بر شما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را تبه کرده اند و در خبر است چون حق سبحانه
زمین را بیافرید بروی آب متحرک و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچکس نمی تواند بود حق تعالی
بروی کوهها بیافرید تا قرار گرفت در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود
حق تعالی فرشته را او را اصل علی یا بیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای بر جای
قرار گرفت پس کوهها امیخ زمین ساخت تا بایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر در زمین آفرید جویها چون
نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر بدید کرد هم در زمین راهها از هر
موضعی بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر
پیدا کرد نشانها راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش
و فرقدین و شعریین و سماکین جدی و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ ۝ ایشان یعنی قریش در تری
و خشکی راه می بینند اگرچه اهتدا بنجوم همه مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء
والصیف با آنکه راه بستاره از همه مردم بهتری شناسند أَفَمَن يَخْلُقُ آیا کسی که آفریند این همه مخلوقات
را که مذکور شد كَمَن لَّا يَخْلُقُ باشد هرچون کسی که نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان را بدون خدای می
پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک
قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهل است أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ آیا یاد نمی کنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید
فساد اعتقاد خود را وَإِن تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته
لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن آنرا وجوه از شمار نعمت عاجز آیید پس چگونه بشکران قیام توانید نمود إِنَّ
اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید دری گذارند رَّحِيمٌ ۝ مهربانست
که بتقصیر شکرگزاری نعمت از شما باز نمیدارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان دارید
از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ ۝ و آنچه اشکارا کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه از آلهه باطل میخوانند
کفار مکه و می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نتوانند آفرید و چگونه
آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ ۝ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری
و محتاج ممکن باشد نه خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نشایند أَمْوَاتٌ و ایشان با
وجود مخلوقیت مردگانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی شنوند و نمی بینند و نمیگویند
وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ و نمیدانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۝ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان
پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید

بجفر نیکان خود را نابود و برایصال جزا توانا در بساطی اورده که روز قیامت بنا نزا برانگیزانند ذوات ارواح
تا از عبده خود تیز گفته الٰهکم خدای شما اله واحد یکانه و یکتاست فالذین لا یؤمنون پس انکسان
که نمیکروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قلوبهم منکرة دلهای ایشان ناشناسنده
است و راستی را تا بن برنده وهم مستکبرون و ایشان سرکشان اند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم یا گردنکشی میکنند از قبول ایمان لا جرم ان الله یعلم هر آینه راست و درست است آنکه خدای
میداند ما یسرون آنچه پنهان می سازند از مکر برسول خدای وما یعلنون و آنچه اشکارا میکنند
از حرب و مخاصمت باوی انه لا یحب المستکبرین بدرستی که خدای دوست نمیدارد متکبران را که
از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند واذا قیل لهم و چون گویند متکبران را یعنی اتباع
و سفله پرسند از رؤسا و اشراف که ماذا انزل ربکم چه چیز فرو فرستاده پروردگار شما بر محمد صلی الله
علیه و آله وسلم این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان بنزول قران مقر نبودند اما چون کسی باستهزا
پرسیدی که خدای چه فرستاده است قالوا اساطیر الاولین گویند فرستاده شده سرگذشتهای
پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است بدین سخن قومی را گمراه ساختند
حق تعالی فرمود که این عمل کردند لیحملوا اوزارهم تا بردارند بار گناهان خود را کاملة
بتمام یوم القیمة روز رستخیز ومن اوزار الذین وبردارند بعضی نیز از گناهان آنانکه یضلونهم
گمراه ساخته اند ایشان را بغیر علم بی دانشی یا آن مقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود
خواهند کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشان را گمراه کرده اند الا ساء ما یزرون
بدانید که بد باریست آن باری که ایشان می کشند قد مکر الذین من قبلهم بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند
پیش از اهل مکه بقتل و تکذیب انبیاء علیهم السلام فاتی الله بنیانهم پس بیاید فرمان خدای بان
بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی ابنیه ایشان صادر شد من القواعد از جهت
اساس یا عمدی که بنا بر ان موضوع بود فخر علیهم السقف من فوقهم پس بیفتاد برایشان سقف خانها
از زبر ایشان یعنی اول بام برایشان فرود آمد پس دیوار و این اشارتست بانهدام کلی و هلاک ایشان
در رات بعضی برانند که مراد ازین بنا صرح نمرود است که ببابل ساخته بود ارتفاع ان پنج هزار گز و گویند
دو فرسخ عرض ان بود که ترصد امور اسمانی کند و بر خدای ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه مطلع
شود باوی مقاتله نماید بعد از تمام صرح باوی از مهب الهی بوزید و ان بنا را از بیخ و بنیاد برکند در تفسیر ثعلبی
اورده که سر آن بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و آوازی مهیب از ان بدید آمد
زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت وجه تسمیه آن شهر که کوتا نام داشت
ببابل اینست محمد بن جریر طبری رحمه الله اورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون
سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف بدید آمد هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند
هر یک زبان دیگری ندانسته و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم بدید آمد پس حق سبحانه خبر
میدهد کان قوم که پیش از ین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم
واتیهم العذاب و بیامد بدیشان عذاب من حیث لا یشعرون از انجا که ندانستند یعنی وقتی

که طمع ندانستند یا از بیمی که متوقع نبود دمیاطی اورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود
مسلط شد و در لعاب اورده که خدای تعالی نمرود را مبتلا کردانید به پشه که در بینی او رفته در ام الدماغ
جای کرفت و بزرک و چهار صد سال در انجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله
ارامی یافت حضرت شیخ فریدالدین عطار قدس سره در توجیه منطق الطیر اورده که نظم
نیم پشه بر سر دشمن کماشت ٭ در سر او چارصد سالش بداشت ٭ چون دهد حقش ضعیفی را مدد ٭ بسلت
خصم قوی را بر کند ٭ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ پس روز قیامت رسوا کرداند ایشان را یا عذاب کند باتش چنانچه
در دنیا معذب کردانید بافتادن صرح و استیلاء لشکر بعوضه وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ و کوید خدای دران روز کجا
اند انبازان من یعنی انها که ایشان را پنداشتید که شریکان منند الَّذِينَ كُنْتُمْ انانکه بودید شما که از روی
ستیزه تُشَاقُّونَ فِيهِمْ خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ کویند
انانکه داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملایکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده کویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ
بدرستی که خواری و رسوایی درین روز وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ و بدی یعنی عذاب بر کافرانست الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ انانکه فرا کیرند فرشتکان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی
که ایشان ستمکاران بوده بر نفسهای خود بکفر و چون مرک را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در
انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا کردن نهادند و کفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ
نبودیم که عمل کنیم هیچ بدی از کفر فی الجمله یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بَلَىٰ یعنی
کافر بودید و معصیت کردید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بانچه بودید
که عمل میکردید و بدان شما را پاداش خواهد داد و پاداش انست که کویند فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ پس درایید بدرهای
دوزخ یا بدرکاتی که اماده کرده است برای شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی جاوید باشید دران فَلَبِئْسَ مَثْوَى
الْمُتَكَبِّرِينَ ۝ پس هر اینه بد مقامی و بد مکانیست متکبران را جهنم اورده که احیاء عرب
در موسم حج کسان میفرستادند تا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم تحقیق کرده بدیشان
رسانند چون فرستاده از کفار میرسیدند که بر محمد چه فرود امده میکفتند افسانهای کذشتکانست
چنانچه کذشت وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا و چون کفتند مر انان را که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان مَاذَا أَنْزَلَ
رَبُّكُمْ چه چیز فرستاد پروردکار شما قَالُوا خَيْرًا کفتند فرستاد نیکویی مراد قرانست که جامع
جمیع خیرات و مجمع جمیع حسنات و برکات اوست نیکوییهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی
ناشی از وست لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر انان را نیکویی کردند در اقوال و افعال یا کفتند لا اله الا الله محمد رسول الله فِي هَذِهِ
الدُّنْيَا حَسَنَةٌ درین سرای مکافات نیکویست از عصمت خون و مال و حرمت و فتح و نصرت وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ
و ثواب ایشان در سرای دیکر بهترست ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ۝ و نیکو سراییست مر پرهیزکاران را بهشت و کفته
اند نیک سراییست دنیا که در و تهیه زاد اخرت میتوان کرد و منه الدنیا مزرعة الاخرة این قول است
بزرکان کفته اند زرع و یک حصاد عزک نظم بکوش امروز تا لختی بپاشی ٭ که فردا بجوی قادر نباشی ٭
کر اینجا کشت کردن را تو رازی ٭ دران خرمن ببینم از زه نیز رسی ٭ جَنَّاتُ عَدْنٍ سرای متقیان بوستان
اقامت است که روز قیامت يَدْخُلُونَهَا در ایند بدان تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر منازل

از بوستانها جویها لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ مر ایشانراست دران بهشت آنچه خواهند انواع مشتهیات
و درجات کسی که گوید شاید هر بهشتی که خواهد بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن
گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمناها باشد نیست بلکه هر که از بهشتیان بدانچه داده اند
راضی اند كَذَٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ مثل این جزا پاداش میدهد خدای متقیان را الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ
آنانکه میرانند ایشانرا فرشتگان بامر خدای در حالتی طَيِّبِينَ در حالتی که پاک باشند از شوایب شرک
و عصیان یا خوشوقت باشند بانکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ
گویند سلام خدای بر شما و یا شاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند که فردا مبعوث
شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنکه بودید
که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنظُرُونَ آیا انتظاری برند کافران یعنی منتظر نیستند
إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنرا که بیایند بدیشان ملایکه بقبض ارواح أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ یا بیاید فرمان
پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان كَذَٰلِكَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و بدان رسید بدیشان آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و بر ایشان ستم نکرد
خدای بهلاک ایشان وَلَٰكِن كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
بر نفسهای خود ستم میکردند فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا بحکم عدل سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای آن بدیها
که کردند وَحَاقَ بِهِم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند
که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و گفتند آنانکه شرک آوردند
لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ نمی پرستیدیم ما بجز خدای مِن شَيْءٍ هیچ چیز را
و نه پدران ما نَّحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا و حرام نمیکردیم مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ بی حکم خدای هیچ چیز را از بحیره
و سایبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا گفتند نه بخلوص طویت و صفای عقیدت
حسین بن الفضل رحمه الله گفت که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی
حق سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی كَذَٰلِكَ مانند کردارهای اهل مکه فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
کردند که پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس هست
بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده مر طریق
حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آینه ما فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی رَّسُولًا پیغمبری
چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا با قوم گویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدای را
وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ و پرهیز کنید و یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست
که بدون خدا پرستند فَمِنْهُم پس از این امم مَّنْ هَدَى اللَّهُ کس بود که راه نمود خدای او را و توفیق
ایمان داد وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ و از ایشان کسی بود که واجب شد عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ برو گمراهی بسبب خذلان
الهی فَسِيرُوا پس بروید این مشرکان و سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس
بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید
و بنظر فکرت و عبرت دران بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود

که نمایشان شدند إِن تَحْرِصْ اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد عَلَىٰ هُدَاهُمْ بر راه یافتن مشرکان
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای یاراه نمی نماید مَن يُضِلُّ انرا که میخواهد او وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ
ونیست مراهانرا هیچکس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تبیان آورده یکی از مسلمانان را بر
کافران دینی بود و بتقاضاء آن مرفته بود در اثناء مکالمه گفت بدان خدایی که بعد از مرگ بلقاء امید
وارم کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت اری کافر بایمان غلاظ شداد
که در کیش او مقرر بود سوکند یاد کرد که هیچکس بعد از مرگ زنده نشود ایت امد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ وسوکند
خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوکندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوکند
وگفتند لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ برنه انگیزد خدای انرا که بمیرد بَلَىٰ ایجابست بعد از نفی یعنی
برخواهد انگیخت ایشانرا وعده کرده است خدای وَعْدًا وعده کردنی عَلَيْهِ که بر وست وفا کردن
بدان یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر ادمیان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند لِيُبَيِّنَ حق تعالی بر می انگیزد ایشانرا تا بیان کند لَهُمُ برای ایشان الَّذِي
يَخْتَلِفُونَ فِيهِ ان چیزی را که اختلاف میکنند در ان از امور بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و برای ان تا بدانند انانکه نگرویدند أَنَّهُمْ كَانُوا انانرا که بودند كَاذِبِينَ دروغ گویان در ان کار قیامت
إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ جز این نیست که قول ما مر چیزیرا إِذَا أَرَدْنَاهُ چون خواهیم افریدن او أَن نَّقُولَ لَهُ
كُن فَيَكُونُ انست که گوییم مران چیزیرا که بباش پس بباشد ملخص سخن انکه تکوین ما مر اشیا را
متوقف بر ماده و مدت نیست پس کسی که ابتدا بی سبق ماده قادر باشد بر ایجاد چیزی هر اینه
قدرت او از اراده اعاده ان شیء با وجود ماده در نخواهد ماند نظم انکه پیش از وجود جان بخشد
هم تواند که بعد از ان بخشد ۞ چون در آورد از عدم بوجود ۞ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وانانکه بریدند
از اوطان خود فِي اللَّهِ در گزاردن حق خدای و برای رضای او مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس انکه
ستم دیده شده بودند مراد از اصحاب رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش بدیشان بحبشه هجرت کردند
حق سبحانه وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر اینه جای دهم ایشانرا فِي الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً
شهر نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ
و هر اینه مزد اخرت مر ایشانرا بزرگترست از غنیمت شگرفی که در دنیا بدیشان رسد اورده اند که فاروق
رضی الله عنه هرگاه که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک الله فی
الدنیا وما ادخر لک فی الاخرة افضل لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کفار که بدانند انکه خدای مهاجرانرا
در دو سرای مزد میدهد هر اینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند
زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجران انانند که صبر کردند بر مفارقت وطن
و ازار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر پروردگار خود توکل میکنند و کار خود را بدو تفویض می نمایند
اورده اند قریش میگفتند که خدای از ان بزرگترست که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث
گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند رد قول ایشان را ایت امد که وَمَا أَرْسَلْنَا ونفرستادیم ما برسالت
مِن قَبْلِكَ پیش از رسیدن تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از ادمیان که بزبان ملایکه نُّوحِي إِلَيْهِمْ

وحی فرستاده می‌شد و حفص بصیغهٔ متکلم خوانده بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بران جاری
شده که بشر را برسالت ملک را فاسألوا اهل الذکر پس بپرسید اهل کتاب یعنی علمای ایشان را ان کنتم
لا تعلمون اگر هستید شما که نمیدانید یا بدانید تا بدانید انبیای گذشته همه بشر بوده اند مبعوث
شده فرستاده گشته بالبینات والزبر یا معجزهای روشن وکتابهای نوشته وانزلنا الیک الذکر وفرو
فرستادیم بتو قرآن را که سبب یادکرد خداوند ذات سبحانه وتعالی لتبین للناس تا روشن وهویدا کنی برای
مردمان ما نزل الیهم آنچه فرستاده شده است در ذکر بسوی ایشان از اوامر و نواهی ولعلهم
یتفکرون تا شاید که ایشان تفکر کنند دران و بدانند که این کلام مخلوق نیست افأمن الذین ایمن
شدند آنانکه مکروا السیئات کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیله انگیخته اند یا مراد جمعی
اند که با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدانند
ان یخسف الله از آنکه فرو برد خدای بهم الارض ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد
او یأتیهم العذاب یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از جایی
که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد او یأخذهم فی تقلبهم یا از آنکه بگیرد شان در گشتن
ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامه خواب از دستی
بدستی فما هم بمعجزین پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبت خود او یأخذهم
یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را علی تخوف بر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان
شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده و در چنین هنگام ترس عذاب بدیشان فرود آید فان ربکم
پس بدرستی که پروردگار شما لرؤف مهربانست که بردباری میکند یا بندگان رحیم بخشاینده
است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان اولم یروا آیا نمی‌نگرند این کافران الی ما خلق الله
بسوی آنچه آفریده است خدای من شیء از چیزی که آنرا شخص است یتفیؤا ظلاله میگردد
سایهای او عن الیمین والشمائل از راست وچپ یعنی از جانبی سجدا لله سجده کنندگان مر خدای را
وهم داخرون وحال آنکه ایشان خوارانند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر زاهدی رحمه الله آورده
که معنی سجده آنست که اگر کافران مر سجده نکنند چه زیان سایه‌ها ایشان مر خضوع و خشوع می‌کنند
ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض ومر خدای را سجده می‌کنند آنچه در آسمانها است از علویات
وآنچه در زمین است من دابة از جنبندگان والملائکة و دیگر سجده میکنند فرشتگان
وتخصیص ایشان با آنکه در علویات داخل اند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طواعیه در سجده
وموید این قولست که میگوید وهم لا یستکبرون و فرشتگان سرکشی نمی‌نمایند در عبادة
و صاحب تبیان گفته که سجده بر دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش
و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل که خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست در این آیة سجده
باید کرد و این سجده سیوم است از سجدهای قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم
اعلی وادنی خوانده که در مقام ذلت وخوف حق را سجده میکنند پس بنده باید که در این محل بدین دو صفت
موسوم گشته خود را بسجده ساجدان کنجا بشر دهد یخافون ربهم می‌ترسند ملائکه از عذاب

از هيبت خود كه تا كاه فرستد مِن فَوْقِهِمْ از بر ابر ايشان وَيَفْعَلُونَ و ميكنند بطوع و رغبت
مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بدان از پرستش و ذكر وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا و گفت خداي
فرا ميگيريد إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خداي را بخداي اثنين براي تاكيد ست إِنَّمَا هُوَ جز اين نيست كه خداي
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبوديست يكتا يعني وحدت لازم الوهيت است زيرا كه مرتبه الوهيت شركت بر نتابد
چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس بايد كه خداي واحد باشد من كل الوجوه و متعلق نبود بهيچ شي
از اشيا قايم باشد بيت از همه صفات و ذات جدا ، ليس شيء كمثله ابدا ، فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ
پس از من بترسيد التفات از غيبت بتكلم ابلغ است در ترهيب و تخويف وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
و مر خداي راست آنچه در اسمان و زمين است يعني مخلوق و مملوك اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست
طاعت وَاصِبًا لازم و واجب يا دين پسنديده مر او راست باقي و ثابت يا او راست جزاي دايم و غير منقطع
يعني ثواب مطيع و عقاب عاصي أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ آيا بجز خداي از كس ديگر مي ترسيد و حال
آنكه ضار و نافع غير او نيست وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ و آنچه بشما رسيده است از نعمتها چون صحت
و غنا و خصب فَمِنَ اللَّهِ پس از خداست ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد بشما سختي چون
مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس بدو مي ناليد و تضرع و زاري بدرگاه او ميكنيد ثُمَّ إِذَا كَشَفَ
الضُّرَّ عَنْكُمْ پس چون بردارد آن سختي كه از آن مي ناليد از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ ناگاه گروهي از شما
يعني كفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بخداوند خود شرك از شما بعتقان برانند كه شرك اينجا ملاحظه
اسبابست يعني از سبب غافل شده هر چيزي را از وصول عطا و رد بلا بسببي باز بندند لِيَكْفُرُوا بِمَا
آتَيْنَاهُمْ تا كفران ورزند بآنچه ايشان را داده ايم از نعمت و كشف محنت فَتَمَتَّعُوا پس خوش باشيد
امر تهديد ست يعني اي كافران نعمتها دو سه روزي كام خود برانيد از دنيا بهره برداريد فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ پس زود باشد كه بدانيد عاقبت امر خود را اين سخت ترين وعيديست اهل كفر را
وَيَجْعَلُونَ و ميكنند كافران يعني مقرري سازند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ براي آنها كه نميدانند يعني
بتان كه ايشان را علم نيست يا براي آنچه خود نميدانند از شفاعت اصنام تعيين ميكنند بجهت ايشان نَصِيبًا
بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بديشان داده ايم از كشتها و چهارپايان چنانچه فرموده وجعلوا لله
مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا الاية و بيان اين كلام در سوره انعام گذشته تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدا
كه پرسيده خواهيد شد روز قيامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آن چيزي كه هستيد كه افترا ميكنيد
و دروغ برمي بافيد كه بتان خدايان ما اند و ما بنصيب دروغ و انعام بديشان تقرب ميكنيم وَيَجْعَلُونَ
و ميگويند و مي سازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ مر خداي را دختران خزاعه و كنانه ميگفتند ملايكه دختران خدايند
و سخن بني مليح آن بود كه حق تعالي با جن مصاهرت كرد و ملايكه متولد شدند سُبْحَانَهُ پاكست خداي از قول
ايشان ميگويند خداي دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ و مر ايشان راست آنچه آرزو دارند
و بدان تازند يعني پسران وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ يكي از ايشان بِالْأُنْثَىٰ
بولادت دختر يعني چون كسي را از كافران خبر دهند كه ترا دختر متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا گردد روي
او سياه از اندوه و غم و خشم متغير در ميان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر باشد از خشم بر زن خود

که چرا دختر زاده يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ پنهان شود و خود را بپوشد از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ
مَا بُشِّرَ بِهِ از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری
زاده و دل در فکر افتد که أَيُمْسِكُهُ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ برخواری و ذلت أَمْ يَدُسُّهُ
یا بپوشد او را فِي التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنی تمیم و بنی مضر میکردند أَلَا سَاءَ
مَا يَحْكُمُونَ ۝ بدانید که بد است آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختران که پسر از ایشان قدر و حرمت
ندارند بخدای نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مر آنان را که نمیگروند بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ
صفت بد است یعنی حاجت بزن و فرزند نیست و کراهت بنات و زنده در خاک کردن وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر
خدای راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه و ولد
وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست و قادر بهلاک کفار الْحَكِيمُ ۝ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم
وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی از کفر ایشان مَا تَرَكَ
عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس دارد
ایشان را و مهلت دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ پس
چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت مقرر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز پس نیایند
ساعتی از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ و پیش نگیرند ساعتی بدان بلکه عذاب یابند یا معذب شوند همان لحظه
که وقت رسیده وَيَجْعَلُونَ و حکم میکنند لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ مر خدای را یعنی برای او آنچه نمیخواهند
برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سروری وَتَصِفُ و با وجود این میگوید أَلْسِنَتُهُمُ
الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ آنکه ایشان راست بهشت یا پاداش
نیکو کافران میگفتند اگر فرضا رجوع ما با خدای باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود
إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حق چنین است که فردا بقیامت
أَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که باشد ایشان را دوزخ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ ۝ و بدرستی که ایشان متروک
و مهجور باشند در آتش و بی اعتبار و بعد از مدت و مال کار ایشان جهت تسلیه حضرت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران إِلَىٰ
أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ بسوی امتان که بودند پیش از تو فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ پس بیاراست برای ایشان دیو
سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ پس شیطان
دوست ایشان است امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند بهمان نوع می آراید در چشم
ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ و مر ایشان را عذاب دردناک
یعنی ابلیس و ایشان را وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ و نفرستادیم بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ مگر
برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ آن چیزی را که اختلاف کردند
در آن از امر توحید و احوال معاد وَهُدًى و منزل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن وَرَحْمَةً
و برای رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ مر گروهی را که بگروند بدان وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و خدای فرستاد
از آسمان آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کردانید بدان آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مرگ او یعنی

تازه گردانید زمین بیاد را بس از مردگی ان وگفته اند فرستاد از اسمان قران که سبب حیات
مومنانست بس زنده گردانید بدان دلهای مرده را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً بدرستی که درین جمله کرد
هراینه نشانه ایست اشکارا لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مرگروهی را که بشنوند بگوش تدبر واستماع کنند
بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً وبدرستی که بر شماراست در وجود چهارپایان دلالتی که بران عبور
کنید از جهل یعنی بعلم نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ می اشامانیم شما را بعضی از انچه در شکمهای ذوات
الالبانست از جنس نعم مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین وخون لَبَنًا خَالِصًا شیری پاک
از نوث دم ورایحه فرث سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ گوارنده مر اشامنده کان را ابن عباس رضی الله عنهما فرموده
که چون بهیمه علف بخورد در شکم او بخته گردد وسه طبقه درو پیدا شود اسفل او فرث است واوسط
او لبن واعلی ان دم بس در عروق جاری میگردد وشیر بستان میرود وفرث از شکم فرو می اید
صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنهما انست که اوسط ان ماده لبن است واعلی ماده دم
زیرا که لبن ودم در کرش متمکن نمیشوند بلکه خلاصه اشیاء ماکوله را که بعضی هضم یافته اند جگر
جذب میکند وثفل انرا که فرث است میگذارد وان کیلوس را هضم تمام میدهد تا اخلاط
اربعه حادث میگردد وبخش میکند انها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم درو ودیعت نهاد بس
اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او برقدر غذای اوی افزاید از جهت استیلای رطوبت وبرودت
بر امزجه اناث وان خلط زاید برای جنین برحم می رود چون متولد شد ان زاید یا بعضی ازان
بپستان می ریزد بجهت انکه گوشت پستان غدودی سپیدست ان خلط بمجاورت ان سفید
میگردد وانرا شیر میگویند ودر تکون انرا از ماکولات بعضی حیوانات که خار وخاشاک یا علف سبزست
وخروج او بان صفا ولطافت از میان گوش اینی لایح وعلامتی واضح است بر حکمت الهی وقدرت
پادشاهی بیت از خون سرخ شیر سفید او برون " واز خارهای خشک گل تر کند پدید "
در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر دروی یکی از وصفین فرث ودم باشد
نعمت تمام نبود وطبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان باحق خالص بود که اگر بشوب فرث
ریا ودم هوا امیخته گردد از خلوص دور واز طریق قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک
خفی است وصفهای عمل بسبب شوب هوا متغیر در ریا نظر بر مردم است ودر هوا بر غرض خود وبر
هردو وجه عمل خالی از الودگی نیست نظم طاعت الوده نباید بکار " مشک بجگل سود نیاید بکار "
هر چه فرو الودگی افتاد پاک " بیش نظرها بنهد تابناک " وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ ومر شماراست از میوهای
خرما بنان وَالْأَعْنَابِ ونالکهای انگور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا انچه میگردید ازان مست کننده این
قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد بنبیذ ست که از خرما ومویز میگیرند واز مفسران ابو عبیده رحمه
الله منقولست که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگویید وَرِزْقًا حَسَنًا وروزی نیکو
چون خرما ومویز ودوشاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین میوهای تر وخشک وفواید ایشان
لَآيَةً هراینه دلیل روشن بر توانایی باری تعالی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مرگروهی را که تعقل کنند وبنظر تامل
دران نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ والهام فرستاد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبوران عسل یعنی در دل

شان آنکه ان اتخذی انکه فرا گیرید من الجبال بیوتا از شکاف کوهها خانهای مسدس متساوی
آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانها گیرید در کوه و شجر
جای گیرند وقتی که صاحبی و مالکی نداشته باشید ومما یعرشون ۝ و خانها گیرید از آنچه مردمان بنا
میکنند یعنی مالکان حما چون کندو و غیر آن ثم کلی من کل الثمرات پس بخورید از همه میوها که خواهید
تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهارست فاسلکی سبل ربک پس بروید بر راههای پروردگار شما یعنی طریقی
که الهام داده است در عمل عسل ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر او را و چون زنبوران امر الهی را
کاربسته از شکوفها و گلها بچرند در درون ایشان مستحیل شده بشیره شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیره
زمستان و اینست که حق تعالی میگوید یخرج من بطونها بیرون می آید از شکمهای ایشان بطریق لعاب
شراب مختلف الوانه آشامیدنی یعنی عسل خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوانست
و زرد که از آن میان سال است و سرخ که از آن پیرست و سیاه و سبز که نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان
عسل بحسب اختلاف فصولست فیه شفاء للناس در آن شراب شفاست مردمان را بنفس خود چنانچه در امراض
بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبود قتاده
رحمه الله فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت یا رسول الله برادر من
می نالد از شکم خود حضرت فرمود که اسقه العسل رفت و آمد که عسل دادمش سود نداشت دیگر باره
بدان فرمود و همان حالت اول دست داد و در نوبت سیوم یا چهارم فرمود که اذهب و اسقه عسلا فقد
صدق الله و کذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفاء کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآن
که درو شفای دلهاست چنانچه جای دیگر فرموده و ننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن عباس رضی الله عنه
منقولست علیکم بالشفائین القرآن والعسل آری عسل شفای امراض ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی
مرضهای قالب را زایل گرداند و آن دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی
نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن حاصل است و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآنست مراو را
شفاء علیل کامل بیت رنج گر بسیار شد یکی غم خورم چون شفای جان بیمارم تویی ان فی ذلک
بدرستی که در امر نحل لآیة هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لقوم یتفکرون ۝ مر گروهی را که
تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و اسرار دقیقه و هر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانایی
دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند
امانتی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین بار دهند و ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان
یعسوب را خلاف نکنند تمکینی که فرسنگها بروند و باز بوطن مالوف خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر
قاذورات نه نشینند و از آن نخورند ضابطی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند خانهای مسدس ایشان
نتوانند ساخت پس هر چنانکه از عسل ایشان شفاء ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفاء مرض
باطن که جهلست دست دهد نظم فکر دل را بنیک با تمکین کند کام جان را چون عسل شیرین کند
شربت فکر ار بکام جان رسد چاشنی آن بماند تا ابد والله خلقکم و خدای بیافرید شما را و از عدم
بوجود آورد ثم یتوفیکم پس میمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد ومنکم من یرد و از شما کس هست

گرد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج سال
است یا هشتاد و یا نود لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا آنکه نداند پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا بعد از دانستن چیزها
یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان و سیاطی فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیادت نکند
طول عمر الا کرامت و عقل إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست و جهل بر دانایی او طاری نشود
قَدِيرٌ ۝ تواناست و عجز بتوانایی او راه نیابد وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ و خدای افزونی داد برخی از شما
عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیا یکی توانگر شد و یکی درویش
یکی مهتری یافت و دیگری چاکری فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند آنان که افزونی یافته اند در اموال
یعنی آنها که بسبب مال مهتر و توانگر و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند بِرَادِّي رِزْقِهِمْ
بازگرداننده مال خود یعنی دهنده و بخشش کننده عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده اند دستهای
ایشان را یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمی دهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک
سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس باشند ولاة و موالی در مالداری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب
با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه میفرماید که شما
تجویز نمیکنند که بندگان شما در مال شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند
در الوهیت أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُونَ ۝ انکار میکنند حفص بغیبت میخواند
یعنی کافران انکار نعم او میکنند چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید
منکر نعمت او شده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا از جنس
شما زنان که با ایشان آرام میگیرید وَجَعَلَ لَكُمْ و آفرید برای شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما پسران و دختران
یا اولاد اولاد یا داماد یا فرزند زنان که از شوهران دیگر دارند وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی داد شما را
یا از پاکیزها و لذیذها أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ آیا بیهوده میگروند این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ۝
و بنعمت خدای آیا ایشان نمیگروند یا باطل عقیده ایست که بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت
که پرستش حق است پیکانکو یا باطل آن چیز است که حرام کرده اند از بحیره و سایبه و نعمت خدای
بدیشان حلال کرده اند و گفته اند باطل شیطان است و ایشان بدان میگروند و نعمت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان بدان نمیگروند وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و می پرستند بدون
خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آن چیزی که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی دادن
مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از آسمانها یعنی باران و از زمین نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت
بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شَيْئًا چیزی را پرستندگان از مطر و نبات وَلَا
يَسْتَطِيعُونَ ۝ و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش آنها خلاف عقل بود زیرا که عبادت
شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن نیست و این دو صفت خدا را ثابت است نه اصنام را فَلَا
تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ پس مزنید یعنی مسازید برای خدای مثلها بر آن وجه که قیاس کنید بتان را
برو و شرکت دهید با او من لا له المثل لا تضرب له الامثال إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند
فساد قول شما را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ و شما نمیدانید و اگر دانید بدین اشراک جرأت نکنید یا شما برای

او مثل مزنید که او میداند که چگونه مثلهای باید زد و شما نمیدانید پس خدای تعالی دو مثل ایراد کرد برای
خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بزد خدای و بیان کرد مثلی و آن کدامست عَبْدًا
مَمْلُوكًا بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ توانایی ندارد بر هیچ چیز
از نفع و ضر وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا و آنکه روزی دادیم او را از نزدیک ما روزی نیکی یعنی بسیار و بی
مزاحم که درو تصرف تواند کرد فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ پس این مرزوق نفقه میکند از آن روزی سِرًّا وَجَهْرًا
پنهان و آشکارا یعنی هر نوع میخواهد خرج میکند و از کسی نمیترسد هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابرند یعنی
مساوی نیستند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر در
تصرف برابر نیست پس بتان که عاجز مخلوقات اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود بیت
راه توحید لایزالی :: از شرک و شریک هر دو خالی :: آن بنده که عاجز است و محتاج :: کی راه برد بر صاحب
التاج ما للتراب و رب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب آورده که روزی بخدمت ابو العباس
شقانی در آمدم و برا دیدم که این آیه و می گریست و نعره می زد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم
ای شیخ این چه حالتست فرمود که یازده سالست تا ورد من اینجا رسیده است و از اینجا نمیتوانم گذشت
آری حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد بیت نیست با هست بوده
زنهار پهلو :: قطره با بحر چون کند دعوی :: و گفته اند این ضرب المثل برای مومن موافقست و کافر
مخذول و مراد از مومن ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و از کافر ابوجهل اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثنا
و ستایش مر خدایراست که متولی تمام نعمتهاست بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر مشرکان یعنی
همه ایشان نمیدانند و نعمتها او را بغیر او اضافه مینمایند پس مثل دیگر بیان میکند وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ
و آورد خدای مثلی دو مرد که أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ است و بی شبهه گنگ مادر زاد کر باشد
نشنود و نگوید لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ قدرت ندارد بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر وَهُوَ كَلٌّ عَلٰى مَوْلَاهُ
و با این همه گرانست بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر عایت حال او در ماند أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ هر کجا
فرستد و متوجه گرداند بمهمی لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید به نیکویی یعنی کاری نسازد و کفایتی نه از ما فی
الضمیر خود خبر تواند داد و نه جوابی که گوینده در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِي هُوَ آیا برابر باشد این ابکم
وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ و کسی که میفرماید براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و فهمی
درست که امر میکند بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضایل و مکارم وَهُوَ عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و او در نفس
خود براه راست است و سیرتی درست و طریقی پسندیده که بهر مطلب که متوجه شود زود بمقصد مقصود رسد
مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند
این مثل برای مومن و کافر است مومن حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه و کافر ابی خلف یا مومن عثمان ذی
النورین رضی الله عنه و کافر سعید بن ابی العیص که مولی وی بود عثمان رضی الله عنه او را باسلام دلالت
میکرد و سعید او را از انفاق فی سبیل الله منع میکرد و آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال
وقوع قیامت میکردند این آیه آمد که وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست دانستن نهان و زمین
یعنی او داند و بس از روی آنچه پوشیده از آن و شمار محسوس نمی شود یا مراد مطر و بنات است وَمَا

أَمْرُ السَّاعَةِ ونيست كار قيامت يعني قيام ان روز يا احياي موتي دران بسرعت و سهولت إِلَّا كَلَمْحِ
الْبَصَرِ مكر مانند نكريستن چشم يعني كشتن وي از اعلي حدقه تا باسفل ان و باصطلاح انرا چشم زدن
كويند يعني اوردن خداي مر قيامت را باز زنده ساختن اموات را در واسان ترست از انكه شما ديده برهم
زنيد أَوْ هُوَ أَقْرَبُ بلكه ان نزديك ترست چه لمح بصر دو فعل است وضع جفن و رفع ان و ايقاع
قيامت يا احياي موتي بيك فعل بس ممكن است وقوع ان در نصف زمان اين حركت إِنَّ اللَّهَ
بدرستي كه خداي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چيز از بعث و حشر و اماتت يعني تواند احياء خلايق
دفعة چنانچه قادر هست بر احياي ايشان بر سبيل تدريج مر از ابتداي طهر ايشان خبر داد تا ان
مبدا و معاد استدلال كنند و فهم وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ وخداي بيرون ارد شما را مِنْ بُطُونِ
أُمَّهَاتِكُمْ از شكمهاي مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا نميدانيد هيچ چيز برا از جذب منافع بخود
و دفع مكاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ و داد مر شما را كوش و چشمها و دلها يعني
ادوات دانش بشما داد تا جزئيات اشيا را بمشاعر دريابيد و به لها مشاركات و مباينات كه ميان
ايشان باشد بسبب تكرار احساس تعقل كنيد تا علوم بديهي شما را حاصل ايد و بنظر دران اكتساب
علوم نظري دست دهد بس ادوات استقاره و ان تقاضه از كلام و كتاب كه اسماع و ابصار ست از زاني
ذات و سلاطين قلوب را كه تمييز ان مستفادات شما اند برسند تعقل متمكن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
شايد كه شكر كويند برين نعمتها أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ ايا نمي نكرند ادميان براي استدلال بر قدرت
الهي بسوي مرغان تا بربيند ايشانرا مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ رام شدكان براي بريدن در هوا درميان
ارض و سما مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ نكاه نميدارد ايشانرا دران هوا مكر خداي و اكر ثقل وجود ايشان مقتضي
سقوطست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي كه در تسخير طير براي طيران لَآيَاتٍ نشانهاست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
براي كروهي كه بكروند يعني مومنان منتفع اند بران جه تفكر دران حق سبحانه مرغانرا بر وضعي افريده كه طيران
ميتواند نمود و هوا را برنمط مخلوق ساخته كه بريدن ايشانرا دران ممكن است و ايشانرا نكاه ميدارد در هوا
بخلاف طبع ايشان بس بيان اين تفكرات در هوا معرفت برو از نموده خود را با شيان كرامت نشان
تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة ميفرمايد بيت فكر از بين خانه فراز كشد ** سوي سرا
پرده راز كشد ** وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ وخداي بساخت براي شما مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا از خانهاء شما كه مبني
از سنك و چوب و خشت باشد ارامكاهي كه بوقت اقامت دران ساكن توانيد بود وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت
مر شما را مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از بوست چهارپايان بُيُوتًا خانهاي چون قبه خيمه كه از اديم بسازند
و شما تَسْتَخِفُّونَهَا سبك يابيد انرا برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما وَيَوْمَ
إِقَامَتِكُمْ و وقت اقامت يعني نزول در منازل وَمِنْ أَصْوَافِهَا و بيدا كرد براي شما از بشمهاي
انعام يعني كه ميش را باشد وَأَوْبَارِهَا و پشمهاي نرم كه شتر را بود وَأَشْعَارِهَا و مويهاي كه بز را بود
أَثَاثًا رختها از پوشيدني و كستردني وَمَتَاعًا و برخورداري از خريد و فروخت إِلَىٰ حِينٍ تا هنكام
كه انها بر قرار بود و از انها نفع توان كرفت يا تا وقتي كه زنده ايد وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ وخداي بيدا كرد براي راحت
شما مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا از انچه بيافريد از درخت و كوه و بناها و ابرسايها تا بدان از تاب افتاب پناه ميبريد

وجعل لكم من الجبال أكنانا وساخت براي شما از كوهها پشتها يعني غارها و سمجها كه دران سكونت
مي ورزيد وجعل لكم سرابيل وكرد براي شما پيرهنها يعني پوشيدنيها چون جامها از صوف وكتان وپنبه وغير ان
كه ان البته تقيكم الحر باز دارد از شما ضرر گرما را وذكر سرما نكرد اكتفا باحد الضدين باآنكه وقايه
گرما در بلاد عرب اهم است وسرابيل وديگر ساخت براي شما از اهن چون زره وجوشن كه تقيكم
نگاه دارد شما را از سلاح دشمنان يعني تيغ وتير ونيزه ايشان بأسكم در كارزار شما كذلك همچنانكه
اين نعمتها بر شما تمام كرد يتم نعمته تمام ميگرداند نعمت ونيكويي خود را عليكم بر شما لعلكم
تسلمون باشد كه شما اسلام اريد يا منقاد حكم او گرديد فان تولوا پس اگر بر گردند واعراض كنند
از اسلام فانما عليك البلاغ المبين پس جز اين نيست كه بر تو رسانيدن پيغام است اشكارا پس چون
پيغام بديشان رسانيدي اعراض ايشان ترا زيان نكند يعرفون نعمة الله مي شناسند مشركان نعمت
خدايرا كه شمرده شده بر ايشان ومعترف اند كه اينها از وست ثم ينكرونها پس انكار ميكنند انرا
به پرستش غير منعم يا ميگويند نعمت او داده بشفاعت اوثان يا در وقت سختي مي شناسند ودر حال
اسايش منكر ميشوند يا بزبان عارف اند وبدل منكر ومي شايد كه نعمة الله نبوت حضرت رسالت پناه صلى
الله عليه وآله وسلم ان را بمعجزات شناخته كه حق است وبعناد منكر شدند واكثرهم الكافرون
وبيشتر ايشان يعني همه ايشان غير مجانين وصبيان ناگرويدگانند ويوم نبعث وبترسان ايشانرا از روزي
كه بر انگيزيم من كل امة شهيدا از هر امتي گواهي بر ايمان وكفر ايشان مراد پيغمبران امتست ثم لا يؤذن
پس دستوري ندهند للذين كفروا مر انانرا كه كافر شدند در عذر خواهي يا در رجوع بدنيا ولا هم
الذين ظلموا العذاب ونه ايشان مطالب شوند با سترضا يعني نگويند كه شما خشنود سازيد خداي را يعني
علي ميكنيد كه خداي از شما خشنود شود زيرا كه اخرت سراي تكليف نيست ودر تاويلات امام ماتريدي
رحمه الله آورده كه ايشانرا دستوري اعذار ندهند واگر عذر خواهند از ايشان نه پذيرند واذا رأى
الذين ظلموا العذاب وچون ببينند روز قيامت انانكه شرك اورده اند عذاب دوزخ را ودر ارند
ايشانرا بدوزخ فرياد بر ارند واز مالك تخفيف عذاب طلبند فلا يخفف عنهم پس سبك كرده
نشود از ايشان عذاب ولا هم ينظرون ونه ايشان مهلت داده شوند يعني زماني ايشانرا
مهلت ندهند ولي عذاب نگذارند واذا رأى وچون ببينند دران سراي الذين اشركوا
انانكه شرك اورده اند شركاءهم انبازان خود يعني بتان ايشان كه شريك خداي ميگفتند قالوا
ربنا گويند مشركان كه پروردگار ما هؤلاء شركاؤنا اين گروهند شركاء ما الذين كنا ندعوا
من دونك انانكه بوديم ما كه ايشانرا مي پرستيديم در گذر فالقوا اليهم القول پس بيفكنند
بتان بسوي ايشان سخن را يعني خداي تعالي بتانرا گويا گرداند تا در جواب ايشان را دهند وگويند
انكم لكاذبون بدرستي كه شما دروغ گويانيد هرگز ما شما را نفرموده ايم به پرستش خود يا شما ما را
نمي پرستيديد بلكه هواء خود را پرستش بود در تبيان گويد كه نصاري ويهود وبني مليح عيسي وعزير وملائكه
در بهشت بينند بوقتي كه خود در دوزخ باشند گويند خدايا اينانرا مي پرستيديم با ايشان پس ان
دو پيغمبر وفرشتگان گويند شما دروغ ميگوييد ايشان شرمنده ومخذول گردند وحجت بر ايشان

يستعتبون

لازم شود اندیشه دیگر کننده وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفکنند بخدای یَوْمَئِذٍ السَّلَمَ دران روز صلح را یعنی
خواهند که از در صلح در آیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچکدام در
سود ندارد مصراع چون کار ز دست رفت فریاد چه سود وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان و باطل شود
و زایل گردد مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ آنچه بودند که دروغ می یافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان
چه بجای شفاعت از ایشان شناعت بینند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بخدای وَصَدُّوا
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمان از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وآله وسلم زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ایشان را عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بر عذابی بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ۝
بآنکه بودند که منع مردم از اسلام بتباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشان است و یکی برای
منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثه
بر ایشان گمارند و ایشان از آن گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند در زاد المسیر
آورده که پنج جوی از روی گداخته بطرف ایشان روان گردد و سه جوی از آن معذب شوند در مقدار
ساعات شبی از شبهای دنیا و بدو جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای این جهان و گویند زیادتی
عذاب بزمهریر باشد وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ و یاد کن ای محمد روزی را که برانگیزیم در میان هر گروهی
شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ گواهی بر گفتار و کردار ایشان از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث
بوده بدیشان وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ و بیاریم ترا گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق
مومنان و تکذیب کافران گواهی دهی وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ و فرو فرستادیم بر تو قرآن را تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ
بیان روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان آنچه محتاج الیه
باشد از شرعیات در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها
نیز قرآنست چه در آن مامور شدیم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم واطیعوا الرسول و حث کرده است ما را
با جماع بتهدید بر ترک آن ویتبع غیر سبیل المومنین و فرموده است بعبرت و استدلال که اصل قیاس
است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار قرآن بیان همه چیزها باشد وَهُدًى و راه نموده بحق
وَرَحْمَةً و بخشایشی مر همه را و بگروند وَبُشْرَى و مژدگانی ببهشت لِلْمُسْلِمِينَ ۝ مر مسلمانان
خاص إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستی که خدای میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد
چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قایل شدن بکسب که متوسط است میان جبر
و قدر و خواه در عمل چون تعمل بادای فرض که متوسطست میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق
چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور وَالْإِحْسَانِ
و می فرماید بنیکویی در طاعت یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چون سوی الاحسان
ان تعبد الله کانک تراه از آن خبر میدهد وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى و امر میکند بعطا دادن خویشا
وندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ و باز میدارد از عمل
زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطه و جز آن وَالْمُنْكَرِ و از فعلی که
انکار کنند بر بی شرعان و آن اجرای قوه غضبی است در غیر موقع چون قتل النفس و غضب اموال

وَالْبَغْيِ و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا و استیلا
برین نوع و تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
شاید که شما پند گیرید این آیتی است جامع خیر و شر هیچ خیر نیست الا که مندرجست در اقسام مامورات
او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت آنکه موعظه ایست جامع خطبا
روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رضی الله عنه منقولست که من در بدایت حال
اسلام نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از بس مبالغه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان در دل من
قراری نداشت تا روزی نزد آنحضرت بودم و این آیت نازل شد هر شبهه که داشتم زایل گشت و بدین اسلام
تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید بن مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من یک دیگر بار
اعاده کن باز خواندم گفت ان له والله لحلاوة وان له لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول
بشر و ابوجهل بعد از استماع این آیت گفت بدرستی که خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید در روضة الصفا فرموده
که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکماء ایشان بود همین آیت است و علما را در بیان این
مامورات و منهیات سخن بسیارست گویند عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعات در سر
و جهر یا انصاف یا ادای فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان نیکی و انعام است یا عفو از جرایم
یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت
یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگر آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه
برای نفس خود کاره می شمرد و ایتای ذی القربی صله رحم است و نیکویی کردن بر ایشان بانچه فاضل
باشد از معیشت او و اگر درویش است و فضل معیشتی ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان
بتن خود و اگر ضعیف و عاجزست و آن نیز نمیتواند دعا کند درباره ایشان و فحشا زناست یا آنچه پوشیده
کنند از عملهای زشت یا بخل و استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بران مترتب
است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرکست یا آنچه عقل آنرا منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته
باشد یا وجه بران وعیده من عند الله مقرر بود یا آنچه خدا را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است
یا کبر یا تفاخر و تطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مومنان یا تجاوز
از حق بباطل در لطایف التفسیر در تفسیر این آیت آورده که استقامت ملک بسه چیز مامور بها است
و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یکی از بها و ثمره نتیجه دارد ثمره عدل ظفر و نصرتست و نتیجه
احسان ثنا و مدحست و فایده صله رحم انس و الفت اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیاست و نتیجه
منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از متمنای در فصول عبدالوهاب فرموده که عدل
توحیدست و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و فرستادن صلوات برو و ایتای
ذی القربی محبت و مودت اهل بیت است و دعاء صحابه رضی الله عنهم و در وسیط گفته که عدل
در افعال باشد و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر
آنچه اسم احسان برو راست بود سلمی در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتانست و هر شیئی که در اقوال
بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در اقوال باشد و در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست

که هرچه بتو داده اند از آلات جسمانی و قوی روحانی و علوم و اموال همه را در طلب حق تصرف کنی که صرف کردن آنها
در طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه هر نوع نیکویی که توانی قولاً و فعلاً با خلق بجا آری و ایتای ذی
القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس است او را از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزیست
که از خدای تعالی باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت برو مترتب بود و بغی سورهٔ صفات نفسانی هست
و آنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که بحکم اعدی عدوک بدترین دشمنان
تو نفس است نظم این سگ نفس شوم بدکاره * که الغوث نیست همواره * بدترین قاصدیست جان
میخورد مغز استخوان ترا * پیش از آن کو ترا به بند جست * محکمش بند کن که دشمن تست * و باقی
وجوه و حقایق و نکات و دقایق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ و وفا کنید
به پیمان خدای إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهد الست است یا عهودی که میان مردم معهود باشد
واضح آنست که نزول آیه در شان که با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در مکه عهد بستند و غلبه
قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که
ایشانرا بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند حق تعالی بدین آیه ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید
و فرمود که بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را بَعْدَ تَوْكِيدِهَا
پس از استواری آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا و حال آنکه ساخته اید
حضرت خدایرا بر پیمانهای خود گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ ۝ آنچه
میکنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا و مباشید مانند آن زنی که
بشکافت و باز گشاد پیمان رشته خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا از پس قوت یعنی استحکام در حالتی
که رشتها تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رابطه و بعضی
گویند خطیه نام داشت و ملقب بود به حمقا یا خرقا و او را کنیزان بود نه زن از اول بامداد
تا نصف النهار خود میرشت و کنیزانرا رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از سر رشتها رشته
تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد پیوسته عادت او این بود حق سبحانه میفرماید شکستن
عهد را بپاره کردن ریسمان میفرماید که چنانچه آن زن حمقا ریسمان تاب داده ضایع میکند مرد عاقل باید که
سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم جزای وفا بیابد
بیت کهت هواست که دلدار نگسلد پیمان * نگاهدار سر رشته تا نگهدارد * تَتَّخِذُونَ میگردید
أَيْمَانَكُمْ عهد و سوگند خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت و غرور و مکر در میان شما أَنْ تَكُونَ
أُمَّةٌ بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ایشان زیادت از گروه دیگر در عدد
و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش از مسلمانان بیشتر و مال ایشان وافرتر دیدید میخواهید
که بفریب و حیله معاهده کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ جز این نیست که خدای می آزماید شما را بوفای عهد
تا مردمانرا معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر که وفا میکند
وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ و هر آینه پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝
آنچه هستید که در آن اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ و اگر خواستی خدای

هر اینه کردانیدی شما را أُمَّةً وَاحِدَةً یک کروه متفق بر اسلام وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ ولیکن فرو میکذارد
در ضلالت هر کرا میخواهد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه می نماید بتوفیق هر کرا اراده کند وَلَتُسْأَلُنَّ و هر
اینه سوال کرده خواهید در محشر عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از انچه بودید که عمل میکردید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ
و فرا مکیرید سوکندان خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ غدر و مکر میان یکدیکر فَتَزِلَّ قَدَمٌ که بلغزد قدم از
شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوتِهَا بعد از استواری ان وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید اندوه و رنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُمْ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بسبب انکه باز ایستید از راه خدای یعنی از وفا بعهد وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر شما راست
در اخرت عذاب بزرک تهدید عظیم است مر ضعفای اهل اسلام را که بمکه استند از عهد پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم بر نکردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اکر رجوع بدین ما کنید ما بدین وجه
منافع بیشمار رسانیم حق تعالی فرمود که وَلَا تَشْتَرُوا و مخرید و بدل مکنید بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
عهد خدای و بیعت پیغمبر او را ببهای اندک یعنی بچیزی و بی چیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند
إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ بدرستی که انچه نزدیک خداست برای وفاداران از نعیم دنیا و ثواب اخرت هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ
ان بهترست شما را از انچه قریش وعده کنند إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اکر هستید که بدانید مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ انچه
نزدیک شماست از اعراض دنیویه بسر می شود و منقضی کردد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ و انچه نزدیک خدای
است از خزاین رحمت همیشه هست و بی انقراض یکی از اعزه در شرح کلشن راز نوشته که هر عین را
از اعیان موجود فی الخارج دو اعتبارست یکی من حیث الحقیقة و ان عبارت است از ظهور حق
در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی کونیه و اعتبار دوم من حیث التشخص والتعین و ازین
حیثیت است که اشیا را ممکن میکویند و خلق میخوانند و جمیع نقایص بموجودات ممکنه ازین وجه
منسوب میدارند نظم از ره صورت نماید غیر دوست ؛ چون نظر کردی بمعنی جمله اوست ؛ از ان یکی
ما عندکم ینفد نشد ؛ جزئی ما عنده باق شد ؛ ما عندکم ینفد اشارت است باعتبار ثانی و ما عند الله
باق باعتبار اول نظم ای بوصفت بیان ما همه هیچ ؛ همه اثر توان ما همه هیچ ؛ هرچه بینند خیال
ما همه هیچ ؛ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا و هر اینه جزا دهیم انانرا که صبر کردند بر فقر و فاقه یا بر مشقت تکالیف
یا بر ازار کفار یا شکیبایی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
که بر رنج توانایی صبر نموده از عهد بر نکشتند بدهیم أَجْرَهُمْ مزد ایشانرا که نعیم بهشت است یا ثواب
مضاعف بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بنیکوترین انچه بودند که از روی اخلاص عمل می نمودند امام زاهد
رحمه الله فرموده که اکر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز و روزه و زکوة و صدقه و یکی
از میان ان صد بهتر و شایسته تر باشد ثواب ان یکی که نیکوترست بتمامی بدهیم و باقی را هم بدیدم و ثواب
هر یک را با ثواب ان بهتر برابر بدهیم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کار شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى
از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد چه عمل تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ
حَيَاةً طَيِّبَةً پس هر اینه زندکانی دهیمش در دنیا زندکانی خوش یعنی رزق حلال یا او ارزانی
داریم تا ماکل و ملابس او پاک بود و کفته اند حیوة طیبه حلاوة طاعت است یا قناعت بکفاف
یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا و قوی انست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود زندکی در دنیا

بي شوب تنغيص و تفرقه نيست محققان برانند كه حيوة طيبه كيي راست كه چهار صفت دارد شناخت
خداي و صدق مقام با خداي و وقوف بر منهج امر خداي و اعراض از ما سوي الله در حقايق سلمي مذكورست
كه حيوة طيبه استغنا بالله عما سوي الله است حصراً جو تو دارم همه دارم دگرم هيچ نبايد وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ
أَجْرَهُمْ و دهيم ايشانرا مزد ايشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ به نيكوترين كاري كه كرده‌اند فَإِذَا قَرَأْتَ
الْقُرْآنَ پس چون خواهي كه بخواني قرانرا فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوي بخداي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝
از شر ديو رانده يعني بگوي اعوذ بالله من الشيطان الرجيم خواجه پارسا قدس سره در تفسير خود اورده
كه مختار ارچهار ده روايت كه در الفاظ استعاذه وارد شده اينست و امر باستعاذه قبل از قراءت بقول جمهور
امر استحبابست و با خيار رجيع از كبراي دين بر سبيل وجوب و در تفسير امام قرطبي هست كه استعاذه بر حضرت
رسالت صلي الله عليه وآله وسلم فرض بود بوقت قراءت و اقتداي امت بوي بر سبيل سنت و مباحث
استعاذه در اوايل جواهر التفسير مستوفي امده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ بدرستي كه نيست ابليس را تسلطي و غلبه
عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر انانكه گرويده‌اند و بجهة ايشان پناه بحق ميگيرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝ و بر
پروردگار خود در دفع وساوس او توكل مينمايند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ جز اين نيست
كه تسلط او بر انانست كه او را دوست ميدارند و وسوسه او را قبول ميكنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ۝
و انانكه ايشان بسبب شيطان شرك ارندگان اند بخداي او رده اند كه كفار مكه بوقت نسخ بعضي از احكام
گفتند كه محمد با ياران خود سخريت ميكند امروز ايشانرا بكاري ميفرمايد و روز ديگر از ان نهي ميكند غالب
انست كه افترا ميكند بر خداي و از تلقاي نفس خود سخن ميگويد ايه امد كه وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ
چون بدل كنيم ايه ناسخ را بجاي ايت منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ و خداي داناترست بانچه فرو مي
فرستد از نسخ بجهت حكمت و مصلحت قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ گويند كافران جز اين نيست كه تو افترا كننده
بخدايي و از خود سخن ميگويي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ نه چنين است كه ميگويند بلكه بيشتر ايشان
نميدانند حكمت نسخ و اثبات احكام را قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ بگو ايشانرا كه فرود اورده او را يعني قران را
روح پاكيزه كه جبرئيل عليه السلام مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ از نزد پروردگار تو براستي لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثبات
دهد انانرا كه ايمان اورده اند و اعتقاد ايشانرا راسخ سازد بانكه اين كلام حق است يعني چون ناسخ را
شنوند و رعايت صلاح و حكمت او را تدبر نمايند دل ايشان مطمئن شود وَهُدًى و ديگر نزول
قران براي هدايت است وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ۝ و بشارت مر مسلمانانرا ببهشت در حجر ست كه غلامي
رومي بود مر عامر بن حضرمي را كه جبر گفتندي و گفته‌اند دو غلام بودند جبر و يسار كه شمشيرها را صيقل
زدندي و اهل كتاب بودند و پيوسته توريت و انجيل خواندندي و چون حضرت رسالت صلي الله عليه
وآله وسلم بر ايشان بگذشتي استماع قران ايشان فرمودي و گفته‌اند غلامي عايش نام بود از اهل كتاب
يا يعيش يا بلعام يا نحيس يا عداس و اصح انست كه او را ابو فكيهه گفتندي شبهات جستند حضرت رسالت پناه
صلوات الله امدي و قران تعليم گرفتي قريش گفتند محمد ازين غلام كلامي مي اموزد و با ما ميگويد كه
وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ و هر اينه ما ميدانيم انرا كه ايشان ميگويند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز اين نيست
كه او را اين اموزانند ادمي يعني جبر يا ابو فكيهه لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ زباني انكه تعليم را با او ميل كردا

یعنی کمان می برند که معلم اوست اعجمی غیر بین است یعنی فصاحت ندارد وهذا لسان عربی مبین
واین قران زبانی عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت ونهایت قوت بر انشاء ابیات اذا تیان بمثل
ان عاجز اید پس دعوی آنکه این از ان عجمی شکسته زبان مر الحضرت را کلامی بدین بلاغت وفصاحت
ظاهر البطلانست ان الذین لا یؤمنون بایات الله بدرستی کانان نمیکروند بایتها کتاب خدای
وتصدیق نمیکنند که من عند الله است لا یهدیهم الله راه نمی نماید خدای ایشانرا بنجات یا حسنات
ولهم عذاب الیم ومرایشان راست عذاب دردناک در اخرت بجهت کفر ایشان بقران ونسبت
بر حضرت مصطفی صلی الله علیه واله وسلم وحال آنکه مفتری ایشانند انما یفتری الکذب جز این نیست که بر
بافند دروغ را الذین لا یؤمنون آنانکه نمیکروند بایات الله بایات خدای یعنی قرآن ومیکویند
بر بافته محمد است صلی الله علیه واله وسلم واولئک هم الکاذبون وان کروه مفتریان ایشانند دروغ
کویان که میکویند انما یعلمه بشر وبحقیقت دروغ کفتن صفت ایشانست در اخبار امده است که قریش بعد
از تعرض حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم با اهل باطل ایشان با یذا وازار درویشان صحابه که جماعتی
نداشتند چون بلال وخباب وعمار ویدر او یاسر ومادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شده بند
وایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند ان جماعت در طریق خود بثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی
نمودند با حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند وعمار از بی طاقتی وضعف بدن که تحمل ایذا نداشت
کلمه رضای قوم در ان بود بکفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم رسید که عمار کیش کفار اختیار
کرده از دین خویش بیزار شده حضرت صلی الله علیه واله وسلم فرمودند چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان
پر شده وایمان بکوشت وخون او بر امیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که بکفت وکوی هر
هرزه کوبی تفاوت پذیرد عمار رضی الله کویه کنان بجناب نبوت مآب الحضرت صلی الله علیه واله وسلم بدست
مبارک اشک او پاک میکرد ومیفرمود که ترا چیست ان عادوا لک فعد لهم اگر باز کردند بتو با اکراه باز کرد
بدیشان بهمان کلمه وحق سبحانه این ایت فرستاد که من کفر بالله من بعد ایمانه هر که کافر شود
بخدای پس از ایمان خویش ومرتد کردد چون ابن خطل وطعمه ومقیس وامثال ایشان در معرض غضب
ربانی باشد الا من اکره مگر کسی که اکراه کرده شود وقلبه مطمئن بالایمان دل او آرمیده باشد
بایمان وعقیده ومغیر نکردد چون عمار نکرده عمار ولکن من شرح بالکفر صدرا ولیکن هر که بکشاید
بکفر سینه یعنی انها که بکفر خویش رضا دهند وبدان اعتقاد کنند فعلیهم غضب من الله پس بر ایشان
است خشمی از خدای ولهم عذاب عظیم ومر ایشانراست عذاب بزرک بجهت کناه بزرک
که ارتداد است ذلک بانهم استحبوا ان عذاب عظیم مر ایشانرا بسبب انست که ایشان دوست
داشتند وبرکزیدند الحیوة الدنیا علی الاخرة زندکانی دنیا را بر نعیم عقبی وان الله لا یهدی
ودیکر بجهت انست که خدای راه نمی نماید القوم الکافرین کروه ناکرویدکان یعنی مرتدانرا با نچه
موجب ثبات بر ایمان باشد اولئک الذین طبع الله ان کروه آنانند که مهر نهاد خدای علی قلوبهم
بر دلهای ایشان تا قول بر یافتند وسمعهم وبر کوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وابصارهم
وبر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند واولئک هم الغافلون وان کروه ایشان اند

غافلان وبیخبران لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ وبتحقیق درآن هیچ شبهه نیست که ایشان درآن سرای دیکر
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدکان چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست و مفلس
در شهر قیامت جز تهی دستی ودل پرحسرت وندامت نخواهد بود نظم قیامت که بازار مینو نهند
منازل باعمال نیکو دهند بضاعت بچندانکه آری بری واکر مفلسی شرمساری بری که بازار چندانکه آکنده تر
تهی دست رادل پراکنده تر ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا پس بدرستیکه پروردکار تو مرانانرا که هجرت
کردند بسوی مدینه چون خباب وصهیب وسالم وبلال رضی الله عنهم مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا از پس آنکه عذاب
کشیده بودند واز کفار ایذای تمام یافته ثُمَّ جَاهَدُوا پس جهاد کردند وَصَبَرُوا وشکیبایی نمودند
بر جهاد إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا بدرستی که آفریدکار تو از پس هجرت وجهاد وصبر لَغَفُورٌ رَحِيمٌ هر آینه
آمرزنده است عفو کند از ایشان کناهان کذشته مهربانست ایشان را توفیق طاعت دهد در زمان
آینده يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ یاد کن روزی که آید هر نفسی یعنی هر انسانی تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا جدال کند
از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی کوید چرا معصیت کردم مطیع کوید چرا طاعت بیشتر
نکردم یا هرکسی سعی کند ومجادله نماید در خلاص نفس خود وکوید نفسی نفسی وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ
وبتمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم دیده نشوند
در مکافات وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا وبیدا کرد خدای مثلی قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً دهی را که بود ایمن از نزول قیام
وقصد جبابره مُطْمَئِنَّةً آرامیده واهل آن آسوده يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا می آید بدان ده روزی اهل
وی یعنی اقوات ایشان فراخ وبسیار مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جایی یعنی اطراف وجوانب آن فَكَفَرَتْ
بِأَنْعُمِ اللَّهِ پس کافر شد یعنی اهل آن کفران ورزیدند بنعمتهای خدای وشکر نکزاردند فَأَذَاقَهَا اللَّهُ
پس بچشانید خدای اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ پوشش کرسنکی وترس بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
بانچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر ولباس را برای چیزی
که کسی را فرو کیرد وبپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد دریافتند ضرر جوع وخوف را که بر ایشان مشتمل
بود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل وغارت ودر رفاهیت
وخصب معیشت میکذرانیدند همین که بعثت نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کافر شدند خدای مبدل
دانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال درخشک سالی مانده از غایت جوع سکین بخوردند وخون
بیاشامیدند وان بدعا آنحضرت بود اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي
یوسف ودیکر ایمنی ایشانرا بدل کرد بخوف یعنی پیوسته مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت
اهل اسلام ترک تردد بسوی شام نمودند وبر نفس ومال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ وبدرستی
که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْهُمْ پیغمبری از ایشان یعنی محمد فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند
او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا کرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط وترس وَهُمْ ظَالِمُونَ وحال
آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس بشرک وتکذیب اورده اند که قریش کس بحضرت رسالت صلی
الله علیه وآله وسلم فرستادند که اکر مردان ما با تو دشمنی کردند کناه زنان وکودکان چیست که این قحط
بردند حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند وآیت آمد که

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ پس بخورید ای زنان و کودکان مکه از آنچه روزی داده خدای شما را بر دست
فرستادگان پیغمبر حَلَالًا طَيِّبًا بی شبهت و پاک گویند خطاب با مومنان است ایشان را میفرماید
که حلال خورید وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ و سپاس داری کنید نعمت خدای را إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ اگر هستید
که خدای را می پرستید یا فرمان وی می برید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما
مردار را وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و خون روان و گوشت خوک و آنچه از وی توان خورد وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه
آواز برآورده شود وی را برای غیر خدای در وقت ذبح آن یعنی بنام بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود
و محتاج گردد بخوردن یکی ازین محرمات غَيْرَ بَاغٍ نه طالب لذت وَلَا عَادٍ و نه خورنده بالای سیری
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده است گناه مضطر را مهربانست در رخصت
او وَلَا تَقُولُوا و مگویید لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ مر آن چیزی را که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف
زبان خود مگویید الْكَذِبَ دروغ یعنی هرچه بر زبان گردد از دروغ مگویید و آن دروغ کدامست آنکه
گفتند هَذَا حَلَالٌ این حلال یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلالست بر مردان ما وَهَذَا
حَرَامٌ و این حرام است یعنی همان که مذکور شد ناروا است بر زنان ما مگویید که این حلال و این
حرام است لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ تا افترا کنید بر خدای دروغ را و گویید خدا ما را باین فرموده است
إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بدرستی که آنانکه بر می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را لَا يُفْلِحُونَ
رستگاری نیابند از عذاب قیامت مَتَاعٌ قَلِيلٌ آنچه برای او افترا میکنند برخورداری اندک است
زود منقطع گردد در دنیا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذاب مولم یعنی دایم باشد در آخرت
وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنانکه این یهودیه در آمدند حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ حرام کردیم آنچه خوانده
ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام قوله وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر
الآية وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که بواسطه کثرة
گناه أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی
که پروردگار تو لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ مر آنانرا که گناه کردند بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر
در عواقب امور ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند بخدای مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا از عمل بد و بصلاح آوردند
کار خود را إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا بدرستی که آفریدگار تو از پس توبه لَغَفُورٌ رَحِيمٌ هر آینه آمرزنده است
مر آن گناه را بسبب توبه مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بدرستی ابراهیم خلیل
كَانَ أُمَّةً بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافته نشدی مجموع او الا متفرق در اشخاص
بسیار شعر لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد بیت جانا تو یکانه ولی ذات تو هست
مجموعه آثار کمالات صفات و گویند از القای بوی در انشر بروی زمین بس او تنها امتی بوده قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا
فرمان بردار مر خدای را و قایم بامر او مایل از ادیان باطله بدین حق وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از
شرک آرندگان چنانکه زعم قریش است و بوده شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ سپاس دارنده مر نعمتهای خدای را اجْتَبَاهُ
وَهَدَاهُ برگزید خدای مر او را به نبوت و راه نمود او را بدعوت بخدای إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
براه راست که طریق توحید است وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً و دادیم او را در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است یا اولاد

ابرار را محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله از نسل اوست یا آنکه برو مقرون بصلوات سید عالم است صلی الله علیه وآله وسلم اللهم
صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ وبدرستی که ابراهیم
در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان است مر درجات عالیه را امام ماتریدی رحمه الله فرموده
حسنه که او را داد در دنیا کرم خواهد کرد از حسنات در آخرت ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو أَنِ اتَّبِعْ
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا آنکه پیروی کن در توحید ملة ابراهیم را مایل بوده از همه کیشها بدیشان یا متابع او باش در
دعوت بحق او جهه آهسته برفق و ندار و ایراد دلایل یکی بعد دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او و دعوت
می‌نمود تو نیز چنانکه صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم
علیه السلام بسبب آن بود که بعد از وی مبعوث شده نه بجهت دون او بوده چه محمد آنکه اکرم الاولین والاخرین
علی الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا اکمل و افضل است و نصیب او در فضیلت آن مجموع اصفیا اجزل
و اشمل بیت تو اصلی و باقی تواند :: تو شاهی و مجموع تواند :: وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود ابراهیم
علیه السلام از جمله شرک آرندگان تعریض کفار قریش است که میگفتند که ما کیش بر دین خود ابراهیم علیه السلام
داریم آورده اند که حق سبحانه موسی را علی نبینا وعلیه السلام فرمود که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال
بمهمات بر طرف شده بپرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی
نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه در آن
روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بران رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا بآفرینش
خلق کرد خداوند تعالی بسبب شامت و نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم روز شنبه بر ایشان فرض کرد
و در آن باب تشدد عظیم فرمود چنانچه میگوید إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم
سبت یعنی نوشته گشت بوضعیت عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ بر آنانکه اختلاف کردند در وی تعظیم سبت
آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید نگیرند و جز پرستش حق ننمایند
و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام یکی را دید
که روز شنبه متاع برداشته بجایی می برد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در محلی بیفگندند که مرغان
مردارخوار چهل روز اجزای و احشای او را میخوردند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که خداوند لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ هر اینه حکم خواهد کرد میان ایشان روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آن چیزی که
بودند از سرکشی و جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت
در بیان فرموده که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت
بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود قلنا الیوم و للیهود غدا
وللنصاری بعد غد ادْعُ بخوان ای محمد خلق را إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود بِالْحِكْمَةِ بسخن
محکم یعنی دلیلی که حق را اثبات و شبهه را زایل کرده اند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و بپند نیکو که خطابات
مقنعه و حکایات نافع است وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان یعنی مباحث نمای بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
برایی که آن نیکوترست یعنی برفق و نرمی بی‌خشونتی و ترتیب مقدمات ظاهر گفته اند حکمت برای دعوت

خاص است و موعظه حسنه است برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده
که طرق ثلثه دعوت اشارتست بمناهج ثلثه اصول یعنی حقیقت و طریقت و شریعت بجهت بعضی از محققان
گویند که بینه رایی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت
رعایت ادبست در طریق سلوک و بعد ساله باب دعوت ازین سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمتست و آن
موهبتیست ازلی بی وساطت جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارتست از کرامتی که خلق را در آن مجال
شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسبست دوم باب مواعظه حسنه و تخصیص
آن بعلم طریقت که مبتنی بر رعایت آداب و نیکویی و محافظت جانب رفق و خوشخویست اولی می نماید سیوم
باب مجادله بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعتست که مبنی آن تکلیف احکام و بیان اوامر حلال
و حرامست و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و بحجج و دلایل مفتقر و ازین حقایق تعلیم کمال
دعوت سید انام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان حضرت شیخ عطا

نظم: نور او چون اصل موجودات بود ¤ ذات او چون معطی هر ذات بود ¤ واجب آمد دعوت هر دو جهانش ¤ دعوت ذرات پیدا و نهانش ¤

إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بآنکس که گمراه شده عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اسلامست وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ و او داناترست براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روز حرب احد سید الشهدا حمزه رضی الله عنه مثله کرده دیدند بغایت محزون گشت فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد مرا بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که وَإِنْ عَاقَبْتُمْ اگر عقوبت کنید پاداش کسی که بشما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ برابر آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد تن را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ و اگر صبر کنید و از عقوبت او درگذرید لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ هر آینه آن صبر بهترست مر صابران را از انتقام و وضع مظاهر بجای مضمر مخبرست از ثنای خدای بر ایشان بر آنکه صابر اند آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نزول این آیه ترک عقوبت فرمود و کفارت سوگند داد وَاصْبِرْ و شکیبا شو در آنچه رنج از احد بر تو رسید وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ و نیست شکیبایی تو مگر بتوفیق و عون خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ و مباش در تنگدلی از آنچه می سگالند از بدی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بنصرت و معونت مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ و با آنکه نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای و احسان عبارتست از شفقت بر خلق و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفت است

نظم: ز احسان خاطر مردم شود شاد ¤ بتقوی خانه دین گردد آباد ¤ بسوی این صفتها گر شتابی ¤ رضای خلق و خالق هر دو یابی ¤

سورة بنی اسرائیل مکیة و هی مائة و احدی و عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَ الَّذِي پاکی و بی عیبی آنراست که بجهت کرامت أَسْرَى بِعَبْدِهِ ببرد بنده خود را که محمد است

صلی الله علیه وسلم لَيْلًا شبی یعنی در بعضی از شب مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط بحرم
کعبه است یا از خانه ام هانی چه مکه وحریم او همه مسجد اند إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى بسوی مسجد دورتر
از اهل مکه یعنی بیت المقدس الَّذِي بَارَكْنَا مسجدی که برکت کردیم حَوْلَهُ بر گرداگرد او که ارض شام
است همه برکه دیدن که او را مهبط ساختیم و معبد انبیا و هم برکت دنیا که محفوف کرداینده ایم او را باشجار
و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدانجا محمد را صلی الله علیه وسلم بردیم لِنُرِيَهُ مِنْ
آيَاتِنَا تا بنمایم او را از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده
نمود و انبیا را دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرده و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت
اکثر علما بر آن اند که معراج در سال دوازدهم مبعث بوده در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول است
یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت
المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکران کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره
که قریبست بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد نظم شاهد معراج نبی و
افر ست؛ آنکه منکر نیست بدین کافر ست؛ دست که سلطنت این وصال؛ نیست بمردی خرد و خیال؛
عقل چه داند چه مقامست این؛ عشق شناسد که چه دامست این؛ و معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج
آنحضرت بجسد و روح بوده معا و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را مانع دانند از صعود
ارباب بدعت اند و منکر قدرت بیت آنکه سرشت تنش از جان بود؛ سیر عروجش بتن آسان بود؛
و دران شب جبرئیل علیه السلام با جوقی از ملایکه علیهم السلام آمد و آنحضرت را از حجره بمسجد الحرام برده
ام هانی رضی الله عنها و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته و باندک فرصتی به بیت المقدس
رسید نظم شبی رخ تافته زین دیر فانی؛ بخلوت در سرای ام هانی؛ رسید شه جبرئیل از بیت معمور؛
براق برق سیر آورده از نور؛ تو ای بهشت گران سیر و سبکخیز؛ بر آن دلدل دو پیکر وقت شد تیز؛ و روایت
صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در بیت المقدس از انبیا و اولیا و ملایکه را دید و ایشان را
امامت کرد از صخره بمعراج بر آمد بر براق یا برابر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم را و در دوم یحیی
و عیسی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیهم
السلام دید و بر ایشان سلام کرد جواب بر سبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر
الرحمة بنظر وی در آمد و جبرئیل نزدیک حجاب از مرافقت وی باز ایستاد و گفت لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ
بیت چنان گرم در تیه قربت براند؛ که در سدره جبرئیل از وی باز ماند؛ و از آنجا حجاب نور و ظلمت
قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای گشت عرش رسید
و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب اُدْنُ مِنِّي شنید و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد
تا قدم بر سر دنا نهاده از آنجا بمنظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى در
آمده اسرار فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى استماع فرمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید؛ خداوند
جهان را بی جهت دید؛ بلی آنجا ز حد دهان برون بود؛ مپرس از ما که کیفیت که چون بود؛ و بنقل صحیح
ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله والصلوات والطیبات بجای آورد و باکرام السلام علیک

ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین بیت چو کرده وعدهاء لطف در گوش نکرده امت خود را فراموش
و در حین مراجعت بهشت و درجات و دوزخ و درکات از نظر وی در آورده اند و پنجاه نماز برای
امت مرحومه اش تعیین کرده و به بیت المقدس باز آمده و متوجه مکه شده کاروانهای قریش را دیده
و مدت این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود بیت راه ز اندازه بیرون رفته بی نتوان برد
که چون رفته عقل درین واقعه حاشا کند عشق نه حاشا که تماشا کند آورده که چون بامداد همین
قصه معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس
پرسیدند و آن مسجد پیش نظر وی متمثل گشته از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود
خبر جستند بصحیح با ایشان بگفت و از آنکه مدد توفیق رفیق نبود در انکار و تکذیب او افزود القصه
حق سبحانه آنحضرت را بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت به بیند و دیگر آنکه تصدیق مقر و تکذیب منکر
ظاهر گردد انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا سخن کفار را در تکذیب البصیر ۞ بینا با حوال
مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر است یعنی شنواننده محمد را صلی الله علیه و آله و سلم
کلام خود و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بر آن حضرت دارند در نفحات
مذکور است که بدرستی که محمد صلوات الله و سلامه علیه شنوا بود مر آن چیز را که بدان خطابش کردند و بینا بود
مر آن چیز را که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که بنمودیم او را از آیاتی که مخصوص است بجمال و جلال
ما انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم چه در مکتب بی نشانی رسیده چه گویم که آنجا چه دیده و شنیده
و رقم در نوشتن و گر تشد سبق شنیدن بحق بود و دیدن بحق و چون در مراة الصفا فی معجزات المصطفی
قصه معراج بر سبیل استقصا آورده ایم و نکات و دقایق و حقایق عروج و نزول و ادله قاطعه بر اثبات آن
و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته رجوع نموده شد و بتنسیر
والله علیم خبیر وآتینا موسی الکتاب وداده ایم موسی علیه السلام را توریت وجعلناه و ساختیم کتاب
یا موسی را هدی لبنی اسرائیل راه نماینده فرزندان یعقوب علیه السلام و گفتیم مر ایشان را الا تتخذوا آنکه
فرا مگیرید من دونی وکیلا ۞ جز من پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذریة من حملنا ای ذریه
آنکسی که برداشتیم او را در کشتی مع نوح با نوح علیه السلام مراد سام است که ابراهیم علیه السلام که جد بنی اسرائیل
است از نسل او بود نعمت نجات که از طوفان که بپدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکران بگذارید انه
کان عبدا شکورا ۞ بدرستی که نوح بود بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس
و قیام و قعود و رکوب و مشی خدای را شکر گفتی این ترغیب است همه ذریه او را اقتدا باید در شکر نعمت الهی که
موجب مزید است لئن شکرتم لازیدنکم وقضینا الی بنی اسرائیل و اعلام داده ایم یعنی پیغام فرستادیم بسوی
بنی اسرائیل فی الکتاب در توریه و بیان کردیم که بخدای شما لتفسدن هر آینه فساد کنید و تباهی از شما
پدید آید فی الارض در زمین شام مرتین دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام توریه بود
و ناشنیدن امر ارمیا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان بود و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی علیهما
السلام حق سبحانه ایشان را خبر داد که شما دو نوبت فساد خواهید کرد ولتعلن و بلند خواهید شد

علوا كبيرا ۝ بلند شدني بزرگ يعني سرکشي خواهيد کرد از طاعت من و تکبر خواهيد نمود بافروهيد
کار خود فاذا جاء وعد اولهما پس چون بيايد وعده عقاب فساد اول از آن هر دو بعثنا عليکم بر
انگيزيم بر شما عبادا لنا بندگان که ما را هستند اضافه خلق است نه اضافه مدح چه مراد بخت نصر
بقول اصح و کفته اند جالوت. بود يا سنحاريب يا بيسر على القول بر صفت انها ميکويد که اولي بأس شديد
خداوندان کارزار سخت د سياطي کويد که مهيب باشند آوازها ايشان چون رعد و چشمهاي ايشان
چون برق فجاسوا خلال الديار پس درآيند در ميان سرايها شما براي قتل و غارت و اسر وکان
وعدا مفعولا ۝ هست اين وعده کرده شده يعني لابد است از آنکه شود ثم رددنا لکم الکرة عليهم پس
باز کردانيم بر شما دولت را تا غلبه کنيد بر ايشان که شما را قتل و غارت کردند و مقهور و مغلوب سازيد
ايشان را وامددناکم باموال وبنين ومدد دهيم شما را بمالهاي هر نوع و بزيادتي پسران وجعلناکم
اکثر نفيرا ۝ و سازيم شما را بيشتر از روي عدد يعني زياده سازيم از انچه پيشتر از قتل بوديد تا مجتمع
شده توانيد با خصمان مقاومت کردن ان احسنتم احسنتم لانفسکم اگر نيکويي کرده باشيد بانفسها
خود چه ثواب ان بشما رسد وان اسأتم و اگر بدي کنيد فلها پس وبال آن مر شما را باشد
و پس در مدارک از مرتضي علي رضي الله عنه نقل ميکنند که من هرگز با کسي نيکويي نکرده ام و بدي نيز
بکسي نرسانيده ام پس اين خواند نه چه کسي که ميکند با خود ميکند بيت در جهان گر نيک
گر بد کرده ام ۞ هر چه کردم جمله با خود کرده ام ۞ فاذا جاء وعد الاخرة پس چون بيايد وعده عقاب
نوبت ديگر يعني فساد دوم و بين الفسادين دويست و ده سال بوده وحق سبحانه ميفرمايد که چون
وعده عقوبت ثانيه در رسد بفرستيم کروهي را بر شما يعني ططوس رومي و قوم او را بر انگيزيم ليسوءا
وجوهکم تا آن فرستادن و بر انگيختن بد سازد رويهاي شما را يعني آثار غم و اندوه بر بشره
شما پيدا کنند و حفص ليسوء بالجمع ميخواند تا آن قوم رويهاي شما را بد سازند وليدخلوا المسجد
و تا درآيند به بيت المقدس کما دخلوه اول مرة چنانچه درآمدند درو اول بار يعني
همچنانچه نوبت اول لشکر بخت نصر درآمدند و مسجد را خراب کردند لشکر ططوس نيز درآيند
وليتبروا ما علوا تتبيرا ۝ و تا هلاک و نيست سازند انچه غالب شوند بران هلاک کردني
درين قصه خلاف بسيارست و هر مفسري نقلي که بدو رسيده است ايراد نموده و قول اصح و اشهر
در مختار القصص و غير آن از کتب که در اخبار انبيا عليهم السلام نوشته اند چنان است که چون سلطنت
بني اسرائيل در ولايت شام بصديقه رسيد از اولاد سليمان عليه السلام و او مردي ضعيف حال
و اعرج بود و ملوک اطراف طمع در ولايت ايليا بسته متوجه آن صوب شدند اول سنحاريب ملک
موصل بيايد و متعاقب او سلما پادشاه اذربيجان برسيد و هر دو قصد شهر بيت المقدس نموده بيکديگر
محاربه آغاز کردند آتش قتال ميان ايشان اشتعال پذيرفت و درياي مبارزت از هر دو مخاصم بموج
درآمد نظم سپهداران سپه درهم فکندند ۞ صلاي مرگ در عالم فکندند ۞ ز پيکان عالمي را
از الم بگرفت ۞ ز خون روي زمين را لاله بگرفت ۞ عاقبت سطوت هيبت الهي ظهور نموده هر دو لشکر
از يکديگر منهزم گشتند و غنايم ايشان بدست بني اسرائيل افتاده ديگر باره پادشاه روم و ملک صقا

وسلطان اندلس هر یک بالشکر جرار وکرار همه تیغ زن نیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند چون
رتبهٔ سلطنت شرکت بر نتابد ایشان نیز اغاز تراج کرده بلشکر ارایی ونبرد ازمایی قیام واهتمام نمودند
بیت درافتادند همچو شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر بران بنی اسرائیل دعا اللهم اشغل الظالمین
بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین اغاز کردند و نکبت غبار ادبار بر وجه ان خاکساران
باشید هزیمت رغنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده ازیکدیگر گریزان شدند بیت نه جای قرار
ونه جای ستیز نهادند ناکام رو در گریز اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل افتاده وچون غنیمت
بیح لشکر عظیم دجونه تصرف در اوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی سر تجبر بر گریبان
تکبر عصیان بر اورده ودست تغلب از استین طغیان بیرون کرده حکم توریة را بر طرف نهادند هر چند
ارمیای پیغمبر علیه السلام ایشانرا پند داد و کفت الجد در حق ایشان مقرر شده این فساد اولست مکینه ونخود
در معرض سخنان الهی میاریه نشنیدند حق تعالی بخت نصر مجوسی را که کاتب سکاریب بود و بعد
از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسیده بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد
ومسجد را خراب ساخته توریت را بسوخت و هفتاد هزار از بنی اسرائیل را برده کرفت این عقوبت اول بود
بعد از ان کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافته مال بسیار بوی کرفت وسی هزار
بنا و سایر عمله با خود آورد وسی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول بازامد دیگر
بار بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد باد سودای مخالفت از نهاد
ایشان سر بر زد یحیی معصوم را علیه السلام بقتل آوردند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند
عقوبت دوم در رسید و طیطوس رومی بر ایشان غلبه کرد دیگر باره مسجد را خراب کردند و اولاد و ذخیرهای
ایشان را بغارت بردند در توریت بعد از وعده این دو عقوبت با ایشان گفته بود که عسی ربکم ان یرحمکم
شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است انکه رحمت کند بر شما انتعم
سازد وان عدتم عدنا واگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی باز گردیم ما بنوبت بعقوبت دیگر وجعلنا جهنم
وگردانیم دوزخ را للکافرین حصیرا ۞ برای ناگرویدگان زندانی که در انجا باز داشته شوند و بر خروج
قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم و بقتل
وجلا و جزیه و خواری معاقب گشتند ان هذا القران یهدی بدرستی که این قران راه می نماید للتی
هی اقوم براهی که ان راستست و پاینده تر از همه راههای یعنی طریق اوامر و نواهی ویبشر المومنین
ومژده میدهد قران مر گرویدگانرا الذین یعملون الصالحات انانکه میکنند عملهای شایسته ان لهم
اجرا کبیرا ۞ بانکه ایشانراست مزد بزرگ یعنی بهشت وان الذین و هم بشارت میدهد
مومنانرا بانکه انانکه لا یومنون بالاخرة نمیگروند بسرای اخرت اعتدنا لهم اماده کرده ایم برای
ایشان عذابا الیما ۞ عذابی با الم یعنی اتش دوزخ پس مومنانرا دو بشارتست ثواب ایشان
وعقاب اعدای ایشان ویدع الانسان و دعا میکند ادمی و خدایرا میخواند در وقت غضب بالشر
ببدی بر نفس و اهل و مال خود دعاءه بالخیر مثل خواندن او به نیکویی مراد نضر بن حارث است که عذاب
از خدای بدعا میخواست که فامطر علینا حجارة من السماء وکان الانسان عجولا ۞ وهست ادمی شتابکننده

وان عدتم

در دعا بی تاملی در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی نه در سنن التحمل دارد و نه در ضراء در کرها
شکیباست و نه در سرّ ما وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ و گردانیدیم شب و روز را دو علامة که دلالت کنند
بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ پس محو کردیم آیتی را که شب است یعنی
ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً و ساختیم آیتی را که روز است روشن که درو
همه چیز ببینند لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ تا طلب کنند در روشنی او افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته
اند آیة روز آفتابست و آیة شب ماه و محو آیة شب نقصان نور ماه است از بدریّة تا محاق و در لباب
از ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکنند که پیش از این آفتاب و ماه در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان
سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل را فرستاد تا پر خود را بر روی ماه مالید و نور او محو گشت
و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیة بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما
روز از پی کسب معاش خود روید وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر
رسالها و حساب آجال و مراسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ و هر چیزی که بدان محتاج اید از مهمات
دنیوی و دینی بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا ساخته تَفْصِيلًا بیان کردنی وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ
و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر الزام کرده ایم او را طَائِرَهُ عمل او یعنی الخیر تقدیر کرده اند
در روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی او را ناجاست از آن و آن ملازم
اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد رضی الله عنه نقل میکنند که مولودی را کتابیست
از گردن او آویخته در آنجا نوشته که شقی ام سعید بعضی بر آنند که اعراب به پریدن مرغ از راست یا چپ
تفال میکردند از جانب یمین نشانه یمن میگرفتند و طرف شمال را بشآمت نسبت میدادند پس اینجا
استعاره کرده است طایر را بآنچه سبب خیر یا شر باشد و در عین المعانی گفته که طایر آن کتابست که روز قیامت
بران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنست که عهده او در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ و برون
آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كِتَابًا نوشته صحیفه عمل اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا
ببیند آن کتاب را گشاده در پیش او آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچند و چون
مبعوث شود بازگشاده بدست او دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن
روز همه آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب با هر یک خواهد رسید که نامه خود را ملاحظه کرده بخوان
كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَيْكَ حَسِيبًا بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه
کار کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز
دفتر اعمال خود را پیش خود نه و در نگر که از نیک و بد چه ساختی و چون فرصت داری در تدارک احوال
خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار
آورده که پدری پسر خود را گفت امروز هر چه با مردم گویی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی تا نماز شام با من
بگویی و حرکات و سکنات خویش همه بر من عرض کن آن پسر نماز شام بگفت تمام یک روز کردار و گفتار خود
با پدر بگفت پدر روز دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر تنها هر چه خواهی از رنج و کلفت
بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت من ترا کار بندی دادم تا بیدار و هشیار باشی و از

موقف حساب غافل نباشی که ترا طاقت یکروز حساب نباشد نیست حساب عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد

بیت تو نمیدانی حساب صبح و شام ۞ پس حساب عمر چون گویی تمام ۞ زین عملهایی نه بر نهج صواب

نیست جز شرمندگی روز حساب ۞ مَنِ اهْتَدَىٰ هر که راه راست یابد و براه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ

جز این نیست که راه می یابد برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را نجات خواهد داد و پس وَمَنْ ضَلَّ و هر که

گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی گمراهی وی او را هلاک

خواهد کرد و پس وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ گناه نفس دیگری

ولید مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید من گناهان شما را بردارم حق سبحانه میفرماید هر نفسی

بار خود خواهد برداشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما هلاک کننده قومی حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتی

که برانگیزیم و بفرستیم رَسُولًا ۞ فرستاده بدیشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان

لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک کردانیم اهل شهری و دهی را أَمَرْنَا

بسیار کردانیم مُتْرَفِيهَا متنعمان آن موضع را امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری

بزبانی رسولی که مبعوث بدیشان است فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند

فِيهَا دران شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن ده کلمه عذاب که سبقت کرفته

است در حکم ازلی یعنی مستوجب عذاب شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس از بنیاد برکنیم ایشان را و خراب سازیم

ایشان را تَدْمِيرًا ۞ خراب کردنی و از بنیاد برکندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چه بسیاری هلاک کرده ایم مِنَ

الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال آن

و قرنی صد و بیست سال یا هشتاد یا چهل یا مدتی اعمار اهل عصر از آن در نگذرد وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده

است آفریدگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند

بَصِيرًا ۞ بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون

می رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد

آرزوی خساست همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده یعنی نعمت و لذة او را عَجَّلْنَا لَهُ بشتابانیم

برای او فِيهَا در دنیا مَا نَشَاءُ آنچه ما میخواهیم از نعمتها لِمَنْ نُرِيدُ از برای آنکس که ما میخواهیم از طالبان

دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای او دوزخ را در آخرت يَصْلَاهَا در آید بدوزخ مَذْمُومًا

نکوهیده مَدْحُورًا ۞ رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را

وَسَعَىٰ لَهَا و بشتابد برای او یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد

وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد بایمانی خالی از شایبه شرک فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که جامع شروط

ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ هست شتافتن ایشان مَشْكُورًا ۞ مقبول

و پسندیده نزدیک خدای كُلًّا هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند نُمِدُّ

امداد کنیم و عطا دهیم هَٰؤُلَاءِ آن گروه را بمقدار کفایت وَهَٰؤُلَاءِ و آن گروه را بقدر همت یعنی هیچکدام را

محروم نکردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای آفریدگار تو وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ و نیست عطای

آفریدگار تو مَحْظُورًا ۞ منع کرده شده و باز داشته از مومن و کافر و مومن را در هر دو سرا و کافر را همین در دنیا

۲۵۳

انظر بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت کیف فضّلنا چگونه افزونی داده‌ایم بعضهم بعضی

آدمیان را علی بعض . بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است در ان وجمعی را نه

و یا تفضیل داده‌ایم برخی را طالب آخرت اند بتوفیق بر برخی که جوینده دنیا اند وللآخرة و هر آینه

آن سرای اکبر درجات . مهتر است از روی درجات واکبر . و بزرگتر است تفضیلا ۞ از جهت

یعنی تفضیل تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجاتست و از درجه تا درجه برتر از بین

زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکه تا درکه زیرتر از و همین مقدار

بعد خواهد بود . لا تجعل قرار مگیر ای آدمی مع الله با خدای الها آخر خدای دیگر فتقعد

که بنشینی در دوزخ جاودان مذموما نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مخذولا ۞ فرو گذاشته

یعنی محروم از همه نیکوییها وقضی ربک و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان ان لا تعبدوا بانکه

مپرستید الا ایاه . مگر او را که خداوندست بحقیقت چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید الا کسی را که در

غایت عظمت باشد وبالوالدین و دیگر آنکه نیکویی کنید بپدر و مادر احسانا نیکویی کردنی عبادت

خود را باحسان والدین مقرون ساخت زیرا که ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت اولاد را اما یبلغن

اگر برسند عندک الکبر نزدیک تو بزرگ سالی و کبر سن احدهما یکی از ایشان او کلاهما یا هر دو

ایشان یعنی برنیه تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فلا تقل لهما پس مگوی مر ایشان را اف اف

و آن کلمه زجرست گویند چون کسی از چیزی بتنگ آید یا بوی گران آید یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه گوید

حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشان گران مشمر

ولا تنهرهما و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده وقل لهما و بگوی

مر ایشان را قولا کریما ۞ سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته‌اند با ایشان

چنان سخن گوی که بنده گنه کار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید واخفض لهما و فروگیر

برای ایشان جناح الذل بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه ملایمت و لطف

پیش آر من الرحمة از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه هر دو روز محتاج ایشان بودی در تربیت

و امروز ایشان محتاج تواند در خدمت و تقویت وقل رب ارحمهما و بگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان

کما ربیانی همچنانکه بپروردند مرا صغیرا ۞ در حالتی که خورد بودم و حقیقت دعا برحمت

از ولد در حق والدین آنست که اگر مومنان اند ایشان را ببهشت رساند و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان

خشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته است من رضی عنه والده فانا عنه راض پس سوابق حقوق ایشان را

بلواحق حقوق پسر نباید رفت نظم انکه تنت پارهٔ از جان اوست ۞ قطره از چشمهٔ حیوان اوست ۞

ابا زود یده نهال برت ۞ شیر از و خورده لبان ترت ۞ از وجو بشریت فتوت بود ۞ خویش خوانی چه مروت بود

ربکم اعلم پروردگار شما داناترست بما فی نفوسکم بانچه در نفسهای شماست از بر والدین

و عقوق ایشان ان تکونوا صالحین اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کننده بمادر و پدر فانه کان

پس بدرستی که خدای هست للاوابین مر توبه کنندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او

غفورا ۞ آمرزنده وات ذا القربی و بده خداوند خویش را حقه . انچه حق اوست

از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم رحمه الله فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند
بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول اند علیه السلام حق ایشان اعطای
خمس کات بدیشان از انچه حق سبحانه بدیشان مقرر کرده در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام علی
بن الحسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید که قران میخوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل خوانده
وآت ذا القربی حقه مرد جواب داد که خوانده ام و شاید که اهل ان قرابتید که خدای امر فرموده باعطای حق
شما امام فرمود که ماییم اهل آن قرابت والمسکین و بده بدرویش وابن السبیل و براه گذری را حق
ایشان از زکوة ولا تبذر و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در انچه نشاید تبذیرا
پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده که اگر برابر کوه احد در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد
واگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد ان المبذرین بدرستی اسراف کنندگان کانوا
هستند اخوان الشیاطین برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب
هر کرا التزام عادت قومی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو اخوهم آورده اند که کفار اموال
خود را بریا و سمعه خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشانرا
نکوهش کرد در تضیع اموال امثال دیوان اند وکان الشیطان وهست دیو لربه مر پروردگار
خود را کفورا منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد بلال و صهیب
وخباب و برخی از فقرای صحابه رضی الله عنهم در برخی اوقات از حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم
چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و انحضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد که واما
تعرضن عنهم واگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة برای استظهار روزی که من ربک
ترجوها از نزد پروردگار خود امیدداری انرا پس بگوی مر ایشانرا فقل لهم پس بگوی مر ایشانرا
و نیکو یا دعا کن برایشان باسانی کشیدن یا رفق یا وعده ده ایشانرا آورده اند که بعد از نزول این ایه چون
ازان حضرت چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا الله وایاکم در اسباب نزول آمده
که مسلمه با یهودیه گرو بستند مضمون رهن انکه حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم از موسی کلیم سخی تر است
و بجهت آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دخترک آمد که یا رسول الله مادر من از شما
پیراهنی میطلبد حضرت فرمود که زمان تا زمان برسد تو ساعت دیگر باز ای دخترک بعد از زمانی
باز آمد که مادر من ان پیراهن میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد
و خود برهنه نشست بلال قامت کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون
نیامد ایت آمد که ولا تجعل یدک ومساز دست خود را مغلولة الی عنقک بر بسته بگردن خود تا از بسط
توانا باشی بربستن دست کنایتست از امساک ولا تبسطها ومگشای دست را کل البسط همه گشادن
بسط ید عبارتست از عطا و کل البسط اشارتست باسراف یعنی اسراف مکن فتقعد که بنشینی ملوما
ملامت کرده شده محسورا درمانده و محتاج حق سبحانه تعالی باعتدال صفت سخا میفرماید
و از طرفین او که تقتیر و تبذیرست منع میکند و در مجمع البحرین از ابو قوسی قطعه در معنی این ایت آمده که
و هی هذه غزل مبند از سر امساک دست در کرمی که خصلتیست نکوهیده پیش اهل نها

۲۵۲

مکن بجانب اسراف نیز چندان میل که هر چه هست ببکلم کنی رد بدها چه در میانه این هر دو راه جدائی
تفاوتست که از آفتاب تا بسها پس اختیار وسط راست در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور اوسطها
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که
میخواهد وَيَقْدِرُ وتنگ میسازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند واین بسط وقبض از محض حکمتست
وکسی را هر اعتراض نه رسد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِيرًا
بَصِيرًا دانا وبینا وَلَا تَقْتُلُوا ومکشید أَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از
ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشان را وَإِيَّاكُمْ وشما را هم پس غم روزی ایشان
مخورید که هر کس که او جان دهد نان دهد إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی که کشتن ایشان كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا
هست خطایی بزرگ چه مشتمل است تناسل وانقطاع نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا ونزدیک مشوید بزنا وکرد آن
مگردید إِنَّهُ بدرستی که زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عملی زشت وَسَاءَ سَبِيلًا وبد راهیست ودر
تفسیر زاهدی آورده که راه کران ومفاسدست وَلَا تَقْتُلُوا ومکشید النَّفْسَ الَّتِي آن نفسی را که حَرَّمَ
اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل او را وآن اهل ایمانند وذمی ومعاهد که ایشان را نشاید کشتن إِلَّا بِالْحَقِّ
مگر براستی یعنی قصاص برو لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ وهر که کشته شود
مَظْلُومًا درحالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی که ما دادیم
لِوَلِيِّهِ مر وارث او را که بعد از قتل او مستولی امر اوست سُلْطَانًا تسلطی وقوتی که قصاص کند قاتل را
یا دیت بستاند فَلَا يُسْرِفْ پس باید که ولی اسراف نکند فِي الْقَتْلِ در کشتن آنکه قصاص برو لازم شده
یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را
نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از آن نهی فرمود باید که ولی غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ
بدرستی که ولی كَانَ مَنْصُورًا هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امرا وحکام وَلَا تَقْرَبُوا
ونزدیک مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم ودران تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بآن طریقه که شرعا وعرفا هِيَ
أَحْسَنُ کان بهتر ونیکوترست یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند وبحاصل آن بوصله
معاش او نشیند واین معنی را التزام نمایید حَتَّى يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بغایت قوت یعنی
ببلوغ رسد وآثار رشد بروی ظاهر باشد وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ووفا کنید بعهدی که بسته است خدای
با شما از تکالیف شرعیه یا بر پیمانی که بیکدیگر می بندید إِنَّ الْعَهْدَ بدرستی که صاحب عهد
كَانَ مَسْئُولًا هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض آن ووفا بدان خواهند پرسید
سلمی رحمه الله فرموده که خدای را عهدهاست بجوارح آدمی بملازمت آداب وبر نفس او بادای فرایض
وبر دل او بحق وخشیت وبر روح او بانکه از مقام قرب دور نشود وبر سر او بانکه مشاهده ماسوی
نکند واز هر عهدی خواهند پرسید مصراع تا کسی را عهد این عهد چون آید برون وَأَوْفُوا
الْكَيْلَ وتمام بپیمایید کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون پیمایید برای دیگری وَزِنُوا وبسنجید
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی راست یکسان ذَلِكَ این تمام پیمودن وراست سنجیدن
خَيْرٌ بهترست شما را از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ونیکوتر از جهت عاقبت وَلَا تَقْفُ وپی روی مکن

ما لیس لک آن چیز مرا که نیست ترا به علم بآن چیز دانایی یعنی بتقلید وگمان از پی چیزی
مرو تا ندانی مگوی دانستم تا ندیدی مگوی دیدم تا نشنوی مگوی شنودم محمد بن الحنفیه رضی الله عنه
در معنی این آیت فرموده که گواهی دروغ مده ان السمع بدرستی که گوش والبصر وچشم والفؤاد ودل
کل اولئک هر یک ازینها کان عنه باشد از نفس خود مسئولا ۝ پرسیده شده یعنی
ازیشان خواهند پرسید که صاحب شما چه معامله کرد با شما ویا از سمع سوال کنند که چه شنیدی وچرا شنیدی
وچشم را گویند که چه دیدی وچرا دیدی واز دل پرسند که چه دانستی وچرا دانستی ولا تمش فی الارض ومرو
در زمین مرحا رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران خرامند انک بدرستی که
تو لن تخرق الارض نتوانی شکافت زمین را بپای در وکشیدن ولن تبلغ الجبال ونرسی بکوهها
طولا ۝ از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین را نتواند درید ویا کوه همسری نتواند نمود او را کبر
وتعظم چرا باید کرد بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
کل ذلک همه اینها که شمرده یعنی اوامر ونواهی که از آیت لا تجعل مع الله الها آخر تا اینجا که مذکور
گشت وآن بیست وپنج امر ونهی است وابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام
مکتوب بوده کان سیئه هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است ازو عند ربک مکروها ۝ نزدیک
پروردگار تو ناپسندیده ذلک آنچه مذکور شد از احکام مما اوحی از آن چیزی است
که وحی کرد الیک ربک بسوی تو آفریدگار تو من الحکمة از علمی که شناخت است لذاته ودانستن
خیر للعمل به ولا تجعل ومفرمای مع الله با خدای الها آخر خدای دیگر تکریر این حکم
تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است ولهذا ودر مفتتح ومختتم این امر نهی فرموده از شرک ودر اول
نتیجه که در دنیا مترتب باشد ذکر کرد فتقعد مذموما مخذولا ودر آخر عقوبتی که بدان مستوجب خواهد شد
در عقبی ایراد فرموده که فتلقی اگر شرک آری پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ ملوما در حالتی
که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه واهل ایمان ترا ملامت کنند مدحورا ۝ در حالتی که رانده باشی
ودور مانده از رحمت خدای وبعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که میگفتند الملائکة بنات الله
ومیگوید افاصفاکم ربکم آیا برگزید شما را پروردگار شما بالبنین بپسران واتخذ وفرا گرفت
برای خود من الملائکة اناثا از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده
که از دختران ننگ میدارید وبه پسران مینازید انکم لتقولون قولا عظیما ۝ بدرستی که شما میگوئید
سخنی بزرگ که اضافت ولد میکنید بحق سبحانه ونفس خود را تفضیل مینهید برو که محبوب را
بخود ومکروه را بدو نسبت میدهید ولقد صرفنا وبدرستی که گردانیدیم ومکرر ساختیم براهین
خود را از ولد فی هذا القرآن در چند جای از قرآن لیذکروا تا در یابند وپند پذیر شوند
وما یزیدهم ونمی افزاید ایشان را تکرار این سخن الا نفورا ۝ مگر رمیدن واز حق دور شدن
قل بگوی ای محمد لو کان معه آلهة اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر کما یقولون همچنانکه
شما ای مشرکان میگوئید وحفص بغیبت میخواند یعنی چنانچه کافران میگویند اذا لابتغوا آنگاه
آن خدایان طلب کردندی الی ذی العرش بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سبیلا ۝ راهی بدفع

او مشغول نخواهندی چنانکه ملوک کنند یعنی حق سبحانه ایشانرا بعیب ونکوهش ایشان میفرستد اگر ایشان
خدای با شریکان یا خدای بود ندی بایستی که راه منازعت جستندی وعیب وعجز را از خود دور کردندی سبحانه
پاکست خدای وتعالی وبرترست عما یقولون از انچه ایشان میگویند علوا کبیرا ۞ برتری
بزرگ در تیسیر نقل میکند یکی از اولاد خباب بن الارت رضی الله عنه که مجمر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله وسلم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدایرا چنانچه همه قوم شنیدندی واز وی تعجب کردند یا رسول
الله چگونه این چوب خشک تسبیح میگوید ایة امد که تسبح له تسبیح میگوید مر خدایرا السموات السبع هفت
اسمان والارض وزمین ومن فیهن وهر که در ایشانست از ملایکه وجن وانس وان من شیء
ونیست هیچ چیز از مخلوقات الا یسبح بحمده مگر تسبیح میگوید خدایرا تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند
اورا از سمات نقصان وستایش وی مینماید بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح گویند زندگان
اهل اسمان وزمین بزبان قال وباقی از ایشان بلسان الحال یعنی دلالت میکنند با مکان وحدوث
خود بر صانع واجب قدیم واین تنزیه مراورا از لوازم امکان وتوابع حدوث پس همه اشیا مسبح وی باشند
ولکن لا تفقهون ولیکن شمای مشرکان درنمی یابید تسبیحهم تسبیح ایشان را چه شمارا نظر صحیح
وعقل صافی که بان فهم تسبیح ایشان توانید کرد نیست انه کان بدرستی که هست خدای حلیما
بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما غفورا ۞ امرزنده انرا که بسخن خدای ایمان ارد در
حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند
اما انرا نشنود وفهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود ونعم ما قال نظم بذکرش
هر چه بینی در خروش است ؛ دلی داند درین معنی که گوش است ؛ نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست ؛ که هر خاری
بتسبیحش زبانیست ؛ در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیح انست که اشیا بلسان الحال گویند پس در ایراد
ولکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد در باب ثانی عشر از سفر ثانی اورده اند که ما بگوش خود شنیده ایم
که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال میگفت وبا ما خطابی کرد چون مخاطبه عارفان وسخنان ادا نمود که هر
ادمی انرا در نیابد در بحر الحقایق اورده که هر ذره را از ذرات موجودات زبانیست ملکوتی که تسبیح وحمد
حضرت خداوند ناطقست وبدان زبان عصا در دست حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه تسبیح گفت وشهادت
اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بانست بهمان زبان خواهد بود وتتمه سخنان درین باب
از تفسیر جواهر معلوم توان کرد اورده اند که ابو جهل واضرار او قصد ان کردند که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه واله وسلم بوقت قراءت قران ایذا کنند چون حق سبحانه انحضرت را صلی الله علیه واله وسلم از چشم ایشان
بپوشید وایة امد که واذا قرأت القران وچون میخوانی قران را جعلنا بینک بسازیم میان تو وی
ارمیان وبین الذین لا یؤمنون بالاخرة ومیان انانکه نمیگروند بدان سرای حجابا مستورا ۞ پرده
پوشیده از حس تا ترا نه بینند واز اری بتو نرسانند گویند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت
سنگی برداشته بطلب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بیرون امده میخواست که بر انحضرت زند اورا در خانه
ابوبکر صدیق رضی الله عنه نشان دادند بیاید وانحضرت انجا نشسته بود وقران میخواند ام جمیل
صدیق را گفت صاحب تو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام بستانم ابوبکر رضی الله عنه گفت او شاعر نیست

که زبان بگشاي بگشاي پس گفت في جيدها حبل من مسد چيست او چه داند که در گردن من چه خواهد بود
حضرت صلي الله عليه وآله وسلم صديق را رضي الله عنه فرمود که از وي پرس که در اين خانه غير تو کسي را مي بيند
ابوبکر صديق گفت رضي الله عنه اي ام جميل در اين خانه غير از من کسي را مي بيني گفت با من استهزا ميکني بخداي
کعبه که غير تو نمي بينم بعد از اين تحافه را پس باز گشت و اين آية نازل شد که ما ترا وقت تلاوت قران از نظر کافران
مي پوشيم وَجَعَلْنَا و ميکنيم يعني مي افکنيم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاي ايشان أَكِنَّةً پوششها
أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نيابند قران را وان پوشش حايل شود ميان دل ايشان و فهم قران وَفِي آذَانِهِمْ
و مي نهيم در گوشهاي ايشان وَقْرًا گراني تا استماع قران نکنند و چون قرآن معجزه است از حيثيت لفظ
و معني پس از براي منکران لوا ثبات کرد که مانع است ايشان را از فهم معني و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ
و چون ياد کني رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ پروردگار خود را در قرآن وَحْدَهُ بگانه و يکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بر گردند کافران
بر پشتهاي خود يعني باز پس روند نُفُورًا در حالتي که گريزندگان باشند از استماع توحيد چه
دلهاي ايشان انست که الهه ايشان را با الله خود ذکر کني نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتريم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ بانچه
ايشان مي شنوند قران را بسبب ان چيز و براي ان از سخريه و هزل مراد انست که قران را براي استهزا و طعن
در ان ميشنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتي که گوش فرا ميدارند بسوي تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتي که ايشان راز گويانند
يعني پنهان با يکديگر ميگويند که کلام وي شعر و سحر است و در عين المعاني اورده که نضر بن الحارث گفت من
نميدانم که محمد چه ميگويد ابو سفيان گفت من بعضي از سخنان وي را راست ميدانم ابو لهب گفت مجنونست
ابو جهل کاهنش خواند حويطب شاعرش لقب نهاد اين آية در شان اين جماعت است إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ
ياد کن اي محمد چون گفتند ستمکاران يعني مشرکان مر صحابه را که شما إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت نميکنيد و اتباع
غير وي نميکنيد إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردي سحر کرده شده را سحر کرده اند و عقلش زايل شده يا مسحور يعني
شاعر يا شيد چون ماتي بمعني اتي انْظُرْ كَيْفَ بنگر چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ ميزنند براي تو مثلها
و ترا تمثيل و توصيف کردند بمجنون و ساحر و شاعر و کاهن فَضَلُّوا پس گمراه از طريق شدند فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
سَبِيلًا پس نميتوانند يافتن راهي بسوي رشد و صواب يا راه نمي يابند بطعن تو بر وجهي که موجه
باشد بلکه در کار خود گمراه شده اند و حيران مانده و در وصف تو سخنان نقيض ميگويند کاهي ترا شاعر
ميدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زماني مجنون ميخوانند و ان زوال عقل است وَقَالُوا و گفتند کافران
که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا ايا ان هنگام که شويم ما بعد از مرگ بمرور زمان عِظَامًا استخوانها
وَرُفَاتًا و خاکهاي خورده ريزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ايا ما بر انگيخته شدگان شويم خَلْقًا جَدِيدًا افرينش
نو و تازه استبعاد کردند که از خاک خشک مخلوق تر و تازه چون شود قُلْ كُونُوا بگو اي محمد گرديد شما
يعني اگر في المثل گرديد بغرض خود حِجَارَةً سنگها أَوْ حَدِيدًا يا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ يا آفريده از آن
چيزها که بزرگست وقوع ندارد فِي صُدُورِكُمْ در سينهاي شما مانند آسمان و کوه و هر چه از قبيل
حيوة ابعد است البته حق تعالي شما را بميراند و زنده کرداند فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گويند
مَنْ يُعِيدُنَا کيست که باز ارد ما را يعني زنده سازد ما را بعد از مرگ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکسي که بيافريد
شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بوديد پس آنکه خاک تواند جان داد در بدايت هم خاک را زنده

توانند ساختن در نهایت فَسَیُنْغِضُونَ پس زود بود که حرکت دهند إِلَیْکَ رُؤُوسَهُمْ بجانب تو سرهای
خود را یعنی جنبانیدن کسی از تعجب سر خود جنبانند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند وَیَقُولُونَ
و گویند مَتَیٰ هُوَ کی بود این بعث و حشر قُلْ بگو عَسَیٰ أَنْ یَکُونَ شاید که باشد قَرِیبًا ۝ نزدیک
چه هر چه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد یَوْمَ یَدْعُوکُمْ در روزی که
بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیر بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِیبُونَ پس شما
اجابت کنید خدا را یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالتی که قابل باشید بستایش حق در خبر هست که چون از قبور
برآمده خاک از سرها بیفشانند و میگویند سبحانک اللهم وبحمدک و در تفسیر بصائر حمد را بمعنی
امر داشته چنانچه در آیه فسبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیه چنان باشد که خدای شما را بخواند و بامر و اجابت
کنید او را وَتَظُنُّونَ و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید إِلَّا قَلِیلًا ۝
مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه ببینید زندگانی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت با آن پس باید که خردمند
آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف
نماید تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند بیت بدنیا توانی که عقبی خری بخر جان من ورنه
حسرت بری ۞ کسی گوی دولت ز دنیا برد که با خود نصیبی بعقبی برد ۞ آورده اند که مشرکان مکه در ایذای صحابه
رضی الله عنهم قولاً و فعلاً تقصیری نمیکردند مومنان صورت حال بوقت عرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله وسلم رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که مرا حق
سبحانه درباره ایشان بلیغها نفرموده این آمد که وَقُلْ لِعِبَادِی بگو به بندگان من یعنی مومنان را که با کافران
یَقُولُوا الَّتِی بگویند آن کلمه را که هِیَ أَحْسَنُ آن بهتر باشد یعنی در مقابل جفای ایشان درشتی
نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی عمر فاروق را رضی الله عنه دشنام داد او نیز خواست که در
مقابله شتم کند حق تعالی آن آیه فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر بمعروف و نهی از منکر
و محققان برآنند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکویی و اگر یکی درشتی کند در جواب او بنرمی سخن
گویند إِنَّ الشَّیْطَانَ بدرستی که دیو یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ دشمنی میکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی
بازای درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت باز دیاد مواد فساد کشد إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ بدرستی
که شیطان هست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُبِینًا ۝ دشمن آشکارا که هرگز صلاح او نخواهد و جز
بفساد او نیکو شد رَبُّکُمْ پروردگار شما أَعْلَمُ بِکُمْ داناتر است بحال شما بقولی مخاطب
مومنان اند ایشانرا میگوید إِنْ یَشَأْ یَرْحَمْکُمْ اگر خواهد خدای ببخشد بشما و از جور کافران
برهاند أَوْ إِنْ یَشَأْ یُعَذِّبْکُمْ یا اگر خواهد عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند
بهدایت و توبه بعذاب نماید باضلال و اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافران است میفرماید اگر خواهد
ببخشد بر شما و عذاب دنیا را در تأخیر افکند و اگر خواهد در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب
دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاکَ و نفرستادیم ترا که محمدی عَلَیْهِمْ
بر کافران وَکِیلًا ۝ نگهبانی که ایشان را از کفر باز داری یا پایندانی که ایمان ایشانرا ضامن شوی و گر
خطاب با مومنانست معنی آیه این باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی

يعني مولخذه نخواهي شد بكردار ايشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ وافريدكار تو دانا ترست بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بانكسي كه در آسمان وزمين است يعني احوال ايشان داند ومصلحت ايشان فرو نكذارد در انوار فهود كه قريش استبعاد
ميكردند كه جرا يتيم ابوطالب پيغمبر باشد ومن هنه وكرسنه جند متابعت اوكنند حق تعالي آية فرستاد كه
ما دانا تريم باهل آسمان وزمين پس هركرا خواهيم براي نبوت بركزينيم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا وبدرستي كه افزوني داديم بَعْضَ
النَّبِيِّينَ بعضي پيغمبران را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضي ديكر بفضايل نفساني واجتناب از رذايل جسماني
نه بكثرت مال و بسيار اتباع جنانچه ابراهيم را بخلت وموسي را بمكالمت ومحمد را صلوات الله اجمعين بمعراج ودويت
وشفاعت وَآتَيْنَا وداديم دَاوُودَ زَبُورًا داود را كتابي زبور پس شرف او بدان كتابست نه بپادشاهي
او وزبور صد وپنجاه سوره است كه در وي احكام حلال وحرام وحدود وفرايض نيست بلكه همه ثناء الهي ومواعظه
وصفت حضرت رسالت پناهي است صلي الله عليه وآله وسلم وستايش امت اوست وذكر زبور تنبيه است
بر تفضيل آنحضرت جه در آنجا مسطورست كه انه خاتم الانبياء وامته خير الامم ودر آية ولقد كتبنا في الزبور ايمايي
بدين معني هست بيت اي وصف در كتاب موسي ۞ وي نعت تو در زبور داود ۞ مقصود تويي زآفرينش
باقي بطفيل تست موجود ۞ آورده اند كه قريش بقحط وغلا ومبتلا شدند وحق سبحانه بجهت الزام ايشان اين
آيت فرستاد كه قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بكواي محمد با كافران كه كمان برديد كه ايشان خدايانند تا اين بلاها مِنْ دُونِهِ بجز خداي
از شما بكردانند فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختي يعني قحط عَنْكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا ونميتوانند
تغيير دادن او را يعني بردن از قبيله شما بقبايل ديكر اورده اند كه بنو مليح ملايكه را وخزاعه جن را مي پرستيدند
جنيان خود ايمان آورده اند وايشان بركفر بمانده اند واين آمد كه أُولَٰئِكَ آن كروه ملايكه وجن الَّذِينَ
يَدْعُونَ آنانكه ميخوانند كافران ايشان را وي پرستند يَبْتَغُونَ ايشان ميجويند إِلَىٰ رَبِّهِمُ
الْوَسِيلَةَ بپروردكار خود دست آويزي يعني تقرب ميكنند بطاعت وعبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هركدام
نزديكترند بمنزلت ومكانت يعني آنها كه مقرب درکاه اند از ملايكه وجن توسل ميكنند بحق سبحانه پس غير مقرب
خود بطريق اولي كه توجه بدان حضرت آرد ملخص سخن آنكه معبودان بحق اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ واميد
ميدارند بخشش او را وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ومي ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستي كه عذاب
افريدكار تو كَانَ مَحْذُورًا هست سزاوار آنكه از وحذر كنند وچون معلوم شد كه ايشان در بيم واميد
اند هرچون ساير بندكان پس چكونه ايشان را پرستش توان كرد وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ ونيست هيچ ديهي وشهري
إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا مكر آنكه ما هلاك كننده اهل آنيم بمرگ وفنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پيش از روز قيامت
أَوْ مُعَذِّبُوهَا يا عذاب كننده آن بقتل وقحط وجز آن عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت يعني اكر مومن وصالح اند
بموت واكر كافر وفاسق اند بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ هست اين حكم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا
نوشته شده آورده اند كه قريش از حضرت رسالت پناه صلي الله عليه وآله وسلم معجزها طلبيدند از جمله آنكه
كوه صفا را از زر خالص سازد وجبال مكه را محو كند تا زمين كشاده وصالح از زراعت كردد وجويهاي روان
سازد تا باغ وبوستان سازند حق تعالي اين آية فرستاد كه وَمَا مَنَعَنَا وباز نداشت ما را أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ
از آنكه فرستيم معجزات مقترحه قريش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مكر آنكه تكذيب كردند بِهَا بآيات مقترحه
قريش الْأَوَّلُونَ پيشينيان يعني امم كذشته معجزات طلبيدند وما بر دست پيغمبران ظاهر كرديم

فلا يملكون ... عمر ايشان ندانستند

وانانکه تکذیب کردند ما ایشانرا مستاصل کردانیدیم پس اگر این امت میطلبند از معجزات بظهور
اریم و میدانیم که ایشان نخواهند کروید و هر اینه عذاب استیصال فرستادیم و ما در ازل حکم کرده ایم
که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مومنان بیرون خواهیم آورد وَآتَيْنَا و بدادیم ثَمُودَ
النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً پیدا و هویدا یعنی از جمله هلاک امم بسبب
تکذیب ایشان انست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند و خدای ایشانرا از سنگ ناقه بیرون اورد فَ
ظَلَمُوا بِهَا پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ
و نمی فرستیم بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه را إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای ترسیدن و حذر کردن
از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر اینه مستاصل شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن
چون گفتیم ترا که اندوه مخور إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا
خواهد گرفت مردمانرا یعنی هلاک خواهد کرد ایشان و بشارت تعبیر بلفظ ماضی جهت تحقق وقوع است
وَمَا جَعَلْنَا و نکردانیدیم الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ آن خوابی را که بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ مگر فتنه
ادمیان یعنی سبب ازمایش مراد رویای عام حدیبیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم
در خواب دیده بود که عمره کزارده و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجا اورده و صحابه تعجب فرمودند و در ان
سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال انکه حکم الهی ان
که تعبیر واقعه در سنه آتیه بظهور رسد و قومی از علما درین قول تردد دارند جهت انکه سوره مکی است
و این قصه مدنی مگر انکه گویند این خواب در مکه دیده باشند و در مدینه حکایت کرده اند و گفته اند
خوابی که سبب فتنه ادمیان شد ان بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم در واقعه دید که قومی
از بنی امیه بر منبر او دویدند و انجا بر جستند همچو بوزنه و فتنه ان بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد
و بعضی رویا را بمعنی رویت دارند یعنی انچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد
چه بعد از حدیث معراج بعد از ضعیفان اهل اسلام مرتد شدند و منافقان اغاز طعنه کردند و منکران
در اشکال افزودند و مومنان تصدیق فرمودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ و نکردانیدیم درخت لعنت کرده شده را
فِي الْقُرْآنِ در قران مگر برای فتنه مردمان اورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در
دوزخ رسته است متعجب شدند ابوجهل لعین گفت محمد میگوید که اتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید
که از و درخت می روید این بغایت عجیبست قال الله تعالی انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم و عجب آن بود که از درخت
سبز اتش میگرفتند کما قال جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمیکردند که انکه اتش در درخت ودیعت
می نهد چه عجب که درخت در اتش برویاند یا قادری که بر و بال سمندر را در اتش از احتراق محافظت
می نماید و احشای شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات اتش از سوختن نگاه میدارد تواناست بر انبات شجره
در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار انکه خورندگان ان کافرانند و لعنت متوجه ایشانست یا ملعونه
بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد چون طعام ملعون ای ضار مکروه و بعضی تاویل کرده اند شجره را با بوجهل
یا حکم بن عاص پدر مروان است و ابن البحر گفته که این شجره یهودند وَنُخَوِّفُهُمْ و می ترسانیم کافران را بانواع

تخويفات چون نار سعير و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمي افزايد آن تخويف ايشانرا إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا
مگر سركشي بزرگ يعني كژافي و ستيزه از حد متجاوز شده چون اين تكبر ايشانرا بوسوسه ابليس است از استكبار وي
متعاقب اين آيت خبر داد كه وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ و ياد كن چون گفتيم ما فرشتگانرا كه سجده كنيد
آدم را بجهت تعظيم او فَسَجَدُوا پس سجده كردند همه ايشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابليس كه سجده نكرد چون
گفت خداي كه چرا سجده نكردي قَالَ أَأَسْجُدُ گفت سجده كنم يعني نكنم لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا مر آنكس را كه آفريدي
از گل پس خداي بروي لعنت كرد و از درگاه خويش براند قَالَ أَرَأَيْتَكَ گفت ابليس ديگر بار خبر ده مرا كه هَٰذَا الَّذِي
كَرَّمْتَ عَلَيَّ اين را كه گرامي كردي و فضل دادي او را بر من چرا فضل دادي و او از خاك و من از آتش لَئِنْ أَخَّرْتَنِ
اگر وا پس داري مرا و مرگ مرا تاخير كني إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخيز لَأَحْتَنِكَنَّ هر آينه از بيخ بركنم
ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را باغوا و چنان كنم كه بعذاب تو مستاصل شوند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندكي كه نتوانم ايشانرا
گمراه كردن بسبب عصمت و حمايت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خداي مر او را كه برو امر اهانت است و ابعاد يعني
او را براند از درگاه قرب و گفت در پي مهم خود رو فَمَن تَبِعَكَ پس هر كه متابعت تو كند و فرمان تو
برد مِنْهُمْ از ذريت آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستي كه دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست يعني
از آن تو و ايشان تغليب كرده است مخاطب را بر غايب يعني و همه متابعان ترا جزا دهم جَزَاءً مَّوْفُورًا جزاء
دهر تمام يعني عذاب بردوام وَاسْتَفْزِزْ و از جاي بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر كه را تواني لغزانيد
مِنْهُم از ايشان بِصَوْتِكَ بآواز خود يعني خواندن بفساد و گويند صوت شيطان غنا و مزامير است
امام زاهد رحمه الله از ابن عباس رضي الله عنهما نقل ميكند كه هر آوازي كه نه در رضاي خداي بيرون آيد
از دهان آواز شيطان است وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم و بر انگيزان بر ايشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پيادگان خود را
يعني ديواني كه معاون تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع كن در تسلط بر ايشان وَشَارِكْهُمْ و شركت كن
با ايشان فِي الْأَمْوَالِ در مالها تا از حرام جمع كنند يا بر باد دهند يا در معصيت صرف نمايند وَالْأَوْلَادِ و در
فرزندان نيز شريك شو تا از زنا حاصل كنند يا بعبد العزي و عبد الشمس تسميه نمايند وَعِدْهُمْ و وعده ده
ايشانرا بمواعيد باطله چون شفاعت بتان يا تاخير در توبه يا انكار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ و وعده نميدهد شيطان ايشانرا إِلَّا غُرُورًا مگر بفريب يعني خطا را در صورت
صواب مينمايد إِنَّ عِبَادِي بدرستي كه بندگان خاص من كه بحكم هؤلاء للجنة براي بهشت آفريده شده اند
لَيْسَ لَكَ نيست ترا عَلَيْهِمْ اغواي بر ايشان سُلْطَانٌ تسلط و قدرت يعني هيچ كس را توانايي فريب
دادن مگر بندگان مرا امام قشيري قدس سره كه بنده بحق آنكس است كه در بند غير نباشد شيخ عطار قدس سره
ميفرمايد بيت چو تو در بند هر چيزي خدا را بنده چون باشي كه تو در بند هر چيزي كه هستي بنده آني
وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو وَكِيلًا نگهدار بندگان خود از اضلال ابليس
رَّبُّكُمُ پروردگار شما الَّذِي او آنست كه بقدرت كامله يُزْجِي ميراند و روان ميكرداند
لَكُمُ الْفُلْكَ براي شما كشتي فِي الْبَحْرِ در دريا لِتَبْتَغُوا تا بجوييد مِن فَضْلِهِ از فضل او يعني
روزي خويش را و گويند فضل سودكات يا امتعه كه بدان احتياج افتد و بي عبور بحر با بدست نيايد

آنگاه

إِنَّهُ كَانَ بدرستي كه او هست بِكُمْ رَحِيمًا (٦٦) بشما مهربان كه كارهاي مشكل را بر شما آسان
ميكرداند و اسباب ما يحتاج شما مهيا ميكند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ وچون برسد شما را سختي يعني
غرق شدن فِي الْبَحْرِ در دريا ضَلَّ كم شود و برود از خاطرهاي شما را سختي مَنْ تَدْعُونَ
هركرا ميخوانيد وي برستيد إِلَّا إِيَّاهُ مكر او كه خداوند يكانه است و يكتا كه در ان محل جز او را ميخوانيد
و نجات بجز از حضرت او نمي خواهيد فَلَمَّا نَجَّاكُمْ بس ان هنكام كه برهانيد شما را از غرق شدن
و برسانيد إِلَى الْبَرِّ بسوي بيابان أَعْرَضْتُمْ بركشتيد از توحيد و باز روي برستش بتان اوردند
وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست ادمي كَفُورًا (٦٧) بيك ناسپاس مر نعمت خداوند خود را أَفَأَمِنْتُمْ ايا
ايمن شديد كه از دريا بصحرا امديد يعني ايمن مباشيد أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ از انكه فرو برد شما را جَانِبَ
الْبَرِّ بكرانهاي زمين يعني انكه قادرست بر انكه شما را در اب فرو برد توانا بر انكه در خاك پنهان كند
أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ يا فرستد بر شما حَاصِبًا بادي كه سنك بر شما افكند يعني يا قادرست كه شما را سنك
باران كند ثُمَّ لَا تَجِدُوا بس نيابيد لَكُمْ براي خود وَكِيلًا (٦٨) نكاه دارنده كه شما را از ان
اران محافظت أَمْ أَمِنْتُمْ ايا ايمن شديد أَنْ يُعِيدَكُمْ ازانكه باز كرداند شما را و در اورد
فِيهِ در دريا تَارَةً أُخْرَى (٦٩) بار ديكر يعني از رويي در دل شما افكند تا ديكر بار در كشتي نشينيد
فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ بس بفرستد بر شما قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ سنك كننده از باد يعني بادي مر انكيزاند كه كشتي را
بر افكنند فَيُغْرِقَكُمْ بس غرق كرداند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب انچه ناسپاسي كرديد ثُمَّ
لَا تَجِدُوا بس نيابيد شما لَكُمْ براي خويش عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (٦٩) بر ما بان غرق كردن از بس
در اينكه كه داوري كنند و خواهند كه انتقام كشند از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا و هر اينه ما كرامي كرديم
بَنِي آدَمَ فرزندان ادم وَحَمَلْنَاهُمْ و بر داشتيم ايشان را يعني سوار كردانيديم فِي الْبَرِّ در بيابانها
بجهار پايان وَالْبَحْرِ و در دريا بكشتيها وَرَزَقْنَاهُمْ و روزي داديم ايشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ
از طعامهاي پاكيزه وَفَضَّلْنَاهُمْ و افزوني داديم ايشان را عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا بر بسياري از انچه
افريده ايم تَفْضِيلًا (٧٠) افزوني دادني عطا ادر تكريم انسان و تفضيل ايشان سخن بسيارست و در
ترجمه بقول جامع التفاسير و صاحب بحر الحقايق قدس سره فرموده كه كرامت انسان دو قسم است
جسداني و روحاني جسداني و تمام انسان را باشد از مومن و كافر و ان تخمير طينت بيدين و تصوير
در رحم و حسن صورت و مزاج قريب باعتدال و راستي قامت و اخذ بيدين و اكل باصابع و تزيين
بلحي و ذوايب و تميز بعقل و افهام بنطق و اشارت و خط و راه يافتن باسباب معيشت و تمكن از حرف و صنا
عات و روحاني و دو قسم است عامه و خاصه اما انچه عامست مومن و كافر در ان شريك اند چون نفخ روح
در ايشان و اخراج از صلب ادم عليه السلام و اسماع قول الست بربكم و انطاق بجواب بلي و عهد بر
عبوديت و زاياينده بر فطرت و ارسال رسل بديشان و ترغيب بمثوبات جناني و تخويف
از عقوبات نيراني و اظهار اثار قدرت و دلايل و معجزات براي ايشان اما كرامت روحانيه خاصه
انست كه انبيا و انس اوليا و مومنان را بدان كرمي ساخته از نبوت و رسالت و ولايت و هدايت
و ايمان و اسلام و ارشاد و كمال و اخلاق و اداب و سير الي الله و في الله و بالله و عبور بر مقامات

و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کراماتی که در حد حصر نیاید
محمد بن کعب رحمه الله گفت که کرامت آدمیان بدانست که محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از ایشانست

نظم

ای شرف دوجهان عالم بتو ٭ روشنی دیده عالم بتو ٭ کیست درین خانه که خیل تو نیست ٭ کیست درین
خوان که طفیل تو نیست ٭ از تو صلای بلی بالست آمده ٭ بینش بهمانی هست آمده ٭ در حقایق سلمی آمده که گرامی

ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و برداشتیم ایشان را در بر نفس و بحر قلب و گفته اند بر آنست که ظهور دائم
از نعوت و صفات و بحر آنچه مستور است از حقایق ذات در تأویلات کاشی مذکور است که بر عالم ارواح و بر
داشتیم ایشان را در وجود و ترکیب ایشانست از هر دو و روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم و معارف و تفضیل
ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات با آنکه ایشان را بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستثنی جنس ملایکه
اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور و دراز است اما آنچه جمهور اهل سنت
بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملایکه و رسل و ملایکه فاضلترانند از اولیا بنی
آدم و اولیا بنی آدم شریفترند از اولیا ملایکه و صلحا اهل ایمان را افاضل بیش از عوام ملایکه و عوام
ملایکه بهترند از فساق مومنان امام قشیری رحمه الله فرموده که مراد آدم مومنان اند چه کفار را
بنص فمن یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشان را
بتوفیق مجاهدات بیاراست و باطن ایشان بتحقیق مجاهدات منور ساخت چنین کافه مومنان را
تکریم عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم را بتکریم خالص اختصاص داد از جمله
مرتبه رضا که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی
اذکرکم و علی الجمله این آیت دلیل فضیلت و جامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت
انعکاس صفات الهی همه اوست و بس چنانچه از این ابیات حقایق سمات فهم توان نمود

نظم

آمد آیینه جمله کون ولی ٭ همچو آیینه مکدر جلی ٭ ننمودند رو بوجه کمال ٭ صورت ذو الجلال
والافضال ٭ زانکه بود از تفرق عددی ٭ مانع از نشر مجمع احدی ٭ گشت آدم جمله این مرآت ٭ شد عیان
ذات او بجمله صفات ٭ مظهری گشت کلی و جامع ٭ سر ذات و صفات زو لامع ٭ شد تفاصیل کون را مجمل
بر مثال تعین اول ٭ بوی این دایره مکمل شد ٭ آخرین نکته عین اول شد ٭

یوم ندعوا یاد کن روزی که
بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان بامامهم به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان
مبعوث چنانچه گویند یا امة موسی و یا امة عیسی یا کتابی که بایشان نازل شده چنانچه خطاب کنند
یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقدمی که در مذهب متابعت وی نموده باشند چنانچه ندا زنند
که یا شافعی یا حنفی یا بدین و ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم و یا یهودی و یا مجوسی و گفته اند که امام جمع
ام است فردا خلق را بمادران خوانند بجهت کرامت عیسی علیه السلام و اظهار شرف حسن و حسین
رضی الله عنهما یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علیه کرم الله وجهه نقل
میکنند که در آن روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغمبر
ایشان قول یا نست که تعلق انتساب بریده گردد و نسبت اعمال بماند پس هر گروهی و کتاب و عمل ایشان
خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا فمن اوتی پس هر که را داده شود کتابه بیمینه نوشته عمل

او بدست راست او فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ ميخوانند كتاب خود را از روي بهجت و مسرت
نو يعني چه در آن نامه عملهاي نيكوي بينند وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا و ستم رسيده نشوند در مزد
خود بمقدار فتيله از وسخ كه بين الاصبعين باشد يعني قصور نباشد در پاداش ايشان بكمتر چيزي و اين
آيه دلالت دارد بر آنكه بدست چپ دهند از خجالت و حيرت زبانش از خواندن در ماند وَمَن كَانَ
و هر كه هست فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ در دنيا نابينا يعني ديده دلش راه صواب نه بيند فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ
پس او در آخرت نابينا بود يعني طريق نجات نيابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گمراه تر از نابينا نيز بجهت زوال
استعداد و عدم فرصت محققان گويند هر كه نابينا بود در دنيا از طاعت نابينا بود در عقبي از ثواب و هر كه
اينجا روي توبه نبيند آنجا جمال مغفرت مشاهده نكند آورده اند كه ثقيف گفتند اي محمد ايمان نياريم
بتو تا وقتي كه ما را يكسال به بت پرستي بگذاري و زمين طايف را كه آرامگاه ماست چون حريم مكه محترم
حرم كردني و ما را در نماز از ركوع و سجود معاف داري و اگر از تو پرسند كه چرا چنين كردي بگو كه خداي مرا
بدين فرموده است آيه آمد كه وَإِن كَادُوا و بدرستي خواستند ثقيف لَيَفْتِنُونَكَ كه بگردانند ترا
عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا از آن چيزي كه وحي كرديم إِلَيْكَ بتو لِتَفْتَرِيَ تا افترا كني و بر بندي عَلَيْنَا
غَيْرَهُ بر ما جز آنچه وحي كرده ايم يعني بگويي كه خداي ما را بدين فرموده وَإِذًا لَّاتَّخَذُوكَ و آنگاه تو چنين كني
فرا گيرند ترا خَلِيلًا دوست و گفته اند قريش با آنحضرت گفتند نميگذاريم ترا كه استلام حجر كني تا وقتي
كه مس كني بتان ما را و اگر چه بسر انگشت باشد آنحضرت از نهايت شوق كه بطواف داشت در خاطر مبارك خطور
كرد كه چه شود اگر چنين كنم و خداي مي داند كه من اين را كاره اين آيه فرود آمد كه ايشان ميخواهند كه ترا بگردانند از وحي ما
و بدوستي گيرند وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنست كه ترا ثابت داريم بر راستي بملاحظه عصمت خود لَقَدْ كِدتَّ
تَرْكَنُ بدرستي كه نزديك بود كه ميل كني إِلَيْهِمْ بسوي آرزوي ايشان شَيْئًا قَلِيلًا ميل
كردن اندك و نزد محققان آن خطور كه مذكور شد تحقق نيست بلكه ميگويند معني آيت اينست كه تو
در صدد ميل بودي اگر ما ترا ثابت نميكردانيديم اما لعصمت ما ترا دريافت و ممنوع شدي از آنكه نزديك شوي
بميل و اين تصريح است بر آنكه ميل نزديك نشد پس ميل كجا بود. باشد در تبيان گفته كه آنحضرت رسالت پناه
صلي الله عليه و آله و سلم معصوم بود اما براي تخويف امت تا ميل ببعض مشركان نكنند اين آيه آمد كه إِذًا
لَّأَذَقْنَاكَ آنگاه كه ميل ميكردي هر آينه بچشانيم ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ عذاب زندگي يعني در دنيا
وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و عذاب مرگ يعني در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نيابي تو لَكَ براي خود عَلَيْنَا
بر دفع عذاب ما نَصِيرًا ياري كه بسبب آن از آن باز رهي امام ثعلبي آورده بعد از نزول اين آيه
آنحضرت رسالت پناه صلي الله عليه و آله و سلم فرمود كه اللهم لا تكلني الي نفسي طرفة عين بيت الهي بر ده
خود دار ما را دمي با نفس خود بگذار ما را آورده اند كه اهل مكه در اخراج آنحضرت صلي الله عليه و آله و سلم
مشاورت كردند و راي ايشان بر آن قرار گرفت كه در دشمني بحد افراط نمايند كه آنحضرت را بضرورت
بيرون بايد رفت اين آيه نازل شد كه وَإِن كَادُوا و بدرستي كه خواستند كه اهل مكه لَيَسْتَفِزُّونَكَ
تا ترا بلغزانند بدشمنيها مِنَ الْأَرْضِ از زمين مكه لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا ترا بيرون كنند از آن وَإِذًا لَّا
يَلْبَثُونَ و آنگاه كه چنان شود درنگ نكنند خِلَافَكَ پس از رفتن تو إِلَّا قَلِيلًا مگر زمان

اندک وان چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست
که یهود را از اقامت آنحضرت رسالت در مدینه حسد آمد گفتند ای ابا القاسم مقام انبیا پیشین زمین
شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم عزم شام مصمم کرد این آیت فرود آمد که یهود خواهند که ترا ازین زمین یثرب دور افکنند
و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل
و جلا معذب شدند پس بدین قول این آیه مدنی باشد و بقول اول مکی پس میفرماید که سنت نهادیم ما
سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان
ما و آن سنت هلاک امتان است بتکذیب پیغمبران وَلَا تَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ○ مر سنت ما را تغیری
و تبدیلی أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب
بعد از زوال نماز پیشین و پسین تا غسق اللیل نماز شام و خفتن وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز بامداد را نماز
قرآن گفت برای آنکه قرآن در وی فرض است إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستی که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا ○ هست
دیده شده یعنی می بینند او را ملایکه لیل و نهار یعنی فرشتگان شب او را مشاهده می کنند و در آخر
دیوان اعمال لیل ثبت میکنند و ملایکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال روز بدو میکنند وَمِنَ
اللَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ بِهِ پس بیدار شو بقرآن یعنی نماز نَافِلَةً لَكَ زیادتی ترا بصلوة موقته
یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید و البته چنین بود که بدارد ترا
تو ترا مَقَامًا مَحْمُودًا ○ در مقام پسندیده یعنی مقامی که قایم در وی ستوده باشد بستایش همه ستایندگان
و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در آن مقام ستایش کنند خلق اولین
و آخرین و او برهمه مشرف باشد در زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را روز قیامت بر عرش نشاند و در کتاب از امیر
المومنین عمر رضی الله عنه نقل میکنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک
گرداند خدا مرا او بنشاند با خود در عرش لفظ حدیث اینست که يُدْنِينِي اللَّهُ فَيُقْعِدُنِي مَعَهُ عَلَى الْعَرْشِ
و معیت همان معنی میگویند که عندیت را در این آیت که ان الذین عند ربک مراد مکانت است نه مکان و منزلت
نه منزل امام ثعلبی آورده که استوی حق سبحانه بر عرش بوجهی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون
بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش بود ازلا و ابدا قایم بذات خود است پس نشاندن مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم بر عرش یا بر زمین نسبت باذات حق یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم
و تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست انس پیغمبر را بدی
گرمی کنند قولی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت صلی الله علیه و سلم دهند و هیچ پیغمبری
نباشد خواه آدم علیه السلام و خواه غیر او الا که در تحت لوای او باشند بیت نی همین زیر لوای
دولتش مایم و بس آدم و من دونه تحت لوای مصطفاست صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام
محمود مقامی است مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که مختص است بمقامات و آن خاصه
حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود در بحر الحقایق فرموده
که مقام محمود الله است و قیام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحق نه بنفس خود بلسان اشارت

مقام محمود است بیت ای ذات تو در دو کون مقصود وجود ⁂ نام تو محمد و مقامت محمود ⁂ وَقُلْ رَبِّ
و بگو ای پروردگار من أَدْخِلْنِي درآر مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ درآوردنی پسندیده بی ندامت وَأَخْرِجْنِي
و بیرون آر از و مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا درآر بمدینه ایمن و بیرون آر از مکه
سالم یا درآر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از و بسوی حنین یا درآر بهشت و بیرون بر از دنیا یا درآر بدعوت
نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ و بده مرا از نزدیک خود سُلْطَانًا نَصِيرًا حجتی
یاری دهنده و قوتی اعانت کننده وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و ناچیز شد
باطل یعنی شرک و کفر یا گفته‌اند که حق قرآنست و باطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد مصراع
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ⁂ إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستی که باطل كَانَ زَهُوقًا هست نیست شده
و ناچیز گشته امام قیصری قدس سره فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر باشد
صاحب تأویلات پیدا است که ازلی ابدی است و باطل بشری امکانی که قابل فنا و زوال است و چون اشعه
لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود هر موهوم ممکن که در جنب آن متلاشی و مضمحل گردد بیت
همه هر چه هستند از آن کمترند ⁂ که با هستیش نام هستی برند ⁂ چو سلطان عزت علم در کشید ⁂ جهان
سر بجیب عدم در کشید ⁂ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ و فرو میفرستیم بتو از قرآن مَا هُوَ شِفَاءٌ آن چیزی که او شفاست
مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که همه را بیان
داده‌اند یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و بخشایش
است مر مؤمنان را که بدو نفع میگیرند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا و نمی افزاید قرآن مر ستمکاران را مگر
زیانکاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو بکفر میروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم ما عَلَى الْإِنْسَانِ
برادیم صحت و توانگری و اعیی أَعْرَضَ روی گردانید از یاد ما مراد کافرست چون خدای نعمت او را از انزال کتب
و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند وَنَأَى بِجَانِبِهِ و بنفس خود دور شود
و گرانی گیرد تکبر و تعظم نماید و از طریق حق بر طرف رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری
و فقر و ترس كَانَ يَئُوسًا باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل الهی و واثق نباشد بکرم
نا متناهی اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت با امید فرح صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو هر کسی يَعْمَلُ
عمل می کند عَلَى شَاكِلَتِهِ بر طریقی که مشاکل حال وی باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت
اعراض و در نعمت یاس دارد و مؤمن در هر حال سپاس داری و در ضرا شکیبایی ورزد و گفته‌اند شاکلته
ورزد و گفته‌اند شاکلته طبیعت است یا عادت یا سنت یا دین یا مقدار طاعت و قوت و معنی همه
راجعست بآنکه مصراع هر کسی آن کند کزو بسزد ⁂ از شیخ شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیه قرآن
امیدوارترست فرموده که قل کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیه از رجا چه چیز است گفت از بنده جفا
و خطا آید و الجفا از لایق او شاید و از خدای و فا و عطا آید و الجفا از کریمی لو سزد بیت
از کنه آید و من آنم ⁂ از تو کرم آید و تو آنی ⁂ فَرَبُّكُمْ بس پروردگار شما أَعْلَمُ داناترست
بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا بدانکس که او راه یافته‌ترست و بصواب نزدیکترست یا نیکوتر از جهت دین
و منهب آورده‌اند که کفار عرب نضر بن الحارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه

فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم استفسار نمایند چون با
ایشان ملاقات کردند احوال باز گفتند متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته‌ایم که زمان
ظهور پیغمبری نزدیکست و از سخنان شما ابجه احوال او بنی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش
از وی بپرسید که اطراف مشرق و مغرب که بود و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه
است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب گوید یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست
و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آن حضرت سوال
فرمودند از دو سوال را جواب آمد و در قصه روح نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ و می‌پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ
از کیفیت روح که بدان انسان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگو روح از امر پروردگار منست یعنی
از مبدعات که بامر کن شده بی ماده و او از آن جمله است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق سبحانه
بکنه دانا نیست وَمَا أُوتِيتُمْ و داده نشده‌اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی نسبت
با علم خدای شیخ ابومدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم نه از آن
ماست بلکه عاریتست نزدیک ما و بسیاری از آن نرسیده‌ایم پس ما علی الدوام جاهلیم و جاهل را
دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا و اگر خواهیم لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آن چیزی را که از قرآن
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ پس نیابی
تو برای خود بِهِ بآن یعنی نیابی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا متعهدی و کیلی که آنرا استرداد کند
و بر سینه‌ها و مصحفها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لیکن رحمتی است از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند
إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل او هست عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته
و ختم پیغمبران کرده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد
قُلْ بگوی ای محمد لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ اگر جمع شوند آدمیان وَالْجِنُّ و پریان که تو مبعوث بدیشانی
و اتفاق کنند عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بر آنکه بیایند بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت
و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند او را در این صفتها
با آنکه میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمد که میگفت
لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند
گفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگرچه بعضی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر بعضی را همپشت و مددکار وَلَقَدْ
صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان را لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا
الْقُرْآنِ در این قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار
و ذکر جنت و نار و مانند آن فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند و نخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر نا
سپاسی که انکار حق است آورده‌اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد
تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش تر و کم آب تر نیست پس این کوههای اطراف ما دور کن تا زمینها
که قابل زراعت اند پدید آید و جویها بجوی انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگوی
تا ملایکه بر صدق دعوی تو بفرستد و ترا از کوشها از زر و نقره بدهد تا از درویشی باز رهی و بگو تا آسمان

بر سر ما فرود آمد تا آن عذاب او را کاه شویم و امثال سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت
بر ایشان باعجاز قرآن این ایتها در خواستند و عبدالله بن امیه مخزومی کفت که ایمان نیارم بتو تا
نردبانی بنهی و بر آسمان روی و من در تو می نکرم و نسخه چهاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم
که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها کنی هنوز کمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد و حق سبحانه این آیه فرستاد
وَقَالُوا وکفتند متعنتان قریش لَن نُّؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی
که روان سازی برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنبُوعًا چشمه پر آب هرکز تهی نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ
یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ از درخت خرما و انکور یعنی مشتمل بر این درختان
فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان کردانی جویهای آب خِلَالَهَا در میان آن بوستانها تَفْجِيرًا
روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ همچنانکه کمان بردی و وعید
کردی که او نسقط علیهم کسفا من السماء عَلَيْنَا بر سر ما كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدای را
وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتکان را قَبِيلًا در مقابله یعنی عیان بما نمایی یا بیاری ایشان را بکواهی
بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد ترا بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ خانه از زر که در آنجا که بنشینی أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ
یا بروی بر آسمان وَلَن نُّؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر بر آمدن ترا بر آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا تا وقتی
که فرود آری بر ما كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي
بکو پاکست پروردکار من از آنکه بروی تحکم کنند یا آنکه کسی را در قدرت او شریک وی سازند
و شما را الجا از من میطلبید بچیزی که بر آن قادر نیست هَلْ كُنتُ آیا هستم من إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا
مکر آدمی فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم
ایشان بود و اظهار آیات به ارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود سخن
ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه کما سبق فی قوله و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و لو انزلنا ملکا
و قوله و لو فتحنا علیهم بابا من السماء وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع کرد مردمان را یعنی اهل مکه را أَن يُؤْمِنُوا از آنکه
ایمان آورده اند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وقتی که آمد بدیشان بیان حق بزمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
إِلَّا أَن قَالُوا مکر آنکه کفتند أَبَعَثَ اللَّهُ آیا برانگیخت خدای بَشَرًا رَّسُولًا آدمی را رسول یعنی
این معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس
موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا فایده و استفاده در
میان پدید آمد و چون کافران میکفتند که رسول خدای فرشته باید حق سبحانه رد سخن و شبهه
ایشان را میفرماید که قُل لَّوْ كَانَ بکو اکر بودندی بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین
فرشتکانی که مانند آدمی يَمْشُونَ میرفتند بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ در حالتی که مقیم بودند
و آرام کرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم هر آینه فرستادیم برای ایشان مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان مَلَكًا
رَّسُولًا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا باهم مجتمع توا
وازو تلقین توانستندی کرفت چه در تعلیم و تعلم تجانس شرط است و چون سکنه زمین آدمیان اند
پس رسول نیز آدمی می باید نظم او بشر فهمد خود را اشکال ها تا بجنس آینه و کو کردند و کو

نستلقی

شله

زانکه جنسیت عجایب جاذبیست ٭ جاذب جنس است هر جا طالبی است ٭ در لباب آورده که کافران گفتند
گواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو کفایت خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
میان من و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه بزبان حال ناطق است بآنکه
محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسول است پس دست گواهی معجزه مجاری مجرای بر قول حق است بر صدق دعوی
او إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست بِعِبَادِهِ به بندگان خود خَبِيرًا داناکه احوال
پوشیده ایشان را میداند بَصِيرًا ٭ بیناکه اعمال آشکارای ایشان را می بیند وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ
و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است
وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم کند بضلالت او و فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی
تو مر گمراهان را أَوْلِيَاءَ دوستان که نصرت کنند ایشان را مِنْ دُونِهِ ط بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم
ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن
مالک رضی الله عنه وارد است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که چگونه روند بر رویهای
خود فرمود که آنکسی که ایشان را بر قدمهای ایشان قادر است آنکه ببرد بر رویهای ایشان اما آنست که ایشان
پرهیز میکنند برویهای خود از هر بلیه و خواری عُمْيًا و حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی
نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمیکردند وَبُكْمًا
و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمیگفتند وَصُمًّا و کران
یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه در پی عدم استماع سخن حق نبوده اند مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ ط جای ایشان دوزخ است كُلَّمَا خَبَتْ هر گاه که ساکن شود زبانهٔ دوزخ یعنی چون آتش
دوزخ گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان انگشت شوند زبانه آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا
پس از سوختن هیمه زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ٭ بیفزاییم ما برای ایشان آتش سوزان یا بر افروزیم آتش را
بآنکه جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بپیچد ذَٰلِكَ آن عذاب جَزَاؤُهُمْ پاداش
ایشانست بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بِآيَاتِنَا بدلائلهاء واضحه بر صدق پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم که معجزات اوست یا بآیات قرآن وَقَالُوا و گفتند أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آن وقت که بودیم ما
استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای ریزه ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِيدًا
آفرینش نو بودن ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست
ایشان را نو سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنکه آن خدایی که بقدرت
کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را با آن عظمت و بسطت بی ماده قَادِرٌ تواناست
عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ ط ایشان را دیگر باره بمثل تغیر از نفس شی کند چنانکه
مشکل لا یفعل کذا یا نت پس میفرماید که آنکه نه از چیزی چیزی آفریند قادر هست بآفرینش تو که کهنه شده را
باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ و بدرستی که خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان أَجَلًا مدتی که لَا رَيْبَ فِيهِ
هیچ شکی نیست در آن و آن زمان مرگست یا بجهت اعاده ایشان اجلی نهاده که قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ
پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق إِلَّا كُفُورًا ٭ مگر انکار بعث و حشر را قُلْ

بگوای محمد کافران را لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزینهای
پروردگار مرا که بخلقان می دهد إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید خَشْيَةَ
الْإِنْفَاقِ از ترس درویشی و یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ما و ردی فرموده او نیکان مالک
خزاین نعم ربانی شود هر آینه جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس خود چیزی
از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در وجود خود از این دو چیز منزه است
وَكَانَ الْإِنْسَانُ وهست آدمی قَتُورًا بخیل و جمع کننده وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وبدرستی که ما دادیم
موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان
وجراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر آن نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب از حجر
و رفع طور بر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال
و عصای سحره را و امثال این و الجمله در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم از تسع آیات پرسیدند و ایشان جواب دادند که شرک میارید و خون بناحق مکنید و از زنا
و سرقه و اکل ربوا و سعایت و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات
احکام عامست که در ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرموده اند که خاصه شما که یهودیید آنکه در روز شنبه
از حد فرمان در مگذرید فَسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی علمای ایشان همین
آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سوال کن از یهود را إِذْ جَاءَهُمْ چون آمد موسی بدیشان ثم
چه گذشت میان وی و فرعون فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ پس گفت مر موسی را فرعون إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى بدرستی
که من گمان برم ترا ای موسی مَسْحُورًا جادویی کرده و عقل تو مخبط شده قَالَ گفت موسی علیه
السلام لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانستی بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ
نفرستاد این آیات تسعه را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بَصَائِرَ آیتهای
روشن که هر یک دلیلست بر نبوت من وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ و من یقین دانم ترا ای فرعون مَثْبُورًا
هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ آنکه فرا گیرد
و دور کند موسی و قوم او را مِنَ الْأَرْضِ از زمین مصر فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرق کردانیدیم او را وَمَنْ
مَعَهُ جَمِيعًا و هر که با او بود بتمامی وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ و گفتیم پس از غرقه شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
مر فرزندان یعقوب را که شما اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند که بیرون
کنند فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ
بیاریم ایشان و شما را بحشرگاه لَفِيفًا جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما بتمییز سعدا از اشقیا
وَبِالْحَقِّ وبدرستی أَنْزَلْنَاهُ فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و براستی فرود آمد و در تبیان
آمده که با بمعنی علی است و مراد از حق محمد ست صلی الله علیه و آله و سلم یعنی علی محمد نزل و در مدارک
آورده که محمد بن سماک قدس سره بیمار شد قاروره او را بطبیب ترسایی بردند مردی نیکو روی خوشبوی
بجامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید با وی گفتیم فرمود سبحان الله در هم دوست خدا
از دشمن خدا استعانه میکنید باز گردید و با ابن سماک بگویید که دست خود بر موضع وجع نه و بگو

وبالحق انزلناه وبالحق نزل وازچشم وقصه بعرض شیخ رسانید تبرکت بران موضع نهاد وابن کلمات
بگفت فی الحال شفایافت وگفته اند آنکس حضرت نوح علیه السلام بیت نی اثر حکمت واهیت این
کار طبیبان المسیست وما ارسلناک ونفرستادیم ترا ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم الا مبشرا مگر مژده
دهنده مطیعان را بثواب ونذیرا وبیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی رحمه الله فرموده که مژده ان ده
که روی از ما بگرداند بیم کننده از آنکه روی بما آرد یعنی بدکاران را بشارت ده بسعت رحمت وکمال عفو تا روی
بدرگاه ما آرند ونیکوکاران را انذار کند تا از اثر هیبت وجلال قهر بر اعمال خود اعتماد ننمایند وقرآنا فرقناه
وبراکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت وسوره سوره لتقرأه علی الناس تا بخوانی او را بر مردمان علی
مکث بر طریق درنگ ومهلت چه آن برای حفظ ایشان آسان ترست وبفهم نزدیکتر ونزلناه وفرو
فرستادیم او را بحسب حوادث تنزیلا فرو فرستادنی در مدت بیست سال قل آمنوا به بگو مردمان
را که ایمان آرید بقرآن او لا تؤمنوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال
وی هیچ افزاید واز عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان غیر رسد ان الذین بدرستی که آنانکه اوتوا العلم
وداده شدند علم را من قبله پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب سماوی خوانده اند وحقیقت
وحی شناخته وامارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام واتباع او از یهود ونجاشی واصحاب
او از نصاری وطالبان دین سلمان وابوذر وورقة بن نوفل وامثال ایشان اذا یتلی علیهم چون
خوانده شود بر ایشان یخرون للاذقان بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویهای سجدا
در حالتی که سجده کنندگانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند
از ارسال محمد صلی الله علیه وآله وسلم وانزال قرآن ویقولون وگویند سبحان ربنا پاکست پروردگار
ما از خلاف وعده خود ان کان وعد ربنا بدرستی که هست وعده او وبدین کار ما لمفعولا کرده
شده یعنی وقوعات لا محاله ویخرون للاذقان ویفتند بر رویهای خود در سجده ذکر دو قول
بجهت آنست که اول چیزیکه از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست گفته اند سجده اول برای
شکر است واین سجده بجهت تاثیر از مواعظ قرآنی لاجرم در پی سجده فرموده که یبکون بگریند
ویزیدهم ومزیاده کند سماع قرآن ایشان را خشوعا وفروتنی وتضرع این سجده
چهارم است از سجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده وفرموده بحقیقت این
سجود التجلی است زیراکه خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر وبر باطن یا بر هر دو چون خبر داد که خشوع
ایشان زیاده میشود وخشوع نمی باشد الا تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد وبرادن
تقدیر این سجود تجلی بود وساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد وخضوع وخشوع
او بیفزاید ما تجلی الله لشیء الا خاضعه بیت لمعه نور تجلی از قدم برحدوث افتد فرود آیند هم
پس خضوع اینجا زوال هستی ات وآن بلندی موجب بستی است آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان یا یکدیگر گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدا
منع میکند خود دو خدا را میخواند آیت آمد که قل ادعوا الله بگو بخوانید خدای را او ادعوا الرحمن
یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ را بر ذات واحد اطلاق میکنند ومقصود از هر دو یکی است وبعضی

گویند که اهل کتاب با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم گفتند که خدای در توریت ذکر رحمن بسیار کرده
است و تو بدین اسم کویا د میکنی این آیه نازل شد که این دو اسم رحمن اطلاق برا بوند ایًّا مَّا تَدْعُوا هر کدام را
که بخوانید نیکوست و بدان حق را خواندن باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ پس مر او راست نامهای نیکو بعضی
دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جبیر رحمه الله فرموده که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله وسلم قرائت بجهر میفرمود در جمیع نمازهای هر وقت که صلوة یومیه در مسجد الحرام قرائت
کردی اهل مکه بلهو و لغو و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا تنها یا که آنحضرت در غلط افتاده ترک
قرائت کند حق سبحانه فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قراة نماز خود را یعنی بلند مخوان
تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مگذار بآن تا حدی که نشنوند آنانکه تو نماز میگزارید
وَابْتَغِ و بطلب بَيْنَ ذَٰلِكَ میان جهر و مخافت سَبِيلًا راهی میانه چه اقتصاد در همه امور
محبوبست آورده اند که صدیق رضی الله عنه قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او
حاجت مرا میداند و فاروق رضی الله عنه قرآن بلند میخواند و میگفت شیطان را میرانم و خفته را بیدار
میکنم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نزول این آیه ابابکر را رضی الله عنه فرمود که قدری
آواز بلند ترکن و عمر را رضی الله عنه امر کرد که قدری آواز فرود آر و گویند معنی آیه اینست که جهر مکن
در همه نماز و اخفات مفرمای در همه و میان این دو راهی بدست کن یعنی در صلوة یومیه اخفات
و در لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش و ثنا مر خدای را الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا
فرزندی رد یهود و نصاری و بنو ملیح است که حق را فرزند اثبات میکردند وَلَمْ يَكُن لَّهُ و نیست
مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی رد مشرکانست که تبا ترا شریک حق میگفتند وَلَمْ يَكُن لَّهُ
وَلِيٌّ و نیست مر او را دوستی مِّنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز کردد
علم الهدی فرموده که حق دوست نگرفت تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست کرد تا بلطف وی از
حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِيرًا تعظیم کردنی یعنی او را
برتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان نظم
فکرها عاجزست ز اوصافش ٭ عقلها هرزه
میزند لافش ٭ عقل عقلست جان جانست او ٭ آنکه زان برترست آنست او ٭ و گفته اند معنی کبره اینست که بگو
الله اکبر ثعلبی از فاروق رضی الله عنه نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهترست از دنیا و ما فیها آیة آخرت را
ازین سوره آیة العز گویند و هر کودک از بنی عبد المطلب که بسخن در آمدی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم

بوی آیه بیاموختی سورة الکهف بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ ثنا و ستایش مر خدای راست الَّذِي أَنزَلَ آنکه فرو فرستاد عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد
الْكِتَابَ قرآن را ترتیب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیهست بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منانست
است که بندگان او را زانی داشته وَلَمْ يَجْعَل لَّهُ و ننهاد در وی عِوَجًا کجی یعنی از کجی باختلاف لفظ و تناقض معنی
یا عدول از حق بباطل و کردانید او را قَيِّمًا راست یعنی معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط یا معتمد
علیه و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و در تاویلات آورده که ضمیر له عاید بعبدست و معنی آنکه ننهاد بنده
خود را میلی بغیر خود و کردانید او را مستقیم در جمیع احوال لِّيُنذِرَ تا بیم کند محمد صلی الله علیه و آله وسلم

باقرآن مر كافرانرا بَأْسًا شَدِيدًا بعذاب سخت كه استيصال است يا عقوبت دوزخ عذابي صادر شده مِنْ
لَدُنْهُ از نزديك خداي كه معذب اوست نه غير او وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و تا مژده دهد پيغمبر يا قرآن
مر گرويدگان را الَّذِينَ آنانكه يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ ميكنند كارهاي پسنديده أَنَّ لَهُمْ آنكه مر ايشانراست
أَجْرًا حَسَنًا ۝ مزدي نيكو يعني بهشت باداش پسنديده و تمام مَاكِثِينَ در حالتي كه مقيم باشند فِيهِ
در ان اجر أَبَدًا ۝ هميشه بي انقطاع و انتقال شيخ سلمي رحمه الله آورده كه عمل صالح آنست كه جز براي خدا
نبود و اجر حسن آنكه مانع دولت لقا نباشد وَيُنْذِرَ الَّذِينَ و بيم كند آنانرا كه از روي جهل قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ
گفتند فرا گرفت خداي وَلَدًا ۝ فرزندي و قايلان اين يهودند و نصاري و بنو مليح مَا لَهُمْ بِهِ نيست
اين گروه بندگان را بفرزندي يا بدين سخن كه ميگويند مِنْ عِلْمٍ هيچ دانش بتوهم كاذب القاء اين قول
ميكنند وَلَا لِآبَائِهِمْ و نه دانشي بود مر پدران ايشانرا درين باب اگر تقليد آبا ميكنند كَبُرَتْ كَلِمَةً
بزرگ كلمه است آن كلمه كه از روي جرأت تَخْرُجُ بيرون مي آيد مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهاي ايشان از جهة
قولها گفتار اين كلمه را بطريق استعظام ذكر فرموده كه مشتمل است بر تشبيه و تشريك و احتياج و اتصاف
بصفات حدوث إِنْ يَقُولُونَ نميگويند إِلَّا كَذِبًا ۝ مگر دروغي اما بزرگ دروغي است كه نزديك
رسيده كه بسبب آن آسمان و زمين بشكافد و كوهها از جا برود تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ
الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا آورده اند كه حضرت رسالت پناه صلي الله عليه وآله وسلم از
استماع اين كلمه غمناك شد و اميدي كه بايمان ايشان ميداشت با نقطاع نزديك حق سبحانه از براي
تسلي دل مبارك او فرموده فَلَعَلَّكَ پس مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ كشنده نفس خودرا عَلَىٰ آثَارِهِمْ
بعد از برگشتن ايشان از تو و انكار ايشان ترا يعني كار ايشان برخود آسان كن و غم بر دل بي غل منه
إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا اگر ايمان نياورند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باين سخن يعني قرآن حقيقت او را تصديق نكردند
و بشرك و كفر و عصيان ايشان خود را هلاك مساز أَسَفًا ۝ از روي اندوه يا جزع يا حسرت يا غضب
إِنَّا جَعَلْنَا بدرستي كه ما گردانيديم مَا عَلَى الْأَرْضِ آن چيزرا كه بر زمين است از معادن و نباتات
و حيوانات زِينَةً لَهَا آرايش مر اهل زمين را محققان بر آنند كه ما بمعني مَن است و مراد انبيا اند
يا علما يا حفظه قرآن كه زينت زمين ايشانند و جمعي گويند آرايش زمين برجال الله است از ان روي
كه قيام عالم را بوجود شريف ايشان باز بسته اند بيت روي زمين بطلعت ايشان منور است ۞
چون آسمان بزهره و خورشيد مشتري ۞ و گفته اند مراد از ما علي الارض مشتهيات محرمات است كه حق سبحانه
فرموده كه ما آنرا خلق ساخته ايم يعني در چشم مردم آراسته ايم لِنَبْلُوَهُمْ تا بيازماييم يعني معامله آزمايندگان
كنيم تا ظاهر گردد كه أَيُّهُمْ كدام از ايشان أَحْسَنُ نيكوترست عَمَلًا ۝ از جهت عمل يعني كيست
كه اين محرمات را ترك كند و ايمان آرد و كيست كه منكر شود و كافر گردد وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستي كه ما سازندگانيم
مَا عَلَيْهَا آن چيزرا كه بر روي زمين است از كوه و درخت و بناها صَعِيدًا جُرُزًا ۝ زميني
هامون بي گياه يعني باخر اين عمارتها را خراب خواهيم ساخت پس دل بران منهيد و بزينت فنا
ناپايدار او فريفته مشويد بيت جهان از رنگ و بو سازد اسيرت ۞ ولي نزديك ارباب بصيرت ۞
ز رنگ دلكش اش اعتبار نيست ۞ ز بوي دلفريبش رام دل نيست ۞ آورده اند كه چون يهود قريش را

سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بپرسند با یکدیگر میگفتند قصه جوانان
بس عجیب است و عجب از وی که جواب او داند حق سبحانه آیه فرستاد که أَمْ حَسِبْتَ همچنانست که میگویند
آیا می پنداری تو أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ آنکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند كَانُوا
بودند مِنْ آيَاتِنَا از دلائل قدرت ما عَجَبًا ۝ چیزی شگفت یعنی قصه ایشان بنسبت آیات قدرت
ما که در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست جیرم نام واقع
در کوه تبفلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود و رقیم نام قریه ایشانست یا وادی
که کوه تبفلوس در آنجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا از حجر که اسماء اصحاب کهف در آنجا حفر کرده بودند
و آن در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بودند که در کوهی از خوف باران پناه بغاری
برده بودند و سنگی بر در غار فرود آمده و پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیه
مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین و از حق سبحانه نجات خود خواسته اند و سنگ از در غار
دور شده و خلاص یافته اند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیارست و درین ترجمه آنچه اشهر
و اصح است مذکور کرده آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسیده
و آنجا مذبحی برای بتان که معبود او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن
او شنید خلاصی یافت و هر که تمرد نمودش بقتل رسید شش جوان نورسیده خدا پرست از بزرگ
زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشته و از حق سبحانه درخواست نمودند که ایشان را از فتنه
ان ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسیده و باحضار ایشان امر کرد تهدید بسیار نمود
ایشان بر طریق توحید که راسخ و ثابت بودند مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود
تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانید و خورده سال شما را دو سه
روزه مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در رد آن
پس از آن موضع متوجه شهر دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشا
ورت نمودند در ای همه قرار یافت هر یک از خانه پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشته
روی بکوهی که نزدیک شهر بود آورده اند و در راه شبانی بدیشان رسید و بر پی ایشان در آمده موافقه
نمود سگ شبان نیز در عقب ایشان دویدن آغاز کرد و چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن
آورد تا بزبان فصیح از من مترسید که من دوست خدا را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی
کنم ایشان چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدان پناه میتوان گرفت
پس باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار خبر میدهد إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ
یاد کن ای محمد چون بازگشت کردند جوانان و پناه بردند إِلَى الْكَهْفِ بغار جیرم و در آمدند در وی فَقَالُوا رَبَّنَا
پس گفتند بزاری ای پروردگار ما آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ بده مارا از نزدیک خود رَحْمَةً بخششی یعنی آمرزش
یا روزی یا امن از وعده و وَهَيِّئْ لَنَا و مهیا ساز برای ما مِنْ أَمْرِنَا از کار ما مفارقت کفار رَشَدًا ۝
راستی و نیکویی و صواب فَضَرَبْنَا پس نهادیم ما عَلَى آذَانِهِمْ بر گوشهای ایشان حجابی که نشنوند
یعنی بخوابانیدیم ایشان را فِي الْكَهْفِ در غار سِنِينَ عَدَدًا ۝ سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ

پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشانرا لنعلم تا به بینیم آنچه بعلم ازلی دانسته‌ایم بدانند بندگان ما
درین قصه ای الحزبین کدام از دو گروه مراد اهل کتاب‌اند یا مؤمن و کافر یا متقدمین و متأخرین و بر عهد
تقدیر معلوم گردد که کدام ازینها احصی شمارنگاه دارنده‌ترست لما لبثوا امدا ۝ اندازه مدتی را که
ایشان کدام گروه کرده‌اند و شماره کرده‌اند ترست نحن نقص ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم علیک
بر تو که محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نبأهم بالحق خبر ایشانرا براستی انهم فتیة بدرستی که
ایشان جوانان بودند که از روی صدق امنوا بربهم ایمان آورده‌اند بپروردگار خویش وزدناهم
و بیفزودیم ایشانرا هدی راه نمونی یعنی ثبات و یقین وربطنا و ببستیم صبر علی قلوبهم بر دلهای
ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشانرا و قوت دادیم ایشانرا بر اظهار حق و جرأة ارزانی داشتیم در اداء سخن
دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند در پیش وی و ایشانرا بر پرستش بت دعوت کرد فقالوا پس گفتند
ربنا پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست لن ندعوا نخواهیم پرستید
من دونه الها بجز وی معبودی دیگر لقد قلنا بخدای که گفته باشیم اذا آن هنگام که دیگری را پرستیم
شططا ۝ سخن خطا و دروغ هؤلاء قومنا این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل
افسوس اتخذوا فرا گرفته‌اند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه آلهة بجز خدای بحق
خدایان دیگر که بر باطل‌اند لولا یأتون علیهم چرا نمی‌آرند ایشان بر پرستش بتان و استحقاق ایشان
مر عبادت را بسلطان بین بحجتی روشن و برهانی یعنی دقیانوس بر عهد مردمانرا تکلیف بت پرستی میکند
نه بحجت و برهان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و می بندد علی الله
کذبا ۝ بر خدای دروغ که نسبت شرکا کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه
ایشانرا مهلت داد و ایشان فرار نمودند ملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم
و چون یکسو شدند از اهل شرک و دوری جستید از ایشان یعنی دقیانوس و قوم او از اهل کفر
وما یعبدون و از آنچه می‌پرستند الا الله مگر خدای ایشان خدایرا معبود میدانستند و بتانرا
در عبادت شریک وی ساختند ملیخا فرمود که چون از ایشان برکرانه شدید فأووا الی الکهف پس باز
گشت کنید بسوی غار و در وی جای گیرید ینشر لکم ربکم تا بگستراند برای شما و بسیار او نیکار سازد برای شما
من رحمته از بخشایش خود در دو سرای ویهیئ لکم و بسازد برای شما من امرکم از کار شما مرفقا ۝
آن چیزیکه بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده‌اند که جوانان اتفاق نموده بکوه بر آمدند و شبان ایشانرا
بغار در آورده و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت هم آنجا بخفتیدند و دقیانوس
بعد از دو سه روز بافسوس باز آمد از احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت و پدران
ایشانرا بر احضار ایشان تکلیف کرد گفتند ای ملک مبلغی از مال ما برده برین کوه متحصن شده اند دقیانوس
با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشانرا در آن غار تکیه کرده یافت بنداشت که بیدارند فرمود در غار بسنگ
بر آرند تا در همانجا بمیرند پس در غار را استوار ساختند و دو مؤمن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال ایشانرا
بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند با امید آنکه شاید روزی کسی بدانجا رسد و از حال ایشان
خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه تیاخلوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب

بدو جانب بي تافت وعفونت او را تحليل كرد هوا را باعتدال باز مي آرد در درون غار نمي تافت تا الوان واجسام
ايشانرا متغير و ثياب ايشانرا كهنه نكرداند چنانچه حق سبحانه ميفرمايد وَتَرَى الشَّمْسَ و ميبيني تو اي
بيننده افتاب را إِذَا طَلَعَتْ چون طلوع كند تَزَاوَرُ ميل ميكند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ايشان
ذَاتَ الْيَمِينِ بسوي راست اينكه چه در غار در مقابل قطب شمالي افتاده بود وَإِذَا غَرَبَتْ و چون غروب
كند تَقْرِضُهُمْ ببرد از ايشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوي چپ نگرنده وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ و ايشان در
فراخي اند از غار در ميان ان بحيثيتي كه روح هوا بديشان ميرسد و از تعفن غار ايمن اند ذَٰلِكَ
اين خبر ايشان مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از دلايل قدرت خداي است مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هركرا خداي راه نمايد
بتوفيق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه يافته است بفلاح و رشاد وَمَنْ يُضْلِلْ و هركرا فرو گذارد فَلَنْ
تَجِدَ لَهُ پس تو نيابي مر او را وَلِيًّا مُرْشِدًا ۝ دوست راه راست نماينده وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا و پنداري
تو ايشانرا بيداران زيرا كه چشمهاي ايشان باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنكه ايشان خفتگانند در
كشف الاسرار آورده كه اين حال او رده كار جوانان طريقتست چون بظاهر ايشان نگري بيني كه جلوه كرند
در ميدان اعمال و چون سراير ايشان دريابي كه از همه فارغ اند در بوستان لطف ذي الجلال بباطن مست و بظاهر
هشيار يعني بيكار و بصورت در كار بيت ظاهري با اين وان در ساختم باطني از جمله وا پرداخته
ابن عباس رضي الله عنهما فرموده كه اصحاب كهف را در شش ماه از جانبي ميگردانند تا زمين لخم بر ويست
از اجساد ايشان نخورد و گويند در هر سالي روز عاشورا ميگردانند و بر بهر تقدير تقلب ايشان
ثابت لما قال الله تعالى وَنُقَلِّبُهُمْ و ميگردانيم ايشانرا يعني ملائكه بامر ما ميگردانند شان ذَاتَ
الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ايشان بَاسِطٌ گسترانيده
است ذِرَاعَيْهِ دستهاي خود را بِالْوَصِيدِ بر پيشگاه غار يا بر استانه وان سگ زرد بود يا سرخ يا
خاكستر گون يا ابلق و در زاد المسير آورده كه سرش سرخ بود و تنش سياه و شكمش سپيد و دمش ابلق
و نامش قطمير است يا قطفير يا حمران يا ريان يا صهبا در تفسير امام ثعلبي مذكورست كه هركه در شبانه روزي
بر حضرت نوح عليه السلام درود فرستد از گزند و بوي ضرر نرسد و هركه اين كلمات وكلبهم باسط ذراعيه
بالوصيد نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع يابي بر ايشان و نظر كني
بر ايشان لَوَلَّيْتَ هرآينه روي بگرداني مِنْهُمْ از ايشان فِرَارًا بجهت گريختن وَلَمُلِئْتَ
و هرآينه پر كرده شوي مِنْهُمْ رُعْبًا ۝ از ايشان ترس و بيم يعني دل تو از ترس و بيم ايشان پر سازند
مراد آنست كه كسي را طاقت ديدن ايشان نيست بجهت آنكه چشمهاي ايشان گشاده است و مويها و نا
خنهاي ايشان دراز شده و ايشان در مكان مظلم موحش اند صورت اين مخاطبات گذشت با حضرت
پيغمبر صلي الله عليه و آله وسلم مراد غير وي بند القصه چون دقيانوس در غار بر ايشان استوار كرده باز گشت
و بدار الملك باز آمد اندك زماني را با اجل بناي حيوتش را در هم افگند وان همه ملك و مال و جاه
و جلال متلاشي گشت بيت دي چند بشمرده ناچيز شد امروز نيز بنگرند كين نيز شد
و بعد از ان چند مالك ديگر در ان ممالك تصرف كردند تا نوبت بملك صالح تندروس گويند تندوسيس
رسيد واو مردي مومن و خداي ترس بود اكثر مردم زمان او را در حشر جسد شبهه افتاد و منكر

نشدند و هرچند ملک ایشانرا پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیل بر حشر جسد بر ایشان
نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم
بَعَثْنَاهُمْ برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم نه جسد ایشان بطول زمان تغیر یافته بود نه جامها
ایشان فرسوده گشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت خود لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ
تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ
گفت گوینده از ایشان یعنی مکسلمینا که بسن از همه اکبر بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید درین
غار مقصود آن بود تا مدت لبث پیدا شود و نمازها قضا شده بجای آرند و ایشان بامداد در غار در آمده
بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوا لَبِثْنَا گفتند درنگ کرده
ایم اینجا يَوْمًا روزی اگر یک روز در خواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز اگر درین روز خفته
باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و مویهای سر خود را دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ گفتند بعضی از
ایشان یعنی بعضی را که پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بآنچه درنگ کرده اید فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ
بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ بفرستید یکی را از مومنان خود بدین درم سیم دیده إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس
فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا پس باید که فرستاده در نگرد تا کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه ترند از جهت
طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند
که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحه ایشان پیدا کنند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ پس بیارد
بشما خوردنی از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت
وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا و خبر دار نگرداند بشما یکی را از اهل شهر إِنَّهُمْ بدرستی که اهالی
این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند إِنْ يَظْهَرُوا اگر مطلع گردند یا قادر شوند و ظفر یابند عَلَيْكُمْ
بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ یا بازگردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش
خویش وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا رستگاری نیابید آن وقت که بدین او در آیید و روی نجات نه بینید
هرگز یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر
نهاد و بدروازه رسیده اوضاع آنرا متغیر دیده و چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان
مردمان را بر نمط دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بدکان خبازی آمد درمی از آنچه همراه
داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی را
یافته و آن زر را بیازاری دیگر نمود و بیک لحظه خبر ببازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا
طلبیده تهدید عظیم نمود و طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من گنج نیافته ام دیروز این زر را از خانه
پدر برداشته ام و امروز بیازار آورده ام تا مرا بلشکر چون بر سیدند بگفت کسی از مردم آن شهر
ندانست و برا تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید لااقل از مهم من آگاهی
دارد داغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شده که مرده است تو مارا افسوس میکنی
یملیخا گفت با من سخریه میکنید دی روز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام
فرستادند سخن این چیزی نمیدانم القصه او را پیش ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک

بجمع

با جمع مرزبانان و اشراف بلد روی بغار آوردند یملیخا درآمد و ماجرا را خبر داد و علی القول ملک برسید و آن
لوح که بر در غار بود برخواند نامها و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمد ایشان را دید
با رویهای تازه و جامهای نو متحیر شده بر ایشان سلام کرد جواب دادند و حق سبحانه ازین حال خبر فرموده
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع کردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان
لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ آنکه وعده خدای به بعث و حشر راست چه خواب و بیداری
ایشان بموت و بعث مشابهتی تمام دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر تا بدانند آنکه قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا
هیچ شکی نیست دروی پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن
زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ امر دین خود را بعضی میگفتند حشر مر ارواح مجرده را خواهد
بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چه خداوندیکه توفی
نفس کرده سیصد سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاهداشته بر ارسال ارواح کند بآن قادرست
بر توفیه نفوس همه مردمان و امساک اجزای و دیگر باره فرستادن ارواح بآن بیت پیش قدرت
کارها دشوار نیست، عجز را با قوت حق کار نیست، آورده اند که چون آنملک را دعا کردند در مضاجع خود
بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله وسلم آرزوی آن داشت که اصحاب کهف را ببینند جبرئیل آمد گفت یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید
اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که چگونه فرستم و کرا برنشانم فرمای جبرئیل علیه السلام گفت ردای مبارک خود بگستران و صدیق
و فاروق و مرتضی و ابوذر را رضی الله عنهم بگو تا هر کدام بطرفی بنشینند و باد را که مسخر سلیمان
بود بطلب که خدای تعالی او را مطیع تو کرده تا ایشان را بردارد بدان غار برسد
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنان کرد و صحابه بدر غار رسیدند سنگ برداشتند سگ ایشان روشنی
دید بانگ درگرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت
نمود که درآیید ایشان درآمدند گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح را با جساد
ایشان باز آورده تا برخواستند و جواب سلام باز دادند صحابه رضی الله عنهم گفتند نبی الله محمد بن
عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم شما را سلام رسانیده ایشان گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام
پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام
رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند تا بار دیگر نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد صلی الله علیه
و آله و سلم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث
گردند القصه چون تندروس و قوم این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند فَقَالُوا ابْنُوا پس گفتند
بنا نهید عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا ۝ بر ایشان دیواری کاز چشم مردم پوشیده شوند تا بدان بنا موضع ایشان
بشناسند رَبُّهُمْ پروردگار ایشان أَعْلَمُ بِهِمْ داناترست بکار ایشان از جمیع که منازعت
می نمایند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا گفتند آنانکه غالب شدند عَلَىٰ أَمْرِهِمْ بر دین ایشان
یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قایل بودند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ فرا میگیریم بر ایشان

مَسْجِدًا ۞ سجدی که مردمان دران نماز کزارند سَيَقُولُونَ زود باشد که بکویند یهود یا
یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلٰثَةٌ سه تن بودند رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان
وَيَقُولُونَ وکویند نسطوریه از نصاریان خَمْسَةٌ پنج تن بودند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان
سک ایشان و میکویند این سخن رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختن بی شیدکی یعنی کفتاریست که به پندار و با خراج
خود میکویند وَيَقُولُونَ وکویند مسلمانان باخبار رسول صلی الله علیه وآله وسلم سَبْعَةٌ ایشان هفت
تن اند وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان سک ایشان قُل رَّبِّي بکو آفریدکار من أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم دانا
ترست بشمار ایشان مَا يَعْلَمُهُمْ نمیدانند شمار ایشانرا إِلَّا قَلِيلٌ مکر اندکی از مردمان که پیغمبرست
صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم فرموده که انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی رضی الله عنهم
منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسامی ایشان اینست یملیخا مکسلمینا مشلینا مرنوش دبرنوش شاذ
نوش و اسم راعی مرطونس است و اسم کلب قطمیر و روایات دیکر در اسامی ایشان هست اکثر فی الجمله
صحت دارد اینست در تیسیر از عبدالله عمر رضی الله عنهما نقل میکنند که چون اتش در موضعی افتد این اسما
بر کاغذی نوشته در انجا افکنند فی الحال بمیرد و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیارست
بعضی کویند این قصه نمودار احوال بدلاء سبعه اند که هفت اقلیم عالم موجود باوجود ایشان ست قایم و کهف
خلوتکاه ایشان بوده و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و عیشی و قوت
قلب سر و سر و خفی که تعلق بکهف بدن دارند و ید قیاس نفس اماره است و حواله توضیح این سخن بجواهر
التفسیر میرود فَلَا تُمَارِ پس تو خلاف مکن ای محمد فِيهِمْ در شان اصحاب کهف اکر اهل کتاب خلاف
کنند إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا مکر جدال الظاهر یعنی همت منمای در مجادله و بر ایشان خوان انچه در قرانست
و برد و تجهیل ایشان اشتغال منمای وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم و فتوی مجوی یعنی میرس در شان ایشان
مِّنْهُمْ أَحَدًا ۞ از اهل کتاب یکی را آورده اند که چون سوالات مذکوره انحضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم پرسیدند فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نکفت انشاء الله پانزده روز کم یا بیش وحی فرو
نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل پرنور انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشست
حق سبحانه این آیت فرستاد که وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ ومکوی مر چیزی و کاری که قصد داری إِنِّي فَاعِلٌ بدرستی
که من کننده ام ذَٰلِكَ غَدًا آنرا فردا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مکر آنکه خواهد خدای یعنی بکوی اکر خدا خواهد
وَاذْكُر رَّبَّكَ و یاد کن مشیت پروردکار خود را إِذَا نَسِيتَ چون استثنا فراموش کرده بود و بکوی انشاء الله
یا یاد کن پروردکار خود را وقتی که فراموش کنی از خود چه حقیقت ذکر فنا ذاکرست در مذکور حضرت شیخ
الاسلام فرموده که ذکر حقیقت آنست که دل ذاکر در مذکور کم شود و جان وی در سر نور عیان کرد و عیان
از بیان دور بیت نی بیان در کنجد اینجا نه عیان ؛ نی من و نی ما و نی نام و نشان ؛ ذکر ذاکر محو کردد
بالتمام ؛ جملکی ماند بکوهر والسلام وَقُلْ عَسَىٰ و بکو شاید أَن يَهْدِيَنِ که دلالت کند مرا رَبِّي
پروردکار من لِأَقْرَبَ بانکه نزدیکترست مِنْ هَٰذَا از شان اصحاب کهف که می پرسید
رَشَدًا ۞ از راه صواب و چون عیسی از حق سبحانه لابدست اثر را که خود بزرکتر چیزی
از قصه اصحاب کهفست اخبار انبیا و امم سابقه بوده اند تا از نوازل و حوادث انتهی وَلَبِثُوا

درنگ کردند لبثی از زمان فی کهفهم درغار خود وقتی که درخواب بودند ثلاث مائة
سنین سیصد سال وازدادوا تسعا ۞ و زیاده کردند و برافزودند نه سال در لباب
آورده که سیصد سال شمسی بوده و نه سال برافزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین
السنتین در هر سالی قریب یازده روز است و بتحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری
ودو ماه و نوزده روز باشد دیگر سیدی که ترسایان گفتند ما سیصد سال را دانیم و نه را
نشناسیم حق تعالی فرمود قل بگو الله اعلم بما لبثوا خدای داناترست بمقداری که
درنگ کرده اند له غیب السموات والارض مر او راست پوشیده های آسمانها و زمین یعنی مخفیات
اهالی آن ابصر به چه بیناست خدای بهر موجودی واسمع وچه شنواست بهر
مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان و زمین را من دونه بجز وی من ولی هیچ
دوستی که متولی امور ایشان بود ولا یشرک و انباز نمیکند خدای فی حکمه در فرمان وقضای خود
احدا ۞ یکی را از موجودات علوی و سفلی واتل ما اوحی الیک وبخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو من
کتابک ربک از کتاب پروردگار تو که قرآنست لا مبدل لکلماته تغییر کننده نیست مر سخنان او را
که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده ولن تجد ونیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا
پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره مر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
گفتند این پشمینه پوشان بیقدر را چون صهیب و عمار و بلال و خباب رضی الله عنهم
که بوی خرقهای ایشان ما را متاذی میسازد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم آیت آمد که
واصبر نفسک و بازدار تن خود را و شکیبایی کن مع الذین با آنانکه یدعون ربهم ی
پرستند پروردگار خود را بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلوة
فجر و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز بپرستش حق مشغولند یریدون وجهه میخواهند
رضای او را یا او را میجویند و جویای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه مدنیست و سبب نزول
آن بود که جمعی از مؤلفة قلوب چون عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا
رسول الله ما اشراف عرب ایم با مسلمانان و ابوذر و فقراء مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو
ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده بتعلیم احکام شرع قیام نماییم آیت آمد که صبر کن بر صحبت
درویشان که اوقات صبح و شام رضای خدا بپرستش او می‌کذرانند ولا تعد عیناک عنهم و باید که
درنگذرد چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار و بغیر ایشان ما التفات ترید میخواهی
زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا بباید دانست که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم هرگز
بدنیا و زینت میل نبوده بلکه معنی آنست که مکن عملی که کسی که مایل بزینت دنیا شده مایل بدنیا
از فقرا معرض و با اغنیا مقبل باشد ولا تطع و فرمان مبر من اغفلنا آنرا که غافل کردانیده
ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کرد ما و آنکس امیة بن خلف و اتباع او ویا عیینه و
اتباع او که حضرت را بطرد فقرا می‌فرمودند حق سبحانه میفرماید که ما دل او را غافل کرده ایم

وَاتَّبَعَ هَوَاهُ واو پی روی کرده است از روی نفس وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ۝ وهست کار او تباه
وضایع و با موجب حسرت و ندم و هلاکت وَقُلِ وبگو ایشان را که آنچه بشما آورده ام یعنی قرآن الْحَقُّ
مِن رَّبِّكُمْ پیغام راست و سخن درست است از آفریدگار شما فَمَن شَاءَ پس هر که خواهد گرویدن
روی فَلْيُؤْمِن . پس باید که بگرود وَمَن شَاءَ وهر که خواهد نگرویدن فَلْيَكْفُرْ کو مگرود
وامام زاهد رحمه الله آورده که امر تهدید است و تهویلات نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده امر بمعنی اخبار است هر که را خدای خواهد که ایمان آرد هر آینه ایمان آرد و هر که را خواهد که کافر گردد
وما تشاؤن الا ان یشاء الله آنچه مشیت ازلی علاوه متعلق شده از سمت تغیر مبرا و از صفت
تبدیل معرا است بیت هر کرا بخوان وهر کرا خواهی بران ، حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست
إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلظَّالِمِينَ . برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ
آتشی بگرد در آرد ایشان را سُرَادِقُهَا . سراپرده های آن تشبیه کرد آتشی را که محیط بود بکافران
بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده که سرادق نار چهار
دیوار است غلظ هر یک از آن چهل ساله راه بگرد کافران در آمده وَإِن يَسْتَغِيثُوا واگر فریاد
کنند از تشنگی يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند بآبی كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت یا مس گداخته
چون پیش دهند ایشان بر تنند يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویهای از فرط حرارت
بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست مهل وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ۝ و بد ست آتش جای بود نا إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی که آنانکه بگرویدند بخدای و بکتاب و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته
إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق که ما ضایع نکردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ مزد آنکس که نیکوترست عَمَلًا ۝ از روی
کردار أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان و بسندیده کاران لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ مر ایشان راست بوستانهای
اقامت یعنی بهشتهایی که در آن مقاسم باشند تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ میرود از زیر منازل ایشان
یا بام ایشان جویها يُحَلَّوْنَ فِيهَا پیرایه بسته شوند در آن بوستانها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانهای
ساخته شده مِن ذَهَبٍ از زر در زاد المسیر ابن جبیر رحمه الله نقل میکند که هر یک از بهشتیان را
سه دستوانه بود از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت وَيَلْبَسُونَ و بپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای
سبز مِّن سُندُسٍ از دیباهای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ و دیباهای مطبق فراخور از روی هر یک
مُّتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت
متنعمان است نِعْمَ الثَّوَابُ نیک پاداشی است بهشت و نعیم آن وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ۝ و نیکوست آن
تختها تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه . وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا و پیدا کن برای مؤمنان و کافران مثلی
و آن مثل کدام است رَّجُلَيْنِ دو مرد که برادران از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یلیخا و او مؤمن بود هشت
هزار دینار میراث و میراث رسید هر یک چهار دینار حضرف کرد نه و کافر بدان ضیاع و عقار
و متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجوه خیر صرف کرد و حق تعالی از مآل حال ایشان چنین خبر میدهد که
جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهای انگور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف گردانیدیم

او را بخرما بنادی یعنی درختان خرما گرداگرد آن در آورده یم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ۝ و پیدا کردیم میان
آن دو باغ کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا
بدادی میوه و محصول خود را تمامی وَلَمْ تَظْلِمْ و ستم نکردی یعنی کم نساختی مِنْهُ شَيْئًا از میوه
معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که میوه سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی وَفَجَّرْنَا
و روان کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا ۝ میان آن بوستانهای جوی آب تا شرب دایم باشد یا شد وَكَانَ لَهُ
ثَمَرٌ و بود مر کافر را همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوهای دیگر داشت و اختصاص آنها
بذکر جهة غالبیت بود آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع ببرادر نموده ازو در معیشت توقع
مساعدتی کرد قطروس گفت زر من و تو برابر بود من این همه باغ و متاع پیدا کرده ام و غلامان و خادمان
دادم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو سرا در دنیا ساختی و من در جنت خانه
کرفتم تو لذت خدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان
نمودند قطروس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی و خود را خوار
و محتاج کردی فَقَالَ لِصَاحِبِهِ پس گفت قطروس مر یار یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و او مجادله
میکرد با نیه یعنی این میگفت و او جواب باز میداد که کافر گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا من بیشترم از تو بجهت
مال وَأَعَزُّ نَفَرًا ۝ و عزیزترم باولاد و حشم و خدم در دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در
آمد بباغ خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت
دنیا قَالَ مَا أَظُنُّ گفت گمان نمیبرم أَنْ تَبِيدَ آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد هَذِهِ أَبَدًا ۝ این
بوستان من هرگز یا مظنه من نیست که این دنیا سپری گردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً و گمان نمیبرم قیامت
آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار من چنانکه
تو میگویی و مرا برانگیزند لَأَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ۝ بهتر از این بوستان جای
باز گشت یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند
قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ گفت مر قطروس را یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنکه او جدال با او میکرد أَكَفَرْتَ
آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ بانکسی که بیافرید از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ
پس از نطفه که ماده نزدیکست یعنی پدر ترا که اصل ماده قست یا خود ماده اصل تو ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ۝
اوست خداوندی بحق پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ۝ و انباز نمیکردانم
بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ و چرا چون در آمدی جَنَّتَكَ ببوستان خود هم
قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نگفتی آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفت که اگر
خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی کرداند و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوت هیچکس را مگر بخدای
یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی آنچه ترا از عمارات باغ و تدبیر امور آن میسر شده بمدد کاری لطف
حضرت باریست جل جلاله إِنْ تَرَنِ اگر می بینی مرا أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ۝ کمتر از تو از جهت
مال و فرزند فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ پس شاید که بدهد مرا پروردگار من بوستانی خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ بهتر از
بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا و فرو فرستد بر بوستان تو بسبب کفر تو

حُسْبَانًا صاعقها یعنی عذابی سخت مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان تو صَعِيدًا
زَلَقًا ۝ زمین هاموار بی گیاه که پای بلغزد او يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا یا گردد آب آن بوستان فرو
رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ۝ پس نتوانی تو مر آن آب در زمین فرو رفته را جستن یعنی طلب آن
آب مقدور تو نبود چه رسد با فتن باز آوردن خود چگونه توانا بود او زیرا که حق سبحانه سخن آن مومن
راست گردانید و عذاب اهلاک و استیصال بدان باغ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ و فرا گرفته شد عذاب
الهی بمیوه باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب شد هر بنا که در آن باغ ساخته بود فَأَصْبَحَ
پس بامداد کرد قطروس و آن حال مشاهده نمود يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ میگردانید هر دو کف خود را یعنی از روی
حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد عَلَىٰ مَا أَنفَقَ بر آن چیز که خرج کرده بود فِيهَا در عمارت
آن وَهِيَ خَاوِيَةٌ و حال آنکه بناهای آن باغ افتاده بود عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقوف
ساقط شده و جدران بروی افتاده یا چفته که بسته بودند بیفتاد آنگه تاکها بروی فرود آمده و بر هم
تفته بر جهت قطروس مشاهده آن عذاب کرده دست بر دست میزد وَيَقُولُ و می گفت يَا لَيْتَنِي
ای کاشکی لَمْ أُشْرِكْ انباز نمیکردمی و شریک نمی ساختم بِرَبِّي أَحَدًا ۝ به پروردگار خود یکی را تا
بوستان من بسبب شرک من خراب نمی شد وَلَمْ تَكُن لَّهُ و نبود مر او را فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ گروهی که یاری
دهند در دفع عذاب از باغ او مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای که او بر آن قادر بود و او را نصرت نکرد وَمَا كَانَ
مُنتَصِرًا ۝ و نبود قطروس یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدا هُنَالِكَ آنجا یعنی بوقت
زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا الْوَلَايَةُ لِلَّهِ نصرت دادن و یاری کردن مر خدای راست
و بس الْحَقِّ خدای راست گوی و درستکار هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا او بهتر از جهت پاداش مر آنرا که بدو امید
وار بود وَخَيْرٌ عُقْبًا ۝ و بهتر از جهت عاقبت مر بنده ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت
طاعت غیر او صاحب تاویلات میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مومن و جنتین را بهوا و دنیا که
مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخل مستلذات و زرع تمتعات بهیمیه و در بواقی احوال مناسب این
سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیر است وَاضْرِبْ لَهُم و بیان کن برای جهانیان مَّثَلَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان درین جهان كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم
آنرا مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب سما فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخت با آن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ
آن گیاه دسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود را بکمال رسانید و زمین بدان تازه و خرم شد
فَأَصْبَحَ پس صباح کرد یعنی روزی دیگر گشت آن گیاه تازه زیبا هَشِيمًا ۝ خشک گشته و در هم
شکسته بمثابه که از خشکی و شکستگی تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ پراکنده میگردانند او را بادها و از زمین بر میکنند
و بر هر طرفی می برند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از انشا و افنا
مُّقْتَدِرًا ۝ توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از باران سبز شود و ببالد و بکمال رسد و وقت
آن در آید که از آن نفع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد خشک و بی فایده بماند همچنین آدمی بر زندگی
و تازگی که دارد خوش بر آید همین که نامه عمر از عنوان بپایان رسید مقتضی اجل در آمده نهال نهاد را بصر
صرفنا خشک سازد و شخ منهای آرزو را از زوال بباد نیستی بر دهد بیت بهار عمر جوانی دلفریب و رنگین است

ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی. دو سای عرب بمال و فرزند فخر میکردند و مباهات می نمودند
و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه درویش است و بی پدر طعن میزدند حق سبحانه و تعالی فرمود
که الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال و پسران زِينَةُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشهٔ راه
معاد چه در اندک زمانی عرضهٔ تلف و هدف زوال خواهند شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و کارهای
شایسته و پایدار که ثمرات ابد الآباد باقی مانند خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ بهتر است نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از جهت
پاداش وَخَيْرٌ أَمَلًا ۞ و بهتر از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید دارد از حق سبحانه در آخرت
می یابد بعضی از علما برآنند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است
اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه
لا اله الا الله و استغفر الله وصلی الله علی محمد و آله و سلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات
پسندیده که موجب قبول اعمال بود یا بنات صالحه که بحکم هن ستر من النار سبب خلاص والدین
باشد امام قشیری قدس سره العزیز فرموده که باقیات صالحات آن عملی است که مشوب بطمع و غرض
نباشد بلکه خالصا لوجه الله تا نتیجه آن ابدا بسمت بقا موسوم تواند گشود روزبه قدس سره فرموده
که خلوص عمل از توهم نفع شود یعنی از زهره نه بینی خدائی وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی که
کوهها یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ و ببینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده
از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم جمیع ایشان را در موقف
فَلَمْ نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا ۞ از ایشان یکی را حشر ناکرده وَعُرِضُوا و عرض کرده
شوند عَلَىٰ رَبِّكَ بر حساب پروردگار تو صَفًّا ایستاده صف کشیده و حق سبحانه گوید
لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آینه آمدید بما برهنه و تنهائی خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنانکه
آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ چیز نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان برده
و پنداشتید که أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ۞ آنکه نسازیم برای شما وقتی برای انجاز وعده یا مکانی که موعود
بود برای محاسبه این کتاب برای منکران بعث است وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتهای اعمال
در دستهای اهل حشر یا کتابها کردار ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ پس ببینی گناهکاران را مُشْفِقِينَ
ترسایان و اعراض کنندگان مِمَّا فِيهِ از آن چیزیکه در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش
کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد وَيَقُولُونَ و گویند يَا وَيْلَتَنَا
وای بر ما مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را که مطلقا لَا يُغَادِرُ فرو نگذاشته است صَغِيرَةً
وَلَا كَبِيرَةً گناه خورد و بزرگ را إِلَّا أَحْصَاهَا مگر شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته
وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا و بیابند آنچه کرده اند در پیش آمده وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ و ستم نکند پروردگار تو
أَحَدًا ۞ بر کسی بنقصان حسنه او یا زیادتی سیئه او وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ و یاد کن
آنرا که گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ پس سجده کردند مگر ابلیس
كَانَ مِنَ الْجِنِّ بود از جن یعنی قوم بنی الجان یا گروهی از ملایکه که از آتش آفریده اند
و ابلیس از ایشان از ملایکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه در همین آیه آورد ذریه

اثبات میکنند ملائکه را ذریه نیست و دلیل دیگر آنست که میگوید فَفَسَقَ پس بیرون رفت
عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ از امر پروردگار خود. فا برای سببیت است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل
جنی بود أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا فرا میگیرید شیطان وَذُرِّيَّتَهُ و فرزندان او را أَوْلِيَاءَ دوستان
مِنْ دُونِي بجز من یعنی ایشانرا دوست میگیرید و فرمان برداری میکنید و در من عاصی میشوید
وَهُمْ و حال آنکه ابلیس و ذریه او لَكُمْ عَدُوٌّ مر شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بد است
ستمکارانرا ابلیس و ذریه او بَدَلًا بدلی از خدا و نزد گویند ذریه بمعنی اتباع است و تسمیه ایشان
بذریه از قبیل مجاز بود و اکثر بر آنند که او را ذریه هست در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی
ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجه او را که آوه نام دارد بیافرید و او را بشمار ریگهای بیابان فرزندان شد
و او و اولاد او یکی مرهات که کینه بد و یافته و دیگری لاقیس و دلهان است در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس
طهارتست و دلهان موسوس صلوة و بعضی برعکس این گفته اند و یاقناق و لسون را از اولاد او صاحب
اسواقست که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زنا است و مسوط
صاحب اراجیف است و داسم با خورنده طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مذهش
موکل علماست که ایشانرا بر هوای مختلفه میدارد و بعضی گفته اند شر بر از اولاد اوست و او صاحب
مصایب است که بجزع و فزع و روی و موی کندن و گریبان پاره کردن و بشود اه گفتن میفرماید مَا أَشْهَدْتُهُمْ
حاضر نکردانیم شیطان و اولاد او را خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان
مشاورت کنم یا مددکاری طلبم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفار
آن بود که چون بر علوم غیب مطلع اند حق سبحانه نفی میکند آنرا و میگوید ایشان در آفرینش آسمان
و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبرند پس چگونه ایشانرا در عبادت
انباز میگردید وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ و نیستم من فرا گیرنده آنرا که ابلیس و ذریه او یند عَضُدًا یاران
و مددکاران یعنی در خالقیت بی نیازم از یاری و مددکاری وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن آن روز را یعنی
که گوید خدای که فرشته یا مر او مشرکان را که برای شفاعت خود یا جهت دفع عذاب از خود نَادُوا
بخوانید آواز بلند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شرکای آنانکه گمان بردید که ایشان انبازان
منند اضافه شرکای بزعم ایشانست و بجهت توبیخ و تقریع نیز می شاید فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند
کافران بتانرا و استغاثه کنند کافران بتانرا و استغاثه کرده شد فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ
مر ایشانرا و بفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و گردانیم میان کفار و آلهه ایشان مَوْبِقًا جای
هلاک یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشانرا در آن
معذب سازیم و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما منقولست که موبق وادیست عمیق در جهنم
که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ماسوی ایشان وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ و به بینند مشرکان
آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ پس یقین دانند که ایشان مُوَاقِعُوهَا در افتادنی
اند بدان وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا و نیابند از آن آتش مکانی که بدان باز گردند یا گریزن گاه
نیابند جهت آنکه از همه جوانب آتش احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که ما بیان

کردیم و مفصل کردانیدیم فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در این قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ كُلِّ مَثَلٍ
از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم کذشته که سبب عبرت کردد و دلایل قدرت کامله که موجب
ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی کوید نظم حق تعالی بمحض فضل عظیم در کتاب کریم و محکم قدیم
آنچه هر جمله را بکار آید کفته است آنچنان که می باید وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا
بیشتر از هر چیزی که خدای آفریده است جدال کننده از روی خصومت بباطل یعنی آدمی از همه مخلوقات
جدال کننده ترست و خصومت او در کار سخت بیشتر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد نضر بن حارث
است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع
نکرد اهل مکه را و باز نداشت أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه بگروند او تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ چون آمد
بدیشان سبب راه نمونی که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع نمود ایشان را
از آنکه استغفار کنند از کناهان و آمرزش طلبند از آفریدکار خود بعد از ایمان إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ
مکر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدا در هلاک کردن پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ
یا بیاید عذاب بدیشان قُبُلًا ۝ دو باروی و مستاصل کردند یعنی در روز بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ
و نفرستیم ما فرستادکان را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مکر مژده دهندکان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وَمُنْذِرِينَ
و بیم کنندکان مر مشرکان را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله میکنند آنانکه
کافر شدند بِالْبَاطِلِ به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و جدل جنین میکنند
لِيُدْحِضُوا تا زایل کردانند از غرض خود و باطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدال حق را که قرآنست
یا دین قویم محمدی را صلی الله علیه و آله و سلم وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا کرفتند آیتهای کتاب یا دلایل
قدرت مرا وَمَا أُنْذِرُوا و آن چیزی را نیم که بیم کرده شدند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن
و مواعید اخروی را کرفتند هُزُوًا ۝ افسوس کرده شده اند بدان وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردکار او که قرآنست فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی
بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ عاقبت آن عملهای که از پیش فرستاده
است هر دو فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود و تفکر نمیکنند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی
که ما نهاده ایم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند
آنرا وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا و در کوشهای ایشان افکنده ایم کرانی تا نشنوند از حق چنانکه سماع است
وَإِنْ تَدْعُهُمْ و اکر خوانی تو ایشان را إِلَى الْهُدَىٰ بآنچه سبب هدایتست یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ
يَهْتَدُوا پس راه نیابند إِذًا آن هنکام که دعوت کنی یعنی بدعوت تو راه نیابند أَبَدًا هرکز
مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُورُ و پروردکار
تو آمرزنده است و عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشش لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ اکر بکیرد خدای ایشان را
یعنی کافران را بِمَا كَسَبُوا بانچه میکنند از کناهان که شرک و تکذیب پیغمبر و قرآن بلکه عذاب مشرکان راهست وعده یا زمان
وعده که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا نیابند مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ۝ بجز

لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ هرآینه بشتابانیدی برای ایشان عذاب را در دنیا بعلت عملهای ایشان

خدای پناهی و که این کاهی وَتِلْكَ الْقُرَىٰ و آن دهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم و احقاف و مو
تفکات أَهْلَكْنَاهُمْ و هلاک کرده ایم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بوجود بکفر
و تکذیب و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ۝ و کردانیدیم برای هلاک ایشان وقت معلوم
بر سید از آن پیش و بس پیغمبر بس قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند
السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده بیت
نیکبخت آنکسی بود که دلش ۞ لخته نیکو در عبرت بپذیرد ۞ دیگر آنرا جو پند داده شود ۞ او از آن پند بهره گیرد ۞
آورده اند که موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که فغان
از مستمعان بر آمد و همه در ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت
یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود دانا
تری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه وحی فرستاد که ما را
در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود
ماهی بریان همراه بر که او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تهیه فرموده روی براه نهاد
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ یاد کن ای محمد چون گفت موسی علیه السلام لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود یوشع
بن نون را گفت بطلب خضر علیه السلام لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّىٰ أَبْلُغَ تا برسم
مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ بمجمع البحرین که ملتقای دو دریاست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند آن موضع از افریقیه
است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و در بنیه شیروان نیز گفته اند القصه موسی علیه السلام فرمود که مدام
میروم تا برسم بمنزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۝ یا میروم زمان دراز که هشتاد ساله باشد یعنی بهیچ وجه روی
از سفر بر نتابم تا او را نیابم مصراع دست از طلب ندارم تا کام من بر آید ۞ ای یوشع با من موافقت می نمائی
در طلب این بنده صالح ایشان عرض فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا موافقت مینمایم مصراع
خوش آن آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد ۞ پس یوشع علیه السلام تهی چند نان بریان برداشته باتفاق
موسی علیه السلام روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آن هنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمعی که میان
دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلام در خواب رفت یوشع هم
در آن چشمه وضو ساخت و قطره از آن دست وی بر آن ماهی چکید فی الحال زنده شده روی بدریا
نهاد یوشع متحیر گشت و موسی از خواب بر آمده تفقد حال یوشع و ماهی نانموده روی براه و از غایت
تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه
خود را فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ۝ در دریا مثل سردابه که در آن تواند رفت هر جا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون
طاقی صف تقع میشد و زمین خشک می گشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین
قَالَ گفت موسی لِفَتَاهُ مر جوانمرد خود یعنی یوشع را که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار
طعام چاشت ما را بخوریم که گرسنه شده ایم و دمی بر آسائیم لَقَدْ لَقِينَا هر آینه رسیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا
نَصَبًا ۝ از این سفر که کردیم رنج و سختی چون سفر پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ
گفت خبر داری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ

بدرستی که من فراموش کردم ماهی یعنی قصه او را که با تو بگویم وَمَا أَنسَانِيهُ وفراموش نکرد بمن
ذکر آن را إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ آنکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ
وگرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ۞ در دریا راه عجب که هر جا میرفت راه فراخ پیدا میشد و زمین
دریا زیر خشک میگشت قَالَ گفت موسی ذَٰلِكَ این قصه ماهیست مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم
ما که میطلبیدیم حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کس که میطلبیم
فَارْتَدَّا پس باز گشتند عَلَىٰ آثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا ۞ از پی رفتنی تا
رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده و خشک بدان در آمدند
فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا بنده را از بندگان من که بمحض عنایت آتَيْنَاهُ داده بیم
او را رَحْمَةً بخششی مِّنْ عِندِنَا از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقول کسانی که او را پیغمبر داشته
یا طول عمر بمذهب آنها که بنبوت او قایل نیستند وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم او را مِن لَّدُنَّا عِلْمًا ۞
از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی آن را نداند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری قدس
سره نقل میکند که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمی است که حاصل
شود بی واسطه کسب و تلقین حرز و صاحب کشف الاسرار فرموده که دانند این علم محقق است از یافتن
سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی از دانشمندان میگفته
انکم اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت نظم گلشنی کز نقل روید یکدمست
گلشنی کز عشق روید خرمست * گلشنی کز گل دمد گردد تباه * گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه * علم چون بر دل
زند یاری بود * علم چون بر گل زند باری بود * آورده اند که چون بجای خضر ع رسیدند او را دیدند
تکیه کرده و جامه خود در کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر جامه از روی دور کرد جواب داد و گفت تو کیستی
گفت من موسیام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب
گفت کسی که گوید پیغمبر صاحب شریعتم چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند رسول میباید که اعلم باشد
از من ارسل الیهم در آنچه بر ایشان آورده است از اصول و فروع دین هر چه نه از ین قبیل باشد تعلم
آن منافی نبوت نیست و تکیه انتم اعلم بامور دنیاکم این قول است قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی خضر را
علیه السلام هَلْ أَتَّبِعُكَ آیا پی روی کنم ترا عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِ بر شرط آنکه بیاموزی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا
از آنچه آموخته اند علمی که مبتنی برشد یعنی اصابت خیر قَالَ إِنَّكَ گفت خضر بدرستی که تو
لَن تَسْتَطِيعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا ۞ با من شکیبایی کردن را موسی علیه السلام گفت چرا صبر نکنم بجهت
آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است و شاید که عملی از من صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایست نماید
و تو وجه حکمت آن ندانی و بر آن صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بر آن
چیزی که احاطه نکرده بِهِ خُبْرًا ۞ بآن بر سبیل دانش قَالَ سَتَجِدُنِي گفت موسی علیه السلام زود باشد
که یابی مرا إِن شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای صَابِرًا صبر کننده بر آنچه از تو بینم وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ۞ و نافرمانی
نکنم مر ترا در هیچ کاری قَالَ گفت خضر که ای موسی فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي پس اگر پی روی کنی مرا فَلَا تَسْأَلْنِي پس
مپرس از من عَن شَيْءٍ از چیزی که منکر باشد و وجه حکمت آن ندانی یعنی ابتدا سوال نکنی حَتَّىٰ أُحْدِثَ

لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ۝ تا من تو سازم برای تو از آن چیز که پنهانی که تو در نیابی پس موسی
موسی علیه السلام قبول فرمود و هر دو باهم روی براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان میرفت
فَانْطَلَقَا بس رفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعاء رکوب در آن نمودند
ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را بشناختند و بتعظیم تمام در آوردند حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا تا چون
نشستند فِي السَّفِينَةِ در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خَرَقَهَا
سوراخ کرد کشتی را قَالَ أَخَرَقْتَهَا گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا تا غرقه گردانی اهل
کشتی را که سوراخ سبب دخول آب موجب غرقه شدن سفینه لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ۝ بدرستی که آوردی
چیزی شگفت و شنیع و بود لی کران قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ گفت خضر که آیا نگفتم که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا نتوانی
با من صبر کردن قَالَ گفت موسی آن سخن از خاطر من رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِي مواخذه مکن مرا
بِمَا نَسِيتُ بآنچه فراموش کردم وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ۝ و در مرسان مرا از کار من دشواری یعنی
بر من سخت مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فَانْطَلَقَا بس از سفینه بیرون آمده برفتند
تا بدیهی رسیدند در خارج ده جمعی کودکان بازی میکردند و پسر زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت
لب او ظاهر شده ام او خشنود و یا خیسور نام پدر او سلاس یا کماردی و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان
ایشان بود و موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا تا چون بدیدند پسری را که مذکور
ذکر کرده بر حضرت علیه السلام او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را
بذبح یا خناق قَالَ أَقَتَلْتَ گفت موسی آیا بکشتی نَفْسًا زَكِيَّةً نفس پاک را بِغَيْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی که
او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بی قصاص چگونه او را کشتی لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ۝
هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده را الجزء السادس عشر قَالَ أَلَمْ أَقُلْ گفت خضر علیه السلام
لَكَ إِنَّكَ مرتبه اول مصاحبت که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ قوت نداری و نتوانی مَعِيَ صَبْرًا ۝ با من
و بر مغلهای من شکیبایی ورزیدن قَالَ گفت موسی علیه السلام إِنْ سَأَلْتُكَ اگر سوال کنم ترا عَنْ شَيْءٍ
از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکر بَعْدَهَا پس از این کرت فَلَا تُصَاحِبْنِي پس مصاحبت مکن با من
قَدْ بَلَغْتَ بدرستی که رسیدی مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ۝ از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم
هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی که از روی
شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با صاحب خود درنگ نمودی هر آینه چیزهای شگفت دیدی
فَانْطَلَقَا پس مرکذشته و رفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا تا چون آمدند أَهْلَ قَرْيَةٍ باهل دیهی
که از انطاکیه بود یا ایله مصر یا جروان از ارمینیه یا برقه از روم یا برنه میدن و اهل آن چون شب شدی در
وازه در بستندی و برای هیچکس نگشادندی گمان شام بود که موسی و خضر علیهما السلام در آن ده رسیدند
خواستند که در آن ده در آیند کسی دروازه نگشود فَاسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا طلب طعام کردند از اهل آن ده و گفتند
اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در ده جای ندارید طعامی جهت ما فرستید فَأَبَوْا أَنْ
يُضَيِّفُوهُمَا پس سر باز زدند اهل آن قریه از آنکه مهمانی کنند ایشان گرسنه شب در بیرون ده بودند
و بامداد روی براه نهادند فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا پس یافتند در نواحی ده دیواری مایل شده میل

طرف بود أَنْ يَنْقَضَّ ميخواست ديوار آنكه بيفتد و دور كرد از بيخ ارادت در ديوار مجازست يعني نزديك
بود بافتادن فَأَقَامَهُ پس خضر راست كرد آنرا باز يا آنكه اساسش بشكست و كل استحكام داد قَالَ
گفت موسي عليه السلام كه اهل آن ده ما را جاي ندادند و طعامي نيز نفرستادند پس بچه جهت ديوار ايشانرا
عمارت كردي لَوْ شِئْتَ اگر ميخواستي لَاتَّخَذْتَ هر آينه فرا ميگرفتي عَلَيْهِ بر تعمير اين ديوار أَجْرًا
مزدي قَالَ گفت خضر هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ اينست جدايي ميان من و تو يعني گفته بودي كه اگر نوبت
ثالث تو چيزي پرسم با من صحبت مدار اينك وقت فراق رسيد سَأُنَبِّئُكَ زود باشد كه آگاه سازم ترا
بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ بمعني آنچه نتوانستي عَلَيْهِ صَبْرًا بران شكيبايي نمودن و از حيثيت ظاهر
بران انكار كردي أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ اما كشتي بود لِمَسَاكِينَ مر محتاجانرا كه ده برادر بودند پنج
بيمار و برجا مانده و پنج ديگر ملاحان كه بجهت تحصيل معيشت يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ كار ميكنند در
دريا فَأَرَدْتُ پس خواستم بحكم خداي أَنْ أَعِيبَهَا آنكه او را سوراخ سازم و عيب ناك كنم وَكَانَ
و حال آنكه هست وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ در پيش راه ايشان پادشاهي كه او را جلندي بن كركر گويند يَأْخُذُ
كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ميگيرد هر كشتي درست كه ببيند بغصب يعني از كشتي بانان بازي ستانند
من آن كشتي كردم تا غصب نكنند و آن محتاجان بكلي محروم نكردند بيت گر خضر در بحر
كشتي را شكست صد درستي در شكست خضر هست وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما پسر كشته فَكَانَ أَبَوَاهُ بودند
مادر و پدر او مُؤْمِنَيْنِ گرويدگان فَخَشِينَا پس دانستيم ما يا بترسيديم أَنْ يُرْهِقَهُمَا آنكه دررساند
بديشان طُغْيَانًا وَكُفْرًا بيباكي و كفران نعمت يعني شايد با كفر و فسق او درسازند از روي مهرباني كه
والدين بر ولد هست و آن درساختن موجب كفر و طغيان باشد فَأَرَدْنَا پس دانستيم أَنْ يُبْدِلَهُمَا
لهما ربهما آنكه بدل دهد ايشانرا پروردگار ايشان خَيْرًا مِنْهُ فرزندي بهتر از وي زَكَاةً از روي
طهارت و پاكيزگي يعني از لوث گناه و شوب اخلاق ذميمه مزكي باشد وَأَقْرَبَ رُحْمًا و نزديكتر از جهت
بخشايش بر پدر و مادر آورده اند كه حق سبحانه بعوض آن پسر ايشانرا دختري داد و پيغمبري بعقد
خود درآورد هفتاد پيغمبر از نسل او پديد آمد نظم آن پسر را كشت خضر ببريد حلق سرّ آنرا در
نيابد عام خلق آنكه جان بخشد اگر بكشد رواست نايب است و دست او دست خداست پس عداوتها
كه آن ياري بود پس خضرا بها كه مجاري بود وَأَمَّا الْجِدَارُ و اما ديوار فَكَانَ هست لِغُلَامَيْنِ
يَتِيمَيْنِ براي دو كودك يتيم نام ايشان اصرم و صريم و ايشان هستند فِي الْمَدِينَةِ در شهر
مراد قريه مذكوره است وَكَانَ تَحْتَهُ و هست در زير ديوار كَنْزٌ لَهُمَا گنجي براي ايشان و اگر ديوار
بيفتادي آن گنج ظاهر شدي و مردمان برداشتندي وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا و بود پدر ايشان مردي
شايسته نام او كاشح و گفته اند ميان ايشان و پدر صالح ايشان هفت پدر ديگر بود همچنين ايشانرا
بجهت صلاح پدر محافظت فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست آفريدگار تو أَنْ يَبْلُغَا آنكه برسند
يتيمان أَشُدَّهُمَا بقوت و كمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا و بيرون آرند گنج خود را
رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بخششي از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ و نكردم آنچه تو ديدي عَنْ أَمْرِي از راي خود
بلكه بفرمان حق كردم او ميخواست كه گنج بمستحقان رسد آورده اند كه آن گنج بوده از زر و نقره و گويند

کتب علي بود و اشهر آنست که لوحي بود از زر و بروي نوشته بود بسم الله الرحمن الرحيم عجب ميدارم از کسي
که ايمان دارد و قضا بقدر حکم کرده اند و غمگين شود و شگفت ميدارم از آن که گرويده است برزاقي حق چرا
خود را در تعب افکند و عجب است از کسي که تصديق مرگ کند و شادمان عمر گذراند و شگفت از کسي که ايمان
دارد بحساب روز قيامت براي چه غفلت ورزد و عجب از کسي که دنيا ديدي و تقلب او و انقلاب احوال
ارباب او دانسته چرا دل در وي بندد و لا اله الا الله محمد رسول الله ذٰلِكَ اينست تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ حقيقت
آنچه نتوانستي عَلَيْهِ صَبْرًا بران صبر کردن آورده اند که موسي و خضر عليهما السلام يکديگر را وداع
کردند و هر يک بمنزل خود آورده اند محققان را درين قصه بسي نکات و اشارات خصوصا صاحب بحر
الحقايق بيان دقايق آداب مريد صادق و اشفاق پير محقق بعبارت خوش و تقرير دلکش آورده
و بعضي از آن در جواهر التفسير باز توان يافت وَيَسْأَلُونَكَ و مي پرسند ترا مشرکان مکه با متعلمان
يهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذو القرنين که پادشاه شرقي و غربي بوده و بدين جهت ذي القرنين ميگفتند
که هر دو کران نه شرق و مغرب طواف کرده يا در زمان او دو قرن از مردم در گذشته يا تاج او دو شاخ داشته
يا بدو شاخ رکاب حرب مي نموده يا کريم الطرفين بوده يا ميان علم ظاهر و باطن جمع کرده يا دو صفيره
داشته يا دو گيسوي يافته از دو جانب سر و اشهر آنست که ابن اسکندر رومي است و در نبوت او اختلاف کرده اند
قُلْ بگواي محمد صلي الله عليه و آله و سلم سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم بر شما مِنْهُ ذِكْرًا از وي خبري
و بياني إِنَّا مَكَّنَّا بدرستي که ممکن کردانيديم يعني دست رس داديم لَهُ فِي الْأَرْضِ مر او را باستيلا در زمين
وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ و عطا کرديم او را از هر چيزي که خلق بدان محتاج بودند يا از آنچه سلاطين را
بکار آيد در تسخير شهرها و محاربه اعدا يا داديم او را از هر چيز که ميخواست سَبَبًا دست آويزي
که بدان سبب او را چيز ميسر مي شد آورده اند که حق سبحانه نور و ظلمت را مسخر او کردانيد و در زاد
المسير گويد که سحاب را بفرمان او کرد تا بر وي سوار شده هر جا ميخواست ميرفت روزي از روم بيرون رفته مصر را
مسخر ساخت و با زنگيان حرب کرده و بر ايشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پي
در رفت سببي را که بمغرب توان رفت و بآن سبب توفيق جسته ميرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسيد
مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجاي فرو رفتن آفتاب يعني نهايت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا يافت آفتاب را
که براي العين تَغْرُبُ فرو ميرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و حفص حميه ميخوانند يعني
چشمه آب [illegible] آمين وَوَجَدَ عِنْدَهَا و يافت نزديک آن چشمه بر ساحل درياي محيط غربي
قَوْمًا گروهي را ناسک گويند و ايشان قوي بودند بت پرست سبز چشم سرخ موي تنا با هيبت
لباس ايشان پوست حيوانات و طعام ايشان گوشت وحوش و جانوران آبي قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتيم
ما که اي ذي القرنين اين ندا اگر نبي بوده باشد بوحي است و اگر نبي نبود بالهام يا بلسان پيغمبر زمان
او و بهر تقدير حق تعالي فرمود إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ يا آنست که عذاب ميکني اين قوم را مي کشي اگر ايمان
نيارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و يا آنکه فرا ميگيري فِيهِمْ حُسْنًا در باب ايشان نيکويي را اگر بگروند
قَالَ گفت ذي القرنين أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسي که ستم کند يعني بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ
پس زود باشد که عذاب کنم يعني من و هر که با منست بکشيم او را و اين عذاب دنياست ثُمَّ يُرَدُّ پس

باز کشته شود ﴿إِلَىٰ رَبِّهِ﴾ بسوی جزا دهنده کار خود در قیامت ﴿فَيُعَذِّبُهُ﴾ پس عذاب کند خدای
او را ﴿عَذَابًا نُّكْرًا﴾ عذاب سخت و منکر که مثل او معهود نباشد ﴿وَأَمَّا مَنْ آمَنَ﴾ و اما هر که بگرود
﴿وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ و عمل کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان ﴿فَلَهُ﴾ پس مر او راست در هر دو سرای ﴿جَزَاءً
الْحُسْنَىٰ﴾ پاداش نیکو ﴿وَسَنَقُولُ لَهُ﴾ و زود باشد که بگوییم مر او را ﴿مِنْ أَمْرِنَا﴾ از فرمان ما یعنی از آنچه
فرماییم ﴿يُسْرًا﴾ کاری آسان فراخور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت زا بر قوم ناسک گماشت تا بکوش
و دهان ایشان درآمد و زینهار خواسته بوی ایمان آورده اند ﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا﴾ پس دیگر باره اربی در راهی
سببی را که بمشرق توانند رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب
بداشت و بجانب جنوب متوجه شد و قوم هاویل را که در قطر ایمن بودند سخر کرد بهمان طریق که در قصه
ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ﴾ تا چون رسید ﴿مَطْلِعَ الشَّمْسِ﴾ بجای برآمدن
آفتاب یعنی موضعی که مبدأ عمارت است از جانب شرق ﴿وَجَدَهَا﴾ یافت آفتاب را که هر بامداد ﴿تَطْلُعُ﴾
برمی آید و شعاع او می افتد ﴿عَلَىٰ قَوْمٍ﴾ بر گروهی که ما ﴿لَمْ نَجْعَل لَّهُم﴾ نکردانیده بودیم و بیدا نکرده برای
ایشان ﴿مِّن دُونِهَا﴾ از دون آفتاب در وقت طلوع ﴿سِتْرًا﴾ پوششی از لباس و بنا که میان ایشان
و آفتاب حایل باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان بناکاهی داشت از غایت نرمی و سستی پس چون
آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع بلند یافتی و از سمت راس ایشان دور گشتی از زمین
بیرون آمدندی ماهی گرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند
﴿كَذَٰلِكَ﴾ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرده بود همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قرایس
روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل ﴿وَقَدْ
أَحَطْنَا﴾ و بدرستی که ما احاطه داشتیم ﴿بِمَا لَدَيْهِ﴾ بآنچه نزدیک او بود ﴿خُبْرًا﴾ از روی آگاهی
یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بروی جمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم
﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا﴾ پس اسکندر از پی در آمد راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ﴾ تا چون رسید
در منقطع ارض ترک ﴿بَيْنَ السَّدَّيْنِ﴾ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است ﴿وَجَدَ
مِن دُونِهِمَا﴾ یافت در پیش آن دو کوه ﴿قَوْمًا﴾ گروهی را با هیاتهای عجیب و شکلهای غریب ﴿لَّا يَكَادُونَ﴾
نزدیک نبودند از زیرکی فطنت ﴿يَفْقَهُونَ قَوْلًا﴾ در یابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین
سخن ایشان را در نمی یافت ﴿قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ﴾ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین ﴿إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ﴾
و بدرستی که یاجوج و ماجوج ﴿مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ تباه کنندگان اند در زمین ما هر گاه که از پس این
کوههای بیرون آیند از گیاه آنچه سبز یابند بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام ما انعام میکشند
و میخورند و اگر چهارپایان نیابند آدمی را عوض آن بکار میبرند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث
بن نوح علیه السلام و در عین المعانی آورده که آدم علیه السلام احتلام افتاد و منی بخاک آلوده شد آدم علیه
السلام از آن حال اندوهناک شد و حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده بمنی ابو البشر بیافرید و بقول
کسی که گوید انبیا علیهم السلام محتلم نمیشوند ضعیف است این قول و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده
اند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه منقول است که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری است و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث

آمده که صنفی از ایشان بقدر شبری از آن نعوان درختیست در ولایت شام طول او صد و بیست گز
و صنفی را طول و عرض او مساویست و صنفی آنانکه از یکی گوش فراش و از دیگری لحاف سازند و در صفت ایشان
گفته اند نظم بکوتاه چشمی سک جیفه جوی · بگوش دراز از خران برده گوی · نه شرمی و نی پیش دلنواز
دران چشم کوتاه و گوش دراز · بهنگام خفتن بخفتند سیر · یکی گوش بالا و دیگر بزیر · شکن بر شکن جعد ابروی شان
کشان ریش تا زیر زانوی شان · برون پیشک شان چون کران · شکم پهن و پا خورد و گردن دراز · جو بوزینگان
آمده در وجود · مژه زرد و رخ سرخ دیده کبود · ندارند جز خواب و خور هیچ کار · بغیر از یکی تا نزاید هزار القصه
آن گروه با اسکندر گفتند که ما ازین قوم بتنگ آمده ایم فهل نجعل لک خرجا بس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم
برای تو پرورده از میان مالها خود مزدی علی ان تجعل بشرط آنکه گردانی تو بیننا وبینهم سدا
میان ما و میان ایشان بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قال ما مکنی گفت اسکندر
آنچه دست رس داده مرا فیه ربی خیر دران پروردگار من بهترست از آنچه شما میخواهید
که بمن دهید فاعینونی بقوة بس یاری دهید مرا بتوانایی یعنی بمردان توانا
یا چیزی که قوت یابم در تمکین کار اجعل بینکم وبینهم ردما تا بکنم میان شما و ایشان دیواری
سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد آتونی زبر الحدید بیارید برای من قطعهای
آهن منقولست که فرمود تا خشتها از آهن ساخته پیش همه روز و شب آهن میزدند
آنگاه حکم کرد که میان دو کوه را که چهار هزار قدم بود در شصت و پنج گز عرض بکندند
تا باب رسید بس در قعر زمین و روی آب یک خره از سنگ خارا نهادند و خشتهای
آهن بر بالای آن فرش کردند حتی اذا ساوی تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت
بین الصدفین میان هر دو کوه بعض بود تا هیمه بسیار ببالای آن ریخته دمها بر جوانب آن
ترکیب کردند قال انفخوا گفت در دمها رانکه بدمید درین آهنها حتی اذا جعله
تا چون گردانیدند آن خشتهای آهن را نارا مانند آتش قال آتونی گفت بیارید
بمن افرغ علیه قطرا تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده روی گداخته بس بروی فرشی
که آنکه خشته بودند بروی حل کرده بر ریختند و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع بر آمده
مانند کوهی یکپاره و هموار و ملسا فما اسطاعوا ان یظهروه بس نتوانستند یاجوج و ماجوج آنکه
بالا روند بران سد بسبب آن ارتفاع و املاس وما استطاعوا له نقبا و نتوانستند مر او را
سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن قال هذا گفت ذو القرنین بعد از ساختن
این سد و اقتدار بر اتمام آن رحمة من ربی بخششی است از پروردگار من بر آنها که می
ترسیدند از فتنه یاجوج و ماجوج فاذا جاء بس چون بیاید وعد ربی وعده آفریدگار من بخروج
یاجوج و ماجوج جعله دکاء گرداند این سد را زمین هموار از پیش راه ایشان بردارد وکان وعد ربی حقا
و هست وعده پروردگار من درست و برات خروج این گروه ما ورا السد یکی از علامات قیامتست و در آخر سوره انبیا
ذکر آن خواهد آمد ان شاء الله العزیز وترکنا بعضهم و بگذاریم برخی از یاجوج و ماجوج یومئذ آن روز یعنی
روز خروج از ازدحام نموده یموج فی بعض اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست

که روز قیامت انس و جن از روی تحیّر و اضطراب درهم او برزند و آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده
شود در صور برای قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا پس جمع کنیم همه خلق را جمع کردنی برای حساب و جزا در
عرصهٔ محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ و ظاهر کردانیم دوزخ را آن روز لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا مر ناگرویدکان را
ظاهر کردنی و اظهار آن برایشان قبل از دخول جهت زجر و تهویل باشد الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ آن کافران
که از فرط غفلت هست چشمهای دل ایشان فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي در پوشش از یاد من یعنی از مشاهدهٔ
آیاتی که بآن یاد کرده میشود بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا و هستند کافران که بجهت
ناشنوایی سخن حق لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا نمیتوانند شنودن کلام من یا محجوب می مانند از استماع
قرآن بسبب حجاب سمع کما قال تعالی واذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة
حجابا مستورا نظم چون تو قرآن خوانی ای صدر امم ** گوش شان را برده سازم از صمم ** چشم شان را
نیز سازم من چشم بند ** تا نه بینند و کلامت نشنوند ** أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می پندارند آنانکه نگرویدند
أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آنکه فرا گیرند بندکان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ بجز من
دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندکان مرا بخدایی
ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان جمیع را بمعبودیة هیچ سود نخواهد
داشت ایشان را إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا برای ناگرویدکان
منزل و مأوی یا ما حضری که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم و تنبیه بر آنکه ایشان را بهل خواهد بود که
دوزخ در پیش آن چیزی محقر باشد قُلْ بگو ای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا
بزیان کارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ آنانند که کم شده و ضایع گشت شتافتن
ایشان بعملهای نیکو نمای فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات
در دیرها بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب کفر آن همه عملها باطل است و ثوابی بران مترتب نیست و گفته
اند مراد ازین طایفه خوارج یا اهل بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار
صلهٔ ارحام و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع میشد حق سبحانه ببطلان آنها حکم کرد و فرموده که
وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا آنکه ایشان نیکویی میکنند
کار را أُولَئِكَ آن گروه که ذکر کرده شدند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در آن
وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آن را فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه کارهای ایشان که در صورت
نیکویی بود و بسبب آن جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال
ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا روز رستخیز ترازوی بدان سنجند عملها را چه حبط و نابود گشته
یا ایشان را وزنی نخواهیم نمود یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و بی مقدار خواهند
بود ذَلِكَ آنست که کار که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش
ایشان دوزخ است بِمَا كَفَرُوا بسبب آنچه نگرویدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای
کتاب مارا وَرُسُلِي هُزُوًا و فرستادکان مارا افسوس کرده شده یعنی بکتاب و پیغمبر سخن به

کردن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وبدرستی که آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند
عملهای پسندیده وشایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مرایشان را در حکم خدای جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بوستانهای
فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر تاک بود نُزُلًا پیشکش در تبیان آورده که خدای فردوس را
بید قدرت خود آفرید و بمقدار هر روزی از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید که ان
داری طیبا وحسنا لاولیایی افزون ساز حسن وجمال وتازگی وپاکیزگی خود را برای دوستان
میگوید تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقری ومختصری توانند و آن
عطا بناشد الا دولت لقا بیت نعمت فردوس زاهد را وما را روی دوست ،، قیمت هرکس بقدر
والای اوست ،، و گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده که فاذا سألتم الله فسألوه الفردوس وفوق آن نیست که آن یکی از اسماء جنانست که اهل ایمان در آنجا فرود
آیند خَالِدِينَ فِيهَا در حالیکه جاویدان باشند در آن لَا يَبْغُونَ بجویند عَنْهَا از آن بهشتها
حِوَلًا بدلی یا نطلبند از آن تحویل بمکانی دیگر که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد
قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ بگو که اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارض است مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي
برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه فانی
گردد نماند آب دریا زیرا که جسمست وهر جسمی باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه
برسد و بپایان کَلِمَاتُ رَبِّي علوم پروردگار من جهت آنکه غیر متناهی است بمداد متناهی کلمات
نا متناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ واگر بیاریم بیار بر مثل دریای محیط مَدَدًا. مددان مداد
و بر آن افزاییم گویند این آیه آن وقت نازل شد که یهود مر مسلمانان را گفتند که در کلام خود میخوانید
ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وزعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد
و دیگر باره میخوانید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه توان کرد حق سبحانه
درین آیه فرموده که علم حق سبحانه بی نهایت است هرچند که کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود
نظم علمها از بحر علمش قطره ،، او چو خورشید است و اینها ذره ،، گر کسی در علم صد لقمان بود ،،
پیش علمش کاملش نادان بود ،، قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ بجز این نیست که من آدمیم مِثْلُكُمْ مانند
شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بواسطه جبرئیل يُوحَى إِلَيَّ وحی کرده میشود بمن
أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ جز این نیست که معبود شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا بی شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُو پس هر که امید میدارد لِقَاءَ
رَبِّهِ دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که میترسد از رسیدن بحق یعنی باز گشتن بدو روز
رستخیز فَلْيَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای و در بحر آورده
که عمل صالح متابعت پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم و سلوک منهاج سنت او و بظاهر که ترک دنیاست
واختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن که بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از ملاحظه ما
سوی پوشیدن و جز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال مازاغ البصر و ما طغی بیت روی از همه پس
تافتم و سوی تو کردم ،، چشم از همه بر بستم و دیدار تو دیدم ،، آورده اند که جندب بن زهیر عامری بحضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بر آن مطلع خوشدل

میگوید م حضرت فرمود که خدای عملی را که غیری در آن شریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه
تصدیق سخن پیغمبر خود را آیت فرستاد که وَلَا یُشْرِكْ و باید که بنده که عمل صالح دارد شرک نیارد
و ابنار نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهِ بپرستش پروردگار خود أَحَدًا یکی را یعنی بریا و تضع عمل نکند
که ریا شرک اصغرست و تباه کننده عمل خود نعوذ بالله من الریا و نعتصم به من وقوع الزلل

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و آله و صحبه و سلم
بعدد ما فی جمیع القرآن حرفا حرفا
بعدد کل حرف الفا الفا و صل
علی جمیع الانبیاء و المرسلین
و الحمد لله رب
الْعَالَمِیْنَ

